فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۸۵۳۶
رده‌بندی دیویی: ج۱-۲ ۱۳۴۵ ت ۴۵۱۲ ع ۲۹۷/۴۶۲ مرجع
سرشناسه: عرب باغی، حسین، ۱۲۵۶ - ۱۳۲۹.
عنوان قراردادی:
عنوان: تحفة المهدیه فی احوال الحجة علیه السلام.
شرح پدیدآور:
کاتب: عبدالرحیم تبریزی تاریخ کتابت:
محل نشر: تبریز ناشر: [کتابخانه علمیه] تاریخ نشر: ۱۳۴۵ق
صفحه شمار: ۲ج. دریک مجلد (۲۰۹، ۵۷ ص) مصور درسی گراور یا افست
زبان: فارسی ابعاد: ۲۲×۳۵ نوع خط: نستعلیق
روش تهیه: وقفی اهدایی خریداری ☑ ارسالی
واقف: خریداری از آقای اشعبی تاریخ ثبت: آذر ۱۳۸۰
یادداشتها: ۲ج دریک مجلد است. در ابتدا فهرست ابواب آمده است.
موضوع(ها): ۱. مهدویت - احادیث. ۲. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ - ق - احادیث. ۳. اربعینات
شناسه(های) افزوده: الف. تبریزی، عبدالرحیم، کاتب. ب. عنوان.
فهرستگار: شیبانی تاریخ فهرستگاری: تیر ۸۳

۲۹۷/۴۶۳
۴۵۱۳ع
۴۴۵۳۵

هو

در بیان

فهرست ابواب این کتاب

تحفة المهتدیه بنحو اختصار باب اول
در ذکر اسامی چهلنفر از علمای اعلام
اهل سنت که بوجود وظهور حضرت
مهدی صاحب الزمان
قایل شده اند

باب دویم در ذکر چهل حدیث معتبر از کتب معتبره علمای اهل سنت که دلالت
بامامت وظهور آنحضرت دارد باب سیم در ذکر نام چهل کتاب که
علمای شیعه در احوالات وبیان ظهور آن حضرت تالیف نموده اند وذکر
اسامی ایشان باب چهارم در ذکر چهل حدیث از کتب علمای شیعه که دلالت دارد
بامامت وظهور آن حضرت باب پنجم در ذکر چهل نام از برای آنحضرت که
در کتابهای انبیاء ودر مذهب سابقه غیر از مذهب شیعه بوده است باب
ششم در ذکر چهل لقب از القاب آسمانی آنحضرت باب هفتم در ذکر چهل صفت
از خصایص آنحضرت باب هشتم در ذکر چهل معجزه که قبل از زمان غیبت کبری ودر زمان
غیبت صغری از آنحضرت دیده شده باب نهم در ذکر چهل آیه که در شان آن حضرت
نازل شده ویا تفسیر شده باب دهم در ذکر چهل حکایت از حکایت آنهائیکه آنحضرت را
در غیبت کبرا دیده اند باب یازدهم در ذکر چهل حدیث در علامات ظهور آن
حضرت که تقریبا چهل
علامت است باب دوازدهم در ذکر
چهل حدیث در سیرت وسلوک آنحضرت بعد از
ظهورش وعلت غیبت وبعضی چیزهائیکه
متعلق بزمان غیبت است

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۲۳۹۹۷۷
تاریخ آذر ۸۰

هذا
کتاب تحفة
المهدیه فی احوال
الحجة علیه السلام

۶۵
۳

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی منّ علینا بتحریر الدرة البیضاء التی هی کالحدیقة الناظرة فی احکام الطهارة وانعم علینا باتقان الدرة العزیة فی القواعد الارثیة وتفضل علینا بتهذیب المسائل النجفیه فی حکم خمس العترة الطاهرة واکرمنا بترتیب الاثنا عشریة فی رفع الخلاف عن المسائل المهمة وفضلنا بتصنیف کشف الحجاب فی نجاسة اهل الکتاب بالادلة الباهرة واسبغ علینا نعمته بتالیف تحفة الاخیار فی قرائة الائمة واجزل علینا فضله واحسانه بجمع تحفة الشیعة فی ذکر الایات الواردة فی ظهور المهدی ع واثبات الرجعة ووفقنا لاتمام التحفة المهدیه فی بیان بعض احوال الامام الثانی عشر من الائمة التی هی احسن ترتیبا من سائر کتب بعینه والصلوة والسلام علی سید الانبیاء وافضل البریة وعلی آله واوصیائه الذین اخبر وابغیبة الحجة فی هذه الازمنة واللعنة الدائمة علی منکر وجود الحجة بین الرعیة اما بعد
چنین گوید احقر جانی حبیب الله ابن نصر الله ابن صادق الموسوی الحسینی الاروعی عفی الله عنهم که بعد از تالیف کتاب مستطاب تحفة الشیعة بخاطر قاصر رسید که یک کتاب تصنیف نماید در احوالات حضرت حجة ابن الحسن صاحب العصر والزمان صلوات الله علیه در نهایت اختصار وبا وجود این مشتمل باشد تا آنچه فائده آن بیشتر ونفع آن اکثر است از برای طالبین راه هدایت وسالکین طریق بصیرة وهر چند که علماء خاصه وعامه در این خصوص کتابهای بسیار ومعتبر ومتقن تالیف وتصنیف نموده اند وزحمت های بیشمار در این باب تحمل کرده اند رضوان الله علیهم وشکر الله سعیهم ولکن فائده آنها عمومی ونفع اکثر آنها عوامی نبود بجهة عربی بودن بیشتری از آنها ودشوار بودن عبارات بعضی از آنها ومطول بودن بعضی از آنها وجامع نبودن بعضی از آنها چنانکه از برای ناظر بصیر وعالم خبیر واضح است وبا وجود بودن این اتم فائده واکثر نفعا ترتیب آن احسن باشد ونظم آن مستحسن شود وعوامی وسهل المأخذ وفهم آن بدون زحمت گردد واز روات ثقات وکتب معتبره اهل سنت وجماعت واز کتب معروفه ومشهوره علماء شیعه اخذ شده باشد وموسوم نمودم این را به تحفة المهدیه ومرتب کردم این را بدوازده باب پس میگوئیم بعون الله الملک الوهاب وبه برکت الائمة الاطیاب
باب اول در ذکر اسامی چهل نفر از علماء اهل سنت وجماعت از آنها که باقرار واعتراف بوجود حضرت حجة ابن الحسن علیه السلام نموده اند ودر کتاب خود بیان فضائل وبعض حالات آن بزرگوار را کرده اند با بودن ایشان نزد علماء عامه واهل سنت از موثقین ومعتبرین واعلم علماء وافضل فضلاء واز هد واتقی وبودن کتابهای ایشان از کتب معتبره

ومحل اعتماد اهل سنت وجماعت اول از ایشان عالم جلیل وفاضل نبیل ابو سالم کمال الدین محمد ابن طلحة بن محمد بن الحسن القرشی النصیبی الشافعی است در کتاب مطالب السئول در باب دوازدهم از آن کتاب فرموده این باب در ذکر ابو القاسم محمد پسر حسن الخالص پسر علی المتوکل پسر محمد القانع پسر علی الرضا پسر موسی الکاظم پسر جعفر الصادق پسر محمد الباقر پسر علی زین العابدین پسر حسین الزکی پسر علی المرتضی امیر المومنین ابن ابیطالب المهدی الحجة الخلف الصالح المنتظر علیهم السلام ورحمة الله وبرکاته پس این خلف حجة را به تحقیق خداوند عالم تائید فرموده او را وبعد از این اشعار بلیغه وابیات فصیحه وعبارات فصاحت آمیز در تعریف حضرت حجة ابن الحسن فرموده تا آنکه گفته پس آن مهدی علیه السلام از اولاد طهر بتول است که ابن بتول جزء بضعه حضرت رسول است که رساله اصل او است وبعد سنیکه آن بتول اشرف عناصر واصول است تا آنکه فرموده پس آن مهدی محل ولادت او در سر من رای است در شش هفتم واما پدر او پسر حسن خالص است چنانکه گذشت وبعد از این رد نموده در آن کتاب بعضی از احادیث وایراد کرده بعضی شبهات را وجواب داده از آن شبهات تمام شد معنی کلام آن عالم کامل وآن بزرگوار را جمعی از علماء اهل سنت تعریف وتوصیف فرموده اند مثل ابو بکر احمد ابن قاضی شهید معروف بابن جماعه ومثل ابو عبد الله ابن اسعد الیمنی معروف بیافعی ومثل عبد الغفار ابن ابراهیم الشافعی ومثل جمال الدین عبد الرحیم ابن حسن الاسنوی الشافعی ومبالغه هم در تعریف او کرده اند دویم از ایشان عالم مدقق وفاضل محقق ابو عبد الله محمد ابن یوسف الگنجی الشافعی ودر آخر کتاب کفایت الطالب در مناقب علی ابن ابیطالب علیه السلام فرموده تمام شد مناقب سید ما ومولای ما امیر المومنین علی ابن ابیطالب ع وضم میشود براین کتاب ذکر امام مهدی علیه السلام در یک کتاب دیگر وموسوم کرده ام کتاب ذکر مهدی را به بیان در بیان اخبار واحادیث صاحب الزمان صلوات الله علیه وعلی آبائه الطاهرین صلوة دائمة الی یوم الدین وباز در باب هشتم از ملحقات کتاب کفایت بعد از ذکر ائمه علیهم السلام از اولاد امیر المومنین ع فرموده که باز ماند از حضرت علی ابن محمد هادی پسر آن بزرگوار ابو محمد حسن بن علی پس ذکر کرده ولادت ووفات امام حسن عسکری را وبعد از آن فرموده پسر او امام منتظر است وختم میشود این کتاب بذکر او تمام شد وکتاب بیان او که در احوالات صاحب الزمان ع است مشتمل است به بیست وچهار باب وباب بیست وچهارم آن مشتمل است بر استدلال بر جواز بقاء مهدی علیه السلام ودر زمان غیبت او وذکر فرموده در آن باب از مطالب شریفه هر کس خواهد بر آن کتاب مراجعه نماید واین عالم جلیل را جمعی از علماء اهل سنت تعریف نموده مثل ابن صباغ مالکی در کتاب فصول المهمه بعنوان خودش الامام الحافظ وذکر کرده روایه او را ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری سیم از ایشان شیخ نور الدین علی ابن محمد بن صباغ المالکی در کتاب فصول المهمه در معرفة الائمة در فصل دوازدهم از آن کتاب فرموده این فصل در ذکر ابو القاسم الحجة الخلف الصالح پسر حضرت ابی محمد الحسن الخالص واوست امام دوازدهم ودر تاریخ ولادت اوست ودلیلهای امامت اوست ودر ذکر بعضی از اخبار وغیبت ومدت قیام سلطنت او است ودر ذکر نسب ولقب وکنیت اوست ودر غیر از این از حالات اوست وبعد از اینها ذکر فرموده تاریخ ولادت آن بزرگوار را ونص بر امامت او را از پدر او وجمله از احادیث که دلالت بر امام دوازدهم دارد از راویان اهل سنت وبعد از این ذکر کرده از کتاب بیان در اخبار واحادیث صاحب الزمان ع از دلیلهای که دلالت دارد بر بودن حضرت مهدی زنده وباقی از روز غیبت او تا این زمان چنانکه در فصل بیست وچهارم کتاب بیان حافظ گنجی شافعی ذکر فرموده است وبعد از ذکر اینها در احوالات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ذکر کرده است که باقی ماند از او از اولاد پسرش حجة قائم منتظر از برای سلطنت حقه وپدرش ولادت او را وامر او را مخفی نمود از جهة خوف از پادشاه آن زمان تمام شد کلام صاحب فصول المهمه وجمعی از علماء اهل سنت او را تعریف نموده اند ودر کتاب او اعتماد فرموده اند مثل عبد الله ابن محمد المذری الشافعی ومثل برهان الدین علی الحلبی الشافعی ومثل عبد الرحمن الصفوری در نزهة المجالس ومثل شمس الدین محمد ابن عبد الرحمن در کتاب الضوء اللامع چهارم از ایشان شیخ فقیه واعظ شمس الدین ابو المظفر یوسف بن فرعلی بن عبد الله البغدادی الحنفی در آخر کتاب تذکرة خواص الائمة در احوالات امام حسن عسکری علیه السلام فرموده که از اولاد اوست که محمد نام دارد وآن محمد پسر حسن عسکری است واو پسر علی واو پسر محمد واو پسر علی واو پسر موسی واو پسر جعفر واو پسر محمد واو پسر علی واو پسر حسین واو پسر علی بن ابیطالب علیه السلام است وکنیه او ابو عبد الله وابو القاسم است واوست الخلف

الحجة

الحجة صاحب الزمان القائم المنتظر و او هست آخر ائمه علیهم السلام و بعد از اینها حدیث نقل کرده و فرموده خبر داد ما را
عبد العزیز ابن محمود ابن البزاز از ابن عمر گفت فرمود رسول خدا صلعم که ظاهر میشود در آخر الزمان یک مردی از اولاد من که
نام او نام من و کنیه او کنیه منست پر میکند زمین را از عدل و داد خواهی همچنانکه پر شده بود از ظلم و جور پس آن
بزرگوار مهدی است و بعد ازین فرموده و این حدیث مشهور و معروف است و به تحقیق روایت نموده ابو داود
و زهری از علی علیه السلام در معنای این حدیث و در حدیث علی است هر گاه باقی نمانده باشد از زمانه مگر یک روز
البته خداوند عالم مبعوث میکند از اهل بیت من یک مردی را که پر کند زمین را از عدل و بعد از نقل این حدیث ها
فرموده است که ذکر این مهدی در روایات بسیار است و گفته میشود بر او صاحب دو اسم تمام شد کلام
شمس الدین و توصیف کرده اند او را جمعی از علماء عامه مثل عالم جلیل ابن خلکان و مثل فاضل نبیل محمود ابن
سلیمان در اعلام الاخبار و مثل یافعی در مرآت و مثل ابن شحنه در روضة المناظر و مثل تاج الدین در کفایة المطلع
و غیر ایشان پنجم از ایشان شیخ المشایخ رئیس العرفاء محی الدین ابن عربی در کتاب فتوحات در باب سیصد و
شصت و ششم فرموده بدانید بدرستیکه لابد است از ظهور مهدی ع لکن ظاهر نمیشود تا آنکه پر گردد روی زمین از
ظلم و جور پس در این وقت میآید و زمین را پر میکند از عدل و هر گاه باقی نماند از دنیا مگر یک روز خداوند عالم آن روز را
طولانی گرداند تا آنکه این خلیفه ظاهر شود و او از عترت رسول خدا است از اولاد فاطمه رضی الله عنها جد او حسین بن
علی بن ابیطالب علیهما السلام و پدر او حسن عسکری پسر امام علی النقی پسر امام محمد تقی پسر امام علی الرضا پسر امام
موسی الکاظم پسر امام جعفر الصادق پسر امام محمد الباقر پسر امام زین العابدین علی پسر امام حسین پسر امام علی بن
ابیطالب رضی الله عنه است و نام او موافق نام رسول خدا است و بر او بیعت میکنند مسلمانان در میان
رکن و مقام و بعد از ذکر جمله از فضائل او فرموده است بدانکه بدرستیکه بما رسیده از رسول خدا صلعم که تصریح
کند بر یکی از امامان که آن امام خطا نکند مگر این امام مهدی پس به تحقیق شهادت داده است رسول خدا بر عصمت
او در خلافت او و در حکمهای او چنانکه شاهد است دلیل عقلی بر عصمت رسول خدا صلعم در آنچه تبلیغ میکند از حکم
شرعی از جانب خداوند تمام شد کلام محی الدین و مدح او محتاج الیه نیست زیرا که جمیع علماء اهل سنت او را
مدح کرده اند و بلکه مبالغه نموده اند و نقل اینها باعث طول کلام است ششم از ایشان شیخ عارف عبد الوهاب
بن احمد بن علی الشعرانی در مبحث شصت و پنجم از کتاب یواقیت بعد از آنکه بیان کرده ضعیف شدن دین را و اضمحلال
آنرا فرموده این اضمحلال دین اول آن بعد از گذشتن سی سال میشود از قرن یازدهم پس در آنوقت امیدوار میشود
ظاهر شدن مهدی علیه السلام و او از اولاد امام حسن عسکری علیه السلام است و وقت ولادت از شب نیمه شعبان در
سال دویست و پنجاه و پنج است و او باقیست تا آنزمانیکه با حضرت عیسی ع در یکجا ملاقات میکنند پس میشود عمر شریف او
تا این زمان ما که سال نهصد و پنجاه و هشت است هفتصد و شش سال همچنین خبر داد مرا شیخ حسن عراقی از خود امام مهدی
علیه السلام در آنوقت که شیخ حسن عراقی ملاقات نموده بود با امام مهدی و موافقت کرد شیخ را در گفته او سید علی
خواص رحمهما الله تمام شد کلام شعرانی و جمعی کثیر از علماء او را و کتاب یواقیت را مدح کرده اند مثل شیخ الاسلام
الفتوحی الحنبلی در مدح آن کتاب فرموده و ذم نمیکند آنرا مگر معاند مرتاب و منکر کذاب و مثل شهاب الدین الرملی الشافعی
و مثل شیخ محمد البرهمتوشی الحنفی که خیلی مدح کرده اند کتاب یواقیت را و مبالغه در وصف آن و مؤلف آن نموده اند
هفتم از ایشان شیخ العرفاء و افضل الفضلاء شیخ حسن عراقی چنانکه از او نقل کرده شیخ عبد الوهاب شعرانی در کتاب لواقح الانوار در جزء ثانی آن کتاب
که شیخ حسن عراقی حکایت کرده است بر سید ابی العباس حریثی و حاصل آن حکایت اینست که من یکروز وارد شدم بر مسجد جامع دمشق و
دیدم یک مردی را که بر کرسی نشسته و از حالات حضرت مهدی بیان میکند پس من از آنوقت مشتاق ملاقات مهدی شدم و همیشه از خداوند
ملاقات او را سوال میکردم در سجده های خود پس یک شب بعد از نماز مغرب نماز مستحب میکردم پس دیدم یک شخصی را که فرمود ای پسر من خداوند
دعا ترا مستجاب نمود من امام مهدی هستم پس او را بانجا نه آوردم و مکانی از برای او خلوت کردم و هفت روز در نزد من ماند و در

۹ بمن تعلیم فرمود و هر شب من در عقب او پانصد رکعت نماز میکردم و عمامه او مثل عمامه عجمها بود و جبه او از پشم شتر بود و بعد از هفت روز مرا وداع نمود و بمن فرمود بعد از من با کسی هم صحبت نشوی زیرا که صحبت

من از برای تو کافی است از صحبت دیگران و سوال نمودم از مهدی از عمر او فرمود ای پسر من عمرم الان ششصد و بیست سال است
تمام شد کلام شیخ حسن و او را مدح نموده شعرانی و سید علی خواص و تصدیق نموده اند فرمایش او را در دیدن مهدی هشتم از ایشان
شیخ عارف علی الخواص البرلسی چنانکه شعرانی در لواقح الانوار از او نقل کرده است که او هم مهدی را دیده و تصدیق نموده شیخ
حسن عراقی را در عمر مهدی علیه السلام و شعرانی نیز او را تصدیق کرده و بر او کرامات زیاد نسبت داده نهم از ایشان نور
الدین عبد الرحمن ابن احمد ابن قوام الدین الجامی الحنفی در کتاب شواهد النبوة و آن بزرگوار در آن کتاب حجة ابن الحسن
علیهما السلام را امام دوازدهم قرار داده است و بسیار ذکر فرموده از حالات ولادت او و از معجزات او و فرموده است که
او است پر میکند زمین را از عدل و داد خواهی و اشاره نموده بعضی از احادیث که در ولادت او نقل کرده است بیاید بعد از این
و از علماء او را و کتاب شواهد النبوة را مدح بلیغ فرموده اند مثل محمود ابن سلیمان در کتاب اعلام الاخیار که بعد از مدح مؤلف
فرموده از مولفات او است شواهد النبوة و آن کتاب جلیل است و معروف و معتمد است و مثل فاضل عالم چلبی در کشف
الظنون و مثل قاضی حسین دیار بکری که شواهد النبوة را مثل تفسیر کبیر و کشاف دانسته دهم از ایشان شیخ محمد بن محمد بن محمود
البخاری الحنفی معروف بخواجه پارسا در کتاب فصل الخطاب بعد از ذکر بعضی از کلمات و بیان اولاد امام علی النقی علیه السلام
فرموده است و ابو محمد الحسن العسکری پسر او محمد علیهما السلام است و معلوم است آن پسر در نزد خواص اصحاب او و در پیش
موثقین از اهل او و بعد از این حدیث ولادت او را از حکیمه رضی الله عنها نقل نموده تا آنکه فرموده بعد از ذکر بعضی از
علامات ظهور او و اخبار ظاهر شدن این مهدی رضی الله عنه زیاد تر از آنست که بحد و حصر بیاید و مناقب و فضایل مهدی
صاحب الزمان که غایب است از چشمها و وجود دارد در هر زمان بسیار است تا آنکه باز فرموده و بر او ختم شده خلافت
و امامت و او هست امام از آنروز که پدر او وفات کرده است تا روز قیامت و عیسی ع در عقب سر او نماز میکند و تصدیق
میکند او را و او شریعت جدش را تازه میکند تمام شد کلام خواجه پارسا و جمعی از علماء اعلام او را مدح کرده اند مثل کفوی در اعلام
الاخیار و شیخ عبد الرحمن جامی و فاضل چلبی و مثل شیخ ابو الفضل موسی ابن حسین الازنیقی در شرح همان کتاب یازدهم
از ایشان حافظ ابو الفتح محمد ابن ابی الفوارس در کتاب اربعین خودش که چهل حدیث در فضایل حضرت امیر المؤمنین
و اولاد او علیهم السلام نقل کرده حدیث چهارم از آن اینست که بسند صحیح از حضرت امام رضا ع و او از جدش رسول خدا صلعم
روایت نموده که فرمود هر کس دوست دارد که ملاقات کند با خداوند در حالتیکه خداوند از او اعراض کننده نیست و بر او
بنظر رحمت توجه فرموده باشد پس دوست دارد علی را هر کس دوست دارد که خداوند از او راضی باشد پس دوست دارد
پسر او امام حسن را و هر کس دوست دارد که خوف بر او نباشد پس دوست بدارد امام حسین را و هر کس دوست بدارد که
گناهان او آمرزیده باشد دوست بدارد علی ابن حسین را و هر کس دوست بدارد که چشم روشن باشد دوست بدارد محمد بن علی را و هر کس
دوست بدارد که کتاب او را بدست راست او بدهند دوست بدارد جعفر ابن محمد را و هر که دوست بدارد که پاک و پاکیزه
باشد دوست بدارد امام موسی ابن جعفر را و هر کس دوست بدارد که خندان باشد دوست بدارد علی ابن موسی را و هر که دوست بدارد
که درجات او بلند باشد و گناهان او مبدل بحسنات شود دوست بدارد محمد ابن علی را و هر که دوست بدارد که حساب او
آسان باشد و داخل جنة شود دوست بدارد علی ابن محمد را و هر که دوست بدارد که او از رستگاران باشد دوست بدارد حسن
عسکری را و هر که دوست بدارد که ایمانش کامل باشد و اسلام او خوب شود دوست بدارد پسر او صاحب الزمان مهدی را پس
ایشانند چراغهای در تاریکی و امامان هدایت و علمهای تقوی پس کسیکه ایشان را دوست بدارد من ضامن میشوم برای او جنت را
از خداوند تمام شد کلام ابن ابی الفوارس و مدح نموده او را ابن اثیر در کتاب کامل و ذهبی در دول الاسلام دوازدهم از
ایشان شیخ عبد الحق الدهلوی البخاری الحنفی در رساله خودش که در مناقب و فضایل امیر المؤمنین و سایر ائمه از اولاد او و
احوالات ایشان نوشته فرموده است بعد از ذکر امیر المؤمنین و حسنین و حضرت سجاد و باقر و صادق علیهم السلام و ایشان
از امامان اهل بیت رسالت اند واقع شده ذکر ایشان در کتاب خدا تا آنکه فرموده که بتحقیق شرافت یافتیم بذکر ائمه ایشان
در یک رساله علاحده تا آنکه فرموده در آن و ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام پسر او محمد است و او معلوم است در نزد خواص

اصحاب

اصحاب پدرش و موثقین او پس بعد از این نقل کرده قصه ولادت او را موافق آنچه خواجه پارسا در فصل الخطاب ذکر نموده تمام شد
کلام شیخ عبد الحق و جمعی از علماء او را مدح کرده اند و از برای او کتابهای زیاد نقل کرده اند مثل عالم جلیل حسن خان الهندی در ابجد
العلوم و مثل شیخ عبد القادر البیداونی در منتخب التواریخ و مثل صاحب منتخب اللباب و صاحب کتاب سبحة المرجان و ذکر نموده
که تصانیف او بصد جلد کتاب شده است سیزدهم از ایشان سید جمال الدین عطاء الله بن فضل الله الشیرازی النیشابوری در کتاب
روضة الاحباب فرموده و عین عبادت آن اینست کلام در بیان امام دوازدهم محمد ابن الحسن علیهما السلام است تولد
همایون آن در درج ولایت و جوهر معدن هدایت بقول اکثر اهل روایت در منتصف شعبان سنه دویست و پنجاه و پنج در سامره اتفاق
افتاده تا آنکه فرموده و آن امام ذوی الاحترام در کنیت و نام با حضرت خیر الانام علیه و آله تحف الصلوة و السلام موافقت دارد و
مهدی منتظر و الخلف الصالح و صاحب الزمان از القاب او منتظم است تا آنکه فرموده و حضرت واهب العطایا آن شکوفه گلزار
مانند یحیی ابن ذکریا سلام الله علیهما در طفولیت حکمت کرامت فرموده و در وقت صبا بمرتبه بلند امامت رسانیده و صاحب الزمان
یعنی مهدی دوران در زمان معتمد خلیفه از نظر غائب شد و بعد از این ذکر نموده اشتیاق خود را بانجناب و ظاهر شدن او را
امید داشته و بسیار تأسف کرده بغیبت او تا آنکه مدح و ثنا کرده بصاحب این ابیات بیا ای امام هدایت شعار که
بگذشت حد غم از انتظار رزوی همایون بیفکن نقاب عیان ساز رخسار چون آفتاب برون آی از منزل اختفا
نمایان کن آثار مهر و وفا تمام شد کلام آن بزرگوار و او را جمعی از علماء اهل سنت مدح کرده اند و کتاب روضة الاحباب
او را توصیف نموده اند مثل صاحب کشف الظنون و مثل قاضی حسین دیار بکری در تاریخ خمیس چهاردهم از ایشان حافظ
ابو محمد احمد ابن محمد بن هاشم البلاذری که از اکابر علماء اهل سنت است و از محدثین ایشان است و خود انجناب از حضرت
مهدی امام عصر حدیثی نقل کرده مسلسل و تصریح نموده در آن ملاقات و غیبت آن حضرت و آن حدیث را شاه ولی الله در
کتاب نزهه و در رساله نوادر خود از بلاذری مزبور نقل نموده و صورت آن اینست که بلاذری گفت حدیث کرد مرا محمد ابن
حسن بن علی غائب امام عصر خود از پدرش حسن ابن علی از علی بن محمد از محمد بن علی از علی بن موسی از موسی بن جعفر از جعفر
بن محمد از محمد بن علی از علی بن حسین از حسین بن علی از علی بن ابیطالب از محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله از جبرئیل سید
ملائکه از خداوند تعالی سید السادات که فرمود انی انا الله لا اله الا انا من اقر لی بالتوحید دخل حصنی و من دخل
حصنی امن من عذابی و جمعی از علماء این حدیث را از او تصدیق نمودند مثل شمس ابن جزری و سمعانی در کتاب انساب کبیر و شاه
ولی الله در کتاب مزبور و تفصیل این حدیث در کشف الاستار است پانزدهم از ایشان شیخ ابو محمد عبد الله بن احمد بن محمد الخشاب
البغدادی در کتاب خود در تاریخ ولادت الائمه علیهم السلام بعد از ذکر بعضی از احادیث در مناقب مهدی و ذکر اسم مادر او فرموده است
که کنیت او ابو القاسم است و او صاحب دو نام است یکی خلف و یکی محمد و ظاهر میشود در آخر الزمان و بر سر او یک ابر همیشه سایه
میاندازد از آفتاب و آن ابر با او سیر میکند هر جا بکه برود و ندا کرده میشود از بالای سر او بصوت فصیح که این مهدیست تمام شد
کلام ابن خشاب و جمعی از اجلاء علماء او را و کتاب او را مدح و توصیف کرده اند مثل ابن خلکان در تاریخ خود و ابن صباغ مالکی در
فصول المهمه و مثل سیوطی که مدح بلیغ نموده او را شانزدهم از ایشان شهاب الدین ابن شمس الدین الهندی معروف بملک العلماء
در کتاب هدایة السعداء بعد از ذکر فضائل ائمه واحداً بعد واحد و ذکر احادیث معتبره از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مناقب ایشان
و اینکه ائمه هدی از اولاد حسین نه نفر هست فرموده اوّل آن نه نفر امام زین العابدین دوم امام محمد باقر سیم امام جعفر صادق چهارم
امام موسی کاظم پنجم امام علی ابن موسی الرضا ششم امام محمد تقی هفتم امام علی النقی هشتم امام حسن عسکری نهم
امام حجة الله القائم الامام المهدی پسر او و آن مهدی علیه السلام غائب است و از برای او عمر زیادی است و در کافرها
از برای دجال و سامری عمر زیادی هست تمام شد کلام ملک العلماء و جمعی او را مدح و تعریف نموده اند مثل صاحب سبحة
المرجان و مثل قاضی عبد المقتدر که در شان او گفته پوست او علم و گوشت او علم و استخوان او علم است هفدهم از ایشان
شیخ علی متقی ابن حسام الدین ابن قاضی خان القرشی در کتاب مرقات در شرح مشکوة بعد از ذکر احادیث دوازده
خلیفه که از رسول خدا آنها را نقل کرده فرموده که شیعه حمل نموده اند این دوازده خلیفه را بر اینکه ایشان از اهل بیت

زیادی هست چنانچه ... در میان سلمان ... بعمر ... خضر ... [illegible]

رسالت اند پس اوّل علی ابن ابی طالب است بعد از آن حسن و بعد از آن حسین و زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق و موسی
کاظم و علی ابن موسی الرضا و محمد تقی و علی النقی و حسن عسکری و محمد مهدی رضوان الله علیهم چنانکه ذکر نموده بشارت آنرا بنده او
خواجه محمد پارسا در فصل الخطاب و تابع شده بر او مولای ما نور الدین عبد الرحمن الجامی در شواهد النبوة و ذکر کرده اند آن
دو نفر بزرگوار فضائل و مناقب و کرامات ایشانرا و در ذکر آن دو نفر فضائل ایشانرا رد است بر جماعه رافضیان زیرا
که رافضیان گمان میکنند بر اهل سنت که ایشان دشمن میدارند اهل بیت نبوة را و این گمان باعتقاد فاسد و وهم کاسد رافضیان
است و ابداً اصلی ندارد تمام شد و اوّل این کلام هر چند یکه بیان اعتقاد شیعه است و لکن آخر کلام آن عالم جلیل و صحت
در اینکه اعتقاد اهل سنت نیز چنین است و اعتقاد خودش هم مثل شیعه هست در امامت حضرت مهدی و غیبت او و جمعی او را
مدح نموده اند از علماء اهل سنت مثل شیخ عبد القادر ابن شیخ عبد الله در کتاب نور سافر و مثل شیخ محدث شعرانی در لواقح
اخیار و مثل شیخ حسان غلام علی آزاد در سبحة المرجان و غیر ایشان هیجدهم از ایشان عالم معروف فضل بن روزبهان در ابطال
الباطل که در رد علامه حلی نوشته و در شرح مطلب دویم کتاب نهج الحق علامه بعد از ذکر فضائل حضرت فاطمه و ذکر مناقب
اولاد او از ائمه و بعد از سلام بهر یکی از چهارده معصوم باشعار فصیحه و ابیات بلیغه فرموده سلام علی القائم المنتظر ابی القاسم
القرم نور الهدی سیطلع کالشمس فی غاسق ینجیه من سیفه المنتقی تری یملأ الارض من عدله کما ملئت جور اهل الهوی
سلام علیه و آبائه و انصاره ما تدوم السماء تمام شد و حاصل معنی کلامش اینکه سلام باد بر قائم منتظر که کنیت او ابو القاسم
و بزرگ قوم است وجود آن بزرگوار و نور هدایت است و زود طلوع میکند مثل آفتاب در تاریکی و تیغ پاک و نجات مییابد و می بینی
زمین پر گشته از عدل او همچنانکه پر شده بود از ظلم اهل هوا و هوس سلام بر او باد و بر پدران او و بر انصار او مادام که آسمان بر پا است
تمام شد حاصل ابیات او و او محتاج بمدح و تعدیل حقیر نیست از جهة شدت تعصب او با شیعه چنانکه از این کتاب اش که در رد
نهج الحق علامه حلی رضوان الله علیه نوشته معلوم میشود و از جهة اینکه علماء عامه و اهل سنت باین کتاب او فخر میکنند و آنرا قبول
میکنند نوزدهم از ایشان الناصر لدین الله احمد ابن المستضیء بنور الله از خلفاء عباسیه و او بعد از تعمیر سرداب شریف در ایام
سلطنت خود در سال ششصد و شش از هجرة و بعد از فخر او بسبب تعمیه سرداب شریف که محل ولادت حضرت مهدیست نوشت
در خشب داخل از دیوار سرداب بسم الله الرحمن الرحیم محمد رسول الله امیر المؤمنین علی ولی الله فاطمة الحسن بن علی الحسین بن علی
علی ابن الحسین محمد بن علی جعفر بن محمد موسی بن جعفر علی بن موسی محمد بن علی علی بن محمد حسن بن علی القائم بالحق علیهم السلام
و این عمل علی ابن محمد است دوست اولاد محمد صلی الله علیه و آله رحمة الله تمام شد پس معلوم شد که او نیز اعتقاد بامامت
حضرت مهدی داشته و او را امام قائم دانسته است که لفظ قائم را با اسمهای پدران او با هم نوشته و این عمل را در محضر علماء
آن زمان کرده و اگر علماء آن زمان بحضرت مهدی اعتقاد نداشتند هر آینه بآن راضی نمیشدند و جمعی از علماء اهل سنت او را از محدثین
و علماء شمرده اند و از او حدیث نقل کرده اند مثل ابن سکینه و مثل ابن خضر و مثل ابن نجار و مثل ابن دامغانی بیستم از ایشان
عالم ربانی و فاضل المعی شیخ سلیمان ابن خواجه کلان البلخی حنفی صاحب کتاب مستطاب ینابیع المودة و او در کتاب مذکور
ثابت نموده بودن مهدی منتظر قائم همان حجة ابن الحسن عسکری علیهما السلام و چند باب در این خصوص بیان فرموده و از جهة
شیوع آن کتاب حقیر کلمات او را و فرمایشات آن بزرگوار را در این کتاب نقل نکرده و او محتاج بمدح نیست زیرا که او مرشد و مدرس
و جامع شریعه و طریقه در زمان خودش بوده است و جمع کثیر از علماء اهل سنت شاگرد او بوده اند و الآن بر کتاب او اعتماد دارند
بیست و یکم از ایشان شیخ الاسلام احمد جامی مرشد عرفاء و افضل الفضلاء است چنانکه شیخ عبد الرحمن جامی و صاحب ینابیع او را
تعریف کرده اند که او درس نخوانده بود و در هیجده سال در بیابان مانده و بغیر از علف چیزی نخورده و بعد از هیجده سال خداوند او را امر
نموده بارشاد خلق و مرید او در زمان خود ششصد هزار نفر گردید و یک کتاب تصنیف نمود هزار ورقه بود و تمام علماء و حکماء از آن
کتاب در حیرت ماندند و صاحب ینابیع فرموده که از کلمات او هست خداوند مقدس نماید اسرار او را و بما هبه کند از فیوضات و
برکات او که بفارسی فرموده من ز مهر حیدرم هر لحظه اندر دل صفا است از پی حیدر حسن ما را امام و رهنما است تا آنکه اما مان را یک بیک
مدح کرده و فرموده عسکری نور دو چشم عالم است و آدم است همچو مهدی یک سپهسالار در عالم کجا است تمام شد کلام شیخ الاسلام

وسناختی که جناب عبد الرحمن جامی وصاحب ینابیع اورا مدح و توصیف کرده اند واورا شیخ الاسلام نامیده اند بیت و
دوم از ایشان صلاح الدّین صفدی در کتاب شرح دایره فرموده است بدرستیکه مهدی وعده شده او امام دوازدهم
است از امامان واوّل ایشان سیدنا علی است وآخر ایشان یعنی دوازدهمی مهدی رضی الله عنهم است تمام شد
حاصل کلام او واورا صاحب ینابیع مدح و توصیف کرده است بیت وسیم از ایشان استاد شیخ عارف
ابراهیم القادری الحلبی است چنانکه در ینابیع المودّة از شیخ عبد اللطیف حلبی پسر شیخ ابراهیم نور نقل نموده که پدرم
بمن فرموده بدرستیکه من شنیدم از یکی از استادهای خود که از مشایخ مصر بود فرمود که ما بیعة کردیم برامام مهدی
علیه السلام تمام شد وجناب شیخ قادری استاد خودرا در این قول تصدیق کرده واورانیز شیخ عبد اللطیف حلبی
وشیخ سلیمان صاحب ینابیع قبول و تصدیق نموده اند وشاید نام استادش را نبرده از جهة راضی ننمودن او بیان
بیت وچهارم از ایشان شیخ عبد الرحمن بسطامی صاحب کتاب درّة المعارف در آنکتاب فرموده ویظهر میم المجد
من آل محمّد ویظهر عدل الله فی النّاس اوّلا کما قد روینا عن علیّ الرّضا وفی کنز علم الحرف اضحی محصّلا یعنی ظاهر
میشود اوّل حرف مجد که میم باشد از اولاد محمّد وظاهر میگردد عدل خداوند درمیان مردم در اوّل چنانکه بتحقیق ما روایت کردیم
ظاهر شدن عدل را از اولاد رسول خداصلعم از حضرت علی ابن موسی الرّضا واین مطلب در علم حروف روشن و آشکار
وحاصل شده است یعنی کسیکه علم حروف را بداند که خبیر باشد میداند ظاهر شدن عدل را بسبب ظاهر شدن قائم آل
محمّد صلعم وعالم جلیل صاحب ینابیع بعد از نقل این بیت از بسطامی چنین فرموده است که اشاره کرده شیخ ما بسطامی بقول خود
که روایت نموده ایم ما از علی ابن موسی الرّضا بآن حدیث که روایت کرده آن را شیخ محدّث فقیه محمّد ابن ابراهیم الجوینی
الشّافعی در کتاب فرائد السمطین باسناد خود از احمد بن زیاد از دعبل خزاعی از امام علی ابن موسی الرّضا که دعبل گفته من قصیده
خود را خواندم برآن حضرت رسیدم باین بیت خروج امام لامحالة واقع یقوم علی اسم الله والبرکات یمیّز فینا کلّ
حقّ وباطل ویجزی علی النّعماء والنّقمات پس آنحضرت گریه شدید کرد و فرمود ای دعبل روح القدس در زبان تو این بیت را
گفته ای دعبل آیا میشناسی این امام را که ظاهر خواهد شد عرض کردم نه مگر آنقدر میدانم که شما فرموده اید که یک امام از شما ظاهر
خواهد شد و زمین را پر از عدل خواهد کرد پس امام رضا علیه السلام فرمود بدرستیکه امام بعد از من پسرم محمّد است و بعد از محمّد پسرش علی
و بعد از علی پسرش حسن و بعد از حسن پسرش حجّة قائم واو هست انتظار کشیده شده در زمان غیبت او وا طاعت شده
در زمان ظهور او پس پر میکند زمین را از عدل چنانکه پر شده باشد از ظلم واما وقت ظهورش پس حدیث کرد مرا پدرم از
پدران خود از حضرت رسول که مثل او مثل قیامت است وناگهان ظاهر میشود تمام شد حاصل کلام محمّد ابن ابراهیم شافعی
واین حدیث را شیخ بسطامی از او قبول و تصدیق کرده وصاحب ینابیع شیخ سلیمان حنفی بسطامی را تصدیق نموده پس معلوم
میشود که این سه نفر بزرگوار اعتقاد بامام دوازدهم و بر ظهور او بعد از این دارند ودر این اعتقاد مثل علماء سابق هستند بیت و پنجم
از ایشان شیخ مولوی علی اکبر ابن اسد الله المؤدّی در کتاب مکاشفات در حاشیه ترجمه علی ابن سهل فرموده است و بتحقیق گفته اند که خطا
نکردن در حکم مخصوص است بانبیاء و شیخ علی ابن سهل مخالفت کرده بر علماء در این حکم از جهة حدیثیکه وارد شده در شأن مهدی امام
وعده شده که او در حکم خطا نکند چنانچه این حدیث را در شأن امام مهدی صاحب کتاب یواقیت ذکر فرموده است در آنجائیکه فرموده
که تصریح نموده شیخ در فتوحات بر اینکه امام مهدی علیه السلام حکم میکند بر طبق آنچه که براو القاء میکند ملک الهام از شریعت پس او حکم میکند
بآن الهام چنانکه اشاره کرده رسول خداصلعم بآن در حدیث مهدی که آن مهدی میآید در اثر من و خطا نمیکند پس رسول خداصلعم باین شناسانید
مهدی را که او کننده منیت واو معصوم است در حکم خود تمام شد وکلام او تفصیل دارد پس از این کلام واضح شد که صاحب مکاشفات بدعت
نیز مثل شیخ علی ابن سهل و مثل صاحب یواقیت وصاحب فتوحات بوجود امام مهدی و بر عصمت او قائل شده است و تفصیل فرمایش صاحب مکاشفات در
الاستشراقات و تصدیق علماء مر او را در مدح او کافی است بیت و ششم از ایشان شیخ عارف عبد الرحمن صاحب کتاب مرآت الاسرار فرموده است که ذکر آن آفتاب
دین و دولت آن هادی جمیع امت و دولت آن قائم بامر احمد آن امام برحق او ابو القاسم محمّد بن الحسن المهدی رضی الله عنه وی امام دوازدهم از ائمه
اهلبیت است مادرش ام ولد نرجس نام داشت ولادتش شب جمعه پانزدهم شعبان سال دویست و پنجاه و پنج در سرّ من رأی واقع شده و امام دوازدهم در کتب شیخ مآب آنحضرت رسالت

پناهی موافقت دارد والقاب شریفش مهدی وحجّة وقائم ومنتظر وصاحب الزّمان وخاتم اثنا عشر است وصاحب الزّمان در وقت
وفات پدرش امام حسن عسکری علیه السلام پنجساله بود که بر مسند امامت نشست چنانکه حق تعالی حضرت یحیی را در حالت طفولیت حکمت
کرامت فرمود وعیسی را وقت صبا بمرتبه بلند رسانید و همچنین اورا در صغر سن امام گردانید وخوارق عادات او نه چندان است
که در این مختصر گنجایش دارد تا آنکه بعد از نقل کلام عبد الرحمن جامی حنفی وکلام محیی الدّین عربی فرموده مجملا هرگاه دجّال
بدکردار پیدا شده بود و زنده مخفی هست وحضرت عیسی که بوجود آمده و مخفی از خلق است پس اگر فرزند رسول خدا امام مهدی
محمّد بن حسن عسکری هم از نظر عوام پوشیده شده و بوقت خود مثل عیسی و دجّال موافق تقدیر الهی آشکارا گردد جای تعجب
نیست از اقوال چنین بزرگان واز فرموده ائمه اهلبیت رسول خدا وانکار نمودن از راه تعصب چندان ضرور نیست
تمام شد کلام شیخ عبد الرحمن واورا شاه ولی الله دهلوی در کتاب انتباه مدح نموده واز کتاب مرآت او نقل کرده است
واین در مدح او کافی است بیت و هفتم از ایشان شیخ العرفاء شیخ قطب مدار است که بخدمت حضرت مهدی رسیده و
از او کسب فیوضات وآداب ومحسنات نموده ومدتی در محضر آنجناب مانده همچنانکه شیخ عبد الرحمن احوالات اورا در
کتاب مرآت الاسرار بیان کرده وآن کتاب را از برای او نوشته ودر آنکتاب بعد از بیان نمودن اینکه شیخ قطب
مدار بخدمت حضرت رسول صلعم خدا در باطن رسید وحضرت رسول صلعم نیز اورا بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام سپرد ودر نزد حضرت
امیر علیه السلام بمقامات عالیه رسید واز حق الحق شریعت بهره مند گردید وعرفان حقیقی حاصل کرد پس فرموده است آنزمان اسد الله
الغالب اورا بفرزند رشید خود که وارث ولایت مطلق است و محمّد مهدی ابن حسن عسکری نام داشت در عالم ظاهر باوی
آشنا گردانید واز کمال مهربانی فرمود که قطب المدار بدیع الدّین را باشاره حضرت رسالت پناه تربیت نموده بمقامات
عالیه رسانده بفرزندی قبول کرده ام شما نیز متوجه شده جمیع کتب آسمانی را از راه شفقت باین جوان شایسته روزگار
تعلیم بکنید پس صاحب الزّمان مهدی علیه السلام از کمال الطاف شاه مدار را در چند وقت دوازده کتاب وصحف آسمانی
تعلیم نمود تا آخر آنچه در آنکتاب است پس شیخ عبد الرحمن عارف تصدیق نموده مراتب قطب مدار را ودیدن او
صاحب الزّمان علیه السلام را ودر کتاب اسرار خود نوشته پس خود جناب قطب وشیخ مزبور هر دو در این ادعا همدیگر را
مصدّق میباشند بیت و هشتم از ایشان عالم جلیل وفاضل نبیل قاضی جواد ساباطی در براهین ساباطیه در ردّ نصاری
کلامی نقل کرده از کتاب شعیا بعد از آن فرموده پس میشود تعیین شده باین کلام حضرت مهدی رضی الله عنه
بعینه از جهة صریح قول شعیا که بمجرد شنیدن باور نکنند تا آخر کلام شعیا که نقل کرده واما از جهة اینکه باید مراد از این
کلام مهدی وعده شده باشد آنکه مسلمانان اجماع نموده اند بر اینکه آن مهدی رضی الله عنه حکم میکند مگر بباطن نه
بظاهر واین حکم باطن باتفاق نیفتاده از برای احدی از انبیاء واوصیاء مگر برای مهدی رضی الله عنه و بعد از این
ولادت آن حضرت بیان نموده واعتقاد شیعه را واعتقاد جمعی از اهل سنت را نقل کرده واینکه آن مهدی محمّد بن
حسن عسکری است فرموده وچون قول شیعه اقرب بود بقبول که از کتاب شعیا نقل کردیم واین نص باعتقاد شیعه
موافق بود وغرض من دفع ایراد بود از دین محمّد صلعم با قطع نظر از تعصب در مذهب ذکر نمودم مطابق آنچه
شیعه میگوید در جواب این نص که از کتاب شعیا نقل شد که نصاری بر مذهب اسلام ایراد کنند وبدانند که آن شخص که به
باطن حکم میکند آن مهدی محمّد بن حسن است تمام شد حاصل کلام قاضی جواد ومدح وتوصیف او محتاج الیه نیست
زیرا که او در اوّل امرش نصرانی بود وبعد اسلام اختیار نمود واز اکابر ومعتبرین علماء اهل سنت است ودر میان ایشان معروفست
بیت ونهم از ایشان شیخ عارف سعد الدّین محمّد بن المؤید الحموی خلیفه نجم الدّین وآن بزرگوار یک کتاب در حالات وصفات
وکمالات حضرت مهدی علیه السلام جمع کرده چنانکه در مرآت الاسرار ودر کتاب عقاید نسفیه عزیز الدّین عمر ابن محمّد نسفی از آن
کتاب نقل کرده اند وباز نسفی در رساله که در تحقیق نبوّت وولایت نوشته از او نقل نموده کلامی که در آخر آن شیخ سعد الدّین
فرموده که ولی در امت محمّد صلعم زیاده تر از این دوازده نفر نباشند وآخر اولیاء او است دوازدهم او مهدی صاحب الزّمان
علیه السلام است ودر ینابیع بعد از نقل اینکلام از شیخ سعد الدّین گفته که شیخ بعد از این فرموده واما ولی آخر داو نایب آخر است

و ولی دوازدهم است و نایب دوازدهم است و خاتم الاولیا است اسم او صاحب الزمان و مهدی است تمام شد کلام سعد الدین و او را جمعی از علمای اهل سنت مدح کرده اند و بر کتاب او اعتماد نموده اند مثل صاحب مرآت الاسرار و صاحب ینابیع و سنی و مثل سید علی همدانی   سی ام از ایشان شیخ عارف عامر ابن عامر البصری در قصیده خود که مسمات است بذوات الانوار فرموده بود تنور معرفت ذات صاحب وقت و ظهور اوست پس گفته   امام الهدی حتی متی انت غائب   فمن علینا یا ابا باویه   تراءت لنا رایات جیشک قادما   فغابت لنا منهار و ایح مسکه   تا آنکه فرموده   فعجل لنا حتی نراک فلذة   المحب لقاء محبوبه بعد غیبته   حاصل معنی آنست که ای امام هدایت تا کی تو غائب خواهی شد پس منت بگذار بر ما بظهورت ای بدر مهربان ما و نشان ده و نمایان کن لشکر خود را با که ما علمها بیایند و رایحه مشک از آنها ساطع شود پس تعجیل کن در ظهور خود برای ما تا آنکه به بینیم ترا پس لذت دوست در ملاقات دوست خود است بعد از غیبت آن دوست تا آخر قصیده و این قصیده را از او علما و عرفا نقل کرده اند و در کتب و دفاتر خود ثبت نموده اند و این مدح را او کافیست از مدح ما و حالات و توصیف و اوصاف   سی و یکم از ایشان شیخ فاضل عارف صدر الدین القونوی در قصیده خود در شأن حضرت مهدی موعود فرموده چنانکه صاحب ینابیع از او نقل کرده   یقوم بامر الله فی الارض ظاهرا   علی رغم شیطانین یمحق الکفر   یؤید شرع المصطفی و هو ختمه   و یمتد منهم باحکام حیدری   حاصل معنی آنست که آن مهدی وعده شده قیام میکند و ظاهر میشود بامر خداوند در زمین بکوری چشم و رغم انف دو شیطان و باطل میکند کفر را و تایید میکند شریعت حضرت مصطفی را و او است ختم کننده شریعت و این قصیده نوزده بیت است و همه آن در مدح و فضایل حضرت مهدی صاحب الزمان است و عارف فاضل سید حیدر الآملی گفته که شیخ صدر الدین کتب و رسالهای خود را بمهدی صاحب الزمان نشان داده بود و جمعی کثیر مثل صاحب ینابیع و سید حیدر آملی و شیخ عبد الرحمن جامی حنفی او را مدح و توصیف کرده   سی و دویم از ایشان شیخ العرفاء المولی جلال الدین الصوفی الرومی در دیوان کبیر شمس در قصیده که در آن ائمه را مدح نموده اول آن اینست ای سرور مردان علی مستان سلامت میکنند تا آنکه ائمه را یک یک اسم برده و سلام بر ایشان کرده بعد فرموده است با میر دین هادی بگو با عسکری مهدی بگو   با آن ولی مهدی بگو مستان سلامت میکنند   تمام شد کلام ملای رومی   سی و سیم از ایشان اوستاد العرفاء شمس المعرفة شمس الدین التبریزی شیخ المولوی الرومی او هم از جمله علمای الصوفیه معترف بمهدی صاحب الزمان است و او را امام دوازدهم میداند و در اشعار خود حضرت مهدی را مدح کرده و اقرار بوجود او و امامت او نموده است   سی و چهارم از ایشان سید نعمت الله الولی او هم از مشایخ صوفیه است و اقرار بوجود مهدی و امامت او نموده و او را امام دوازدهم دانسته   سی و پنجم از ایشان سید نسیمی است او هم مثل شمس تبریزی و شاه نعمت الله ولی اقرار بوجود مهدی و امامت او و اینکه او صاحب الزمان و امام دوازدهم است کرده چنانکه این اعتقاد را با این سه نفر در جامع نسبت داده است و ایشان را مدح نموده و ایشان را از عرفای اهل سنت دانسته مثل ملای رومی سابق و بعد از ذکر ایشان و نسبت این اعتقاد را بآن بزرگواران فرموده است که قدس الله اسرارهم و هبنا کند بر ما عرفان و برکات ایشان را ذکر نموده اند در اشعار خود مدح مهدی را در مدایح ائمه اهل بیت رضی الله عنهم در آخر ایشان و مدح مهدی متصل بمدح ائمه اهل بیت پس انکار و مدح ایشان مهدی را از جمله ادله است بر اینکه امام مهدی رضی الله عنه متولد شده و هر کس تتبع و جستجو کند آثار آن بزرگواران را که از کاملین و عارفین میباشند میباید امر را واضح بعینه   تمام شد کلام شیخ سلیمان حنفی و فرمایش او در مدح ایشان و از عرفای اهل سنت بودن ایشان کالعینت و بعد از معلوم شدن اینکه شمس تبریزی از عارفان اهل سنت است باعتقاد صاحب ینابیع حنفی حال جلال الدین رومی معلوم میشود زیرا که او در طریقه شمس بوده است بالضروره و یقینا   سی و ششم از ایشان شیخ عارف محمد مشهور بشیخ عطار در کتاب مظهر الصفات خود فرموده است بعد از تعداد ائمه یک بیک   صد هزاران اولیا در روی زمین   از خدا خواهند مهدی را یقین   یا الهی مهدیم از غیب آر   تا جهان را عدل گردد آشکار   مهدی هادیست تاج اتقیا   بهترین خلق برج اولیا   ای ولای تو معین آمده   بر دل و جانها همه روشن شده   ای تو ختم اولیا این زمان   در همه معنی نهانی جان جان   ای تو هم پیدا و پنهان آمده   بنده عطارت ثنا خوان آمده   تمام شد و او را شیخ جامی در نفحات مدح نموده و عبد العزیز دهلوی او را بعد از آنکه از اکابر و اعاظم اهل سنت شمرده است گفته که در شریعت و طریقت از فرق تا قدم بنیاد ایشان بمذهب اهل سنت است و این در مدح او کافیست

سی و هفتم از ایشان علامه عارف سید علی بن شهاب الدین همدانی در کتاب خود موسوم بمودة القربی در مودة دهم از آن کتاب اقرار و اعتراف بوجود مهدی و امامت او و اینکه او امام دوازدهم است نموده و جمعی از علما او را مدح کرده اند بلکه مبالغه در مدح او نموده اند مثل صاحب نفحات الانس و اعلام الاخیار و فواتح و گفته اند که او بخدمت چهار صد اولیا رسیده است   سی و هشتم از ایشان شیخ محمد مصری در کتاب اسعاف الراغبین که در مصر طبع شده و صاحب ینابیع از او نقل نموده است که او اقرار و اعتراف بوجود امام مهدی کرده و او را امام دوازدهم دانسته و صاحب ینابیع شیخ سلیمان حنفی او را مدح و توصیف کرده و کتاب او را از کتب معتبره دانسته و بر آن اعتماد نموده است و این در مدح او کافی است   سی و نهم از ایشان فاضل بارع عبد الله بن محمد مطیری شافعی اشعری در کتاب ریاض زاهره در فضل اهل بیت النبوی و عترة الطاهرة فرموده است پس امام اول علی ابن ابیطالب رضی الله عنه است و ائمه را یک بیک نام برده و فرموده است یازدهم امام حسن عسکری پسر امام علی النقی دوازدهم امام محمد مهدی پسر او رضی الله عنه است و بتحقیق گذشته نص و تصریح بامامت او و در ملت اسلام از حضرت رسول خدا و از جد او علی ابن ابیطالب رضی الله عنه و از آبای اجداد او که همه ایشان اهل شرف و صاحب مراتب بوده اند و او است صاحب تیغ و قائم منتظر چنانکه وارد شده در خبر صحیح و از برای او قبل از ظاهر شدن او در غیبت است تا آخر کلام او و مدح او محتاج بیان نیست زیرا که او از جمله اعاظم و اکابر علمای اهل سنت است و در مدینه منوره بوده است و معروف و مشهور است   چهلم از ایشان ابو المعالی محمد سراج الدین الرفاعی در کتاب خود که موسوم بصحاح الاخبار در نسب سادات فاطمیه اخیار است فرموده در بیان حال امام علی النقی علیه السلام و امام علی النقی هادی پسر امام محمد جواد است پس لقب او نقی و عالم و فقیه و امیر و دلیل و عسکری و نجیب است تا آنکه فرموده از برای او پنج اولاد است امام حسن عسکری و حسین و محمد و جعفر و عایشه پس امام حسن عسکری پس بعد از او از اولاد یک پسر است و او صاحب سرداب است و حجة منتظر ولی الله امام محمد مهدی علیه السلام است و اما همین امام مهدی پس ذکر نکرده اند برای او اولاد را و در جای دیگر در بحث امامت بعد از ذکر اینکه امامت در اولاد حضرت امام حسین علیه السلام است فرموده که ختم شده با ولاد او و این شأن امامت علاوه بر آنکه بدرستیکه حجة منتظر امام محمد علیه السلام از ذریه امام حسین علیه السلام است تمام شد کلام او و او محتاج بمدح نیست مثل شیخ محیی الدین عربی زیرا که سلسله رفاعیه باو منتهی میگردد و این چهل نفر از علماء و عظما و عرفای اهل سنت را نقل کردیم در این رساله مختصره از جهة تیمن باین عدد و الا عدد معتقدین بامامت حضرت مهدی از ایشان زیاد تر از این مذکورین است چنانکه از فرمایش شیخ ابوبکر البیهقی الشافعی در کتاب شعب الایمان معلوم میشود و نقله آنکه او بعد از ذکر اختلاف مسلمین در خصوص امام مهدی علیه السلام و بعد از ذکر اعتقاد شیعه اثنا عشریه در باره او و اینکه او حی و موجود است و غائب فرموده و موافقت کرده است ایشان را در این اعتقاد جماعتی از اهل کشف تمام شد و مراد او از اهل کشف غیر محیی الدین و امثال او است از جماعتی که در سابق ذکر نمودیم زیرا که شیخ بیهقی زمانش مقدم بر ایشان است و همچنین بعضی از علمای اهل سنت قول بوجود امام مهدی و غیبت او و امامت او را و اینکه او امام دوازدهم است بصاحب کتاب انساب طالبیه نسبت داده و نیز بر عماد الدین الحنفی و بر مولا حسین الکاشفی و بر ضیاء الدین خوارزمی نسبت داده و چون ما تصریح خود ایشان را ندیده بودیم از این جهة اسم ایشان را در اسامی مصرح کنندگان ننوشته و اکتفا بذکر همان چهل نفر کرده که با جماعت شیعه اثنا عشریه در وجود مهدی و امامت و غیبت و ظاهر شدن او و بعد از این موافقت دارند رضوان الله علیهم

باب دویم

در ذکر و نقل چهل حدیث صحیح و معتبر از کتابهای معروفه و معتبره اهل سنت و از اکابر و اعاظم محدثین ایشان در فضایل و مناقب و کمالات و خوارق عادات حضرت حجة ابن الحسن عسکری صاحب الزمان امام مهدی قائم منتظر علیه و آبائه آلاف التحیة و السلام است

حدیث اول   جناب شیخ عبد الرحمن جامی حنفی در کتاب شواهد النبوة باسناد خود که صحیح و معتبر دانسته از حکیمه عمه حضرت امام حسن عسکری نقل کرده است که گفت روزی در خدمت حضرت امام حسن عسکری بودم پس آنحضرت بمن فرمود که امشب بمنزل ما مهمان باش حکیمه گفت عرض کردم چرا فرمود بدرستیکه خداوند عالم در امشب بمن یک پسر خلف عطا خواهد فرمود عرض کردم ای نور دیده من از کدام یک از زنان بدرستیکه من در نرجس خاتون اثر حمل ندیدم فرمود ای عمه مثل نرجس مثل مادر حضرت موسی است و اثر حمل او ظاهر نخواهد شد مگر در وقت ولادت پس من

شب را ماندم نصف شب من و نرجس بنماز برخواستیم و از نماز شب فارغ شدیم پس من در نفس خود گفتم که صبح نزدیک شد و از فرموده
امام چیزی ظاهر نشد پس ناگاه امام حسن عسکری ع از مقام خود مرا ندا کرد و فرمود ای عمه تعجیل مکن پس برگشتم نزد نرجس و او را مضطرب
دیدم و او را بسینه خود چسبانیدم و بر او قل هو الله احد و انا انزلناه و آیة الکرسی خواندم پس از بطن نرجس صوتی شنیدم که هر چه من
خواندم او نیز میخواند پس ناگاه دیدم که خانه روشن گردید پس پسری دیدم که بسجده افتاده و او را برداشتم پس امام حسن ع از حجره
خود مرا ندا کرد که پسر مرا بمن بیاور و او را بخدمت او آوردم و او را نشانید در بر خود و زبان در دهان او گذاشت و فرمود تکلم کن
ای پسر من پس آن پسر خواند و نرید ان نمن علی الذین تا آخر آیه و آن پسر ناف بریده و ختنه شده بود و در بازوی راست
او نوشته شده بود جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا پس چند تا مرغ سبز دیدم که احاطه بر آن پسر نمود
پس امام حسن یکی را از آن مرغان خواند و فرمود بگیر این پسر را و حفظ کن او را تا آنکه خداوند اذن بدهد در باره او پس بدرستیکه خداوند
عالم امر خود را تمام خواهد کرد عرض نمودم این مرغ چیست و این مرغان چیند فرمود این جبرئیل است و آنها ملائکه رحمت اند و بعد از
آن پسر را از آن مرغ گرفت و فرمود ای عمه او را بمادرش برسان تا آنکه چشم او روشن باشد و غمگین نشود و بداند که وعده خداوند
حق است ولکن اکثر مردم نمیدانند پس برگردانیدم او را بمادرش تمام شد حدیث و در این حدیث اسرار غریبه است تامل باید
کرد حدیث دوم نیز شیخ عبد الرحمن جامی حنفی در کتاب شواهد النبوة نقل کرده باسناد معتبر خود فرموده است که
روایت کرده کسی دیگر وارد شدم بخدمت حضرت امام حسن عسکری ع و عرض کردم که یا ابن رسول الله بعد از شما کیست خلیفه
و امام پس داخل شد بخانه دیگر پس بیرون آورد یک طفل را گویا که او مثل ماه شب چهاردهم بود و در سن سه ساله بود پس فرمود
اگر تو نزد خداوند عزیز و گرامی نبودی این طفل بتو نشان نمیدادم و این پسر اسمش اسم رسول خدا و کنیت او کنیه پیغمبر است و این
پسر است که زمین پر کند از عدل و داد چنانچه پر شده باشد از ظلم و ستم تمام شد حدیث و این حدیث دلیل و حجت
است بر آنچه علماء اثنا عشریه میگویند و اعتقاد دارند حدیث سیم نیز جناب شیخ جامی حنفی در آن کتاب باسناد معتبر خود نقل
کرده که کسی دیگر روایت نموده که روزی بخدمت امام حسن عسکری علیه السلام مشرف شدم و دیدم در طرف راست او یک
پرده آویخته شده از در خانه پس عرض کردم ای سید من کیست صاحب امر امامت بعد از این پس فرمود پرده را بالا کن من پرده را
بالا کردم پس یک پسری بیرون آمد در غایت طهارت و نظافت و بر طرف راست از روی او یک خالی بود و از برای او دو گیسو بود
پس نشست در روی زانوی امام حسن ع پس حضرت فرمود این پسر صاحب شما است پس آن پسر از روی زانوی آن حضرت
برخواست و حضرت باو فرمود ای پسر من داخل خانه شو تا وقت معلوم و معین شده پس داخل شد بخانه و من بحسرت بر او نظر میکردم
حضرت فرمود برخیز و نظر کن بخانه و ببین در خانه کیست من برخواستم و بر آن خانه نگاه کردم و در آن خانه احدی را ندیدم تمام شد
و این حدیث مثل سابق دلالت دارد و بر آنچه شیعه اثنا عشریه میگویند حدیث چهارم خواجه پارسا بخاری حنفی در
کتاب فصل الخطاب باسناد خود که معتبر دانسته روایت کرده است که حکیمه خاتون دختر ابی جعفر محمد جواد رضی الله عنه عمه ابی محمد حسن
عسکری علیه السلام بسیار دوست میداشت حسن عسکری را و از برای او دعا میکرد واز خداوند مسئلت میکرد
که یک پسر باو بدهد و حسن عسکری ع یک کنیزی از برای خودش اختیار نموده بود نام او نرجس پس در شب نیمه شعبان حکیمه به
خدمت آن حضرت آمد در سال دویست و پنجاه و پنج آن حضرت فرمود ای عمه امشب در منزل ما باش پس او نیز ماند پس وقتیکه
صبح شد نرجس مضطرب گردید و حکیمه برای او برخواست و مولود را دید و او را برداشت و بخدمت حسن عسکری ع رضی الله عنه
آورد در حالتیکه آن پسر ختنه شده و ناف بریده و شسته شده بود پس او را گرفت و دست خود را بر پشت او و بر چشم او و
زبان خود را بدهان او گذاشت و اذان بگوشش راست او و اقامه بگوش چپ او خواند بعد فرمود ای عمه این را ببر بمادرش
و من او را بمادرش دادم و برگشتم بخدمت آن حضرت پس دیدم آن مولود در پیش پدرش نشسته و لباس زرد در بر او و از برای او
آنقدر نور و هیبت هست که تمام قلب مرا گرفت پس عرض کردم ای سید من آیا در نزد تو علمی در باره این مولود مبارک هست که بمن بفرمائی
پس فرمود ای عمه این پسر انتظار کشیده ماست و این بشارت داده ما هست پس سجده شکر نمودم و بعد از این من تردد
میکردم بخانه آن حضرت پس روزی رفتم و او را ندیدم عرض نمودم ای سید من چه شد و چه کردی بسینه ما و بر انتظار کشیده

شده ما فرمود ای عمه او را سپردم بآنخدای که مادر موسی پسر خود را باو سپرد و تمام شد و در این حدیث نیز اسرار و معجزات
هست و موافق است با احادیث شیعه اثنا عشریه حدیث پنجم باز شیخ عبد الرحمن جامی حنفی در کتاب شواهد النبوة بسند
معتبر خود روایت کرده که کسی گفت مرا معتضد عباسی با دو نفر دیگر فرستاد بسامره و گفت حسن ابن علی عسکری ع وفات
نموده و زود بروید و بخانه اش هجوم برید پس کسی را که دیدید سر او را نزد من بیاورید پس ما رفتیم و داخل خانه حضرت امام حسن
شدیم پس دیدیم یک خانه با طراوت و نظافت گویا که بنا تازه فارغ شده از آن و در آنجا پرده دیدیم از در خانه آن و
پرده را بالا نمودیم پس سردابی را دیدیم و داخل سرداب شدیم پس دریائی دیدیم در اقصای آن حصیری بود در روی آب فرش
شده و در روی آن یک مردی خوش روی نماز میکرد و هیچ بر طرف ما التفات نفرمود پس یکی از رفقاء ما بر آب داخل
شد و غرق شد و من دست او را گرفتم و او را بیرون کشیدم و آن رفیق دیگر هم داخل آب گردید و مثل سابق غرق شد
پس او را نیز بیرون نمودم پس بحیرت افتادیم و عرض کردم با صاحب خانه معذورم بدار قسم بخداوند نمیدانستم این را و نفهمیدم
که بکجا میآیم و توبه کردم از آنچه نمودیم پس ابدا بسوی ما التفات نکرد و ما برگشتیم بسوی معتضد و قصه را با او نقل کردیم تمام گفت
این قصه را پنهان کنید و با احدی نگوئید و اگر این سر را فاش کنید گردن شما را میزنم تمام شد و این حدیث را بعینه خواجه
پارسا در فصل الخطاب نقل کرده و این حدیث مشتمل است بر سه معجزه اول دریا شدن سرداب دویم بودن حضرت مهدی
در روی حصیر بالای آب سیم غرق شدن آن دو نفر و عدم قدرت یافتن ایشان بآنحضرت و حدیث نیز موافق روایات
شیعه است حدیث ششم شیخ فقیه عبد الله بن احمد بن محمد بن خشاب در کتاب خود در تواریخ موالید الائمه نقل کرده باسناد
خود از ابی بکر احمد بن نصر بن عبد الله بن فتح الدارع النهروانی از صدقه بن موسی از علی بن موسی الرضا ص که آن حضرت
فرمود بدرستیکه خلف صالح از اولاد حضرت حسن بن علی عسکری است و او صاحب الزمان است و او هست مهدی
هدایت کننده خلق تمام شد و بعد از نقل این حدیث دو حدیث دیگر در این مضمون نقل کرده است و از جهة تکرار حقیر آنها را
نقل نکرده و در این مضمون احادیث در کتب شیعه در حد تواتر است حدیث هفتم شیخ محدث فقیه علی متقی بن قاضی
خان قرشی نقل کرده در کتاب برهان در علامات مهدی آخر الزمان باسناد خود که معتبر و صحیح دانسته از حضرت ابی جعفر
محمد بن علی علیهما السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود میشود از برای صاحب این امر یعنی مهدی غائب شدن در بعضی
این شعابها و اشاره نمود بدست خود بسوی ناحیه کوه ذی طوی تا آنکه نزدیک ظهور او میآید یکی از دوستان او که
با او میشود و ملاقات میکند به بعض اصحاب مهدی را پس میگوید شما چند نفر هستید میگویند ما چهل نفریم پس میگوید چه طور
شما اگر صاحب خودتان مهدی را ببینید پس میگویند قسم بر خداوند اگر مهدی ع حمله کند بر کوهها ما نیز حمله میکنیم با او
پس فردا نیز میآید نزد ایشان و میگوید انتخاب کنید از میان خودتان ده نفر را پس انتخاب میکنند و با ایشان میآیند بخدمت
حضرت مهدی و آن بزرگوار ظهور خود را در شب دیگر با ایشان وعده میدهد تمام شد و یک حدیث دیگر نیز قریب باین
مضمون روایت کرده از حضرت امام حسین علیه السلام و این نحو احادیث در کتب معتبره شیعه زیاد است حدیث هشتم
صدر الائمه موفق بن احمد خوارزمی در کتاب مناقب روایت کرده از نجم الدین بن محمد از ابو طالب حسن بن محمد از محمد بن
احمد از حسن بن علی از احمد بن محمد از جدش احمد بن محمد از پدرش از حماد بن عیسی از عمر بن اذینه از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن
قیس هلالی از سلمان محمدی که گفت وارد شدم بخدمت رسول خدا ص دیدم امام حسین ع در روی زانوی آن حضرت نشسته و پیغمبر ص
چشم او را میبوسید و دهن او را میمکید و بر او میگوید تو آقای و پسر آقای و برادر آقای و پدر آقایان هستی و تو امامی و پسر امامی و
برادر امامی و پدر امامانی و تو حجتی و پسر حجتی و برادر حجتی و پدر نه نفر حجتی که از صلب تو خواهد شد و نهم از ایشان قائم ایشان است تمام شد و این
مضمون احادیث در کتب معتبره اثنا عشریه متواتر است و این حدیث نص صریح است در امامت دوازده امام و در حجة بودن هر یک از ایشان
از برای خواص و عوام و دلالت آن واضحست در اینکه نهم از اولاد حضرت امام حسین ع قائم اهلبیت است چنانکه جماعت اثنا عشریه اعتقاد دارند
و میگویند حدیث نهم باز اخطب خطباء موفق بن احمد خوارزمی در مناقب باسناد خود از ابن شاذان از احمد بن محمد بن صالح از سلیمان بن محمد از زیاد بن مسلم از عبد
الرحمن بن زید از زید بن جابر از سلامه از ابی سلیمان راعی رسول خدا ص روایت کرده که گفت شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله میگفت

شب که مرا بآسمان بردند خداوند جل جلاله فرمود آمن الرسول بما انزل الیه پس من عرض کردم والمؤمنون فرمود
راست گفتی و کدام کس را خلیفه کرده در میان امت خود عرض کردم افضل ایشان را فرمود علی ابن ابیطالب را عرض کردم بلی ای پروردگار
من فرمود ای محمد صلی الله علیه و آله بدرستیکه من مطلع شدم بر زمین پس ترا از زمین برگزیدم و مشتق کردم از برای تو یک نامی از نامهای خودم پس
ذکر کرده نمیشوم من در موضعی مگر آنکه ذکر میشوی تو با من پس منم محمود و توئی محمد پس بعد از آن مطلع شدم بر زمین در مرتبه ثانیه پس
برگزیدم از زمین علی را و مشتق کردم از برای او نامی از نامهای خودم پس منم اعلا و او است علی ای محمد بدرستیکه من خلق کردم
ترا و خلق نمودم علی را و فاطمه و حسن و حسین و امامان از اولاد حسین را از نور خودم و نشان دادم ولایت شما را بر اهل بیت آسمانها
و زمین ما پس هر کس ولایت شما را قبول کند او در نزد من از مؤمنین میشود و هر کس آنرا انکار کند از کافران میگردد ای محمد اگر
یک بنده از بندگان من آنقدر بر من عبادت کند تا آنکه منقطع شود و یا آنکه پوسیده گردد بعد از این ولایت شما را انکار
نماید من او را نمی آمرزم تا او اینکه اقرار بولایت شما کرده باشد یا محمد آیا دوست میداری که ایشان را ببینی عرض کردم بلی ای
پروردگار من پس فرمود نظر کن بطرف راست عرش پس نظر کردم دیدم که علی و فاطمه و حسن و حسین و علی ابن حسین و محمد بن علی
و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حضرت مهدی در میان تو تنگ نور ایستاده
اند و نماز میخوانند و حضرت مهدی علیه السلام در میان ایشان مانند ستاره درخشنده است پس خداوند عالم فرمود ای محمد اینها
حجه های من و او مهدی است که طلب خون خواهد کرد از عترت تو است و قسم بعزت و جلال خودم که او است حجه واجبه برای اولیای
من و او است انتقام کشنده از دشمنان من و تمام شد و این حدیث شریف متضمن است آنچه را که اثنا عشریه اعتقاد
دارند از حجه بودن این چهارده نفر و ظاهر شدن حضرت مهدی صاحب الزمان بعد از این و خون خواهی او از دشمنان اهل بیت
و امتیاز او در میان انوار سایر امامان چنانکه بعد از این انشاء الله خواهد آمد و مضمون این حدیث در احادیث معتبره شیعه
بسیار است و در خبار معراج علما نقل کرده اند

حدیث دهم

ایضا خطیب الخطباء موفق ابن احمد خوارزمی در
مناقب باسناد خود روایت کرده است از ابی اسحق از حرث و او از سعد ابن بشیر و او از علی ابن ابیطالب ع و او از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که فرمود من وارد میشوم بر شما در حوض کوثر و تو یا علی ساقی هستی و حضرت حسن دور کننده دشمنان
و حضرت حسین امر کننده و علی ابن الحسین فرض کننده و محمد ابن علی نشر کننده و جعفر ابن محمد سوق کننده و موسی ابن جعفر
حصر کننده دوستان و دشمنان و قمع کننده منافقان و علی ابن موسی زینت دهنده مؤمنین و محمد ابن علی نازل
کننده اهل جنت بدرجات و علی ابن محمد خطیب شیعه و تزویج نماینده ایشان بحور العین و حسن ابن علی چراغ اهل جنت
که روشنائی اهل بهشت بنور او است و مهدی علیه السلام شفیع ایشان است روز قیامت در آن وقت که خداوند اذن
نمیدهد برای شفاعت احدی مگر برای آنکس که میخواهد او را و راضی میشود از او تمام شد و این حدیث دلیل و حجت بر اینکه
این دوازده نفر در نزد خدا جل جلاله شان بزرگ دارند خصوصا حضرت مهدی علیهم السلام و اینکه این مهدی الهی عسکری
است لا غیر و اینکه او مرضی و محبوب خداوند است و اینکه از برای او است شفاعت کبری و بزرگ چنانکه اثنا عشریه میگویند

حدیث یازدهم

ابو عبدالله احمد بن عیاش در کتاب مقتضب الاثر باسناد خود از وکیع بن جراح و او از
ربیع بن سعد و او از عبد الرحمن بن ساوبط روایت نموده که حضرت حسین ابن علی علیه السلام فرمود از ما دوازده مهدی است اول
ایشان حضرت امیر المؤمنین است و آخر ایشان نهم از فرزندان منست و او است قائم بحق که زنده کند خداوند باو زمین را
بعد از مردن او و غالب کند خداوند باو دین را بر همه دینها هر چند مکروه دارند مشرکان و برای او غیبتی است که برگردند
در آن جمعی از دین و بدرستیکه صابر در غیبت او بر آزار و تکذیب مردم منزله مجاهد است با شمشیر در پیش روی رسول خدا صلی الله
علیه و آله تمام شد و این حدیث نص صریحست در بودن مهدی علیه السلام امام دوازدهم و بودن او غائب و اینکه
امیدوار شونده بظهور او مثل جهاد کننده است در راه خدا در نزد رسول خدا و مثل این حدیث احادیث بسیار در کتب
شیعه اثنا عشریه وارد شده است و در کتب غیبت نقل کرده اند

حدیث دوازدهم

نیز در آن کتاب روایت
کرده است از عبد الرحمن ابن صالح و او از حسین بن حمید و او از اعمش و او از محمد ابن خلف طاطری و او از زادان و او از سلمان

گفت روزی بخدمت حضرت رسول خدا وارد شدم پس چون نظر کرد بمن فرمود ای سلمان بدرستیکه خداوند عز
و جل مبعوث نکرد هیچ پیغمبر را مگر آنکه قرار داد برای او دوازده نقیب عرض کردم یا رسول الله تحقیق که من دانسته ام این را
از اهل کتاب ها فرمود ای سلمان آیا شناختی دوازده نقیب مرا که خداوند ایشان را برگزید برای امامت بعد از من گفتم
خداوند و رسول او داناترند پس حضرت ذکر فرمود مبدء خلقت خود و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر امام را علیهم السلام
و فضیلت شناختن ایشان را تا آنکه سلمان میگوید گفتم یا رسول الله آیا میشود ایمان بایشان بدون معرفت نامهای و
نسبهای ایشان فرمود نه ای سلمان پس گفتم یا رسول الله کجا خواهد برای من معرفت ایشان فرمود شناختی حسین را
آنگاه سید العابدین علی ابن الحسین آنگاه فرزندان او محمد ابن علی الباقر علم الاولین و الآخرین آنگاه جعفر کاظم کننده غیظ خود
با صبر در راه خداوند آنگاه علی ابن موسی الرضی بامر خداوند آنگاه محمد ابن علی جود کننده و برگزیده از خلق خداوند آنگاه علی ابن
محمد هدایت کننده بسوی خداوند آنگاه حسن ابن علی ساکت و امین آنگاه محمد ابن حسن مهدی ناطق قائم بحق خداوند تا آخر حدیث
که طول دارد و صاحب مقتضب بعد از ذکر این حدیث فرموده که سؤال کردم از ابوبکر محمد ابن عمر جعابی حافظ از حال محمد ابن
خلف طاطری پس گفت او محمد ابن خلف بن موهب طاطری است ثقه و مأمونست و از این کلام معلوم میشود که باقی روات
سند این حدیث در نزد اهل سنت معروفند و از این حدیث معلوم میشود که مهدی وعده شده همان حجه بن حسن عسکری علیهم
السلام است و او قائم بحق است و اینکه دوازده امام و دوازده نقیب و دوازده خلیفه ایشان هستند چنانکه علمای اثنا عشریه
اعتقاد دارند و ایشان را امام میدانند

حدیث سیزدهم

ایضا صاحب کتاب مقتضب روایت
کرده از ابو محمد عبد الله ابن اسحق خراسانی معدل از روات اهل سنت و او از شهر ابن حوشب و او از سلمان فارسی
که گفت بودیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و حسین ابن علی علیه السلام بر زانوی آنحضرت بود که ناگاه حضرت
رسول بتامل در رخسار او نگریست و فرمود ای ابو عبد الله تو سیدی از سادات و امامی از امامان و پدر نه نفر امام که نهم
ایشان قائم ایشان است و امام اعلم و احکم افضل ایشان است تمام شد

حدیث چهاردهم

نیز در آن کتاب روایت کرده از محمد ابن عثمان صیدانی و از غیر او بسند معتبر از جابر بن عبد الله انصاری که گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود بدرستیکه خدا تعالی برگزید از روزها روز جمعه را و از شبها شب قدر را و از ماهها
ماه صیام را و برگزید مرا و علی را و برگزید از علی حسن و حسین را و برگزید از حسین حجتهای کرامان را که نهم ایشان قائم اعلم
و احکم ایشان است تمام شد و از این دو حدیث شریف امامت دوازده امام معلوم میشود و فضیلت ایشان
از همه واضح میگردد چنانکه اثنا عشریه میگویند و همچنین ظاهر میشود افضلیت حضرت مهدی بر سایر امامان و اعلم و احکم بودن
آن حضرت از باقی ائمه پس ممتاز بودن حضرت مهدی علیه السلام ببعض امتیازات از جانب خداوند پس در احادیث
معتبره ثابت گردیده چنانکه در بعضی از آنها بیان خواهد آمد و اما اگر مراد با فضلیت و اعلم و احکم بودن آن حضرت غیر آن
امتیازات است پس ثابت نشده و شیعه قبول ندارند

حدیث پانزدهم

نیز صاحب کتاب مقتضب
بسند صحیح و معتبر خود روایت نموده از سلمان از ام سلیم در خبر طولانی و بسیار عجیب و غریب که این زن بخدمت
رسول خدا و علی مرتضی و حسن مجتبی رسیده و هر کدام یک علامت امامت بر ام سلیم نمودند تا بخدمت حضرت امام حسین علیه
السلام مشرف شد میگوید پس ملاقات کردم حضرت امام حسین علیه السلام را و من شناخته بودم نعت و وصف او را
در کتاب های سابقه با وصاف او و نه تن دیگر از فرزندان او و صفات ایشان مگر آنکه من نشناختم شمایل او را بجهه صغر
سن او پس به نزدیک او رفتم و او در محل از ساحت مسجد بود پس گفتم بآنجناب تو کیستی فرمود من مقصود توام ای ام سلیم
من وصی اوصیا ام و من پدر نه نفر امامان هدایت کننده ام من وصی برادرم حسنم و حسن وصی پدرم علیست و علی وصی
جدم رسول خدا است صلی الله علیه و آله پس من تعجب کردم از سخن آن حضرت و گفتم چیست این فرمود سنگریزه برای
من بیاور پس سنگریزه برایش از زمین برداشتم ام سلیم گفت پس نظر کردم بسوی او که آنرا در کف خود گذاشته است و آنرا
مانند آرد نرم کرد آنگاه آنرا خمیر کرد پس آنرا یاقوت سرخی کرد پس آنرا بانگشتر خود مهر کرد پس ثابت شد نقش در آن

انگاه آنرا بمن داد و فرمود نظر کن در آن ای ام سلیم آیا خبری در آن می بینی ام سلیم گفت پس نظر کردم در آن پس دیدم
در آنجا رسول الله و علی و حسن و حسین و نه امام که اوصیاء اند از فرزندان حسین صلوات الله علیهم که نامهای ایشان
با هم موافق بود مگر دو نفر از ایشان یکی از آن دو نفر جعفر و دیگری موسی علیهما السلام و چنین خوانده بودم در انجیل پس
تعجب کردم انگاه گفتم در نفس خود که خدا تعالی عطا فرمود بمن دلیلها که عطا کرد آنها را بجماعتیکه پیش من بودند گفتم
ای سید من اعاده فرما برمن علامت دیگر را پس تبسم کرد آنجناب نشسته بود و برخواست و دست راست خود را
گشاد بسوی آسمان پس قسم بخدا دیدم که گویا آن عمودی بود از آتش و هوا را شکافت تا آنکه از چشم من پنهان شد
و او خودش ایستاده بود و از این کلالی و ملالی نداشت ام سلیم گفت پس من بر زمین افتادم و بیهوش شدم و بحال نیامدم
مگر بآنحضرت که دیدم در دستش طاقه از آس و ریحان بود و با آن میزد سوراخ بینی مرا و من والله میابم تا بحال حالت بوی
خوش این طاقه آس را و آن والله در نزد منست و نه پژمرده شده و نه ناقص و نه چیزی از بویش کم شده و من وصیت
کردم اهل خودم را که آنرا در کفن من بگذارند پس گفتم ای سید من کیست وصی تو فرمود آنکس که بکند مانند آنچه من کردم
تا آخر حدیث که تفصیل دارد و این حدیث را در مقتضب بچند طریق معتبر از رواة عامه روایت کرده است و مرحوم
مجلسی در جلد هفتم بحار هم بطریق اهل سنت و هم بطریق شیعه روایت کرده و در کتاب نجم الثاقب بطریق اهل
سنت نقل کرده است و حاصل این روایت در نزد علماء شیعه و سنی معروف است و این حدیث شریف دلیل
واضح و برهان لایح است در امامت دوازده امام و در اینکه از ایشان معجزات صادر شده و در اینکه تا نهم از اولاد حضرت
حسین ع امام است و معلوم است که نهم ایشان حضرت مهدی است و اینکه این امامان باین ترتیب در کتابهای امم سابقه
بوده چنانکه ام سلیم گفت و اقرار نمود

حدیث شانزدهم

نیز صاحب مقتضب از طریق اهل سنت روایت
نموده از داود رقی که گفت شرفیاب شدم بخدمت امام جعفر صادق ع پس فرمود چه سبب شد که آمدن تو بنزد من طول
کشید گفتم حاجتی مرا عارض شد در کوفه که سبب شد که شرفیاب نشدم بخدمت شما طول کشید فدای تو شوم فرمود چه دیدی
در آنجا گفتم دیدم عم شما زید را بر اسب سوار و قرآنی حمایل کرده و فقهاء کوفه دور او را گرفته اند در حالیکه میگفت ای
اهل کوفه منم علم میان شما و خدا تعالی بتحقیق که شناختم آنچه که در کتاب خداست از ناسخ و منسوخ پس حضرت ابو عبد الله
صادق فرمود ای سماعة بن مهران بیاور آن صحیفه را پس صحیفه سفیدی آورد و بمن داد و فرمود بمن بخوان این را این از چیزهائی
است که در نزد ما اهل بیت است که بمیراث میبرد بزرگ از ما از بزرگی از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله پس خواندم آنرا
پس دیدم در آن دو سطر سطر اول آن لا اله الا الله محمد رسول الله و سطر دوم ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر
شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات منها اربعة حرم ذالک الدین القیم علی ابن ابیطالب و الحسن بن علی و الحسین بن
علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی
و الخلف منهم الحجة لله علیهم السلام آنگاه فرمود ای داود آیا میدانی که در کجا و چه زمان نوشته شده گفتم ای فرزند رسول
خدا خداوند داناتر است و رسول او و شما فرمود پیش از آنکه خلق شود آدم بدو هزار سال پس زید را اتباع میکنند
و میبرند تمام شد و این حدیث شریف دلیل واضح است در امامت دوازده امام و نص صریح است در امامت حضرت
مهدی خلف صاحب الزمان و خلف از القاب آنحضرت است بمعنی بودن باز خلف باقیمانده است از اهل بیت رسول
خدا چنانکه فرمود و الخلف منهم الحجة لله یعنی باز مانده از امامان حجت خداوند است

حدیث هفدهم

نیز
صاحب مقتضب روایت کرده باسناد خودش از عبد الصمد بن علی و او از عبید بن کثیر ابی سعید عامری و او از نوح بن جراح
و او از یحیی بن اعمش و او از زید بن وهب و او از سواة بن عامر و حارث بن عبد الله و حارث بن شرب هر یک خبر دادند
که ایشان نزد امیر المؤمنین علی علیه السلام بودند پس هرگاه حضرت امام حسن ع پیش میآمد میفرمود مرحبا ای پسر رسول
خدا صلی الله علیه و آله و هرگاه حضرت حسین ع پیش میآمد میفرمود پدرم فدای تو ای پدر پسر بهترین کنیزان پس کسی عرض
کرد بآنحضرت که یا امیر المؤمنین چه شد شما را که آنرا بحسن میگوئید و این بحسین میگوئید و کیست بهترین کنیزان فرمود

مادر این مفقود و آواره و رانده شده محمد بن الحسن بن علی پسر این حسین و دست مبارک بسر حسین علیه السلام گذاشت تمام
شد پس این حدیث شریف دلالت واضح نمود بر اینکه حضرت مهدی علیه السلام از اولاد حسین است و مادر او بهترین کنیزان
است مثل مادر اسمعیل بلکه واضح شد که امتیاز حضرت حسین ع در حضور حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
از حضرت حسن ع بسبب پدر بودن حسین است به حضرت مهدی غایب و مفقود و آواره شده و این مضمون در اخبار
اثنا عشریه وارد گردیده

حدیث هیجدهم

نیز صاحب مقتضب گفته که از اتقن اخبار
و غریب آن و عجیب آن و از مضمون و مکنون آن در عدد امامان و نامهای ایشان خبر و روایت جارود ابن منذر
است از قس بن ساعده ایادی که جارود بخدمت حضرت رسول خدا ص وارد شده و سلمان رضی الله عنه
از او پرسید از خبر دادن قس بن ساعده و از رسول خدا و امامان بعد از او و حضرت رسول و اصحاب گوش میکردند
تا آنکه گفت یا رسول الله بتحقیق که حاضر بودم که بیرون رفت قس از مجلسی از مجالس خود بسوی صحرائیکه درختان خار داشت
و درختان سمره و سدر داشت و او شمشیری حمایل کرده بود پس ایستاد در شب نورانی چون نور آفتاب و بلند نمود بسوی
آسمان روی و انگشتان خود را پس نزدیک رفتم پس شنیدم از او که میگفت بار خدایا ای پروردگار هفت آسمان بلند و
هفت زمین فراخ بحق محمد و بحق سه محمد که با او هست و چهار علی و دو سبط بزرگوار و نهر درخشان یعنی جعفر و همنام کلیم
که ایشانند نقباء و شفعاء و راههای روشن و وارثه انجیل و حفظ کننده بر عدد نقباء بنی اسرائیل محو کنند کان مکر اهلیان
و نابود کنندگان باطل تا آخر است گویان که برایشان بر خواهد خواست قیامت و با ایشان میرسد شفاعت و برای ایشانند
از جانب خداوند فرض طاعت آنگاه گفت بار خدایا کاشکی من درک میکردم ایشان را هر چند پس از سختی عمر و زندگانی
من باشد آنگاه ابیاتی خواند و بشدت گریست و ناله کرد و پس جارود از حضرت رسول خدا سؤال از نامهای ایشان
کرد و پس حضرت فرمود در آنشب که مرا بآسمان بردند خداوند وحی نمود بمن که سؤال کنم از رسولان که پیش از من مبعوث شدند که
بر چه امر مبعوث شدند پس با ایشان گفتم بر چه مبعوث شدید و از برای چه خداوند تعالی شما را فرستاد بجهت مردم گفتند
بر نبوت تو و ولایت علی ابن ابی طالب و امامان که از شما خواهد بود آنگاه وحی نمود خداوند عالم من که ملتفت شو از طرف
راست عرش پس ملتفت شدم پس دیدم علی و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن
موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی را که در بابانی از نور که نماز میکردند پس پروردگار تبارک و تعالی فرمود
که اینها حجتهای منند برای اولیاء من و این مهدی انتقام کشنده است از دشمنان من تا آخر حدیث که تفصیل دارد و این حدیث
برهان لایح است در امامت دوازده امام و در اینکه ایشان در کتابهای گذشته و در صحف که بر انبیا نازل شده بوده اند
و ذکر جمیل آن بزرگواران با حضرت مهدی آخر الزمان در زمانهای سابقه و قرنهای سالفه بوده چنانکه اعتقاد شیعه بر آن است
و در صورتیکه مثل قس بن ساعده که وصی پیغمبر است در زمان خود این ائمه را شفیع خود کند و در نزد خداوند و ایشان را بار سول
خدا قرین کند در فضیلت معلوم میشود که ایشان اهل منند و حضرت مهدی حجة ابن حسن عسکری علیهم السلام آخر ایشان است و خداوند
با او انتقام خواهد کشید از دشمنان دین اسلام و بلکه از حدیث معراج که در این خبر کتاب مقتضب مذکور شده معلوم میشود که
جمیع انبیا و مرسلین بجهة بشارت نبوة حضرت رسول خدا و اظهار امامت حضرات ائمه هدی علیهم السلام مبعوث شده اند
چنانکه ابن بطریق رحمه الله در کتاب تحفة الشیعه در بیان ظهور حضرت حجة بن الحسن در تفسیر آیات نازله در شان آنحضرت و حجج
سایر الائمه ثابت و واضح کرده است از کتب معتبره شیعه پس این حدیث نیز موافق احادیث اثنی عشریه است در
فضیلت حضرات ائمه و ظاهر شدن حضرت حجة عجل الله فرجه

حدیث نوزدهم

ملک العلماء شهاب الدین بن
عمر دولت آبادی در کتاب هدایة السعداء بسند معتبر خود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بعد از
حسین بن علی ابیطالب از پسران او نه نفر امام است که آخر ایشان قائم علیهم السلام است

حدیث بیستم نیز در کتاب
باسناد خود روایت کرده است از جابر ابن عبد الله انصاری که گفت وارد شدم بخدمت فاطمه علیها السلام دختر رسول
خدا دیدم که در پیش روی او لوحی بود و در آن نامهای امامان از فرزندان او بود پس شمردم یازده نام را که آخر ایشان

۲۳۹۹۷۷۲

۸۵۴۶

حضرت قایم علیه السلام بود تمام شد واین دو حدیث شریف که جناب شهاب الدین بن عمر در کتاب هدایت که از برای
هدایت سعدا و اشخاص سعادت مند نوشته دلیل و صحت در امامت دوازده امام و در اینکه امامت منحصر است بر
ایشان و در اینکه آخر ایشان قایم است و او از اولاد حضرت حسین است ونهم است از اولاد او و در این مضمون احادیث در کتب
شیعه بحد تواتر است

حدیث بیست و یکم

نور الدین علی ابن محمد مکی مالکی در کتاب فصول المهمه باسناد
خود روایت کرده از محمد ابن علی بن بلال که گفت بیرون آمد حضرت ابی محمد الحسن بن علی عسکری رضی الله عنه پیش از وفات
خود بدو سال و خبر داد مارا بخلف بعد از خود آنگاه امر بیرون آمد بسوی من پیش از وفاتش بسه روز و خبر کرد مرا بالخلف بانکه
او پسر او است بعد از او تمام شد

حدیث بیست و دوم

نیز در آن کتاب فصول المهمه باسناد
خود از ابی هاشم جعفری روایت کرده است که گفت گفتم بابی محمد الحسن بن علی عسکری علیهما السلام جلالت تو مانع است
مرا از اینکه از تو سؤال کنم آیا رخصت میدهی که از تو سؤال کنم فرمود سؤال کن گفتم ای سید من آیا برای تو فرزندی هست فرمود
آری گفتم اگر حادثه روی داد در کجا از او سؤال کنم فرمود در مدینه تمام شد واین دو حدیث شریف که علی بن محمد مالکی
روایت نموده است دلیل واضح است بر اینکه حضرت خلف صالح مهدی صاحب الزمان پسر حضرت امام حسن عسکری است و
اینکه امام بعد از او خلف مهدی است چنانکه در این مضمون احادیث بسیار در کتب معتبره شیعه وارد شده است
و تعیین امامت بعد از امام حسن عسکری در خلف صالح مهدی علیه السلام گردیده است وصاحب فصول
المهمه این احادیث را صحیح دانسته و آنهارا در کتاب خود نقل فرموده است

حدیث بیست و سیم

سید جمال الدین عطاء الله در کتاب روضة الاحباب بعد از ذکر اختلاف در حضرت مهدی علیه السلام و
بعد از تطبیق اخبار صحاح و مسانید کتب اهل سنت در حق مهدی علیه السلام بر آنکه شیعه اثنا عشریه میگویند گرویده
روایت نموده بسند معتبر خود از جابر ابن یزید جعفی که گفت شنیدم از جابر ابن عبد الله انصاری رضی الله عنه که میگفت که چون
خداوند تبارک و تعالی نازل نمود بر رسول خود این آیه را یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی
الامر منکم گفتم یا رسول الله ص میشناسیم ما خداوند و رسول او را پس کیستند صاحبان امر که خدا تعالی اطاعت ایشان را قرین
ساخته باطاعت تو فرمود ایشان خلیفه های منند بعد از من اول ایشان علی ابن ابیطالب است آنگاه حسن آنگاه
حسین ع آنگاه علی بن حسین آنگاه محمد بن علی معروف بباقر و زود است که درک میکنی او را ای جابر پس هرگاه ملاقات
کردی او را از من باو سلام برسان آنگاه صادق جعفر بن محمد ع آنگاه موسی بن جعفر علیه السلام آنگاه علی ابن موسی
ع آنگاه محمد ابن علی علیه السلام آنگاه علی بن محمد ع آنگاه حسن بن علی آنگاه حجة الله در زمین و بقیة الله در میان بندگان
خداوند محمد بن حسن بن علی و این کسیست که خداوند فتح میکند بدست او مشارق و مغارب زمین را و این کسیست که غیبت
میکند از شیعه و دوستان خود غیبتی که ثابت نمی ماند در آن در قول بامامت او مگر آنکه آزموده خدا تعالی دل او را برای
ایمان جابر گوید گفتم یا رسول الله آیا در غیبت آن امام شیعه انتفاع یابند فرمود آری قسم بآن خدائیکه مبعوث فرمود
مرا به پیغمبری که ایشان نورانی میشوند بنور او و منتفع شوند بولایت او مثل انتفاع مردم بآفتاب هرچند که ابر او را بالا گیرد
ای جابر این از اسرار مکنونه خداوند تبارک و تعالی است پس پنهان دار آنرا مگر از کسیکه اهل آن باشد تمام شد
واین حدیث نص واضح است در امامت دوازده امام و اینکه دوازدهم از ایشان حضرت مهدی صاحب الزمان ع
است و دلیل لایح است در اینکه اطاعت ایشان مثل اطاعت رسول خدا است و برهان صریح است در اینکه حضرت
رسول خدا ص از حضرت مهدی صلی الله علیه و آله خبر داده است و غائب شدن او را بمردم بیان فرموده است و اینکه
غیبت او از اسرار خدا تعالی است و اینکه هرکس بغیبت او و امامت در ایام غیبت او قائل نباشد آنکس ایمان ندارد
و اینکه فتح بلاد تمام روی زمین و آسایش و آسودگی بندگان خداوند عالمین در زمان او خواهد شد و بدست او

حدیث بیست و چهارم

محمد بن احمد بن شاذان در ایضاح دفائن النواصب بسند خود از طریق اهل سنت
روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام از پدرش از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود خبر داد مرا

جبرئیل از رب العزت جل جلاله که فرمود کسیکه عالم باشد که نیست خدائی جز ذات یکتای من و اینکه محمد بنده و رسول منست
و اینکه علی ابن ابیطالب خلیفه منست و اینکه ائمه از فرزندان او حجت های منند داخل میکنم ایشانرا در جنت خود برحمت
خود و نجات میدهم او را از آتش بعفو خود و مباح کنم براو همسایگی قرب خود را و جبر گردانم برای او کرامت خود را و تمام
کنم براو نعمت خود را و بگردانم او را از خاصه و برگزیده خود تا آنکه فرمود پس جابر ابن عبد الله انصاری برخواست و گفت
یا رسول الله کیستند ائمه از فرزندان علی فرمود حسن و حسین سید جوانان اهل جنت آنگاه سید العابدین در زمان خود علی بن
الحسین آنگاه باقر محمد بن علی و زود است که درک کنی او را و چون او را درک کردی از من براو سلام برسان آنگاه
صادق جعفر بن محمد آنگاه کاظم موسی بن جعفر آنگاه رضا علی بن موسی آنگاه تقی محمد بن علی آنگاه نقی علی بن محمد
آنگاه زکی حسن بن علی آنگاه پسر او قایم بالحق مهدی علیه السلام که پر کند زمین را از عدل و داد خواهی چنانکه پر شده از
جور و ظلم ای جابر اینها خلیفه های واوصیا و اولاد و عترت منند کسیکه اطاعت کند ایشان را پس بتحقیق که
مرا اطاعت کرده و کسیکه عصیان کند ایشان را پس بتحقیق که مرا عصیان کرده و کسیکه انکار کند ایشان را یا یکی از
ایشان را پس بتحقیق که مرا انکار کرده و بسبب ایشان نگاه دارد خداوند آسمان را که بر زمین نیفتد مگر
باذن او و بایشان حفظ فرماید خداوند زمین را که مضطرب نکند اهلش را تمام شد واین حدیث شریف دلیل صحیح
است در امامت و خلافت دوازده امام و در اینکه دخول جنت و نجات از آتش موقوف است بر اقرار
بر امامت ایشان و اینکه اقرار بر امامت آن دوازده نفر مثل اقرار بر رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله
است بلکه مثل اقرار بر توحید خداوند است و در اینکه خلافت و امامت منحصر است بر ایشان لا غیر و
اینکه امام دوازدهم حضرت قایم مهدی علیه السلام پسر حضرت امام حسن عسکری علیهم السلام است و برهان
لایح است در اینکه آن بزرگوار عالم را پر از عدل خواهد فرمود و اینکه انکار او و عدم اقرار بر امامت او و قائل نشدن
بر ظهور او مثل انکار همه ایشان است

حدیث بیست و پنجم

شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حموینی
در کتاب فرائد السمطین باسناد معتبر خود روایت نموده از حضرت رضا علیه السلام که کسی از آنجناب پرسید که
کیست قایم از شما اهل بیت فرمود چهارم از فرزندان من پسر خاتون کنیزان که پاک میکند خداوند زمین را باو از
هر جوری و پاکیزه میفرماید او را از هر ظلمی و او است که شک میکنند مردم در ولادت او و او است صاحب غیبت
پیش از ظهورش تمام شد واین حدیث شریف که جناب شیخ الاسلام نقل کرده و معتبر دانسته دلالت دارد
بر بودن حضرت مهدی پسر حسن عسکری علیهما السلام و امامت او و بر غیبت او و بر اینکه بعد از غائب شدن او جمعی
زیاد در ولادت او شک خواهند کرد چنانکه جمعی از اهل سنت ولادت او را منکرند و میگویند بعد از این متولد
خواهد شد و پسر امام حسن عسکری نمیدانند او را و الحاصل حدیث دلالت دارد بر وجود مبارک او و در زمان غیبت او
و ظاهر شدن او بعد از غیبت او و پاک کردن او روی زمین را از ظلم

حدیث بیست و ششم

ابن شهر آشوب در مناقب خود از طریق اهل سنت و از روایات علماء عامه بسند معتبر روایت کرده از عبد الله ابن مسعود
که گفت شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود امامهای بعد از من دوازده نفر هستند نه تن ایشان
از صلب حسین است که نهم ایشان مهدی است تمام شد واین حدیث نیز دلالت دارد بر امامت دوازده امام
و بر اینکه نه نفر از ایشان از صلب حضرت حسین است ونهم ایشان حضرت مهدی است و از واضحات است که نهم از
فرزندان حسین ع مهدی صاحب الزمان پسر حضرت امام حسن عسکری علیهم السلام است و معنی مهدی هدایت کننده
خلق است بهدایت تام و تمام و معلوم است که این هدایت و مهدی بودن او که حضرت رسول خدا و پدرانش
خبر داده اند بعد از این خواهد شد

حدیث بیست و هفتم

نیز در آن کتاب بطریق اهل سنت بسند
معتبر از عبد الله بن محمد بغوی از علی بن جعد از احمد بن وهب از ابی قبیصه شریح بن محمد عنبری از نافع از عبد الله بن عمر روایت
کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی من نذیر امتم و تو هادی ایشانی و حسن

عاید ایشان است وحسین سابق ایشانست وعلی بن الحسین جامع وجمع کننده ایشان است ومحمد بن علی عارف ایشان
است وجعفر بن محمد کاتب ایشان است وموسی بن جعفر محصی ایشانست وعلی بن موسی عبور دهنده ونجات
دهنده ایشان است ومحمد بن علی دور کننده دشمنان ایشان ونزدیک کننده مؤمنان ایشان است وعلی بن
محمد عالم ایشان است وحسن ابن علی معلی ایشان است وقائم خلف شافی وشناسنده وشاهد ایشان است إنّ
فی ذلک لآیات للمتوسّمین تمام شد واین حدیث شریف که عبد الله پسر عمر ابن الخطاب نقل کرده دلیل واضح
است برامامت دوازده امام وبرفضیلت ایشان از سایر است وانکه حضرت مهدی پسر حسن عسکری علیهما السلام امام
قائم است وخلف وباقی مانده از پدرانش است وشافع وشاهد وشناسنده است در روز قیامت واین فضیلت
بزرگست از برای مهدی خلف

حدیث بیست وهشتم

شیخ احمد بن ابراهیم بن حسن بن علی
[illegible] در اربعین خود باسناد معتبر خویش روایت کرده است از محمد نوفلی که گفت حدیث کرد مرا پدرم واو خادم امام علی ابن
موسی الرضا علیهما السلام بود از آنحضرت که فرمود حدیث کرد مرا پدرم حضرت کاظم واو از پدرش حضرت صادق واو
از پدرش زین العابدین واو از پدرش سید الشهدا علیه السلام واو از پدرش سید الاوصیاء واو از حضرت رسول خدا
صلی الله علیه وآله که فرمود یا علی کسیکه خوشنودش میکند که ملاقات کند خداوند را درحالتیکه او اقبال فرموده براو
وراضی است از او پس موالات کند با تو وذریه تو تا کسیکه اسمش اسم من است وکنیه او کنیه منست وختم
میشود ائمه باو تمام شد واین حدیث شریف دلالت واضح دارد براینکه رضای خداوند وخوشنودی
او از بندگانش موقوف است بموالات علی واولاد او وبراینکه ختم امامت وخلافت بآن کسی خواهد شد
که در نام وکنیت موافق است با حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله ودلالت که او حضرت مهدی صاحب
الزمان پسر امام حسن عسکری علیهما السلام است ودراین مضمون احادیث در کتب معتبره شیعه بسیار است وانتها
ایشان است از جمله وجود این اخبار معتبره که شیعه وسنی روایت کرده است

حدیث بیست ونهم

ابن عیاش در مقتضب بسند خود روایت نموده از جابر ابن یزید جعفی که گفت شنیدم از سالم پسر عبد الله بن عمر بن الخطاب
میگفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود بدرستیکه خدای عز وجل وحی فرستاد بسوی من در آن شب که مرا بسوی
خود برد که ای محمد که را خلیفه خود کردی در زمین بر امت خود واو سزاوارتر بود باین گفتم ای خدای من برادرم را فرمود
علی ابن ابیطالب را گفتم بلی ای پروردگار من فرمود ای محمد من وقت آگاه شدم بر زمین پس برگزیدم ترا از آن پس
ذکر نمیشوم تا آنکه تو با من ذکر شوی آنگاه در مرتبه دوم بنظر علی نگاه کردم بآن پس اختیار کردم از آن علی ابن ابیطالب را
پس گردانیدم او را وصی تو پس توئی سید الانبیاء وعلی است سید الاوصیاء آنگاه مشتق کردم از برای او [illegible] از نامهای
خود پس منم اعلی واو است علی یا محمد بدرستیکه من خلق کردم علی وفاطمه وحسن وحسین وامامان را از یک نور آنگاه
عرضه داشتم ولایت ایشان را بر ملائکه پس هر که قبول کرد آنرا از مقربین شد وهر که انکار کرد آنرا از کافران شد ای
محمد اگر بنده از بندگان من عبادت کند مرا تا آنکه منقطع شود آنگاه ملاقات نماید مرا با انکار ولایت ایشان داخل
میکنم او را در آتش خود آنگاه فرمود ای محمد آیا دوست داری که ایشان را ببینی گفتم بلی فرمود پیش برو در جلو خود
پس پیش رفتم ناگاه دیدم علی بن ابیطالب را وحسن وحسین وعلی ابن الحسین ومحمد ابن علی وجعفر بن محمد وموسی بن
جعفر وعلی ابن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد وحسن بن علی وحجة قائم را که گویا مثل ستاره درخشان است در وسط
ایشان پس گفتم ای پروردگار من کیستند اینها فرمود ایشان امامانند واینکه ایستاده حلال میکند حلال مرا و
حرام میکند حرام مرا وانتقام میکشد از دشمنان من یا محمد او را دوست دار زیرا که من او را دوست دارم ودوست دارم کسی را
که او را دوست دارد جابر گفت چون سالم از حجر کعبه برگشت او را متابعت کردم گفتم ای ابا عمر وقسم میدهم ترا
بخداوند آیا کسی جز تو خبر داده ترا باین نامها غیر از پدرت گفت اما حدیث از رسول خدا صلی الله علیه وآله پس نه ولکن بودم
من با پدرم نزد کعب [illegible] پس شنیدم او را که میگفت بدرستیکه امامان این امت بعد از پیغمبر خودشان دوازده

نبی اسرائیل وپیدا شد علی ابن ابیطالب پس کعب گفت این معنی اول ایشان است ویازده نفر از فرزندان او ونام
ایشان را با نامهای ایشان در توراة تا آخر جزء که در باب دوم از نجم الثاقب ذکر شده است
پس این حدیث شریف دلالت واضح دارد برامامت دوازده امام واینکه ایشان شأن عظیم در نزد خداوند دارند
واینکه معترف بولایت ایشان مؤمن ومنکر ولایت ایشان کافر ومرتد است وصحت در بودن حجه قائم دوازدهم
از ایشان ودر امتیاز او از ایشان بزیادتی نور او وسفارشش مخصوص از جانب خداوند درباره او واینکه او
ظهور خواهد کرد واز دشمنان دین خداوند انتقام خواهد کشید وآخر حدیث دلیل واضحست در اینکه امامت منحصر است
باولاد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از خودش چنانکه احادیث در این مضمون بسیار ذکر شد بدانکه
اخبار معراج حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله متعدد است اولاً از جهة تعدد معراج آن حضرت چنانکه مرحوم
صدوق در کتاب خصال نقل کرده که معراج آن حضرت صد وبیست مرتبه واقع شد ودر هر مرتبه سفارشش
شد از خداوند بدرستیکه حضرت امیر المؤمنین وباقی ائمه علیهم السلام زیادتر از آنچه در مرتبه سابقه سفارش
شده بود وثانیاً از جهة تعدد راوی احادیث معراج که هر یکی در مجلسی از مجالس پیغمبر بنحو مخصوص شنیده
است وثالثاً شاید یک راوی مثل جابر ابن عبد الله ومثل او از اشخاصیکه دوستی بخاندان ولایت وامامت
داشتند عمداً در مجالس متعدده از معراج رسول خدا صلی الله علیه پرسیده تا آنکه از برای سایر مردم نیز امامت ائمه
وفضیلت ایشان واضح شود با وجود علم خود بآن چنانکه جابر ابن عبد الله در مجالس متعدده بخدمت حضرت امام
محمد باقر علیه السلام رسیده واز پیغمبر باو سلام رسانده وسفارش آن حضرت را باو رسانیده ولقب
باقر را از جانب رسول خدا صلی الله وآله در مواضع عدیده باو داده وهمچنین است حدیث معراج که خودش
دانسته وباز هم پرسیده از جهة اظهار دوستی خودش بائمه واز جهة دانستن دیگران پس در میان احادیث معراج ابداً
منافات واختلاف ندارد هر چند که اخبار متعدده از یک راوی بوده باشد فضلاً از آنکه از راویهای متعدده باشد

حدیث سیوم

شیخ فقیه وواعظ یوسف بن قز علی بغدادی حنفی در کتاب تذکره الخواص ائمه
است بعد از اعتراف بوجود حضرت مهدی وبودن او پسر حضرت امام حسن عسکری واقرار او ببودن مهدی امام دوازدهم
بسند خود روایت کرده از عبد العزیز بن محمود بن البزاز از پسر عمر که گفت فرمود حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله
ظاهر میشود در آخر الزمان یک مردی از اولاد من نام او مثل نام من است وکنیت او مثل کنیه من است وپر میکند
زمین را از عدل هم چنانکه پر شده باشد از ظلم پس این مرد مهدیست وبعد از نقل این حدیث فرموده واین
حدیث مشهور است وبتحقیق خارج نموده یعنی روایت کرده ابو داود وزهری از حضرت علی رضی الله عنه در معنای
این حدیث ودور او است هر گاه باقی نمانده باشد از زمانه مگر یک روز البته خداوند عالم آن روز را طولانی میکند تا
آنکه خدا مبعوث کند از اهل بیت من کسی را که زمین را پر کند از عدل تمام شد واین حدیث نیز دلیل واضح است در
ظهور مهدی از اولاد امیر المؤمنین علیه السلام در آخر الزمان وهمنام وهم کنیه آن مهدی با حضرت رسول خدا صلی الله علیه
وآله واز معلومات است که آن بزرگوار حضرت قائم حجة بن الحسن عسکری علیهما السلام است چنانکه در احادیث دیگر واضح ۲ بودن
وآشکار گردید

حدیث سی ویکم

شیخ ابو محمد عبد الله ابن احمد بن خشاب در
کتاب موالید الائمه بسند معتبر خود روایت کرده از جراح بن سفیان واو از طاهر بن هارون از پدرش هارون واو از
پدرش موسی بن جعفر واو از پدرش جعفر ابن محمد که فرمود خلف صالح از اولاد من خواهد شد واو است مهدی و
نام او محمد است وکنیه او ابو القاسم وظهور میکند در آخر الزمان وگفته میشود بمادر او صیقل ودر روایات دیگر
فرموده گفته میشود بمادرش نرجس تمام شد واین حدیث دلیل صریح است در امامت وظهور حضرت قائم
مهدی وبودن او پسر حضرت امام حسن عسکری علیهما السلام زیرا که کسی از اولاد حضرت امام جعفر صادق بغیر از
آن بزرگوار همنام وهم کنیه حضرت رسول خدا نیست خصوصاً مادر او نرجس باشد ودلیل است در ظاهر شدن

آن حضرت در آخر الزمان چنانکه در احادیث سابقه ذکر شد **حدیث سی و دوم** شیخ محمد بن ابراهیم الجوینی الشافعی در فراید السمطین باسناد خود روایت کرده از احمد بن زیاد و او از دعبل بن علی الخزاعی گفت من انشاد کردم یک قصیده از برای آقای خودم علی ابن موسی الرضا رضی الله عنه و در حضور آن حضرت خواندم آنرا تا آنکه رسیدم وقبر ببغداد لنفس زکیة فرمود من هم دو بیت انشاء میکنم و آنرا بقصیده خود ملحق کن گفتم بلی ملحق میکنم فرمود وقبر بطوس یا لها من مصیبة توقد فی الاحشاء بالحرقات الی الحشر حتی یبعث الله قائما یفرج عنا الهم والکربات دعبل گفت بعد از فرمایش آنحضرت من باقی قصیده خودم خواندم تا آنکه رسیدم خروج امام لامحالة واقع یقوم علی اسم الله والبرکات یمیز فینا کل حق وباطل ویجزی علی النعماء والنقمات پس گریه کرد حضرت امام رضا علیه السلام گریهٔ شدیدی بعد از آن فرمود ای دعبل روح القدس در زبان تو نطق کرده است آیا میشناسی این امام را گفتم نه مگر آنکه من شنیدم ظاهر شدن یک امام را از شما اهل بیت که پر میکند زمین را از عدل و داد خواهی پس فرمود بدرستیکه امام بعد از من پسرم محمد است و بعد از او پسر او علی است و بعد از او پسر او حسن است و بعد از او پسر او حجة قایم است صلی الله علیه و او ست انتظار کشیده شده در زمان غیبت او و اطاعت کرده شده بعد از ظاهر شدن او پس پر میکند زمین را از عدل محض همچنانکه پر شده باشد از ظلم و اما وقت ظهورش پس بتحقیق حدیث کرد بمن پدرم از پدران خود از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود مثل او مثل قیامت است که ناگهان واقع شود تمام شد و این حدیث شریف دلیل و حجت بر اینکه مهدی صاحب الزمان پسر حضرت امام حسن عسکری است و اینکه آنحضرت امام دوازدهم است و غایب خواهد شد و در زمان غیبت او شیعیان انتظار او را خواهند کشید و بعد از ظهورش مردم اطاعت او را خواهند کرد و زمین را پر از عدل خواهد نمود و اینکه وقت ظاهر شدن او را کسی نمیداند مثل روز قیامت بلکه این حدیث یک معجزه است از حضرت امام رضا ع که خبر از غیبت داده و آینده را بیان فرموده موافق و واضح مثل احادیث گذشته که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایر ائمه نقل شده که از غیبت خبر داده اند همچنانکه جماعه شیعه اثنا عشر را بغیب و آینده و میدانند **حدیث سی و سیم** شیخ عالم نقی محدث علی المتقی ابن قاضی خان هندی در کتاب برهان در علامات مهدی آخر الزمان روایت کرده بسند معتبر خود از حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام که فرمود از برای صاحب این امر که مهدی صاحب الزمان باشد دو غیبت است و یکی از آن دو غیبت طول خواهند کشید تا آنکه بعضی از مردم میگویند که مرده است و بعضی از ایشان میگویند که رفته و تمام شده و نخواهد آمد و در زمان غیبت او کسی بجای او مطلع نمیشود از دوست او و غیر دوست او مگر آن شخص که با او ست و بر کارهای او رسیده که میکند تمام شد و این حدیث نیز دلالت دارد بر غایب شدن حضرت مهدی و طول کشیدن غیبت او تا آنکه جمعی از انتظار کشیدن او و ظهور او مأیوس شوند و معلوم است که او حضرت مهدی صاحب الزمان است که دو غیبت از برای او اتفاق افتاد یکی صغرا و دیگری کبرا که زمان ماست عجل الله فرجه وظهوره **حدیث سی و چهارم** شیخ فقیه ابن ماجه در کتاب سنن خود و ابو نعیم الحافظ در مناقب مهدی و الشیخ الطبرانی در کتاب معجم کبیر خود باسناد خودشان روایت کرده اند که از محمد بن الحنفیه و او از پدرش امیر المومنین علیه السلام و او از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود حضرت مهدی آخر الزمان از ما اهلبیت است و خداوند قادر کار او را در یک شب اصلاح خواهد فرمود تمام شد و این حدیث نیز صریح است در بودن حضرت مهدی از اولاد پیغمبر و در ظهور او و بعد از این و مویَّد کردن خداوند او را بتائید خود و اصلاح قادر متعال کار او را در یک شب و این دلیل است بر بودن او در نزد حقتعالی از مقربین و بر مامور بودن او از جانب خدا و این معنی امامت و خلافت از جانب خداوند است و در شان او کافی است **حدیث سی و پنجم** محمد بن محمد شافعی در کتاب کفایة

حدیث سی و سیم

حدیث سی و چهارم

الطالب و شیخ دارقطنی در کتاب جرح و تعدیل خود باسناد معتبره خودشان روایت کرده اند از ابی هارون عبدی که گفت رفتم نزد ابی سعید خدری آمدم دیدم او و گفتم آیا تو در بدر حاضر بودی گفت بلی گفتم آیا خبر نمیدهی بما از چیزهائی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدهٔ گفت بلی خبر میدهم رسول خدا ص مریض شد بطوریکه ضعیف گردید آنگاه فاطمه بعزم عیادت بخدمت پیغمبر ص وارد شد در حالتیکه در دست راست آن حضرت من بودم پس وقتیکه فاطمه ضعف پیغمبر را دید گریه کرد رسول خدا ص فرمود سبب گریه تو چیست یا فاطمه گفت از ضایع شدن می ترسم فرمود آیا ندانسته که خدا تعالی بر زمین نظر کرد پدر ترا از میان اهل آن برگزید و بعد از آن نظر دیگر نمود شوهر ترا از ایشان برگزید و بمن وحی نمود که ترا با او تزویج نمایم پس ترا با او تزویج نمودم و او را وصی خود قرار دادم آیا نمیدانی که خدا تعالی با تو کرامت دارد بسبب اینکه علم و حلم شوهرت از همهٔ اهل زمین زیادتر است و در اسلام از همهٔ ایشان مقدم است آنگاه فاطمه خوشحال گردید پس رسول خدا ص فرمود از برای علی هشت منقبت است ایمان بخدا و برسول او و حکمت او و دو سبط او که حسن و حسین باشند و امر کردن بمعروف و نهی نمودن از منکر و فرمود یا فاطمه ما اهلبیت من هفت خصلت داده شده که باحدی داده نشده از اولین و آخرین پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و او پدر تو است و وصی ما بهترین اوصیاء است و او شوهر تو است و شهید ما بهترین شهدا است و او حمزه عم پدر تو است و از ما هست دو سبط این امت پسران تو اند و ایشان و از ما است مهدی ع این امت که عیسی ابن مریم در پشت سر او نماز خواهد گذارد و بعد از آن دست خود را گذاشت بر کتف امام حسین ع و فرمود از این است مهدی این امت تمام شد و این حدیث شریف دلیل و حجت در بودن حضرت مهدی از اولاد حضرت امام حسین ع و افتخار پیغمبر ص به بودن مهدی از اهل بیت خود مثل بودن حضرت حسن و حسین علیهم السلام از اهلبیت و از معلومات است که همین مهدی پسر حضرت امام حسن عسکری ع است و بغیر از آن بزرگوار کسی از اولاد حضرت امام حسین ع ملقب بمهدی نشده و حدیث شریف واضح است در ظاهر شدن آنحضرت بعد از این بعلت آنکه حضرت پیغمبر ص وعده کرد که عیسی ابن مریم در پشت سر او نماز خواهد گذارد و ایضا حدیث دلیل است در بودن حضرت امیر المومنین ع وصی پیغمبر ص و بهتر بودن او از سایر مردم بسبب آنچه در حدیث ذکر فرموده **حدیث سی و ششم** حافظ ابو نعیم بسند معتبر خود از احمد ابن عبد الله از علی بن هلال و او از پدرش روایت کرده که گفت بخدمت رسول خدا ص رفتم در حالت احتضارش ناگاه فاطمه را در بالای سر او دیدم میگریست تا آنکه صدا بگریه بلند نمود پس رسول خدا ص سر خود را بسمت وی برداشت و فرمود ای حبیبهٔ دل من چه چیز ترا بگریه باید گفت میترسم که بعد از تو ضایع شوم فرمود ای حبیبهٔ من آیا ندانسته که خداوند تعالی بر زمین نگاهی کرد و پدرت را از میان ایشان برگزید و بعد از آن نظری کرد و شوهر ترا برگزید و بمن وحی کرد که ترا با او تزویج نمایم و ما اهلبیت را خداوند خاصیتی داده که باحدی نداده پیشتر از ما و باحدی نخواهد داد بعد از ما من خاتم انبیا و اکرم ایشانم و دوست ترین مخلوقاتم در نزد خداوند و من پدر تو هستم و وصی من بهترین اوصیا و محبوب ترین ایشان است در نزد خداوند و او پسر عمت و برادر شوهرت است و از ما است دو سبط این امت و ایشان پسران تو حسن و حسین است و ایشان سید جوانان بهشتند و سوگند بخدائی که مرا براستی مبعوث کرده اینکه پدر ایشان از ایشان افضل است و قسم بخداوند که مرا براستی فرستاده که مهدی این امت از ایشان است و در وقتیکه دنیا هرج و مرج گردید و فتنه ها پشت بهم دیگر کردند و راه های هدایت قطع شد و بعضی اموال بعضی را غارت می نمایند بزرگ بر کوچک رحم نمیکنند و کوچکان تعظیم بزرگان بجا نیاورند پس در این حال خداوند بر انگیزاند کسی را یعنی مهدی را که قلعه های ضلالت و دلهای قفل شده را میگشاید و دین را در آخر الزمان اقامه میکند چنانکه من در اول زمان اقامه نمودم و او زمین را پر از عدل و داد

و واد خرابی میسر داند همچنانکه پر شده باشد از ظلم و بعد فرمود یا فاطمه غمگین مباش و گریه مکن بدرستیکه خدا تعالی مهربان تر است بر تو از من زیرا که تو در دل من محبتی است بدرستیکه خدا ترا بشوهرت تزویج نمود و او بزرگترین مردمان است از حیثیت حسب و اکرم ایشان است از جهة نسب و ارحم ایشان است بر رعیت و عادل ترین ایشان است و بیناترین ایشان است بقضایا و از خدا تعالی مسئلت نمودم که ترا بعد از من پیشتر از اهل بیت من بمن برساند و علی ع فرمود که فاطمه بعد از پیغمبر صلی الله علیه در دنیا نماند مگر هفتاد و پنج روز تمام شد و این حدیث شریف غیر از حدیث سابق است چنانکه از مضمون آنها معلوم میشود مغایرت این دو و از جهة ملاقات بودن هر یکی از اینها از جهة تعدد و تکرار مجلس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است و از جهة متعدد شدن سؤال حضرت فاطمه علیها السلام و گریه او است و علت متعدد شدن سؤال فاطمه ع و تعدد فرمایش پیغمبر بر او در مجالس عدیده از جهة اظهار کردن رسول خدا است ارشان و مراتب فاطمه و حضرت امیر المؤمنین و اولاد ایشان علیهم السلام است چنانکه در حدیث جابر ذکر شد نه از جهة اختلاف روایات و نسیان بعض از روات است و الحاصل این حدیث شریف نیز دلیل و صحت در بودن حضرت مهدی آخر الزمان ع از اولاد حضرت امام حسین ع و ظاهر شدن او و بعد از این و پر کردن او زمین را از عدل بعد از پر شدن آن از ظلم و جور عنه الی و هرج و مرج در اطراف آن حدیث سی و هفتم نیز حافظ ابو نعیم بسند معتبر خود از احمد بن عبد الله و او از ابی سعید خدری و او از حذیفه روایت کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه فرمود و بعد از آن هر چه که شدنی بود با خبر داد و بعد از آن فرمود اگر از دنیا نماند مگر یک روز هر آینه خدا آن روز را طولانی گرداند تا آنکه بر انگیزاند مردی را از اولاد من که نام او نام منست پس آنگاه سلمان بر خواست و گفت یا رسول الله از نسل کدام پسرت خواهد شد فرمود از اولاد این اشاره فرمود بحضرت امام حسین علیه السلام تمام شد و این حدیث شریف نص و صحت در بودن مهدی ع از اولاد حضرت امام حسین علیه السلام و ظاهر شدن او و بعد از این زیرا که همنام پیغمبر صلی الله علیه و آله که ظاهر شود بعد از این و از اولاد حضرت حسین ع بوده باشد نیست مگر مهدی موعود حجة ابن الحسن صاحب الزمان ع حدیث سی و هشتم شیخ محمد بن محمد شافعی در کتاب کفایت الطالب در مناقب علی ابن ابیطالب ع از کتاب فردوسی ابن شیرویه دیلمی باسناد خود از حذیفه ابن یمان روایت کرده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود مهدی از اولاد من است روی او مانند ماه است دری است رنگش رنگ عربی است و جسمش جسم اسرائیلی است زمین را پر از عدل گرداند چنانکه پر از ظلم گردیده باشد بخلافتش همه اهل آسمانها و زمینها و مرغان در هوا راضی میشوند و بیست سال خلافت میکند تمام شد و این حدیث صریح است در بودن او و در صفات جمیله و اخلاق حمیده و ظاهر شدن او و بعد از این و پر کردن او زمین را از عدل و راضی شدن تمامی اهل آسمان و زمین و حتی مرغان بخلافت او و از معلوم است که این مهدی ع باید امام معصوم بوده باشد و نیست آن شخص مگر حجة بن الحسن عسکری ع چنانکه محیی الدین بن عربی در فتوحات مکی خود فرموده است که این مهدی آخر الزمان که همنام و همکنیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و پسر امام حسن عسکری ع است معصوم است از خطا در حکم بسبب الهام ملک احکام را بر او همچنانکه پیغمبر خدا ص بر ما خبر داده است که آن مهدی خطا نمیکند و در همه افعال تابع شود بر من تمام شد حاصل کلام محیی الدین و این نص است در آنکه شبهه میکویند حدیث سی و نهم نیز شیخ محمد شافعی در کفایت الطالب و شیخ ابو نعیم حافظ باسناد معتبر خودشان روایت کرده اند از حضرت علی ابن ابیطالب ع که گفت او بخدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم یا رسول الله آیا از آل محمد است مهدی یا از غیر ما است پس آن حضرت فرمود از ما است خدا تعالی با او دین را ختم میکند چنانکه با ما فتح نمود و با ما از فتنه نجات مییابند چنانکه از شرک نجات یافتند و با ما خدا تعالی دلهای ایشان را بعد از عداوت و فتنه با یکدیگر

مهربان گرداند و با هم برادر میشوند و همچنانکه بعد از عداوت شرک با همدیگر برادر دینی گردیدند تمام شد و این حدیث صحیح دلیل و صحت در بودن حضرت مهدی ع از اولاد حضرت رسول خدا و از آل محمد ص و در آنکه از غیر ایشان نیست و برهان است در آنکه آن مهدی ع دین را ختم و کامل میکند و ابدا خلاف شرع واقع نمیشود و فتنه های روی زمین همه برداشته میشود و در آنکه تمام دینها دین واحد میشود و این نیست مگر حجة بن الحسن عسکری علیهم السلام حدیث چهلم محدث عارف کامل السید علی الهمدانی الشافعی در کتاب مودة القربی باسناد معتبر خود از عبایة بن ربعی روایت نموده که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من سید پیغمبرانم و علی ابن ابیطالب سید اوصیا است و بدرستیکه اوصیاء من بعد از خودم دوازده نفر است اول ایشان علی ابن ابیطالب است و آخر ایشان قایم مهدی است تمام شد و این حدیث شریف دلیل و صحت در امامت و وصایت حضرت مهدی ع و قایم بودن او و بعد از این و هدایت کردن او مردم را زیرا که معنای مهدی هدایت کننده خلق است بواقع و بجمیع احکام شرع بدون خطا در هدایت چنانکه محیی الدین ابن عربی در فتوحات مکیه فرموده و کلام او در سابق ذکر شد و ایضا این حدیث دلیل صریح است در امامت دوازده امام از اولاد حضرت امیر المؤمنین ع و وصی بودن و جانشین شدن ایشان از پیغمبر صلی الله علیه و آله بعینه آنکه چنانکه حضرت رسول خدا ص تصریح بخلافت و وصایت حضرت علی ابن ابیطالب نمود همچنین تصریح فرمود بوصایت یازده نفر بعد از او و آخر ایشان را حضرت قائم مهدی ع قرار داد و مثل این حدیث در صریح بودن در امامت دوازده امام و خلیفه بودن حضرت امیر المؤمنین ع و اولاد او از رسول خدا صلی الله علیه و آله در کتب معتبره اهل سنت بسیار است و حقیر چند حدیث از آنها از جهة وضوح شدن معنای این حدیث نقل میکند تا آنکه مطلب واضح شود حدیث اول نیز سید علی الهمدانی الشافعی در کتاب مذکور بسند خود روایت کرده از سلمان رضی الله عنه گفت وارد شدم بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امام حسین ع در روی زانوی پیغمبر ص بود و چشمهای و دهن او را میبوسید و میفرمود تو سیدی و پسر سیدی و تو امامی و پسر امامی و تو حجتی و پسر حجتی و پدر نه حجتی که از صلب تو خواهند آمد و نهم ایشان قایم ایشان است حدیث دوم باز در آن کتاب بسند خود از اصبغ ابن نباته از عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده گفت شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که میفرمود من و علی و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین مطهر و طاهر هستیم و معصوم میباشیم حدیث سیم احمد ابن حنبل در کتاب مسند خود که از صحاح است بسند خود روایت کرده از مسروق گفت با عبد الله ابن مسعود در مسجد بودیم پس یکشخصی آمد و گفت یا ابن مسعود آیا پیغمبر ص شما را برای شما فرموده است که چند نفر بعد از او خلیفه خواهد شد ابن مسعود گفت بلی دوازده نفر مثل عدد نقبای بنی اسرائیل و در بعضی از روایات بلی پیغمبر ص با عهد نموده بدرستیکه بعد از او دوازده نفر خلیفه خواهد شد بعدد نقبای بنی اسرائیل و در بعضی از آنها ابن مسعود گفت سؤال کردیم از پیغمبر ص پس فرمود دوازده نفر خواهد شد مثل عدد نقبای بنی اسرائیل و در بعضی از آنها بلی دوازده نفر عدد نقبای بنی اسرائیل حدیث چهارم مسلم در صحیح خود روایت کرده از جابر بن سمره گفت با پدرم بخدمت پیغمبر وارد شدیم پس شنیدم که فرمود بدرستیکه این امر منقضی نمیشود تا آنکه بگذرد بر امت دوازده نفر خلیفه و بعد از این یک فرمایش فرمود بر من مخفی ماند و از پدرم پرسیدم که چه فرمود گفت فرمود جمیع ایشان از قریش هستند و در روایت دیگر ثابت خواهد شد امر مردم و گذارش مادامیکه ولی ایشان دوازده نفر خلیفه باشد و در روایت دیگر ثابت خواهد شد این دین در عزت و مناعت مادامیکه در امت دوازده نفر خلیفه باشد حدیث پنجم نیز مسلم در صحیح خود روایت کرده بسند خودش که در عشیه جمعه که اسلمی را رجم کردند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ثابت است این دین در قیام خود تا روز قیامت و میشود در امت دوازده نفر خلیفه جمیع ایشان از قریش اند حدیث ششم روایت کرده است بزاز بسند خود که

پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود ثابت خواهد گردید امر امت من در قیام خود تا آنکه بگذرد دوازده نفر خلیفه جمیع ایشان از قریشند وابوداود نیز این را روایت کرده حدیث هفتم مسدد در کتاب مسند کبیر خود از ابی الخلد روایت کرده که پیغمبر ص فرمود هلاک نمیشود این امت تا آنکه باشد امیکه از ایشان دوازده خلیفه بوده باشد وجمیع آن دوازده نفر عمل میکنند بهدایت ودین حق حدیث هشتم روایت کرده بخاری در صحیح خود بسند خود از ابن عباس که پیغمبر ص فرمود من سید انبیایم وعلی سید اوصیاء است وبعد از من دوازده نفر امیر خواهد شد جمیع ایشان از قریشند ودر روایت حموینی بدرستیکه اوصیاء من بعد از من دوازده نفر است اول ایشان علی ع است وآخر ایشان مهدی است حدیث نهم شارح غایة الاحکام بسند خود روایت کرده از ابی بلخ از عمر ابن میمون واز حبیب بن یسار از جریر بن عثمان واز علی بن زید از سعید بن مسیب جمیع ایشان از ابی قتاده که گفت از پیغمبر ص شنیدم فرمود امامان بعد از من دوازده نفر اند عدد نقباء بنی اسرائیل وحواریون عیسی حدیث دهم باز هم در کتاب مذکور بسند خودش روایت کرده از ابی عبد الله الحسین ع که فرمود از ما دوازده نفر مهدی است اول ایشان علی ابن ابیطالب است وآخر ایشان حضرت قائم است حدیث یازدهم ابوداود در صحیح خود روایت کرده بسند خودش که پیغمبر ص فرمود که ثابت خواهد شد این دین در حالتیکه ظاهر است تا روز قیامت ومیشود از برای ایشان دوازده نفر خلیفه جمیع ایشان از قریشند حدیث دوازدهم عبد الله ابن بطة العکبری در کتاب ابانه باسناد خود روایت کرده از انس گفت پیغمبر ص فرمود ثابت خواهد شد این دین در حالتیکه قایم است تا دوازده نفر خلیفه از قریش باشد پس وقتیکه ایشان رفتند زمین اهل خود را فرو خواهد برد تمام شد وازین قبیل احادیث در کتب صحاح ومعتبره اهل سنت بسیار است ولکن حقیر اکتفا نمود باین دوازده حدیث از جهة تیمن وتبرک باین عدد شریف واین احادیث شریفه دلیل واضحست در امامت دوازده امام که اول ایشان حضرت امیر المؤمنین ع وآخر ایشان حضرت مهدی آخر الزمان باشد زیراکه بغیر از این دوازده نفر اشخاص دیگر نیست که قابل امامت باشند با وجود آنکه در بعضی از این احادیث تصریح شده بانکه این دوازده خلیفه حضرت امیر المؤمنین ع واولاد او هستند تا قائم مهدی علیهم السلام والحاصل این احادیث مذکوره دلیل صریح است بقرینهٔ حدیث چهلم واحادیث سابقه بر آن در امامت وخلافت ورفعت شان دوازده امام از آل محمد صلی الله علیه وآله ودر اینکه مهدی آخر الزمان آخر ایشان است واینکه او زنده وغایب است واینکه الان عزت دین وقیام آن وفرو نبردن زمین اهل خود را وقائم نشدن قیامت بسبب وجود مبارک حضرت مهدی ع است زیراکه در احادیث مذکوره عزت دین وقوام آن وفرو بردن زمین اهلش را وبرپا شدن قیامت منوط وموقوف بوجود دوازده نفر خلیفه شده واز معلومات است که یازده نفر از ایشان شهید شدند واز حضرت امیر المؤمنین ع تا امام حسن عسکری علیهم السلام بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فایض شدند پس اگر حضرت قائم مهدی ع وجود نداشته باشد والان غایب نشده باشد باید قیامت برپا شود وزمین اهلش را فرو برد وعزت وقوام دین برود پس از این دوازده حدیث واضح میشود وجود امام دوازدهم وغایب بودن او وظاهر شدن او بعد از این ومثل این احادیث مذکوره است در این دلالت واضحه احادیث امان واخبار ثقلین واحادیث طائفه واخبار سفینه ودر هر یک از این چهار مطلب اخبار بی شمار وارد شده واز جهة توضیح مطلب خود حقیر چند تا از آن احادیث از کتب معتبره اهل سنت نقل میکند تا معلوم بودن وجود امام زمان مهدی آخر الزمان واضح وآشکار وعیان شود بنا بطریقه ومذهب واعتقاد خود اهل سنت وبنا بر کتب صحاح ومعتبره ومعروفه ایشان حدیث اول ابو عمر مسدد وابن ابی شیبه وابو یعلی وطبرانی باسناد صحیحه خودشان روایت کرده از ابن عباس گفت پیغمبر ص فرمود که نجوم امان است برای اهل آسمان واهلبیت من امان است از برای اهل زمین از امت من حدیث دویم حاکم

وستارگان آسمان

در کتاب مستدرک خود باسناد خودش روایت کرده از ابن عباس گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که نجوم امان است برای اهل زمین از غرق شدن واهلبیت من امان است برای امت من از اختلاف پس وقتیکه مخالفت نمود قبیله از عرب بر اهل بیت من پس آن قبیله حزب ولشکر ابلیس میشود واین حدیث را حاکم صحیح دانسته است حدیث سیم احمد بن حنبل در مناقب باسناد خود روایت کرده از علی ابن ابیطالب علیه السلام که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود ستارگان امان است برای اهل آسمان پس وقتیکه برطرف شدند ستارگان اهل آسمان برطرف میشوند واهل بیت من امان است برای اهل زمین پس زمانیکه اهل بیت من رفتند اهل زمین بروند وهلاک میشوند واز این سه حدیث معلوم میشود که اهلبیت حضرت رسول خدا ص مثل ستارگان تا روز قیامت در میان این امت خواهند بود وچنانکه ستارگان علامت برپا شدن آسمان است تا روز قیامت وهمچنین اهلبیت آن حضرت علامت امان وعدم نزول عذاب است بر اهل زمین وبقراین سابقه معلوم است که مراد از اهلبیت آن حضرت همان دوازده امام است وواضح است که از ایشان بغیر از حجة بن الحسن عسکری ع باقی وزنده نمانده پس امان اهل زمین ودر این زمان موقوف ومنوط است بوجود مهدی صاحب الزمان علیه السلام پس این احادیث نیز دلیل است بر باقی بودن آنحضرت درین زمان وغایب شدن او از مردمان ودشمنان حدیث چهارم صاحب صحیح بخاری بسند خود از عمیر بن هانی روایت کرده که گفت شنیدم از معاویه که گفت پیغمبر ص فرمود ثابت میشود یک طائفه از امت من قیام کننده بامر خداوند ضرر نمیکند بر ایشان خذلان ومخالفت دیگران تا آنکه بیاید امر خداوند حدیث پنجم روایت نموده مسلم در صحیح خود از ثوبان که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود ثابت خواهد شد یکطایفه از امت من در حق ضرر نمیکند با ایشان خذلان تا آنکه بیاید امر خداوند در حالتیکه ایشان در حق ودر آن حال هستند حدیث ششم باز مسلم در صحیح خود باسناد خودش روایت کرده از مغیره گفت شنیدم از رسول خدا ص که فرمود ثابت خواهد شد یک قوم از امت من غالب بر مردم یعنی در حق ودانستن آن تا آنکه بیاید بر ایشان امر خداوند در حالتیکه ایشان غالب اند حدیث هفتم سیوطی در جامع صغیر خود روایت کرده از ابن ماجه گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود ثابت خواهد شد یک طائفه از امت من قائم شوند بامر خداوند ضرر نمیکند بر ایشان مخالفت دیگران حدیث هشتم حاکم در مستدرک باسناد خود روایت کرده که پیغمبر ص فرمود یک طائفه از امت من ظاهر شوند بر حق تا آنکه قیام کند قیامت حدیث نهم سیوطی در جامع کبیر در مسند عمر روایت کرده که عمر خطبه خواند وگفت شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه وآله میفرمود ثابت خواهد شد یک طائفه از امت من در حق تا آنکه بیاید امر خدا تمام شد واین شش حدیث دلیل واضحست در بودن حق وشرع واقع وحقیقت وواقعیت در میان یک طائفه از امت پیغمبر ص چنانکه معنای این احادیث همین است واز معلومات است که مراد پیغمبر ص از این طائفه اهل بیت خود است که ایشان در حق اند وموافق واقع عمل میکنند وشرع واقعی را ایشان میدانند ومعلوم است که این تا قیامت خواهد شد چنانکه معنای احادیث است پس معلوم میشود که باید کسی از اهلبیت بوده باشد تا آنکه در حق باشد ودیگران در باطل شود پس آنکس حضرت حجة بن الحسن ع مهدی صاحب الزمان است وآنکسانیکه با او تابع باشند واو را امام عالم میدانند وعمل بفرمایش او وپدرانش میکنند واگر حضرت مهدی وتابعان او در حق نباشند واشخاصیکه بپدران او اجداد او تبعیت میکنند در حق نبوده باشند پس کدام طائفه از امت پیغمبر ص در حق خواهند شد واگر امام مهدی آخر الزمان ع موجود نباشد پس کدام کسان از اهلبیت در حق خواهد بود وبالجمله این شش حدیث بقرینهٔ احادیث سابقه واخبار آینده دلیل است در وجود حضرت مهدی ع وغایب بودن او از مردمان حدیث دهم احمد بن فضل بن محمد شافعی در کتاب وسیلة المآل بسند خود از ابن عباس روایت کرده گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود مثل اهلبیت من مثل سفینهٔ نوح است که هر کس سوار شد بر آن نجات یافت وهر کس تخلف

در مناقب خود

کرده و سوار نشد بر آن غرق شد و این حدیث را عمر بن خضر و طبرانی و ابو نعیم و بزار نیز روایت کرده اند **حدیث یازدهم** ابو الحسن مغازلی باسناد خودش از ابن عباس روایت کرده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود مثل اهل بیت من مثل سفینهٔ نوح است کسی که سوار شد بر آن نجات یافت و کسی که متوخر شد از آن و سوار نگردید بر آن هلاک شد **حدیث دوازدهم** نیز مغازلی باسناد خود روایت کرده از ابن زبیر گفت پیغمبر ص فرمود مثل اهلبیت من مثل سفینهٔ نوح است هر کسیکه سوار شد بر آن سلامت ماند و کسی که ترک نمود آنرا غرق شد **حدیث سیزدهم** باز مغازلی باسناد خود روایت نموده از علی بن ابیطالب ع فرمود مثل اهلبیت من مثل سفینهٔ نوح است هر کسیکه سوار شد بر آن نجات یافت و کسیکه متعلق شد بر آن فایز گردید و هر کسیکه متاخر شد از آن انداخته شد بآتش **حدیث چهاردهم** نیز مغازلی باسناد خود از ابی ذر روایت کرده گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود مثل اهلبیت من در میان شما مثل سفینهٔ نوح است در قوم او هر کس سوار شد بر آن نجات یافت و هر کس تخلف نمود از آن غرق شد و مثل حطه است از برای بنی اسرائیل **حدیث پانزدهم** ابو یعلی باسناد خود روایت کرده از ابی الطفیل و او از ابی ذر گفت پیغمبر ص فرمود مثل اهلبیت من در میان شما مثل سفینهٔ نوح است هر کسیکه سوار شد بر آن نجات یافت و هر کسیکه تخلف نمود از آن غرق شد و بدرستیکه مثل اهلبیت من در میان شما مثل باب حطه است **حدیث شانزدهم** ابراهیم بن محمد شافعی در فرائد سمطین باسناد خود روایت کرده از حنش بن معتمر گفت شنیدم از ابی ذر رضی الله عنه در حالتیکه اخذ نموده بود از در کعبه و میگفت ای مردم من ابوذر هستم و من شنیدم از رسول خدا ص میفرمود بدرستیکه مثل اهلبیت من در میان شما مثل سفینهٔ نوح است هر که داخل شد بر آن نجات یافت و هر کس تخلف کرد از آن هلاک شد و این هفت حدیث سفینه دلیل واضحست در امامت و خلافت اهلبیت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و در اینکه ایشان مثل سفینهٔ نوح هستند در نجات مردم بتمسک کردن بایشان و نجات یافتن از هلاکت دنیا و آخرت بسبب چنگ زدن بدامن ایشان و همچنانکه سفینهٔ نوح سبب نجات مردم شد از برای آنهائیکه متمسک شدند بآن همچنین اهلبیت پیغمبر ص سبب نجات است از برای آن اشخاص که تمسک نمایند بایشان همچنانکه اشخاصیکه بسبب تخلف از سفینهٔ نوح غرق شدند و در دنیا هلاک گردیدند و در آخرت بعذاب الهی گرفتار شدند همچنین آن اشخاصیکه از اهلبیت پیغمبر ص تخلف نمایند و متمسک بایشان نباشند در دریای جهل ابدی و در قعر جحیم همیشه معذب و غرق و هلاک خواهند گردید و در درکات نار با کفار همراه و هم آواز خواهند شد چنانکه معنای این احادیث شریفه همین است پس معلوم گردید که اهل بیت ع مثل سفینهٔ نوح است و از واضحات است که مراد از اهلبیت ع نه ایشان هستند که در زمان حضرت رسول ص بودند زیرا که خود پیغمبر ص در آن زمان کافی بود از برای تمسک مردم باو بلکه مراد از اهل بیت آنحضرت اهلبیت او است از زمان خود تا روز قیامت چنانکه از احادیث اما آن معلوم شد و اگر مراد از ایشان مخصوص بزمان معین باشد اولاً این خلاف معلوم از احادیث است و ثانیاً آن زمان معلوم نیست پس باید مراد عموم زمانها باشد تا روز قیامت و نیز باید مراد از اهل بیت ع آن اشخاص باشند که عالم بواقع و دانا بدقایق شرع باشند و علاوه بر این باید تالی مرتبهٔ پیغمبر ص باشد اگر مثل او نبوده باشد و دارای عصمت باشد تا تمسک مردم باو صحیح باشد و اگر معصوم نشود چگونه چنگ زدن باو سبب نجات میشود و از هلاک جهل واقعی انسان خلاص میگردد و اگر دانا و بینا نباشد چطور نادان حقیقی را و نابینای واقعی را از جحیم جاهلی و از درکات نادانی بجنت دانائی و بهشت بینائی میرساند پس علاوه بر علم لدنی و دانائی واقعی باید نزد اهل بیت عصمت حقیقی باشد تا مردم به خاطر جمع و با جزم و حزم بایشان تمسک نمایند و نجات یابند

و از معلومات است که این اشخاص باین اوصاف همان دوازده نفرند بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و علیه بوده اند و حالا هم حضرت حجة بن الحسن عسکری ع موجود و غایب است و جماعت اثنا عشریه در همه افعال و اقوال تمسک میکنند بهمان دوازده نفر از جهة این احادیث صحیحه که علماء عدول و فحول هر طبقه از اصحاب و تابعین و از سنی و شیعی آنها را روایت کرده اند و صحیح دانسته اند و اگر مهدی صاحب الزمان الآن موجود نباشد و او را غایب ندانیم پس در عصرها و در این زمانها از اهل بیت پیغمبر ص عالم واقعی و بینای و دانای از هر جهة کدام کس خواهد شد و پیغمبر ص ما را در زمان خود مان بکدام کس راه نمائی فرموده و الان از اهل بیت حضرت رسول ص بغیر از حضرت مهدی صاحب الزمان که بنص احادیث سابقه امام دوازدهم است کدام کس وجود دارد و مردم باید باقوال و افعال کدام یکی از اهل بیت ع تبعیت کنند و اما شیعه بعد از مامش او عمل میکنند زیرا که او در زمان غیبت خودش علماء را نائب خود قرار داده و در بیان کردن مسائل حلال و حرام از قول خودش و اجدادش ع و ایشان را امر باستنباط احکام شرع فرموده از قواعدیکه پدران آنحضرت و خودش در زمان خودشان وضع کرده اند و طریق فهمیدن احکام را بدوستان خودشان داده اند پس جماعة اثنا عشریه بعد از پیغمبر ص تمسک بسفینهٔ اهل بیت کرده اند و اهلبیت را امان اهل زمین دانسته اند و ایشان را طائفه در حق فهمیده اند و آن بزرگواران را دانا و بینا و عالم بعلم لدنی و امام بعد از امام تا دوازدهم یقین کرده اند از جهة احادیث خلفاء اثنا عشر چنانکه دوازده حدیث بعد از حدیث ثقلین ذکر شد و از جهة اخبار امان و احادیث طائفه و اخبار سفینه چنانکه ذکر کردیم و بسبب احادیث که بعد از این ذکر خواهد شد

حدیث هفدهم احمد بن حنبل در مسند خود باسناد خودش روایت کرده از زید بن ثابت گفت حضرت پیغمبر ص فرمود بدرستیکه من در میان شما دو خلیفه میگذارم بعد از خودم یکی کتاب خداوند که حبل و ریسمان محکم و کشیده شده در بین آسمان و زمین یا از آسمان بزمین و دیگری عترت و اهل بیت منست و بدرستیکه این دو خلیفه که کتاب و اهل بیت من باشند ابداً از همدیگری مفارقت نمیکنند تا آنکه وارد شوند بمن در حوض کوثر **حدیث هیجدهم** ثعلبی در تفسیر آیه و اعتصموا بحبل الله جمیعاً بسند خود از ابی سعید خدری روایت کرده گفت از پیغمبر ص شنیدم میفرمود بدرستیکه بتحقیق واگذاشتم در میان شما دو ثقل و دو چیزی سنگین و دو خلیفه اگر شما اخذ بآنها نمائید ابداً بضلالت نیفتید بعد از من و یکی از آن دو خلیفه بزرگ است و آن کتاب خداوند است که ریسمانی است از آسمان کشیده شده بزمین و دیگری عترت من است و اهلبیت خودم آگاه باشید بدرستیکه آنها از همدیگر ابداً مفارقت نمیکنند تا آنکه بحوض وارد شوند **حدیث نوزدهم** در صحیح بخاری بسند خود روایت کرده که پیغمبر ص فرمود بدرستیکه من واگذاشتم در میان شما بعد از خودم دو چیزی بزرگ را یکی کتاب خداوند است و دیگری اهل بیت من و اینها از همدیگر ابداً مفارقت نمیکنند تا آنکه بر من وارد شوند در حوض **حدیث بیستم** مسلم در صحیح خود باسناد خودش روایت نموده از رسول خدا ص که میفرمود بدرستیکه من واگذاشتم در میان شما بعد از خودم چیزی را که اگر شما چنگ بزنید بآن ابداً بضلالت نیفتید و آن چیز دو ثقل بزرگ است که از همدیگر جدا نمیشوند تا آنکه بحوض وارد شوند کتاب خدا و عترت من است پس نظر کنید چگونه آنها را بعد از من نگاه دارید و این حدیث را احمد ابن حنبل در مسند خود و بخاری در صحیح خود و ابن مغازلی در مناقب خود بچند طریق روایت کرده اند و همه سندها را صحیح دانسته اند **حدیث بیست و یکم** فاضل عالم احمد منجم باشی حنفی باسناد خود روایت کرده که حضرت پیغمبر ص فرمود بدرستیکه من واگذاشتم در میان شما دو خلیفه یکی کتاب خداوند است که ریسمان کشیده شده است در بین آسمان و زمین و دیگری عترت من و اهل بیت منست و مادامیکه شما بآنها چنگ بزنید بضلالت نیفتید و بدرستیکه آنها از همدیگر مفارقت نمیکنند تا آنکه وارد شوند بحوض پس ببینید که

چگونه آنها را خلیفه میدانند بعد از من تمام شد. واحادیث در این مضمون بسیار است ومعنای همه آنها قریب بیکدیگر است واین مضمون متواتر است واحتیاج بذکر همه آن اسناد ندارد وچنانکه این پنج حدیث ثقلین در کتب صحاح ومعتبره علماء عامه واهل سنت متواتر است وهمچنین در کتب معتبره اثنا عشریه تواتر دارد مثل احادیث سفینه واخبار امان واحادیث طایفه واخبار خلفاء اثنا عشر پس لابد است از ملتزم شدن واقرار واعتراف کردن بمعنای این احادیث ومعترف شدن بخلافت ثقلین بعد از پیغمبر صلعم پس چنانکه کتاب خداوند در میان امت تا روز قیامت باقی واز پیغمبر صلعم باقی مانده است ومرجع ایشان است در احکام خداوند همچنین عترت واهل بیت آن حضرت تا روز قیامت در میان امت خواهند شد وملجاء حلال وحرام خواهند بود تا روز حشر ونشر چنانکه معنای احادیث ثقلین اینست وحاصل آنها آنست که لابد است در هر عصر بعد از حضرت رسول خدا صلعم تا روز قیامت از وجود یک مردی از اهل بیت آن حضرت که واجب باشد تمسک باو در امور دین واحکام شرع مبین ولازم شود معرفت او ومتابعت او در مسایل حلال وحرام وسایر احکام مثل متابعت قرآن در هر زمان زیرا که آن شخص از اهل بیت مثل قرآن است وشریک وسهیم آن هست از این جهت تا روز قیامت ومفارقت نمیکند از قرآن در هیچ زمان پس لابد است از بودن آن کس از اهلبیت امام علیه السلام وپیشوای امام تا آنکه واجب باشد متابعت او ومعرفت او وتمسک باو پس هر کسیکه او را متابعت نکند ضال وهالک میشود وکسیکه او را نشناسد وباو معرفت نداشته باشد مات میتة الجاهلیة بمیرد بمرگ جاهلیت همچنانکه کسیکه قرآن متابعت نکند وآنرا کتاب خدا ومرجع احکام نداند بمرگ کفر وزندقه از دنیا میرود پس همچنانکه متابعت قرآن واجب است متابعت ومعرفت اهل بیت پیغمبر صلعم نیز واجب است بتصریح احادیث ثقلین وهمچنانکه قرآن تا روز قیامت در میان امت باقی است وخواهد بود وهمچنین از اهل بیت پیغمبر صلعم باید تا روز قیامت در میان امت کسی بوده باشد زیرا که بنص این احادیث اهلبیت آن حضرت از قرآن مفارقت نمیکنند تا آنکه بحوض پیغمبر صلی الله علیه واله وارد شوند پس این اخبار دلیل صحت وجود امام مهدی ع در این زمان مثل قرآن ودر بودن آن حضرت در این عصر مثل کتاب خدا ومعنای تمسک وچنگ زدن بکتاب خدا وبه اهل بیت پیغمبر صلعم تا روز قیامت مرجع قرار دادن کتاب خداوند است وامام وپیشوا دانستن یکی از اهل بیت پیغمبر است بعد از آن حضرت تا روز حشر وجماعت اثنا عشریه از جهة این احادیث بامامت وخلافت حضرت مهدی صاحب الزمان بعد از پدرش امام حسن عسکری علیه السلام قایل شده اند واو را امام ومثل قرآن پیشوای مردمان در این زمان میدانند بعلت آنکه احادیث ثقلین مثل احادیث سابقه در کتب معتبره اهل سنت وشیعه وارد شده واین احادیث از هر دو فرقه متواتر از رسول خدا صلی الله علیه واله نقل کرده اند ودر هر زمان صحابی وتابعی وسنی وشیعی این احادیث ثقلین واخبار سابقه را باسناد معتبره روایت نموده اند ومعنای همه آنها چنانچه ذکر کردیم بودن امام است در هر زمان مثل وجود قرآن وبودن آن امام از اهل بیت سید الانام از برای اهل زمین سبب امن وامان از عذاب خداوند چنانکه معنای احادیث امان است وبودن اهل بیت پیغمبر صلعم مثل سفینه نوح در میان امت خودش وبودن آن امام ومتابعان او در حق مثل قرآن همچنانکه این معنای احادیث طایفه هست وباقی بودن آن امام هست مثل قرآن در میان امت همچنانکه این معنای احادیث ثقلین هست وبودن امام از اهل بیت پیغمبر صلعم در این زمان حجة بن الحسن عسکری علیهما السلام همچنانکه این معنای احادیث خلفاء اثنا عشر هست با قطع نظر از چهل حدیث سابق واز جهة این احادیث متواتر است واخبار متکاثرات با بودن رواة اینها از سنی وشیعی از عدول ورجال وثقات جماعت اثنا عشریه بامامت وخلافت حضرت مهدی صاحب الزمان ع اعتقاد دارند واو را غایب میدانند بخلاف بعضی اخبار که در کتب اهل سنت روایت شده در فضایل بعضی از صحابه زیرا که آنها در کتب معتبره شیعه نیست واجماع بروایت آنها نشده وهر دو فرقه اینها را نقل نکرده اند وعلماء شیعه اینها را معتبر ندانسته زیرا که نقل اینها از مجمع علیه خارج است

اما

واما این احادیث که ذکر شد پس روایت اینها اجماعی است از هر دو فرقه پس عمل باینها واجب است واعتقاد بمضمون ومعنای اینها لازم است پس از این جهة بامام زمان در هر زمان قایل شده ایم ودر این زمان بامامت وخلافت مهدی صاحب الزمان ع اعتقاد نموده ایم.

حدیث بیست ودوم

ابن مغازلی شافعی در مناقب باسناد خود روایت کرده از موسی بن قاسم از علی بن جعفر گفت سوال نمودم از ابو الحسن موسی ع حضرت از قول خداوند کمشکاة فیها مصباح فرمود مشکاة فاطمه ع است ودو مصباح حسن وحسین است الزجاجة کانها کوکب دری فرموده بود فاطمه ستاره درخشان از زنان عالمیان توقد من شجرة مبارکة فرمود شجره مبارکه حضرت ابراهیم است ع لاشرقیة ولاغربیة فرمود نه یهودی است ونه نصرانی است یکاد زیتها یضیئ فرمود نزدیکست علم که نطق کند از حضرت فاطمه ع ولو لم تمسسه نار نور علی نور فرمود از فاطمه امام بعد از امام خواهد شد یهدی الله لنوره من یشاء فرمود هدایت میکند خداوند از برای ولایت وامامت ما آنکس را که بخواهد تمام شد واین حدیث که ابن مغازلی شافعی از امام موسی کاظم ع روایت کرده دلیل وصحت در امامت ائمه از اولاد حضرت فاطمه ع ودر امامت خود آن حضرت ع واولاد او.

حدیث بیست وسیم

عارف کامل سید علی همدانی شافعی در کتاب مودة القربی باسناد خود روایت کرده از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که پیغمبر صلعم فرمود کسیکه دوست داشته باشد سوار سفینه نجات شود وتمسک کند بعروة الوثقی وچنگ بزند بحبل الله المتین پس آنکس موالات کند بعلی بن ابیطالب علیه السلام بعد از من ودشمنی کند با دشمن او وامامان هدایت را از اولاد او بدرستیکه ایشانند خلفاء وجانشینان من واوصیاء من وحجتهای خداوند بر مخلوقات او بعد از من وسادات امت من وپیشوایان اتقیاء بسوی جنت حزب وتابع من تابع خداوند است وتابع دشمنان ایشان تابعان شیطان است تمام شد واین حدیث شریف دلیل صریحست در امامت وخلافت حضرت امیر المؤمنین واولاد او علیهم السلام ودر آنکه تابعان ایشان واعتقاد کننده بر امامت ایشان تابع پیغمبر صلعم وتابع خداوند است ومخالفت کننده بر ایشان جند ولشکر شیطان است وآنکه اولاد حضرت امیر المؤمنین ع وخودش اوصیاء حضرت پیغمبر است وحجتهای خداوند عالمند.

حدیث بیست وچهارم

امام محیی السنة وحافظ ابونعیم وامام احمد وسیوطی وعلی متقی وصاحب فراید حموینی شافعی باسناد خودشان روایت کرده اند از ابن عباس گفت حضرت پیغمبر صلعم فرمود هر کس را شاد میکند که زندگانی کند آنکس مثل زندگانی من ووفات نماید مثل وفات من وساکن شود در جنات عدن همچنان جنانیکه درختان آنرا خداوند عالم بید قدرت خود کاشته پس موالات نماید آن شخص با علی بعد از من ودوست بدارد دوستان او را واقتدا نماید بامامان بعد از من بدرستیکه آن ائمه از عترت منند وخلق شده اند از طینت من ومرزوق شده اند فهم وعلم را وای از برای تکذیب کننده فضایل ایشان است از امت من وقطع کننده صله منست از ایشان نرساند خداوند آنها را شفاعت من تمام شد واین حدیث را سید علی همدانی در روضة الاحباب ومحب طبری در ذخایر عقبی نیز روایت کرده اند باین لفظ بدرستیکه ایشان عترت منند واز طینت من خلق شده اند وروزی داده شده اند ایشان فهم وعلم مرا تمام شد پس این حدیث شریف همچنانکه دلیل صریح است در امامت حضرت امیر المؤمنین ع زیرا که فرمود موالات کند با علی بعد از من ولفظ بعد از من دلیل امامت است واگر مراد از موالات مجرد دوستی باشد بعد از من لازم نبود بلکه امر کردن بدوست داشتن دوستان او کافی بود در دوستی آنحضرت وهمچنین دلیل است در امامت وخلافت سایر ائمه از اولاد او بعلت آنکه ایشان از طینت پیغمبر صلعم خلق شده اند واز عترت اویند وعلم وفهم او را دارا هستند با آنکه آن حضرت با ایشان ائمه وامامان گفته وازبرای تکذیب کننده فضایل ایشان ویل وعدم شفاعت معین کرده است ومعلوم است که حضرت حجة بن الحسن عسکری علیهما السلام از جمله این امامان

دوازدهم

و از ذریهٔ عترت هست مثل پدران خودش از اهل بیت است **حدیث بیست و پنجم** ابو المؤید خوارزمی در
مناقب و سید علی همدانی در مودة القربی باسناد خود روایت کرده اند از امام محمد باقر علیه السلام و او
از پدرش و او از حضرت امام حسین ع گفت شنیدم از جدم پیغمبر صلعم که میفرمود هر که دوست
داشته باشد که زندگانی کند مثل زندگانی من و وفات کند مثل وفات من و داخل شود بهشتی که خداوند
بمن وعده داده است پس موالات کند با علی بن ابیطالب علیه السلام و با ذریهٔ طاهرین او که امامان هدایت
و چراغهای ظلمت هستند بعد از او پس بدرستیکه ایشان شما را ابدا از باب هدایت خارج نمیکنند و بباب
ضلالت داخل نمینمایند تمام شد و ازین قبیل احادیث در کتب اهل سنت و شیعه بسیار است و این
حدیث نیز دلیل واضح است در امامت ائمه از ذریهٔ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از او و در طهارت و
عصمت ایشان و در هدایت و راه نمائی ایشان بعد از آن حضرت و درینکه در افعال و اقوال ایشان ابدا
ضلالت نیست و نخواهد شد و معلوم است که حضرت حجة بن الحسن ع از ذریهٔ طاهرین و از امامان هدایت
و چراغهای ظلمت است و امام هادی و چراغ تاریکی درین زمان آن حضرت است نه آنکه ذریهٔ پیغمبر صلعم
منحصر بوده باشد بزمان خودش و امام هدایت و چراغ ظلمت در آن زمان باشند و در غیر زمان پیغمبر صلعم نباشند
بلکه صریح حدیث است که ذریهٔ آن حضرت بعد از امیر المؤمنین علیه السلام هدایت کنندگان خلقند و امامان
مردمانند **حدیث بیست و ششم** شیخ عارف و کامل حمیدی در جمع بین الصحیحین باسناد خود
روایت کرده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود هر که بمیرد و نشناسد امام زمان خود را مرده است بمردن
جاهلیت **حدیث بیست و هفتم** روایت کرده حاکم در مستدرک خود بسند صحیح از پسر عمر که پیغمبر صلعم
فرمود هر کس بمیرد در حالتیکه نبوده باشد از برای او امام پس بدرستیکه مردن او مردن جاهلیت است
حدیث بیست و هشتم ثعلبی در تفسیر خود و سیوطی در در منثور باسناد خودشان روایت کرده اند از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که حضرت پیغمبر صلعم در تفسیر قول خداوند یوم ندعوا کل اناس بامامهم فرمود هر قوم خوانده
میشود بامام زمان خودشان و بکتاب پروردگار خودشان و سنت پیغمبران خودشان تمام شد و این حدیث نیز
دلیل واضحست در وجود امام در هر زمان بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله بلکه حدیث آخر نص واضحست در اینکه
امام در هر زمان مثل کتاب خداوند و سنت حضرت رسول خدا صلعم باید بوده باشد و همچنانکه کتاب خداوند
تعالی و سنت پیغمبرش تا روز قیامت هست و در میان امت خواهد بود همچنین امام در میان امت باید
بوده باشد و حدیث من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة از احادیث متواتره است و در
کتب معتبرهٔ سنی و شیعی موجود است و در میان هر دو فرقه مشهور و معروف است و احدی در سند این
احادیث مناقشه نکرده است . و معنای اینها آنست که هر کس بمیرد و امام زمان خودش را نداند و نشناسد مردهٔ او
مردهٔ جاهلیت است و در دین اسلام نرفته است و از اسلام بهره نداشته است پس از واضحات است که باید
امام زمان در هر زمان در میان امت آن بوده باشد تا روز قیامت و اگر امام در هر وقت و زمان نباشد
پس چرا پیغمبر صلعم این حدیث را فرموده و از برای چه شخص بمیرد بمرگ جاهلیت با نبودن امام در آن وقت و
معرفت امام زمان از برای مردم در هر زمان موقوف است بوجود امام در هر زمان و اگر نباشد پس معرفت
چگونه حاصل میشود بچیزی معدوم و از برای همهٔ مردمان معرفت معدوم چه طور واجب میگردد پس این احادیث
شریفه از دلایل واضحه است در وجود امام در هر زمان بعد از پیغمبر صلعم پس اینها دلیل شد بوجود حضرت
مهدی صاحب الزمان علیه السلام در این زمان و در غایب بودن او از نظر مردمان بعلت آنکه اگر آن حضرت
نباشد در اینزمان و غایب از مردمان معنای این احادیث درست نمیشود و بلکه بر گویندهٔ حدیث عیب لازم
می‌آید العیاذ بالله و از جهة این احادیث جماعت اثنا عشریه بوجود حضرت مهدی صاحب الزمان ع

و غایب بودن او در اینزمان اعتقاد کرده اند و آنحضرت را امام زمان خود میدانند و بعد از امام دانستن او مردهٔ خودشانرا
مردهٔ جاهلیه نمیدانند و خودشانرا از عتبات او اعتقاد میکنند و منتظر ظهور او میباشند و اما حاصل این مبحث و مثبت
حدیث با آن دوازده حدیث خلفاء اثنا عشر که همه اش چهل حدیث میشود که در ذیل حدیث چهلم ذکر کرده‌ایم
اگر با همدیگر ضم شود و اینها را در نزد هم کسی تأمل و ملاحظه نماید و از تعصب در مذهب قطع نظر کند و خود را معطل
و مهمل نکند و در مقام معرفت دین و شناختن رئیس مسلمین بعین الیقین بوده باشد البته بحول و قوهٔ خداوند و به
برکت احادیث حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله امام زمان خودشانرا میشناسد و مردهٔ او مردهٔ جاهلیت
نمیشود و یقین بوجود و غیبت حضرت حجة بن الحسن عسکری علیهما السلام میکند بعلت آنکه اگر این چهل حدیث بعد از
چهل حدیث اول افادهٔ علم و یقین بوجود و غیبت حضرت مهدی صاحب الزمان نکند و از اینها علم قطعی حاصل نشود
بوجود آن حضرت و امام بودن او بعد از پدرش دیگر علم و یقین در هیچ حکمی و مسئله از احکام و مسائل حلال و
حرام از برای احدی از خواص و عوام از سنی و شیعی حاصل نمیشود زیرا که دلیل های هیچ کدام از احکام با این کثرت و
زیادی و با این محکمی و متقنی در نزد سنی و شیعی نیست و نخواهد شد بلکه مؤلف میگوید که هر طایفه از این احادیث
دلیل قطعی است بوجود مهدی صاحب الزمان علیه السلام در این زمان و غایب بودن آن حضرت از مردمان
مثل دوازده حدیث خلفاء اثنا عشر و مثل اخبار امان و مثل احادیث طایفه و مثل اخبار سفینه و مثل اخبار ثقلین
و مثل اخبار ذریه و ائمه و مثل احادیث امام زمان که همه آن چهل حدیث شد بعد از چهل حدیث اول که ذکر شد و باین
عدد اکتفا کردیم و باقی احادیث را که در کتب علماء اهل سنت نقل نموده اند در فضایل و مناقب حضرت مهدی ع
و ظهور او بعد از این از جهة خوف طول کلام در این مقام ذکر نکردیم و هر که زیاده بر این خواسته باشد رجوع نماید بکتب
علماء اهل سنت و یا بمقتضبات الانوار و یا بحار الانوار و یا غیر اینها **باب سیم** در ذکر چهل
کتاب از کتب علماء و فضلاء اثنا عشریه که در فضایل و مناقب و معجزات و خوارق عادات و ولادت و امامت
و وجود و غیبت حضرت حجة بن الحسن عسکری مهدی صاحب الزمان علیهما السلام نوشته شده و ذکر اسامی مصنفین
و مؤلفین آنها بطریق اجمال و اختصار نظیر باب اول که در ذکر اسامی اقرار کننده گان بود بوجود آن حضرت از
علماء اهل سنت پس میگوئیم بعون الله تعالی اول کتاب شفاء و جلاء در غیبت از عالم جلیل ابو العباس
احمد بن علی رازی خضیب آبادی علیه الرحمة دویم کتاب مختصر ما نزل من القرآن فی صاحب الزمان
علیه السلام از فضایل نبیل ابو عبد الله احمد بن محمد بن عیاش رحمه الله سیم کتاب ترتیب الادلة فیما
یلزم خصوص الامامیة دفعه عن الغیبة و الغایب از فاضل کامل احمد بن حسین بن عبد الله مهرانی رضوان الله علیه چهارم
کتاب ذکر القائم من آل محمد علیهم السلام از ادیب فاضل احمد بن المروزی رحمه الله پنجم کتاب المهدی
از فاضل جلیل ابی موسی عیسی بن مهران علیه الرضوان ششم کتاب الغیبة از عالم ادیب حسن بن حمزه علوی
الطبری قدس سره هفتم کتاب اثبات الرجعة معروف بغیبه از عالم باسرار فضل بن شاذان علیه الرحمة
و الرضوان هشتم کتاب الحجة فی ابطاء القائم علیه السلام از انتخاب نیز نهم کتاب ازالة الران
عن قلوب الاخوان در غیبت از عالم کامل احمد بن محمد بن جنید مشهور بابن جنید رحمه الله دهم کتاب
کمال الدین از شیخ فقیه صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی اعلی الله مقامه یازدهم کتاب غیبه از شیخ
جلیل محمد بن مسعود عیاشی صاحب کتاب تفسیر معروف رحمة الله علیه دوازدهم کتاب رجعت نیز
از انتخاب سیزدهم کتاب غیبت از عالم فاضل کامل محمد بن ابراهیم نعمانی تلمید شیخ المشایخ کلینی رحمه الله
چهاردهم کتاب مقنع از علم الهدی سید مرتضی اعلا الله درجاته که از برای وزیر مغربی نوشته پانزدهم
کتاب غیبت از شیخ الطایفه ابی جعفر محمد بن حسن طوسی اعلی الله اعلامه شانزدهم کتاب غیبت از
شیخ صدوق مشهور برسالهٔ غیبت که از برای اهل الری نوشته هفدهم کتاب غیبت از شیخ محمد بن محمد بن

نعمان مفید اعلا الله مقامه معروف برساله غیبت هیجدهم کتاب برهان در طول عمر حضرت صاحب الزمان علیه السلام از ابو الفتح محمد بن علی بن عثمان علامه کراجکی علیه الرحمة نوزدهم کتاب کنز الفواید و تاویل الآیات نیز از آن جناب بیستم کتاب صاحب الزمان صلوات الله علیه از شیخ فاضل محمد بن جمهور عم صاحب کتاب واحده علیه الرحمة بیست و یکم کتاب وقت ظهور القائم علیه السلام نیز از آنجناب بیست و دویم کتاب فرج کبیر در غیبت از شیخ عارف فقیه ابو عبد الله محمد بن هبة الله طرابلسی رحمه الله بیست و سیم کتاب غیبت از عارف کامل ابو المظفر علی بن حسین همدانی که از سفرای امام علیه السلام بود رفع الله اعلامه بیست و چهارم کتاب توقیعات غیبت از عالم فقیه عبد الله بن جعفر حمیری علیه الرحمة والرضوان بیست و پنجم کتاب جنة الجنتین در ذکر ولد العسکریین علیهما السلام از محدث کامل و عالم فاضل قطب راوندی اعلا الله درجته بیست و ششم کتاب سلطان المفرج از اهل ایمان از عالم زاهد و فاضل عابد بهاء الدین علی بن عبد الکریم حسینی نجفی روح الله اعلامه و مقامه بیست و هفتم کتاب سرور اهل ایمان در علائم ظهور صاحب الزمان علیه السلام نیز از آن جناب بیست و هشتم کتاب منتخب در احوالات حضرت حجة عجل الله فرجه نیز از آن جناب و کتاب انوار المضیئة در حکمت شرعیه که حالات حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام را در ضمن احوالات حضرات ائمه صلوات الله علیهم بیان فرموده نیز از آنجناب است بیست و نهم کتاب کفایة المهتدی در احوال حضرت مهدی علیه السلام از عالم کامل سید محمد بن محمد حسینی موسوی سبزواری رحمه الله سیم کتاب بحار الانوار که جلد سیزدهم باشد و رساله رجعیه از محدث ماهر و محقق کامل علامه مجلسی اعلا الله درجاته سی و یکم کتاب شرعة التسمیه از عالم محقق مدقق میرداماد علیه الرحمة سی و دویم کتاب کشف التعمیه در حکم التسمیه و کتاب ایقاظ در اثبات رجعه از شیخ محدث ماهر و متتبع کامل محمد بن حسن حر عاملی عامله الله بالطافه سی و سیم کتاب رجعه از شیخ محدث امیر محمد مومن استرابادی از مشایخ مجلسی اعلی الله مقامهما سی و چهارم کتاب فلک المشحون از عالم جلیل و فاضل نبیل سید باقر قزوینی اعلا الله اعلامه سی و پنجم کتاب مولد القائم و کتاب محجه در آنچه نازل شده در حجه و کتاب تبصرة الولی در بیان آن اشخاصیکه دیده اند حضرت مهدی علیه السلام را از محدث ماهر و عالم کامل و فاضل نبیل سید هاشم بحرانی اعلی الله اعلامه و رفع فی الخلد مقامه سی و ششم کتاب عوالم در غیبت از فاضل کامل محمد کاظم هزارجریبی علیه الرحمة سی و هفتم کتاب غیبت از عالم فاضل سید علی دلدار نقوی نصیر آبادی که از فحول علماء هند است و صاحب تصانیف و الفه است رحمه الله سی و هشتم کتاب جنة المادی و رساله کشف الاستار از عالم نحریر و محدث کامل ماهر صاحب تصانیف کثیره و مولفات شهیره و رسائل نفیسه الحاج میرزا حسین نوری معاصر اعلا الله مقامه و حشره مع الائمة سی و نهم کتاب نجم الثاقب در احوال امام غائب نیز از آنجناب که الحق کتاب نفیس و تالیف شریف است و در نظر حقیر بهترین کتب تصنیف شده در غیبت است و نفس رسایل تالیف گردیده در احوال حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام است چهلم کتاب تحفة الشیعه در بیان ظهور حضرت حجة عجل الله فرجه و اثبات رجعت ائمه علیهم السلام مشتمل بذکر صد و دوازده آیه از آیات نازله در شان و ظهور حضرت حجة بن الحسن علیه و آبائه الصلوة والسلام تصنیف حقیر مولف این کتاب و کتابهائی که در این خصوص علماء اثنا عشریه علیهم الرضوان والرحمة تالیف کرده اند زیادتر از این بود که ذکر کردیم و کتب و رسائل تصنیف شده از ایشان در این باب بیشتر است و حقیر اکتفا باین حد شریف نمود از جهة موافقت ابواب این کتاب و هر یکی از این کتب مذکوره مشتمل است بر حالات و کرامات و معجزات و ولادت و دلیلهای اثبات و غیبت و ظهور حضرت حجة عجل الله فرجه و دفع شبهات وارده در این باب بحیثیتی که هر کدام از اینها در اثبات این مطلب کافی و وافی و از برای منکر جواب شافی است و اگر کسی قطع نظر کند از تعصب در مذهب و عمدا عناد نکرده باشد و خیال هدایت داشته باشد هر کدام از این کتب مع قطع نظر از مصنف آن و شیعه و یا سنی شدن آن دلیل واضح و برهان لایح است در وجود مبارک آن حضرت و غیبت او و ظاهر شدن او بعد از این تا

تا سجال در هیچ مطلبی از مطالب اصول الدین و فروع آن این همه کتاب تالیف و تصنیف از علماء شیعه نشده و این همه دلیل و برهان اقامه نکرده اند مگر خلافت حضرت امیر المومنین علیه السلام که در آن نیز کتب بسیار تصنیف کرده اند و تحصیل این مطلب را در آن کتاب با مثل آفتاب در نصف نهار نموده اند و از برای طالب هدایت روشن فرموده اند و ابدا تعصب را ملاحظه نکرده اند و در کمال انصاف دلیل بیان فرموده اند و خودشان را در اکثر موارد اجنبی گمان کرده اند و بل غیر اثنا عشری دانسته اند مثل جمعی از علماء اهل سنت که اسامی شریفه ایشان در باب اول ذکر شد که بدون تعصب اقرار بوجود مهدی صاحب الزمان کرده اند و حجة بن الحسن را مهدی وعده شده دانسته اند و منتظر ظهور آن حضرت شده اند و او را غایب میدانند

باب چهارم

در ذکر چهل حدیث از احادیث معتبره اثنا عشریه که آنها را بطریق خودشان و باسناد شریف شان در کتب معتبره خود نقل کرده اند و آن احادیث متضمن است فضایل و مناقب و خوارق عادات و بعضی حالات حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام را

حدیث اول سلیم ابن قیس هلالی که از اصحاب حضرت امیر المومنین علیه السلام است در کتاب خود که شیخ نعمانی در کتاب غیبت خود فرموده که خلافی نیست در میان جمله علماء شیعه که آنکتاب اصلی است از اصول که روایت کرده آنرا اهل علم و حمله حدیث اهلبیت علیهم السلام و اقدم آنها و از اصول است که شیعه بآن رجوع میکنند و بر او اعتماد مینمایند که از خود آن حضرت شنیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در بیان ذکر اولی الامر که تو یا علی اول ایشانی آنگاه امامان را یک یک شمرد تا امام حسن عسکری علیهم السلام پس فرمود آنگاه پسر او حجة قائم ختم کننده اوصیای من و خاتم خلفای من و انتقام کشنده از دشمنان من که پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم تمام شد

حدیث دویم نیز در آنکتاب روایت کرده از حضرت امیر المومنین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من اولی هستم بر مومنین از نفس خودشان و منت برای ایشان با وجود امر من امری و علی بعد از من اولی است بر مومنین از نفس خودشان و منت برای ایشان با وجود امر او امری آنگاه ذکر فرمود تا حضرت امام محمد باقر علیهم السلام بهمین قسم و فرمود در عقب حضرت باقر علیه السلام مردانی چند هستند یکی پس از دیگری و نمیشد هیچ کدام از ایشان مگر اولی بر مومنین از نفس خودشان و منت برای مومنین با وجود امر ایشان امری و همه ایشان هدایت هستند و هادی اند و مهدی اند تا آنکه ذکر فرمود خیمه عدن را و فرمود با من از اهل بیت من در آنجا دوازده نفر هستند اول ایشان علی ابن ابیطالب و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین است آنگاه جمله از اوصاف ایشان را از عصمت و تبلیغ و هدایت و غیر آن بیان فرمود و ذکر کرد

حدیث سیم نیز در آنکتاب روایت کرده از آن حضرت ص که فرمود ای سلیم من و اوصیای من که یازده مردند از فرزندان من امامانند و هدایت کننده کان و هدایت شده کان که ملائکه با ما سخن گوید سلیم ابن قیس گفت گفتم یا امیر المومنین کیستند ایشان فرمود و پسر من حسن و حسین آنگاه این پسر من و گرفت دست حضرت علی ابن الحسین ع را و آن حضرت طفل بود آنگاه هشت نفر از فرزندان او و هر یک بعد از دیگری تا آنکه این دوازده نفر اوصیاء هستند بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله

حدیث چهارم باز در آنکتاب روایت نموده که با حضرت امیر المومنین علیه السلام از صفین مراجعت نمودیم پس فرود آمد لشکر آن حضرت نزدیک دیر نصارای پس بیرون آمد از آن راهبی که نام او شمعون ابن حمون بود از فرزندان شمعون وصی حضرت عیسی و با او کتابی بود بخط شمعون و املاء عیسی ع و در آنجا مذکور بود بعد از اوصاف حضرت رسول خدا ص وزارت و خلافت حضرت امیر المومنین علیه السلام و اینکه او ولی هر مومن است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنگاه یازده نفر از فرزندان او و فرزند فرزند او اول ایشان شبر دویم شبیر و نه نفر از فرزندان شبیر یکی بعد از دیگری و آخر ایشان کسی است که نماز میکند حضرت عیسی ع در پشت سر او که سلطنت میکند و کسیکه دین خود را مخفی میکند و کسیکه ظاهر میشود و کسیکه اول از ایشان ظهور میکند و پر میکند جمیع بلاد خداوند را از عدل و داد و مالک میشود مابین مشرق و مغرب را تا آنکه غالب میکند او را خداوند بر همه

او بان آنگاه شرح داده حال جمعی از اهل ضلال را و در آخر خبر سلیم بن قیس گفته که حضرت یکی از اصحاب خود فرمود برخیزد کتاب او را از عبرانی بعربی ترجمه کن و چون آن شخص ترجمه کرد و آورد حضرت با امام حسن علیه السلام فرمود ای فرزند من بیا در آن کتاب را که بتو دادم و بنجوای آن رای پسر من و تو ایفلان نظر کن در نسخه این کتاب که او خط منست و املاء حضرت رسول خدا صلعم چون خواند یکحرف باهم خلاف نداشت گویا هر دو املاء یک نفر بود تمام شد و این چهار حدیث دلیل واضحست در امامت و خلافت و وجود و غیبت حضرت حجة بن الحسن عسکری علیهما السلام و ظهور آن حضرت بعد از این خصوصا حدیث چهارم که نص است در ظهور او و پر کردن او زمین را از عدل و داد

حدیث پنجم شیخ ثقه جلیل القدر عظیم الشان ابو محمد فضل بن شاذان نیشابوری که صد و شصت و چند جلد کتاب تالیف فرموده و از خواص اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام و امام محمد تقی بوده و از آن بزرگواران روایت کرده و در آخر زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام وفات نموده و آن حضرت برا و رحمت فرستاده در کتاب غیبت خود موسوم باثبات الرجعة روایت کرده از حسن ابن محبوب از علی بن رباب که گفت حدیث کرد مرا ابو عبد الله علیه السلام حدیث طولانی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در آخر آن حضرت جمله از فتنه های آخر الزمان را بیان فرمود تا خروج دجال پس فرمود آنگاه ظاهر میشود امیر الامرة یعنی پادشاه پادشاهان و کشنده کافران سلطان مأمول که متحیر است در غیبت او عقول و او نهم از فرزندان تست ای حسین ظاهر میشود در بین رکنین و غالب میشود بر ثقلین و وا نمیگذارد در زمین ادنی یعنی پست رتبه را بد فطرت خوشا بحال مؤمنی که درک میکند زمان او را و میرسد بهنگام او و را و حاضر میشود در ایام او و ملاقات میکند با اقوام او

حدیث ششم نیز آن بزرگوار روایت نموده از ابن عمیر از حماد بن عیسی از ابی شعبه حلبی از ابی عبد الله علیه سلام الله از پدرش امام محمد باقر علیه السلام از پدرش علی بن الحسین از عمش حسن ابن علی بن ابیطالب که فرمود پرسیدم از جد خود رسول خدا صلعم از امامان که بعد از آن حضرت خواهند بود پس فرمود که امامان بعد از من بعدد نقبای بنی اسرائیل دوازده نفرند که عطا فرموده است خداوند بایشان دانش و فهم مرا و تو از ایشانی ای حسن پس عرض کردم یا رسول الله مهدی کی ظهور خواهد کرد قایم ما اهل بیت فرمود بدرستیکه ای حسن که مثل او مثل قیامت است که پنهان داشته خداوند عالم او را از اهل آسمان و زمین و نمی آید روز قیامت مگر ناگاه و بیخبر

حدیث هفتم نیز آنجناب در آن کتاب روایت نموده از عبد الرحمان بن ابی نجران از عاصم بن حمید از ابی حمزه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود پیغمبر صلعم بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود یا علی زود باشد که قریش ظاهر سازند بر تو آنچه پنهان داشته اند آنرا و مجتمع شود کلمه ایشان بستم نمودن و غلبه کردن بر تو پس اگر اعوان و انصاری بیابی جهاد کن با ایشان و اگر نیابی باز دار دست خود را و نگاه دار خون خود را پس بدرستیکه شهید شدن تو بعد از این است و بدانکه یا علی فرزند من انتقام خواهند کشید در دنیا از آنها که بر تو و اولاد و شیعیان تو ظلم کرده اند و خداوند ایشان را در آن جهان بعذاب شدید گرفتار خواهد گردانید پس سلمان عرض کرد که یا رسول الله کیست آنکه اینکار را خواهد کرد فرمود نهمین از اولاد پسر من حسین علیه السلام آنکه ظاهر شود بعد از پنهان بودن طولانی و پس از ظهور خود آشکار نماید امر خداوند را و ظاهر کند دین خدا تعالی را و انتقام کشد از دشمنان خداوند و پر سازد زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده از جور و ظلم سلمان گفت کی ظاهر خواهد شد یا رسول الله فرمود آنرا کسی نمیداند مگر خدا تعالی ولکن از برای او نشانها است که از جمله آنهاست ندائی از آسمان و فرو رفتن جمعی بزمین در طرف مشرق و فرو رفتن جمعی در مغرب و فرو رفتن جمعی در بیدا که در نزدیک مدینه است مؤلف گوید مراد از این فرو رفتن لشکر سفیانی است در زمین که نام آن بیدا است در نزدیک مدینه

حدیث هشتم باز آن بزرگوار در کتاب غیبت خود روایت کرده از راوی جلیل صفوان بن یحیی از ابی ایوب از ابراهیم بن ابی زیاد خزاز از ابی حمزه ثمالی از ابی خالد کابلی که گفت وارد شدم بمنزل مولای خود حضرت سید سجاد علیه السلام و در دست آن حضرت صحیفه دیدم که بر آن می نگریست و

و سخت میگریست گفتم پدر و مادرم فدای تو باد ای فرزند رسول خدا صلعم چیست این صحیفه حضرت فرمود این نسخه لوحیست که خداوند تعالی برسول خود هدیه فرستاده آن لوحی را که در آن است نام خدا و نام رسول او و نام امیر المؤمنین و نام عمم حسن بن علی و نام پدرم و نام من و نام فرزندم محمد باقر و نام فرزند او جعفر صادق ع و نام فرزند او موسی کاظم و نام فرزند او علی رضا و نام فرزند او محمد تقی و نام فرزند او علی النقی و نام فرزند او حسن عسکری زکی و نام فرزند او حجة الله و قایم بامر الله و انتقام کشنده از اعداء الله آنکه غایب شود غایب شدنی طولانی و بعد از آن ظاهر شود و پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده از ستم و بیداد

حدیث نهم نیز آنجناب در آن کتاب روایت کرده از محمد بن سنان از مفضل بن عمر از جابر جعفی از سعید بن مسیب از عبد الرحمن بن سمره که گفت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون آمرزید خداوند جلیل حضرت ابراهیم خلیل ع را حجاب از پیش نظر آن حضرت برداشت پس در جنب عرش مجید نوری دید پرسید که بار خدایا این چیست خداوند فرمود این نور برگزیده من است از خلق من و دید نوری در نزد آن نور پس عرض کرد بار خدایا آیا چیست این نور حقتعالی فرمود که آن ناصر دین من علی است و در نزد آن دو نور سه نور دیگر بنظر حضرت خلیل رسید و پرسید که این نورها چیست خطاب رسید که آن نور فاطمه دختر محمد و حسن و حسین است که دو فرزند او و علی ابن ابیطالب اند پس عرض نمود ای پروردگار من نه نور دیگری می بینم که دور آن پنج نور در آمده اند خطاب رسید که آن نور علی ابن الحسین و محمد ابن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجة بن الحسن علیهم السلام است و او کسی است که ظاهر شود بعد از غایب شدن از شیعه و دوستان خودش حضرت ابراهیم گفت ای خدای من من نورهای بسیاری می بینم که دور ایشان فرا گرفته اند که نمی شمارد آن نورها را مگر خودت و هیچکس قادر بر شماردن آنها نیست آن نورها چیست حقتعالی فرمود آن نورهای شیعیان ایشان است و شیعیان علی بن ابیطالب امیر المؤمنین است حضرت خلیل عرض نمود بچه شناخته میشود شیعه امیر المؤمنین ع خداوند فرمود به پنجاه و یک رکعت در شبانه روز نماز کردن و آشکار بسم الله الرحمن الرحیم گفتن در نماز و قنوت خواندن در نماز پیش از رکوع و جبین بر خاک گذاشتن بعد از نماز و انگشتر در دست راست کردن پس حضرت خلیل گفت بار خدایا مرا از شیعیان امیر المؤمنین قرار ده خطاب رسید ای ابراهیم ما ترا از شیعیان علی گردانیدیم پس از این جهة خداوند در قرآن فرستاده و ان من شیعته لابراهیم

مفضل گفت روایت کرده اند از برای ما در روایتیکه حضرت ابراهیم احساس نمود که وقت رحلت است این حدیث را بجهة اصحاب خودش روایت کرد و بعد از آن سر بسجده گذاشت و روح مقدس حضرت خلیل در سجده قبض شد و در حال سجود وفات یافت سلام الله علیه و علی نبینا و آله

حدیث دهم باز آنجناب در آن کتاب روایت کرده از عبد الرحمان ابن ابی نجران از عاصم بن حمید از ابو حمزه ثمالی و نیز روایت کرده از حسن بن محبوب از ابی حمزه ثمالی و نیز روایت کرده از سعید بن جبیر از عبد الله بن عباس که او گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چون مرا عروج باسمانها فرمودند بسدرة المنتهی رسیدم پس خطاب رب الارباب رسید که یا محمد عرض کردم لبیک لبیک ای خدای من خداوند تعالی فرمود که ما هیچ پیغمبری بدنیا نفرستادیم که منقضی شود روزگار نبوت او مگر آنکه بپای داشت امر دعوت را وصی و بجای خود گذاشت برای هدایت امت بعد از خود و من ترا خلیفه و حجة نگهبان شریعت محمدی ساختیم و گردانیدیم علی ابن ابیطالب را خلیفه تو و امام امت تو پس حسن را و بعد از او حسین و بعد از او علی ابن الحسین و بعد از او محمد ابن علی و بعد از او جعفر ابن محمد بعد از او موسی ابن جعفر و بعد از او علی ابن موسی و بعد از او محمد ابن علی و بعد از او علی ابن محمد و بعد از او حسن ابن علی و بعد از او حجة پسر حسن را ای محمد سر بالا کن چون سر بالا نمودم انوار علی و حسن و حسین را و نه تن از فرزندان حسین را دیدم و حجة صاحب الزمان ع در میان ایشان مید خشید گویا ستاره درخشنده بود پس خداوند فرمود که ایشان خلیفه ها و حجت های منند در زمین و خلیفه ها و اوصیای تو اند بعد از تو پس خوشا حال کسیکه دوست دارد ایشان را و وای بر آنکسیکه دشمن دارد ایشان را

حدیث یازدهم نیز آن بزرگوار در غیبت خود روایت کرده از محمد بن ابی عمیر و از احمد بن محمد بن ابی نصر از ابان بن عثمان از ابان بن تغلب

از عکرمه از عبد الله بن عباس گفت یهودی که او را نعثل میگفتند نزد حضرت پیغمبر صلعم آمد و گفت یا محمد من چند چیز را از تو می
پرسم که بسیار وقت است که آن در سینه من میگردد اگر جواب او را نمائی بدست تو اسلام بیاورم آن حضرت فرمود
بپرس گفت یا محمد پروردگار خود را از برای من وصف کن آن حضرت فرمود وصف نمیتوانند کرد حضرت خالق را مگر
بآنچیزیکه خود وصف کرده است بآن خودش را چگونه وصف نماید خالق واحد آفریننده یگانه را که عاجز است حواس از آنکه
او را دریابد و ادراک ذات مقدس او نماید و فرومانده است اوهام از آنکه او را بیابد و بکنه ذات او برسد و درمانده است
خطرات از آنکه حدی از برای او پیدا کنند و ناتوان است بصایر از آنکه احاطه قدرت او کنند و دور است در نزدیک
و نزدیک است در دوری و چگونگی را او چگونه کرده است پس نمیتوان گفت که او چگونه است و کجائی را او کجا نموده
است پس نمیتوان گفت که او کجاست و منقطع میشود فکرها از شناختن او پس او واحد است یعنی کثرت در وحدانیت او
و ذات او متصور نیست و از ابعاض و اجزاء معرا است و صمد است یعنی جسم نیست که توان گفت که میان تهی است و خداوند
است که کل خلایق در حوائج و مطالب روی بدرگاه او میآورند و از او حاجتها میطلبند و از او مرادها می‌یابند و بکمال
آنحضرت فرمود که خداوند تعالی احد است و صمد است همچنانکه خود خودش را وصف کرده است و وصف کنندگان مرشد
تحدید و وصف کردن و نشان دادن او چنانکه خود وصف خود فرموده لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد نعثل
گفت راست گفتی یا محمد پس خبرده مرا از آنکه گفتی خدا یکی است و او را شبیه نیست آیا نه چنین است که خدا یکی است
و انسان نیز یکی است و یگانه در حد تمیت خدا مانند شده است بانسانه یگانگی انسان را پس آن حضرت فرمود که خداوند
واحد است و احد المعنی یعنی همیشه واحد و یگانه بوده چیزی با او نبوده و بجز وی اعراض است همیشه همچنین بوده و همچنین خواهد بود
و انسان واحد ثانوی است یعنی غیر واحد حقیقی است جسم است و عرض است و روح است و بدینگونه تشبیه در معانی
است نه در غیر معانی است و هیچکس در معنی واحد نیست و در وحدانیت با او شرکت ندارد نعثل گفت
راست گفتی یا محمد پس خبرده مرا که وصی تو کیست زیرا که هیچ پیغمبری نبوده مگر آنکه او را وصی بوده و پیغمبر ما
موسی وصی کرده به یوشع بن نون آن حضرت فرمود بلی خبر دهم ترا بدرستیکه وصی و خلیفه من بعد از من
علی بن ابیطالب است و بعد از او دو سبط من حسن و حسین و بوصایت از بعد او در میاید نه تن از صلب
حسین ع که امامان ابرار و نیکوکارند نعثل گفت نام ایشان را بیان فرما برای من یا محمد صلعم حضرت
فرمود بلی چون حسین در گذرد پسر او علی وصی و خلیفه باشد چون مدت خلافت و وصایت علی بنهایت رسد
پسر او محمد و چون مدت وصایت محمد تمام شود پسر او جعفر و چون مدت وصایت جعفر تمام شود پسر او موسی
و چون مدت وصایت موسی تمام شود پسر او علی و بعد از او پسر او محمد و بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر او حسن
و بعد از او پسر او حجة بن الحسن ع ایشان دوازده امامند بعدد نقباء بنی اسرائیل نعثل گفت پس جای ایشان
در بهشت کجا است فرمود با منند در درجه من گفت شهادت میدهم که نیست خدائی مگر الله و شهادت میدهم
که تو رسول و فرستاده خدائی و شهادت میدهم که ایشانند اوصیاء بعد از تو بتحقیق که یافته ام این معنی را در
کتابهای سابق بر این پس خبرده مرا از وصی دوازدهم از جمله اوصیاء تو آن حضرت فرمود که او غایب خواهد
شد تا او را نبینند و زمانی پیش آید امت مرا که نماند از اسلام مگر اسم اسلام و از قرآن مگر رسم آن در آن
هنگام رخصت دهد خداوند تعالی او را به ظهور نمودن پس برخیزید نعثل و برخواست از پیش پیغمبر صلعم و در آن حال
میگفت صلوات خداوند بر تو باد ای بهترین پیغمبران و صلوات خداوند بر اوصیاء تو باد که پاک و منزه اند
از عیبها و گناهان و سپاس و حمد مر خدائی را که پروردگار عالمیان است

حدیث دوازدهم

باز در آن کتاب انتخاب روایت کرده از فضالة بن ایوب از ابان بن عثمان از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام که پیغمبر صلعم بامیرالمؤمنین ع فرمود که من اولایم بمؤمنان از نفسهای خود شان و بعد از من یا علی
تو اولائی بر مؤمنان از نفسهای ایشان و بعد از آن امام حسن ع اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان

و بعد از آن امام حسین اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان و بعد از آن علی ابن الحسین علیه السلام اولی است بمؤمنان
از نفسهای ایشان و بعد از آن محمد ابن علی ع اولی است بر مؤمنان از نفسهای ایشان و بعد از آن جعفر ابن محمد اولی
است بمؤمنان از نفسهای ایشان و بعد از آن موسی ابن جعفر ع اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان و بعد از
آن علی ابن موسی اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان و بعد از آن محمد ابن علی اولی است بر مؤمنان از نفسهای ایشان
و بعد از آن علی بن محمد ع اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان و بعد از آن حسن ابن علی ع اولی است بر مؤمنان از نفس
های ایشان و بعد از آن حجة ابن الحسن اولی است بر مؤمنان از نفسهای ایشان آنکه منتهی میشود با و خلافت و
غایب خواهد شد مدتی طولانی و بعد از آن ظاهر خواهد شد و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد همچنانکه پر شده باشد
از جور و ظلم و الحمد لله

حدیث سیزدهم

نیز آن بزرگوار در انتخاب روایت نموده از محمد بن حسن
واسطی از زفر بن هذیل از سلیمان بن مهران اعمش از مورق از جابر بن عبد الله انصاری که او گفت وارد شد مرد یهودی
بمجلس حضرت پیغمبر صلعم که جندل بن جناده نام داشت و از یهود خیبر بود پس عرض کرد یا محمد خبرده مرا از آنکه خدا را
نیست و آنچه نزد خدا نیست و از آنچه نمیداند آنرا خداوند حضرت فرمود آنکه خدا را نیست شریک است و آنچه
نیست نزد خداوند ظلم است و آنچه نمیداند آنرا خداوند آن قول شما گروه یهودیان است که میگوئید عزیر پسر خدا
است قسم بخداوند که خدا کسی را فرزند خود نمیداند پس جندل گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله
حقاً بعد از آن گفت ای رسول خدا من در خواب موسی ابن عمران را دیدم که با من گفت ای جندل بدست حضرت
محمد مسلمان شو و اوصیاء بعد از او ایمان بیاور و تمسک کن بایشان و بیزاری جوی از بدکنندگان بر ایشان
و چون مرا خداوند توفیق داد و بخدمت تو رسانید و بشرف اسلام را روزیم گردانید مرا بر حال اوصیاء خود اطلاع
فرما تا تمسک نمایم بر ایشان حضرت رسول خدا صلعم فرمود که ای جندل اوصیای من بعدد نقباء بنی اسرائیل است جندل
گفت من در توراة یافتم که عدد نقباء بنی اسرائیل دوازده تن بودند آن حضرت فرمود بلی امامان که اوصیای منند
بعد از من منحصرند بدوازده تن جندل گفت همه ایشان در یک زمان خواهند بود حضرت فرمود همه در یک زمان نخواهند
بود بلکه یکی بعد از یکی بامر امامت و وصایت قیام خواهند فرمود و تو درک نخواهی کرد مگر خدمت سه نفر از ایشان
جندل گفت پس نامهای ایشان را برای من بیان فرما حضرت فرمود تو در خواهی یافت سید اوصیاء و وارث علم
انبیاء و پدر امامان اتقیاء علی بن ابیطالب را بعد از من و بعد از او دو فرزند او حسن و حسین را پس تمسک نما بایشان
و فریفته نکند ترا جهل جاهلان و چون وقت ولادت فرزند من علی ابن الحسین ع باشد که سید و سرور عابدان است
اجل تو در رسد و آخر توشه تو از دنیا یک جرعه شیر باشد که آن را خواهی نوشید جندل گفت یا رسول الله جهت
نامهای اوصیاء تو که بعد از علی ابن الحسین ع امامانند برای مسلمانان حضرت فرمود که چون منقضی شود مدت امامت و
وصایت علی ابن الحسین علیه السلام قایم شود بامر امامت پسر او محمد که لقب او باقر باشد و بعد از او پسر او جعفر ع
که لقب او صادق است و بعد از او پسر او موسی و لقب او کاظم است و بعد از او پسر او علی که رضا است و بعد از او
پسر او محمد که او را تقی گویند و بعد از او پسر او علی که او را نقی گویند و پس از او پسر او حسن که او را زکی لقب است و
بعد از آن غایب گردد از مردمان امامی از ایشان جندل گفت یا رسول الله حسن از ایشان غایب گردد فرمود نه و لیکن
پسر او حجة غایب گردد غیبت طولانی جندل گفت نام او چه باشد حضرت فرمود نام برده نشود تا زمانیکه خدا او را ظاهر
کند جندل گفت بتحقیق که بشارت داد بر ما حضرت موسی بتو و اوصیای تو که از ذریه تو اند و بعد از آن حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود وعد الله الذین آمنوا منکم الی قوله تعالی
من بعد خوفهم امناً جندل گفت یا رسول الله خوف ایشان از چه باشد حضرت فرمود در زمان هر یک از ایشان
شیطانی باشد که ایشان را آزار کند و بر ایشان جفا نماید و چون رخصت دهد خداوند حجة را بیرون آید و پاک سازد
زمین را از ظالمان و پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور خوشا حال آنانکه در زمان

غایب شدن او صبر کنند و خوشا حال آنانکه سالک شوند بحجه وطریقه او و در مودت و محبت او ثابت باشند ایشان آنانند که خداوند در کتاب خود ایشان را وصف فرموده بقول خود الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ و در جای دیگر از کتاب خود در صفت ایشان فرموده أُولٰئِكَ حِزْبُ اللّٰهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ جابر گفت بعد از آن جندل ابن جناده زیست تا ایام امام حسین علیه السلام بعد از آن رفت بطائف و در آنجا بیمار شد و در آن بیماری شیر طلبید و جرعه از آن نوشید و گفت این عهدی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که آخر توشه من از دنیا جرعه از شیر باشد و بعد از آن رحلت کرد و در طائف در موضعیکه آن را کورار گویند مدفون شد

حدیث چهاردهم

نیز در انتخاب آن بزرگوار روایت کرده از حسن بن علی بن سالم از پدر خود از ابی حمزه ثمالی از سعید بن جبیر از عبدالله بن عباس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چون خداوند تعالی دنیا را آفرید نظر فرمود بر اهل زمین و بعد از آن برگزید مرا از همه عالمیان و مرا پیغمبری داد و برسالت بعالمیان فرستاد پس مرتبه دویم بنظر قدرت بعالمیان نگریست و علی را اختیار فرمود و امامت با او کرامت فرمود و مرا امر نمود که او را ببرادری و وصایت و خلافت و وزارت فرا گیرم پس علی از منست و من از اویم و او شوهر دختر من است و پدر دو سبطین من حسن و حسین است و بعد فرمود آگاه باشید که خداوند مرا و ایشان را حجة گردانید بر بندگان خود و مقرر فرمود از صلب حسین ع امامان که برپا دارند امر مرا و حفظ کنند وصیت مرا پس فرمود نهم از امامان که از صلب حسینند قائم اهل بیت من و مهدی امت منست و شبیه ترین مردمان است بمن در شمایل و افعال و اقوال خود و ظاهر خواهد شد بعد از غایب بودن طولانی و حیرت مضله و مهدی آشکار سازد امر خدا را و ظاهر گرداند دین خدا را و مؤید گردد بیاری کردن خدا و ملائکه نصرت نمایند او را و پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و ستم

حدیث پانزدهم

باز از آنجناب در انتخاب نقل کرده از علی بن الحکیم از جعفر بن سلیمان از سعد بن طریف از اصبغ بن نباته از سلمان فارسی که گفت خطبه خواند رسول خدا بر ما و فرمود ای گروه مردمان من رحلت کننده ام در این زودی و روانه شونده ام بعیب وصیت میکنم شما را در باره عترت خود که نیکو کنید با عترت من و بپرهیزید از بدعت پس بدرستیکه هر بدعتی ضلالت است و لا محاله اهل ضلالت در دوزخند ای گروه مردمان هرکس نه بیند آفتاب را پس باید چنگ بزند بماه و هرکس نیابد ماه را میباید چنگ بزند بفرقدین پس هرگاه نیابد فرقدین را چنگ بزند بستاره های روشن بعد از من و میگویم شما را پس بدانید که قول من قول خداوند است پس مخالفت نکنید خدا را در آنچه امر کرده است شما را آن و شاهد میگیرم خدا را بر خود و بر شما سلمان گفت که چون حضرت رسول صلعم از منبر بزیر آمد از پی او رفتم تا داخل خانه عایشه شد پس من در آمدم و عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله شنیدم که فرمودید هرگاه نیابید آفتاب را چنگ بزنید بماه و چون نیابید ماه را چنگ بزنید بفرقدین و چون فرقدین نباشد چنگ بزنید بستارگان روشن و من گمان بردم که در این کلام گفتن رمزی و اشاره باشد آن حضرت فرمود که نیکو دریافت کرده ای سلمان پس گفتم که روشن فرما از برای من که چیست آفتاب و ماه و فرقدین و ستاره های روشن پس حضرت فرمود که منم آفتاب و علی است ماه و چون مرا نیابید چنگ بزنید بعلی بعد از من و اما فرقدین پس حسن و حسین اند هرگاه نیابید ماه را چنگ بزنید بایشان و اما ستاره های روشن پس ایشان نه امامند از صلب حضرت امام حسین ع و نهم ایشان مهدی ایشان است و بعد از این فرمایش فرمود که ایشانند اوصیا و خلفاء بعد از من و امامان ابرارند بعدد اسباط یعقوب و حواریین عیسی گفتم ایشان را از برای من بیان فرما یا رسول الله فرمود اول ایشان و سید ایشان علی بن ابیطالب است و بعد از او دو سبط من حسن و حسین و بعد از او علی ابن الحسین زین العابدین و بعد از او محمد ابن علی باقر و شکافنده علمهای پیغمبران و بعد از او صادق جعفر ابن محمد و بعد از او کاظم موسی بن جعفر و بعد از او رضا علی ابن موسی آنکه کشته خواهد

شد

شد در زمین غربت و بعد از او فرزند او محمد و بعد از او فرزند او علی و بعد از او فرزند او حسن و بعد از او فرزند او حجة که انتظار کشیده شده است در غایب بودن او و اطاعت شده است در ظهور او پس بدرستیکه ایشان اند از عترت من و از گوشت و خون من علم ایشان علم من است و حکم ایشان حکم منست و هرکس برنجاند مرا در باره ایشان نرساند خداوند با و شفاعت مرا

حدیث شانزدهم

نیز آن بزرگوار در کتاب غیبت روایت کرده از عثمان بن عیسی از ابی حمزه ثمالی از اسلم از ابی الطفیل از عمار بن یاسر که گفت چون وقت وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید امیر المؤمنین را طلبید و در سر با آنحضرت سخن بسیار گفت چنانکه آن راز گفتن بطول انجامید و بعد از آن آواز مبارک را بلند نمود و فرمود که یا علی تو وصی و وارث علم منی و عطا کرد خدای تعالی بتو علم و فهم مرا پس چون من وفات نمودم ظاهر شود نسبت بتو کینه های که در سینه های قومیست و حق ترا غصب خواهند کرد پس حضرت فاطمه علیها السلام گریست و امام حسن ع و امام حسین علیه السلام هم بگریه در آمدند پس رسول خدا صلعم بفاطمه فرمود که ای بهترین زنان عالمیان چرا گریه میکنی عرض کرد یا رسول الله از ضایع شدن بعد از تو میترسم فرمود بشارت باد ترا که اول کسیکه از اهل بیت من بمن خواهد رسید تو خواهی بود و گریه مکن و غمگین مباش که تو بهترین زنان اهل بهشتی و پدرت بهترین پیغمبران است و پسر عمت بهترین اوصیا است و دو پسرت بهترین جوانان اهل بهشتند و از صلب حسین بیرون خواهد آورد خداوند نه امام معصوم مطهر را و از ماست مهدی این امت

حدیث هفدهم

باز آنجناب در انتخاب روایت کرده از حسن بن علی بن فضال از عبدالله بن بکیر از عبدالملک بن اسمعیل اسدی از پدرش از سعید بن جبیر گفت که بعمار یاسر گفتند که ترا چه وا داشت بدوستی امیر المؤمنین ع گفت خداوند عالم و رسول اکرم او مرا وا داشتند بآن و بتحقیق که خدای تعالی آیات جلیله در شان او فرو فرستاده و رسول خدا احادیث بسیار در صفتش بیان فرموده گفتند که آیا خبر میدهی ما را بچیزی از آنچه پیغمبر صلعم در شان او گفته عمار گفت چرا خبر میدهم و حال آنکه من بیزارم از آنهائیکه حق را پنهان دارند و باطل را ظاهر میسازند بعد از آن گفت که با رسول خدا بودم که علی را دیدم در بعضی از جنگها که چندین تن از صاحبان علمهای قریش را بقتل رسانید پس با رسول خدا عرض کردم بدرستیکه علی علیه السلام حق جهاد را در راه خداوند بعمل آورد حضرت رسول فرمود چه چیز او را از این امر باز تواند داشت بدرستیکه او از منست و من از اویم و او وارث من است و قاضی و حکم کننده دین منست و وفا کننده بوعده من است و خلیفه من است بعد از من و اگر نبود مؤمن محض شناخته نمیشد در زمان حیات من و بعد از وفات من و جنگ با او جنگ با من است و جنگ من جنگ خداوند است و آشتی او آشتی من است و آشتی من آشتی خداست و بیرون خواهد آورد خدای تعالی از صلب او امامان رشدین راهبران ای عمار که خدای تعالی عهد کرده با من که عطا کند بمن دوازده خلیفه از جمله ایشان علی است و او اول آن خلیفه ها است و بهترین ایشان است پس گفتم دیگران کیستند یا رسول الله فرمود دویم ایشان حسن بن علی سیم ایشان حسین بن علی چهارم ایشان علی بن الحسین که زینت عابدان است و پنجم ایشان محمد بن علی است و بعد از او پسر او جعفر و بعد از او پسر او موسی و بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر او محمد و بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر او حسن و بعد از او پسر او آنکه غایب شود از مردمان غایب شدن طولانی و اینست معنی قول خدا که میفرماید قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ و بعد از آن بیرون آید و پر کند دنیا را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور ای عمار زود باشد که بعد از من فتنه و آشوبی ظاهر گردد و چون چنین شد بیرون کن علی و حزب و لشکر و دوستان علی را که علی با حق است و حق با علی است و زود باشد که باتفاق او مقاتله و جنگ کنی با ناکثین و قاسطین بعد از آن بکشند ترا طائفه ستم پیشه و باشد آخر زاد تو از دنیا یک جرعه شیر که بیاشامی آن را و سعید ابن جبیر گفت آنچنان شد که پیغمبر

صلی

صلی الله علیه و آله خبر داده بود

حدیث هیجدهم

نیز آنجناب در کتاب غیبت روایت کرده
از محمد بن ابی عمیر از غیاث بن ابراهیم از ابی عبد الله علیه السلام از پدرش محمد بن علی از پدرش علی ابن الحسین ع
از پدرش حسین ابن علی که فرمود از حضرت امیر المؤمنین ع پرسیدند از معنی قول حضرت رسول خدا صلی الله علیه
و آله انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی که کیستند عترت آن حضرت امیر علیه السلام فرمود عترت
او منم و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین علیه السلام که نهم ایشان مهدی ایشان است جدا نمیشوند از کتاب
خدا و کتاب خدا از ایشان جدا نمیشود تا وارد شوند بر رسول خدا تعالی در حوض کوثر او

حدیث نوزدهم

باز آنجناب در آن کتاب روایت کرده از عبد الله بن جبلة از عبد الله بن سنان از مفضل بن عمر از جابر جعفی از عبد الله
بن عباس گفت داخل شدم بمسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالیکه امام حسن ع بر دوش شریف آن
حضرت بود و امام حسین ع بر ران مبارک آن حضرت بود و میبوسید ایشان را مکرر و میگفت بار خدایا دوست دار
آنکسی را که دوست دارد ایشان را و دشمن دار آنکسی را که دشمن دارد ایشان را پس فرمود ای پسر عباس گویا نظر
میکنم بسیاه و سفید در هم آمیخته این فرزندم حسین که موی ریش مبارکش رنگین شود از خون خودش دعوت کنند و کسی
اجابت نکند او را و یاری طلبد کسی یاریش ننماید گفتم کدام کس مرتکب این فعل شود فرمود که شرار امت من که نرسانند
و عطا نکنند بآنها شفاعت مرا بعد از آن فرمود ای پسر عباس هر کس زیارت کند حسین را در حالتیکه عارف باشد
بحق او یعنی او را امام واجب الطاعة داند مینویسد خدا تعالی از برای او ثواب هزار حج و هزار عمره بدانکه و آگاه باش
که هر کس زیارت کند حسین را مثل کسی است که زیارت کند مرا و هر کس مرا زیارت کند گویا خدا را زیارت کرده
و حق زیارت کننده بر خداوند آنست که عذاب نکند او را باتش دوزخ آگاه باش که اجابت دعا در
زیر قبه او ست و شفای امراض در تربت او ست و امامان از اولاد او یند ابن عباس گفت عرض کردم یا
رسول الله چند امامند بعد از تو فرمود بعدد اسباط یعقوب و نقبای بنی اسرائیل و حواریین عیسی گفت گفتم چند
عدد بودند اسباط و نقباء و حواریین آن حضرت فرمود دوازده بودند و امامان نیز بعد از من دوازده
نفرند اول ایشان علی بن ابیطالب است و بعد از او دو سبط من حسن و حسین است و چون منقضی شود مدت
امامت حسین پسر او علی و چون بگذرد مدت او پس پسرش محمد و چون بگذرد مدت او پس پسر او جعفر و چون
بگذرد مدت او پس پسر او موسی و چون بگذرد مدت او پس پسر او علی و چون بگذرد مدت او پس پسر او حسن و
چون بگذرد مدت او پس پسر او حجة گفت گفتم یا رسول الله نامهائیست که هرگز نشنیده بودم پیغمبر ص فرمود
که ایشان امامانند بعد از من اگر چه مقهور شوند و امینان علم خدا آیند و معصومانند و نجیبانند و برگزیدگان اند
ای پسر عباس هر کس بیاید در روز قیامت در حالیکه عارف باشد بحق ایشان من او را دست گرفته به جنت
در آورم و هر کس انکار کند ایشان را یا رد کند یکی از ایشان را چنان باشد که خدا را انکار نموده و رد کرده ای پسر
عباس زود باشد که مردمان بچپ و راست میل میکنند و هر گاه چنان باشد که متابعت نمائی علی را و لشکر علی را بدرستیکه
علی با حق است و حق با علی است و از هم جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بمن وارد گردند ای پسر عباس دوستی
ایشان دوستی منست و دوستی من دوستی خدا است و جنگ با ایشان جنگ با من است و جنگ با من
جنگ با خدا است و آشتی کردن با ایشان آشتی کردن با منست و آشتی کردن با من آشتی نمودن با خدا است و بعد از
آن حضرت پیغمبر ص این آیه را تلاوت فرمود یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یأبی الله الا ان یتم
نوره و لو کره الکافرون

حدیث بیستم

و نیز در آن کتاب روایت کرده از حسن بن
محبوب از مالک بن عطیه از ثابت بن دینار از امام محمد باقر علیه السلام که حضرت امام حسین ع یکشب پیش از
آنکه شهید شود باصحاب خود فرمود که روزی جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله با من فرمود ای فرزند من
زود باشد که برسانند ترا بسوی عراق و فرود آورند ترا بزمینی که آن را عمورا و کربلا گویند و تو در

آن زمین شهید خواهی شد و جماعتی نیز با تو شهید میشوند و بتحقیق که نزدیک شد آن عهدیکه رسول خدا ص
با من کرده بود و من فردا روانه ام بسوی آنحضرت پس هر کس از شما که برگشتن میل ندارد باید که در همین شب
برگردد که من او را اذن برگشتن دادم و او از من بحل است و آن حضرت در این باب تاکید و مبالغه تمام نمود و
ایشان راضی به برگردیدن نشدند و گفتند که بخدا قسم که ترا وا نمیگذاریم و از تو جدا هرگز نمیشویم تا آنکه بجائیکه
وارد میشوی وارد شویم ما آن حضرت چون این عزیمت را از ایشان دید فرمود که بشارت باد شما را به بهشت
قسم بخدا که بعد از آنچه بر ما وارد شود درنگ خواهیم نمود آنقدریکه خدا تعالی خواسته باشد پس بیرون
خواهد آورد خدا تعالی ما را و شما را در آن هنگام که قائم ما ظاهر شود پس انتقام خواهد کشید از ظالمان
و ما و شما مشاهده خواهیم کرد این دشمنان را در زنجیرها و غلها گرفتار انواع عذاب و نکال گفتند که یابن
حضرت که کیست قائم شما ای فرزند رسول خدا ص فرمود که فرزند هفتم است از اولاد فرزند من محمد بن
علی باقر علیهم السلام و او خودش حجة بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی است
فرزند من و او ست آنکسیکه غایب خواهد شد مدت طولانی و بعد از آن ظاهر خواهد شد و پر خواهد کرد زمین را
از عدل و داد چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور

حدیث بیست و یکم

و نیز آن بزرگوار
در کتاب غیبت روایت کرده از صفوان بن یحیی از ابراهیم بن ابی زیاد از ابی حمزه ثمالی از ابی خالد کابلی
که گفت داخل شدم بخدمت سید خودم علی بن الحسین علیه السلام و گفتم ای فرزند رسول خدا خبر ده مرا از آن
کسانیکه فرض کرده خداوند اطاعت و مودت ایشان را و واجب گردانیده بر بندگان خود اقتدا کردن
بایشان را بعد از رسول خدا ص حضرت فرمود ای کابلی بدرستیکه اولو الامر یکه خدا تعالی ایشان را امامان
مردم قرار داده و واجب فرموده بر مردم فرمان برداری ایشان را امیر المؤمنین علیه السلام است آنگاه
عمم حسن آنگاه پدرم حسین آنگاه منتهی شده امر امامت بما و آن حضرت ساکت شد پس گفتم ای سید من
روایت کرده اند برای ما از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که زمین خالی نمیماند از حجتی که خدا تعالی را باشد بر بندگانش
پس کیست حجت و امام بعد از تو فرمود پسرم که نامش در صحف اولی باقر است خواهد شکافت علم را شکافتنی او حجت و
امام است بعد از من و بعد از او پسر او جعفر که نامش نزد اهل آسمان صادق است گفتم ای سید من چگونه است که
نام او صادق شده است و حال آنکه همه شما صادقانید فرمود که حدیث کرد برای من پدرم از پدرش که پیغمبر ص
فرمود که چون فرزندم جعفر ابن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع متولد گردد او را صادق نام
کنید که پنجمین از فرزندان او که نامش جعفر است دعوی امامت خواهد کرد از روی بیجری و دلیری بر خداوند و
و دروغ بستن بر او پس او نزد خدا تعالی جعفر کذاب است که افترا زننده است بر خدا تعالی و دعوی کننده
چیزی است که اهل آن نیست و مخالفت پدر خود و حسد دارنده بر برادر خود است و او کسی است که قصد خواهد
کرد کشف ستر خداوند را در نزد غیبت ولی خداوند آنگاه فرمود گویا می بینم جعفر کذاب را که وا داشته طاغیه
زمان خود را بتفتیش امر ولی الله و پنهان شده در حفظ خداوند و موکل گردانیدن بحرم پدر آن حضرت از
روی جهلیکه برتبه ولی الله دارد و حریص بر قتل او اگر ظفر بیابد بر او و طمعیکه دارد بمیراث برادر خود که بگیرد آن
میراث را بغیر حق ابو خالد گفت گفتم ای فرزند رسول خدا این کارها واقع شدنی است فرمود بلی قسم
بخداوند بدرستیکه این امور نوشته شده است نزد ما در کتابیکه در آن کتاب ذکر محنت هائی که جاری
میشود بر ما بعد از رسول خدا ابو خالد گفت گفتم ای فرزند پیغمبر ص بعد از آن چه واقع خواهد شد فرمود
بعد از آن غایب بودن طول خواهد یافت بولی خداوند که دوازدهمین از اوصیای رسول خدا است و دو
است از امامان که بعد از رسول خدا اند ای ابو خالد بدرستیکه اهل زمان غیبت او که قائلند بامامت او
و منتظرند ظهور او را افضلند از اهل هر زمانی زیرا که عطا کرده خداوند تعالی بایشان از عقلها و فهمها و معرفت

چیزیکه غیبت در نزد ایشان بمنزلهٔ مشاهده گردیده و ایشان را خداوند بمنزلهٔ جهاد کننده در آن زمان گردانیده در پیش روی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ایشانند مخلصان ما از روی حق و شیعیان ما از روی صدق و دعوت کنندگان بسوی دین خداوند در پنهانی و آشکارا و فرمود انتظار فرج از بهترین فرجها است

حدیث بیست و دویم باز آنجناب در آنکتاب روایت کرده از علی بن الحکم از سیف بن عمیره از علقمه بن محمد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود امامان دوازده اند گفتم ای فرزند رسول خدا پس نامهای ایشان را برای من ذکر فرما پدر و مادرم فدای تو باد فرمود از گذشتگان امیرالمؤمنین و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی صلوات الله علیهم است و بعد از او منم گفتم بعد از تو کیست ای فرزند رسول خدا فرمود من وصیت کرده ام بفرزندم موسی و او امام است بعد از من گفتم کیست امام بعد از موسی فرمود پسرش علی است که مورا رضا گویند دفن میشود در زمین غربت از خراسان و بعد از او پسرش محمد و بعد از او پسرش علی و بعد از او پسرش حسن و بعد از او پسرش مهدی صلوات الله علیهم و چون او ظهور کند جمع شوند نزد او سیصد و سیزده نفر بعدد مردان بدر و چون زمان ظهورش رسد او را شمشیری است در غلاف از غلاف بیرون آید پس ندا کند او را که ای ولی الله برخیز و بکش دشمنان خداوند تعالی را

حدیث بیست و سیم نیز روایت کرده در آنکتاب از سهل بن زیاد از عبد العظیم بن عبد الله حسنی که گفت داخل شدم بخدمت مولای خودم علی بن محمد التقی علیه السلام چون نظر حضرت بر من افتاد فرمود مرحبا بتو ای ابو القاسم حقا که تو دوست مائی عرض کردم یا ابن رسول الله اراده دارم که بتو عرض کنم معالم دین خودم را اگر پسندیده تو باشد بر آن ثابت باشم تا آنکه ملاقات نمایم بخداوند خودم پس آن حضرت فرمود که بیاور آنچه داری ای ابو القاسم گفتم که میگویم خدای تبارک و تعالی یکیست و او را مثل و مانند نیست و خارج از دو حد است که آن حد ابطال است و دیگری حد تشبیه و او سبحانه و تعالی جسم و صورت نیست و عرض نیست و جوهر نیست بلکه او جل جلاله جسم دهندهٔ جسمها و صورت بخشندهٔ صورتها است و آفرینندهٔ اعراض و جواهر است و پروردگار هر چیزی و مالک و جاعل و احداث کنندهٔ آنچیز است و میگویم محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست و خاتم پیغمبران است و نیست پیغمبری بعد از او تا روز قیامت و میگویم که شریعت او ختم کنندهٔ شریعتها است و شریعتی نیست بعد از آن شریعت تا روز قیامت و میگویم که امام و خلیفه و ولی امر بعد از حضرت رسول خدا حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب است و بعد از او فرزند او حسن و بعد از او حسین و بعد از او علی بن الحسین پس محمد ابن علی پس جعفر ابن محمد پس موسی ابن جعفر پس علی بن موسی پس محمد بن علی پس تو ای مولای من پس امام علیه السلام فرمود که بعد از من امام و خلیفه و ولی امر فرزند من حسن است پس مردمان را چگونه است عقیده در بارهٔ خلف بعد از او گفتم بر چه وجه است آن ای مولای من فرمود از آنجهت که نه بینند شخص او را و حلال نباشد بر زبان آوردن نام او تا آنکه ظاهر شود و پر گرداند زمین را از عدل و داد آنچنان که پر شده باشد از ظلم و جور حضرت عبد العظیم سلام الله علیه گفت گفتم که اقرار کردم بامامت حسن علیه السلام و حضرت خلف صالح او و میگویم که دوست این امامان دوست خدا است و دشمن ایشان دشمن خدا است و طاعت ایشان طاعت خدا است و عصیان ایشان عصیان خدا است و میگویم که معراج حق است و پرسش در قبر حق است و بهشت حق است و دوزخ حق است و صراط حق است و میزان حق است و قیامت حق است خواهد آمد و شکی در آن نیست و خدا تعالی خواهد برانگیخت هر کسی را که در قبرها است و میگویم که فرایض واجبه بعد از ولایت و دوستی خدا و رسول او و امامان نماز است و زکوة و روزه و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر پس امام علیه السلام فرمود ای ابو القاسم بخدا قسم که این اعتقاد که تو داری و عرض نمودی دین خدا است آن دینی که پسندیده آنرا از برای بندگان خود پس ثابت باش در آنکه خداوند ثابت بدارد ترا بقول و اعتقاد ثابت در زندگانی دنیا و آخرت

حدیث بیست و چهارم باز در آنکتاب روایت کرده

از محمد بن عبد الجبار که گفت گفتم بمولای خودم حسن بن علی عسکری ع که ای فرزند رسول خدا خداوند مرا فدایت گرداند دوست میدارم که بدانم که امام و حجت خدا بر بندگان خدا بعد از تو کیست آن حضرت فرمود که امام و حجة بعد از من پسر منست هم نام و همکنیهٔ رسول خدا است آنکه او خاتم حجتهای خدا است و آخرین خلفای اوست گفتم از کی بوجود خواهد آمد فرمود از دختر پسر قیصر پادشاه روم بدان و آگاه باش که زود باشد که او متولد گردد پس غایب شود از مردمان غایب شدن طولانی و بعد از آن ظاهر شود بکشد دجال را پس پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم و حلال نیست احدی را که پیش از ظهور او او را بنام و کنیه او ذکر کند پس فرمود صلوات الله بر او باد

حدیث بیست و پنجم نیز روایت کرده در آنکتاب از احمد بن اسحاق بن عبد الله الاشعری که گفت شنیدم از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که میگفت حمد و سپاس آنخداوندیرا که مرا از دنیا بیرون نبرد تا بمن عطا نمود خلف را که بعد از من امام است و شبیه ترین مردمان است بحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهة خلقت و خلق و محافظت خواهد نمود خداوند او را در زمان غایب بودنش و بعد از آن ظاهر خواهد گردانید پس پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور

حدیث بیست و ششم باز آنجناب در آنکتاب روایت کرده از محمد بن علی بن حمزه بن الحسین بن عبد الله بن العباس بن علی بن ابیطالب که گفت شنیدم از حضرت امام حسن عسکری ع که میگفت متولد شده ولی الله و حجة الله بر بندگان خودش و خلیفهٔ من بعد از من در حالتیکه ختنه شده بود در شب نیمهٔ شعبان در سال دویست و پنجاه و پنج نزد طلوع فجر و اول کسیکه او را شست رضوان خازن بهشت بود با جمعی از ملائکه مقربین که او را باب کوثر و سلسبیل شستند و بعد از آن شست او را عمهٔ من حکیمه خاتون دختر امام محمد تقی علیه السلام و از محمد بن علی که راوی این حدیث است پرسیدند از مادر حضرت صاحب الامر ع گفت مادرش ملیکه بود و در بعضی از روزها او را سوسن و در بعضی از ایام او را ریحانه میگفتند و صیقل و نرجس نیز از نامهای او بود

حدیث بیست و هفتم نیز در آنکتاب روایت کرده از ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری که گفت چون عمرو ابن عوف والی همت کرد بکشتن من و او مردی بود که میل تمام داشت بکشتن شیعیان پس من خبردار شدم و خوفی عظیم بر من غالب شد و اهل و عیال و دوستان خود را وداع کردم و روی بخانهٔ حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آوردم که آن حضرت را وداع نمایم و اراده گریختن داشتم چون بخانهٔ آنحضرت وارد شدم پسری دیدم نزد آنحضرت نشسته بود که رویش مثل ماه شب چهارده بود از نور و ضیا و من حیران شدم بمرتبه که نزدیک بود که آنچه در خاطر داشتم فراموش کنم بمن فرمود آن پسر که ای ابراهیم حاجت بگریختن نیست زود باشد که خدا تعالی شر او را از تو کفایت میکند پس حیرتم زیاده تر شد به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم فدای تو شوم کیست این پسر که از ضمیر و قلب من خبر داد آنحضرت فرمود که او فرزند من و خلیفه من است بعد از من و اوست آنکه غایب شود غایب شدن طولانی و بعد از پر شدن زمین از جور و ظلم ظاهر شود و پر کند زمین را از عدل و داد پس از آن حضرت از نام او سؤال نمودم فرمود که همنام و همکنیهٔ حضرت رسول خدا است و حلال نیست کسیرا که نام یا کنیه او را ذکر کند تا زمانیکه ظاهر سازد خداوند دولت و سلطنت او را پس پنهان دار ای ابراهیم آنچه دیدی و آنچه شنیدی امروز از ما مگر از اهلش پس بر ایشان و آبای کرام ایشان صلوات فرستادم و بیرون آمدم در حالتیکه خاطر جمع به تفضل خداوند بودم و وثوق و اعتماد بود مرا بر آنچه شنیدم از حضرت صاحب الزمان علیه السلام پس بشارت داد مرا عمم علی بن فارس که معتمد خلیفهٔ عباسی برادر خود ابو احمد را فرستاد و امر کرد او را بقتل عمرو بن عوف پس ابو احمد او را گرفت و بند از بند جدا کرد

حدیث بیست و هشتم و نیز آن بزرگوار در آنکتاب روایت کرده از ابو محمد عبد الله بن الحسین بن سعد کاتب که گفت حضرت امام حسن عسکری ع بمن فرمود که بنی امیه و بنی عباس شمشیرهای خود را برما گذاشتند بدو سبب یکی آنکه میدانستند که ایشانرا در خلافت حقی نیست و میترسیدند از آنکه ما دعوای خلافت کنیم و خلافت در

در جای خود قرار گیرد دوم آنکه از اخبار متواتره واقف شده بودند که زوال ملک جباران و ظالمان در دست قائم ما خواهد بود و شک نداشتند در آنچه ایشان از ظالمان و جباران اند پس کوشش کردند در کشتن اهل بیت رسول خدا ص و منع و نابود کردن نسل آن حضرت از روی طمعیکه بود ایشانرا برسیدن بمنع تولد حضرت قائم علیه السلام یا کشتن آنحضرت پس ابا و منع فرمود خدا تعالی که کشف امر آن حضرت فرماید از برای یکی از ظالمان و خداوند تمام میکند نور خود را اگرچه خوش نمیدارند مشرکان تمام شد مؤلف گوید که از فرمایش آن حضرت که فرموده دوم آنکه از اخبار متواتره واقف شده بودند تا آخر معلوم میشود که امامت و خلافت و غالب شدن حضرت قائم صاحب الزمان علیه السلام بر تمام روی زمین و پر کردن آنحضرت زمین را از عدل و داد معلوم ظالمان و جباران و دشمنان اهل بیت ع بوده از جمله اخبار متواتره و احادیث کثیره از خود پیغمبر ص در این و این دلیل است بر صحت حقیر در باب دوم ذکر کرد از بودن اخبار متواتره در کتب اهل سنت در خصوص و شان آن حضرت و قائم و ظاهر شدن آن بزرگوار بعد از این

حدیث بیست و نهم باز آنجناب در کتاب غیبت روایت کرده از فضاله ابن ایوب از عبد الله بن سنان که گفت پدرم سؤال کرد از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از سلطان عادل آن حضرت فرمود که او آن کسی است که خدا تعالی فرض کرده است اطاعت او را بعد از انبیا و مرسلین بر جمیع آدمیان و جنیان و او سلطانی است بعد از سلطان تا آنکه منتهی شود بسلطان دوازدهم پس مردی از اصحاب گفت که وصف فرما از برای ما ای فرزند رسول خدا که ایشان کیستند آن حضرت فرمود که ایشان آنچنانند که خدا تعالی در باره ایشان فرموده است که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید بر خدا و بر رسول خدا ص و اطاعت کنید بر صاحبان امر از شما و آنچنانند که خاتم ایشان آنکسی است که عیسی در زمان دولت او فرود خواهد آمد از آسمان و نماز خواهد کرد در عقب او و او است آن کسیکه خواهد کشت دجال را و فتح خواهد کرد خداوند بدست او مشارق و مغارب زمین را و خواهد کشید پادشاهی و سلطنت او تا بروز قیامت و مناسب است که ذکر شود در اینجا حدیثی که فضل ابن شاذان در کتاب مذکور روایت کرده آنرا از محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی هر دو از جمیل بن دراج از حضرت صادق ع از پدران خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت فرمود که اسلام و سلطان عادل دو برادر تو امند و شایسته نیست یکی از آن دو مگر با رفیق و صاحبش و اهل اسلام اساس است و سلطان عادل پاسبان و نگاهدارنده آن اساس و آنچه آنرا اساس نیست منهدم است و آنچه آنرا پاسبان نیست نابود و ناچیز است پس از این جهة است که چون رحلت خواهد کرد قائم علیه السلام باقی نخواهد ماند اثری از اسلام و چون نماند از اسلام اثری باقی نخواهد ماند اثری از دنیا

حدیث سی ام باز آنجناب در آن کتاب روایت کرده از محمد بن ابی عمیر از عمر بن اذینه از زراره از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود بدرستیکه خدا تعالی آفرید چهارده نوری پیش از آنکه چیزهای دیگر بیافریند بچهارده هزار سال پس کسی با آن حضرت عرض کرد که ای فرزند رسول خدا ص کیستند آن چهارده نور فرمود محمد ص و علی ع و فاطمه و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین صلوات الله علیهم که آخر ایشان حضرت قائم عجل الله فرجه و ظهوره است آنکه قیام خواهد نمود بعد از غایب شدن طولانی پس خواهد کشت دجال را و پاک خواهد کرد زمین را از هر جور و هر ظلم

حدیث سی و یکم نیز آن بزرگوار روایت کرده از حسن بن علی فضال و از ابن ابی نجران از حماد بن عیسی از عبد الله بن مسکان از ابان بن تغلب از سلیم بن قیس از سلمان فارسی که گفت پیغمبر ص فرمود آیا بشارت ندهم شما را ای مردمان از مهدی ع گفتند بشارت بده یا رسول الله آن حضرت فرمود پس بدانید که خواهد برانگیخت خدا تعالی در میان امت من پادشاه عادل و امام عدل کننده را که پر کند زمین را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم و او نهمین است از اولاد حسین ع اسم او اسم منست و کنیت او کنیت من است و بدانید و آگاه باشید که نیست خیر و خوشی در زندگانی بعد از او و نخواهد بود آخر

پادشاهی او مگر پیش از قیامت بچهل روز و بس

حدیث سی و دوم در کتاب کفایت المهتدی از سید جلیل و فاضل نبیل محمد بن محمد لوحی حسینی موسوی تلمیذ محقق داماد علیهما الرحمة در احوال حضرت مهدی علیه السلام نقل کرده از کتاب غیبت حسن بن حمزه علوی طبری که او فرمود شیخ ابو علی محمد بن همام در کتاب نوادر الانوار خود گفته که خبر داد ما را محمد بن عثمان بن سعید زیات گفت شنیدم پدرم میگفت که از حضرت امام حسن عسکری ع پرسیدند که از معنی حدیثی که روایت کردند از آبای کرام آنحضرت که فرمودند خالی نمیماند زمین از حجتی که مر خدا را باشد بر خلق تا بروز قیامت بدرستیکه هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد مرده است مردن جاهلیت آن حضرت فرمود که این حق است همچنانکه روز حق است یعنی چنانکه روز ظاهر و روشن است این حدیث نیز ظاهر و مبرهن است پس گفتند که ای فرزند رسول خدا کیست حجت و امام بعد از تو فرمود فرزند من امام و حجت است بعد از من و هر کس بمیرد و او را نشناخته باشد مرده است مردن جاهلیت و آگاه باشید که او را غایب شدنی خواهد بود که حیران خواهند شد در آن جاهلان و هلاک خواهند شد در آن مبطلان و دروغ خواهند گفت در آن زمان وقت قرار دهندگان بعد از آن ظهور خواهد کرد و گویا نظر میکنم بعلمهای سبز که میدرخشد و حرکت میکند در بالای سر او در نجف کوفه

حدیث سی و سیم علی بن الحسین مسعودی در کتاب اثبات الوصیه روایت نموده از سعد بن عبد الله از هرون بن مسلم از سعده باسناد خود از حضرت امام موسی کاظم ع که حضرت رسول خدا ص فرمود بدرستیکه خداوند برگزید از روزها روز جمعه را و از شبها شب قدر را و از ماهها ماه رمضان را و برگزید از رسولان و پیغمبران مرا و برگزید از من علی را و برگزید از علی حسن و حسین را و برگزید از ایشان نه تن را که نهمین ایشان قائم ایشان است و او ظاهر ایشان است و او باطن ایشان است

حدیث سی و چهارم نیز آنجناب در آن کتاب روایت کرده از حمیری باسناد خود از ابن ابی عمیر از سعید بن غزوان از ابی بصیر از امام محمد باقر ع که فرمود بعد از امام حسین ع نه تن اند که نهم ایشان قائم ایشان است و او افضل ایشان است مؤلف میگوید که مراد از افضلیت آن حضرت ممکن است که افضلیت حقیقی باشد بعد از حضرت سید الشهدا ع و ممکن است که مراد از آن امتیازات و مختصات و مخصوصات آن حضرت بوده باشد چنانکه بعد از این ذکر خواهد شد انشاء الله

حدیث سی و پنجم نیز آنجناب در کتاب مذکور روایت کرده از حمیری از امیه بن [illegible] قیس از هیثم تمیمی که گفت فرمود حضرت امام جعفر صادق ع هرگاه پی در پی شد سه اسم و آن سه اسم محمد و علی و حسن است چهارم قائم است

حدیث سی و ششم و نیز در آن کتاب آنجناب روایت کرده بسند مذکور از جابر جعفی از حضرت امام محمد باقر ع از جابر بن عبد الله انصاری که گفت وارد شدم بمنزل حضرت فاطمه ع دختر رسول خدا روزی در حالتیکه در پیش روی او لوحی بود که نزدیک بود خیره کند روشنائی او دیده ها را و در ظاهر آن سه اسم بود و در باطن آن سه اسم و در یکطرف آن سه اسم و در طرف دیگر آن سه اسم که دیده میشد از ظاهر آن آنچه در باطن آن بود و دیده میشد در باطن آن آنچه در ظاهر آن بود پس شمردم نامها را دیدم دوازده اسم است پس عرض کردم کیستند این نامها حضرت فاطمه ع فرمود این نامهای اوصیاء پیغمبر است از فرزندان من که آخر ایشان قائم است جابر گفت پس دیدم در آن محمد را در سه موضع و علی را در سه موضع مؤلف گوید مراد از سه علی بعد از حضرت امیر المؤمنین است که امام زین العابدین است و حضرت امام رضا و حضرت امام علی النقی باشد و مراد از سه محمد بعد از حضرت پیغمبر ص است که حضرت امام محمد باقر ع و حضرت امام محمد تقی و حضرت حجة بن الحسن که همنام حضرت رسول است

حدیث سی و هفتم باز آنجناب در کتاب مذکور روایت کرده از حمیری از احمد بن هلال از محمد بن ابی عمیر از سعید بن غزوان از ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق ع که گفت فرمود حضرت رسول خدا که خداوند اختیار کرد از روزها روز جمعه را و از شبها شب قدر را و از ماهها ماه رمضان را و از مردم پیغمبران را و از پیغمبران رسولان را و اختیار فرمود مرا از رسولان و اختیار فرمود از من علی را و اختیار نمود از علی حسن و حسین را و اختیار فرمود از حسین اوصیاء را که نابود میکنند از تنزیل تحریف غالین و غلو کنندگان را و انتحال مبطلین و داخل شدن اشخاص باطل و لامذهب را بدین اسلام و اقاویل جاهلین و گفته های [illegible] در دین و مذهب اسلام و نهم از ایشان باطن ایشانست و او ظاهر ایشان است و او قائم ایشان است مؤلف

مؤلف گوید که مراد از باطن ایشان یعنی غایب ایشان و مخفی شونده و غیبت کننده از ایشان و مراد از ظاهر ایشان یعنی ظهور کننده و آشکار شونده از ایشان با شمشیر و سلطنت و پادشاهی که ابداً از کسی تقیه نکند و از احدی بعد از ظهورش خوف نکند

حدیث سی و هشتم

نیز در آنکتاب روایت کرده او حمیری از محمد بن عیسی از نضر بن سوید از یحیی حلبی از علی بن ابی حمزه که گفت بودم با ابو بصیر و نیز با ما بود آزاد کرده حضرت امام محمد باقر علیه السلام پس حدیث کرد ما را که او شنیده بود از آن حضرت که فرمود از ما دوازده محدَّث است و قایم هشتم بعد از من است پس ابو بصیر برخواست و به خدمت آن حضرت آمد و در نزد آنحضرت گفت شهادت میدهم که شنیدم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که ذکر میکرد این سخن را از چهل سال پیش از این مؤلف میگوید که مراد از محدَّث آنکسی است که ملائکه با او سخن میگویند و با او گفتگو و تکلم نمایند چنانکه در احادیث بسیار و اخبار بیشمار وارد گردیده و در کافی یک باب در این خصوص عنوان کرده و احادیث را بیان فرموده و در وافی علاوه بر این نموده

حدیث سی و نهم

نیز آنجناب در کتاب مذکور روایت کرده از حمیری از محمد بن خالد کوفی از منذر بن محمد بن قابوس از نضر بن ابی السری از ابی داود از ثعلبه از ابی مالک جهنی از حارث بن مغیره از اصبغ بن نباته که گفت رفتیم بخدمت حضرت امیر المومنین ع پس یافتیم آن حضرت را که در زمین نشان میگذارد یعنی چون شخص متفکر که با چوب یا دست بر روی زمین خطی میکشد پس گفتیم یا امیر المومنین ع چه شده که شما را متفکر می‌بینیم و در روی زمین نشان می‌گذاری آیا میلی بدنیا کرده فرمود نه واللّه هرگز رغبتی بآن نکردم و لکن فکر میکنم در مولودی که متولد میشود از پشت یازدهم من از فرزندان من و اوست مهدی که پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده از جور و ظلم و از برای اوست غیبتی و در امر اوست حیرتی که گمراه میشوند در آن گروهی و هدایت می‌یابند در آن دیگران از مردمان

حدیث چهلم

نیز آن بزرگوار در آنکتاب روایت کرده از سعد بن عبد الله از حسن بن عیسی از محمد بن علی از علی بن جعفر از موسی بن جعفر کاظم علیهم السلام که فرمود چون مفقود شود و غایب گردد پنجمین از فرزندان هفتمین پس خدا کنید خدا را و خدا کنید خدای را در دینهای خود که شما را از ایل نکند از آن دین خدا احدی ای پسرک من لا بد است از برای صاحب این امر از غیبتی تا آنکه برگردد از آن دین خداوند کسیکه قایل باو و بامامت او نیست و بدرستیکه آن غایب شدن او و مخفی بودن آن حضرت محنتی است از خدای تعالی که امتحان کرده بآن خلق خود را گفتم ای سید و مولای من کیست پنجمین از اولاد هفتمین فرمود عقلهای شما صغیر تر است و کوچک تر است از شناختن او و لکن اگر زنده باشید زود است که او را درک نمائید تمام شد

مؤلف میگوید که مراد از هفتمین امام هفتم است که خود حضرت امام موسی کاظم باشد و مراد از پنجمین حضرت حجة بن الحسن عسکری ع است که پسر پسر حضرت کاظم است در بطن پنجم و اما بیان نکردن آنحضرت از برای راوی اوصاف پسر پنجم خود را پس از جهة عدم قابل بودن او بتمام معرفت حضرت حجة عصر و قاصر بودن او از معرفت تامه و کامله و یا از جهة عدم قابلیت دیگران بمعرفت امام زمان حجة بن الحسن علیه السلام هرچند که خود راوی علی بن جعفر ع فی الجمله قابل معرفت و شناختن امام علیه السلام بود و از برای او ممکن بود تحصیل معرفت بامام علیه السلام

بدانکه این چهل حدیث هر کدام دلیل واضح و برهان لایح است در امامت و خلافت و غایب بودن حضرت حجة بن الحسن عسکری ع و ظاهر شدن آن حضرت بعد از این و پر کردن او زمین را از عدل و داد همچنانکه این احادیث شریفه چهلگانه هر یکی دلیل قاطع و برهان ساطع است در امامت و خلافت سایر ائمه ع و از این قبیل احادیث که دلالت بر امامت و خلافت و غیبت و ظهور حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام نماید در کتب معتبره علماء اثنا عشریه بسیار و از حد و حصر بیشمار است و متجاوز از تواتر است بلکه اگر شخص محدث ماهر متتبع تتبع نماید و تمام آنچه که در خصوص حضرت حجة عجل اللّه فرجه وارد شده جمع کند و احصاء و حصر نماید قریب بچهل هزار حدیث میشود که هر کدام از آن با خبار شریفه و احادیث صحیحه دلالت واضح دارد بر امامت و خلافت حضرت مهدی آخر الزمان ع و ظاهر شدن آن حضرت بعد از این و پر کردن زمین را از عدل محض و رفع نمودن جور و ظلم را بالمرة از تمام روی زمین و لکن حقیر اکتفا نمود از آن احادیث بذکر چهل خبر از اخبار صحیحه و احادیث معتبره از آنجمله کتاب معتبر که تالی مرتبه کتب اربعه است و در نزد مرحوم علامهٔ مجلسی اعلی اللّه مقامه بوده و دست آن

آن بزرگوار بانها رسیده و در زمان تصنیف جلد سیزدهم بحار الانوار و از احادیث و اخبار آنکتاب ها در بین علماء چنان که الشمس فی رابعة النهار است همچنانکه محدث محقق ماهر الحاج میرزا حسین نوری معاصر بیان فرموده و کثرت این عدد شریف از جهة موافق بودن این باب با سایر ابواب این کتاب است و این چهل حدیث از برای طالب هدایت کافی است و از برای کسیکه تعصب و عناد نداشته باشد در مذهب خود وافی است زیرا که این چهل حدیث از روات ثقات در جمیع طبقات افادهٔ علم و یقین میکند برای شخص منصف تعقل آنکه دروغ بودن این همه احادیث از این قبیل را دیا محال است و از برای شک و شبهه در آنها مجال نیست

باب پنجم

در ذکر چهل نام از نامهای مبارک حضرت حجة بن الحسن عسکری ع از کتب و صحف انبیاء سابقین و علماء راشدین اهل سنت و بیان آنچه در نزد سایر اهل مذاهب است از اسامی شریفه آنحضرت تا معلوم شود وجود آمدن و ظهور کردن حضرت مهدی ص و بودن آنحضرت در اعتقاد سایر اهل مذاهب نیز و عدم اختصاص جماعت شیعه از بین مردمان بوجود و ظاهر شدن صاحب الزمان ع پس میگوئیم بعون اللّه الملک العلام

نام اول از نامهای آن حضرت مهرابیم و این اسم آن بزرگوار است در کتاب ابتاع همچنانکه در ذخیرة الالباب نقل فرموده

نام دوم بنده یزدان و این اسم آنحضرت است در کتاب ابستاع و شاید آن مذهبی باشد از مذاهب قدیمه و ملتهای سابقه

نام سیم او قیدمو و این اسم آن حضرت است در تورات بلغة ترکوم همچنانکه فاضل جلیل و عالم نبیل میرزا محمد نیشابوری در کتاب ذخیرة الالباب نقل فرموده است

چهارم ایزد شناس

پنجم ایزد نشان در کتاب مذکور نیز نقل نموده که این دو نام آن حضرت است در نزد مجوس و در کشکول شیخ بهائی علیه الرحمة فرموده که فارسیان حضرت مهدی صاحب الزمان را ایزد شناس و ایزد نشان گویند و مراد مرحوم شیخ از فارسیان همان مجوس است

نام ششم ایستاده و نیز آنجناب در آنکتاب ذکر فرموده که این نام آن حضرت است در کتاب شاکمونی و گویا آن نیز از مذاهب قدیمه باشد و ایستاده فارسی است و مراد از آن قایم شونده و قیام کننده و قوام دارنده در حق است که ابداً خوف و تقیه نداشته باشد

هفتم بقیة اللّه و باز در ذخیره فرموده که این نام آن حضرت است در کتاب دوهر و دوهر نیز از مذاهب است و این اسم مبارک نیز در احادیث اثنا عشریه از برای آن حضرت وارد شده است همچنانکه فضل بن شاذان در غیبت خود از حضرت صادق ع روایت کرده است در ضمن احوال آن حضرت که فرمود چون ظهور کرد حضرت مهدی ع پشت میدهد بکعبه و جمع میشود در نزد او سیصد و سیزده مرد و اول چیزیکه تکلم می‌فرماید این آیه است بقیة اللّه خیر لکم ان کنتم مؤمنین آنگاه میفرماید منم بقیة اللّه و حجت او و خلیفه او بر شما پس میکند بر او سلام کننده مگر آنکه میگوید السلام علیک یا بقیة اللّه فی ارضه و ایضاً شیخ جلیل فرات بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده از عمران بن داهر که او گفت مردی بخدمت امام جعفر صادق ع عرض کرد که با سلام نکنیم به حضرت قایم ع بقول خود مان السلام علیک یا امیر المومنین حضرت فرمود نه این اسمی است که نامیده بآن خداوند امیر المومنین علیه السلام را نامیده نمیشود بآن اسم احدی پیش از او و نه بعد از او مگر آنکه کافر باشد آن کس پس عرض کرد چگونه سلام کنیم بر حضرت قایم ع فرمود بگوئید السلام علیک یا بقیة اللّه آنگاه حضرت صادق ع این آیه را خواند بقیة اللّه خیر لکم ان کنتم مؤمنین تمام شد و مراد از بقیة اللّه باقی مانده است تا بُید خداوند و خداوند او را باقی گذاشته و از حجتهای خداوند تنها او باقی مانده است

هشتم پرویز و این اسم آنحضرت است در کتاب برزین آذر فارس چنانچه در ذخیرة الالباب فرموده

نهم برهان اللّه و این نام آن حضرت در کتاب انجیلون چنانچه در ذخیره نقل کرده و معنای آن واضح است و آن حضرت برهان و دلیل خداوند است بسوی خود وجود و ظهور او برهان است بر توحید و ثابت شدن دین خداوند و باطل شدن سایر ادیان و جمع شدن تمامی مردم بدین اسلام و معنی پرویز شخص بزرگتر و عالیتر و شاه شاهان است

دهم حاشر و این اسم آن حضرت است در صحف حضرت ابراهیم چنانچه در تذکرة الائمه نقل فرموده است

یازدهم خجسته و این اسم آنحضرت است در کتاب کندرال فرنگیان چنانکه در ذخیره نقل نموده و معنای آن پسندیده و برگزیده و محبوب از جمیع جهات است

دوازدهم خسرو در کتاب ذخیره

دیگر نقل کرده اند که این نام آن حضرت است در کتاب جاویدان خسرو مجوس و معنای آن پادشاه بزرگ ثوشان
شاه است سیزدهم خداشناس در آندو کتاب مذکور است که این نام حضرت قائم است در کتاب
شاکمونی که باعتقاد کافران هندوستان پیغمبر صاحب کتاب بوده و گویند بر اهل خطا و ختن مبعوث شده
و تولد او شهر کیبلواس بوده و او گفته که دنیا و حکومت آن بفرزند سید خلایق دو جهان نیشن که بزبان ایشان
نام مبارک حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله است برسد و او بر کوههای مشرق و مغرب دنیا حکم براند و
فرمان دهد و بر ابرها سوار شود و فرشتگان کارکنان او باشند و پریزادان و آدمیان در خدمت او باشند و از سودان
که زیر خط استوا است تا زمین تستقین که زیر قطب شمالی است و ماورای اقلیم هفتم را که گلستان ارم باشد و کوه قاف را
صاحب شود و دین خداوند یک دین باشد و نام او ایستاده و خداشناس است تمام شد و معنای خداشناس
درست است زیرا که امام علیه السلام خداوند را بهتر می‌شناسد و در واقع اصل خداشناس او است و در عبارات و مجازات
چهاردهم راهنما و ابضا در ذخیره و تذکره نقل فرموده اند که این اسم آن حضرت در کتاب باشکل که صاحب
آن کتاب از بزرگان و علمای کفار است و از آن کتاب کلماتی نقل نموده اند در بشارت بوجود و ظاهر شدن
و زمین را از عدل پر گردانیدن آن حضرت که حاجت بنقل اینها نیست و معنای راهنما راه نشان دادن آن حضرت است
بمردم و جمع کردن جمیع مردمان است و راه نمودن ایشان است بدین واحد خدای واحد پانزدهم ایزد نشان و این
اسم آن حضرت است در کتاب باربافین زند چنانچه در ذخیره نقل فرموده و مراد از زند همان کتاب زردشت است
و بهمت حضرت ابراهیم است و افضلی از آن است چنانچه در نجم الثاقب فرموده است و الله العالم شانزدهم زردشت
همچنانکه در تذکرة الائمه و ذخیره نقل کرده اند و معنای آن پسندیده و برگزیده خدا است هفدهم شماطیل و این اسم
آن حضرت است در کتاب ابرهامش چنانچه در ذخیره نقل کرده است هجدهم صاحب و این نام آن حضرت است
در صحف حضرت ابراهیم چنانچه در انجاب نقل کرده است نوزدهم صمصام الاکبر و این نام آن حضرت است در کتاب
کندرآل چنانچه در ذخیره فرموده بیستم فردوس الاکبر در تذکره و ذخیره نقل کرده اند که این اسم آن حضرت است در
کتاب قرس رومیان و معنای آن محل فرح و منشاء سرور خلق است بیست و یکم فیروز و این نام آن حضرت است در نزد امامان
ملبث یا چار چنانکه در ذخیره است و نام آن حضرت است در کتاب فرنگان ماجار الامان چنانکه در تذکره است و
معنای آن مبارک و محل برکت و منشاء شادی بیست و دوم فرخنده و این نام آن حضرت است در کتاب شبابی بیمیز
چنانکه در ذخیره نقل کرده است و معنای آن پسندیده است بیست سیم قیذمو و این اسم آن حضرت است در توراة
چنانکه احمد ابن محمد بن عیاش در کتاب مقتضب در حدیث سالم بن عبد الله بن عمر روایت کرده و اول آن در باب
دوم ذکر شده و در وسط آن کعب الاحبار اسامی امامان را یک یک ذکر نموده از توراة و در آخر آن ابو حاتم هشام
دستوائی از یک عالم یهودی نقل کرده موافق نقل کعب الاحبار و آن عالم یهودی گفته اما نقریب پس او اول
اوصیاء است و وصی آخر انبیاء است و اما قیذو پس او ثانی اوصیاء است و اول عترت اصفیاء است و اما
دبیرا پس او دوم عترت و سید الشهدا است و اما مفسور پس او سید کسانی است که عبادت کردند خدا را از بندگان خدا و اما
مسموعا پس او وارث علم اولین و آخرین است و اما دوموه پس او سید صادقان است و اما مشیموا پس او بهترین
محبوسین در زندان ظالمان است و اما خذر پس او مقهور در شده از وطن ممنوع است و اما شیموا پس او کوتاه عمر است
که آثارش طولانی است و اما بلو پس او چهارم است از علی ها و اما توفس پس او همنام عم خود حسن است و اما قیذموا
پس او مفقود پدر و مادرش است که غایب است بامر خداوند و برپا میدارد حکم خدا را و ایضا شیخ نعمانی
در کتاب غیبت خود فرموده که قرائت نمود بر من عبد الحکیم بن حسن سمری چیزی را که املاء نموده بود او را مردی
از یهود در ارجان که او را حسن بن سلیمان میگفتند که از علماء یهود بود در آنجا از نامهای امامان علیهم السلام در زبان

سروش ایزد و این اسم آن حضرت ... کتاب زمزم

وبرگزیده

و من بلفظ او بیان میکنم و بود در آنچه خواندم آنرا که خداوند مبعوث فرماید پیغمبری را از فرزندان اسمعیل و اسم اسمعیل در
توراة اشموعیل است و اسم آن پیغمبر میمی ماد است یعنی محمد ص و او بزرگ خواهد شد و از آل او دوازده نفر امام
خواهد شد و ایشان بزرگانند که اقتدا کرده میشود بایشان و نامهای ایشان نقریب تا آخر آنچه گذشت
و از او سؤال کردند که این اسامی در کدام سوره است گفت در مثنیه سلیمان یعنی در قضیه او تمام شد و لفظ
قیذموا که اول آن فاء و یا قاف باشد لفظ عبرانی است و معنای آن امام غائب و خلیفه آخر است و آن
وصف است نه اسم محقق بیست و چهارم قاطع و این نام آن حضرت است در کتاب قنطره چنانکه در ذخیره
نقل کرده و معنای آن قطع کننده باطلها و رفع کننده فسادها است بیست و پنجم کلمة الحق و این اسم آن حضرت
است در صحیفه چنانچه در ذخیره است و مراد از حق خداوند حقتعالی است و معنای کلمه در اینجا اظهار و آشکار
کردن است یعنی حق را و دین حق خداوند را او آشکار و ظاهر میکند بیست و ششم کیخسرو دوم و این نام آن
حضرت است در نزد مجوسان و گبران عجم همچنانکه در تذکره و ذخیره نقل کرده اند و معنای آن عادل است بیست
و هفتم کوکما و این نام آن حضرت است در کتاب بختیا و آن از کتب قدیمه است و معنای آن بزرگ و عادل
و منشاء آثار خیر است بیست و هشتم لند بطار و این نام آن حضرت است در کتاب هزار نامه هند چنانکه در
تذکره و ذخیره نقل کرده اند و معنای آن مثل کوکما است بیست و نهم لسان الصدق و این اسم آنحضرت است در
صحیفه چنانکه در ذخیره نقل کرده است و معنای آن زبان راستگو است یعنی همه فرمایشات او موافق واقع است
و در آن تقبه منیت سی ام ماشع در ذخیره نقل کرده که این اسم آن حضرت است در توراة که نزول آن آسمانی است
و معنی آن شخص عظیم الشأن است سی و یکم قهید الاخر و در آن دو کتاب است که این نام آن حضرت است در انجیل
و معنای آن سلطان آخر و پادشاه آخر الزمان است سی و دوم مسیح الزمان در آندو کتاب است که نام آن
حضرت است در کتاب فرنگیان و معنای آن عابد و زاهد و عالم و دانای زمان است سی و سیم میزان الحق در
ذخیره نقل کرده که این نام آن حضرت است در کتاب آدی پیغمبر ع و معنای آن واضح است زیرا که آن حضرت معیار و
میزان خداوند حقتعالی است و تمامی اقوال و افعال بندگان باو سنجیده و معیار میشود هر چیز را که قبول فرموده قبول است
سی و چهارم منصور و این اسم آن حضرت است در کتاب دید برهمه که باعتقاد ایشان از کتابهای آسمانی است
همچنانکه در ذخیره و تذکره نقل کرده اند و معنای آن حضرت داده شده از جانب خداوند قادر است که احدی بر او غالب
نخواهد گشت و کسی از دست او خلاص نتواند شد و این معنی در اخبار نیز وارد گردیده چنانکه در تفسیر شیخ فرات بن ابراهیم
از حضرت صادق ع در تفسیر آیه شریفه و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا روایت کرده که آن حضرت
فرمود که آن مظلوم حسین است که کشته شده فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا فرموده خداوند نامید حضرت مهدی
منصور چنانکه نامیده شده احمد و محمد و محمود صلی الله علیه و آله و چنانچه نامیده شد عیسی مسیح و مؤلف میگوید که علامه مجلسی
از آن حضرت در زیارت عاشورا با امام منصور همین است که مراد از آیه آن حضرت است و ولی خون حضرت سید الشهدا
و قصاص کننده از قاتلان آن بزرگوار آنحضرت است و این بسیار واضح است سی و پنجم وافیذ ما و این نام آن
حضرت است در توراة چنانکه در تاریخ عالم آرا فرموده است و در جنات الخلود مذکور است که این لقب آن حضرت
است در کتب آسمانی و معنای آن غائب شونده مدت مدید است سی و ششم و تبوحل و این اسم آن حضرت است
ایضا در توراة چنانچه احمد بن عیاش از علماء اهل سنت در کتاب مقتضب خود روایت کرده بسند خودش از حابس بن سلیمان
بن صوح لهندوی که گفت ملاقات کردم در بیت المقدس عمران بن خاقان را که بدست منصور مسلمان شده بود و او
با یهود محاجه کرده بود به بیان و علم که داشت و نمیتوانستند منکر شوند او را بجهة آنچه در توراة بود از علامات رسول
خدا و خلفاء بعد از او پس روزی بمن گفت که ما می یابیم در توراة سیزده اسم را که یکی از آنها محمد است و دوازده
نفر از اهلبیت او که ایشان اوصیاء و خلفاء او بند و مذکور هستند در توراة و نیست در پیشوایان بعد از آنحضرت کسی از

از تیم و نه از عدی و نه از بنی امیه و من گمان میکنم آنچه جماعت شیعه میگویند حق باشد گفتم مرا خبر ده بآن گفت من عهد و پیمان
خداوندی بده که خبر نکنی شیعه را بچیزی از آن که بآن بر من غلبه کنند گفتم چرا خوف داری از این و این بنی عباس از بنی
هاشمند گفت نیست نامهای ایشان نامهای اینها بلکه ایشان از فرزندان اول ایشان محمد اند و از باقی مانده اویند
در زمین یعنی از صدیقه طاهره بعد از او پس دادم باو آنچه خواست از پیمان ها و بمن گفت که خبر ده بآنها بعد از مردن
من اگر من قبل از تو مردم و گرنه بر تو نیست که خبر دهی بآنها احدی را گفت می یابیم آنها را در توراة شموعل شماعیلوا
وهی هر جبی اثنوا باداثیم عوشود تشیم بولید ودبشیر العوا فولوم کوددو عان لاانذبود وهوول تمام
شد و مراد از توراة یک کتاب مخصوصی نیست بلکه مراد از او تمامی کتابهای که در بین حضرت موسی ع و عیسی ع نازل شده است
و از این جهة نام مبارک حضرت حجة عجل الله فرجه در هر کدام یک نحو است و احتمال دارد که از جهة اختلاف زبانها مختلف
شده باشد سی و هفتم قایم در ذخیره نقل نموده که این اسم آنحضرت است در زبور سی و دوم و در کتاب برلیونو و معنای
آن در احادیث بسیار از ائمه وارد گردیده است چنانکه شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد خود باسناد خودش روایت کرده
از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود چون حضرت قایم ع برخیزد مردم را باسلام تازه بخواند تا آنکه فرمود و او را
قایم نامیدند برای آنکه قیام بحق خواهد نمود و ایضاً صدوق علیه الرحمه در کمال الدین باسناد خودش روایت کرده
از صقر بن دلف که گفت شنیدم از حضرت امام محمد تقی ع که میفرمود امام بعد از من علی فرزند من است امر او
امر من است و گفته او گفته من و طاعت او طاعت من است و امامت بعد از او در فرزند او حسن است و امر
حسن مانند امر پدر او است و فرموده او فرموده پدر او است و اطاعت او طاعت پدر او است پس حضرت ساکت
شد پس من عرض کردم یا ابن رسول الله پس کیست امام بعد از حسن حضرت گریست گریستن شدیدی آنگاه فرمود که
امام بعد از حسن پسر او است قایم بحق و منتظر است عرض کردم یا ابن رسول الله چرا او را قایم نامیدند فرمود برای آنکه او
بامامت اقامت خواهد نمود بعد از خاموش شدن ذکر او و مرتد شدن اکثر آنهائی که قایل بامامت آنحضرت بودند
و نیز روایت کرده از ابو حمزه ثمالی که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر ع که یا ابن رسول الله آیا همه شما قایم
بحق نیستید فرمود بلی همه ما قایم بحقیم گفتم پس چگونه حضرت صاحب الامر را قایم نامیدند فرمود که چون جدم حضرت
امام حسین ع شهید شد ملائکه در درگاه خداوند صدا بگریه و ناله بلند کردند و گفتند الهی و خداوند ما وای سید ما آیا غافل
میشوی از قتل برگزیده خود و فرزند پیغمبر پسندیده خود و بهترین خلق خود پس حقتعالی وحی کرد بسوی ایشان که ای
ملائکه من قرار گیرید قسم بعزت و جلال خود که هر آینه انتقام خواهم کشید از ایشان هر چند که بعد از زمانها باشد پس
خداوند حجاب ها بر داشت و نور امامان از فرزندان حسین را بایشان نمود ملائکه بآن شاد شدند پس یکی از آن نورها را
دیدند که در میان آنها ایستاده بود و بنماز مشغول بود خداوند فرمود که من باین ایستاده از ایشان انتقام خواهم
کشید سی و هشتم مهدی ع و این نام آنحضرت است در نزد جمیع فرق اسلامیه از زیدی و فطحی و واقفی و حنفی
و مالکی و شافعی و حنبلی و غیر ایشان چنانکه یوسف ابن یحیی السلمی که از فضلاء علماء اهل سنت است در کتاب عقد الدرر
در اخبار امام منتظر که از کتب معروفه ایشان است باسناد خود روایت کرده از حضرت باقر ع که فرمود مهدی را مهدی
میگویند زیرا که هدایت میکند بسوی امری خفی و بیرون میآورد توراة و انجیل را از زمینی که آنرا انطاکیه میگویند و بروایت
دیگر از آنحضرت روایت کرده که فرمود نامیده شده بمهدی زیرا که او هدایت میکند از سفرهای توراة پس بیرون میآورد
آنها را از کوههای شام پس دعوت میکند بسوی آنها یهود را پس اسلام میآورند برای این کتب قریب سی هزار نفر
و بروایت دیگر او را مهدی نامیدند بجهة آنکه هدایت میکند بسوی کوهی از کوههای شام پس بیرون میآورد از آنجا
سفرها را از توراة و محاجه میکند بآنها با یهود پس اسلام میآورند بر دستش جماعتی از یهود و ایضاً شیخ طوسی
در غیبت خود روایت کرده از ابی سعید خراسانی که او سؤال نمود از حضرت امام جعفر صادق ع که بجهة چه نامیده شده
آنحضرت بمهدی ع فرمود زیرا که او هدایت میکند مردم را بسوی هر امر مخفی و ایضاً شیخ مفید در ارشاد روایت کرده

از آنحضرت که قایم ع را مهدی نامیدند بجهة آنکه هدایت میکند بسوی امری که از آن گم شده اند تمام شد پس معلوم شد که
حضرت قایم علیه السلام را مهدی گویند سی و نهم ناطق و این نیز اسم آنحضرت است در نزد اهل سنت چنانکه عالم
جلیل احمد بن عیاش از فضلاء اهل سنت در کتاب مقتضب بسند خود روایت کرده است در حدیث طولانی که در باب
دوم ذکر شد از حضرت رسول خدا ص که برای سلمان ذکر نمود نامهای امامان را فرداً بفرد تا آنکه فرمود پس حسن بن علی
صامت امین عسکری پس پسر او حجة الله بن الحسن المهدی الناطق القایم بحق الله تا آخر و از این ظاهر میشود که ناطق اسم
مبارک آنحضرت است در نزد ایشان و در احادیث معتبره اثنا عشریه نیز از آنحضرت بناطق تعبیر شده است
چنانچه در زیارت عاشورا وارد است بنا بر روایت ابن قولویه وان یرزقنی ثارکم مع امام مهدی ناطق لکم و بروایت
شیخ طوسی مع امام مهدی ظاهر ناطق منکم و معنای ناطق بودن آنحضرت بیان کردن آن بزرگوار است دین
حق را و اظهار نمودن آنحضرت است واقع را بدون خوف و تقیه و بی ترس از مشرکان و فاسقان و کافران چنانچه
در آیه شریفه اشاره فرموده است لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون بعلة آنکه آنحضرت در خلافت و زمان سلطنت
خود واقع را بیان خواهد نمود و نطق بحق واقعی خواهد کرد و ناطق حقیقی و متکلم فی الواقع خواهد شد زیرا که اجداد طاهرین او
متمکن از بیان واقع نشدند و همیشه نطق بواقع و ناطق بحقیقت نبودند از جهة خوف فاسقان و کافران حتی امیر المؤمنین
علیه السلام با وجود آنکه در ظاهر خلیفه بود در اواخر عمر شریف پادشاه بود و باجماع مسلمین شده بود بر ریاست و امامت
و سلطنت و بغیر آن معاویه نمیتوانست حق را کما هو حقه بیان نماید و از این جهة محمد بن طلحه شافعی فرموده که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام را بطین میگفتند یعنی مبطن و مخفی کننده علوم و اسرار بود که حضرت پیغمبر ص باو آموخته بود بجهة
نداشتن محل قابل و خوف و نبودن مجال تمام شد و همه گنجهای الهیه ذخیره شده که از زبان مبارک حضرت مهدی
ناطق بمردم رسد چنانکه در احادیث و ادعیه بسیار باین مطلب اشاره شده است و در آخر دعای افتتاح در شبهای
ماه رمضان فرموده که حاصل معنای آن اینست که خداوندا ظاهر فرما ولی حق خود را تا آنکه اظهار نماید دین حق ترا و
سنت پیغمبر ترا و هیچ چیز را مخفی نکند از دین حق بسبب خوف از احدی از خلق و از قبیل من یخولقه [illegible] است و در اینجا
محل ذکر همه آنها نیست و جای ثبت کلیه نبود چهلم محمد است و این اسم اصلی و نام اولی آنحضرت است
در جمیع کتابهای علماء اهل سنت و بلکه نزد کل فرق مسلمین از سنی و شیعه زیرا که تمام علماء اهل سنت از حضرت رسول
خدا ص نقل کرده اند که آنحضرت فرمود مهدی همنام من است و در بعضی از آنها فرموده که مهدی همنام و هم کنیه منست و
در بیشتر از آنها فرموده که نام او نام من است و نام پدر او حسن است چنانکه همه آنها در باب اول و دوم ذکر شد و در
حدیث لوح مستفیض بلکه متواتره بتواتر معنوی وارد شده که جابر انصاری بر حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرد
که او لوحی را در نزد حضرت فاطمه ع دید و آن لوح را خداوند برای رسول خود هدیه فرستاده بود و نامهای امامان از اولاد
صدیقه طاهره همه در آنجا بود و نام حضرت مهدی در آن لوح محمد ع بود و این حدیث را علماء اهل سنت و شیعه نقل کرده اند
و بروایت صدوق علیه الرحمه در کمال الدین و عیون الاخبار نام حضرت حجة بن الحسن ع باین نحو ثبت شده بود که ابو القاسم
محمد بن الحسن هو حجة الله القایم مادر او کنیز است که اسم او نرجس است و بنا بر روایت شیخ طوسی در کتاب امالی باین
نحو است و الخلف محمد ع که ظهور میکند در آخر الزمان و بر سر او ابر سفیدی است که بر سر او سایه می افکند از آفتاب
ندا میکند بزبان فصیح که میشنوند آنرا ثقلین و خافقین که او است مهدی از آل محمد که پر میکند زمین را از عدل چنانچه پر شده
از جور و ظلم و بروایت جابر که ذکر شد گفت دیدم محمد را در آن لوح در سه موضع و علی را در چهار موضع و مراد از سه محمد
حضرت باقر و حضرت امام محمد تقی و حضرت مهدی است و از چهار علی حضرت امیر المؤمنین ع و حضرت سجاد ع و حضرت
رضا ع و حضرت امام علی النقی است و حاصل اینست که شک و شبهه نیست که نام اصلی حضرت مهدی علیه السلام در نزد
علماء اهل سنت محمد است و ایشان آنحضرت را باین نام ذکر میکنند چنانچه فرمایشات و احادیث ایشان در باب اول
و دوم ذکر شد و همچنین است در نزد علماء اهل شیعه و لکن در بین علماء در ذکر نام آنحضرت محل گفتگو است که آیا جایز

است ذکر نام اصلی آنحضرت در مجلس و محافل یا نه و اکثر علما جایز ندانسته چنانکه در احادیث بسیار باین معنی اشاره بلکه تصریح شده
و جمله از آنها را در باب چهارم ذکر نمودیم و جمعی از محققین علما جایز دانسته و بلکه کتاب درین باب تصنیف فرموده اند
چنانکه در باب سیم نیز آنها اشاره کردیم و چون این مختصر محل ذکر همه احادیث و اقوال و ادله نیست باید احتیاط را از دست
نداد و در همه جا اسم اصلی آنحضرت را بیان نباید نمود از جهة خوف تشنیع و سرزنش سایر ملت ها و اهل مذهب ها بر اهل
اسلام زیرا که اگر بگویند امام غایب ما مسلمانان که اسم او محمد است بعد از این ظاهر خواهد شد آنها عناد و تعصباً میگویند
پس محمد شما که پیغمبر است بعد از این خواهد آمد و یا غیر اینها میگویند از روی جهل و یا عناد و احتمال دارد که نهی از ذکر نام مبارک
آن حضرت بعد از تقیه و خوف از تشنیع احترام آن حضرت بوده باشد زیرا که ذکر نام اصلی هر شخص و گفتن اسم هر مرد در هر جا
باعث بی احترامی و سبب بی ادبی و بلکه هتک احترام است و از این جهة خداوند رسول خود را در قرآن محمد خطاب نکرده
بلکه یا ایها النبی و یا ایها الرسول و نحو آنها خطاب فرموده و از این جهة است که اعراب و سایر اهل آداب بزرگان خود را
باسم و نام صدا و ندا نمیکنند بلکه میگویند یا شیخنا و یا مولانا و یا سیدنا و یا استادنا و یا غیر از اینها از القاب و در زبان ترکی
اشخاص بزرگ را آقا میگویند و نام آن شخص را یاد نمیکنند و از این جهة است که حضرت مهدی ع در اخبار معراج ملقب
ذکر فرموده است و بنام یاد نفرموده است و بعد از این خواهد آمد انشاء الله تعالی بدانکه نامهای حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام
زیاده بر اینها است که ذکر کردیم زیرا که بنای مؤلف ذکر اسمهای بود که در کتب غیر شیعه اثنا عشریه بود و اما نامهای آن
حضرت در کتب شیعه و در احادیث معتبره ایشان و در اخبار صحیحه آنها غیر از اینها بسیار است و جمله از آن اسما نیز در
قرآن ذکر شده است و در تفسیر اهل بیت و ائمه علیهم السلام بیان فرموده اند مثل الحق در آیه شریفه او اجاء الحق و مثل
نهار در آیه و النهار اذا جلّیها و قوله تعالی و النهار اذا تجلّی و مثل ضحی در قول خدا تعالی والشمس
وضحیها و مثل غیب در قول خداوند الذین یؤمنون بالغیب و مثل خنس در قول حق تعالی فلا اقسم بالخنّس و مثل الجوار
در قوله سبحانه الجوار الکنّس و مثل فتح در فرمایش خداوند اذا جاء نصر الله و الفتح و مثل نور در قوله تعالی والله متم نوره
و در قول خداوند یهدی الله لنوره من یشاء و مثل فجر در قوله تعالی حتی مطلع الفجر و مثل عصر در قول الله تعالی
والعصر و غیر از اینها از آیات که تفصیل همه آنها را با سایر آیات شریفه در کتاب تحفة الشیعه در اثبات ظهور الحجة عجل الله
فرجه بیان کرده ام و مراد در اینجا اشاره اجمالی بود و ذکر همه اسمای آن حضرت نبود بلکه مقصود اصلی نامهای آن حضرت بود
در کتابهای غیر از کتب شیعه چنانچه ذکر شد

باب هشتم

در بیان و ذکر چهل لقب از القاب
شریفه حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام از احادیث صحیحه و از کتب معتبره علمای اسلام پس میگوییم بعون الله عزّ جلاله لقب
اول امیر الامرة و این لقبی است که حضرت امیر ع آنحضرت را باین لقب ذکر فرموده چنانکه عالم جلیل و ثقه نبیل فضل بن شاذان
در غیبت خود بسند صحیح روایت کرده از حضرت امام صادق ع از آن حضرت که فرمود بعد از ذکر جمله از فتنها و جنگ ها و آشوبها
که بیرون میاید دجال و مبالغه میکند در اغوای مردم و اضلال و بعد از آن ظهور میکند امیر الامرة و کشنده کفره و سلطان
مأمول که متحیر است در غایب بودن او و معقول و او نهم از فرزندان تو است ای حسین که ظاهر میشود در مابین رکنین و غالب میشود
بر ثقلین تمام شد و معنای امیر الامرة پادشاه پادشاهان زیرا که تمامی شاهان روی زمین در دست حضرت مهدی
علیه السلام ذلیل و خوار میشوند و سلطنت آن حضرت جمیع عالم را میگیرد و بغیر از او پادشاه نمیشود لقب دوم بئر معطلة
و این از القاب شریفه آن حضرت است در قرآن چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر خود بسند صحیح از حضرت امام صادق ع در
تفسیر این آیه شریفه و بئر معطلة و قصر مشید روایت کرده که فرمود این مثلی است جاری شده بر آل محمد صلی الله
علیه و آله و بئر معطلة آن چاهی است که از آن آب کشیده نمیشود و او امامی است که غایب شده پس اقتباس نمیشود
از او علم تا وقت ظهور او یعنی با سباب ظاهره متعارفه از برای هر کس و در هر وقت چنانچه میسر بود در عصر امامهای غیر از
آن حضرت که قصر مرتفع بودند اگر مانع خارجی نبود پس از این حدیث معلوم شد که مراد از بئر معطله لقب مبارک آن حضرت
است سیم باسط و این از القاب معروفه آن حضرت است چنانچه در کتاب هدایت و کتاب مناقب قدیمه

آن مرحوم الحاج میرزا حسین نوری اعلی الله مقامه بدست آورده و مصنف آن کتاب معلوم نشده و همیشه از آن نقل میکند و تعبیر
میکند از آن بمناقب قدیمه این را از القاب آن حضرت شمرده اند و معنای باسط گسترنده و فراخ کننده عدل و داد است
در تمام روی زمین زیرا که آن حضرت بساط عدل را چنان بسط میکند که در ایام ظهورش گرگ و آدم و حیوان خونخوار با گوسفند با هم
چرا کنند چنانکه این مغازلی احمد بن محمد بن عیاش که از فضلاء علماء اهل سنت است در کتاب مقتضب خود روایت کرده از عبد
بن ربیعه مکی از پدرش که گفت من از کسانی بودم که با عبد الله بن زبیر کار میکردم در بنای کعبه و او عمله را امر کرده بود که مبالغه
کنند در رفتن بزمین یعنی برای پایه گفت پس رسیدیم بسنگی مانند شتری و در آن نوشته یافتیم تا آنکه میگوید آن را خواندیم و در آن
بود بسم الله الاول لا شیء قبله لا تمنعوا الحکمة تا آخر یعنی باسم خداوندیکه اول است و نیست قبل از او چیزی منع نکنید
حکمت را از اهل آن پس ظلم میکنید حکمت را و آن طولانی است و در آن ذکر شده بعثت حضرت رسول خدا ص و صفات
جمیله و کردار حمیده و مبعث و مدفن آن حضرت و همچنین هر یک از امامان ع تا آنکه در حق حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
گفته بود که مدفون در شهر تازه حادث شده و آنگاه منتظر بعد از اسم او اسم پیغمبر است امر میکند بعدل و خود با آن رفتار
میکند و نهی میکند از منکر و خود از آن اجتناب مینماید برطرف میکند خدا بسبب او تاریکیها را و دور میکند باو شک و کوری را
و چرا میکند گرگ در روزگار او با گوسفند و خوشنود میشود از او ساکنان آسمان و مرغان در هوا و ماهیان در دریاها
چه بنده که چه قدر ارجمند است بر خداوند خوشا حال آنکه اطاعت کند او را و وای بر آنکه نافرمانی کند او را خوشا بحال
کسی که در پیش روی او معانقه کند پس کشته شود بر ایشان صلوات و رحمت از خداوند و ایشانند بدست با فتحکان
و ایشانند رستگاران و ایشانند فیروز شدگان و در تفسیر شیخ فرات بن ابراهیم روایت کرده از ابن عباس از حضرت
رسول خدا ص که فرمود در ظهور حضرت قائم علیه السلام باقی نماند نه یهودی و نه نصرانی و نه صاحب ملتی مگر آنکه داخل
میشود در اسلام تا آنکه مأمون و خاطر جمع میشوند گوسفند و گرگ و گاو و شیر و انسان و مار و تا آنکه پاره میکند موش
خیکی را و از این قبیل احادیث در کتب عامه و خاصه بسیار است چهارم بقیة الانبیاء و این نیز از القاب آن حضرت است
چنانکه عالم جلیل سید حسین مفتی کرکی سبط محقق ثانی در کتاب دفع المناوات از مشارق الانوار مرحوم برسی روایت کرده
است از حکیمه خاتون که او گفت تولد حضرت قائم مهدی ع در شب نیمه شعبان بود تا آنکه میگوید پس آن حضرت را
آوردم بخدمت برادرزاده ام حضرت حسن عسکری علیه السلام پس مسح کرد دست شریف خود بر روی پر نور او که نور الانوار
بود و فرمود سخن بگو ای حجة الله و بقیة انبیاء و نور اصفیاء و غوث فقراء و خاتم اوصیاء و نور اتقیاء و صاحب کره بیضاء پس
آن طفل مبارک فرمود اشهد ان لا اله الا الله تا آخر و در نسخه دیگر از مشارق الانوار چنین است سخن گو ای حجة الله و بقیة
انبیاء و خاتم اوصیاء و صاحب کره بیضاء و مصباح از دریای عمیق شدید الضیاء سخن گو ای خلیفه الاتقیاء و نور اوصیاء
تمام شد و معنای بقیة الانبیاء باقی مانده و یادگار و قائم مقام پیغمبران است لقب پنجم از لقبهای آنحضرت تأیید
و معنای تأیید قوت دهنده و قوت بخشنده است و این از القاب مختصه آن حضرت است که قوت و قدرت می بخشد بندگان
خود در زمان ظهورش چنانکه صدوق اعلی الله مقامه در کمال الدین از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود
بعد از ذکر شمائل و نامهای آن حضرت که میگذارد دست مبارک خود را بر سرهای بندگان خداوند پس نمی ماند مؤمنی مگر آنکه دل
سخت تر میشود از پاره آهن و میدهد خداوند بآن مؤمن قوت چهل مرد را تمام شد و از این جهة است که در کتاب
این را از القاب آن حضرت شمرده است ششم ثائر و این را در مناقب قدیمه از القاب آن حضرت شمرده و معنای آن
کینه خواه است که آرام نگیرد تا قصاص نماید و این معنی در خصوص آن حضرت است زیرا که آن بزرگوار خونخواهی جد امجد خود
حضرت سید الشهداء ع را خواهد کرد و بلکه طلب خون جمیع انبیاء و اوصیاء را خواهد نمود و شاهد بر این دعا ندبه است که در آن
فرموده در باره حضرت حجة بن الحسن ع این الطالب بذحول الانبیاء و ابناء الانبیاء این الطالب بدم المقتول بکربلاء یعنی
در کجا است طلب کننده خونهای پیغمبران و مطالبه نماینده خون اولاد پیغمبران و در کجاست طلب کننده خون آن کشته
شده در زمین کربلاء و خونخواهی نماینده آن مظلوم که در کربلا شهیدش کردند هفتم حجة و حجة الله و این از القاب معروفه

پس ظلم میکنید بر اهل حکمت و عطا نکنید حکمت را بغیر اهل

آن حضرت است و با وجود آنکه همه امامان حجة و حجة الله بودند باز در وقت ذکر این لقب شریف آن حضرت بنظر می آید و همیشه در
زبان راویان احادیث و امامان باین لقب ذکر شده و از این لقب آن حضرت مراد و مفهوم گردیده است و در کتاب عیون
الاخبار و کمال الدین و غیبت شیخ طوسی و کفایة الاثر علی بن محمد خزاز روایت کرده اند از ابی هاشم جعفری که گفت شنیدم
از حضرت امام علی النقی علیه السلام که فرمود جانشین بعد از من پسرم حسن است پس چگونه خواهد بود حال شما با جانشین بعد از
جانشین من عرض کردم چرا فدای تو شوم فرمود بجهة اینکه شخص او را نمی بینید و حلال نیست برای شما بردن نام او گفتم
پس چگونه او را ذکر کنیم فرمود بگوئید حجة از آل محمد صلی الله علیه و آله تمام شد و از این جهة است که نقش خاتم آن حضرت
حجة و بروایت دیگر حجة الله و خالصه است هشتم حق و این آیه را در کتاب هدایت و مناقب قدیمه از القاب آن حضرت
شمرده اند و در کافی در تفسیر آیه شریفه قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ یعنی بگو ای پیغمبر صلی الله علیه و آله که حق آمد و باطل زایل شد
روایت کرده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود چون قائم علیه السلام ظاهر شود دولت و سلطنت باطل میرود و بالمره زایل
و مضمحل میشود پس معلوم میگردد که مراد از حق در آیه شریفه آن حضرت است و در زیارت آن حضرت وارد شده
است که السلام علی الحق الجدید یعنی سلام بر حق تازه باد و از این معلوم میشود که حق لقب آنحضرت است
و از قبیل این بسیار است در احادیث نهم خلف و خلف صالح و این از القاب معروفه و مشهوره آن حضرت است و
معنای خلف جانشین است و آن حضرت را خلف میگویند بجهة جانشین بودن او از پدران و اجداد گرامش از امامان
بلکه از جمیع پیغمبران و اوصیاء ایشان چنانکه در حدیث لوح معروف است که جابر انصاری آنرا در نزد صدیقه طاهره
علیها السلام دیده و در آن مذکور است بعد از ذکر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که آنگاه کامل میکنیم این را به پسر او
خلف علیه السلام که رحمت است برای جمیع عالمیان و بر اوست کمال صفوت آدم و رفعت ادریس و سکینه نوح و حلم ابراهیم
و شدت موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب و در حدیث مفضل معروف است که حضرت صادق علیه السلام فرمود در آن
که چون ظاهر میشود تکیه میکند بکعبه و میفرماید ای گروه خلایق آگاه باشید که هر که خواهد نظر کند بآدم و شیث
پس اینک منم آدم و شیث و بهمین نحو ذکر فرماید نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون و
رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و باقی ائمه را و در روایت نعمانی خود آن بزرگوار میفرماید بعد از
ظهورش منم بقیة الله از آدم و ذخیره از نوح و برگزیده از ابراهیم و خالص از محمد صلی الله علیه و آله و بلکه این لقب
شریف در میان علماء اهل سنت نیز معروف است چنانکه ابن خشاب که از فضلاء علماء ایشان است در تاریخ
خود بسند خودش روایت کرده از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود خلف صالح از فرزندان ابو محمد حسن بن
علی عسکری است و اوست صاحب الزمان و اوست مهدی و نیز روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که
فرمود خلف صالح از فرزندان من است و او است مهدی و اسم او محمد است و کنیه او ابو القاسم است ظاهر میشود
در آخر الزمان تمام شد پس معنای خلف بودن آن حضرت واضح شد دهم خلیفة الله و این نیز از لقب های معروف
آن حضرت است که در کتب عامه و خاصه نقل کرده اند چنانکه در کشف الغمه روایت کرده از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
که فرمود ظهور میکند مهدی علیه السلام و بر سر او ابری است و در آن منادی است که ندا میکند این مهدی خلیفة الله است او را
پیروی کنید و نیز روایت کرده از آن حضرت که فرمود در خبری که ذکر حضرت قائم علیه السلام را فرمود پس بدرستیکه
او خلیفة الله مهدی است و این حدیث را فاضل عالم گنجی شافعی در کتاب بیان در احوال صاحب الزمان نیز
روایت کرده و معنای خلیفة الله جانشین خدا است و آن حضرت چون خلیفه پیغمبر است پس در واقع خلیفه خدا است
زیرا که پیغمبر از جانب خداوند تعالی است یازدهم داعی و این نیز از القاب معروفه آن حضرت است چنانکه
در هدایه این را از لقبهای آن حضرت شمرده است و در زیارت معروفه آن بزرگوار است که السلام علیک
یا داعی الله یعنی سلام بر تو باد ای دعوت کننده برای دین خداوند و معلوم است که آن حضرت دعوت واقعی
در راه نمائی حقیقی خواهد کرد و مجموع اهل عالم داعی خواهد شد بدین واقعی خداوند و غیر از دین اسلام دین

دیگر نخواهد گذاشت چنانکه در تفسیر آیه شریفه وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ علی ابن ابراهیم روایت کرده است که خداوند تمام
میکند نور خود را بقائم از آل محمد علیهم السلام دوازدهم ساعة و این را در هدایت از القاب آن حضرت شمرده است و در
حدیث طولانی مفضل از حضرت صادق علیه السلام مروی است که مراد از ساعة در آیه شریفه يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ
أَيَّانَ مُرْسَاهَا و در آیه شریفه وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ و در آیه کریمه هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ و در آیه شریفه وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ
الی قوله تعالی أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ حضرت مهدی عجل الله فرجه است مفضل گفت که معنی یمارون چیست
حضرت فرمود میگویند کی متولد شده و کی او را دیده و او کجا است کی ظاهر خواهد شد و همه اینها از جهة عجله و شتاب در امر
خداوند است و شک در قضا و او است و در کافی روایت کرده در تفسیر آیه کریمه حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ
وَإِمَّا السَّاعَةَ که مراد از ما یوعدون ظهور حضرت قائم است و اوست ساعة پس مردم میدانند آنروز که چه نازل میشود
بر ایشان از خداوند بدست قائم و علة تعبیر از آن حضرت بلفظ ساعة در آیات شریفه آنست که ظاهر شدن آن حضرت
مثل قیامت است در مخفی بودن چنانکه فضل بن شاذان در غیبت خود روایت کرده از حضرت امام حسن مجتبی علیه
السلام که آن حضرت از رسول خدا پرسید که یا رسول الله کی ظهور خواهد نمود قائم ما اهلبیت فرمود ای حسن بدرستیکه
مثل او مثل ساعة است که پنهان داشته خداوند علم آنرا بر اهل آسمانها و زمین و نمی آید مگر ناگاه و بخبر تمام شد و یک جهة
آن اینست که چنانکه از برای ساعت و قیامت علامات زیاد است و همچنین از برای ظهور آن حضرت علامات بسیار
است چنانچه خواهد آمد انشاء الله و جهة دیگر آنکه چنانکه در روز قیامت احوال و اوضاع مردم منقلب میشود و ایشان
حیران و سرگردان میباشند همچنین مردم در وقت ظهور آن حضرت سرگردان و هراسان خواهند گردید سیزدهم
سید و این لقب در جمله از احادیث ذکر شده چنانکه مرحوم صدوق علیه الرحمة در کمال الدین روایت کرده از
علی خیزرانی و او هم از کنیزی که او را هدیه کرده بود برای حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و چون جعفر خانه آن حضرت را
غارت نمود فرار کرد و برگشت بخانه مولای اول خود و او نقل کرد که حاضر شده بود در وقت ولادت سید و اینکه
مادر سید صیقل بود و اینکه امام حسن عسکری علیه السلام خبر داده بود بمادر سید بآنچه میشود بر عیال او پس سوال کرده بود از آن
حضرت که دعا کند برای او که مردنش را پیش از او قرار دهد پس وفات کرد در حیات آن حضرت و بر قبر او لوحی بود که
نوشته بود بر آن که این قبر مادر محمد بن الحسن است و آن کنیز گفت که چون سید متولد شد نوری دید برای آن
حضرت که ساطع بود از او و رسید تا بآسمان و مرغان سفید چندی را دید که از آسمان فرود میآیند و بال خود را بر سر و
روی و سایر جسد آن حضرت میمالند آنگاه پرواز میکردند پس امام حسن عسکری علیه السلام خبر دادیم و آن حضرت خندید و
فرمود که آنها ملائکه آسمان بودند نازل شدند که متبرک شوند باو و ایشان انصار اویند در آنوقت که ظهور میکند و اینجا
شیخ ابو جعفر محمد بن عثمان که نایب دوم آن حضرت بود در زمان غیبت صغری فرموده که چون سید متولد شد
تا آخر پس از اینها معلوم شد که سید از القاب آن حضرت است و معنای سید آقا و بزرگوار و صاحب شأن بزرگ
است و معلوم است که بزرگواری آن حضرت از همه مردم زیادتر است چهاردهم شرید و این نیز از القاب آن حضرت
است و معنای آن رانده شده و دور گشته از مردم است و معلوم است که آن حضرت از این مردم معکوس و منکوس
دور شده و جمعی از خلق باعث رانده شدن آن حضرت گشته اند و آن بزرگوار را از میان خود دور و جمعی را از
فیض حضورش مهجور نموده اند و بلکه با زبان و قلم در بسیاری از موارد نفی وجودش و نفی تولدش و ظهورش کرده اند
و جمعی از یاد او و ظهور او را رانده اند و خاطر ها را از یاد او محو نموده اند و از این جهة خود آن حضرت بابراهیم بن علی
بن مهزیار در روایت صحیحه که بخدمت آن بزرگوار رسیده بود فرموده که پدرم بمن وصیت نمود که منزل نگیرم از
زمین مگر جائی از آن که از همه جا مخفی تر و دورتر باشد بجهة پنهان نمودن امر خودم و محکم کردن محل خودم از
کیدهای اهل ضلال تا آنکه فرمود پدرم بمن فرمود که بر تو باد ای پسر من بملازمت جاهای پنهان از زمین و طلب
کردن دورترین آن زیرا که از برای هر ولی از اولیاء خداوند دشمنی است مغالب و ضدیت منازع با ترددهم

صاحب الزمان و این از القاب معروفه آنحضرت است که خواص و عوام آن حضرت را باین لقب مبارک یاد میکنند و در زیارت آن بزرگوار است که السلام علیک یا صاحب الزمان و معنای آن حکمران خود از همه جهات از جانب خداوند تعالی و در روایت حسین بن حمدان است که از ریان بن صلت روایت کرده گفت شنیدم از حضرت امام رضا علیه السلام میفرماید که قایم مهدی علیه السلام پسر پسر من حسن است جسمش دیده نمیشود و اسمش را نمیبرد احدی بعد از غیبت او تا آنکه او را ببیند و اعلان دهند باسم او که خلایق نام او را ببرند پس گفتیم بآن حضرت که ای سید من پس اگر بگوییم صاحب الغیبة و صاحب الزمان فرمود همه اینها جایز است و بدرستیکه من شما را نهی نمودم از تصریح باسم مخفی او از اعادی ما که آنرا نشناسند تمام شد پس از این حدیث معلوم شد که صاحب الزمان لقب آن حضرت است و باز معلوم شد که نهی کردن ائمه از ذکر اسم اصلی آن حضرت بجهة خوف و تقیه بوده است و این مطلب شاهد بزرگی است در قضیه تحریم و جریره نفر، شانزدهم فجر و این لقب آنحضرت است که خداوند در قرآن آن بزرگوار را بآن یاد فرموده چنانکه شیخ شرف الدین نجفی در تاویل الآیات در تفسیر والفجر از حضرت صادق ع روایت کرده که مراد از فجر در این آیه حضرت قایم علیه السلام است و نیز روایت کرده از آن حضرت در تفسیر سوره انا انزلناه که مراد از مطلع الفجر آن حضرت است یعنی تا آنکه برخیزد و ظهور کند حضرت قایم و این حدیث دلالت میکند بر اینکه مراد از فجر آن حضرت است و جهة تعبیر از آن حضرت بفجر که صبح صادق است واضح است زیرا که آن بزرگوار مثل صبح طلوع خواهد کرد و ظلمات و تاریکیهای ظلم و جور را و جهل و عناد و کفر و الحاد را زایل خواهد فرمود بیست و هشتم فرج المؤمنین و این در کتاب هدایه از القاب آن حضرت شمرده است و روایت حکیمه بر این شاهد واضح است زیرا که آن خاتون معظمه بنرجس خاتون گفت در آن روایت که خداوند می بخشد امشب بتو غلامی که سید است در دنیا و آخرت و او است فرج مؤمنین تمام شد و فرج مؤمنان و زایل شدن غم و غصه ایشان بآن حضرت خواهد شد بیست و نهم فتح و این را نیز در هدایه از القاب آن حضرت شمرده و در تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر آیه شریفه نصر من الله و فتح قریب روایت کرده که مراد از فتح در این آیه و اقعی هدایت فتح حضرت قایم است و در کتاب تنزیل احمد بن محمد سیاری روایت شده در تفسیر اذا جاء نصر الله والفتح که مراد از فتح در این آیه فتح حضرت قایم است تمام شد و جهة فتح بودن آن حضرت واضح است زیرا که فتوحات کثیره و فتح و ظفر واقعی در دولت آن حضرت خواهد بود سیم قایم الزمان و این از القاب شریفه آن حضرت است چنانکه در کمال الدین روایت کرده که شخصی در مسجد الحرام بخدمت آن حضرت شرفیاب شد و حضرت سنگریزه‌ای را که او طلا کرده بود بحق او دعا نمود و بعد فرمود که مرا میشناسی گفت نه فرمود منم مهدی منم قایم الزمان منم آنکه زمین را پر کنم از عدل و داد چنانکه پر شده از جور تمام شد و معنای آن قایم و برقرار شونده در زمانه و یا اقامه کننده زمان که زمان و روزگار با او قائم شده سی و یکم کرار باشد در او این را در هدایه از القاب آن حضرت شمرده است و معنای آن رجوع کننده و بازگردانده است و این معنا مناسب آنحضرت است زیرا که آن بزرگوار از عالم غیب و استتار و از جانب مساکن فجار و اشرار بر میگردد میان مومنان و سر میکند آشکار و جمعی را نیز از مردگان و نسیان شدگان بر میگرداند و زنده میکند چنانکه شیخ مفید اعلی الله مقامه در ارشاد خود روایت کرده از حضرت صادق ع که فرمود ظهور میکند با قایم علیه السلام از پشت کوفه بیست و هفت نفر پانزده نفر از قوم حضرت موسی که بحق هدایت میکردند و بعدل و انصاف حکم مینمودند و هفت نفر از اهل کهف یعنی اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان فارسی و ابو دجانه انصاری و مالک اشتر پس در پیش روی آن حضرت مقاتله میکنند و از انصار او میشوند و در بلاد و شهرهای آن حضرت حاکم باشند تمام شد و در احادیث بسیار وارد شده است که بسیاری از مردها زنده خواهند شد چنانکه خواهد آمد و این حدیث با آنها منافات ندارد و در این میفرماید که غیر از ایشان زنده نمیشود بلکه مراد از این حدیث زنده شدن ایشان است از پشت کوفه و حاکم بودن آنها است در بلاد آن حضرت و نیز شدن ایشان است در نزد آن بزرگوار سی و دوم منتقم و این را در مناقب قدیمه و در هدایت از القاب آنحضرت شمرده اند و معنای آن انتقام کشنده و انتقام گیرنده است از دشمنان اهلبیت ع و در خطبه مبارکه

در

روز غدیر است در مقام بیان القاب و اوصاف حضرت مهدی عجل الله فرجه حضرت رسول خدا ص فرموده الا انه المنتقم من الظالمین یعنی آگاه باشید بدرستیکه اوست انتقام کشنده از ظالمان یعنی از جهة مظلوم از ظالم او انتقام میکشد و ایضا در حدیث جابر و در بن منذر است که در باب دوم ذکر شد که پیغمبر ص فرمود امامان را در شب معراج در پایی از نور دیدم و نامهای ایشان بیان فرمود پس میفرماید که پروردگار تبارک و تعالی بمن فرمود که ایشان حجت هستند برای اولیاء من و این مهدی منتقم است از دشمنان من و نیز در علل الشرایع از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود آگاه باشید که هرگاه قایم ما ظهور کند زنیرا بر میگرداند تا آنکه بر آن زن حد میزند و از او انتقام میکشد برای دختر محمد فاطمه علیهما السلام راوی پرسید چرا آن زن را حد میزنند فرمود برای افترای آن زن بمادر ابراهیم و اذیت آن بحضرت فاطمه ع عرض کرد چرا آنرا خداوند تاخیر انداخت فرمود برای حضرت قایم زیرا که خداوند مبعوث فرمود حضرت محمد را برای رحمت و مبعوث فرمود حضرت قایم را بنقمت و ایضا در کافی از آن حضرت روایت کرده که فرمود هرگاه آرزو میکند یکی از شما عافیت را پس آرزو کند آن حضرت را در عافیت زیرا که خداوند مبعوث فرمود حضرت محمد را برحمت و مبعوث میفرماید قایم را بنقمت و ایضا در کمال الدین روایت کرده که آن حضرت در سن سه سالگی باحمد بن اسحق قمی فرمود انا بقیة الله فی ارضه والمنتقم من اعدائه یعنی منم باقی مانده خداوند در زمین او و منم انتقام کشنده از دشمنان او پس معنای منتقم واضح گردید بیست و دوم منتظر و این از القاب معروفه آن حضرت است و معنای آن انتظار کشیده شده زیرا برای او انتظار برده شده که مومنان همیشه در انتظار او بنده و این در احادیث بسیار وارد گردیده است چنانکه در کمال الدین بسند خود روایت کرده از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که فرمود امام بعد از حسن عسکری ع پسر او حضرت قایم بحق است که منتظر است راوی پرسید که چرا او را منتظر نام کرده اند فرمود برای آنکه از جهة او است غایب شدنیکه بسیار خواهد شد روزهای آن و بطول خواهد کشید مدت آن پس انتظار خواهد کشید ظهور او را مخلصان و انکار خواهد کرد او را شک کنندگان و استهزا خواهد نمود بیاد کردن او جاحدین یعنی انکار کنندگان از روی عناد و دروغ خواهد گفت وقت قرار دهندگان و هلاک خواهند شد در آن غیبت شتاب کنندگان و رستگاری خواهند یافت در آن ایام غیبت تسلیم کنندگان یعنی آن اشخاصیکه گردن تسلیم بقضا و قدر و حکم خداوند میگذارند و بچون و چرا انکار ندارند و نمیگویند که سبب توقف ظهور از آن حضرت چیست و چرا ظاهر نمیشود بیست و سیم ماء معین و این نیز از القاب شریفه آن حضرت است و معنای آن آب صاف جاری شده بروی زمین است و این لقب از برای آن حضرت در قرآن وارد شده است چنانکه در کمال الدین و غیبت شیخ طوسی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند در تفسیر آیه شریفه قل ارایتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یأتیکم بماء معین که فرمود این آیه نازل شده در خصوص حضرت قایم علیه السلام میفرماید خداوند اگر امام شما غایب شد از شما که نمیدانید او در کجا است پس کیست که بیاورد برای شما امام ظاهری که بیاورد برای شما اخبار آسمان و زمین را و حلال و حرام خداوند را آنگاه فرمود والله نیامده تاویل این آیه و لابد خواهد آمد تاویل آن و از این قبیل احادیث در تاویل و تفسیر این آیه بسیار است که مراد از ماء معین حضرت قایم است و جمله از آن احادیث را در تحفة الشیعه ذکر کرده ام وجهه تعبیر از آن حضرت بماء معین آنست که همچنانکه آب صاف جاری بر زمین را خداوند سبب حیات زمین و اهل آن قرار داده است همچنین حضرت قایم علیه السلام را خداوند سبب حیات و زندگی زمین و اهلش قرار داده است و از معلوم است که زندگی و تازگی که در زمان ظهور آن حضرت واقع میشود در هیچ وقت واقع نشده است و چنانکه آب باعث زندگی واقعی و حیات حقیقی خلایق است بلکه زندگی خود آب بسبب آن حضرت است چنانکه در اخبار وارد شده است بیست و چهارم موعود و این را در هدایه از القاب آن حضرت شمرده است و معنای آن وعده شده است یعنی خداوند ظهور و سلطنت آن حضرت را بر مومنان وعده داده است بلکه جمیع پیغمبران او وعده ایشان و امامان آنرا برای امتان وعده داده اند چنانکه جمله از آن احادیث در سابق ذکر شد در

تفسیر

در تفسیر آیهٔ شریفهٔ وفی السماء رزقکم و ما توعدون مرحوم شیخ الطائفه از حضرت امام زین العابدین ع بسند خود روایت کرده است که فرمود این یعنی مراد از ما توعدون برخواستن و ظهور کردن حضرت قائم آل محمد ع است و از ابن عباس نیز مثل این نقل ع پس معلوم شد که مراد از وعده شده در آیهٔ شریفه آن حضرت است و در زیارت آن بزرگوار است که السلام علی المهدی الذی وعد الله به الامم ان یجمع به الکلم یعنی سلام خداوند بر آن مهدی بوده باشد که خداوند تعالی بر امتها وعده داده او را که جمع فرماید با و کلمهای و گفتگوهای جمیع امتان را یعنی سخنهای و دینهای جمیع مردمان در زمان ظهور آن حضرت یکی میشود و اختلاف از میان آنها برداشته شود بیت و پنجم مبلی السرائر و این را در هدیه از القاب آن حضرت شمرده است و معنای آن خبر دهنده از باطن قلبها و اظهار کننده آنچه در باطن ها است و این معنی در آن حضرت بسیار واضحست زیرا که آن بزرگوار حکم بباطن میکند چنانکه مرحوم نعمانی در کتاب غیبت خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود در بین آنکه مرد در بالای سر حضرت قائم ایستاده و با و امر و نهی میفرماید که فرمان دهد که او را در پیش روی آنحضرت میآورند پس او را بآنجا میآورند ناگاه حکم میکند که گردن او را بزنند پس نماند در خافقین چیزی مگر از او میترسد و در روایت دیگر فرموده که در همانجا که ایستاده است امر میفرماید که گردن او را بزنند بیت و ششم مبدی الآیات و این را نیز در هدیه از القاب آن حضرت شمرده و معنای آن ظاهر کننده آیات خداوند است برای مردمان و بالجمله منشأ بروز و ظهور آیات و علامات خداوند است و این لقب در آن بزرگوار بسیار واضحست و علماء سنی و شیعی آن حضرت را ظاهر نماینده و منشأ آیات و علامات باهره دانسته اند چنانکه ابن خشاب که از معتبرین علماء اهل سنت است در تاریخ خود روایت کرده که حضرت پیغمبر ص و آله فرمود بعد از ذکر گنجینه و اسم آن حضرت که ظاهر میشود در آخر الزمان و بر سر او ابریست که سایه می افکند بر او از آفتاب و سیر میکند با او هر جا که برود و ندا میکند بآواز فصیح که این مهدی موعود و وعده شده است و از این قبیل احادیث بسیار است و احتیاج بذکر آنها نیست زیرا که از واضحات است که آن حضرت مبدء آیات است و عمر این طولانی چون ظاهر شود در سن مرد سی ساله خواهد بود و همیشه ابر بر سر او سایه خواهد افکند و بر سر شیبانش دست میگذارد عقل های ایشان کامل میشود و در لشکر آن حضرت جمعی زیادی از ملائکه میشود و مردمان ایشان را می بینند چنانکه تا بزمان حضرت ادریس میدیدند و نیز در لشکر او جن میشود و مردم اجنه را مشاهده میکنند و در لشکر آن حضرت آب و طعام نمیشود جز سنگی که آن را عوض آب و طعام برمیدارند و همه آذوقه لشکرش از آن میشود و شر و ضرر درندگان و حشرات بالمره رفع میشود و خوف و وحشت از میان مردمان میرود و از این آیات در آن حضرت بسیار است و جمله از آنها در محل خود ذکر میشود ان شاء الله بیت و هفتم مأمول و این از القاب مبارک آن حضرت است و معنای آن آرزو و امید شده است که مردم امید او را دارند و در آرزوی او دیده و این لقب در احادیث وارد شده چنانکه شیخ نعمانی در غیبت خود بسند خودش از حضرت صادق ع روایت کرده که بعد از ذکر جمله از علامات ظهور آن حضرت فرمود آنگاه برمیخیزد قائم مأمول و امام مجهول تا آخر و مراد از مجهول یعنی قدر او مجهول شده و مردم او را نشناخته اند و قدر او را ندانستند و نعمت بودن او را نفهمیدند و در روایت غیبت فضل ابن شاذان سلطان مأمول است یعنی پادشاه آرزو شده و در زیارت آن حضرت است که السلام علیک ایها الامام المأمول یعنی سلام خدا بر تو باد ای آن بزرگوار که امام و پیشوای آرزو شده هستی از برای مؤمن مردم بیت و هشتم مضطر و این نیز از القاب آنحضرت است چنانکه علی ابن ابراهیم در تفسیر آیهٔ امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود این آیه نازل شده در حق حضرت قائم علیه السلام و اوست والله مضطر و هرگاه دو رکعت نماز بخواند در مقام ابراهیم و خداوند را بخواند پس اجابت میکند خداوند از او و برطرف میکند سوء و بدی را از او و میگرداند خداوند او را خلیفه در زمین و ایضاً شیخ شرف الدین در تأویل الآیات خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود در آیهٔ مذکوره که آن نازل شده در حضرت قائم چون ظهور میکند عمامه بر سرش نهد و در مقام ابراهیم نماز میکند و بسوی خداوند تضرع

کرده است

مینماید پس هرگز رایتی از او برنگردد یعنی هر جا که لشکر فرستد فتح کند و نیز از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود چون قائم ظهور میکند داخل میشود بمسجد الحرام و رو بکعبه نماید و پشت بمقام ابراهیم آنگاه دو رکعت نماز بجا آورد آنگاه برخیزد پس میفرماید بمردمان که من سزاوارترین مردمم بآدم و من سزاوارترین مردمم بابراهیم من سزاوارترین مردمم باسمعیل و من سزاوارترین مردمم بمحمد صلی الله علیه و آله آنگاه دستهای خود را بآسمان بلند کند پس دعا نماید و تضرع کند تا آنکه بر روی خود در افتد و اینست قول خدا ایتها امن یجیب المضطر اذا دعاه و بیت و نهم مقتصر و این در مناقب قدیمه از القاب آنحضرت شمرده است و معنای آن اکتفا کننده و اقتصار نماینده است و شاید این معنی اشاره است بآنچه در احادیث بسیار وارد شده از اینکه اکل و شرب حضرت مهدی مثل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود و لباس او مثل لباس جدش ع خواهد شد در اقتصار نمودن باقل قلیل از آنها و اکتفا کردن بچیزی که سد رمق میکند و ستر بدن مینماید و یا آنکه اشاره باشد باکتفا کردن آن حضرت از اعوان و انصار باشخاص کامل و فاضل عامل و صاحبان مراتب جلیله و قوهٔ قدسیه که سیصد و سیزده نفر باشد چنانکه اخبار بسیار درین معنی وارد شده و عیاشی در تفسیر آیهٔ عباداً لنا اولی بأس شدید روایت کرده که مراد اصحاب آنحضرت است یعنی بندگان مخصوص خداوند که صاحبان قوهٔ شدید هستند و بلکه صالحان مخصند چنانکه در تفسیر آیهٔ ان الارض یرثها عبادی الصالحون علی ابن ابراهیم روایت کرده که مراد از صالحون اصحاب آنحضرت و ممتاز و برگزیده بودن اصحاب آن حضرت از مختصات آن بزرگوار است زیرا که حضرت رسول خدا ص و امیر المؤمنین با همراهی فجار و منافقان با کفار و مشرکان جهاد میکردند و اما حضرت مهدی علیه السلام پس اصحاب او مومن خالص و برگزیده کامل مخلص میباشند سی ام ناقور و این نیز از القاب آن حضرت است که در قرآن ذکر شده چنانکه در غیبت نعمانی روایت کرده از امام صادق ع در تفسیر فاذا نقر فی الناقور که فرمود از برای ما اهلبیت امام است مستتر و در جای خود بر قرار پس هرگاه اراده فرمود خداوند اظهار امر خود را بیفکند در دلش پس ظاهر شود و ظهور کند بامر خدای عز و جل و در تفسیر سیاری نیز از آن حضرت در این آیه روایت کرده که فرمود دمیده میشود در گوش حضرت قائم علیه السلام و او را اذن میدهد خداوند در ظهور کردن و ایضاً در اثبات الوصیه بسند خود از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت سؤال کردم از حضرت صادق ع از تفسیر جابر پس فرمود خبر نده بآن سفله و آبله ها آن را که افشا خواهند نمود آن را آیا نخواندی در کتاب خداوند عز و جل فاذا نقر فی الناقور بدرستی که از ما امامی خواهد بود پنهان پس هرگاه اراده فرمود خداوند عز و جل اظهار امر خود را می افکند در قلبش پس ظاهر میشود تا آنکه برمیخیزد بامر خدا تمام شد مراد از تفسیر جابر تفسیر جمله از آیات است که حضرت امام محمد باقر ع بجابر تعلیم فرموده بود پس معلوم شد که مراد از ناقور لقب آن حضرت است سی و یکم نهار و آن از القاب قرآنیهٔ آن حضرت است و معنای آن روز روشن است و مراد از نهار در قرآن آنحضرت چنانکه شیخ فرات بن ابراهیم در تفسیر خودش روایت کرده از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود حارث اعور عرض کرد به حضرت امام حسین ع که یا ابن رسول الله فدای تو شوم خبر ده مرا از قول خدای تعالی والشمس وضحیها فرمود وای بر تو ای حارث این محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است گفتم فدای تو شوم از قول خداوند والقمر اذا تلیها فرمود این امیر المؤمنین ع است که در پی حضرت رسول خدا ص درآمده گفتم قول خداوند والنهار اذا جلیها فرمود این قائم آل محمد است که پر کند زمین را از عدل و داد و ایضاً علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود در آیهٔ شریفه واللیل اذا یغشی که شب در اینجا آن شخص است که فرو پوشانید امیر المؤمنین ع را در دولت خود که جاری شد برای او بر آن حضرت ع خداوند امر فرمود بر امیر المؤمنین علیه السلام بر صبر کردن در دولت ایشان تا منقضی شود آن دولت والنهار اذا تجلی فرمود آن نهار حضرت قائم است از ما اهلبیت که هرگاه برخواست غلبه کند بر دولتهای باطل و

و قرآن زده شده در آن متلهما و مخاطب فرموده بآن قرآن خداوند پیغمبر خود را و ما را پس بشد اند آن قرآن را عزیز
ار ها   سی و دوم نور   واین نیز از القاب آن حضرت است در قرآن چنانکه در چند حدیث که در تفسیر آیه   و الله
متم نوره   وارد شده که مراد از نور در این آیه حضرت قائم است و در چند حدیث دیگر که در تفسیر و اشرقت الارض
بنور ربها   وارد شده که فرموده است که مراد از نور در این آیه حضرت قائم است و روشن شدن زمین
است بنور آن حضرت و در زیارت آن حضرت است در ذکر اوصاف آن بزرگوار که نور الانوار الذی تشرق به الارض
عما قلیل   یعنی سلام خداوند بر آن حضرت قائم بوده باشد که نور نورها است یعنی همه امامان نورند و آن
بزرگوار نور آن نورها است همچنین نوریکه روشن میشود زمین باو بعد از این بزودی و در غایة المرام و غیر آن روایت
کرده اند از جابر انصاری که گفت داخل شدم بمسجد کوفه در حالتیکه امیرالمؤمنین ع با انگشتان مبارک خود در
زمین خط مینوشت و تبسم میفرمود پس گفتم یا امیرالمؤمنین چه شما را به تبسم آورده فرمود تعجب دارم از آنکه
میخوانند این آیه را و نمیشناسند او را بحق معرفت پس گفتم بآن حضرت که کدام آیه است فرمود الله نور السموات و الارض
تا آخر و فرمود   مثل نوره کمشکوة   مشکوة حضرت رسول خدا است   فیها مصباح   منم مصباح   فی زجاجة   الزجاجة
حسن و حسین ع است   کانها کوکب دری   علی بن الحسین است   یوقد من شجرة مبارکة   محمد بن علی است   زیتونة
جعفر ابن محمد است   لا شرقیة   موسی بن جعفر است   و لا غربیة   علی بن موسی الرضا است   یکاد زیتها یضیئ
محمد بن علی است   و لو لم تمسسه نار   علی بن محمد است   نور علی نور   حسن بن علی   یهدی الله لنوره من یشاء
قائم مهدی عجل الله فرجه است   پس از این احادیث شریفه در تفسیر این آیات وارده معلوم شد که مراد از
نور در اینجا حضرت قائم مهدی ع است   سی و سیم   ولی الله   واین از القاب معروفه آن حضرت است
خصوصا در زبان راویان احادیث و اصحاب ائمه و در کفایة الاثر بسند خود روایت کرده از حضرت رسول خدا ص
که فرمود چون وقت ظهور حضرت قائم میرسد برای او شمشیری است در غلاف کرده پس آن شمشیر حضرت قائم را
ندا میکند که برخیز ای ولی الله و بکش دشمنان خداوند را و در روایت دیگر است که از برای او نیز یک علمی است که
آن حضرت را ندا میکند که ای ولی الله برخیز   و در روایت عبد الله بن عباس است که خداوند در شب معراج برسول
خود سفارش فرمود که اوست یعنی قائم مهدی ولی من براستی   سی و چهارم   وارث   واین را در مناقب قدیمه و در
هدایه از القاب آن حضرت شمرده اند و از احادیث بسیار معلوم میشود که وارث از القاب معروفه آن حضرت
است چنانکه در خطبه غدیریه حضرت رسول خدا ص فرموده در اوصاف حضرت قائم مهدی ع   الا انه وارث کل
علم و المحیط به   یعنی آگاه باشید بدرستیکه آن حضرت وارث جمیع علوم است و احاطه کننده است بآن علوم
و در حدیث مفضل معروف مفضل است که حضرت صادق علیه السلام فرمود چون لشکر سید حسنی وارد کوفه شد
سید حسنی از لشکر خود جدا شود و حضرت مهدی نیز از لشکر خود جدا شود پس در میان دو لشکر ملاقات میکنند پس
سید حسنی بآن حضرت عرض میکند که اگر تو مهدی آل محمدی پس کجاست عصای جد تو رسول خدا ص و انگشتر او
و برد او و زره او که او را فاضل میگفتند و عمامه او که آن سحاب نام داشت و اسبش که مربوع نام داشت و ناقه
عضبای او و استر دلدل او و حمار او که یعفور میگفتند و قرآنیکه جمع کرد آنرا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بدون
تغییر و تبدیل پس آن حضرت حاضر نماید جوالی یا مانند آن را که آنرا سفط میگویند که در آن است آنچه او خواسته
مفضل گفت ای مولای من همه اینها در سفط است فرمود بلی و الله و ترکه جمیع پیغمبران حتی عصای آدم و آلت نجاری
نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و مکیال شعیب و آینه او و عصای موسی و تابوتیکه
در اوست بقیه آنچه مانده از آل موسی و آل هرون که ملائکه برمیدارند آنرا و زره داود و انگشتر سلیمان و تاج او
و عصای حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و رحل عیسی و میراث جمیع پیغمبران و مرسلین در آن
سفط است و از این قبیل احادیث بسیار است پس معلوم شد که آن حضرت وارث جمیع پیغمبران است

سی و پنجم   ید الباسطة   واین را در هدیه است از القاب آن حضرت شمرده و معنای آن دست قدرت و نعمت خداوند
است که بسبب او رأفت و رحمت و لطف و احسان خود را بر بندگان ارزانی و فراخ میفرماید و بسبب او ایشان را
روزی میدهد و بلاها را از ایشان رفع و دفع میکند چنانکه مرحوم صدوق علیه الرحمه در امالی روایت کرده از عبد الله
بن عباس که رسول خدا ص فرمود چون مرا باسمان هفتم بردند و از آنجا بسوی سدرة المنتهی   و از سدره بسوی حجابهای
نور پس ندا فرمود مرا خداوند تعالی ای محمد تو بنده منی و من پروردگار تو پس از برای من خضوع کن و مرا
پرستش نما و بر من توکل کن و بمن اعتماد نما بدرستیکه من راضی شدم بتو که بنده و حبیب و رسول من باشی و به برادر
تو علی که خلیفه و باب علم تو باشد پس او حجت من است بر بندگان من و پیشوا است برای خلق من و باو شناخته میشود
دوستان من از دشمنان من و باو جدا شود لشکر شیطان از لشکر من و باو برپا میشود دین من و حفظ میشود حدود
من و نافذ میشود احکام من و بتو و باو و با امامان از فرزندان او رحم میکنم بندگان و کنیزان خود را و بقائم از
شما معمور و آباد میکنم زمین خودم را به تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجید خود و باو پاک میکنم زمین را
از دشمنان خود و میراث میدهم آن زمین را به دوستان خود و باو میگردانم کلمه آنهائیکه بمن کافر شدند پست و خوار
و کلمه خودم را بلند و باو زنده میکنم و حیات میدهم بندگان خود و بلاد خود را بعلم خود و از برای او ظاهر
میکنم گنجها و ذخیره ها را بمشیت خود و ظاهر میکنم برای او اسرار و ضمایر را باراده خود و امداد میکنم او را بملائکه خود
که او را مؤید شوند بر انفاذ امر من و اعلان دین من و اوست ولی من و مهدی بندگان من براستی
پس از حدیث شریف معلوم شد که آن حضرت دست باسط خداوند است و ید قدرت اوست   سی و ششم
یعسوب الدین   واین از القاب مأثوره آن حضرت است و معنای آن بزرگ و پادشاه دین است
و جمع کننده اتباع و شیعیان خود است بدور خود و نزد خودش چنانکه مرحوم شیخ طوسی در غیبت خود از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمود که پیوسته مردم در نقصانند
تا آنکه گفته نشود نام خداوند پس هرگاه چنین شد ثابت مینماید یعسوب الدین با اتباعش پس مبعوث میفرماید
خداوند گروهی را از اطراف زمین که میآیند مانند ابرهای تنک با هر قسم بخدا میشناسم اسمهای ایشان و قبیله
های ایشان را و اسم امیر ایشان را و ایشان را برمیدارد خداوند به نحویکه میخواهد از هر قبیله یک مرد و دو مرد و سه مرد تا نه
مرد پس جمع میشوند از آفاق سیصد و سیزده نفر بعدد اصحاب بدر و اینست معنای قول خداوند   اینما تکونوا یات
بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قدیر   یعنی در هر جا باشید خداوند میآورد همه شما را بدرستیکه خداوند بر هر چیزی توانا است
و فرمود حتی آنکه مرد دستها را گرد زانو حلقه کرده مشبک میکند در یکدیگر و میگشاید آنرا تا آنکه خداوند میرساند او را بآنجا
یعنی به نزد حضرت قائم بعد از این حدیث معلوم شد که مراد از یعسوب الدین لقب مبارک آن حضرت است نه غیر او
سی و هفتم   موتور بوالده و در خبر دیگر موتور بابیه و نیز در چند حدیث از القاب آنحضرت شمرده اند و معنای آن
پدر کشته شده و خونخواهی او نشده و مرحوم مجلسی فرموده که مراد به پدر حضرت قائم در اینجا حضرت عسکری است
و یا حضرت سید الشهداء است و یا جنس پدر است که شامل باشد بر همه امامان علیهم السلام و چون طلب خون امامان
گذشته نشده و وارث امامت بحضرت قائم رسیده پس حق خواهی بآنحضرت منتقل شده است زیرا که آن بزرگوار
قائم مقام و وارث جمیع امامان بلکه جمیع پیغمبران است پس آن حضرت طلب خونخواهی همه ایشان خصوصا خون حضرت
امام حسین را خواهد کرد چنانکه احادیث بسیار در این معنی وارد شده است پس حاصل معنای موتور خونخواه است برای
پدرش و مرحوم نعمانی در غیبت خود از حضرت صادق ع روایت کرده که بابو بصیر فرمود بدرستیکه قائم علیه السلام ظاهر
میشود موتور و خشمناک و بر بدن شریف اوست پیراهن جدش رسول خدا ص که بر بدن آن حضرت بوده در
روز احد یعنی پیراهن خون آلوده آن حضرت چنانکه در حدیث دیگر وارد گردیده پس معلوم شد که موتور
لقب آن حضرت است چنانکه در این حدیث ذکر شد   سی و هشتم   مفرج الاعظم   واین را در هدیه و مناقب

قدیمه از القاب آن حضرت شمرده اند و معنای آن واضح است زیرا که فرج مؤمنین و مطلوبین از هر جهة بدست مبارک آن
حضرت خواهد شد و مفرّج کربها و شدتها و غصه ها و غمها و رفع کننده ظلم ها و ستم ها در واقع آن حضرت است و این
لقب برای آن بزرگوار در اخبار وارد است چنانکه شیخ مسعودی در اثبات الوصیة و خصیبی در کتاب خود خبر از اهل
از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود هرگاه غایب شد عالم شما از میان شما یعنی علماء متدینین
و عاملان با علم و عمل هرگاه از میان شما مفقود شدند و شما ها بدون عالم ماندید پس منتظر باشید مفرّج اعظم را تمام شد
و مراد از مفرّج اعظم حضرت قائم است چنانکه از احادیث دیگر معلوم میشود که بعد از مفقود شدن علماء و بندار و غلبه اشرار
و فجار آن بزرگوار ظهور خواهد کرد و اوست مفرّج اعظم در این هنگام سی و نهم صاحب العصر و این از القاب
معروفه آن حضرت است چنانکه صاحب الزمان و معنای آن مثل معنای صاحب الزمان است زیرا که آنحضرت
صاحب عصر و پادشاه و صاحب اختیار عصر خود است و در زیارت آن حضرت وارد شده که السلام علیک یا
صاحب العصر والزمان یعنی سلام بر تو باد ای صاحب عصر و در اکمال الدین از حضرت صادق ع در تفسیر سوره والعصر
روایت کرده که انه قال العصر عصر ظهور القائم یعنی آن بزرگوار فرمود که مراد از عصر در این آیه عصر ظهور حضرت قائم است
پس معلوم شد که صاحب العصر از القاب آن حضرت است چهلم غوث و این از القاب معروفه آن حضرت
است و معنای آن فریادرس و دادرس درماندگان و پناه بیچارگان و ملجاء عاجزان زیرا که در هر جا و در هر امر
کسی درمانده و وامانده شده و بیچاره گردد آن حضرت را بفریاد خود میخوانند و پناه بآن بزرگوار می برد و اغثنی یا
صاحب الزمان میگوید و متکلم میشود باغثنی و یا الغوث یا مولای و از این قبیل حکایات بسیار است و در اخبار زیاد
وارد گردیده از آنجمله سید فضل الله راوندی در کتاب دعوات و در بحار از مجموع الدعوات تلعکبری و در کلم الطیب
از قبس المصباح روایت کردند از ابوالوفا شیرازی که اسیر شده بود و در حبس ابوعلی الیاس گرفتار گردیده بود با شدت
ضیق و ابی علی اراده قتل او را کرده بود پس میگوید که مناجات کردم و متوسل شدم بائمه و خواب نمودم و در خواب
حضرت پیغمبر ص بمن فرمود که متوسل نشو بمن و نه بدختر من و نه بدو پسر من از برای چیزی از متاع دنیا بلکه از برای آخرت
و آنچه را آرزو داری از فضل خداوند و امام برادرم حضرت ابوالحسن پس او انتقام میکشد از کسیکه ظلم کرده ترا پس گفتم
یا رسول الله آیا نبود که فاطمه را ظلم کردند پس صبر کرد و میراث ترا غصب نمودند پس صبر نمود پس چگونه انتقام میکشد
از کسیکه مرا ظلم نموده پس حضرت نظر کرد بمن از روی تعجب و فرمود آن عهدی بود که باو کرده بودم و امری
بود که باو امر کرده بودم و جایز نبود برای او مگر بپا داشتن آن به تحقیق که ادا کرد حق را و اما الان پس وای
بر کسیکه متعرض شود دوستان او را و اما علی بن الحسین پس از برای نجات از سلاطین و از شر و شیاطین و اما محمد
بن علی و جعفر بن محمد پس از برای آخرت و اما موسی بن جعفر پس بخواه باو عافیت و سلامتی در سفرها و دریاها و صحرا
و اما محمد بن علی پس بطلب بسبب او نازل شدن رزق را از خداوند و اما علی بن محمد پس از برای قضاء نوافل و نیکی
برادران و برادرانت و آنچه بخواهی از طاعت خداوند و اما حسن بن علی پس از برای امر آخرت و اما حجة بن الحسن
علیهم السلام پس هرگاه رسید شمشیر و کارد به محل ذبح پس استغاثه بکن باو پس بدرستیکه در میابد ترا و او
فریادرس است و پناهست از برای هرکسیکه استغاثه کند باو پس بگو یا مولای یا صاحب الزمان انا مستغیث
بک و بروایت دیگر بگو یا صاحب الزمان اغثنی یا صاحب الزمان ادرکنی یعنی ای آقای من ای صاحب
زمان و فرمان ده زمین و زمان من پناه آوردم بتو بفریاد من برس و مرا دریاب پس من در جواب گفتم یا
مولای یا صاحب الزمان انا مستغیث بک و بروایت دیگر پس فریاد کردم در خواب خود یا صاحب الزمان
اغثنی یا صاحب الزمان ادرکنی پس در این حال دیدم شخصی را که فرود آمد از آسمان و در زیر پای او اسبی
و در دست او حربه ایست از نور پس گفتم ای مولای من دفع کن از من شر آنکه مرا اذیت میکند پس فرمود کار
ترا انجام دادم پس چون صبح نمودم ابو علی الیاس مرا خواست و گفت بکی استغاثه کردی گفتم بآنکه

فریادرس درماندگان است تا آخر روایت پس از این روایت معلوم شد که فریادرس بیچارگان و پناه درماندگان آنحضرت
است و معنای غوث همین است و مراد از آخر روایت در اختصاص پناه بردن است بآن حضرت در خصوص
دشمن که قصد قتل کسی را بکند بلکه آن اشاره است از نهایت شدت و قطع شدن اسباب ظاهری و نماندن چاره
صبر از برای شخص چه امر دنیا باشد و یا امور دینی شود و از ترس انس باشد یا جن چنانکه از روایت مذکوره و از اخبار
دیگر معلوم میگردد و چنانکه در اخبار بسیار امر شده بتوسل کردن بآنحضرت در شدتها و دلتنگیها و استغاثه نمودن
بآن بزرگوار در حال اضطرار و نمودن چاره کار و همچنین بفریاد رسیدن و پناه شدن درماندگان را نجات
دادن باید از مناطلب آن حضرت بوده باشد و اگر لقب غوث برای آن بزرگوار از جانب خداوند نباشد پس
چرا امر کرده اند در احادیث باستغاثه نمودن بآن حضرت پس از این احادیث معلوم میشود که آن حضرت غوث
است و پناه درماندگان است و اینکه آن بزرگوار عالم باسرار و دانا بر ضمایر و سرایر است و اگر علم کامل بر احوال
مردمان نداشته باشد و از اوضاع ایشان باخبر نبوده باشد چگونه توسل باو ممکن میشود و همچنین است سایر القاب
آن حضرت زیرا که اگر آن بزرگوار دارای معانی آن القاب نباشد و در واقع جامع معناهای آنها نشود چه
طور ممکن میشود که امامان و معصومان آن القاب را باو بگویند و یا آنکه پیغمبر خدا بآنحضرت آنها را بگوید از جانب
خداوند بلکه اگر امام و یا پیغمبر یک لقب بکسی بگوید و در واقع آن کس لایق و قابل آن لقب نباشد و معنای آن در او
نشود پس لازم میاید که آن امام و پیغمبر از واقع خبر نداده و بر خلاف حقیقت بگویند و العیاذ بالله دروغ گو باشند
پس از این مطلب واضح میشود که تمام القاب آن حضرت موافق واقع و معنای آنها در آن وجود مبارک
موجود است بعکس آنکه لقب و اسم گذاشتن امام و رسول خدا مثل لقب دادن امراء و پادشاهان نیست که معنای
آن اسم و لقب را ابداً ملاحظه نکنند و القاب بزرگ را و اسم و لقب با معنی را بیک نفر شخص بی معنی مینهند و فلان
الدوله را و فلان السلطنه را و فلان الاسلام را و فلان العلماء را و فلان الشریعه را بکسی بگویند و لقب کنند که ابداً
لیاقت آنرا ندارد و در نظر عوام استهزاء است تا چه رسد بخواص مثل آنکه لقب امیر تومان بفراشی جبان و بی جرأت
و بدون جسارت بلکه تریاک کش و تریاکی محض بدهند و بگویند و بلکه صاحب لقب افضل باشد و تدین او زیاد تر شود از
آنکه لقب بدهد و لقب گذاری میکنند و غفلتاً از این افتضاح و انجلا از این شعبده الحاصل تمام اسماء و القاب
آن حضرت عجل الله فرجه آسمانی و از زبان معصوم و از جانب خداوند است پس معانی و حقیقه و واقع آنها در آن
بزرگوار موجود است بالضروره و بلا شبهه و نامها و القاب مبارک آن حضرت بسیار است و مرحوم حاجی میرزا حسین
نوری معاصر اعلا الله مقامه فی الفردوس در کتاب نجم الثاقب یکصد و هشتاد و دو اسم و لقب برای حجة بن الحسن ع
ذکر نموده و حقیر در این باب اکتفا کردیم بذکر چهل لقب از جهة اختصار و موافق بودن این با ابواب کتاب و نمونه بودن
و نهایتاً از برای آن القاب دیگر که آن حضرت دارد و بلکه القاب آن بزرگوار زیاد تر است از آنچه آن مرحوم در آن
کتاب نقل کرده است همچنانکه از زیارات جامعه و زیارات مختصه بآن حضرت و از توسلات و استغاثات مطلقه
و مخصوصه بآن بزرگوار معلوم میشود بلکه بآن خواهد به پهنای فلک تا بگوید وصف آن رشک ملک چنانکه
خداوند میفرماید لوکان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر و مراد از کلمات رب ائمه علیهم السلام است چنانکه
در احادیث صحیحه در تفسیر آیه مذکوره وارد شده

باب هفتم

در ذکر چهل امتیاز و خاصیت
از امتیازات و خصایص حضرت حجة بن الحسن ع که در پیغمبران و اوصیاء ایشان و بلکه در اجداد طاهرین او از امامان
نبوده و آنها مختص بآنحضرت است امتیاز اول اختصاص و مختص شدن نور ظل و شبح آن حضرت است در عالم
اشباح و اظله از انوار مقدسه حضرات ائمه بزیادتی نور با وجود ممتاز شدن انوار آن بزرگواران از بین نورهای
انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین و احادیث صحیحه در این خصوص بسیار است چنانکه در باب دوم و باب چهارم
جمله از آنها ذکر شد و از آنجمله حدیث ابن عباس است که شیخ ثقه جلیل فضل بن شاذان در کتاب غیبت خود

بدو سند روایت کرده که حضرت رسول خدا صلعم فرمود چون مرا عروج معارج سموات فرمودند بسدرة المنتهی رسیدم خطاب از حضرت رب الارباب رسید که یا محمد عرض کردم لبیک لبیک ای پروردگار من خداوند عالمیان فرمود که ما هیچ پیغمبری بدنیا و اهل دنیا نفرستادیم که منقضی شود ایام حیات او مگر آنکه بپا داشت امر دعوت را در جای خود برای هدایت امت خود گذاشت وصی خود را بعد از خود بجهت نگهبانی شریعت خود پس و ما قرار دادیم علی بن ابیطالب را خلیفه تو و امام امت تو بعد از تو و بعد از او حسن ع و بعد از او حسین و بعد از او علی بن الحسین و بعد از او محمد بن علی و بعد از او جعفر بن محمد ع و بعد از او موسی بن جعفر و بعد از او علی بن موسی ع و بعد از او محمد بن علی ع و بعد از او علی بن محمد ع و بعد از او حسن بن علی ع و بعد از او حجة علیه السلام ای محمد سر بالا کن چون سر بالا کردم انوار علی و حسن و حسین را و نه تن از فرزندان حسین را دیدم و حجة را دیدم در میان ایشان میدرخشید که گویا ستاره درخشنده است پس خداوند فرمود که اینها خلیفه ها و حجت های منند در زمین و خلیفه ها و اوصیاء تواند بعد از تو پس خوشا حال کسیکه دوست دارد ایشان را و وای بر کسیکه دشمن دارد ایشان را و ایضا شیخ جلیل ابو الحسن بن محمد بن احمد بن شاذان در ایضاح دفائن النواصب بسند خود روایت کرده از ابی سلیمان که شبان رسول خدا صلعم بود گفت آن حضرت فرمود که در شبیکه مرا بردند بجانب آسمان خداوند فرمود آمن الرسول بما انزل الیه من ربه یعنی ای پیغمبر ما ایمان آورده بآنچه بر او نازل شده از پروردگار خود گفتم والمؤمنون یعنی مؤمنان نیز ایمان آورده اند بآنچه خداوند نازل کرده و فرموده است یعنی هر حکم که از جانب خداوند باشد ولو مسئله صعب و دشوار و خلاف هرکس که خدا خواسته باشد مؤمنان قبول میکنند و ایمان میآورند و رد نمیکنند پس خداوند فرمود راست گفتی ای محمد کرا خلیفه گذاشتی در میان امت گفتم بهترین امت را فرمود علی بن ابیطالب را گفتم بلی ای پروردگار من تا آنکه خداوند فرمود بدرستیکه من خلق کردم ترا و خلق نمودم علی و فاطمه و حسن و حسین را و امامان از اولاد او را از اصل نوری از انوار خود تا آنکه فرمود ای محمد دوست داری که به بینی ایشان را گفتم بلی ای خدای من فرمود التفات کن بجانب راست عرش چون نگاه کردم دیدم علی و فاطمه و شمردند تا حسن بن علی و مهدی را در میان آب تنکی از نور که ایستاده بودند و نماز میکردند و حضرت مهدی ع در میان ایشان میدرخشید چنانچه گویا کوکب درخشنده بود و این حدیث را ابن عیاش که از معتبرین علماء اهل سنت است نیز در کتاب مقتضب روایت کرده و ایضا در آن کتاب روایت کرده بسند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام حدیثی در دیدن حضرت رسول خدا صلعم انوار مقدسه امامان را تا آنکه فرمود پس دیدم علی و حسن و حسین را و شمردند تا حسن بن علی ع را و الحجة القائم گویا ستاره درخشان بود در میان ایشان پس گفتم ای پروردگار من اینها کیستند فرمود اینها امامان هستند و این قائم است که حرام میکند حرام مرا و حلال میکند حلال مرا و انتقام میکشد ای محمد از دشمنان من ای محمد او را دوست دار و دوست دار کسیرا که او را دوست دارد تمام شد و در سابق حقیر این احادیث را نقل نمود و جمع ما بین اینها را کرد باینکه در بین این احادیث اختلاف ندارد و همه اینها صحیح و واقع شده زیرا که معراج حضرت رسول خدا مکرر واقع شده و در هر دفعه بنحو دیگر انوار امامان را دیده و با خداوند در خصوص ایشان تکلم نموده و در هر دفعه از آنچه دیده خبر داده و راویها نیز متعدد است و هر کدام یک قضیه از ایشان نقل کرده و حاصل آنست که این احادیث دلیل و حجت بر امتیاز نور حضرت قائم ع از انوار سایر امامان بزیادتی نور امتیاز دوم بردن آنحضرت است در وقت ولادت بسراپرده عرش و مجلس قدس حضرت خداوند عز و جل چنانکه حضینی بسند خود از حکیمه خاتون روایت کرده که گفت عرض کردم بخدمت مولای خودم امام حسن ع که سیده من مولود تازه ما چون شد پس آنگاه آن حضرت فرمود که چون عطا فرمود بمن پروردگار من مهدی این امت را دو ملک فرستاد که او را برداشتند و او را بسراپرده عرش بردند تا آنکه ایستاد در حضور قرب الهی پس خداوند فرمود مرحبا بتو ای بنده من برای نصرت دین من و اظهار امر من و مهدی بندگان

من قسم خورده ام که بتو بگیرم و بتو عطا کنم و بتو بیامرزم و بتو عذاب کنم برگردانید او را ای دو ملک بپدرش بمدارا و ملاطفت و باو بگوئید که در پناه و حفظ و حمایت و نظر عنایت من است تا آن زمان که برپا دارم بظاهر بنایم حق را باو و دفع و نابود کنم باطل را باو و بوده باشد دین خالص برای من تا آخر حدیث و در روایت دیگر است که از حضرت امام حسن عسکری ع روایت شده که فرمود چون صاحب متولد شد خداوند دو ملک فرستاد پس او را برداشتند و بردند تا سراپرده عرش پس ایستاد در محضر قرب خداوند پس حقتعالی فرمود مرحبا بتو عطا میکنم و بتو می آمرزم و بتو عفو میکنم و بتو عذاب میکنم تمام شد امتیاز سیم غیبت آن حضرت از روز ولادت و سپرده شدن بروح القدس و تربیت شدن در عالم نور و فضای قدس و موانست و مجالست نمودن آن حضرت در اول تولدش با ملاء اعلی و ارواح قدسیه که هیچ جزئی از اجزای آن حضرت بلوث قذارت و کثافت و معاصی بنی آدم و شیاطین ملوث نشده است چنانچه در روایت معروفه و معتبره حکیمه خاتون است که حضرت امام حسن عسکری ع آواز کرد و فرمود که فرزند مرا نزد من بیاور حکیمه خاتون گفت پس آن بزرگوار را برداشتم و آوردم نزد آن حضرت پس چون در پیش روی پدر پس او را نگاه داشتم بر پدر بزرگوارش سلام کرد پس حضرت او را از دست من گرفت و در آنحال مرغانی چند بال خود را بر سر آنحضرت گسترانیدند پس حضرت یکی از آن مرغان را فرمود که او را بردار و محافظت کن و برگردان بسوی ما در هر چهل روز پس آن مرغ آن حضرت را برداشت و بسوی آسمان پرواز کرد و مرغان دیگر در عقب او پرواز کردند پس شنیدم که امام حسن ع فرمود سپردم ترا بآنکسیکه سپرده بود او را مادر موسی پس نرجس خاتون بگریست حضرت فرمود ساکت باش که شیر خوردن برای او نباشد مگر از پستان تو و زود است که برگرداند بسوی تو چنانکه برگشت موسی بسوی مادر خود حکیمه خاتون گفت گفتم این مرغ چه بود فرمود این روح القدس است که موکل است بر ائمه تا آنکه حکیمه خاتون میگوید پس پیوسته در هر چهل روز آن کودک را بر میگردانیدند تا آنکه آنحضرت مردی دیدم بعد از وفات امام حسن عسکری ع بچند روزی پس او را نشناختم پس به برادرزاده ام گفتم که این کیست که مرا امر میفرمائی که در روبروی او بنشینم فرمود این پسر نرجس است و این خلیفه من است بعد از من و در این نزدیکی از میان شما میروم پس سخن او را بشنو و امر او را اطاعت کن حکیمه خاتون گفت بعد از چند روز امام حسن ع وفات فرمود و اکنون من حضرت صاحب الامر را در صبح و شام می بینم و از هر چه از من میپرسند آن حضرت مرا خبر میدهد پس من خبر بایشان میدهم و قسم بخداوند که گاه باشد که من اراده میکنم که چیزی از او بپرسم پس ابتداء و سؤال نکرده جواب مرا میدهد و گاهی میشود که بر من امری روی میدهد پس در همان ساعت جواب میرسد بدون آنکه سؤال کنم تا آخر روایت و بروایت مناقب قدیمه آنگاه حضرت طلبیدند بعضی از کنیزان خود را که میدانستند که ایشان پنهان میکنند خبر آن مولود را پس نظر کردند بآن مولود کریم حضرت فرمود بر او سلام کنید پس آن حضرت را بوسیدند و گفتند سپردیم ترا بخداوند و برگشتند آنگاه فرمود ای عمه نرجس را طلب نما پس او را طلبیدم فرمود ترا نطلبیدم مگر آنکه او را وداع کنی پس او را وداع کرد و برگشت و آن بزرگوار را با پدرش گذاشتیم و مراجعت نمودیم چون روز دیگر شد نزد امام حسن ع رفتم و سلام کردم و در نزد او احدی را ندیدم پس مبهوت ماندم پس فرمود ای عمه او در ودایع خداوند است تا آنکه اذن دهد او را خداوند در ظاهر شدن تا آخر و این روایات منافات با یکدیگر ندارد زیرا که راوی همه آنها حکیمه خاتون است و در بعضی از آنها چیزی را نگفته و از جهة خوف و تقیه از همه آنچه دیده خبر نداده و مطلب را مخفی داشته و از احادیث مذکوره معلوم شد که بعد از ولادت آن حضرت را بعالم بالا و ملاء اعلی بردند و آن بزرگوار در آن عالم حیات و زندگانی نشو و نما کرده و از این جهة است که آن حضرت با این همه عمر بعد از ظاهر شدن در سن سی ساله بنظر میآید زیرا که کسیکه نشو و نمای او در عالم حیات و شیر خوردن او در ملاء اعلی و عالم قدس و انوار باشد و بدن شریف او بآن عوالم و در آن مکانها تربیت یافته شود البته آن بدن مبارک تازه و جوان میماند و هر قدر بوده باشد بحال او فرق نمیکند بلکه خضر را حیات نمونه است زیرا که خضر در عالم ناسوت و ظلمات آب حیات نوشیده

پسر خود موسی

حیات خضر از آن حیات

باب هشتم

وا ما آن بزرگوار پس در عالم ملکوت و نورانیات تربیت یافته و همه جزو و جزو ارکان او در آن اماکن قدسیه و عالم نورانیه شده
که در واقع آب حیات خضر قطره از آن دریا است و نمونه از آن حیات و زندگانی است چهارم شرافت نسبت
آن حضرت است زیرا که آن بزرگوار وارث شرافت نسب همه اجداد و آباء طاهرین خود که نسب ایشان در واقع
اشرف انسبا و بهترین آنها است و علاوه بر این اختصاص دارد برسیدن نسبش از طرف مادر بقیاصره روم و منتهی شود
بحضرت شمعون صفا وصی عیسی ع که داخل شود در آن سلسله بسیاری از انبیاء و اوصیاء که حضرت شمعون با ایشان میرسد
پس معلوم شد که نسب آن بزرگوار بهتر جمیع انساب است پنجم جمع کردن آن حضرت است میان اسم و کنیه آن
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را چنانچه علماء عامه و خاصه در اخبار کثیره روایت کرده اند مثل عارف عامل ملا
عبد الرحمن جامی حنفی در شواهد النبوه بسند خودش روایت کرده از کسیکه گفت وارد شدم بخدمت حضرت حسن عسکری
علیه السلام و گفتم یا بن رسول الله خلیفه و امام بعد از تو که خواهد بود پس بخانه داخل شد و بعد از آن بیرون آورد کودکی
که بر دوشش گرفته بود گویا که ماه شب چهاردهم بود و در سن سه سالگی پس فرمود ای فلان اگر نه پیش خداوند
گرامی بودی من این فرزند خود را بتو نمی نمودم نام این نام رسول خدا است و کنیه او کنیه آن حضرت است و این
پسر کسی است که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و مثل آنچه شیخ اسعد بن ابراهیم
از علماء اهل سنت در اربعین خود باسناد خودش روایت نموده از محمد نوفلی و او از پدرش و او از حضرت
امام رضا ع و او از پدرانش از حضرت امیر المومنین علیه السلام که گفت حضرت رسول خدا ص فرمود یا علی کسیکه تو خوشنود
کند او را که ملاقات کند با خداوند در حالتیکه خدا تعالی اقبال فرموده براو و راضی است از او پس موالات کند
با تو در زمان تو تا کسیکه اسم او اسم من است و کنیه او کنیه منست و ختم میشود ائمه باو علیهم السلام تمام شد ششم
ختم وصایت و امامت و حجت در روی زمین بآن حضرت چنانچه احادیث متواتره صحیحه از طریق عامه و خاصه
بر این مطلب وارد گردیده است مثل حدیث سابق که از اربعین اسعد بن ابی ابراهیم نقل شده و مثل حدیث سلیم بن
قیس که در کتاب خود از حضرت پیغمبر ص روایت کرده که آن حضرت در بیان ذکر اولی الامر بحضرت امیر المومنین
علیه السلام که فرمود تو یا علی اول ایشانی آنگاه شمردند تا حضرت امام حسن عسکری ع پس فرمود آنگاه پسر او محمد ع که
خاتم الاوصیاء و خلفاء من و انتقام کشنده از دشمنان من که پر میکند زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده از جور
و ظلم و از این قبیل احادیث بسیار است هفتم عدم معاشرت و مصاحبت آن بزرگوار است با کفار و جبابره
و با منافقین و مشرکین از جهت خوف و تقیه و اجتناب از ایشان و منزل نکردن در منازل ایشان چنانچه همه رسولان
و امامان و جمیع انبیاء و اوصیاء پیش از بعثت و بعد از آن بلکه در ایام عزلت و غیبت خود داشته و با آنها الفت
و مصاحبت و ملکه مناکحت و مزاوجت از طرفین میکردند و سالها با فاسقی و منافقی حتی مثل مروان نماز میکردند چنانچه
حضرت امیر المومنین ع با آنها و حضرت حسنین با مروان نماز میکردند و دستهای را میبوسیدند که خودشان میفرمودند اگر
توانائی داشتیم قطع میکردیم و گاهی میشد که مثل ماه رمضان از جهت تقیه افطار نمودند مثل حضرت صادق علیه السلام
در مجلس منصور بحکم قاضی دوانق و امثال این مصیبتها را همه اولیاء خداوند دیدند و اما آن بزرگوار پس خدا تعالی این بچه و ولی
خودش را از همه آن مصایب و آلودگیها نگاه داشت از روز ولادت تا کنون و دامن عصمتش از ظالمی و فاسقی و کافری بدی
گردی از آن حضرت نرسیده و مصاحبت و مجالست با احدی نفرموده و از جهت خوف از حق بکنج نشسته و مصاحبش همیشه مثل
خضر اولیاء و بهترین خلق خداوند بوده و بالجمله از غبار کردار و رفتار اغیار بر آینه وجود حق نمایش گردی ننشسته و
از خارستان اجانب خاری بدامان جلالش نچسبیده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء هشتم نبودن بیعت احدی
از جابرین و ظالمین و منافقین بر گردنش و این از واضحات است و با وجود این در اخبار بسیار وارد شده است چنانچه
در اعلام الوری از حضرت حسن مجتبی روایت کرده که فرمود نیست از ما احدی مگر آنکه واقع میشود در گردن او بیعتی از برای
طاغیه زمان او مگر قائمیکه نماز میکند روح الله عیسی بن مریم در عقب سر او و در اکمال الدین روایت کرده از حضرت

الصادق

صادق ع که فرمود صاحب این امر مخفی میشود ولادتش از این خلق تا آنکه میشود و باشد در گردن او بیعتی از کسی و زمان ظهورش
خداوند در یک شب کار او را اصلاح میفرماید و نیز روایت کرده از حسن بن فضال از حضرت رضا ع که فرمود گویا میبینم
شیعه را در وقت مفقود و غایب شدن چهارم از فرزندان من جستجو میکنند از چراگاه پس نمی یابند او را پس گفتم
چرا یابن رسول الله فرمود بجهت آنکه امام ایشان غایب میشود از ایشان گفتم چرا غایب میشود فرمود برای آنکه نبوده
باشد بر گردن او بیعتی چون ظاهر شود با شمشیر نهم اختصاص دادن خداوند آن حضرت را در کتب سماویه و در
احادیث معراج از سایر امامان و اوصیاء حضرت سید الانام بذکر آن بزرگوار ملقب بلکه بالقاب زیاد چنانچه
در باب دوم و چهارم و ششم احادیث این مطلب ذکر شده و تفصیلا بیان نمودیم دهم ظهور آیات غریبه و علامات
سماویه و ارضیه عجیبه برای ظهور موفور السرور آن حضرت که برای تولد و ظهور هیچ نشده بلکه در کافی از حضرت
صادق ع روایت کرده که مراد از آیات در آیه شریفه سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق یعنی زود
بنمائیم بر مردمان آیات خود را در آفاق و اطراف زمین و نفسهای ایشان تا روشن شود بر ایشان که آن حق است
آیات و علامات قبل از ظهور حضرت قائم است و مراد از تبین حق ظهور آن بزرگوار است و فرمود که آن حق است از
جانب خداوند که می بینند از او خلق و لابد است از ظهور آن حضرت تمام شد و علامات ظهور آن حضرت بسیار است
و انشاء الله در باب علاحده خواهد آمد جمله از آنها یازدهم ندای آسمانی باسم آن حضرت نزدیک ظهور آن
حضرت چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر آیه و استمع یوم ینادی المنادی من مکان قریب گوش فرا دار روزیکه منادی
ندا کند از مکانی نزدیک از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود منادی ندا میکند باسم قائم و اسم پدرش
و در آیه یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلک یوم الخروج روزیکه میشنوند فریاد را براستی اینست روز خروج فرمود
مراد از این صیحه صیحه برای ظهور حضرت قائم است و در اکمال الدین از امام محمد باقر ع روایت کرده که فرموده ندا میکند
منادی از آسمان که فلان ابن فلان اوست امام و نام او را میبرد و نیز روایت کرده از زراره از حضرت صادق ع
که فرموده ندا میکند منادی باسم قائم گفت گفتم آن ندا خاص است یا عام فرمود عام است میشنود هر قوم بزبان خودشان
و در غیبت نعمانی روایت کرده از حضرت امیر المومنین علیه السلام که فرمود منادی ندا میکند از آسمان که ای گروه
مردم بدرستیکه امیر شما فلان است و این آن مهدیست که پر میکند زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده از ظلم و ستم
و در تفسیر عیاشی روایت کرده از حضرت باقر ع در حدیث طولانی که فرمود بجابر بعد از ذکر بعضی از علایم پس اگر مشتبه شود
این بر شما مشتبه نخواهد شد بر شما صدا از آسمان باسم او و امر او دوازدهم افتادن افلاک از سرعت سیر و
بطوء حرکت آنها در زمان حضرت قائم عجل الله فرجه چنانچه شیخ مفید از ابی بصیر روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام
در حدیث طولانی در سیر و سلوک حضرت قائم فرمود پس درنگ میکند بر این سلطنت هفت سال بمقدار هر سالی ده
سال از این سالهای شما آنگاه میکند خداوند آنچه را که میخواهد گفت گفتم فدایت شوم چگونه طول میکشد سالها
فرمود امر میکند خداوند فلک را بدرنگ کردن و قلت حرکت پس برای این طول میکشد روزها و سالها گفت گفتم
که ایشان میگویند اگر فلک تغییر پیدا کرد عالم فاسد میشود فرمود این قول زنادقه است اما مسلمین پس راهی نیست برای
ایشان باین سخن و حال آنکه خداوند ماه را شق نمود برای پیغمبر خود و آفتاب را پیش از آن برگردانید برای یوشع بن نون
و خبر داد بطول روز قیامت و اینکه آن مثل هزار سال است از آنچه شما میشمارید و نیز فضل بن شاذان در غیبت خود
روایت کرده از حضرت صادق ع که فرمود سلطنت میکند قائم هفت سال که هفتاد سال میشود از این سالهای شما
و در غیبت شیخ طوسی روایت کرده از آن حضرت در خبر طولانی که فرمود امر میفرماید خداوند فلک را در زمان آن
بزرگوار پس درنگ میکند دوره او تا آنکه میشود روز در ایام از مثل ده روز و ماه مثل ده ماه و سال مثل ده سال از سالهای
شما پس این احادیث شریفه دلالت دارد بر درنگ کردن افلاک در سیر و اما سلطنت آن حضرت که در این احادیث
است پس آن مقدارش محمول است در تقیه از جهت اخبار معتبره که دلالت دارد بر زیادتر از این چنانچه فضل بن شاذان

در غیبت

از علامات امام

در غیبت خود روایت کرده از حضرت صادق ع که فرمود سلطنت میکند قائم هفت سال که هفتاد سال میشود از این سالهای شما و در غیبت شیخ طوسی روایت کرده از آنحضرت در خبر طولانی که فرمود امر میفرماید خداوند فلک را در زمان آن بزرگوار پس درنگ میکند دوره او تا آنکه میشود روز در ایام او مثل ده روز و از حضرت امام محمد باقر ع که فرمود حضرت قائم ع سیصد و نه سال پادشاهی خواهد کرد مثل درنگ کردن اهل کهف در کهف خود و پر کند زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده باشد از جور و ظلم و مشرق و مغرب عالم را خداوند برای او مفتوح خواهد کرد و مردم خواهد کشت تا آنکه باقی نماند بجز دین محمد صلی الله علیه و آله و سلوک خواهد نمود بسیر سلیمان بن داود و در این مضمون یک حدیث صحیح دیگر هست پس هفت یا نه سال تقیه است و اصل سلطنت آن حضرت همین سیصد و نه سال است و احتمال دارد که لفظ سیصد از عبارت و یا کتابت راوی سقط شده و نه سال و هفت سال باقی مانده باشد و اما جهة درنگ کردن افلاک در زمان حضرت صاحب الزمان ع پس احتمال دارد که از جهة رفع اضطراب و تزلزل و پریشانی بوده باشد در آن زمان زیرا که امام قلب عالم و عمود زمان است پس وقتیکه آن حضرت در جای خود قرار گیرد و دور سلطنت حقه خود مستقر میشود پس تمام اجزاء عالم هر یکی در جای خود قرار گیرد و فلک نیز مثل آنها آرام میشود و از سرعت سیر که علامت اضطراب است باز ماند و تزلزل نمیکند سیزدهم ظاهر شدن قرآن امیر المؤمنین ع که بعد از وفات رسول خدا ص جمع نمود بدون تغییر و تبدیل که دارا است بر جمیع آنچه بر آن حضرت نازل شده و آن بزرگوار پس از جمع کردن آن آورد بنزد صحابه و ایشان از آن قرآن اعراض نمودند و تا حال آن در نزد ائمه بوده و حضرت قائم ع همان قرآن را ظاهر خواهد کرد چنانکه نعمانی در غیبت خود روایت کرده از حضرت صادق ع که فرمود ظاهر میشود قائم علیه السلام با امری جدید و قضائی جدید و کتابی جدید و نیز روایت کرده از حضرت امیر المؤمنین ع که فرمود گویا نظر میکنم بسوی شیعیان خود در مسجد کوفه که خیمه ها بر پا کرده و تعلیم میکنند بمردمان قرآن را بنحویکه نازل شده و نیز روایت کرده از اصبغ ابن نباته از آن حضرت که فرمود گویا می بینم عجم را که خیمه های ایشان در مسجد کوفه است تعلیم میکنند مردم قرآن را چنانچه نازل شده گفتم یا امیر المؤمنین ع آیا این قرآن بهمان نحو نازل نشده است فرمود نه محو شده از آن اسم هفتاد نفر از قریش باسم و اسم پدرهای شان و وانگذاشته ابولهب را مگر برای نقص رسول خدا ص چون عم آن حضرت بود و نیز روایت کرده از حضرت صادق ع که فرمود والله گویا نظر میکنم بسوی حضرت قائم ع مابین رکن و مقام که بیعت میگیرد از مردم بر کتابی جدید و الصفار در کافی روایت کرده از حضرت باقر ع که فرمود در تفسیر آیه شریفه ولقد آتینا موسی الکتاب فاختلف فیه که اختلاف کردند در آن یعنی بنی اسرائیل چنانچه اختلاف کردند این امت در کتاب خود و زود است که اختلاف کنند در کتابیکه با قائم است که میآورد آنرا تا آنکه انکار میکنند آنرا جماعت بسیاری از مردمان پس آنها را پیش میطلبد و گردن ایشان را میزند و در لعب وارث ذکر شده که محدث مفضل سید حسنی میگوید بحضرت قائم که اگر تو مهدی آل محمدی پس کو قرآن که جمع کرد آنرا جدت امیر المؤمنین ع بدون تغییر و تبدیل و در ارشاد مفید روایت کرده از حضرت باقر ع که فرمود هرگاه ظهور کند قائم ع خیمها میزنند برای آنانکه تعلیم میکنند مردم قرآن را بر آن نحویکه نازل شده و پس مشکل ترین کار خواهد بود بر آنکه حفظ نموده آنرا امروز زیرا که آن قرآن مخالفت دارد با این قرآن در ترتیب و این روایت را فضل بن شاذان بسند صحیح نقل کرده از حضرت صادق ع و ایضا شیخ طبرسی روایت کرده از ابوذر که چون رسول خدا ص وفات کرد جمع کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قرآن را و آورد آنرا نزد مهاجرین و انصار و نشان داد آن قرآن را بایشان چون پیغمبر ص او را باین امر وصیت فرموده بود پس چون ابوبکر آنرا باز کرد بیرون آمد در صفحه اول آن که باز کرده بود فضایح قوم پس عمر برخواست و گفت یا علی برگردان آن را که ما را حاجتی بآن نیست پس حضرت آنرا گرفت و برگشت تا اینکه میگوید چون عمر خلیفه شد سؤال کرد از آن حضرت که آن قرآن را با ما بده و در میان خود تحریف کنند آنرا پس گفت یا ابا الحسن اگر بیاوردی آن قرآن را که آوردی آنرا نزد ابوبکر که مجتمع شویم بر آن فرمود هیهات راهی بآن نیست بیاوردم آنرا نزد ابوبکر مگر آنکه حجت بر شما تمام شود و نگوئید روز قیامت که ما از این

غافل

غافل بودیم یا اینکه بگوئید که نیاوردی آنرا نزد ما بدرستیکه آن قرآن را نزد من مس نمیکند آنرا مگر مطهرون و اوصیا از فرزندان من عمر گفت آیا وقت معلومی برای اظهار آن هست فرمود بلی هرگاه ظهور کند قائم علیه السلام از فرزندان من ظاهر میکند آنرا بر مردم و وامیدارد مردم را بر آن پس جاری میشود سنت بر آن و از این احادیث چند چیز معلوم شد اول آنکه قرآن حضرت امیر ع نزد حضرت قائم ع است و آنرا خواهد آورد و مردم را بآن وا خواهد داشت دوم آنکه این قرآن که در میان مردم است با آن قرآن مخالفت دارد زیرا که این قرآن تغییر و تبدیل و تحریف شده و منافقین از این قرآن انداخته اند و کم کرده اند و این قرآن را از حجت بودن بدر نمیکند و آنرا از اعتبارش نینداخت سیم آنکه مراد از آیه لا یمسه الا المطهرون قرآن حضرت قائم است چنانچه حدیث آخر دلیل و حجت بر آن و این مطلب را در تحفة الشیعه بیان کرده ام چهاردهم سایه انداختن ابری سفید همیشه بر سر مبارک آن حضرت و ندا کردن منادی در آن ابر بنحویکه میشنود آن ندا را الثقلین و اهل زمین چنانچه در حدیث لوح است که شیخ طوسی در غیبت خود روایت کرده که منادی از میان آن ابر ندا میکند که اوست مهدی آل محمد ص پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده از جور و حدیث سایه افکندن ابر را بر سر آنحضرت علماء اهل سنت و شیعه باسناد معتبره روایت کرده اند و از علماء عامه خزاز در کفایة الاثر و گنجی شافعی در بیان و ابونعیم حافظ در مناقب مهدی و یوسف بن یحیی در عقد الدرر و احمد بن المنادی در ملاحم و ابن شیرویه در فردوس و ابو العلاء حافظ در کتاب فتن نقل کرده اند باین عبارت که در ابر منادی ندا میکند که این مهدی ع خلیفه است پس او را متابعت کنید و این ندا غیر از نداء سابق است زیرا که نداء سابق از آسمان است در اول ظهور آن حضرت است و در روز مخصوص است و اما این ندا از ابر است و همیشه خواهد بود و اختصاص بروزی ندارد و این و امثال آن پانزدهم بودن ملائکه و جن است در لشکر آن حضرت و ظاهر بودن آنها است برای انصار آن بزرگوار چنانچه در حدیث مفضل است که گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام که ای مولای من آیا ظاهر میشود ملائکه و جن برای مردم فرمود بلی قسم بخداوند که ای مفضل میکنند با ایشان چنانچه گفتگو میکنند مردم با همنشین خودشان گفتم ای مولای من سیر میکنند با او فرمود بلی سوگند بخداوند ای مفضل و هر آینه فرود میآیند در زمین هجرت مابین کوفه و نجف و عدد اصحاب آن حضرت در آنوقت چهل و شش هزار است از ملائکه و شش هزار است از جن و در روایت دیگر و مثل آن از جن است و با ایشان نصرت میدهد خداوند آن حضرت را و فتح مینماید بر دست او تمامی روی زمین را و در کامل الزیاره و غیبت نعمانی روایت کرده اند بسند خودشان از حضرت صادق ع که فرمود در ضمن حالات حضرت قائم ع پس فرود میآید بر او سیزده هزار و سیصد و سیزده ملک ابوبصیر عرض کرد همه این ملائکه فرمود بلی آن ملائکه که بودند با نوح در کشتی و آنها که بودند با ابراهیم آنزمانیکه او را در آتش انداختند و آنها که با موسی بودند زمانیکه شکافت دریا را برای بنی اسرائیل و آنها که با عیسی بودند زمانیکه خداوند او را باسمان بالا برد و چهار هزار ملائکه نشان کرده شده بعلامتهای زرد که با پیغمبر ص بودند و هزار ملائکه که از پی یکدیگر در آمده اند و سیصد و سیزده ملک که در بدر بودند و چهار هزار ملائکه که نازل شدند و اراده داشتند که نصرت کنند حضرت امام حسین ع پس اذن نداد بر ایشان در مقاتله پس آنها در نزد قبر آن حضرت هستند ژولیده و غبار آلوده و گریه میکنند بر او تا روز قیامت و رئیس ایشان ملکی است که او را منصور میگویند پس زیارت کننده آن حضرت را استقبال میکنند و وداع کننده را وداع میکنند و مریض ایشان را عیادت میکنند و بر جنازه ایشان نماز میکنند و از برای مرده ایشان استغفار میکنند و همه این ملائکه در زمین هستند و انتظار میکشند ظهور حضرت قائم را تا زمان ظاهر شدن او شانزدهم تغییر نکردن طول روزگار و گردش لیل و نهار و سیر فلک دوار در بنیه و مزاج و اعضای و قوی و صورت و هیئت آن حضرت که با این طول عمر تا حال هزار و هشتاد و چند سال از عمر شریف او گذشته و خداوند مقدر نموده که تا ظهورش بکجا رسد چون ظاهر شود در صورت مرد سی ساله و یا چهل ساله و یا کمتر از چهل ساله باشد و چون سایر پیغمبران و اوصیای ایشان نباشد که بعضی از ایشان انی وهن العظم منی میگفت و بعضی از ایشان وهنی علی الکبر میگفت و اهل و عیال بعضی از این

٢ گفتگو

ان ابانا شیخا کبیرا میگفت و بعضی ان هذا بعلی شیخا میگفت و هکذا او بلکه در کمال وفق و اعتدال میباشد چنانکه مرحوم صدوق روایت کرده از ابو الصلت که گفت عرض کردم بحضرت امام رضا ع که چیست علامت قایم شما چون ظهور میکند فرمود علامتش آنست که در سن پیر باشد و بصورت جوان تا هر که نظر کننده بآن حضرت گمان میبرد که در سن چهل سالگی است و یا کمتر از چهل سالگی و دیگر از نشانهای آن حضرت آنست که گذشتن شبها و روزها بر آن حضرت پیری راه نیابد تا زمانیکه اجل آن بزرگوار در رسد و در غیبت مرحوم شیخ طوسی روایت کرده از حضرت صادق ع که فرمود ظاهر میشود آن حضرت جوان با وفق سی ساله و نیز روایت نموده از آن حضرت که فرمود اگر ظهور کند قایم هر آینه انکار میکنند او را مردم رجوع مینماید بسوی ایشان در حالتیکه جوان است با وفق و نیز روایت کرده از آن حضرت که فرمود از اعظم بلیه آنکه ظهور میکند صاحب ایشان در حال جوانی و ایشان گمان میکنند او را پیری کبیر السن و در احتجاج روایت کرده از حضرت امام حسن ع که فرمود در ضمن حالات حضرت مهدی ع که طولانی میکند خداوند عمر او را آنگاه ظاهر میکند او را خداوند با قدرت خود در صورت جوان صاحب سن چهل ساله و این برای آنکه بدانند که خداوند بر همه چیز قادر است تمام شد و ازین قبیل احادیث بسیار است و حاصل معنای همه آنست که آن حضرت در سن جوانی و به هیئت مرد جوان ظاهر خواهد شد در بین چهل و سی سال بنظر مردم جلوه خواهد فرمود. در نظر بعضی چهل سال و در نظر جمعی سی سال و در نظر بعضی سی و پنجساله خواهد آمد و اختلاف اخبار ظاهرا بجهة اختلاف انظار مردم است و در واقع اختلاف نیست و اما جهة آنکه آن حضرت در سن چهل ساله و سی و پنجساله خواهد آمد پس از جهة آنست که همین سن سن کمال است در نظر مردم زیرا که انسان در آن سن کامل میشود و از غرور جوانی و هوا و هوس اعراض میکند و متوجه بتکمیل خود میگردد و در میان مردم محل اعتنا میشود و ازین جهة آن حضرت در این سن ظهور میکند که مردم از هیچ جهة گفتگو در بارهٔ او نکنند و اگر نه این بود باید آن بزرگوار در سن چهارده سالگی ظاهر شود زیرا که آن نشو و نما که آن حضرت در عالم قدس و فضای انوار ملکوت کرده است چنانچه در سابق ذکر شد میبایست مثل اهل جنة عدن بوده باشد و ابدا اثر پیری ندیده باشد و باعتقاد مؤلف حقیر چهل ساله بودن او بعد از ظهورش قدرت خداوند است که در مزاج و اعضا و حیات آن بزرگوار باید قدرت خود تصرف کرده و جوانی بهشتی را در سن چهل ساله بنظر در میاورد و این بالاتر است از اینکه مرد پیر را جوان کند چنانچه امامان اشخاص پیر را جوان کرده بقدرت خدا و اما شخص جوان پیر کردن و جوان بهشتی و ملکوتی را پیر نمودن و ناسوتی کردن بس اعجب است از اول و قدرت نمائی درین بیشتر است و این بعد از تامل واضح میشود

هفدهم رفتن وحشت و نفرت از میان حیوانات و پیدا شدن الفت و رافت در بین آنها و بلکه در بین حیوانات درنده و انسان در زمان آن حضرت و ضرر نرسانیدن احدی از آنها باحدی از آنها و احدی از انسان همچنانکه قبل از کشته شدن هابیل بود چنانچه مرحوم صدوق در خصال از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده که فرمود اگر قایم ما ظهور کند صلح میشود میان درندگان و بهایم حتی اینکه زن راه میرود میان عراق و شام و نمیگذارد پای خود را مگر بر گیاه و بر سر اوست زینتهای او نمیترساند او را درندگان و در تاویل الآیات روایت کرده که گوسفند و گرگ و گاو و شیر و مار و انسان از یکدیگر مأمون شوند و صاحب عقد الدرر که از علماء اهل سنت است از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده که فرمود در قصه مهدی ع که چرا میکند گرگ و گوسفند در یک مکان و بازی میکنند اطفال با مارها و عقربها و اذیت نمیکند ایشان را چیزی و میرود شر و میماند خیر و نیز صدوق روایت کرده از حضرت باقر ع که فرمود گویا می بینم اصحاب حضرت قایم علیه السلام که احاطه نموده اند ما بین خافقین را و نیست چیزی مگر آنکه منقاد ایشان شود حتی درندگان زمین و درندگان مرغها و طلب خوشنودی ایشان را میکند هر چیزی حتی اینکه زمین بر زمین دیگر فخر میکند و میگوید گذشت امروز بر من مردی از اصحاب قایم ع و در منتخب البصائر از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده که فرمود در آنوقت وحوش مأمون میشوند بنحویکه میچرند در اطراف زمین مثل انعام ایشان و در احتجاج از آن حضرت روایت کرده که در آن زمان سازش کنند درندگان

هیجدهم بودن جمعی از مردگان در رکاب آن

حضرت و زنده شدن جمله از مؤمنان در آن زمان چنانچه از ارشاد مرحوم مفید گذشت که بیست و هفت نفر از قوم موسی و هفت نفر اصحاب کهف و یوشع بن نون و ابو دجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر از انصار آن حضرت خواهند بود و حاکم در بلاد خواهند شد و نیز در ارشاد روایت کرده از حضرت صادق ع که فرمود چون نزدیک ظهور حضرت قایم میشود باران ببارد بر مردم در جمادی الآخر و ده روز از رجب بارانیکه خلایق مثل آنرا ندیده اند پس میرویاند خدا بآن گوشت مؤمنان را در قبرهایشان و گویا نظر میکنم بسوی ایشان که رو آورند از قبیله جهینه می افشانند خاک را از موهای خود و در غیبت فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود چون قایم ظهور کرد داخل کوفه میشود و مبعوث میکند خداوند از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق پس از اصحاب آن حضرت میشوند و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود در شب بیست و سیم ماه رمضان باسم حضرت قایم ندا کنند و قیام میکند در روز عاشورا و باقی نماند خفته مگر آنکه برخیزد و برود از جهة آن ندا و نایستد ایستاده مگر آنکه بنشیند و نشسته مگر آنکه برخیزد و برود از جهة آن ندا و آن ندا جبرئیل خواهد بود و خواهند گفت بمؤمن در قبرش که بتحقیق ظهور کرده صاحب تو پس اگر میخواهی ملحق باشی در قبر ساکن باش و مرحوم مجلسی در زاد المعاد از سید بن طاوس و از دیگران روایت کرده از حضرت صادق ع که فرمود هر کس بخواهد که از انصار قایم ما باشد پس بخواند دعاء عهد را چهل صباح پس اگر مرد پیش از آن حضرت بیرون میاورد خداوند او را از قبرش و از انصار آن حضرت میشود و دعا معروف است و اول آن اللهم رب النور العظیم و رب الکرسی الرفیع الی آخر

نوزدهم بیرون کردن زمین گنجها و ذخیره ها را که در آن پنهان و سپرده شده چنانچه در کمال الدین روایت کرده در حدیث معراج که خداوند به پیغمبرش فرمود که از برای قایم علیه السلام ظاهر میکنیم گنجهای خود را تا آنکه و ذخیره ها را بمشیت خود و مرحوم مفید در ارشاد روایت کرده از حضرت صادق ع که فرمود چون قایم ظهور میکند ظاهر میکند زمین گنجهای خود را تا آنکه می بینند مردم آن گنجها را در روی زمین و در غیبت نعمانی روایت کرده از حضرت باقر ع که فرمود هرگاه برمیخیزد قایم اهلبیت ع تقسیم میکند بالسویه تا آنکه فرمود و جمع میشود در نزد او اموال دنیا از شکم زمین و از ظاهر آن و در عقد الدرر از ابن عباس روایت کرده که گفت امام مهدی آنکسی است که پر میکند زمین را از عدل چنانچه پر شده از جور و مأمون میشوند درندگان و بهایم و میاندازد زمین پارهای جگر خود را راوی می پرسد پارهای جگر آن چیست گفت مانند ستون از طلا و نقره و نیز از رسول خدا ص روایت کرده در قصه آن حضرت که زمین گنجهای خود را بیرون میاندازد و در امالی شیخ طوسی روایت کرده از آن حضرت که در قصه مهدی فرمود که بیرون میاندازد زمین پارهای جگر خود را و در احتجاج مثل آن از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده و در کمال الدین از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود ظاهر میکند زمین برای آن حضرت گنجها و معدنهای خود را و در غیبت فضل بن شاذان این مضمون بچند سند معتبر روایت گردیده

بیستم زیاد شدن باران و گیاه و درختان و میوه ها و سایر نعمتهای زمین و پیدا شدن برکت و نعمت و پر شدن زمین از انواع و اقسام برکات بنحویکه مغایرت پیدا کند حالت خود زمین در زمان آن حضرت با حالت آن در اوقات قبل از آن و درست آید معنی قول خداوند یوم تبدل الارض غیر الارض یعنی روزیکه مبدل میشود زمین بزمین دیگر چنانچه نعمانی از کعب الاحبار روایت کرده که مهدی زمین را چنین میکند و این مطلب را در تحفة الشیعه بیان نموده ام و نیز در کشف الغمه از حضرت رسول خدا ص روایت کرده که فرمود متنعم میشوند امت من در زمان مهدی نعمتی که هرگز مانند آن متنعم نشده بودند از بر و فاجر میفرستد آسمان باران خود را پی در پی و ذخیره نمیکند زمین چیزی از نباتات خود را و در احتجاج نیز از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود در قصه مهدی ع در عهد او بیرون میاورد زمین گیاه خود را و نازل میکند آسمان برکت خود را و طبرانی از علماء اهل سنت روایت کرده که فرمود نمیگذارد آسمان از باران خود چیزی مگر آنکه میریزد پی در پی و نمیگذارد زمین از گیاه خود چیزی را مگر آنکه ظاهر میکند آنرا تا آنکه آرزو میکنند زندگان مردگان خود را یعنی کاش زنده میشدند و میدیدند و در خصال گذشت که فرمود در آن زمان زن از عراق میرود بشام و پای خود را نمیگذارد مگر بر

برگیاه و شیخ مفید در اختصاص روایت کرده از رسول خدا ص که فرمود چون وقت ظهور حضرت قائم میرسد منادی ندا
کند از آسمان که ای مردم منقطع شد از شما مدت جباران و ولی امر شد بهترین امت محمد تا آنکه فرمود پس در آن زمان
جوجه میگذارد مرغان در آشیان خود و ماهیان در دریاها و نهرها جاری شود و بسیار میشود آب چشمها و برویاند زمین
ضعف چند مقابل ثمر و میوه و رزق خود را و در عقد الدرر روایت کرده از آن حضرت که فرمود در قصهٔ مهدی
گشاده میشود باو اهل آسمان و اهل زمین و مرغان و وحشیان و ماهیان در دریا و زیاد میشود باران در سلطنت
او و کشیده میشود نهرها و مضاعف و چند مقابل میکند زمین ثمر خود را و بیرون میدهد گنجهای خود را و سید
بن طاوس در سعد السعود از صحیفهٔ ادریس نقل کرده در ضمن سؤال ابلیس که پروردگارا مرا مهلت ده تا روزیکه
خلق مبعوث میشوند و جواب خداوند که نه ولکن تو از مهلت داده شدگانی تا روز وقت معلوم پس بدرستیکه آن
روزی است که من حکم نمودم و حتم کردم که پاک نمایم زمین را آنروز از کفر و شرک و معاصی و انتخاب کنم از برای
آنوقت بندگان را از برای خود که آزموده ام دلهای ایشان را برای ایمان و پر نموده ام آن دلها را بورع و اخلاص و
یقین و تقوی و خشوع و صدق و حلم و صبر و وقار و زهد در دنیا و رغبت در آنچه نزد منست بعد از هدایت و میگردانم
ایشان را نگهبان آفتاب و ماه یعنی برای عبادت در شب و روز و خلیفه خواهم نمود ایشان را در زمین و توانائی
دهم ایشانرا بر آن دینی که پسندیده ام آنرا برای ایشان آنگاه عبادت کنند مرا و چیزی را برای من انباز قرار ندهند
و نماز گذارند در وقتش و زکوة دهند در زمانش و امر کنند بمعروف و نهی میکنند از منکر و بیندازم در آن زمان
امانت را بر زمین پس ضرر نرساند چیزی چیزی را و نترسد چیزی از چیزی آنگاه میشوند هوام و مواشی در میان مردم
پس اذیت نمیکنند بعضی از آنها بعضی را و بردارم نیش هر صاحب نیش را از هوام و غیر آنها و ببرم زهر هر حیوانیکه
میگزد و نازل میکنم برکات را از آسمان و زمین و میدرخشد زمین از نیکوئی نبات خود و بیرون دهد همه ثمرهای
خود را و انواع طیب خود را و بیندازم رأفت و مهربانی را در میان ایشان پس یکدیگر مواسات کنند و بالسویه قسمت
نمایند پس بی نیاز شود فقیر و برتری نجویند بعضی بر بعضی و رحم کند کبیر صغیر را و احترام نماید صغیر کبیر را و بحق متدین شوند و با
انصاف دهند و حکم کنند و ایشانند اولیا من برگزیدم برای ایشان پیغمبری مصطفی و امینی مرتضی پس گردانیدم او را
برای ایشان پیغمبر و رسول و گردانیدم برای او اولیاء و انصاری و اینها بهترین امت هستند که اختیار نمودم برای
نبی مصطفی خود و امین مرتضی خود و این وقتی است که حجت نمودم آنرا در علم غیب خود و لابد است که او واقع شود
و هلاک نمایم ترا در آن روز با سواران و پیادگان تو و تمام لشکرهایت پس برو که از مهلت داده شدگانی تا روز
وقت معلوم تمام شد این آثار مذکوره و این خبر شریف باجمال ظاهر شده و موافق اخبار اهل سنت و شیعه همه
اینها از خصایص ایام سلطنت حضرت قائم است خصوصا کشته شدن ابلیس چنانچه در انوار مضیئه از حضرت صادق ع
روایت کرده که فرمود در آیهٔ شریفه انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم که وقت معلوم روز برخواستن حضرت
قائم است پس چون خداوند او را مبعوث کند در مسجد کوفه است که ابلیس میآید تا آنکه بزانوها می افتد و میگوید وا ویلاه
از این روز پس آن حضرت میگیرد موی پیشانی او را و گردنش را میزند پس آنست روز وقت معلوم و علی بن ابراهیم
در تفسیرش روایت کرده از آن حضرت که فرمود در تفسیر مدهامتان که متصل میشود مابین مکه و مدینه از نخل و
حسن بن سلیمان در منتخب از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت کرده است که فرمود زمین نورانی و خرسند میشود بعدل
و آسمان باران خود را میدهد و درخت ثمر خود را و زمین گیاه خود را و زینت میدهد خود را برای اهل خود و کنجی شافعی در کتاب
در کتاب بیان روایت کرده که فرمود میدهد زمین میوهای خود را و پنهان نمیکند بر ایشان چیزی را و از این قبیل آثار
در کتب اخبار بسیار است بیست و یکم کامل شدن عقلهای مؤمنان است در ایام سلطنت حضرت قائم
ببرکت وجود آن حضرت و رفتن کینه و حسد است از دل مردم بسبب دست کشیدن آن بزرگوار بر سر آنها چنانچه
محقق نوری از کتاب زراره روایت کرده که گفت عرض کردم بحضرت صادق ع که میترسم که نباشم از مؤمنین

فرمود برای چه گفتم برای آنکه نمی یابم در میان خود کسی را که بوده باشد برادر او در نزد او برگزیده و محبوب تر از درهم و دینار
او در نزد خود محبوب تر از برادر دینیکه جمع نموده میان ما و او موالات حضرت امیرالمؤمنین فرمود نه چنین است بدرستیکه
شما مؤمنید و لکن کامل نخواهید کرد ایمان خود را تا آنکه ظهور کند حضرت قائم پس در آن زمان جمع مینماید خداوند
عقلهای شما را و در خرایج راوندی و کمال الدین از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که فرمود هرگاه
ظهور کند قائم ما میگذارد دست خود را بر سر بندگان پس جمع میشود بسبب آن عقلهای ایشان و کامل میگرداند بآن
خردهای ایشان و در کافی روایت کرده از حضرت باقر ع که بسعید بن حسن فرمود آیا میآید احدی از شما بنزد
برادر خود پس داخل میکند دست خود را در کیسهٔ او پس حاجت خود را بر میدارد و آن برادر او را منع نمیکند گفتم چنین
شخصی در میان خود نمیشناسم پس حضرت فرمود پس چیزی نیست در این حال یعنی مقامی و مرتبه برای ایشان
نیست گفتم پس هلاکت است ما را باینحال فرمود نه بدرستیکه آن گروه هنوز عقلهای شان را بآنها داده نشده است و
شیخ مفید در اختصاص روایت نموده که کسی بآن حضرت عرض کرد که اصحاب ما در کوفه جماعت بسیاری هستند
پس اگر امر فرمودی ایشانرا هر آینه اطاعت میکردند و متابعت مینمودند پس فرمود میآید یکی از ایشان نزد کیسه
برادرش پس حاجت خود را از آن میگیرد گفت نه فرمود پس ایشان بخونهای خود بخیل ترند آنگاه فرمود بدرستیکه مردم
در آرامی و آسایشند با ایشان مناکحه میکنیم و از یکدیگر ارث میبریم و حد بر ایشان اقامه میکنیم و امانت ایشان را
رد میکنیم تا آنکه برخیزد قائم ما پس آنوقت جدائی در میان میآید و میآید مرد بسوی کیسه برادر خود و حاجت خود را
میگیرد پس او را منع نمیکند و در کمال الدین از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود در جملهٔ از
از صفات مهدی ع که میگذارد دست خود را بر سرهای بندگان پس نمیماند مؤمنی مگر آنکه قلبش سخت تر میشود از
پارهٔ آهن و در خصال روایت کرده از آنحضرت که فرمود در ضمن وقایع ایام حضرت قائم علیه السلام که هر آینه
میبرد کینه و عداوت از دلهای بندگان خداوند و در کشف الغمه مرویست از رسول خدا ص که فرمود در ذکر ایام
حضرت قائم ع که در این مقام خدا تعالی میگرداند و میاندازد بی نیازی را در دلهای مردم مؤلف گوید و چگونه کینه و عداوت
از دلهای مردم برداشته شد چنانچه در روایت سابق است و دلهای مردم پر از بی نیازی شد چنانچه در این روایت
است پس معلوم است که حال مردم چگونه خوش و خوب خواهد شد زیرا که همه فتنه و فساد و پریشانی عباد از جهة
عدم این دو صفت است و وجود ضد این دو وصف است در مردم که احتیاج و پریشانی باشد و حسد و هم
چشمی شود و در کمال الدین از حضرت صادق ع روایت نموده که فرمود بابان بن تغلب میآید در این مسجد شما یعنی
مسجد مکه سیصد مرد که میدانند اهل مکه که پدران و اجداد ایشانرا از آنجا متولد نشده اند و بر ایشان است شمشیرها که
مکتوب است بر هر شمشیری کلمه که مفتوح میشود از هر کلمه هزار کلمه و بروایت نعمانی مکتوب است بر هر شمشیری هزار
کلمه که هر کلمه مفتاح هزار کلمه است و در خطبهٔ مخزون امیرالمؤمنین که حسن بن سلیمان در منتخب البصائر نقل کرده مذکور
است که در آنوقت علم انداخته شود در دلهای مؤمنین پس محتاج نمیشود مؤمن بعلمیکه در نزد برادر اوست پس
آن وقت ظاهر شود تأویل این آیه شریفه یغن الله کلا من سعته یعنی خداوند عالم همه مردم را غنی و بی احتیاج
میکند از وسعت خودش مؤلف میگوید همهٔ اخبار مذکوره تفسیر این آیه است زیرا که آیه شریفه جامع جمیع حالات
کمالات است بعلت آنکه مستغنی شدن هر کس از وسعت خداوند چنانچه معنای آیه است معنیش آنست که بی عیب
شود از هر نقص و عیب مثل جهل و حسد و عداوت و عناد و فساد و فقر و پریشانی و بی علمی و نافهمی و ناامنی و ناتوانی
دائمی و امراض و اقسام ناخوشی و از جمیع عیبها و نقصها و جهلها بیست و دوم قوت خارج از عادت در دیدگان
و گوشهای اصحاب آن حضرت چنانچه در کافی و خرایج از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که
فرمود بدرستیکه قائم ما هرگاه ظاهر شود قوت دهد خداوند در گوشها و چشمهای شیعیان ما تا آنکه میشود میان
ایشان و قائم بقدر چهار فرسخ پس با ایشان تکلم میکند و ایشان میشنوند و نظر میکنند بسوی آن حضرت و بنز

فضل بن شاذان در غیبت خود روایت کرده از آنحضرت که فرمود بدرستیکه مومن در زمان قائم علیه السلام در مشرق است
هر آینه می بیند برادر خود را که در مغرب است و همچنین آنکه در مغرب است میبیند برادر خود را که در مشرق است مولف
میگوید روایت اول محمول است بر جمیع مومنان که همه ایشان چهار فرسخ را میبینند و میشنوند روایت دوم در
خواص و اصحاب آن حضرت است بیست و سیم طول عمر اصحاب و انصار آن حضرت در حالت صحت و عافیت
و آسوده دامنیت از جمیع آفات و بلیات چنانچه شیخ مفید در ارشاد و فضل ابن شاذان در غیبت خود
روایت کرده اند از حضرت صادق ع که فرمود عمر میکنند در ایام سلطنت حضرت قائم مومنان تا آنکه متولد میشود برای
مرد هزار پسر که دختری در میان ایشان نیست و نیز عیاشی در تفسیر خود از حضرت امیرالمومنین ع روایت کرده که فرمود در
ضمن حالات ایام سلطنت حضرت قائم قسم بآن خداوندیکه دانه را شکافته و جانرا آفریده که هر آینه زندگی میکنند در
آن زمان مومنان ملوک وار و آسوده در ناز و نعمت و بیرون نمیرود مردی از ایشان از دنیا تا آنکه متولد شود از صلب
او هزار پسر که ایمن باشند از هر بدعت و آفت و مفارقت از دین و عامل بکتاب خداوند و عمل کننده بسنت پیغمبر صلی
الله علیه و آله و به تحقیق که نابود و فانی شده از ایشان آفات و شبهات که هرگز بآفتی مبتلا و بشبهه گرفتار نمیشوند و نیز
راوندی در خرایج روایت کرده از حضرت باقر ع که فرمود هر کس درک کند قائم اهلبیت مرا از صاحب آفتی
و عاهتی شفا خواهد یافت و یا صاحب ضعف قوی خواهد شد و در غیبت نعمانی از حضرت سید سجاد علیه السلام
روایت کرده که فرمود هرگاه برخیزد حضرت قائم ع میبرد خداوند از هر مومنی آفت را و برگرداند باو قوت را مولف
میگوید رفع آفات و رفع شدن بلیات از مومنان در آن زمان شفا دادن بعضی از پیغمبران نیست که در بعضی از
اوقات از جهة معجزه از دست مبارک آن حضرت ظاهر شود بلکه رفع شدن آفات و بلیات و شفا یافتن
صاحبان امراض و اسقام و نزول برکات و واقع گشتن خیرات در آن اوقات از جهة ظهور موفور السرور آن
حضرت است و از تکریم و تعظیم برندگان از جانب خداوند کریم بجهة لایق بودن ایشان بهشت ملقا و شرفیاب
حضور پر نور آن بزرگوار و همچنانکه اهل بهشت را خداوند قبل از داخل شدن ایشان بآن از هر مرضی و آفتی شفا
عطا میفرماید و پیش از ورود ایشان به بهشت اولا در چشمه حیات شست و شوی میکنند تا لایق و قابل شدن
در آن باشند پس همچنین است ملاقات و شرفیابی حضور باهر النور آن حضرت که باید اولا از امراض و آفات شفا
یافته و از عیب ها و نقص ها بری شده به تفضل خداوند تعالی تا لایق باشند بدرک فیض حضور موفور السرور آن حضرت
و بلکه قابلیت درک زمان آن بزرگوار را داشته باشند تا بر اهل آن زمان گفته شود طبتم فادخلوها خالدین چنانچه
بر اهل بهشت گفته میشود پس فرق مابین این شفا و شفاء پیغمبران علیهم السلام تفاوت از زمین تا آسمان است چنانچه
از تامل و تفکر در احادیث مذکوره معلوم میشود بیست و چهارم داده شدن قوت چهل مرد به هر یک از اعوان و
انصار آن حضرت چنانچه در کافی روایت کرده از عبد الملک بن اعین که گفت برخواستم در نزد حضرت باقر ع پس
تکیه کردم بر دستم پس گریه نمودم و گفتم آرزو داشتم که من درک نمایم این امر را یعنی سلطنت حضرت قائم علیه السلام را
با بودن قوت و قدرت در من پس حضرت فرمود آیا راضی نیستید که دشمنان شما بکشند بعضی بعضی را و شما در خانه
های خود آسوده باشید بدرستیکه اگر امر چنان باشد یعنی قائم ع ظهور نموده باشد داده میشود بهر مردی از شما
قوت چهل مرد و گردانیده میشود دلهای شما مانند پاره آهن اگر خواهید بآن قوت کوه را بکنید خواهید کند و شما
قوام زمین و خزینه داران آن و در کمال الدین از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود نگفت حضرت لوط بقوم
خود لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید مگر بجهة آرزوی قوت حضرت قائم ع و ذکر نکرد مگر شدت اصحاب
آن حضرت را پس بدرستیکه داده میشود بهر مردی از ایشان قوت چهل مرد و نیز این مضمون را در خصال از حضرت
سجاد ع و شیخ مفید در اختصاص و ابن قولویه در کامل الزیارات و فضل ابن شاذان در غیبت خود از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده اند و نیز از کمال الدین گذشت که حضرت امیرالمومنین ع فرمود که آن حضرت دست

خود را

خود را بر سر عباد میگذارد پس نماند مومنی مگر آنکه دلش سخت تر شود از پاره آهن و بدهد باو خداوند قوت چهل مرد را و در
بصائر الدرجات روایت کرده از حضرت باقر ع که فرمود چون واقع شود امر ما و بیاید مهدی ما میشود مرد از شیعیان
ما جری تر از شیر و گذارنده تر از نیزه و پایمال میکند دشمن ما را بپای خود و میزند او را بکف خود و این در وقت نزول رحمت
خداوند و فرج او است بر بندگان بیست و پنجم مستغنی شدن خلق است در ایام سلطنت آن حضرت از نور ماه و
آفتاب و عدم حاجت مردم است بآنها چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر آیه شریفه و اشرقت الارض بنور ربها از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود مراد از آن رب زمین است و مترقی آن امام زمین است راوی عرض کرد پس
هرگاه ظهور کرد قائم چه خواهد شد فرمود مستغنی میشوند مردم از روشنائی خورشید و نور ماه و اکتفا میکنند بنور امام علیه
السلام و در ارشاد مفید و غیبت شیخ طوسی روایت کرده اند از آن حضرت که فرمود هرگاه برخیزد قائم ما روشن شود
زمین بنور رب زمین و مستغنی شوند مردم از روشنائی آفتاب و تاریکی برود و در کمال الدین این مضمون را از حضرت
امام رضا ع روایت کرده و نیز فرموده آن که برای آنحضرت ظل و سایه نیست و شیخ خراز در کفایة الاثر
از آن حضرت روایت نموده که فرمود در ذکر آن بزرگوار که اوست صاحب غیبت پیش از ظاهر شدن او پس چون
ظهور کرد روشن میشود زمین بنور او و در غیبت فضل بن شاذان بسند صحیح خود از آنحضرت روایت کرده که فرمود هرگاه
قائم ما برخواهد روشن میشود زمین بنور او و بی نیاز میشوند بندگان از نور آفتاب و ماه و تاریکی میرود و عمر میکند مرد
در ملک و سلطنت آن حضرت تا آنکه متولد میشود برای او هزار پسر که متولد نمیشود برای او دختری و ظاهر میکند
زمین گنجهای خود را تا آنکه می بینند مردم آنها را بر روی زمین و طلب کند مردی از شما کسیرا که عطا کند باو از مال خود و
بگیرد از او زکوة او را پس نیابد احدیرا که قبول کند آنرا و بی نیاز باشند مردم بسبب آنچه روزی کرده بر ایشان خداوند
از فضل خود بیست و ششم بودن رایت رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن حضرت که جز در بدر و جمل باز نشده
چنانچه نعمانی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود در حدیثی که رایت رسول خدا را جبرئیل آورد در
روز بدر و نبود آن و الله از پنبه و نه از کتان و نه از ابریشم و نه از حریر راوی عرض کرد پس از چه بود فرمود از برگ
بهشت باز کرد آنرا رسول خدا روز بدر آنگاه پیچید آنرا و داد بعلی علیه السلام پس پیوسته در نزد آن حضرت بود
تا روز بصره شد پس باز کرد آنرا امیرالمومنین پس خدا ابتداء برای او فتح کرد آنگاه آنرا پیچید و آن نزد ما است و
در اینجا باز نمیکند آنرا احدی تا آنکه برخیزد قائم علیه السلام پس هرگاه برخواست آنرا باز میکند پس نمیماند در مشرق و نه
در مغرب احدی مگر آنکه ملاقات میکند آنرا و سیر میکند رعب آن از پیشروی آن بمسافت یکماه و از راست آن یکماه و از
چپ آن یکماه و نیز روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام که فرمود به ابوحمزه که گویا می بینم قائم اهلبیت خود را که
نزدیک شده بر این نجف شما و اشاره فرمود بدست خود بطرف کوفه پس چون نزدیک شد بر نجف شما باز میکند
رایت رسول خدا را پس چون آنرا باز کرد فرود میاید براو ملائکه بدر کیفیت رایت رسول خدا فرمود چوبش از
عمود عرش خداوند و رحمت او است و سایر آن از نصر خداوند است دراز نمیکند آنرا بسوی چیزی مگر آنکه تباه
میکند آنرا و در کمال الدین روایت کرده که چون باز میکند آنرا فرود میاید براو سیزده هزار و سیزده ملک که همه آنها
منتظر بودند حضرت قائم را آنگاه تفصیل آن ملائکه را بیان فرموده بنحویکه ذکر شد و در غیبت نعمانی روایت
کرده از حضرت صادق ع که فرمود چون ملاقی شد میان اهل بصره و امیرالمومنین ع باز کرد رایت رسول خدا را
پس بلرزید قدمهای ایشان و زرد شد آفتاب پس گفتند امان ده ما را یا علی و چون روز صفین شد سوال کردند
از آن حضرت که آن رایت را باز کند پس اجابت نفرمود پس اصحاب آن حضرت حضرت امام حسن و امام حسین ع
و عمار را شفیع خود کردند پس بامام حسن فرمود ای فرزند من از برای این قوم مدتیست که باید بآن برسند بدرستیکه
این رایتی است که باز نمیکند آنرا بعد از من مگر قائم علیه السلام بیست و هفتم راست آمدن زره رسول خدا
بر قامت شریف آن حضرت چنانچه در بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود

بعد از

بعد از ذکر جمله از آنچه در نزد ایشان است از سلاح و میراث انبیاء مدرعیکه قایم ما کسی است که چون بپوشد زره رسول
خدا را پس پر کند او را یعنی زیاد و کم نشود و مدرعیکه پوشیده آنرا حضرت امام محمد باقر ع پس زیاد بود از قامتش
راوی عرض کرد شما سمین ترید یا امام محمد باقر علیه السلام فرمود پدرم از من سمین تر بود و بتحقیق که من هم پوشیدم
آنرا پس اندکی زیاد بود و نزدیک تر بود به راست شدن و بسند دیگر نیز روایت کرده قریب باین مضمون را و نیز
در بصایر و خرایج روایت کرده اند از ابی بصیر که گفت گفتم بحضرت صادق ع فدایت شوم من میخواهم
دست بمالم بسینه تو فرمود بجا آور پس دست مالیدم سینه و کتفهای مبارک او را فرمود چرا چنین کردی گفتم
فدای تو شوم شنیدم از پدرت که میفرمود مدرعیکه قایم ما سینه اش پهن است و میان کتفهایش فراخ است و
بعد فرمود مدرعیکه پدرم پوشیده زره حضرت رسولخدا را و میکشید او را بر زمین و مدرعیکه من پوشیدم آنرا
پس نزدیک تر بود باینکه باندازه باشد و آن زره بر بدن حضرت قایم ما میباشد چنانچه بود بر رسول خدا و دامنش
از زمین مرتفع است بنحویکه گویا پوشش روی آنرا با دو حلقه بلند کرده اند و بروایت دیگر فرمود آن زره بر صاحب
این امر مستدیر است یعنی بر بدن شریف او راست میآید چنانچه بر رسول خدا بود و در این مضمون اخبار بسیار است
و مرحوم علامه مجلسی اعلی الله مقامه در هفتم بحار بعد از ذکر جمله از اخبار فرموده که ظاهر میشود از این اخبار که در نزد
حضرات ائمه دو زره بود یکی از آنها علامت امامت بود که راست میآمد بر امامی و دیگر علامت حضرت قایم
بود که راست نمی آید مگر بر بدن آن حضرت عجل الله فرجه   بیست و هشتم ابری مخصوص که خدا تعالی آنرا برای
آن حضرت ذخیره نموده و در آنست رعد و برق چنانچه در بصایر و اختصاص شیخ مفید روایت کرده اند بسندهای
متعدده از حضرت باقر ع که فرمود آگاه باشید بدرستیکه ذوالقرنین را مخیر کردند میان دو ابر پس برگزید ذلول
یعنی آرام را و ذخیره شد برای صاحب شما صعب راوی پرسید صعب کدام است فرمود آن ابریکه در آن
رعد و صاعقه یا برق باشد پس صاحب شما سوار میشود بر آن آگاه باشید که آن حضرت سوار میشود بر آن ابر پس
بالا میرود و او را در راههای هفت آسمان و هفت زمین که پنج سهم آن معمور است و دو سهم از آن خراب است و نیز
روایت کرده اند از حضرت صادق ع که فرمود بدرستیکه خداوند مخیر فرمود ذوالقرنین را میان دو ابر ذلول
و صعب پس اختیار نمود ذلول را و آن ابریست که نیست در آن رعد و برق و اگر اختیار نمود صعب را نبود از برای او
این اختیار زیرا که خداوند ذخیره کرد آنرا برای قایم علیه السلام مؤلف میگوید منافات در میان اول حدیث و
آخر حدیث نیست زیرا که مراد از اختیار در اول اختیار ذوالقرنین بود بحسب ظاهر و مراد از عدم اختیار
در آخر حدیث بحسب واقع و تقدیر و قضاء خداوندی بود که در علم خدا گذشته بود که آن ابر صعب مختص
حضرت قایم است و ذوالقرنین آنرا اختیار نخواهد نمود هر چند که او را مخیر کنند در میان آن دو ابر پس اختیار
ظاهری منافات ندارد با تعیین واقعی   بیست و نهم میسر شدن بندگی حقتعالی بر حسب واقع و موافق نوامیس
الهی و بر وفق فرمان آسمانی بدون خوف و تقیه از کفار و فجار و اشرار در زمان سلطنت و ظهور دولت حضرت
قایم چنانچه دلالت وارد بر این آیات و روایات و از جمله آیات قوله تعالی است   وعد الله الذین آمنوا و عملوا
الصالحات منکم لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من
بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا   یعنی وعده داده خداوند آن اشخاص را که ایمان
آورده اند از شما و کردار نیکو کرده اند که هر آینه البته خلیفه گرداند ایشانرا چنانچه خلیفه گردانید آنانرا که بودند
قبل از ایشان مثل داود و سلیمان و یوسف و هر آینه البته متمکن خواهد کرد برای ایشان دین ایشانرا که پسندیده
برای ایشان و هر آینه البته تبدیل خواهد کرد مر ایشانرا بعد از ترس ایشان ایمنی را که بپرستند خدا را و شریک
قرار ندهند برای خدا چیزی را پس خداوند عالمیان در آیه سه وعده داده از برای بندگان صالح خود یکی
خلافت در تمام روی زمین زیرا که فی الارض فرموده و معنای آن تمام روی زمین است دویم تمکین تام

اظهار

اظهار دین پسندیده و عمل کردن بدین حقیقی و اوامر حقیقی و سیمی رفع خوف و ترس از ایشان بالمره و عدم حاجت بر
تقیه در عمل نمودن بدین حق و عدم وقوع تقیه که در واقع شرک است هر چند که در جای خود واجب است
زیرا که شرک عبارت است از مدخلیت غیر خدا در عبادت خداوند و در تقیه این تثلیث هست پس از زمانها
است که بتحقیق این سه وعده از برای احدی از اولیاء خداوند در این امت واقع نشده حتی از برای رسول خدا زیرا
که آن حضرت از کفار و منافقین و مشرکین تقیه میکردند و اما خلفاء راشدین پس امر ایشان واضح تر است زیرا که در
زمان ایشان چه قدر فتنها بر پا شد پس از اینها معلوم میشود که این آیه وافی هدایه در شان حضرت قایم است و
ارتفاع خوف از مسلمین و تمکن تام از اظهار دین و خلافت در جمیع روی زمین در زمان ظهور آن حضرت خواهد
شد چنانچه این مطلب را در تحفة الشیعه بیان نموده ام و اما اخبار پس روایت کرده شیخ طبرسی در مجمع از
اهل بیت که این آیه شریفه در حق مهدی علیه السلام است و نیز عیاشی در تفسیر خود روایت کرده که حضرت سجاد
علیه السلام این آیه را تلاوت نمود آنگاه فرمود که ایشان والله شیعیان ما اهل بیتند و انجام یعنی سه وعده
با ایشان داده میشود بر دست مردی از اهل بیت و او مهدی این امت است و در کمال الدین از حضرت سجاد ع
روایت کرده که فرموده بعد ذکر نوح و انتظار مؤمنین فرج را تا آنکه عطا فرمود خداوند با ایشان استخلاف و تمکین
را که همچنین است قایم زیرا که طول میکشد زمان غیبت آن بزرگوار تا آنکه خالص شود حق و از ایمان کدورت نفاق
شود و مرتد میشود هر کس از شیعه که طینت او خبیث باشد و خوف نفاق در او برود و چون به بینند خلافت و تمکین را
و امر که منتشر میشود در زمان مهدی ع راوی عرض کرد که کسانی هستند که گمان میکنند که این آیه در حق چهار خلیفه
پیغمبر ص نازل شده فرمود خداوند دلهای ایشانرا هدایت نکند کجا متمکن شدند از دینی که پسندیده آنرا
خداوند و رسول او و انتشار امر آن در امت و رفتن خوف از دلهای ایشان و مرتفع شدن شک از سینهای ایشان
است در زمان یکی از آنها و در عهد نبی علیه السلام با ارتداد مسلمانان و فتنهای که بر انگیخته شد در زمان ایشان
و مقاتلها که واقع شد میان ایشان و کفار و نیز روایت کرده از حضرت امام رضا ع که فرمود دینی نیست
برای کسیکه ورع نداشته باشد و ایمان ندارد آنکه تقیه نمیکند بدرستیکه اکرم شما در نزد خداوند اتقی است که بیشتر
عمل کند بر تقیه قبل از ظهور قایم پس کسیکه ترک کند آنرا قبل از ظاهر سلطنت قایم پس از ما نیست   سی ام
فرو گرفتن سلطنت و ریاست آن حضرت تمامی روی زمین را از مشرق تا مغرب در حالتیکه جای نماند که حکمش
جاری و امرش نافذ نشود و کلمه توحید و نبوة جدش در آن گفته نگردد چنانچه مرحوم صدوق در کتاب عیون و
کمال الدین روایت کرده از رسول خدا ص در حدیث طولانی که فرمود در شب معراج نظر کردم بساق عرش
پس دیدم دوازده نور را در هر نوری سطر سبزی بود که بر آن اسم وصی بود از اوصیاء من اول ایشان علی ابن ابی
طالب و آخر ایشان مهدی امت است پس گفتم ای پروردگار من اینها اوصیاء من هستند بعد از من خطاب رسید که
ای محمد ایشان اولیاء و اصفیاء و حجتهای من اند بعد از تو بر خلق من و ایشان اوصیاء تو اند و خلفای تو و بهترین خلق من
بعد از تو قسم بعزت و جلال خود که هر آینه البته ظاهر کنم با ایشان دین خود را و بلند کنم با ایشان کلمه خود را و
پاک کنم با آخر ایشان زمین خود را از دشمنان خود و هر آینه البته مالک گردانم او را بمشرقهای زمین و مغربهای
آن و هر آینه البته مسخر کنم برای او بادها را و ذلیل کنم البته برای او ابرهای سخت را و البته بالا برم او را در سببهای
و راههای آسمان و هر آینه البته یاری کنم او را بلشکر خود و مدد دهم او را بملایکه تا بلند گردد دعوت من و جمع شوند خلایق
بر توحید من آنگاه دوام دهم سلطنت او را و روزگار سلطنت را بنوبت گذارم میان اولیاء خود تا روز قیامت و نیز
در کمال الدین از آنحضرت روایت کرده که فرمود بعد از ذکر سلطنت ذوالقرنین که بزودی خدا تعالی جاری میفرماید سنت
او را در قایم از فرزندان من و میرساند او را مشرق زمین و مغرب زمین تا آنکه نمی ماند موضعی از دشت و کوه که ذوالقرنین در
آن قدم گذاشته مگر آنکه او قدم گذارد و ایضا از کمال الدین گذشت که حضرت باقر ع فرمود گویا می بینم اصحاب قایم را

که احاطه نموده باشد مابین خافقین مشرق و مغرب را و نیز عیاشی در تفسیر آیه وله اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هرگاه قائم ما ظاهر شود هیچ زمینی نماند مگر آنکه ندا کنند در آن به لا اله الا الله محمد
رسول الله و ایضا در تفسیر آیه مذکوره از حضرت امام کاظم ع روایت کرده که فرمود این آیه نازل شده در حق حضرت قائم
علیه السلام چون ظاهر گردد بر یهود و نصارا و زنادقه و کافران اسلام را اظهار میکند پس هرکه برغبت اسلام قبول کرد
امر فرماید او را بنماز و زکوة و بر آنچه مسلمانان بآن امر فرماید و بر مسلم واجب است و هرکه اسلام نیاورد گردنش را میزنم
تا آنکه نماند در مشرقها و مغربها احدی مگر موحد راوی گفت فدایت شوم خلق زیاده تر از این است فرمود خداوند چون
اراده فرماید امری را زیاد کم را زیاد فرماید و احادیث در این مضمون بسیار است و ذکر همه آنها از وضع کتاب خارج است
و این معنی متواتر است و بلکه در بین علماء اهل سنت نیز معروف و مشهور است چنانچه یوسف بن یحیی السلمی در باب نهم
عقد الدرر اخبار بسیار نقل کرده در کیفیت فتوحات حضرت قائم و گرفتن او قسطنطنیه را و روم را و بنی اصفر را که روس
است و چین و کابل را و جزایر را و غیر اینها را ذکر همه آنها باعث طول کلام است و از مقصود خارج است **سی و یکم** پر
شدن تمامی روی زمین است از عدل و داد و این مطلب واضح تر از همه است زیرا که در بسیاری اخبار الهی و نبوی از آنحضرت
و شیعی که ذکری از حضرت مهدی شده باین بشارت را داده اند و این منقبت را و فضیلت را برای آن حضرت بیان فرموده
اند و احتیاج بذکر آنها نیست زیرا که لازم میاید اعاده اکثر آنچه در ابواب گذشته ذکر شده بلکه اکتفا میشود بچند حدیث
از جمله برک از آنچه در عیون از حضرت امام رضا ع روایت کرده که فرمود چون آن حضرت ظهور میکند روشن شود
زمین بنور پروردگار خود و گذاشته شود میزان عدل میان مردم پس ظلم نمیکند احدی احدی را و نیز صدوق در کمال الدین
روایت کرده از حضرت صادق ع در تفسیر آیه شریفه سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین یعنی سیر کنید در آنها شبها و
روزها در حال امن و آسودگی که فرمود مراد از این سیر در حالت امنیت و فراغت بهد در زمان قائم ما اهل بیت است
یعنی در زمان سلطنت آن حضرت هرکس از بزرگ و کوچک و مرد و زن در شب و روز بهر جا برود ایمن و محفوظ است
و نیز عیاشی در تفسیرش از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود حضرت قائم ع و اصحابش مقاتله میکنند والله تا خلق خدا
را به یگانگی اقرار کنند و چیزی را برای او شریک قرار ندهند حتی آنکه پیره زن ضعیفی از مشرق اراده مغرب کند و برود احدی
او را ممنوع نسازد و نیز معتمد در ارشاد از حضرت صادق روایت کرده که فرمود هرگاه قائم ظاهر شود حکم میکند بعدل
و رفع میشود در ایام او جور و ایمن میشود با او راهها و بیرون میاورد زمین برکات خود را و بر میگردد هر حقی بسوی اهل آن
حق و باقی نمیماند اهل دینی مگر آنکه اظهار اسلام کند و اعتراف نماید بایمان و نیز در کمال الدین روایت نموده از ریان
بن صلت که گفت عرض کردم به حضرت امام رضا ع که تو صاحب این امری فرمود من صاحب این امر هستم ولکن نیستم
آنکسیکه پر کند زمین را از عدل چنانچه پر شده از جور **سی و دوم** حکم فرمودن در میان مردمان بعلم امامت خود و
طلب نکردن بینه و شاهد از احدی چنانچه در بصائر روایت کرده از حضرت صادق ع که فرمود هرگز دنیا نخواهد گذشت
تا آنکه ظاهر گردد مردی از اهلبیت که حکم کند بحکم داود و آل داود و سؤال نکند از مردم بینه و در روایت دیگر فرمود که عطا
خواهد کرد بهر نفسی حکم او را یعنی حکم واقعی آنکس را و نیز روایت کرده از آن حضرت که فرمود هرگاه قائم آل محمد علیهم
السلام ظهور کند حکم میکند بحکم داود و سلیمان و نمیپرسد از مردمان شاهدی و راوندی در دعوات خود روایت کرده از
عسکری علیه السلام که نوشت در جواب آنکه پرسید چون قائم برخواست بچه حکم میکند که سؤال کردی از امام علیه السلام
پس هرگاه ظهور کرد حکم میکند میان مردمان بعلم خود مثل حکم داود و سؤال نمیکند از مردم بینه را و نیز راوندی در خرائج
روایت نموده از حضرت صادق ع که فرمود گویا می بینم مرغ سفیدی را بالای حجر اسود و در زیر آن مردی است که حکم
کند بحکم آل داود و سلیمان و خواهش نمیکند بینه را و نیز معتمد در ارشاد و فضل ابن شاذان در غیبت خود روایت نموده
از آن حضرت که فرمود هرگاه ظهور کند قائم آل محمد حکم میکند میان مردم بحکم داود و محتاج نمیشود به بینه و خدا تعالی
او را الهام میکند پس حکم میکند بعلم خود و خبر میدهد هر قومی را بآنچه در دل خود مخفی کرده و نیز نعمانی در غیبت خود

روایت کرده از آنحضرت که منادی آن حضرت ندا میکند که این مهدی است حکم میکند بحکم داود و سلیمان و سؤال نمیکند از مردم
بینه را و در کمال الدین از آن حضرت روایت کرده که فرمود پس بر میانگیزاند خداوند بادی را پس ندا میکند بهر وادی که
این مهدی است حکم میکند بحکم داود و سلیمان و نمیخواهد بینه را بر حکم خود و نیز فضل بن شاذان در غیبت خود روایت
کرده از حضرت باقر ع که فرمود سلطنت میکند قائم سیصد سال و زیاد میکند نه سال را چنانچه درنگ کردند اصحاب کهف
در کهف خود و پر میکند زمین را از عدل و داد پس مفتوح میفرماید خداوند برای او مشرق زمین و مغرب زمین را و میکشد
مردم را تا آنکه نماند مگر دین محمد صلی الله علیه و آله و حکم و رفتار میکند بسیره سلیمان بن داود و میخواند آفتاب و ماه را
پس اجابت میکنند او را و پیچیده میشود برای او زمین و وحی میشود باو پس عمل میکند بوحی بامر خداوند مؤلف میگوید
حکم بباطن از خصایص آن حضرت است در تمامی حکمهای خود در جمیع ایام سلطنت خودش و اما تشبیه آن حضرت
بسلیمان و داود در این احادیث پس از جهة دفع وحشت است از مردم زیرا که حضرت داود و سلیمان همیشه حکم بباطن
و بدون شاهد نمیکردند بلکه حکم بباطن از ایشان مخصوص بود بچند واقعه پس از جهة عدم وحشت و عدم ترس خلق حکم
آن حضرت را نظیر حکم ایشان فرمودند **سی و سیم** آوردن حکمهای مخصوصه که تا عهد آن حضرت ظاهر و جاری
نگشته و احدی از انبیاء و ائمه علیهم السلام حکم بآنها نکرده چنانچه در کافی و کمال الدین از حضرت صادق ع روایت
کرده اند که فرمود دو خون است در اسلام حلال است از جانب خداوند حکم نمیکند در آن احدی تا آنکه مبعوث
شود قائم ما اهل بیت پس هرگاه برانگیخت خداوند حضرت قائم را حکم میفرماید در آن بحکم خدا و بینه بر آن نمیطلبد
زانی محصن را رجم میکند و آنکه زکوة نمیدهد گردنش را میزند و نیز در خصال روایت کرده از حضرت صادق ع و امام
کاظم علیه السلام که فرمودند هرگاه برخواست قائم ما هر آینه حکم میکند به سه حکم که حکم نکرده بآنها احدی قبل از او
میکشد زانی پیر را و میکشد مانع زکوة را و میراث دهد برادر را از برادرش در عالم ذر و در غیبت نعمانی روایت کرده از حضرت
صادق ع که فرمود بدرستیکه امیر المؤمنین ع میفرمود برای من بود که بکشم آنرا که پشت کند یعنی در جنگ رو بگریز میکند
و بکشم خسته مجروح را ولکن ترک کردم آنرا بجهة عاقبت و عاقبت اصحاب خود که اگر مجروح شوند نکشند ایشان را
و از برای حضرت قائم است که بکشد پشت کننده را و بکشد مجروح را و نیز فضل بن شاذان از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده که فرمود حکم میکند حضرت قائم باحکامیکه انکار میکنند آنرا بعضی از اصحابش از آنها که در پیش رویش
شمشیر میزنند و آن حکم آدم است پس آنها را پیش میطلبد و امر میفرماید که گردن آنها را میزنند آنگاه ثانیا حکم میکند
پس انکار میکنند آنرا گروهی دیگر و آن قضاء داود است پس پیش میطلبد ایشان را و گردن آنها را میزنند آنگاه ثالثا
حکمی میفرماید پس انکار میکنند آنرا گروهی دیگر از آنها که در پیش رویش شمشیر میزنند پس ایشانرا پیش میطلبد و
امر میفرماید که گردن آنها را بزنند آنگاه رابعا حکمی میفرماید و آن حکم محمد صلی الله علیه و آله است پس آنرا احدی انکار
نمیکند و در اعلام الوری مرحوم طبرسی از آن حضرت روایت کرده که فرمود حضرت قائم ع میکشد مرد بیست ساله را
که علم و دین و احکام مسائل خود را نیاموخته باشد و نیز محمد بن مشهدی در مزار خود روایت کرده که ابو بصیر سؤال
کرد از حضرت صادق ع از حکم کسانیکه نصب عداوت کردند با ائمه فرمود ای ابا بصیر نیست برای کسیکه مخالفت
ما را نموده در سلطنت ما حظ و نصیبی بدرستیکه خداوند حلال کرده برای ما خونهای آنها را در وقت ظهور حضرت قائم
ما و امروز حرام است بر ما و بر شما این کار پس ترا مغرور نکند احدی و هرگاه قائم ما برخواست انتقام خواهد کشید
برای خدا و پیغمبرش و برای همه ما و در جمله از اخبار وارد شده که حضرت قائم ع جزیه قبول نمیکند و صلیب را میشکند و خوک
را میکشد مؤلف میگوید شاید مراد از زانی محصن در حدیث اول همان پیر زانی باشد در حدیث دوم زیرا که کشتن
پیر زانی از خصایص آن حضرت است و اما کشتن زانی محصن پس در شریعت وارد است و بنای فقها بر آن است
و از مجموع این احادیث معلوم شد که آن حضرت احکام مخصوصه خواهد آورد که قبل از ظهور آن بزرگوار اجرا نشده
بود و عدد آنرا خداوند میداند و ائمه **سی و چهارم** ظاهر شدن و بیرون آمدن تمام مراتب علوم در زمان آن

حضرت چنانچه راوندی در خرایج از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود علم بیست و هفت حرف است پس جمیع آنچه پیغمبران آوردند دو حرف بود و مردم نشناختند تا امروز غیر از این دو حرف را پس هرگاه قائم ما ظهور کرد بیرون آورد بیست و پنج حرف را پس پراکنده میکند آنها را در میان مردم و ضم میکند با آن دو حرف دیگر تا آنکه منتشر نماید تمام بیست و هفت حرف را و نیز در بصایر از آن حضرت روایت کرده که فرمود در زاویه شمشیر رسول خدا ص صحیفه کوچکی بود و بدرستیکه حضرت امیر المؤمنین ع طلبید پسرش حسن را پس داد آن صحیفه را بآن حضرت و کاردی باو داد و فرمود باو که آنرا باز کن پس نتوانست آن را باز کرد پس آن را برای او باز کرد آنگاه فرمود باو بخوان پس خواند حضرت امام حسن ع الف با سین و حرفی بعد از حرفی آنگاه آن را پیچید و داد به پسرش امام حسین ع پس نتوانست آن را باز کند پس آنرا برای او باز کرد و فرمود بخوان پس خواند چنانچه خوانده بود امام حسن آنگاه پیچید و داد آنرا بمحمد بن الحنفیه پس نتوانست آنرا باز کند پس آن را برای او باز کرد و فرمود باو بخوان پس نتوانست اخراج نماید از آن چیزی را پس امیر المؤمنین ع آنرا گرفت و پیچید و بر زاویه شمشیر رسول خدا ص آویزان کرد راوی پرسید که چه بود در آن صحیفه فرمود آن حروف است که باز میکند هر حرفی از آن هزار باب و دری علم را و فرمود بیرون نیامد از آن حروف مگر دو حرف تا این ساعت و بسند دیگر از ابو بصیر روایت کرده که پرسید از آن حضرت که چه بود در زاویه شمشیر رسول خدا پس بهمان نحو خبر گذشته بیان فرمود و حدیث راوندی از برای این دو حدیث بیان است سی و پنجم آوردن شمشیرهای آسمانی مخصوصی برای اصحاب آن حضرت چنانچه شیخ نعمانی در غیبت خود از حضرت صادق ع روایت کرده است که فرمود هرگاه ظهور کند حضرت قائم فرود میاید شمشیرهای قتال و بر هر شمشیری ثبت شده اسم مردی و اسم پدر او و شیخ مفید در اختصاص از آن حضرت روایت کرده که فرمود هرگاه ظهور نمود قائم علیه السلام میآید بر نجف کوفه پس به پای مبارک خود اشاره میکند بموضعی آنگاه میفرماید حفر کنید اینجا را پس حفر کنند پس بیرون میاورند دوازده هزار زره و دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار خود که از برای هر خودی دو رو است پس آنگاه میطلبد دوازده هزار از موالیان عجم را پس آنها را بایشان میپوشاند آنگاه میفرماید هر کس که نباشد بر او مثل آنچه بر شما است پس بکشید او را مؤلف گوید احتمال دارد که مراد از شمشیرهای قتال فرود آمده همان شمشیرهای دفن شده باشد که از نجف کوفه بیرون میآورد با زرهها و طاسکلاهها و احتمال دارد که شمشیرهای فرود آمده که نامهای صاحب آنها با پدرانشان در آنها نوشته شده مختص بآن سیصد و سیزده نفر باشد و آن شمشیرهای بیرون شده با زرهها و طاسکلاهها از برای موالیان و دوستان از عجمان بوده باشد پس منافات بین این دو خبر ندارد سی و ششم بیرون آمدن دو نهر از آب و شیر پیوسته در ظهر کوفه که محل سلطنت آن حضرت است از سنگ حضرت موسی که با آنحضرت است چنانچه راوندی در خرایج از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که فرمود چون قائم ظهور میکند در مکه اراده فرماید که متوجه کوفه شود منادی آنحضرت ندا میکند که آگاه باشید که کسی حمل نکند طعامی و نه آبی و آن حضرت برمیدارد سنگ حضرت موسی را که جاری شده بود از آن دوازده چشمه آب پس فرود نمی آید در منزلی مگر آنکه نصب میکند آنرا و جاری میشود از آن چشمهها پس هر که گرسنه باشد سیر میشود و هر که تشنه باشد سیراب میشود پس آن سنگ توشه ایشان است تا وارد نجف شوند پشت کوفه پس چون فرود آمدند در نجف جاری میشود از آن پیوسته آب و شیر پس هر که گرسنه باشد سیر میشود و هر که تشنه باشد سیراب میشود سی و هفتم نزول حضرت عیسی روح الله از آسمان برای یاری حضرت مهدی و نماز کردن او در خلف حضرت قائم ع و احادیث در این خصوص بسیار و از حد و حصر بیشمار است و بعضی از آنها در ابواب گذشته ذکر شده و بلکه بحد ضرورت رسیده در میان سنی و شیعی و همیشه ائمه طیبین آن افتخار میکردند و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خداوند تعالی این را از مناقب و فضایل خاصه آن حضرت شمردند چنانکه حسن بن سلیمان در مختصر بصایر روایت کرده در خبر مفضل که خدا تعالی برسول خود فرمود در شب معراج که عطا فرمودم بتو اینکه بیرون بیاورم از صلب علی یازده مهدی که همه از ذریه تو

باشند

باشند از بکر بتول آخر مرد ایشان نماز میکند در پشت سر او عیسی ابن مریم پر میکند زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده از ظلم و جور باو نجات میدهیم از هلاکت و هدایت میکنیم از ضلالت و عافیت میدهیم از کوری و شفا میدهیم باو مریضان را و در کمال الدین از حضرت رسول خدا روایت کرده که فرمود قسم بآن خدائیکه مرا براستی به پیغمبری فرستاد که اگر نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه طولانی میکند خداوند آن روز را تا آنکه ظهور کند در آن روز فرزندم مهدی پس فرود آید روح الله عیسی بن مریم پس نماز کند در عقب سر او و نیز روایت کرده از امیر المؤمنین ع که فرمود در حدیث کشتن دجال که او را میکشد خداوند در عقبه افیق بر دست کسیکه نماز میکند مسیح عیسی بن مریم در پشت سرش و در اعلام الوری روایت کرده از حضرت امام حسن ع که فرمود نیست از ما امامان احدی مگر آنکه واقع میشود در گردن او بیعت از طاغیه زمان او مگر قائمیکه نماز میکند روح الله عیسی در خلف او و شیخ طوسی در غیبت خود روایت کرده که رسول خدا ص فرمود بحضرت صدیقه طاهره ای دختر من داده شده با هلبیت هفت چیز که داده نشده باحدی پیش از ما تا آنکه فرمود از ما است قسم بخداوندیکه نیست خدائی غیر او مهدی این امت آنکه نماز میکند خلف او عیسی بن مریم آنگاه دست مبارک خود را گذاشت بر کتف امام حسین علیه السلام و سه مرتبه فرمود از اینست و در کافی روایت کرده از آن حضرت که روزی بیرون تشریف آورد مسرور و خندان پس اصحاب از آن جویا شدند حضرت رسول خدا فرمود هیچ روز و شبی نیست مگر آنکه برای من تحفه ایست در آن از جانب خدا آگاه باشید که پروردگارم تحفه داده امروز بمن که نداده مثل آنرا بکسی گذشتگان جبرئیل آمد نزد من و از خدا بمن سلام رسانید و گفت ای محمد تا آنکه گفت و از شما بنی هاشم است قائم مهدی که نماز میکند عیسی بن مریم در عقب او هرگاه که خداوند او را بزمین فرو فرستد و نیز در کمال الدین از حضرت باقر ع روایت کرده که ذکر فرمود سیرت خلفاء راشدین را چون بآخر ایشان رسید فرمود دوازدهم کسی است که عیسی ابن مریم در عقب او نماز میکند و نیز یوسف بن یحیی از علماء اهل سنت در عقد الدرر روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود پس ملتفت میشود مهدی قائم علیه السلام که عیسی بن مریم نازل شده و گویا از مویش آب میچکد پس مهدی باو میفرماید مقدم شو برای مردم نماز بکن پس عیسی میگوید بپا نشده نماز مگر برای تو پس نماز میکند عیسی در عقب مردی از فرزندان من پس چون نماز کرد می نشیند و عیسی در مقام با و بیعت میکند و نیز از سدی روایت کرده که آن حضرت فرمود جمع میشود مهدی و عیسی در وقت نماز پس حضرت مهدی بعیسی میفرماید پیش بیفت پس عیسی میگوید تو سزاوارتری بنماز پس نماز میکند عیسی در عقب آن حضرت و ایضا قریب باین مضمون را گنجی شافعی در کتاب بیان روایت کرده و بعد از آن بیان فرموده که این احادیث دلالت دارد بر فضیلت حضرت مهدی بر عیسی از جهة افزودن و صحیح بودن امامت جماعة و اما در احادیث شیعه پس حدیث وارد نشده بر اینکه حضرت مهدی امر کند بعیسی که مقدم شو و تو نماز بکن برای مردم زیرا که اولیای خداوند تعارف و مزاح در غیر موقع نمیکنند و چه طور میشود که حضرت مهدی امر کند بعیسی که نماز بکن برای مردم با وجود بودن خودش در میان مردم و افضل بودن آن حضرت از عیسی بعلت آنکه با وجود افضل نماز با غیر افضل روا نیست بلکه جایز نیست چنانچه حدیث صحیح که سنی و شیعی آنرا روایت کرده اند دلیل است بر این مطلب که حضرت رسول خدا فرمود هرگز رستگار نمیشود قومیکه پیش بیندازند کسی را و در میان آنها باشد کسیکه افضل باشد از آنکه پیش افتاده ایشان را سی و هشتم قتل دجال لعین که از عذابهای خدا است برای اهل قبله با امر حضرت مهدی ع و یا بدست آن حضرت و اما عذاب بودن آن ملعون پس روایت کرده علی بن ابراهیم از حضرت باقر ع در تفسیر آیه شریفه قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم که آن حضرت تفسیر فرمود عذاب را بدجال و صیحه و فرمودند که هیچ پیغمبری نیامد مگر آنکه ترسانید مردم را از فتنه دجال چنانکه در کمال الدین این مضمون را از حضرت رسول خدا روایت کرده و چگونه عذاب نمیشود آن لعین بآن حالت و نیست که خروج میکند در حال قحط و گرانی و همه آفاق را سیر میکند مگر مکه و مدینه را و اکثر مردم تابع او شوند و فجار و اشرار بدور او جمع میشوند از زنده و مرده چنانکه

حسن

حسن بن سلیمان در مختصر البصائر روایت نموده از حضرت امیرالمؤمنین ع که فرمود هر که خواهد با شیعهٔ دجال مقاتله کند پس
مقاتله کند با آنکه میگریند بر خون فلان و گریه میکنند بر اهل نهروان و بدرستیکه کسی که ملاقات کند خدا را با ایمان بآنکه
فلان مظلوم کشته شده ملاقات کرده خدایرا با ایمان بآنکه فلان مظلوم کشته شده ملاقات کرده خدا را در حالتیکه
بر او غضبناک است و درک میکند دجال را پس کسی گفت یا امیرالمؤمنین پس اگر بمیرد پیش از آن فرمود مبعوث میکند خدا
او را از قبرش تا اینکه ایمان می آورد برغم انفش و اما کشته شدن آن ملعون بدست حضرت قائم پس چنانکه ذکر شد
از کمال الدین که امیرالمؤمنین علیه السلام که دجال را میکشد خداوند در عقبهٔ افیق بر دست مردی که نماز میکند مسیح عیسی بن
مریم در عقب او و ایضا در کمال الدین روایت کرده از حضرت صادق ع که فرمود خداوند چهارده نور آفرید پیش از
آنکه بیافریند خلق را بچهارده هزار سال پس آنها ارواح ما است پس کسی گفت یابن رسول الله کیستند چهارده تن فرمود
محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از فرزندان حسین که آخر ایشان قائم است که برمیخیزد بعد از غیبتش پس میکشد دجال را
و پاک میکند زمین را از هر ظلم و جور مؤلف گوید تفصیل دجال بسیار است و شاید بعضی از آن بعد از این بیاید انشاء الله
سی و هشتم انقطاع و اضمحلال سلطنت ظالمین در روی زمین بظهور سلطنت آن حضرت که دیگر در دنیا پادشاهی نخواهد بود
با وجود آن حضرت و سلطنت او و سلطنت پدران او و چنانچه در این خصوص جماعتی از علمای اثنا عشریه کتابها تصنیف کرده اند
و حقیر نیز در کتاب تحفة الشیعه در ذکر و بیان آیات نازله در شان و ظهور حضرت مهدی و رجعة ائمه علیهم السلام این
مطلب را واضح و آشکار نمود حتی آنکه بمرتبهٔ ضرورة و بداهة رسانده وفقنا الله طبعها و نشرها و در نجم الثاقب از
حضرت صادق ع نقل کرده که آن بزرگوار مکرر باین بیت مترنم میبودند لکل اناس دولة یرقبونها ودولتنا فی آخر
الدهر یظهر یعنی از برای هر جمعی و طایفه دولت و سلطنت است که ترقب و آرزو کنند آنرا و دولت و پادشاهی
ما اهلبیت در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و بعد از این سلاطین سلطنت برای ما خواهد گشت و در غیبت نعمانی از حضرت باقر
علیه السلام روایت کرده که فرمود دولت ما آخر دولتها است و نمیماند اهلبیتی مگر آنکه سلطنت خواهند کرد پیش از ما تا
آنکه نگویند هرگاه که ببینند سیره و سلوک ما را که هرگاه ما سلطنت میکردیم سلوک می نمودیم مثل سلوک این جماعت و
اینست قول خداوند والعاقبة للمتقین یعنی عاقبت کار و آخر روزگار از برای پرهیزکاران است و نیز فضل
بن شاذان همین حدیث را بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده و اخبار در این خصوص بیشمار است و در
آنچه گذشته کفایت است چهلم جایز بودن هفت تکبیر بر جنازهٔ مطهر آن حضرت نه بغیر او مگر حضرت امیر
المؤمنین ع چنانچه در بحار در حدیث وفات آن بزرگوار روایت کرده که در ضمن وصایای خود به حضرت امام حسن ع
بعد از ذکر کفن و حنوط و بردن او تا موضع قبر شریف فرمود آنگاه مقدم شو ای ابا محمد و نماز کن بر من ای فرزندم ای
حسن و هفت تکبیر بر من بگو و بدانکه حلال نیست این عمل برای احدی غیر از من مگر بر مردیکه بیرون میآید در آخر الزمان
اسم او قائم مهدی است از فرزندان برادر تو حسین راست میکند اعوجاج حق را تمام شد بدانکه آنچه ذکر شد از
خصایص و امتیازات حضرت حجة ابن الحسن عجل الله فرجه نمونه بود از خصایص آن بزرگوار زیرا که بنا حقیر اختصار
است و از این جهة اکتفا نمود بذکر چهل خاصیت و امتیاز از آن خصایص که برای آن حضرت است و ذکر کردن تمامی
تشریفات و امتیازات آن بزرگوار از قدرت بشر و بلکه از عهدهٔ ملک بیرون است بعلة آنکه کسی را که خداوند عالم
بشارت بدهد آمدن او را و ظهور کردنش را بجمیع انبیاء و اولیاء از حضرت آدم تا به حضرت خاتم و اعلام فرماید سلطنت
و ریاست و پادشاهی او را بجمیع پیغمبران و اوصیاء ایشان و همهٔ ایشان نیز خبر بدهند ظهور سلطنت او را به امتان
و بلکه علاوه با خبار دادن خداوند و پیغمبران حضرت رسول خدا و همه ائمه هدی خبر بدهند ظهور سلطنت و پادشاهی او
و پر کردن او زمین را از عدل و داد و رفع کردن او تمامی ظلم و فساد را از زمین و عباد و بشارت دهند فرج را بر مؤمنین
و مظلومین و قلع و قمع نمودن او کفر و شرک و فسق و فجور را بالکلیه از روی زمین و بلکه انبیاء و اوصیاء گذشته
همه مژده آور او باشند و از جهة بشارت دادن او آمده باشند چنانچه در حدیث مقتضب در باب دوم ذکر شد

پس البته همچنین ریاست و سلطنت کبری را اهلیت و اسباب باید باشد و استعداد و قابلیتی باید بشود که عظمت و بزرگی شان آن
شخص باندازهٔ این شغل عظیم و خدمت بزرگ باشد پس تمامی مقدمات آن سلطنت و جمیع صفات آن شخص که دارای
همان ریاست عظمی و سلطنت کبری است از خصایص و امتیازات و تشریفات خاصه میشود که مقدار کم و کیف و
قدر و منزلت آنرا بغیر از خداوند عز و جل کسی نمیداند و ادراک نمیکند و باید هر آنچه در پیغمبران سابق بوده باشد و هر
چیزیکه اولیاء و اوصیاء گذشته دارای آن هست در آن شخص باشد و زیادتر از همه آنها نیز در آن بزرگوار حاصل
گردد همچنانکه در این حدیث شریف تعبیر وارد شده و نعمانی در غیبت خود از کعب الاحبار روایت کرده که گفت
خداوند میدهد به مهدی آخر الزمان آنچه را که بپیغمبران داده و زیاده بر آن میدهد باو و او را تفضیل میدهد پس معلوم شد
از آنچه حقیر در این باب نقل نمود از خصایص و تشریفات آن حضرت که در واقع نمونه بود از امتیازات و نعمتهای اسلطنت
آن بزرگوار از جانب خداوند اند که از مقامات عالیه آن حضرت و جزئی از بزرگی آن حضرت که کسی ندیده و نشنیده
و نخواهد دید و از جهة آنچه ما ذکر کردیم رفع میشود استبعاد از بعضی احادیث که در فضایل و مناقب حضرت قائم
مهدی وارد شده است چنانچه نعمانی در غیبت خود روایت کرده که کسی پرسید از حضرت صادق ع که آیا قائم
علیه السلام متولد شده فرمود نه و اگر من او را درک کنم هر آینه خدمت میکنم او را ایام حیات خود و نیز روایت
کرده از آن حضرت که بعد از نماز ظهر دعا میکرد برای حضرت قائم ع راوی عرض کرد که برای خود دعا میکنی فرمود
بتحقیق که دعا کردم برای نور آل محمد ص و سابق ایشان و انتقام کشنده از اعدای ایشان و ایضا روایت کرده که حضرت
کاظم علیه السلام مکرر در مقام ذکر شمایل و حالات آن حضرت میفرمود پدرم فدای آنکه چنین است و نیز در کامل الزیارة
روایت کرده از حضرت صادق ع که در ضمن وقایع ظهور آن حضرت فرمود که نمیماند مومن مرده مگر آنکه داخل میشود بر
او سرور این ظهور در قبرش و این در وقتی است که بزیارت یکدیگر روند در قبرهاشان و بشارت دهند یکدیگر را بظهور
قائم و این مضمون را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کمال الدین روایت کرده و نیز نعمانی روایت نموده از
حضرت باقر علیه السلام که فرمود نظر کرد موسی بن عمران در سفر اول توراة بآنچه داده میشود بقائم از قدرت و سلطنت
و فضل پس موسی گفت پروردگارا بگردان مرا قائم پس باو گفتند بدرستیکه این قائم از ذریه احمد است پس نظر کرد
در سفر دوم پس یافت در آن مثل این آنگاه نظر کرد در سفر سیم پس دید در آن مانند آن پس همان سخن را گفت و همان
جواب را شنید و نیز در منهج الاحزان روایت کرده که سید الشهداء ع در شب عاشورا فرمود باصحاب خود که جدم خبر داد
مرا که فرزندم حسین در بیابان کربلا کشته خواهد شد غریب و بیکس و تشنه و کسیکه او را یاری کند بتحقیق که مرا یاری کرده و یاری
نموده فرزندش قائم منتظر را و نیز در بشارة المصطفی و تحف العقول روایت کرده اند از امیرالمؤمنین ع که فرمود تکمیل هیچ
علمی نیست مگر آنکه من مفتوح میکنم آنرا و هیچ سری نیست مگر آنکه قائم ختم میکند آنرا و ایضا شیخ علی بن محمد بن علی
در کفایة الاثر روایت کرده از رسول خدا ص که فرمود بعلی یا علی تو از منی و من از تو تو برادر منی و چون بمیرم ظاهر
شود کینها در دلهای قومی و زود است که پس از من فتنه شود سخت و دشوار که بیفتند در آن هر بیگانه و نزدیک و
این در وقت مفقود شدن ارشیعه است پنجم از هفتم از فرزندان تو که محزون میشود از برای فقدان او و آنگاه سر مبارک
اندک بزیر انداخت آنگاه بالا کرد و فرمود پدر و مادرم فدای همنام و شبیه من و شبیه موسی بن عمران که بر او است
جامهای نور و جامها که شق زند از شعاع قدسش انوار که متلألا است از شعاع قدس گویا میبینم ایشان را که در
نهایت مایوسی اند که ندا کنند ایشان را که شنیده شود از دور چنانچه شنیده شود از نزدیک تا آخر و از این قبیل
احادیث بسیار است که عقول فحول از فهم آن عاجز است و در تصور معنای آنها قاصر است و از آنچه ما در ذکر
خواص آن حضرت نقل کردیم معنای این اخبار فی الجمله آشکار میشود و شخص میداند که آن حضرت نه مثل انبیاء سابق
است و اولیاء گذشته است بلکه انبیاء سلف برای بشارت ظهور سلطنت آن حضرت آمده اند از برای امتان خلف
خود شان پس چنین شخصی را کسی نمیتواند وصف و تعریف کند و این عالم گنجایش ذکر فضایل و مناقب و خصایص

آن حضرت را ندارد پس از برای وصف آن بزرگوار عالم و بحر باید باشد عالمی خواهم از این عالم بدر تا بگویم وصف آن خیر البشر
کی روا باشد که گویم وصفه قال فی القرآن ربی وصفه کل شیء هالک الا وجهه

باب هشتم

در ذکر چهل معجزه از معجزات آنحضرت

در ذکر چهل معجزه از معجزات حضرت حجة بن الحسن قائم مهدی صاحب الزمان صلوات الله وسلامه علیه وعلی اجداده که هر یکی از آنها دلیل و حجت بر امامت و خلافت آن بزرگوار **معجزهٔ اول** در کفایت المهتدی نقل کرده از شیخ ابو عبد الله محمد بن هبة الله طرابلسی در کتاب فرج کبیرش که روایت نمود بسند خود از ابی الادیان که یکی از خادمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود که او گفت بخدمت آن حضرت شرفیاب شدم و او را بیمار دیدم پس آن بزرگوار نامهٔ چند نوشته بمن داد و فرمود این نامه ها را به این رسان و بفلان و فلان از دوستان ما بسپار و بدانکه بعد از پانزده روز دیگر باین بلد خواهی رسید و آواز نوحه از خانهٔ من خواهی شنید و مرا در غسلگاه خواهی دید ابو الادیان میگوید عرض کردم ای مولای من چون این واقعهٔ عظمی واقع شود حجة خدا و راهنمائی ما که خواهد شد فرمود آنکسیکه جواب نامهای مرا از تو طلب نماید گفتم زیاده از این اگر نشانهٔ مقرر فرمائی چه شود فرمود آنکسیکه بر من نماز گذارد او حجة خدا و امام و راهنما و قائم بامر است بعد از من پس نشانی زیاده از آن سرور طلب نمودم فرمود آنکسی که خبر دهد بآنچه در همیان است پس هیبت آنحضرت مرا مانع شد که بپرسم که چه همیان و کدام همیان و چیست در همیان پس از سامره بیرون شدم و نامه ها را بدین رسانیدم و جواب آنها را گرفته بازگشتم و روز پانزدهم بود که داخل سامره شدم بر وجهیکه آن حضرت بمعجزه از آن خبر داده بود آواز نوحه از خانهٔ آن سرور شنیدم و نعش او را در غسلگاه دیدم و برادرش جعفر را بر در خانهٔ آنحضرت بنظر آوردم که مردمان بر دورش در آمده بودند و او را تعزیت مینمودند با خود گفتم که اگر این امام باشد بعد از برادرش پس امر امامت باطل خواهد شد پس او را تعزیت نمودم و هیچ چیز از من نپرسید و جواب نامه ها را طلبید بعد از آن عقید خادم بیرون آمد و گفت برادر تو را کفن کردند برخیز و بر او نماز بگذار او برخواست و با نجانه در آمد و شیعیان گریان تا منزل در آمدند در آنحال امام حسن را کفن کرده بودند جعفر پیش رفت که نماز بگذارد و چون قصد تکبیر کرد که دیدم کودکی پیدا شد گندم گون و مجعد موی ردای او گرفت و کشید و فرمود که ای عم من بنماز کردن بر پدر خود از تو سزاوارترم جعفر متغیر اللون بکنار رفت و آن بزرگوار بر پدرش نماز گذارد و او را در پهلوی مرقد پدرش امام علی نقی دفن نمود و بعد از آن بمن فرمود که جواب نامه ها را بیاور جوابها را دادم با خود گفتم این دو نشان و نشان همیان ماند بعد از آن نزد جعفر رفتم و او میسنالید و زاری میکرد و نشسته بودیم که جمعی از جانب قم رسیدند و از حال امام پرسیدند و معلوم کردید که آنحضرت وفات نموده گفتند جانشین او کیست جعفر را نشان دادند پس بر او سلام کردند و او را تعزیت نمودند و گفتند نامها داریم و مالیست با ما که بگفتند تا آن حضرت برسانیم مال را چه باید کرد جعفر گفت بخادمان بسپارید گفتند با بگوی که نامها را نوشته و مال چند است جعفر خشمناک برخواست و جامهای خود را تکانید و گفت میخواهند که از غیب خبر دهم پس آن جماعت حیران شده بودند که خادمی بیرون آمد و گفت ای اهل قم و یک یک را نام برد که با شما نامهای فلان و فلان است و همیان است که در آن هزار دینار است و از آن جمله ده دینار مطلااست پس نامها را آن همیان را بآن خادم دادند و گفتند بی شبهه آنکسیکه او را فرستاده او امام است اما جعفر نزد معتمد عباسی رفت و این قضیه را باو گفت معتمد جمعی را فرستاد که در آنخانه در آمدند و هیچ کودکی نیافتند و نرجس بانو در آنوقت در حیات نبود ماریه نام کنیزی را بردند که کودک را نشان بدهد ماریه انکار نمود که هیچ کودکی در آن خانه نیست و در آنوقت خبر مرگ عبید الله بن خاقان رسید و دیگر آنکه خبر آمد که صاحب زنج از بصره خروج کرد و مشغول بآن خبرها شدند و از فکر ماریه افتادند و آن مستوره خلاصی یافت و دیگر کسی بفکر او نیفتاد **معجزهٔ دوم** علی بن محمد بن مسعود در اثبات الوصیه و حضینی در هدایت روایت کردند از جعفر بن محمد بن مالک بزاز کوفی از محمد

بن

بن جعفر بن عبد الله از ابی نعیم محمد بن احمد انصاری که گفت روانه نمودند قومی از مفوضه و مقصره کامل بن ابراهیم مدنی را با بضاعه بسوی امام حسن عسکری ع در سامره که مناظره کنند با آن حضرت در امر ایشان کامل گفت من در نفس خود گفتم که سوال میکنم از آن حضرت که داخل بهشت میشود مگر آنکه معرفت او مثل معرفت من باشد و قائل شود بآنچه من میگویم چون وارد شدم به بیت خود امام حسن عسکری و نظر کردم بجامهای سفید نرمی که در بر او بود در نفس خود گفتم ولی خدا و حجة او جامهای نرم میپوشد و ما را امر میفرماید بمواسات برادران ما و ما را نهی میکند از پوشیدن مانند آن پس با تبسم فرمود ای کامل و ذراع خود را بالا کرد پس دیدم پلاس سیاه زبری که بر روی پوست بدن مبارکش بود پس فرمود این برای خدا است و این برای شما پس خجل شدم و نشستم و در نزدیک بر او پرده آویخته بود پس بادی وزید و طرفی از آنرا بالا برد پس دیدم جوانی را که گویا پارهٔ ماه بود چهار ساله یا مثل آن پس بمن فرمود آن طفل ای کامل بن ابراهیم پس بدن من مرتعش شد و ملهم شدم که گفتم لبیک ای مولای من پس فرمود آمدی نزد ولی الله و حجت او و اراده کردی که سوال کنی که داخل بهشت نمیشود مگر آنکه عارف باشد مانند معرفت تو و قائل باشد بمقاله تو گفتم بلی و الله پس فرمود در اینحال کم خواهد بود داخل شوندگان در بهشت و الله بدرستیکه داخل بهشت میشوند خلق بسیار و گروهی که ایشانرا حقیه میگویند گفتم ای مولای من کیستند ایشان فرمود قومیکه از دوستی امیر المؤمنین ع را امینت که قسم میخورند بحق او و نمیدانند که فضل او چیست آنگاه ساعتی ساکت شد پس فرمود آمدی سوال کنی از امام حسن ع از مقاله مفوضه دروغ گفته بلکه قلبهای ما محل است از برای مشیت خداوند پس هر گاه خواست خداوند ما نیز میخواهیم و خداوند میفرماید و ما تشاؤن الا ان یشاء الله یعنی نمیخواهید شما ائمه تا آنکه خداوند بخواهد آن چیزی را آنگاه پرده بر حال خود برگشت پس آنقدرت نداشتم که آنرا بالا کنم پس حضرت حسن عسکری بمن نظر کرد و تبسم نمود و فرمود ای کامل سبب نشستن تو چیست و حال آنکه خبر داده ترا مهدی و حجة بعد از من بآنچه در نفس تو بوده و آمدیکه از آن سوال کنی گفت برخواستم و جواب خود را که در نفس مخفی کرده بودم از امام مهدی ع گرفتم و بعد از آن آن حضرت را ملاقات نکردم ابو نعیم گفت پس من کامل را ملاقات نمودم و از او این حدیث را سوال نمودم پس حدیث کرد بر من بآن تا آخرش بدون زیاده و نقصان **معجزهٔ سیم** حضینی در کتاب خود غیبة هدایت روایت کرده از محمد بن جمهور از محمد بن ابراهیم بن مهزیار که گفت شک کردم بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری ع و جمع شده بود در نزد پدرم مال فراوانی زیرا که از جانب آن حضرت نایب بود پس آنها را برداشت و در کشتی نشست و من بجهة مشایعت او بیرون آمدم پس پدرم تب شدیدی کرد و بمن گفت ای پسر مرا برگردان که مرگ است رسیده و گفت از خداوند بپرهیز کن ... در این مال و اشاره کرد بمن و مرد پس من در نفس خود گفتم پدرم وصیت منکرد بچیز غیر صحیح حمل میکنم اینمال را بعراق و خانه در شط یعنی شط بغداد کرایه میکنم و کسیرا خبر نمیکنم پس اگر واضح شد چیزی برای من یعنی امامت حضرت مهدی مثل وضوح آن در ایام حضرت عسکری مال را میدهم و اگر نه آنرا بر میکردانم پس وارد بغداد شدم و خانه در لب شط کرایه کردم و چند روز ماندم پس ناگاه رسولیرا دیدم که با او رقعهٔ بود که در آن نوشته بود ای محمد با تو چنین است و چنان است در جوف فلان چیز تا آنکه بیان کرده بود برای من آنچه با من بود از آنچه دانا بودم بآن و آنچه را که نمیدانستم پس آنها را تسلیم رسول کردم و چند روز ماندم که سر را بلند نمیکردم و اندوهگین بودم پس بیرون آمد توقیعی یعنی از جانب صاحب الزمان که ما ترا نشاندیم در مال خود در مقام پدرت پس خداوند را حمد کن یعنی ترا نایب کردم چنانکه پدرت از جانب پدرم امام حسن عسکری ع نایب بوده است **معجزهٔ چهارم** ایضا حضینی در آن کتاب روایت کرده از ابو الحسن علی یمانی که گفت در بغداد بودم پس قافله آماده شد از برای بیرون رفتن به یمن پس اراده کردم با آنها بروم پس نوشتم و اذن خواستم از حضرت صاحب الزمان علیه السلام پس بیرون آمد فرمان آن حضرت که با این قافله بیرون مرو که از برای تو خیری نیست در بیرون رفتن با این قافله گفت پس اطاعت کردم چنانچه امر فرموده بود

معجزهٔ سیم

معجزهٔ چهارم

بن الحسن

و قافله

وقافله بیرون رفت پس خنظله بیرون آمد بر ایشان ومباح کرد آن قافله را گفت نوشتم ورخصت خواستم در سوار شدن در کشتی از بصره پس مرخص نفرمود مرا وکشتیها رفتند پس از حال آنها سؤال کردم پس مرا خبر دادند که قبیله از هند که ایشان را بوارح میگویند بیرون آمدند بر ایشان پس یکی از اهل کشتیها سالم نماند پس رفتم بسامره و وقت غروب داخل شدم و با احدی تکلم نکردم و خود را بکسی شناسا ننمودم تا آنکه رسیدم بمسجدی که مقابل خانه آن حضرت بود گفتم نماز میکنم بعد از آنکه از زیارت فارغ شدم که ناگاه دیدم خادمی را که می ایستد در بالای سر سید ونرجس خاتون که آمد نزد من وبمن گفت برخیز پس با او گفتم بکجا و من کیستم گفت بمنزل گفتم شاید ترا بسوی غیر من فرستادند گفت نه مرا نفرستادند مگر بسوی تو پس گفتم من کیستم گفت تو علی بن حسن پیامی پس مرا برد تا آنکه منزل داد مرا در خانه حسین بن احمد پس ندانستم که چه بگویم تا آنکه آورد برای من جمیع آنچه را که محتاج بودم پس سه روز نشستم آنگاه اذن زیارت خواستم از داخل یعنی زیارت عسکریین ع از داخل خانه زیرا که از بیرون از شباک زیارت میکردند پس رخصت دادند پس در شب زیارت کردم و مکتوبی از احمد بن اسحق قمی رسید در آن سالیکه او در حلوان وفات کرد و در دو حاجت پس یکی از آن دو بر آورده شد و در حاجت دویم باو گفتند چون بقم رسیدی مینویسیم بسوی تو آنچه را که خواستی و حاجت این بود که استعفا کرده بود از عمل زیرا که پیر شده بود ونمیتوانست از عهده عمل بر آید پس در حلوان وفات کرد و شیخ محمد بن جریر طبری در دلایل خود روایت کرده که احمد بن اسحاق قمی وکیل حضرت عسکری بود و چون آن حضرت وفات کرد مقیم بود در وکالت خود از جانب مولای ما صاحب الزمان ومیرسید باو توقیعات آن حضرت وحمل میشد بسوی او مالها از جمیع نواحی که در آنجا بود مال مولای ما حجة بن الحسن ع پس آنها را تسلیم میگرفت تا آنکه رخصت خواست که بقم برود پس اذن رسید که برود و ذکر فرمود صاحب الزمان را که بقم نمیرسد آنجا و مریض میشود و وفات میکند در راه پس مریض شد در حلوان ومرد و در آنجا دفن شد همچنانکه مولای ما فرموده بود و اقامت فرمود مولای ما بعد از فوت احمد بن اسحاق قمی در سامره آنگاه غایب گردید

معجزه پنجم ونیز روایت کرده از عیسی بن مهدی جوهری که گفت بیرون رفتم سال دویست و شصت و هشت بطرف مکه برای حج و قصد من مدینه و صاریا بود چون صحبت رسید نزد ما که حضرت صاحب الزمان از عراق رفته بمدینه و نشسته در قصری در صاریا و در سایه بانیکه برای آن حضرت است در نزد سایه بان پدرش امام حسن و داخل میشود بر او قومی از خاصه شیعیانش پس بیرون رفتم بعد از آنکه سعی حج کرده بودم بقصد حج در امسال باشتیاق لقای آن حضرت در صاریا پس ناخوش شدم در حالیکه از فید بیرون رفتم آمدم پس قلبم تعلقی پیدا کرد بماهی و شیر و خرما پس چون وارد مدینه شدم ملاقات کردم برادران خود را در آنجا پس بشارت دادند مرا بظهور آن حضرت در صاریا پس چون مشرف شدم بر آن وادی چند بز لاغر دیدم که داخل قصر شدند پس ایستادم منتظر امر بودم تا آنکه نماز مغرب و عشا را کردم و من دعا و تضرع و مسئلت می کردم که ناگاه دیدم بدر خادم صدا زد بمن که ای عیسی بن مهدی جوهری جیلانی پس تکبیر و تهلیل گفتم و خداوند را ثنا و حمد نمودم چون داخل شدم در صحن قصر چیزی دیدم در آنجا گذاشته پس خادم مرا بآنجا برد و بر سر آن خوان نشانید و بمن گفت مولای تو میفرماید بخور آنچه را در حال مرض خود میل کرده بعد از آنکه از فید بیرون آمدی پس در نفس خود گفتم مرا همین برهان بس است و من چگونه بخورم و حال آنکه نرسیده و مولای خود را ندیدم پس آواز آمد که بخور ای عیسی مرا خواهی دید پس نشستم بر مائده و دیدم بر آن ماهی گرمی بود که جوش میخورد و نزد آن خرمائی بود شبیه ترین خرماها بخرماهای ما در جیلان و در نزد آن شیر بود پس در نفس خود گفتم من علیلم و غذای ماهی و شیر و خرما بمن ضرر میکند پس بمن صیحه زد که ای عیسی آیا شک کردی در امر ما پس تو داناتری بآنچه ترا ضرر یا نفع میرساند پس گریستم و از خداوند طلب آمرزش کردم و از جمیع آنها خوردم و چون دست خود را از آن خوان برمیداشتم جای دستم ظاهر نبود و یافتم آن غذا را پاکیزه تر طعامیکه در دنیا خورده بودم پس زیاد از آن خوردم تا آنکه شرم کردم پس مرا آواز داد که حیا مکن ای عیسی که آن طعام جنت است دست مخلوقی آنرا

نساخته

نساخته پس خوردم پس دیدم نفس خود را که از خوردن آن باز نمی ایستد پس گفتم ای مولای من کافیست مرا پس آواز کرد مرا که بیا نزد من پس در نزد خود گفتم مولای خود را ملاقات میکنم و حال آنکه دست خود را نشسته ام پس مرا آواز داد که ای عیسی آیا در دست تو چیزی هست پس دست خود را بوئیدم پس دیدم که از مشک و کافور خوشبوتر است پس نزدیک آن حضرت رفتم پس شخصی نمایان شد برای من که چشم خیره شد از نور او و ترسیدم بنحویکه گمان کردم عقلم زایل شده پس فرمود ای عیسی نبود برای شما که مرا ببینید اگر نبودند تکذیب کنندگان که میگویند کجاست او و کی بوده و کجا متولد شده و کی او را دیده و چه بیرون آمده از جانب او بسوی شما و بچه خبر داده شما را و چه معجزه شما را نشان داده آگاه باش قسم بخدا که دفع کردند امیرالمؤمنین ع را با آنچه دیدند از آن حضرت و مقدم داشتند بر او و حیله کردند و او را کشتند و همچنین کردند با جداد من و تصدیق نکردند ایشانرا و نسبت دادند ایشانرا بسحر و کهانت و خدمت جن تا آنکه فرمود ای عیسی خبر ده دوستان ما را بآنچه دیدی و حذر کن از اینکه خبر دهی دشمنان ما را پس سلب شود از تو نعمت پس گفتم ای مولای من دعا کن برای من به ثبات پس فرمود اگر خداوند ترا ثابت نکرده بود مرا نمیدیدی پس برو بحج خود با رشد و هدایت پس بیرون آمدم و من از همه مردم بیشتر حمد و شکر بر خدا میکردم

معجزه ششم در کتاب ثاقب المناقب روایت کرده از ابی محمد احمد بن حسن بن احمد کاتب که گفت در مدینه بودم در آنسالی که وفات کرد در آن شیخ علی بن محمد سمری خداوند بزرگ کند پس حاضر شدم نزد او و قبل از فوت او بچند روز پس بیرون آمد بسوی او از صاحب الزمان توقیعی که نسخه آن این بود بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری خداوند بزرگ کند اجر ترا و اجر برادران ترا در تو زیرا که تو وفات خواهی کرد تا شش روز دیگر و جمع کن امر خود را و وصیت مکن باحدی که بنشیند بجای تو بعد از وفات تو پس بدرستیکه واقع شد غیبت عامه و ظهوری نیست مگر بامر خدا تعالی و این بعد از طول مدت و قساوت دلها و پر شدن زمین است از ظلم و جور و زود است که بیاید هشتاد نفر از کسانیکه دعوای مشاهده میکنند پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی و او کاذب و افترا کننده است ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم گفت نسخه کردیم این توقیع را و بیرون رفتم از نزد او و چون روز ششم شد برگشتیم بنزد او و او در حال احتضار بود و با او گفتند وصی تو کیست بعد از تو پس گفت از برای خداوند امریست که آنرا باخر میرساند و وفات کرد رحمه الله و این آخر کلام او بود

معجزه هفتم نیز در آن کتاب روایت کرده از احمد بن فارس ادیب که گفت شنیدم در بغداد حکایتی که حکایت کردم آنرا برای بعضی از برادران خود چنانچه شنیده بودم پس سؤال کرد از من که آنرا بخط خود بنویسم و نتوانستم او را مخالفت کنم و آن چنان است که در همدان طایفه هستند که ایشانرا بنی راشد میگویند و همه ایشان شیعه اند و مذهب ایشان مذهب اهل امامت است پس سؤال کردم از ایشان از سبب شیعه شدن ایشان در میان اهل همدان پس شیخی از ایشان که در او آثار صلاح بود و هیئت نیکوئی داشت گفت که سبب آن اینست که جد ما که نسبت باو داریم بحج رفت چون از حج فارغ شد و چند منزل از بادیه ها را طی کرد گفت پس میل کردم که فرود آیم و قدری پیاده راه روم پس رفتم تا آنکه خسته شدم پس خوابیدم و گفتم اندکی میخوابم چون قافله آید بر میخیزم گفت پس بیدار نشدم مگر بحرارت آفتاب و کسی را ندیدم پس وحشت کردم و نه راهی دیدم و نه اثر قافله پس توکل کردم بر خداوند و گفتم متوجه میشوم بسمت مقابل خود و قدری راه رفتم پس رسیدم بزمین سبز زار با طراوت که گویا قریب العهد بود بباران پس دیدم خاک آنزمین را که پاکیزه ترین خاکهاست و نگاه کردم در وسط آن زمین بقصری که لمعان داشت مانند شمشیر پس گفتم کاش میدانستم این قصر را که هرگز ندیده و نشنیده بودم پس بسمت آن رفتم چون بدر قصر رسیدم دو خادم را دیدم که جامهای سفید داشتند پس سلام کردم بر ایشان پس نیکو جواب دادند و گفتند بنشین که بتو خیر رسیده و یکی از آنها برخواست و رفت و قدری گذشت که بیرون آمد و گفت برخیز داخل شو پس برخواستم و داخل قصری شدم که بخوبی آن ندیده بودم و نه بصفای او پس خادم پیش افتاد و برده

که برادر

که بر در خانه آویخته بود طلبه نمود آنگاه بمن گفت داخل شو پس داخل خانه شدم پس جوانی دیدم که در وسط خانه نشسته بود و از بالای سر او از سقف شمشیر طولانی معلق است که نزدیک بود که شمشیر بسر او برسد و گویا آن جوان ماهست که میدرخشد در تاریکی پس سلام کردم پس جواب سلام داد با لطف کلام و حسن ادا آنگاه فرمود آیا میدانی من کیستم گفتم نه فرمود منم قایم از آل محمد منم آنکه ظهور میکنم در آخر الزمان با این شمشیر و اشاره کرد بآن پس پر میکنم زمین از عدل و داد چنانچه پر شده از جور پس من برو افتادم و صورت بخاک مالیدم فرمود مکن و سر بلند کن تو فلانی از شهری که در جبل است که آنرا همدان میگویند گفتم راست فرمودی ای مولای من فرمود آیا میخواهی که برگردی بسوی اهل خود گفتم بلی ای مولای من بشارت دهم ایشانرا بآنچه خدا بمن لطف فرموده بمن پس مرا بخادمی اشاره کرد دست مرا گرفت و کیسه بمن داد و مرا بیرون برد چند گامی رفت پس نگاه کردم بدرختان و مناره ها و مساجدی پس گفت این بلد را میشناسی گفتم در نزدیکی بلد ما بلدی است که آنرا اسدآباد میگویند و شبیه بآن است گفت این اسدآباد است برو بسلامت پس ملتفت شدم او را ندیدم و دیدم در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی است پس وارد همدان شدم و اهل خود را جمع کردم و ایشانرا بشارت دادم بآنچه خداوند برای من میسر فرموده و پیوسته در خیر بودیم تا از آن اشرفیها چیزی در میان ما باقی مانده بود

معجزه هشتم نیز در آن کتاب روایت کرده از علی بن سنان موصلی از پدرش که گفت حضرت امام حسن عسکری ع وفات کرد و از دسته از قم و بلاد جبل جماعتی با آنچه میآوردند حسب رسم و ایشانرا خبر نبود از وفات آن حضرت پس چون رسیدند از آن بزرگوار بایشان گفتند که وفات کرده آنها گفتند پس بعد از او کیست مردم گفتند جعفر برادرش جعفر هم در شهر نبود آن قوم با یکدیگر مشورت کردند و گفتند بریم و این اموال را بر گردانیم بصاحبانش پس محمد بن جعفر حمیری قمی گفت تامل کنید تا این مرد یعنی جعفر برگردد و در امر او درست تفحص کنیم گفت چون برگشت داخل شدند بر او و سلام کردند و گفتند ای آقای ما اهل قم هستیم و در ما جماعتی است از شیعه و غیر شیعه و ما حمل کردیم برای مولای خود حضرت عسکری ع اموالی پس گفت کجاست آن مالها گفتند با ماست گفت حمل نمایید آنها را نزد من گفتند برای این اموال خبری است که راه بآن هست یعنی یک راهی از برای این مالها است که باید این اموال را از آن راه ببری جعفر گفت آن راه چیست گفتند این اموال جمع میشود از عامه شیعه از هر کسی در زمان اموال یک دینار و دو دینار و زیاده و کم است آنگاه جمع میکنند آنرا در کیسه و سر آنرا مهر میکنند و ما هر وقت که مالها را می آوردیم مولای ما حضرت عسکری خبر میداد که همه مال فلان مقدار است از فلان این مقدار و از فلان این مقدار و از نزد فلان آن نقد تا آنکه تمام نامهای مردم را میفرمود و بیان میکرد که بر نقش مهر چیست جعفر گفت دروغ میگویید و بر برادرم می بندید چیزرا که میکرد و این علم غیب است پس آن قوم چون این سخن شنیدند بعضی به بعضی نگاه کردند پس گفت این مال را بردارید نزد من آرید گفتند ما قومی هستیم که ما را اجاره کرده اند و ما آنرا دیده بودیم از مولای خودمان حضرت عسکری و اگر تو امامی آن مال را برای ما وصف کن و گرنه بصاحبانش بر میگردانیم و هر چه میخواهند در آن مالها میکنند گفت پس جعفر رفت نزد خلیفه و از دست ایشان شکایت کرد و چون در نزد خلیفه حاضر شدند خلیفه ایشانرا گفت این مالها را به بدید جعفر گفتند خداوند خلیفه را اصلاح کند ما جماعتی مزدوریم و وکیل ارباب این اموال و اینها از جماعتی است و ما را امر کردند که تسلیم نکنیم آنها را مگر بعلامت و دلالتی که جاری شده بود در بین ما و حضرت عسکری خلیفه گفت چه بود آن دلالتی که با حضرت عسکری ع بود ایشان گفتند که وصف میکرد برای ما اشرفیها را و صاحبانش را و اموال را و مقدار آنرا و چون چنین میکرد مالها را باو تسلیم میکردیم و چند مرتبه بر او وارد شدیم و این بود علامت ما با او و حال وفات کرده پس اگر این مرد صاحب این امر است پس باید اراده برای ما آنچه را که بپا میداشت برای ما برادر او و الا مال را بر میگردانیم بصاحبانش که آنرا فرستادند بتوسط ما جعفر گفت اینها دروغ میگویند و این علم غیب است پس خلیفه گفت این قوم راست میگویند پس جعفر مبهوت شد و جوابی نیافت پس استجاعت کردند که خلیفه بر ما احسان کند و فرمان دهد بکسی که ما را بدرقه کند تا از این بلد بیرون رویم پس به نقیبی امر کرد که ایشانرا بیرون کند و چون از بلد بیرون رفتند پسری بنزد ایشان آمد که نیکوترین مردم بود و در هیئت گویا که خادم است پس ایشانرا آواز داد که ای فلان پسر فلان و ای فلان پسر فلان اجابت کنید مولای خود را پس باو گفتند تو مولای

مائی گفت معاذ الله من بنده مولای شمایم پس بروید نزد آن حضرت گفت پس با او رفتیم تا آنکه داخل شد خانه مولای ما امام حسن ع پس دیدیم فرزند او قایم را بر سریری نشسته که گویا پاره ماهست و بر بدن مبارک او جامه سبزی بود پس سلام کردیم بر آن حضرت و سلام ما را رد فرمود آنگاه فرمود همه مال فلان مقدار است و مال فلان چنین است و پیوسته وصف میکرد تا آنکه جمیع مالها را وصف کرد و جامهای ما را و سواری ما را و آنچه با ما بود از همه چارپایان پس افتادیم بسجده برای خداوند و زمین را در پیش روی او بوسیدیم آنگاه سؤال کردیم از هر چه میخواستیم پس جواب داد و اموال را حمل کردیم بسوی آن حضرت و ما را امر فرمود که دیگر چیزی بسوی سامره حمل نکنیم و اینکه برای ما شخصی را در بغداد تعیین فرماید که اموال را بنزد او حمل کنیم و از او توقیعات بیرون بیاید گفت پس از نزد آن حضرت مراجعت کردیم و عطا فرمود بمحمد بن جعفر حمیری قمی مقداری از حنوط و کفن و با او فرمود خداوند بزرگ کند اجر ترا در نزد تو راوی گفت چون محمد بن جعفر بعقبه همدان رسید تب کرد و وفات نمود و بعد از آن اموال حمل میشد به بغداد نزد دو نفر وکیل آن حضرت و بیرون میآمد از نزد ایشان توقیعات

معجزه نهم و نیز روایت کرده در آن کتاب از حسن بن وجنا گفت من در سجده بودم در تحت ناودان مکه در حج پنجاه و چهارم بعد از نماز عشا و من تضرع میکردم و دعا میکردم که کسی دیدم که مرا حرکت میدهد پس فرمود ای حسن بن وجنا گفت پس برخواستم و دیدم کنیزک زرد چهره لاغر اندام است که گمان کردم چهل ساله و زیاد است پس در پیش روی من براه افتاد و من سؤال نکردم او را از چیزی تا آنکه آمد در خانه خدیجه و در آنجا اطاقی بود که در وسط آن دیوار بود و در آن پلهای بود که از آنجا بالا میرفتند پس آن کنیزک بالا رفت و آوازی آمد که ای حسن بالا بیا پس بالا رفتم و ایستادم در نزد در پس حضرت صاحب الزمان را دیدم و فرمود ای حسن آیا پنداشتی که تو بر ما مخفی بودی و الله هیچ وقتی در حج خود نبودی مگر آنکه من با تو بودم پس سخت بیهوش شدم و برو افتادم پس برخواستم پس فرمود بمن ای حسن ملازم باش در مدینه خانه جعفر بن محمد یعنی حضرت صادق ع و ترا مهموم نکند طعام تو و نه آب تو و نه آنچه بآن محتاج هستی از لباس آنگاه دفتری بمن عطا فرمود که در آن بود دعای فرج و صلوات بر آن حضرت و فرمود باین دعا پس دعا بخوان پس چنین صلوات بفرست بر من و نده آنرا مگر باولیای من پس بدرستیکه خداوند ترا توفیق عطا میفرماید پس گفتم ای مولای من ترا بعد از این نخواهم دید فرمود ای حسن اگر خداوند بخواهد حسن گفت پس از حج برگشتم و ملازم شدم خانه جعفر بن محمد علیهما السلام را و من بیرون میرفتم از آنجا و بر نمیگشتم بسوی آن مگر بجهت سه حاجت از برای تجدید وضو یا از برای خوابیدن یا از برای افطار کردن پس هر زمانیکه داخل میشدم بخانه خود وقت افطار کوزه خود را پر از آب میدیدم و بر بالای آن گرده نانی و بر بالای آن نان آنچه که آن روز نفسم میل کرده بود بآن پس آنرا میخوردم و مرا کافی بود و لباس زمستانی در وقت زمستان و لباس تابستانی در وقت تابستان و من آب بخانه میبردم در روز و در خانه میپاشیدم و کوزه را خالی میگذاشتم و طعام میآوردم و مرا حاجتی بآن نبود پس میگرفتم و آنرا انفاق میکردم بجهت آنکه آگاه نباشد بر آن مطلب کسی که با من بود

معجزه دهم عماد الدین جعفر بن محمد در کتاب ثاقب المناقب روایت کرده از ابو العباس کوفی که گفت مردی مالی حمل کرد که آنرا برساند بحضرت قایم ع و دوست داشت که واقف شود بر معجزه آن بزرگوار پس توقیعی از آن حضرت بیرون آمد که اگر طلب کنی رشد را البته ارشاد خواهی یافت و اگر جستجو کنی بیابی میگوید مولای تو که حمل کن مال ما را آنمرد گفت پس بیرون آوردم از آنچه با من بود یعنی از مال آن حضرت شش اشرفی نکشیده و باقی را حمل کردم پس توقیع صادر شد که ای فلان وزن کن آن شش اشرفی را که بیرون آوردی بدون وزن و وزن آن شش مثقال و پنج دانگ و حبه و نصف حبه است آنمرد گفت پس وزن کردم اشرفیها را پس دیدم چنان است که فرموده

معجزه یازدهم سعید بن هبة الله راوندی در کتاب خرایج روایت کرده از محمد بن یوسف که گفت وقتیکه من از عراق برگشتم در شهر مرو نزد ما مردی بود که آنرا محمد بن حصین کاتب گفته میشد درباره اموال برای صاحب الامر ع جمع نموده بود از چگونگی احوال آنحضرت از من پرسید آنگاه دلایلی را که در خصوص آن حضرت دیده بودم باو خبر دادم آنگاه گفت که نزد من برای صاحب این دین مالی است رای تو چیست و چه باید کرد گفتم آنرا نزد حاجز که نایب آن حضرت

است

است بفرست او گفت آیا بزرگتر از جعفر کسی هست گفتم بلی شیخ ابوالقاسم است گفت اگر روز قیامت خداوند در این باب
از من سؤال نماید آیا بگویم که این مرد مرا بآن واداشت گفتم بلی بگو و او از نزد من بیرون رفت و بعد از چند سال باو ملاقات
نمودم بمن گفت که من همان مردی هستم که بعراق میرفتم و در حالتیکه اموالی با من بود برای صاحب الامر و ترا از قصه
خود خبر میدهم بدرستیکه دویست دینار از عابد بن علی فارسی و احمد بن علی کلثومی فرستادم و بصاحب دین هم این
را نوشتم و مسئلت دعا از آن حضرت نمودم آنگاه مطابق فرستاده من جواب در آمد و علاوه بر آن نوشته بود که مرا در ذمه
تو هزار دینار بود و دویست دینار از آن فرستادی زیرا که در اشتغال ذمه خود نسبت به باقی آن شک نمودی آنچه که
نوشته بود مطابق واقع بود و بعد از آن نوشته بود که اگر اراده معامله داری یعنی اگر بخواهی وجوهات بدهی با بو الحسن اسدی
که در شهر ری است تسلیم کن آنگاه بمن گفتم که آیا نوشته او را مطابق واقع یافتی گفت بلی دویست دینار فرستادم و زیاده از آن
نفرستادم زیرا که در آن شک داشتم و خداوند بسبب نوشته آن حضرت این شک را از من زایل گردانید راوی گوید که دو
روز یا سه روز بعد از آن خبر وفات حاجز رسید و آنگاه نزد آن مرد رفتم و آن را باو خبر دادم و او از شنیدن این خبر اندوهناک
گردید گفتم غمگین مباش زیرا که توقیع تو دو معجزه برای تو ظاهر کرده معجزه اول علم آن حضرت بشک تو و به قدر اموالی که
در ذمه تو بود و دوم امر کردن آن حضرت بمعامله نمودن با اسدی زیرا که مرگ حاجز را میدانست و از این جهت ترا معامله
کردن با اسدی امر فرموده **معجزه دوازدهم** نیز در آن کتاب از احمد بن ابی روح روایت کرده که گفت زنی
از اهل دینور پیش من فرستاد نزد او رفتم بمن گفت یا ابن ابی روح در سمت ما در دین و ورع از همه محکم تری من میخواهم
که امانتی بتو بسپارم تا اینکه آنرا بصاحبش برسانی گفتم انشاء الله میکنم گفت که اینها یکه در این کیسه مهر کرده شده است
در همیان آنرا وا مکن و نگاهی بآن مکن تا اینکه آنها را برسانی بکسی که ترا خبر دهد از چیزیکه در آن کیسه است و این گوشواره
منست قیمتش ده دینار است و در آن سه عدد مروارید است قیمت آنها هم مساوی ده دینار است مرا بصاحب الزمان
م حاجتی هست میخواهم از آن حاجت پیش از آنکه او بپرسم بمن خبر دهد گفتم حاجت تو چیست گفت ده دینار مادرم در عروسی
من قرض کرده است نمیدانم که از که قرض نموده و نمیدانم که آنها را بکه رد نمایم اگر صاحب الزمان از این قصه خبر داد آنگاه
آنها را بهر که او گوید بده بعد از آن ابن ابی روح گفت که بجعفر بن علی که برادر حضرت عسکری باشد چه گویم اگر اموال را از
من بخواهد گفت اینکه گفتم امتحان من و او است یعنی اگر از آنها که در توی کیسه است خبر بدهد آنگاه آنها را بده بعد از
آن آنها را برداشتم و بیرون آمدم تا آنکه به بغداد داخل شدم و به نزد حاجز بن یزید وشاء آمدم به او سلام کردم و نشستم
آنگاه بمن نمود که آیا حاجتی و مطلبی داری گفتم این مالی است که بمن داده شده آن را بتو نمیدهم تا آنکه خبر دهی که آن چه
قدر است و که آنرا داده اگر از آنها خبر دادی آنرا بتو میدهم گفت یا ابن احمد بن ابی روح آنرا بسامره ببر گفتم که لا اله الا
الله هر آینه اینکار کار بزرگی بود که اراده آن نمودم پس از آنجا در آمدم و بسامره رسیدم و در پیش خود گفتم که اول به نزد
جعفر میروم بعد از آن فکر نمودم و گفتم که اول نزد اهل حضرت عسکری ع میروم اگر از ایشان امتحان درست آمدند و الا به
نزد جعفر میروم پس نزدیکی خانه امام حسن عسکری رفتم آنگاه خدمتکاری از خانه نزد من در آمد و گفت آیا تو احمد بن ابی
روحی گفتم بلی گفت رقعه را بخوان ناگاه دیدم در آن نوشته بسم الله الرحمن الرحیم یا ابن ابی روح عاتکه دختر دیرانی
بتو امانت داده کیسه که در آن کیسه بگمان تو هزار درهم است نه چنین است که گمان کرده بدرستیکه رسم امانت را بجا
آوردی که کیسه را وا نکردی و ندانی که در آن چه هست و در آن هزار درهم و پنجاه دینار است و نزد تو گوشواره
هست که آن زن چنان گمان نموده که قیمتش ده دینار است او در این گمان صادق است با دو نگین که در آن است
و در آن نیز سه حبه مروارید هست که به ده دینار خریده شده حالا بزیاده از آن می ارزد آن گوشواره و بفلان خدمتکار ما
بده آنرا باو بخشیدیم بعد از آن به بغداد رو و آن مال را بحاجز بده و از او نفقه راهرا تا بمنزلت بگیر آنچه عاتکه گمان نموده
که مادرش در عروسی او ده دینار قرض نموده و او صاحبش را نمیشناسد چنین نیست بلکه صاحب آنرا که کلثوم دختر احمد
باشد میداند لکن چون که او از جمله ناصبیانست از این جهت از دادن آن دلتنگ گردید اگر عاتکه بخواهد که آنرا بخواهران

معجزه دوازدهم

خود قسمت کند و از ما در این باب اذن بخواهد هر آینه ما اذن دادیم که آنرا بفقیران قسمت نماید یا ابن ابی روح این امتحان را
که برای تو شد بجعفر بگو و بمنزل خود برگرد بدرستیکه دشمن مرده و خداوند زن و مال او را بتو روزی کرده آنگاه به بغداد
برگشتم و کیسه را بحاجز دادم آنرا وزن نمود ناگاه در آن هزار درهم و پنجاه دینار بود سی دینار از آن بمن داد و گفت
که مامور شدم باینکه سی دینار برای نفقه راه بتو بدهم آنرا گرفتم و بجائیکه منزل نموده بودم برگشتم آنگاه کسی نزد من آمد
و گفت که عم تو وفات نموده و اهل و عیالش میخواهند که نزد ایشان برگردی و رفتم ناگاه دیدم که عم من وفات یافته
و از او سه هزار درهم میراث بمن رسید **معجزه سیزدهم** در کتاب نجوم روایت کرده از احمد دینوری که گفت بعزم
حج از اردبیل بدینور برگشتم در وقتیکه یکسال یا دو سال از وفات امام حسن عسکری ع گذشته بود و خلایق در خصوص
امام در حیرت بودند آنگاه اهل دینور بسبب ورود من شاد شدند و شیعیان نزد من جمع شدند و گفتند که نزد ما از مال امام
علیه السلام شانزده هزار دینار فراهم آمده و احتیاج داریم باینکه آنها را تو برداری تا اینکه بهر طریق که لازم است تو آنها را
رد نمائی او گوید که گفتم ای قوم ایام امام حیرت است و در حالت کسیرا نمیشناسم ایشان گفتند ما ترا برگزیدیم برای اینکه این
اموال را برداری و بجایش برسانی زیرا که کریم و ثقه بودن ترا شناخته ایم و کاری بکن که آنها را بدون حجه و برهان
از دست ندهی او گوید که این مال را برداشتم و رفتم وقتیکه بقریه سیسین رسیدیم در وقتیکه احمد بن حسن آنجا بود آنگاه نزد
او رفتم و سلام کردم وقتیکه مرا دید خوشحال گردید بعد از آن هزار دینار در توی کیسه و چند بوقچه الوان که محکم بسته
شده بودند بطوریکه ندانستم که در توی آنها چه هست بمن تسلیم نمود بعد از آن گفت که اینها را با خود بردار و از دست
مده مگر با حجت و برهان و من آن کیسه و بوقچه ها را برداشتم و وقتیکه به بغداد وارد گردیدم سوای تفتیش از حال کسیکه نیابت
داشته باشد شغل دیگر نداشتم تا اینکه میگوید بمن گفتند اگر میخواهی که این مال بکسی برسد که رسیدن آن لازم است
بسامره و فلان ابن فلان وکیل حضرت قائم را بپرس و خانه امام محمد تقی الآن معمور است مطلب خود را در آنجا میابی
میگوید پس رفتم بسامره و بخانه او و وکیل را پرسیدم دربان گفت که او در خانه مشغول کار است حالا بیرون میاید پس
در در خانه انتظار او را کشیدم ناگاه بعد از ساعتی بیرون آمد بر او سلام کردم دست مرا گرفت بخانه خود برد و از
حال من پرسید گفتم پاره اموال از ناحیه جبل یعنی آذربایجان آورده ام باید که آنها را با حجت و برهان رد کنم گفت بلی
بعد از آن طعامی حاضر نمود گفت بخور و استراحت بکن که مشقت بتو رسیده و یکساعت بنماز مغرب مانده هرچه مطلب تو
باشد میاورم پس آرام گرفتم تا اینکه قدری گذشت آنگاه آمد و بنزد من آمد و رقعه پیچیده با او بود و در آن نوشته
شده بود بسم الله الرحمن الرحیم احمد بن محمد دینوری آمد و شانزده هزار دینار در کیسه های که صفت آنها چنین و چنان
است آورده یکی از آنها از فلان بن فلان است و در آن فلان قدر دینار است و در کیسه فلانکس فلان قدر است تا اینکه همه کیسه ها
را شمرده و کیسه فلان ابن فلان ذراع شانزده دینار است و بعد از اینها ذکر نموده بود که از قریه سیسین از نزد احمد بن حسن مادرائی
برادر صواف کیسه آورده که در آن هزار دینار است با فلان قدر بوقچه پارچه آنها فلان و فلان پارچه اند و رنگهای آنها فلان
و فلان رنگ است تا اینکه همه آنها را با نوع و رنگ بیان نموده بود وقتیکه اینها را مشاهده نمودم حمد خداوند را بجا آوردم و باو
شکر کردم در مقابل چیزیکه بآن بمن منت گذاشت که شک را از دلم زایل گردانید و در آن رقعه مرا امر نموده بود که همه آن
اموال را تسلیم نمایم بکسیکه ابی جعفر عمری امر میکند پس به بغداد برگشتم و نزد ابی جعفر عمری رفتم وقتیکه با ابی جعفر نائب حضرت صاحب
الامر ع در گفتگو بودیم که چه طور رفتم و چگونه آمدم ناگاه رقعه پیچیده که بمن رسیده بود و در آن رقعه بقچه و کیسه و پارچه
ها را ذکر نموده بود ابو جعفر را مامور فرموده بود که همه آنها را بمحمد بن احمد قمی تسلیم نماید آنگاه ابو جعفر لباس خود پوشید و
بمن گفت که همه اموال را بردار تا بمنزل محمد بن احمد قمی برویم من آنها را برداشتم بمنزل او بردم ابو جعفر همه آنها را باو
تسلیم نمود بعد از آن بحج رفتم وقتیکه بدینور برگشتم مردم نزد من جمع شدند آنگاه رقعه را که وکیل مولای ما صاحب الامر ع
بمن داده بود آوردم و بر ایشان خواندم وقتیکه ذکر کیسه که بارسم ذراع بود شنیده گردید آنگاه ذراع افتاد و غش نمود و در آنحال
با و مشغول شدیم تا اینکه بهوش آمد و خداوند را سجده شکر نمود و گفت حمد مر خدا را سزد که بهدایت کردن او ما را منت گذاشت

معجزه سیزدهم

الحال دانستم که روی زمین از حجت خالی نمی‌باشد بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه این کیسه‌ها را این ذراع بمن داد و انچه سوای خداوند از ان
مطلع نگردید پس از انجا رفتم بعد از آن با ابی الحسن مادرائی ملاقات نمودم و آن خبر را باو گفتم و رقعه را باو خواندم گفت سبحان
الله اگر در چیزی شک بکنی شک در این مکن که خدا روی زمین را از حجت خود خالی نگذارد **معجزهٔ چهاردهم** شیخ
کلینی در کافی و مفید در ارشاد و شیخ طوسی در غیبت خود باسناد معتبرهٔ خودشان روایت کرده اند از بدر غلام احمد بن
الحسن گفت وارد جبل شدم یعنی آذربایجان و من قایل بامامت نبودم و ایشان را جمله دوست میداشتم تا انکه یزید بن عبد الله مرد و او
از دوستان حضرت امام حسن عسکری از جبل و ولایت از کوتکین که اسم بزرگ و حکمران آن بلاد بود پس وصیت نمود بمن که
مهر اسب تاتاری که داشت با شمشیر و کمربند او را بصاحب الزمان علیه السلام برسانم ترسیدم که اگر این کار را بکنم بر سر من آزاری از
اتباع از کوتکین برسد پس آن اسب و شمشیر و کمربند را قیمت کردم بهفتصد اشرفی بر ذمه خود که آنها را بر داشته تسلیم از کوتکین بکنم
پس از جانب حضرت صاحب الزمان ع توقیع مبارک صادر شد بر من از عراق که بفرست بسوی ما هفتصد اشرفی قیمت
اسب و شمشیر و کمربند را من ترسیدم بخدا و ندکه با احدی نگفته بودم پس آنرا فرستادم تمام شد و این قصه را بنوع دیگر در کتابها
دیگر نقل کرده اند و حاصل همه آنها اطلاع حضرت صاحب الزمان است بسوی باطنی و امری واقعی آن شخص که اسب و شمشیر
و کمربند را در بین خود و خداوند عالم قیمت کرده بود و بر ذمه خود گرفته پس امر همایون از جانب صاحب الامر صادر شد و آنرا از
او طلب کرد بدون اطلاع احدی بر آن **معجزهٔ پانزدهم** محمد بن جریر طبری روایت نموده در کتاب معجزات
خود از قاسم بن علا گفت که بصاحب الزمان ع سه عریضه مکتوب در خصوص سه حاجت خود نوشتم و بآن حضرت اعلام نمودم
که من مردی هستم که بکبر سن و پیری رسیده ام و مرا اولادی نیست آنگاه از حاجتهای من جواب داده و در خصوص اولاد جوابی
نفرمود پس در مرتبه چهارم مکتوبی نوشتم و خواهش کردم که از خداوند درخواست کند تا انکه برای من ولد روزی گرداند آنگاه
بمن جواب داده و حاجتهای مرا نوشته و نوشته است که خدایا او را روزی گردان ولدی را که او بسبب آن ولد شاد گردد
این حمل را که زن او دارد بگردان ولد ذکور پس مکتوب بمن رسید در حالیکه من نمیدانستم که کنیزم را حملی هست آنگاه داخل خانه شدم
و این را از جاریه خود پرسیدم بمن خبر داد که علتی که بسبب آن این زمان الیم حالا رفع شده و مدتی بعد از آن پسری برای من از آن کنیز متولد
شد مولف میگوید مجرد دعا کردن امام ع و هر شخص صالح برای فرزند از جهة کسی و متولد شدن ولد بعد از آن دعا هر چند که کرامت
است و اختصاص بمعجزه امام ندارد و لکن خبر دادن آن حضرت بعد از دعای ولد درین حدیث بر انکه این حمل که زن آن شخص دارد
پسر است بدون انکه آن مرد بداند که زنش حمل دارد یا نه و بر اینکه خداوند برای آن شخص ولد ذکور عطا خواهد فرمود در این زودی
و بعد از این هم موافق خبر و دعای آن حضرت ولد ذکور برای او روزی شود پس البته این معجزه است و بلکه دو معجزه است
یکی خبر دادن از حمل زن و یکی ذکور بودن آن ولد که خبر داده بود **معجزهٔ شانزدهم** شیخ فاضل احمد بن علی نجاشی
در کتاب رجال خود نقل کرده و از عدول و موثقین روایت نموده که شیخ علی بن حسین بن بابویه قمی اعلا الله مقامه پدر بزرگوار شیخ
صدوق رحمة الله علیه با ابی القاسم حسین بن روح وکیل حضرت صاحب الزمان ع ملاقات نمود و چند مسئله از او پرسید و بعد از ان
بتوسط علی بن جعفر بن اسود مکتوبی بحسین بن روح نوشت و در آن مکتوب خواهش کرد که رقعه او را که در آن خواهش اولاد کرده
بود بخدمت حضرت قایم برساند پس حضرت قایم توقیع فرمود در جواب آن رقعه که مطلب ترا از خداوند عالم سؤال کردم
و بزودی دو پسری صاحب خیری برای تو متولد میشود و بعد از رسیدن توقیع شریف ابو جعفر محمد صدوق و ابو عبد الله حسین
برادر صدوق متولد شدند از کنیزی که داشت و حسین بن عبد الله میگفت که از شیخ ابو جعفر صدوق شنیدم که میگفت من بسبب
دعای امام زمان متولد شده ام و باین فخر میکنم و شکر مینمایم مولف گوید صاحب خیر بودن مرحوم صدوق بر تمامی اهل اسلام
و بلکه بعلما سایر ادیان واضح است و معجزه بودن این حدیث از جند جهة معلوم است یکی بودن اولاد از برای پدر صدوق به
دعای آن حضرت و یکی خبر دادن آن بزرگوار از برای او بدو پسر پیش از وجود ایشان و یکی خبر دادن آن حضرت
بصاحب خیر بودن آن دو نفر پسر و همچنان شد **معجزهٔ هفدهم** در کتاب ارشاد از ابن قولویه و او از کلینی و او
از علی بن محمد روایت کرده که گفت خبر داد بمن بعضی از اصحاب ما که مرا مولودی متولد گردیده آنگاه مکتوبی نوشتم و در آن

مکتوب در خصوص ختنه او در روز هفتم ولادت آن از حضرت صاحب الامر ع اذن طلبیدم در جواب آن رسید که مکن بعد از آن در روز هفتم و
یا هشتم آن مولود وفات کرد و بعد از آن وفات او را نوشتم در جوابش رسید که بزودی ترا دو نفر پسر متولد میشود که بعد از وفات تو خلف و
جانشین تو خواهند شد اول ایشان را احمد نام کن و دویم را جعفر پس بعد از چندی آن دو پسر متولد شدند چنانچه آن حضرت نوشته
بود و بعد از آن برای حج آماده شدم و مردم را وداع کردم میخواستم که بیرون روم پس ناگاه آن توقیع آن حضرت رسید که ما این سفر
را ناخوشش میداریم امر با تو هست و مختاری و من از این خبر دلتنگ شدم و در جواب آن حضرت نوشتم که اطاعت کردم مگر انکه
بسبب باز ماندنم از حج غمناک هستم بعد از آن توقیع رسید که دلتنگ مباش زیرا که سال آینده حج خواهی کرد انشاء الله پس
سال آینده نوشتم و اذن طلبیدم در جوابم اذن داد پس نوشتم با محمد بن عباس هم کجاوه شدم زیرا که بامانت و دیانت او وثوق
دارم پس توقیع رسید که چه خوب هم کجاوه است اسدی اگر بیاید کسی دیگر را در عوض او اختیار مکن پس بعد از چند روز اسدی نامی
رسید و با او هم کجاوه شدم **معجزهٔ هیجدهم** در کافی از علی بن محمد و او از سعید بن عبد الله روایت کرده گفت
که حسن بن نضر و ابی صدام و جماعتی بعد از وفات حضرت عسکری ع در خصوص اموریکه در دست وکلای آن حضرت بود گفتگو نمودند
و اراده کردند صاحب این امر را تفحص نمایند آنگاه حسن بن نضر نزد ابی صدام آمد و گفت من اراده حج دارم ابی صدام گفت امر
امسال تاخیر کن حسن گفت ناچارم باید بروم زیرا که خواب دیدم و وحشت کردم از جهة تاخیر آن پس پاره اموال خود را بحضرت
صاحب الامر وصیت نمود و احمد بن حماد را وصی خود قرار داد و مهر نمود که چیزی از دست خود ندهد مگر بعد از ظهور امر حضرت
صاحب الامر پس حسن حرکت کرد و وارد بغداد شد و خودش گفت که خانه کرایه کردم و در آنجا منزل نمودم و در انحال بعضی از وکیلهای
آن حضرت قدری پارچه و قدر دیناری آورد و نزد من گذاشت گفتم اینها چه باشد گفت چیزی است که میدادی و بعد از آن
یکی دیگر از وکلا مثل آن مال را آورد و بعد از او هم دیگری آورد تا انکه مال زیادی در منزل من جمع شد و بعد از اینها احمد بن اسحق
هر چه در نزد او بود نزد من آورد و من در انحال تعجب نمودم و در خصوص این اموال تفکر میکردم پس ناگاه توقیع از حضرت صاحب
الامر بمن رسید که وقتیکه از روز فلان قدر گذشت همه این اموال را بردار نزد من آر پس من کوچ کردم و همه آن اموال را بردا شتم
و در راه نیز شصت نفر قطاع طریق در راه زن بودند و از ایشان بحمد الله گذشتم تا انکه بسامره رسیدم و در جای فرود آمدم پس
در آن حال توقیعی رسید که هر چه با تو هست بردار و بیار آنگاه همه آنها را در توی سله دو نفر حمال گذاشتم وقتیکه بدر منزل رسیدم غلام
سیاهی دیدم او گفت تو حسن بن نضری گفتم بلی گفت داخل خانه شو داخل صحن شدم و از انجا داخل خانه شدم و در انجا خالی
کردم و حمالها رفتند پس ناگاه در میان خانه پرده بنظرم رسید از پس آن صدا کرده شدم یا حسن بن نضر حمد خداوند را بکن در
عوض چیزی که بآن بر تو منت گذاشت و شک را بدل خود راه نده زیرا که شیطان دوست میدارد که تو شک بکنی دو پارچه
کفن از پس پرده بیرون نمود و بمن فرمود که اینها را بردار که بزودی باینها محتاج خواهی شد پس آنها را گرفتم و از آن جا بیرون
آمدم و سعید بن عبد الله که راوی است گفت که حسن بن نضر از آن سفر برگشت در ماه رمضان وفات کرد و بآن دو پارچه کفن
کرده شد مولف گوید در این حدیث چند معجزه است و با تفکر معلوم میشود مثل آوردن وکلا اموال آن حضرت را نزد این شخص
و حال آنکه او وکیل نبود و مثل وارد شدن توقیع آن حضرت بر او ناگهان و امر کردن بر او که آن اموال را بردار و نزد ما بیاور
و مثل رسیدن توقیع دیگر برای او بمجرد رسیدن او بسامره و مثل شناختن غلام آن حضرت این شخص را بمجرد دیدن و بلکه
سالم بودن او از راه زنان و مثل کفن دادن برای او و خبر دادن از مرگ او بزودی و جهة همه اینها هدایت یافتن این شخص است
و زایل شدن شک او است و یقین کردن او است بامامت حضرت صاحب الامر ع چنانکه خودش فرمود **معجزهٔ
نوزدهم** شیخ طوسی در غیبت خود روایت کرده از شیخ مفید و او از محمد بن احمد صفوانی که گفت من در شهر
ران بودم از بلاد آذربایجان در نزد قاسم بن علا و او حضرت امام علی النقی و امام حسن عسکری را دریافته بود و بعد از حضرت
عسکری ع توقیعات صاحب الامر بتوسط محمد بن عثمان و بعد از او بتوسط حسین بن روح همه اوقات باو میرسید و قطع نشد
ناگاه تخمینا دو ماه توقیع آن حضرت از او قطع شد و قاسم بن علا از انجهة ترسید و مضطرب شد و بعد از آن در وقتیکه ما نزد
او بودیم و طعام میخوردیم ناگاه دربان خوشحال داخل شد و باو گفت که قاصدی در صورت قاصدهای عراق آمده وارد

گردید در انحال قاسم از شنیدن این خبر شاد گردید و رو بسمت قبله کرده بنده و سجده شکر نمود پس قاصد وارد منزل او شد و در دوش
او خرجینی بود وقتیکه قاسم او را دید از جایش برخواست با و معانقه نمود و او را در پیش خود نشانید بعد از آن طعام خورد
و آمد و برخواست و مکتوبی پیچیده که از نیم ورق بیشتر بود در آورد و بقاسم داد آنرا گرفت و بوسید و بکاتب خود داد و ابو
عبد الله آنرا از او گرفت و مهرش را برداشت و خواند تا اینکه قاسم خبر شد انگیزی از آن مکتوب فهمید و گفت
یا ابا عبد الله خیر باشد گفت خیر است قاسم گفت خیر باد ترا آیا در خصوص من چیزی در آمده ابو عبد الله گفت اگر
ناخوشی نداری پنهان نمیدارم قاسم گفت آن چیست گفت خبر وفات تو است چهل روز بعد از رسیدن مکتوب بتو
وفات خواهی یافت و هفت پارچه کفن برای تو فرستاده شده از جانب حضرت قاسم گفت که مرگ را
با سلامتی دینم قبول نمودم ابو عبد الله گفت با سلامت دینت قبول میکنی آنگاه قاسم خندید و گفت بعد از این آرزو
زندگی ندارم در انحال آمد قاصد برخواست سه طاقه پارچه یمنی و عمامه و دو طاقه پارچه دیگر و دستمالی از خرجینش
در آورد بقاسم تسلیم نمود و در نزد وی پیراهنی هم بود که آن را حضرت امام رضا (ع) خلعت داده بود و قاسم دوستی
داشت که عبد الرحمن بن محمد سنیزی میگفتند و او از دوستان اهلبیت نبود و در آن زمان همان عبد الرحمن آنجا آمده بود
قاسم در انحال بدو نفر شیخ از اهل همان بلد گفت که این مکتوب را بعبد الرحمن بخوانید بلکه او هدایت بیابد زیرا که هدایت
یافتن او را دوست میدارم که خداوند عالم بسبب خواندن این مکتوب او را هدایت کند پس ایشان با و گفتند این
مکتوب در حوصله شیعه نمیگنجد و چگونه میشود که دل عبد الرحمن گنجایش آن داشته باشد قاسم گفت بجهة میل من
بهدایت او این مکتوب بر او خوانده شود و بعد از آن چون سیزده هم ماه [illegible] رسید عبد الرحمن در آمد و بعد از سلام
آن مکتوب را قاسم در آورد با و گفت که این را بخوان [illegible] عبد الرحمن آنرا خواند وقتیکه
بخبر مرگ قاسم رسید مکتوب را انداخت و بقاسم گفت [illegible] از خدا بترس [illegible] و سر هنر تو مردی که
[illegible] در دینت بمکان [illegible] داری و عقلت در دست خودت است [illegible] و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا
و ما تدری نفس بای ارض تموت یعنی هیچکس نمیداند که فردا چه خواهد کرد و نمیداند که در کدام زمین میمیرد و نیز
فرموده عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا یعنی خداوند داننده غیب است احدی را بر غیب خود مطلع نمیکند آنگاه
قاسم خندید و با و گفت آیه را تمام بکن الا من ارتضی من رسول یعنی این آیه دلیل است بر اینکه برگزیدگان خدا نیز
عالم غیب را میدانند و بعد از آن قاسم گفت میدانم که تو چه میگویی [illegible] ولکن تو از امروز تاریخ نگهدار اگر بعد از
روزی که در این مکتوب نوشته شده زنده ماندم آنگاه بدانکه من اعتقاد صحیح ندارم و اگر وفات نمودم در آنوقت بنفس خود
نگاه کن و ببین که اعتقادت چگونه است پس عبد الرحمن در آن روز تاریخ نگذاشت و از یکدیگر جدا شدند پس قاسم در روز
هفتم از رسیدن مکتوب تب کرد و در همین روز مرض او شدت نمود تا آنکه راوی میگوید بعد از آن کاغذی طلبید و وصیت
خود را در آن نوشت و اراضی که در دست داشت مر صاحب الامر را بود که پدرانش آنرا بحضرت وقف کرده بودند و از
جمله وصیت های او بحسن این بود که ای پسر من اگر بامر وکالت صاحب الزمان اهل شدی آنگاه خرج معیشت خود را از نصف
اراضی من که مشهور بفرجیده است قرار ده وقتیکه روز چهلم شد در وقت طلوع صبح قاسم وفات نمود در انحال
عبد الرحمن نزد او درآمد در حالتیکه سر و پا برهنه در بازار میدوید و صدای او استغاثه از او بلند بود و مردم این کار را از او
بزرگ خیال نمودند زیرا که با قاسم در مذهب مختلف بودند مردم از او میپرسیدند که این چیست که بر خود میکنی او گفت ساکت
شوید بدرستیکه من چیزی دیدم که شما آنرا ندیدید و او تشییع جنازه نمود و از اعتقادش که داشت برگشت و بسیاری از
اراضی خود به حضرت صاحب الامر وقف کرد و قاسم را غسل دادند و با هشت پارچه او کفن کردند اول پیراهن امام رضا
را با و پوشانیدند و از بالای آن هفت پارچه بود که از عراق از حضرت صاحب الامر باو رسیده بود و بعد از اندک
زمانی تعزیت نامه از مولای ما حضرت حجة بن الحسن به پسر او حسن رسید و در آخر آن نوشته بود که خداوند طاعت خود را بتو
الهام نماید و از معصیت خود ترا دور گرداند و بدرستیکه پدر ترا برای تو پیشوا و کارهای او را برای تو جاشنی قرار

دادیم معجزه بیستم شیخ طوسی در غیبت خود روایت کرده از جماعتی که از حسن بن حمزه علوی او از علی بن محمد [illegible]
او گفته که محمد بن زیاد صیمری بجناب صاحب الامر مکتوبی نوشته و در آن مکتوب کفنی برای تیمن و تبرک از آن بزرگوار
خواهش نموده پس توقیع رسید در جواب او که تو در سال هشتاد و یکم بکفن محتاج خواهی شد پس در همان سال مزبور وفات
کرد و یکماه قبل از وفات او کفنی از آن حضرت باو در رسید و این حدیث را در کتاب نجوم نیز روایت کرده است معجزه
بیست و یکم و نیز در آن کتاب روایت کرده از جماعتی و ایشان از ابی سوره که گفت بعزم زیارت عرفه بسمت
قبر مطهر حضرت سید الشهداء متوجه شدم و زیارت روز عرفه را در آنجا یافتم و زمانیکه وقت عشا در رسید برخواستم و مشغول
نماز گردیدم وقتیکه بخواندن سوره حمد ابتدا نمودم ناگاه جوان خوشرویی که جبه سیفی در بر داشت او هم ابتدا بخواندن آن سوره
نمود و قبل از من تمام کرد وقتیکه صبح کردیم با هم از در صحن بیرون رفتیم زمانیکه بکنار نهر فرات رسیدیم بمن گفت تو اراده کوفه
داری برو آنگاه من از آب فرات رفتم او ببیابان راهش گرفت در انحال بمفارقتش تاسف میخوردم از آن راهی که میرفتم برگشتم
ناگاه دیدم که ما در عوفی که در کنار خندق است هستیم در انحال آن جوان گفت که تو بسیار تنگی و تنگدستی داری و صاحب عیال هستی
نزد ابی طاهر زراری برو و او از خانه بیرون میآید در حالتیکه دستش بخون گوسفند قربانی خون آلود است در انحال باو بگو
که جوانیکه صورت و صفت او چنان و چنین بود بتو میگوید که کیسه که در آن بیست دینار است که آنرا بعضی برادرانت نزد تو آورده
باین مرد ده آنگاه آنرا از او بگیر ابی سوره گوید که بسمت خانه ابی طاهر زراری چنان که آن جوان گفته بود رفتم و برای او آنجوانرا
وصف کردم او گفت که الحمد لله و بعد از آن داخل خانه شد و کیسه را در آورد بمن داد و بعد از آن برگشتم مؤلف میگوید این معجزه بچند
سند نقل شده و در آن کتاب بطریق دیگر و مضمون دیگر روایت کرده و حاصل همه یکی است و این حدیث مشتمل است بر چند معجزه
اول آنکه خبر داد بابی سوره که تو اراده کوفه داری دوم آنکه خود شان را در عوفی در کنار خندق کوفه دیدند با کمال در زمان
اندک با بودن مسافت بسیار از کربلا تا باینجا سیم آنکه خبر داد از تنگی و تهی دستی ابی سوره و ضیق معیشت او و صاحب عیال
بودن او چهارم خبر دادن از حال ابی طاهر و خون آلود بودن دست او پنجم خبر دادن از کیسه که بیست دینار داشت و آنرا
بعضی از برادرانش آورده بود و همین ابی طاهر وکیل حضرت قائم بود قبل از غیبت آنحضرت و در روایت دیگر فرمود که بابی طاهر
بگو که بتو چنین گفته میشود که کیسه و دینار را که در نزد پایه تخت تو است باین مرد ده پس بنا بر این روایت این هم یک معجزه است
معجزه بیست و دویم و نیز شیخ طوسی در غیبت بچند سند روایت از ابی غالب زراری کرده که از کوفه آمدم و با مردی از
برادران دینی خود رفیق شدم تا آنکه میگوید رفیق من گفت رغبت بملاقات ابی جعفر داری تا اینکه با او عهد و پیمان به بندی
زیرا که او در این روزها برای آن طایفه منصوب است و من از او خواهش دارم که بناحیه مقدسه یعنی به حضرت صاحب الامر
دعای در حق من استدعا نماید گفتم بلی رغبت دارم آنگاه رفتیم بمجلس او و جماعتی از اصحاب ما در نزد او دیدیم و براو سلام
کردیم و نشستیم در انحال ابی جعفر برفیق من متوجه گردیده و از او پرسید که این جوان که باشد گفت مردی است از اولاد
زرارة بن اعین که از اصحاب حضرت صادق (ع) بود گفت ایشان از اهل خاندان بزرگ اند و در این امر بلند پایه اند پس رفیق
من با و گفت ای سید ما در خصوص دعا مکتوبی از تو خواهش دارم که بنویسی گفت بلی مینویسم و من وقتیکه آنرا شنیدم بخاطرم
رسید اینکه من هم مثل اینرا خواهش کنم و در دلم چیزی بود که باحدی اظهار ننموده بودم و آن این بود که مادر پسرم ابو العباس
با من بسیار مخالفت و بدرفتاری میکرد و با وجود این بمسلوک من با او محبت مینمودم و در پیش خود گفتم که از او در خصوص او
خواهش دعا میکنم بنظرم که آنرا بیان نمیکنم این قدر میگویم در خصوص امریکه بمن ضرور شده التماس دعا دارم پس گفتم باو که من
از تو حاجتی سؤال میکنم گفت آن حاجت چیست گفتم دعای فرج است برای من در خصوص امریکه برای من مهم گردیده پس کاغذی
طلبید و حاجت مرا در آن نوشت بحضرت صاحب الامر (ع) که مردی زراری در خصوص امریکه براو مهم گردیده التماس دعا دارد
در رقعه را پیچید و ما هم برگشتیم و بعد از چند روز از آن ماجری رفیقم گفت میخواهی که بنزد ابی جعفر برویم تا اینکه مطالب خود را
که باو گفته ایم بپرسیم که جواب آنها چگونه آمد آنگاه با او رفتم بمجلس او وقتیکه نشستم رقعه را در آورد دیدم که مطالب بسیاری
در آن نوشته پس متوجه رفیق من شد و جواب مسائل او را باو خواند و بعد از او متوجه من گردید و خواند که نوشته بود

معجزه بیست و دویم

خداوند عالم در خصوص سؤال زن زاری حال شوهر و زن را اصلاح نمود پس از آن اخبار خواستیم و این ماجری بر من بزرگ آمد رفتیم
من گفت که جواب این امر بتو رسید گفتم از آن تعجب میکنیم گفت از چه راه تعجب میکنی گفتم بجهة اینکه آن امر سری
بود که سوای خداوند و من کسی آنرا نمیدانست او از آن سر من خبر داد در فتیم گفت آیا شک میکنی در امر ناحیه مقدسه
از آن سر من نیز خبر ده تا به بینم آن چه بوده است پس آنرا با و خبر دادم او از آن نیز تعجب نمود بعد از آن قضای خداوند چنان
نمود که بر کوفه دیگر خانه خود وارد شدم و قبل از آن مادر ابو العباس عیال من مرا ناخوش میداشت و در خانه خود بود در آن حال
بمنزل من در آمد و از من عذر خواست و از من دلجوئی نمود و طریقه موافقت و الفت را با من پیش گرفت و مخالفت را
ترک نمود تا آنکه مرگ ما را از همدیگر جدا نمود **معجزهٔ بیست و سیم** در کتاب کمال الدین مرحوم صدوق روایت نموده
از استاد خود محمد بن ولید و او از سعد و او از علان کلینی و او از محمد بن شاذان که گفت مالی از برای صاحب الامر ع نزد
من جمع شد و فراهم گردید و قدر آن چهار صد و هشتاد درهم بود و من از فرستادن همین مقدار ابا که آن را پانصد درهم بکنم
ابا نمودم پس بیست درهم از مال خود بر آن علاوه نمودم و بنزد محمد بن جعفر که قبض رسیده که از آن حضرت بود فرستادم و
بیست درهم خودم را در مکتوب ننوشتم و بعد از آن محمد ابن جعفر که قبض رسید که از آن حضرت بمن فرستاده و در آن نوشته
بود که پانصد درهم بمن رسید بیست درهم از آن مقدار از برای تو بود و باقی آن از دیگران و این روایت را در کتاب
ارشاد از ابن قولویه و او از کلینی و او از علی بن علی و او از محمد بن شاذان روایت کرده و در خرایج راوندی نیز از محمد بن
شاذان روایت نموده **معجزه بیست و چهارم** ایضا در کمال الدین از پدرش و او از سعد و او از اسحق
بن یعقوب روایت کرده که گفت که از شیخ عمری که نایب حضرت صاحب الامر بوده شنیدم که میگفت با مردی از اهل
عراق مصاحبت نمودم و نزد او مالی از برای صاحب الزمان بود او همان مال را فرستاد به خدمت آن حضرت پس
آن بزرگوار بر گردانید آن مال را و باو فرموده بود یعنی در توقیع که مال پسر عم خود را که چهار صد درهم است از میان
این اموال بیرون کن پس آنگاه آن مرد مبهوت شده تعجب نموده به حساب اموال خود نظر کرد در دست او زمین محل زراعتی
مر پسر عم او را بود و بعضی از آن زمین را بر پسر عمش رد نموده بود و جمله از آن را نگاه داشته بود و وقتیکه محاسبه تمام کرد دید که حاصل
زمین پسر عم او چهار صد درهم است همان قدر که آن حضرت در توقیع فرموده بود پس آن مقدار از آن مال بیرون کرد و باز
فرستاد و آن حضرت قبول فرمود **معجزهٔ بیست و پنجم** و نیز در آن کتاب از پدرش از سعد از ابی حامد مراغه از
محمد بن شاذان روایت کرده که گفت مردی از اهل بلخ اراده نمود که مالی و رقعه بفرستد و در آن رقعه کتابتی نبود
لکن انگشت خود را در آن مانند نوشتن گردانیده بود بدون اینکه خطی و کتابتی در آن حادث شود آنگاه بفرستاده خود
گفت که این مال را بردار و هر کس قصه آنرا بتو خبر نماید و از آن رقعه هم جواب دهد همان مال را باو تسلیم کن پس آن مرد اموال را
برداشت بسامره وارد شد و بنزد جعفر رفت و باو گفت که مال آورده ام و صاحب آن چنان گفته که هر کس از قصه
آن مال خبر دهد و از این رقعه جواب دهد مال را باو بده جعفر گفت که آیا در مسئله بدا و در امکان آن عقیده داری گفت
بلی جعفر گفت که صاحب این مال را بدا واقع شد و از آن رأی برگشت و حالا ترا امر میکند که آن را بمن تسلیم نمائی آن
فرستاده گفت باین جواب قناعت کرده مال را نمیدهم پس از نزد او بیرون رفت و شروع نمود منزلهای اصحاب ما را
میگشت پس ناگاه از جانب صاحب الامر توقیع در آمد بدین مضمون که این مال است که در خصوص آن مکر و حیله کرده
شده یعنی جعفر مکر نمود که بلکه آن را اخذ کند و قصه آن مال آنکه در زیر پای صندوقی بوده و دزدها داخل خانه شدند هر چه که
در توی صندوق بوده دزدیدند و این اموال سالم ماندند و اما جواب همان رقعه که با انگشت نوشته شده و پس خواهش دعا نموده
بودی خداوند عالم مطلب ترا برآورد پس هر دو جواب آن حضرت موافق بودند با واقع **معجزهٔ بیست و ششم**
نیز در آن کتاب از حسن بن فضل یمانی روایت کرده که گفت من بسامره رفتم ناگاه کیسه که در آن چند دینار بود با دو طاقه
پارچه برای من از جانب حضرت صاحب الامر بیرون آمد و من قبول نکردم و پس گردانیدم و در پیش خود گفتم که من در نزد آن
حضرت مرتبه و منزلت بلندی دارم و قبول آنها باعث ذلت منست و بعد از آنکه آنها را پس دادم نادم و پشیمان شدم

پس رقعه نوشتم و معذرت خواستم از رد آنها و بعد از آن بخلوت داخل شدم و در پیش خود میگفتم که اگر آن همیان را بمن برگرداند آنرا
وا نمیکنم و خرج نمینمایم تا اینکه آن را نزد پدرم ببرم او بمصرف آن داناتر است از من پس ناگاه توقیع از آنحضرت وارد شد که در رد
همیان خطا کردی زیرا که ندانستی بسیار شده است که اینگونه ملاطفت و نسبت بدوستان خود کرده ایم و بسیار اتفاق افتاده است
که ایشان آنرا برای تبرک و تیمن از ما خواهش نموده اند و تو از جهة پس دادن همیان ما را خطا کردی و وقتیکه در خصوص این خطا از
خدا طلب مغفرت کردی در نفس خود خداوند از تو میگذرد و چون عزم و نیت نمودی که دینارهای آن همیان را نگاه بداری و در معیشت
خود صرف نکنی از اینجهة ما آنها را از تو باز داشتیم و بتو ندادیم و آن دو طاقه پارچه را بتو فرستادیم برای آنکه با آنها احرام حج به بندی پس
راوی گفت که در خصوص دو مطلب رقعه نوشتم و خواستم که در خصوص مطلب سیم هم بنویسم آنگاه در نفس خود گفتم گاه هست که آن را ناخوش
بدارد و آنرا ننوشتم ناگاه جواب آن دو مطلب و جواب مطلب سیم نیز که ننوشته بودم در رسید تا آنکه میگوید برگشتم به بغداد و بسبب اقامه من
در آنجا دلتنگ شدم در نفس خود گفتم که میترسم در امسال حج نکنم و بمنزل خود برنگردم آنگاه برای جواب رقعه که در خصوص نوشته بودم
بنزد ابی جعفر نایب آن حضرت رفتم فرمود برو بمسجدیکه در فلان جاست در آنجا مردی میآید از چیزیکه با آن احتیاج داری خبر میدهد
پس بآن مسجد رفتم ناگاه مردی داخل شد و بر من سلام کرد و تبسم نمود و از جانب آنحضرت بود گفت مژده باد ترا در امسال حج میکنی
و بنزد اهلت با صحت و سلامت بر میگردی پس بنزد ابن وجنا رفتم از او خواهش کردم که محملی برای من کرایه نماید و او نیز نایب آن
حضرت بود و نیز خواهش نمودم که هم کجاوه برای من پیدا کند و او قبول نکرد و بعد از چند روزی او را ملاقات کردم و بمن گفت که چند
روز است که پی تو میگردم بدرستیکه بمن نوشته شده یعنی از آنحضرت که قبل از همه برای تو محملی کرایه بکنم و هم کجاوه برای تو پیدا
نمایم راوی گفت که حسن بن فضل که این احادیث را نقل کرد بمن گفت که در امسال بر ده معجزه مطلع گردیدم **معجزهٔ بیست
و هفتم** و نیز در آنکتاب بسند خود از محمد بن هرون روایت کرده که او گفت از برای حضرت صاحب الامر ع در ذمه من پانصد
دینار بود و در شبی که در آن باد تند و تاریکی بمرتبه شدت بود در بغداد بودم و اضطراب تمام داشتم زیرا که در عاقبت کار خود بقبض
حضرت خودم متفکر بودم در پیش خود گفتم که چند باب دکاکین دارم که آنها را بپانصد و سی دینار خریده ام همه آنها را در عوض پانصد
دینار بآنحضرت بآن بزرگوار دادم پس در آن حال کسی از جانب آن حضرت در آمد و آنها را در عوض پانصد دینار قبض نمود و حال
آنکه پیش از آنکه آنرا بر زبان بیاورم چیزی در این خصوص ننوشته بودم و احدی هم آن را از من نشنیده بود **معجزهٔ بیست و
و هشتم** نیز در آنکتاب از پدرش و از سعد و او از ابو القاسم بن ابی حابس روایت کرده که او گفت من همه سال در نیمه شعبان
حضرت امام حسین ع را زیارت میکردم و سالی از سالها قبل از نیمه شعبان بسامره رفتم و قصد نمودم که امسال بزیارت نروم و وقتیکه
ماه شعبان داخل شد در پیش خود گفتم که ترک میکنم زیارتی را که همه اوقات میکردم آنگاه بعزم زیارت بیرون رفتم و قبل از این هر وقت
که بسامره وارد میشدم با رقعه یا امر اسلحه ایشان را از آمدنم بآنجا مطلع میساختم در این دفعه با ابو القاسم ابن حسن وکیل آن حضرت گفتم
که ایشان را از آمدن من مطلع مکن زیرا که میخواهم این دفعه زیارت من خالص گردد در آن حال دیدم ابو القاسم متبسم کنان نزد من
آمد گفت این دو دینار نزد من فرستاده گردیده و گفته شد یعنی از جانب آن حضرت که اینها را بحابسی بده و او را بگو که هر که در کار
خدا باشد خداوند هم در کار او میشود و بعد از آن در سامره بشدت مرض مبتلا شدم بطوریکه از هلاکت ترسیدم و برای مرگ مهیا
شدم ناگاه ظرفیکه در آن دو ساقه بنفشه بود نزد من فرستاده گردیده و به بوئیدن آنها مأمور شدم یعنی از جانب آن حضرت
که آنها را به حابسی پس از بو کردن آنها فارغ نشده بودم ناگاه از بیماری صحت یافته بحال آمدم و بعد از آن قرضداری داشتم وفات نمود آنگاه
در این خصوص خیال کردم که بشهر واسط بروم و از ورثه آن دین خود را بگیرم و در نزد خود خیال کردم که آن شخص تازه مرده است و به نزد ورثه
او میروم امید هست که بحق خود برسم پس در این خصوص رقعه بآن حضرت نوشتم و اذن طلبیدم پس جواب در آمد که مأذون هستی
و بعد از مدتی دوباره نوشتم باز مأذون نشدم و وقتیکه دو سال گذشت از این ماجری پس بدون اینکه من چیزی بآن حضرت
نوشته باشم توقیعی در آمد که بنزد ایشان برو پس رفتم و بحق خود رسیدم و بر خداوند شکر نمودم **معجزه بیست و نهم**
و نیز در آنکتاب روایت کرده از ابو القاسم بن ابی حابس که او گفت محمد ابن محمد قفری رقعه به حضرت صاحب الامر نوشت و التماس دعا
مینمود در خصوص اینکه از شر دخترانش محفوظ گردد و حج بیت الله برای او میسر شود و اموال او باو برگردد پس از هر چه که سؤال نموده

بود جواب آمد و همه مطالب او قبول شده بود در توقیع آنحضرت پس در همانسال حج نمود و چهار نفر از دخترانش که همه ایشان شش نفر
بودند وفات کردند و اموال او نیز باو برگردانیده شد که از او گرفته بودند و غصب کرده بودند **معجزه سی ام** در خرایج
از ابی القاسم بن حابس روایت کرده او گفته که من زنی داشتم از دوستان اهلبیت بوده و مدتی بود که از هم جدا شده و هم خوابگی
نداشتیم روزی نزد من آمد و گفت که اگر بر من طلاق داده اعلام کن گفتم نداده ام در همان روز با و نزدیکی کردم و بعد از یکماه
بمن نوشت که از من آبستن شده است آنگاه رقعه در خصوص حامله شدن زن من و در باره خانه که داماد بحضرت صاحب
الامر وصیت کرده بود نوشتم و در آن خواهش نمودم که آنخانه بمن فروخته گردد و در اداء ثمنش مهلت داده شوم توقیع در آمد که
آنچه خواهش نمودی دادیم و از نقل زن از حمل آن دست بردار یعنی آنزن حامله نیست پس بعد از آن زن بمن نوشت که آنچه مکتوب
که در خصوص حمل نوشته بودم غلط بود و حامله بودنم اصلی ندارد پس موافق واقع شد فرموده آنحضرت **معجزه سی و یکم**
و ایضا در کمال الدین روایت کرده بسند خود که حسن بن یحیی علوی اسپر برادر طاهر بما خبر داد و گفت که ابوالحسن علی بن احمد بن عقیقی
در سال دویست و نود و هشتم نزد علی بن عیسی بن جراح که در آن ایام وزارت داشت برای اصلاح امورات اراضی خود آمد و مطلب خود را
از او خواهش نمود او گفت که از خویشان تو در این شهر بسیارند اگر ما براین بگذاریم که هرچه ایشان بخواهند ما بدهیم از عهده
آن بر نمی آییم آنگاه ابوالحسن گفت که من حاجت خود را از آن وجودی میخواهم که بر آوردن حاجت من در دست اوست علی
بن عیسی گفت که او کیست گفت خداوند عالم بعد از آن با غیظ و غضب از آنجا بیرون رفت او گوید که از نزد او بیرون رفتم در حالتیکه
میگفتم خداوند صبر دهنده است از جهت همه هلاکت شده و تلافی کننده همه مصایب است پس از آنجا برگشتم ناگاه رسولی از پیش حسین
بن روح نایب صاحب الامر ص نزد من آمد و این ماجری را باو شکایت نمودم و رفت شکایت مرا بحسین بن روح رسانیده بعد از آن بنزد
من برگشت صد درهم نقد و یکطاقه دستمالی و قدری حنوط با چند پارچه کفن نزد من آورد و گفت که مولای تو بتو سلام میرساند و
میگوید که هر وقتیکه امری از امورات ترا محزون نماید و کلی گرداند این دستمال را بروی خود بمال زیرا که آن دستمال دستمال مولای
تست یعنی صاحب الزمان و این دراهم و حنوط و کفن ها را بگیر حاجت که داری هم در شب آینده بر آورده میشود و وقتیکه بمصر رسیدی
ده روز قبل از تو محمد بن اسمعیل وفات مییابد بعد از او تو وفات میکنی و این کفن کفن تو است و این حنوط حنوط تو است
و این درهمها بعد از وفات تو برای تو صرف میشود پس آنها را گرفتم و نگاه داشتم و رسول آنحضرت برگشت بعد از آن در مشاعل
که نام موضعی است در پشت در خود ایستاده بودم ناگاه در را کوبیدند بغلام خود گفتم که نگاه کن ببین که او کیست که در میکوبد گفت
که غلام حمید بن محمد کاتب پسر عم وزیر است آنگاه او را نزد من داخل نمود او بمن گفت که وزیر طلبیده است آقای من میگوید که سوار شو
نزد من بیا تا آنکه با هم نزد وزیر برویم راوی گوید سوار شدم و آمدم تا آنکه بر سر راه ترازو داران رسیدم ناگاه حمید را دیدم که نشسته
منتظر من است وقتیکه مرا دید از دستم گرفت با هم سوار شدیم و بمنزل وزیر داخل شدیم در آنحال وزیر بمن گفت خداوند حاجت ترا
بیاورد و از من معذرت خواست و احکامیرا که در خصوص مطلب من نوشته بود مهر کرده شده بمن داد پس آنها را گرفتم بیرون آمدم
تا آنکه راوی گوید عقیقی بعد از آن باز از آنجا بیرون شده بمصر رفت و اراضی خود را چنانچه وزیر حکم داده بود اخذ نمود بعد از آن
ده روز قبل از او محمد بن اسمعیل وفات یافت بعد از او عقیقی برحمت خدا رفت و با همان کفن ها که براو داده شده بود از جانب
صاحب الامر کفن کردند و آن دراهم نیز برای او صرف شد **معجزه سی و دویم** ایضا در کمال الدین از محمد بن علی بن
متیل روایت کرده او گفته که عم جعفر ابن محمد مشهور بعمری نایب حضرت صاحب الامر مرا طلبیده و چند طاقه پارچه و نشان دار
با کیسه که دراهم چندی در آن بود در آورده بمن داد و گفت باید در همین وقت بشهر واسط بروی و آن را که بتو دادم بدهی باول
کسیکه بتو ملاقات میکند در وقتیکه از مرکب فرود آمده بسمت شط واسط میروی راوی گوید که از جهت این امر بهم و غم شدیدی بر
من رو داد و در پیش خود گفتم که چگونه میشود که همچون من کسی برای این امر فرستاده شود و این مال قلیل را ببرد او گوید که در آن
وقت براه افتادم و بشهر واسط رسیدم و از مرکب خود پایین آمدم اول مردیکه بمن ملاقات نمود حسن بن محمد صیدلانی را که در
شهر واسط وکیل موقوفات بود در رسیدم گفت که من همان مردی هستم که میپرسی ولکن تو کیستی گفتم جعفر بن محمد متیل پس
وقتیکه نام خود را گفتم مرا شناخت و بر من سلام نمود و من هم براو سلام کردم و با هم معانقه کردیم و گفتم که ابو جعفر

عمری ترا سلام میرساند و این پارچه ها را با این کیسه بمن داده که بتو تسلیم نمایم از جانب حضرت صاحب الزمان آنگاه گفت که الحمد
لله مردیستکه محمد بن عبد الله عامری وفات نموده بیرون آمدم برای اینکه کفنی برای او پیدا نمایم پس آن پارچه ها را واکرد
ناگاه دید که همه ما یحتاج میت و لوازمات او در اینجا است و تنها پارچه یمنی و سایر پارچه و کافور و در کیسه اجرت جنازه
کش و قبر کن هم بود او گوید که تشییع جنازه نمودم بعد از آن برگشتم **معجزه سی و سیم** ایضا در کمال الدین
از احمد بن هرون او از محمد بن حمیری او از پدرش او از اسحاق بن حامد کاتب روایت کرده او گفته که در شهر قم بزازی مومنی
بود و شریکی داشت مرجئی یعنی از طایفه مرجئه بود پس وقتی بدست ایشان پارچه قماشی افتاد آن مرد مومن گفت که این
پارچه لایق مولای من حضرت صاحب الزمان است شریکش گفت که من مولای ترا نمیشناسم لکن نسبت باین پارچه هرچه دلت
میخواهد بکن پس آن مرد مومن آن پارچه را برای آنحضرت فرستاد وقتیکه بآنحضرت رسید آنرا از جانب طولش دو نیم کرد نیمی را
برداشت و دیگری را باز پس گردانیده و در جواب آن مرد مومن فرمود که ما را بمال مرجئی احتیاج نیست بدون آنکه کسی از
این مذهب آنکس با خبر باشد **معجزه سی و چهارم** نیز در انتخاب از عمار بن حسین بن اسحق الشرد سی روایت
کرده که او گفت ابو العباس احمد بن نضر بن ابی صالح جندی بمن خبر داد که بعد از آنکه بطلب و جستجوی امام بعد از حضرت امام حسن
عسکری ع حریص شدم از وطن خود در آمده بودم برای اینکه دستور العمل برای من ظاهر گردد تا آنکه باین طریق رفتار نمایم پس کاغذ
توقیعی از صاحب الزمان ع بمن در آمد و نسخه توقیع بدین نهج بود من بحث فقد طلب و من طلب فقد دل و من دل فقد اشاط
و من اشاط فقد اشرک یعنی هر که مرا جستجو نماید در پی طلب من هست هر آینه مرا بمردم نشان میدهد و هر که مرا بمردم نشان میدهد
هر آینه باعث قتل من میشود و هر آینه او مشرک است پس هر آینه توقف از جستجو دست بر داشتم و بمنزل خود برگشتم و امام را شناختم
معجزه سی و پنجم در کافی روایت کرده از علی بن محمد و او از جماعتی از اهل قم و ایشان از محمد عمری و او از ابی سعید
غانم هندی که گفت ما چهل نفر بودیم از علماء هند در نزد پادشاه بروی کرسیهای نشستیم و همواره انجیل و توراة و زبور و صحف
ابراهیم قرائت میکردیم و در میان مردم حکم میکردیم و مردم با ما تواضع مینمودند حتی پادشاه پس روزی ذکر حضرت رسول خدا
بمیان آمد ما گفتیم این پیغمبر که ذکر او و فضایل و مناقب او در کتابهای ما است بر ما مخفی مانده و بر ما واجب است که از او تفحص
بکنیم پس رای همه اینها متفق شد بر اینکه من بروم و از آن پیغمبر جستجو نمایم پس من بیرون شدم و بحوالی گردش نمودم تا بکابل
رسیدم و در نزدیکی بآن مرا دزدان لخت کردند و هرچه داشتم بردند و مرا زخمدار نمودند پس حاکم آنجا از حال من مطلع شده مرا
به بلخ فرستاد و حاکم بلخ در آنوقت داود بن عباس بن ابی الاسود بود پس او از آمدن من خبر دار شد و مرا بمجلس خود حاضر کرد
و علما را برای مباحثه و مناظره من جمع نمود پس من بایشان خبر دادم که از جهت یافتن و شناختن آن پیغمبر آمده ام که در کتابهای
ما اوصاف او ذکر شده پس داود گفت آن کدام پیغمبر است و نام او چیست گفتم محمد است گفت آن پیغمبر ما است پس
از علماء سوال کردم از شریعت او و حکم او در میان مردم و آنچه او آورده پس بمن بیان فرمودند پس گفتم که من میدانم آنکه محمد
پیغمبر است و نمیدانم این شخص که میگوئید او هست یا نه پس بیان کنید بمن جای او را تا اینکه من بروم و او را تفحص کنم و از او
سوال نمایم از علامات که در نزد من هست تا آنکه اگر موافق علامات یافتم باو ایمان بیاورم پس علماء گفتند که او وفات کرده
گفتم وصی او کیست گفتند ابوبکر گفتم این لقب است نام او چیست گفتند عبد الله بن عثمان و او را نسبت دادند بقریش گفتم
نسبت پیغمبر خود را بیان کنید پس ذکر کردند گفتم این همان پیغمبر نیست که من طلب میکنیم زیرا که ما دیده ایم در کتابهای خود که وصی
او برادر او و پسر عم او و شوهر دختر او و پدر ذریه او هست و از برای آن پیغمبر ذریه نیست مگر از اولاد وصی او که شوهر دختر او است
پس ایشان تغیر نمودند و بحاکم گفتند که این کافر شد و خون این حلال است پس بایشان گفتم که من دینی دارم از آن دین دست
بر نمیدارم تا آنکه بر من واضح شود دین دیگر و بدرستیکه من یافتم وصف این پیغمبر را که میگوئید در کتابهائی که خداوند بر انبیاء
نازل فرموده این نحو که گفتم که خلیفه و وصی او همان است و اگر آن نحو باشد که شما میگوئید و وصی او را تعریف میکنید پس او آن
پیغمبر نیست که در کتابهای خداوند بر انبیاء فرموده پس از من دست بردارید پس حاکم آنجا فرستاد بسوی مردیکه او را حسین بن اشکیب
میگفتند و باو گفت که با این شخص هندی مناظره و مباحثه کن و براو مهربانی نما پس بعد از آن حسین بن اشکیب گفت

بمن گفت که آن پیغمبر که تو در طلب او هستی او همان است که ایشان فرموده اند و نیست آنچنان که در خلیفه او گفتند و نام آن پیغمبر محمد بن
عبد الله بن عبد المطلب و وصی او علی بن ابیطالب بن عبد المطلب است و او شوهر دختر او است و پدر حسن و حسین دو سبط محمد است پس
ابو سعید غانم گفت گفتم الله اکبر این همان است که طلب میکنم پس برگشتیم بمجلس داود بن العباس و گفتم باو که آمدم با قلم آنچیزرا که طلب میکردم
پس میگویم اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس بمن احسان کرد و مرا بحسین جزنور سپرد و از او مسایل نماز و روزه و سایر واجبات
شرع را یاد گرفتم و من با و گفتیم که ما در کتابهای انبیا یافته ایم که بعد از هر پیغمبری بخواهد شد و هر پیشکه امور دین بعد از او در دست
وصی او و وصی بعد از وصی او تا آخر دنیا پس کیست وصی بعد از وصی او حسین پیغمبر فرمود بعد از وصی او حضرت حسن است و بعد از
او حسین و بعد از او یک یک اوصیا را شمرد تا آنکه رسید بحضرت صاحب الامر و بعد از ذکر اینها بیان کرد آنچه شده بود بعد از
پیغمبر پس همت من طلب حضرت صاحب الامر شد پس راوی گفته که آن شخص بشهر قم آمد و از آنجا به بغداد آمد و از رفیق خود کناره شد
پس غانم گفت که در عباسیه نماز خواندم و در امر خود فکر میکردم و در آنکس که طلب مینمودم متفکر بودم پس دیدم که کسی آمد نزد من گفت
تو فلان شخص هندی هستی گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را پس با او رفتم تا آنکه رسیدیم به بستانی پس دیدم حضرت صاحب
الزمان را که نشسته پس فرمود مرحبا باد ترا ای فلان بزبان هندی و چه طور است حال تو و چطور گذاشتی فلان و فلان را تا
آنکه آن چهل علمای هند را که با من رفیق بودند نام برد و از احوال ایشان پرسید یک یک بعد از آن بمن خبر داد آنچه را که بسر من
وارد شده و بسر من آمده بود همه آنها را بزبان هند و بعد از آن فرمود که اراده کردی که حج کنی با اهل قم عرض کردم بلی ای مولای من
پس فرمود با ایشان حج مکن و امسال برگرد و در سال آینده حج کن بعد از آن یک کیسه بمن داد و فرمود آنرا انفاق کن و در بغداد داخل
مشو بر فلان و نام او را برد و مطلع مکن او را بر چیزی راوی میگوید بعد از ملاقات آن حضرت برگشت بسوی ما و در سال بعد حج نمود و
برگشت و برای ما هدیه فرستاد از طرف خراسان و مدتی ماند و بعد از زمانی برحمت خدا رفت و دیگر بطرف هند نرفت

معجزه سی و ششم در کتاب کمال الدین روایت کرده از محمد بن ابرهیم از علی بن احمد کوفی گفت حدیث کرد بمن ملاوردی که
ما در طواف بودیم و شش شوط از طواف کرده بودیم و اراده هفتم داشتیم پس دیدیم یک جماعتی در سمت راست کعبه جمع شده و یک
جوانی خوش بوی و خوب رویی با هیبتی در میان آن جمع تکلم میکند پس ندیدم کسیرا که از او خوش صحبت و خوش زبان باشد پس من هم
رفتم که با او صحبت کنم و با او تکلم نمایم پس مردم نگذاشتند که بخدمت او برسم و از او چیزی دریافت بکنم پس از مردم سؤال کردم
که او کیست گفتند او پسر رسول خدا است که در هر سال از برای خواص شیعه خود ظاهر میشود بعد از مدرس و بمردم حدیث میفرماید پس
عرض کردم ای مولای من از جهت هدایت باشد و معرفت امام بخدمت تو آمده ام پس مرا ارشاد فرما و حق را بمن ظاهر کن پس
دست برد و از زمین یک قدری ریگ برداشت و بمن داد پس دست خود را باز کردم و بر آنها نگاه نمودم دیدم که آنها در دست
من طلای شده پس من از میان آن جمع بیرون شدم و در بین راه دیدم آن بزرگوار را و بمن رسید پس فرمود حجت بر تو تمام
شد و حق بر تو ظاهر گردید و کوری از تو رفت آیا بعد از این مرا شناختی عرض کردم نه پس فرمود منم مهدی و منم قائم الزمان
و منم آنکه پر میکنم زمین را از عدل بعد از پر شدن آن از جور و بدرستیکه زمین خالی نمیشود از حجت خداوند و مردم در حالت فترت و بدون
حجت نمیمانند پس این معجزه که دیدی امانت است در نزد تو پس آنرا مگو و اظهار مکن بر برادران خود از اهل حق و مخفی کن آن را از ایشان

معجزه سی و هفتم راوندی در خرایج گفته که روایت شده از یوسف بن احمد جعفری گفت حج کردم در سال سیصد و شش
بعد از آن مجاور شدم در مکه تا سه سال و بعد از آن از مکه خارج شدم و اراده کردم شام را پس در بعضی از منازل نماز صبح من قضا شد
و از محمل نازل گردیدم و اراده قضا نماز نمودم پس دیدم چهار نفر شخص که ایشان نیز در محمل سوار بودند پس از دیدن ایشان تعجب کردم
پس یکی از آنها بمن گفت که نماز صبح را بقضا گذاشته و برما تعجب میکنی گفتم از کجا دانستی گفت آیا دوست داری که حضرت
صاحب الزمان را ببینی گفتم بلی پس یکیرا از ایشان بمن نشان داد گفتم از کجا بدانم که این شخص صاحب الزمان است و دلیل
آن چیست گفت کدام یکی برای تو خوب است آیا این محمل و هر چه در آن هست باسمان برود یا آنکه خود محمل باسمان برود
گفتم هر کدام باشد علامت است که این شخص صاحب الزمان است پس دیدم که آن محمل و آنچه در آن محمل بود رفت باسمان
و آن کسیکه اشاره کرده بود بودن او حضرت صاحب الزمان رنگ او رنگ طلای بود و در پیشانی او اثر سجده بود پس

آن چهار نفر باسمان رفتند و از نظرم غایب شدند **معجزه سی و هشتم** راوندی در خرایج روایت کرده از ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه
گفت وقتیکه رسیدیم به بغداد در سال سیصد و سی و هفت و آن همان سال بود که قرامطه حجر اسود را از جای خود در آورده بودند و من
اراده حج کردم و مهیا شده بودم که در دنبال حجر اسود را بجای خود بگذارند و اکثر همی من آن بود که به بینم آنکسیرا که حجر را نصب میکند زیرا
که من دانسته بودم از کتابها و خوانده بودم که حجر اسود را بموضع خود نمیگذارد مگر امام زمان چنانچه در حجاج حضرت امام زین العابدین
آنرا بموضع خود گذاشت و قرار گرفت پس بعد از اراده حج و آماده شدن برای آن بعلتی و مرضی سخت گرفتار شدم و از مرگ
خود ترسیدم و دیگر قادر برفتن نشدم و دانستم که ابن هشام بحج میرود و نقه و مخلص با من هم بود پس یک رقعه نوشتم و آنرا
باو دادم و مهر کردم و در آن رقعه سؤال نمودم از مدت عمر خود و از اینکه آیا از این مرض و علت خلاص میشوم یا نه و از برای
ابن هشام گفتم که همی من است که این را بآنکس بدهی که حجر را بجای خود میگذارد و جواب آنرا بگیری ابن هشام گفت که بعد از
ورود بمکه از برای خودم معین کردم که مرا از خدام حرم نگاه دارند و من دانسته بودم که نصب کننده حجر حضرت صاحب الزمان
خواهد بود زیرا که زمان آن حضرت بود پس حاضر شدم در آنجا پس هر کس که حجر را گذاشت قرار نگرفت پس جوانی خوش روی آمد
و حجر را برداشت و بجای خود گذاشت و حجر اسود قرار گرفت پس صدای مردم از این جهت بلند شد و آن جوان برگشت و من از
عقب او رفتم و مردم را با یک طرف و آن طرف میکردم و چشم در او بود تا آنکه از میان مردم بیرون شد و من هم از عقب او میرفتم
و او در کمال وقار میرفت و من میدویدم و او را درک نمیکردم تا آنکه بجای رسید که بغیر از من او را کسی نمیدید پس ایستاد و من فرمود
که با تو چیست پس رقعه را باو دادم و او قبل از آنکه رقعه را باز نماید فرمود بگو با بو القاسم که از این علت مترس و از این صحت میابی
و مرگ او بعد از سی سال خواهد شد پس بعد از فرمایش آن حضرت من قادر بر حرکت و تکلم نشدم مرا گذاشت و رفت و بعد از آن
ابن هشام آمد و با بو القاسم خبر داد و آنرا پس ابو القاسم سی سال عمر کرد و بعد از آن و در سال سی ام مشغول امر خود گردید و وصیت کرد و
دفن و کفن خود را حاضر نمود و مردم باو گفتند که این ترس تو از چیست و حال آنکه تو در حال صحت و سلامتی و او میگفت که من
امسال خواهم مرد پس در همان وقت که حضرت فرموده بود وفات کرد و برحمت خدا رفت **معجزه سی و نهم** ثقة الاسلام
در آن کتاب روایت کرده از ابو الحسن جعفر که او گفت یکروز در مجلس حسن بن عبد الله ناصر الدوله بودیم پس در آن مجلس جماعت شیعه را
ذکر کردند و بر ایشان عیبها گفتند و من هم از جمله عیب گویان بودم تا آنکه حاضر شد در مجلس عم خودم حسین پس شروع کردم بعیب گویی
پس عمم فرمود ای پسر من من هم مثل تو بودم قبل از زمانی تا آنکه مرا از جانب پادشاه حاکم شهر قم نمودند در وقتیکه بر خلیفه صعب شده
بود حکومت آنجا از جهت آنکه هر حاکمی که بآنجا میرفت از طرف پادشاه با او محاربه میکردند پس از برای من استعدادی معین شد بر
حکومت آنجا و من بطرف قم حرکت کردم تا آنکه رسیدم باطراف طرز که اسم جای است و من بشکار رفتم و نخچیری که دیده بودم از
عقب او رفتم تا آنکه آن از نظرم غایب شد و من به نهری رسیدم پس سیر کردم در آن نهر و هر که رفتم و خواستم که بیرون شوم از آن
نهر قادر نشدم و در نظرم نهر وسعت پیدا میکرد پس در این وقت دیدم که یک سواری طالع شد مثل آفتاب و در زیر او استری
شهبا بود و یک عمامه خزی سبزی داشت و در پای او کفش سرخی بود پس فرمود ای حسین و نام مرا برد و مرا عقب و کینه صدا نزد
و جز ای بن نکرد گفتم چه میگویی فرمود چرا بناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر جزام میکنی و از اصحاب من خمس مال خود را منع
میکنی و خمس نمیدهی پس با وجود آنکه من از احدی نمی ترسیدم بدنم مرتعش شد و لرزه ماندم من افتاد پس عرض کردم ای مولای من هر چه
بفرمائی قبول دارم و اطاعت میکنم فرمود وقتیکه وارد قم شدی از اهل آن عفو کن و با ایشان اذیت مکن و هر چه کسب کردی خمس
آن را بده باهل آن عرض نمودم سمعا و طاعتا فرمود پس برو و خود کشش عنان استر را بر گردانید و رفت
و از نظرم غایب شد و هر چه خواستم که او را پیدا کنم نشد و من ترسیدم و مضطرب شدم و بلشکر خود برگشتم
و به شهر قم وارد شدم و از اهل قم بمن گفتند که ما با حاکمهای سابق محاربه و جنگ میکردیم بجهة اذیت
ایشان بر ما و اگر تو بر ما اذیت نمیکنی ما با تو جنگ نداریم پس مدتی در آنجا ماندم و با
ایشان رفتار خوبی کردم و مال بسیار کسب نمودم تا آنکه مرا پادشاه از حکومت آنجا
معزول کرد پس

پس مراجعت کردم ببغداد و بعد از دیدن خلیفه بمنزل خود آمدم و مردم بدیدن امدند و با من ملاقات کردند و در همین اثنا که خلق میآمدند
و میرفتند ناگاه محمد بن عثمان عمری نایب حضرت صاحب الامر ع وارد شد و ماند آن قدر که مردم رفتند و بعد از آن فرمود که در میان
من و تو یک ستری هست بشنو آنرا گفتم بفرمایید فرمود صاحب آن استر شهبا و مهر میفرمایند که بوعده خود وفا کن پس بخاطرم
آمد آن قضیه عرض کردم اطاعت دارم پس برخواستم و دست او را گرفتم و داخل خزینه شدیم و گفتم از همه آنها خمس بردارید و چون
یک چیز را فراموش کرده بودم او بخاطرم آورد و خمس همه آنها را دادم و من بعد از آن روز شک در خصوص ناحیه و اوامر
حضرتش ندارم و قضیه اینرا از عم خود شنیدم من هم یقین کردم **معجزه چهلم** شیخ صدوق در کمال الدین و راوندی در خرایج
روایت کرده اند از سعد بن عبد الله قمی که او گفت روزی مبتلا شدم بمباحثه بدترین ناصبیها و بعد از مناظرات بسیار گفت ای
گروه رافضیان شما میگویید که فلان و فلان منافق بودند و حکایت شب عقبه و دبه ها انداختن را شاهد میآورید پس بگویید که
مسلمان شدن آنها از روی رغبت بود و یا از روی اکراه و جبر بود پس با خود فکر کردم که اگر بگویم از روی اکراه و جبار بود
پس میگوید که در آن وقت در که جبر و اکراه نبود و اسلام قوتی نداشت و اگر بگویم از روی طوع بود خواهد گفت پس چرا بعد از
طوع و رغبت خودشان منافق باشند پس از جواب او ساکت شدم و دلگیر برگشتم و طوماری نوشتم مشتمل بر زیاده از چهل
مسئله و این مسئله را نیز در آن درج کردم بخدمت امام حسن عسکری ع بفرستم با احمد بن اسحق قمی وکیل آن حضرت و چون او را
طلب کردم گفتند که او بسامره رفت و من نیز از عقب او روان شدم چون باو رسیدم و حال را باو گفتم فرمود که با من بیا و از
حضرت خود مسئله را سوال کن پس با او رفیق شدم تا بدر دولت سرای آن حضرت رسیدیم و اذن طلبیدیم و اذن داده شدیم
و بخدمت آن حضرت شرفیاب گردیدیم و احمد بن اسحق با خود همیانی داشت و در میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیان
صد و شصت کیسه بود از طلا و نقره و هر یکی را یکی از شیعیان فرستاده بود سر بمهر و چون نظر مبارک آن حضرت انداختیم چون
ماه چهارده شبه بود در حسن و صفا و نور و ضیا و در دامن آن حضرت طفلی بود مانند پاره ماه در خوبی و جمال و در نزد آن
بزرگوار اناری بود که از طلا ساخته بودند و بجواهر مرصع کرده بودند و از بزرگان بصره آنرا فرستاده بودند و حضرت مشغول
نوشتن جواب مسائل بود که سوال کرده بودند و آن طفل مانع میشد آن حضرت را از نوشتن و حضرت انار را میانداخت برای
مشغول بودن آن طفل و مینوشت پس احمد همیان را گشود و در نزد آن حضرت گذاشت حضرت بآن طفل فرمود که اینها هدیه‌های
شیعیان تو هست بگشا و تصرف کن در آنها پس حضرت صاحب الامر ع عرض کرد ای مولای من آیا جایز است که من دست
پاک خود را بمال حرام بزنم و بسوی هدیه های باطل دراز کنم پس حضرت صاحب الزمان ع فرمود ای اسحق بیرون آور آنچه در
همیان است تا ما حلال و حرام آنها را از هم جدا کنیم پس احمد یک کیسه درآورد آن حضرت فرمود که این از فلان است
در فلان محله قم میباشد و شصت و دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج دینارش قیمت ملکی است که از پدرش باو میراث
رسیده بود و چهارده دینارش قیمت هفت جامه است و از کرایه دکان سه دینار است پس آنحضرت فرمود درست گفتی
ای فرزند من بگو که چه قدر در میان اینها حرام است تا بیرون کنند فرمود که در این میان یک اشرفی هست با سکه ری
بتاریخ فلان زده شده و تاریخش بر آن نقش است و نصف تاریخ آن محو شده و یک دینارش مقراضی شده است و ناقص است
که یک دانگ و نیم است و حرام در این کیسه همین دو دینار است و جهت حرام بودن آنها اینست که صاحب این کیسه در فلان
سال و فلان ماه او را نزد جولای یعنی کرباس بافی که از همسایگانش بود مقدار یک من و نیم ریسمان داشت و بعد از مدتی
آنرا دزد برد و آن مرد گفت که آنرا دزد برد و او تصدیقش نکرد و تاوان از او گرفت و آن مرد ریسمان باریکتر از آن که دزد
برده بود باو داد بهمان وزن و آنرا جامه کرده فروخت و این دو دینار قیمت همان جامه است و چون احمد کیسه را باز کرد
دو دینار بهمان علامت پیدا شد و آنها را برداشت و باقی را تسلیم نمود پس کیسه دیگر بیرون آورد حضرت صاحب الامر ع فرمود
که این مال فلان است که در فلان محله قم میشود و پنجاه اشرفی در این کیسه است و ما دست باین دراز نمیکنیم پرسید که چرا
فرمود زیرا که این اشرفیها قیمت گندم است که میان او و برزگاران مشترک بود و این شخص حصه خود را زیادتر کیل کرده و
مال برزگاران در میان این مال است پس حضرت عسکری ع فرمود که راست گفتی ای فرزند و بعد از آن احمد بن اسحق آن

کیسه

کیسه‌ها را یک بیک درآورد و حضرت صاحب الامر ع که طفلی بود همه آنها را بیان فرمود و حرام آنها را نشان داد و از حلال آنها
جدا کردند و حضرت حسن عسکری ع با احمد بن اسحق فرمود که آنها را بردار و وصیت کن که بصاحبان آنها برسانند و ما اینها را نمی
خواهیم زیرا که اینها هدیه حرام هست و بعد از آن حضرت حسن عسکری ع فرمود که آن جامه که آن پیره زن برای ما فرستاده بیاور
احمد گفت که آنرا در میان خورجین پنهان کرده بودم فراموش نمودم و برخواست که آنرا از منزل بیاورد پس آنحضرت رو
بمن کرد فرمود ای سعد این چهل مسئله که داری از نور چشمم بپرس و اشاره بصاحب الامر ع فرمود عرض کردم ای مولای و فرزند
مولای من روایت بمن رسیده که حضرت پیغمبر ص طلاق زنان خود را باختیار حضرت امیر ع گذاشت حتی آنکه در روز جمل
آنحضرت کسی را فرستاد بنزد یکی از زنان پیغمبر ص و فرمود که اسلام و اهل اسلام را هلاک میکنی بآن غش و فریبی که از تو صادر
شده و فرزندان خود را بجهالت و ضلالت اندازی اگر دست از این عمل برداشتی فبها و الا ترا طلاق میگویم این چه طلاق
بود که بعد از وفات پیغمبر ص بآن حضرت مفوض شده بود حضرت صاحب الامر ع فرمود خداوند تعالی شان زنان
پیغمبر را بزرگ کرده بود و ایشان را بشرف مادری مومنان بودن مخصوص فرموده بود و حضرت رسول ص بحضرت امیر
ع فرموده بود که این شرف برای ایشان باقیست مادامیکه در طاعت خداوند باشند و هر یک از ایشان که بعد از من
معصیت خداوند بکنند و بر تو خروج نمایند تو او را طلاق بگو و از این شرف او را بینداز که نسبتی میان او و مومنین نباشد تا آنکه سعد میگوید
عرض کردم دلیل چیست بر آنکه امت برای خودشان امام تعیین نمیتوانند بکنند فرمود که امت امامی اختیار خواهند کرد که
مصلح احوال ایشان باشد یا امامیکه مفسد احوال ایشان باشد فرمود که امت چه میدانند که کدام کس باعث صلاح
خواهد شد و از ضمیر کسی خبر ندارند گاه باشد که گمان کنند که مصلح است و آخر مفسد ظاهر شود و از همین علت است
که مردم نمیتوانند برای خود امام تعیین نمایند پس فرمود که بجهه این مطلب برای تو برهانی بیان کنم که عقل تو آن را قبول
کند بگو پیغمبر اینکه خداوند بخلق فرستاده و ایشان را از میان خلق برگزیده و کتابها برای ایشان فرو فرستاده و ایشان را
موید بوحی و عصمت گردانیده و علمهای هدایت اند و اختیار جمیع امت را ایشان خوب میدانند و موسی و عیسی از جمله
ایشانند آیا جایز است که با وفور عقل و کیاست و کمال و علم ایشان یک کس را از امت اختیار کنند بخوبی عقل و بعد
برگزیده ایشان منافق ظاهر شود و ایشان گمان کنند که او مومن است گفتم نه فرمود که موسی کلیم خداوند با کمال عقل و
علم و نزول وحی بر او از قوم خود هفتاد نفر کس را اختیار کرد که با خود بطور ببرد که همه را مومن میدانست و مخلص میشمرد و ایشانرا
و آخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند چنانکه خداوند حال ایشانرا در قرآن بیان فرموده پس هرگاه برگزیده خدا کسیرا اختیار اصلح
کند بگمان آنکه بهتر است و افسد است ظاهر شود پس چه اعتماد باشد بر اختیار شده عوام الناس که خبر از باطن مردم ندارند
و مهاجر و انصار که بر سرائر مردم اطلاع ندارند چون تعیین امامی کرد پس میباید که امام از جانب خدا منصوب شود که عالم نتوانند
بباطن مردم است و مصلح و مفسد را او میداند و آخر کار را او علم دارد و بعد از آن باعجاز فرمود و آنچه آن خصم تو از تو پرسیده
که اسلام فلان و فلان بطوع بود یا بجبر است چرا نگفتی که نه بطوع بود و نه باجبار و کراهت بلکه از جهة طمع ریاست بود زیرا
که ایشان با کفره یهود مخلوط بودند و آن کفار و مشرکان بایشان خبر داده اند از روی توراة و سایر کتابها احوال محمد را و گفتند
که او پادشاه خواهد بود و بر عرب غالب خواهد بود و از جهة کفر و عناد خودشان میگفتند که او دعوی پیغمبری خواهد کرد و اینها
از جهة طمع ریاست چون حضرت رسالت اظهار نبوت نمود بظاهر شهادتین تلفظ کردند بطمع اینکه شاید ولایتی و حکومتی به
ایشان بدهد و در باطن قائل نبودند و چون در آخر مایوس شدند با منافقان بالای عقبه رفتند و دهنهای خود را بستند که
کسی ایشان را نشناسد و دبه‌ها را انداختند که شتر آن حضرت را رم دهند و پیغمبر را بکشند پس خداوند جبرئیل را فرستاد و پیغمبر
خود را از شر ایشان حفظ کرد و ضرری باو نرسید و حال ایشان حال طلحه و زبیر بود که بحضرت امیر ع از جهة طمع دنیا بظاهر
بیعت کردند که شاید آنحضرت بهریکی از ایشان ولایتی و حکومتی بدهد چون مایوس شدند بیعت را شکستند و بر آن حضرت
خروج کردند و بجزای عمل خود در دنیا و آخرت رسیدند پس سعد گفت چون جواب مسئله‌های من تمام شد حضرت عسکری
ع بنماز برخواست و حضرت صاحب الامر ع نیز برخواست بنماز و من هم برگشتم و احمد بن اسحق را در راه دیدم گریان میآید

گفتم

گفتم چرا دیر آمدی و سبب گریه تو چیست گفت آنجامه که حضرت فرموده بود انشد لفتم بالی بیت برو در حضرت عرض کن خودش
علاج بس را میکند پس رفت و خندان برگشت و صلوات بر محمد و آل محمد فرستاد پس سوال کردم گفت که رفتم بخدمت حضرت
دیدم همان جامه در زیر پای حضرت است و در روی همان نماز میکردند سعد گفت حمد خداوند را کردیم و چند روز که در آنجا
ماندیم هر روز میرفتیم و حضرت صاحب الامر را در نزد آن حضرت میدیدیم و ملازمت میکردیم چون روز وداع شد
من و احمد با دو مرد پیر از اهل قم بخدمت آن حضرت رفتیم احمد در خدمت ایستاد و گفت یا بن رسول الله رفتن نزدیک
شده و محنت مفارقت شما بسیار دشوار است و بعد صلوات و سلام بر آن حضرت و پدران و اولادش فرستاد و
گفت که از خدا میخواهم که این آخر دیدن من جمال مبارک شما را نباشد چون احمد آنرا گفت حضرت گریست و فرمود ای
پسر احمد در دعا زیاد مطلب زیرا که در این برگشتن بجوار رحمت خداوند خواهی رفت احمد چون اینرا شنید بیهوش
شد و چون بهوش آمد گفت از شما سوال میکنم که مرا مشرف سازی بجامه از جامهای خود که کفن خود کنم حضرت
سیزده درهم با او دادند و فرمودند که از غیر اینها خرج مکن و کفن که طلبیدی بتو خواهد رسید و مرد نیکو کار را
خدا ضایع نمیکند سعد گفت که چون برگشتیم و به سه فرسخی منزل حلوان جائی است در بین کرمانشاه و قصر مشهور به
ذهاب و قبر احمد ابن اسحق در آنجاست و تعمیر قبر او و زیارت او از برای مومنین لازم است رسیدیم احمد تب کرد و بیماری
صعب او را عارض شد که از خود مایوس گردید و چون بحلوان رسیدیم در کاروانسرای فرود آمدیم احمد شخص را از اهل قم
طلبید که در آنجا بود و بعد از زمانی گفت همه بروید و مرا تنها گذارید و ما هر یک بمنزل خود برگشتیم چون صبح شد چشم
گشودیم کافور خادم امام حسن عسکری را دیدیم که میگوید خداوند شما را صبر نیکو بدهد در مصیبت احمد و نیز ثبت این
مصیبت را برای شما خبر گرداند برخیزید و او را غسل دهید و با این کفن او را کفن کنید و چون از غسل و کفن او فارغ شدیم
گفت برخیزید و او را دفن نمائید که او از همه شما گرامی تر بود در نزد امام حسن عسکری و پیشوای شما بود و این را
بگفت و از نظر ما غایب شد پس برخواستیم با گریه و نوحه او را دفن کردیم تمام شد و بدانکه معجزات حضرت حجة بن الحسن
علیه السلام بسیار است و حقیر باین چهل معجزه اکتفا کرد از جهة اختصار و در بحار قریب بصد معجزه نقل کرده و در نجم
الثاقب چهل معجزه روایت کرده که جمله از آنها در بحار نقل نشده و در مدینة المعاجز یکصد و بیست و هفت معجزه ذکر
کرده است که همه آنها و آنچه حقیر ذکر نمود در زمان غیبت صغری واقع شده و قبل از غیبت کبری اتفاق افتاده است
و با وجود آنکه آن حضرت در آن ایام نیز مخفی بود و از نظر اغیار و اشرار مستور بود و نمیدید او را مگر خواص شیعه او
و نایب خاص او این همه معجزات و خارق عادات از آن حضرت ظاهر شده با مخفی کردن شیعیان امر او را و
ذکر نکردن ایشان معجزات او را و امر کردن خود آن حضرت و پدرانش با خفا و کتمان فضایل و مناقب و ذکر او و اگر
آن حضرت مثل باقی امامان از اول ولادتش در میان مردم ظاهر میشد و با خلق آمد و رفت میکرد و با ایشان الفت
مینمود هر آینه معجزات و فضایل و مناقب آن بزرگوار در زمان غیبت صغری بحد و حصر نمی آمد و تمامی معجزات انبیا
و اوصیا و جمیع فضایل و مناقب مرسلین و صدیقین از آن حضرت ظاهر و صادر میشد زیرا که خداوند عالم قرآن
وجود مسعود چنان قوت و قدرت که گذشته و ... استعداد و قابلیت با و عطا فرموده که قادر میشود باظهار
معجزات جمیع خلیفه های خداوند چنانچه شیخ جلیل فضل بن شاذان در حدیث صحیح روایت کرده از احمد بن محمد بن ابی
نصر بزنطی از حماد بن عیسی از عبد الله بن ابی یعفور که گفت حضرت صادق فرمود هیچ معجزه از معجزات پیغمبران
و اوصیای ایشان نیست مگر آنکه ظاهر خواهد گردانید خداوند مانند آنرا بدست قائم ما بجهة تمام گردانیدن حجت بر
دشمنان پس از این حدیث شریف معلوم شد که تمامی معجزات اجداد و آباء آنحضرت در آن وجود مبارک موجود است علاوه بر معجزات پیغمبران گذشته و اوصیاء
ایشان پس بنابراین کی میتواند از هزار یکی از معجزات و فضایل آنحضرت را ذکر کند و کدام کس تاب و تحمل آن میتواند شود کی تواند فهم آنرا اندیشه
... کردم راز ها که ... من لیاقت ... نام ... یک این حق ... زانکه مطلب حق ... لایق ...
باشد که گوید ... مجلس ... و اگر کسی تامل و تفکر در مرتبه نواب آن حضرت بکند و کرامات و خارق عادات ...

شمه از فضیلت بعضی نایبان آن حضرت در اینجا ذکر شود پس میگوئیم که روایت کرده شیخ محدث فقیه عماد الدین ابو جعفر محمد بن
علی بن محمد طوسی مشهدی در کتاب ثاقب المناقب از حسین بن علی بن محمد قمی معروف بابی علی بغدادی که گفت من در بخارا
بودم پس شخصیکه معروف بود بابن جاوشیر ده قطعه طلا داد بمن و امر کرد مرا که تسلیم کنم آنها را در بغداد بشیخ ابو القاسم حسین
بن روح نایب حضرت حجة بن الحسن پس چون گرفتم آنها را با خود و چون به بیابان آمویه رسیدم یکی از سبیکها مفقود شد و من
عالم نشدم بآن تا آنکه داخل بغداد شدم و آنها را حاضر کردم که بروم و تسلیم کنم دیدم که یکی از آنها از من مفقود شده پس سبیکه
بوزن آن خریدم و بآن نه سبیکه ضم نمودم آنگاه داخل شدم بنزد حسین بن روح در بغداد و آن سبیکه ها را نزد او گذاشتم
یک بیک ملاحظه نمود و برداشت و سبیکه مرا بیرون کرد و فرمود بگیر این سبیکه خود را و آن را که گم کرده بودی در آن بیابان
بما رسید و این او است و همان سبیکه که من گم کرده بودم در آن بیابان بیرون آورد و من آنرا شناختم و نیز همان
روایت کرده از همان شخص جلیل القدر که گفت زنی از من سوال کرد که وکیل مولای ما صاحب الزمان کیست پس
از اهل قم باو گفت که او حسین بن روح است و او را بآن زن دلالت کردند پس من با آن زن بخدمت او مشرف شدیم
همان زن گفت که ای شیخ چه با من است فرمود با تو هر چه هست آنرا ببر بدجله بینداز پس برد و بدجله انداخت
بنزد حسین بن روح پس شیخ فرمود بخادم خود که برو بیا و حقه را برای ما پس حقه را نزد او آورد پس بآن زن فرمود این همان
حقه است که با تو بود و آن را بدجله انداختی گفت بلی فرمود خبر بدهم ترا بآنچه در آن هست یا تو خبر میدهی مرا گفت بلکه تو خبر بده
مرا فرمود در این حقه یک جفت دستینه است از طلا و حلقه بزرگی که در آن جوهر است و دو حلقه صغیر که در آن جوهری
است و دو انگشتری یکی فیروزج و دیگری عقیق پس ملاحظه کردند و دیدند که همان نحو است که فرموده است و من آنها و
دیگران یک بیک نگاه کردیم و از شعف دیدن این معجزه بیخود شدیم و راوی گفته بعد از ذکر این حدیث و حدیث سابق که
من شهادت میدهم در نزد خدا روز قیامت از آنچه خبر دادم بآن که بهمان نحو است که ذکر کردم نه زیاد کردم در آن و نه کم نمودم
و سوگند خوردم بدوازده امام که راست گفتم در آن نه افزودن کردم بر آن و نه کم نمودم از آن و از این قبیل احادیث در فضیلت نایبان
آن حضرت و وکلای آن بزرگوار بسیار است و ... اشاره بود بشان ایشان فی الجمله

باب هفتم

در ذکر چهل آیه که در شان و ظهور حضرت حجة بن الحسن صاحب الزمان علیه السلام نازل شده و احادیث مستفیضه در ... متواتره
در تفسیر آن آیات وارد شده است که مراد از آن آیه آن حضرت است و با ظهور آن بزرگوار پس بعون الله میگوئیم

آیه اول در جزو ثانی از سوره بقره قوله تعالی اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قدیر یعنی در هر جا
بوده باشید خداوند جمیع شما را میآورد و حاضر میکند و بدرستیکه خداوند تعالی بر همه چیز قادر است و احادیث متواتره در تفسیر این آیه
وارد شده که مراد از این اصحاب حضرت قائم است چنانچه در بحار همه آنها را در مواضع متعدده ذکر کرده و در تفسیر صافی بآنها
اشاره فرموده و در تفسیر عیاشی و مجمع از حضرت امام رضا روایت کرده اند در این آیه که فرموده هر گاه ظاهر شود قائم ما
اهل بیت پس هر آینه جمع میکند خداوند جمیع شیعیان ما را از شهرها و بلادها بخدمت آن حضرت و همه در حضور او میباشند و
در تفسیر عیاشی و کمال الدین روایت کرده اند از حضرت صادق که فرمود بدرستیکه این آیه نازل شده است در اصحاب حضرت
قائم علیه السلام و بدرستیکه اصحاب آن حضرت مفقود میشوند شب از فراش خود پس صبح میکنند در مکه و بعضی از ایشان
در روز سیر میکنند در میان ابر و ما میشناسیم نام او را و نام پدر او و نسب او را مولف میگوید حدیث دویم بیان است
حدیث اول و مراد جمع شدن اصحاب آن حضرت است نه تمامی شیعیان آیه دویم ایضا در جزو دویم از همان سوره قوله تعالی
ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین یعنی البته امتحان میکنیم شما را
بچیزی از ترس و گرسنگی و ناقص شدن مالهای شما و نقصان نفس شما و کمی میوه های و زراعت و درختها تا از برای خود شما
معلوم شود که کدام یکی از شما از امتحان سالم بیرون میشوید و بشارت بده در این وقت صبر کنندگان را و در کمال الدین
در تفسیر آیه از حضرت صادق روایت کرده که فرمود اینها علامات قبل از ظهور حضرت قائم است و اینها از جانب
خداوند بر مومنان وارد میگردد و فرمود بچیزی از ترس یعنی ترس از پادشاهان بنی امیه در آخر سلطنت آنها است و گرسنگی

بسبب گرانی نرخها در میان مردم و نقصان مالهای مردم بفساد تجارت و کمی منفعت و نقصان در نفس مردم بمرگ زرد و بمردن فاحش و کمی ثمرات و میوه‌ها بسبب قلت حاصل و کمی دخل زراعتها و بشارت بده بر صبر کنندگان در آنوقت به تعجیل ظهور قائم آل محمد صلعم و این تأویل آیه است و تأویل آنرا نمیدانند مگر خداوند و آنجماعتی که راسخ در علمند تمام شد مؤلف میگوید مراد از فرمایش آن حضرت که ترس از پادشاهان بنی امیه در آخر سلطنت آنها شاید طایفهٔ فلان باشد زیرا که ایشان از نسل بنی امیه هستند چنانکه مورخ فرانسوی این را تفصیلاً بیان کرده و جناب عالم جلیل مؤید الاسلام در جریدهٔ خود که در اول محرم سال هزار و سیصد و بیست و هشت نوشته از او نقل کرده هر که خواهد رجوع کند و مراد از مرگ زرد و مرگ فاحش وبا باشد و یا مرگ پی در پی باشد که مردم بسیار در زمانی اندک تلف میشوند یا بجنگ و یا بغیر آن و مقصود زیاد شدن مرگ است از متعارف و مراد از فرمایش آنحضرت که این تأویل آیه است همان معنای آخر است که فرمود بشارت بده بر صبر کنندگان در این وقت به تعجیل ظهور قائم یعنی متصل شدن لفظ به تعجیل ظهور قائم با آیه تأویل است نه همه آنچه سابقا بیان فرمود پس معلوم شد که این آیه مثل آیه سابقه در شان آن حضرت نازل شده است   آیه سیم در جزو دهم بود از سوره مذکور قوله تعالی   و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین لله فان انتهوا فلا عدوان الا علی الظالمین یعنی بکشید کافرانرا تا فتنه نباشد در زمین و بوده باشد دین خالص از برای خدا پس اگر قبول نهی و اوامر خداوند را کردند پس جزا نیست مگر بر ظالمان یعنی بعد از توبه از کفار دست برداشته میشود و از ظالمان برداشته نمیشود و در احادیث بسیار وارد شده که مراد از ظالمان در این آیه ظالمان حضرت حسین است که حضرت قائم از ایشان دست بر نمیدارد چنانکه در علل الشرایع در حدیثیکه از حضرت امام رضا ع روایت شده و فرموده وقتیکه قائم ما اهلبیت ظاهر شود میکشد اولاد قاتلان حضرت حسین را بسبب کردار پدران آنها حضرت امام رضا ع فرمود حدیث صحیح است عرض کردند خدا فرموده که کسی وزر کسیرا بر نمیدارد حضرت فرمود راست فرموده است خداوند ولکن اولاد قاتلان حضرت حسین راضی هستند بکردارهای پدران خود و بآن فخر میکردند و هر کسی که راضی باشد بچیزی پس میشود مثل کسی که آنرا کرده و اگر کسی در مغرب کشته شود و در مشرق کسی بآن راضی شود هر آینه آنکس شریک آن قاتل است در عذاب در نزد خداوند پس اینکه میکشد حضرت قائم در وقت ظهورش باولاد قاتلان حضرت امام حسین را بسبب راضی بودن ایشان بکردهای پدران خود و در تفسیر عیاشی از آنحضرت روایت کرده در تفسیر این آیه که فرمود خداوند قهار تعدی و مجازات سخت نمیکند مگر بر اولاد قاتلان آن حضرت بدست حضرت قائم و قریب باین مضمون در روایت دیگر نقل کرده و از قبیل این اخبار بسیار است   مؤلف میگوید مجازات سخت حضرت قائم اختصاص ندارد باولاد قاتلان آن حضرت زیرا که از حکم آنها حکم پدران واضح است آیه چهارم   در همان سوره و همان جزو قوله تعالی هل ینظرون الا ان یاتیهم الله بالملائکة فی ظلل من الغمام و قضی الامر چنانچه حضرت امام رضا ع قرائت فرموده و در رسالهٔ تحفة الاخیار بیان کردیم و ترجمه آن این است آیا نظر میکنند مگر باینکه بیاورد خداوند بایشان ملائکه را در سایه بانهای ابر و امر بر ایشان تمام میشود و مهلت بآنها داده نمیشود عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت باقر ع روایت کرده که آن حضرت فرمود گویا من نگاه میکنم بقائم که بتحقیق استیلا و غالب شده بر نجف اشرف پس وقتیکه بر نجف آمد نشر میکند علم حضرت پیغمبر را پس وقتیکه نشر نمود رایت آن حضرت را نازل میشوند بر حضرت قائم ملائکه بدر و خود آن حضرت نازل میکرد در قبه‌های از نور در زمانیکه نازل میشود بر پشت کوفه و وارد میشود در آنجا بفاروق اعظم که امیر المؤمنین است و این در وقت نزول آن حضرت است و اما و قضی الامر پس مراد از آن داغ گذاشتن است بر خرطوم کفار در روزیکه کافران را داغ میگذارند و ایضاً عیاشی در تفسیر این آیه از آن حضرت روایت کرده که فرمود نازل میشود حضرت قائم در هفت قبه از نور و معلوم نمیشود که در کدام یکی هست در وقت نزول آن حضرت پس از این دو حدیث معلوم شد که مراد از نزول ملائکه در این آیه آن ملائکه است که بر حضرت قائم ع نازل میشود در سایه بانهای ابر و نیز تشریف آوردن آن حضرت است در قبه‌های نور و مراد از قضی الامر در این آیه انجام دادن آن حضرت است بر کار کافران و واضح شد که آیه در شان آنحضرت است   آیه پنجم در جزو سیم از سوره آل عمران قوله تعالی افغیر دین الله یبغون و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها یعنی آیا باطل میکنند غیر دین خدا را و حال آنکه بر دین خداوند سلم شده و گردن نهاده آنکس که در آسمانهاست و آنچه در زمین است یا برغبت یا بجبر است عیاشی در تفسیر این آیه از

حضرت صادق ع روایت نموده که فرمود این آیه شریفه نازل شده در خصوص قائم آل محمد صلعم و نیز در روایت دیگر از آن حضرت نقل نموده که این آیه را تلاوت فرمود و بعد از آن فرمود که زمانیکه قائم ما اهلبیت ظاهر شود نماند قطعه از زمین مگر آنکه ندا میشود در آن بشهادتین و در مجمع از آن حضرت روایت کرده که فرمود معنای این آیه اینست که مجبور میشود اقوام و طوایف مردم بر اسلام و میآیند فوجهای متعدد با طوع و رغبت و جمعی با اکراه و از ترس شمشیر در زمان حضرت قائم ع چنانچه در صافی فرموده پس از این احادیث معلوم شد که این آیه در شان آن حضرت است   آیه ششم در جزو چهارم از همان سوره قوله تعالی و من دخله کان آمنا یعنی هر کس که داخل شود در آن در امان و آسوده میشود در علل الشرایع در تفسیر این آیه روایت کرده که صادق آل محمد با ابوحنیفه فرمود که خبر بده بمن از این آیه و من دخله کان آمنا این کدام زمین است ابوحنیفه گفت کعبه است حضرت فرمود آیا میدانی که حجاج ابن یوسف در وقتیکه منجنیق گذاشت بعبد الله زبیر در کعبه پس او را گرفت و کشت آیا او در امان و آسوده بود پس ابوحنیفه ساکت شد و چیزی نگفت پس از آن حضرت پرسیدند از تفسیر این فرمود تفسیرش اینست که هر کس بیعت کند بقائم ما اهلبیت بعد از ظهورش و داخل شود در اصحاب آنحضرت و مسح کند دست او را پس او در امان است پس از این تفسیر معلوم شد که این آیه در شان آن حضرت نازل شده است   آیه هفتم قوله تعالی الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم الی قوله قالوا ربنا لم کتبت علینا القتال لولا اخرتنا الی اجل قریب   یعنی آیا نگاه نمیکنی بسوی آنجماعتی که گفته شد بایشان که باز دارید دست خود را از جنگ تا آنکه گفتند خدایا چرا واجب نوشتی و لازم کردی برای ما جنگ را و چرا ما را مؤخر نگردانیدی تا بوقت نزدیک در کافی و در تفسیر عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که فرموده مراد از کفوا ایدیکم دست باز داشتن است با حضرت امام حسن ع و مراد از کتبت علینا القتال وجوب جهاد است با حضرت امام حسین ع و مراد از الی اجل قریب تاخیر است تا زمان ظهور حضرت قائم آل محمد ع پس بدرستیکه با او است ظفر و مؤمنین در آن وقت غالب میشوند بر دشمنان پس معلوم شد که این آیه در شان آنحضرت است در سوره نساء   و آیه هشتم قوله تعالی در سوره انعام فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون   یعنی پس وقتیکه نسیان کردند آنچیزی را که متذکر شده بودند پس گشادیم بر ایشان درهای همه چیزها را تا آنکه وقتیکه شاد شدند بآن چیزیکه عطا شده بود گرفتیم ایشانرا ناگهان پس از آن زمان آنها مایوس شدند و در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت باقر ع روایت کرده که فرموده در تفسیر این آیه پس وقتیکه نسیان نمودند آنچیزرا که متذکر شده بودند یعنی پس وقتیکه ترک کردند ولایت امیر المؤمنین را و حال آنکه مامور شده بودند بآن گشادیم بر آنها درهای همه چیزها را از دولت در دنیا و آنچه بر آنها بسط و وسعت شده بود در دنیا پس اخذ کردیم آنها را ناگهان یعنی اخذ میکنیم ایشانرا بقیام حضرت قائم آل محمد صلعم گویا که از برای آنها پادشاه نبوده هرگز پس از این حدیث معلوم شد که مراد از قول خدا اخذناهم بغتة ظهور حضرت قائم است بدون شبهه   آیه نهم   در همان سوره قوله تعالی یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل   یعنی روزیکه میآید بعض علامتهای خداوند تو نفع نمیدهد و فایده نمیکند هیچ نفس را ایمان او که از اول ایمان نیاورده بود شیخ صدوق در کمال الدین در تفسیر این آیه از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود مراد از این آیه انتظار شده حضرت قائم منتظر است پس در روز ظهور او نفع نمیدهد هیچ نفسیرا ایمان او که از اول نبوده تمام شد   مؤلف گوید مراد از بودن ایمان قبل از آن زمان بودن ایمان است در میثاق چنانچه در کافی از آنحضرت روایت کرده که مراد از آمنت من قبل   روز میثاق است و در احادیث بسیار این آیه تفسیر شده بطلوع آفتاب از مغرب چنانچه در کتاب توحید و در احتجاج طبرسی و در تفسیر قمی و در کتاب خصال و کافی روایت کرده اند و ابدا منافات در بین اخبار ندارد زیرا که مراد از طلوع آفتاب از مغرب ظهور آن حضرت است چنانچه صعصعه در حدیث مفصل تفسیر نموده طلوع آفتاب از مغرب را بظاهر شدن آن حضرت همچنانکه در صافی نقل کرده پس معلوم شد که مراد از این آیه ظهور آن بزرگوار است   آیه دهم   در سوره اعراف قوله تعالی ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین   یعنی بدرستیکه روی تمام زمین از برای خداوند است و زمین را میدهد و در آن قائم مقام میکند هر که را که خواهد از بندگان خود و عاقبت از برای پرهیزکاران است و عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت باقر ع روایت کرده که

فرموده در کتاب امیر المؤمنین ع این آیه را ذکر کرده بود و بعد از آن فرموده بود که من و اهلبیت من کسانیم که خداوند زمین را بما داده
و مائیم متقیان و تمامی روی زمین از ما است پس هر کس از مسلمانان آباد کند یک قطعه از زمین را و زراعت کند در آن پس باید
ادا نماید زکوة آنرا بامام از اهلبیت من و بعد از این از برای او حلال است آنچه از آن بخورد و اگر بعد از آباد کردن آن
خراب بگذارد آنرا پس دیگر از مسلمانان آنرا آباد کند پس آنکس احق و اولی است بر آن زمین پس واجب است بر او که ادا کند
زکوة آن را بامام از اهلبیت من و بعد از آن از برای آنکس حلال است آنچه از آن زمین میخورد تا آنکه ظاهر شود قائم ما اهلبیت
با شمشیر پس حضرت قائم آل محمد ع اخذ میکند و مالک میشود روی زمین را و منع میکند مردم را از زمین و ایشان را از آن
خارج نماید چنانچه حضرت پیغمبر ص مالک شد و منع میکرد مردم را از زمین پس بدرستیکه حضرت قائم چنان خواهد کرد مگر آن
زمینهای که در دست شیعیان ما بوده باشد پس حضرت قائم مقاطعه میکند با شیعیان ما و زمین را در دست ایشان میگذارد
و از آنها میگیرد مگر زکوة را پس از این تفسیر معلوم شد که این آیه در شأن حضرت قائم نازل شده است و مراد از من
یشاء من عباده آن حضرت است و زمین را آن بزرگوار مالک خواهد شد و غیر شیعه را از زمین منع خواهد فرمود و احادیث
در این معنی بسیار است و همه آنها را حقیر در کتاب مسائل النجفیه ذکر کرده و این مطلب را واضح و روشن نموده و در اینجا
محل ذکر آنها نیست آیه یازدهم قوله تعالی در سوره انفال و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله یعنی بکشید
کافران را تا آنکه نباشد شرک و کفر در روی زمین و بوده باشد تمامی دینها از برای خداوند در تفسیر عیاشی و مجمع از حضرت
صادق ع روایت کرده اند که فرمود تأویل این آیه هنوز نیامده و اگر بتحقیق قائم ما اهلبیت ظاهر شود زود باشد که
درک نماید تأویل این آیه را کسی که در آن زمان بوده باشد و البته میرسد دین حضرت پیغمبر ص تا آنجا که شب میرسد تا آنکه
نماند شرک و کفر در روی زمین چنانکه خداوند فرموده یعبدوننی و لا یشرکون بی شیئا یعنی عبادت میکنند بمن و شریک
قرار نمیدهند برمن هیچ چیز را و نیز در کافی در تفسیر این آیه روایت کرده که آن حضرت فرمود تأویل این آیه هنوز نیامده
بدرستیکه پیغمبر ص رخصت داد بر کفار و از آنها جزیه قبول کرد بجهة حاجت خود و حاجت اصحاب خود پس هرگاه بتحقیق
بیاید تأویل این آیه قبول نمیشود از آنها جزیه و لکن آنها کشته میشود تا آنکه خداوند را واحد و بی شریک بدانند و تا آنکه نبوده باشد
در روی زمین شرک پس از این دو حدیث واضح گردید که این در شأن آن حضرت نازل شده است و معنای این در زمان
آن بزرگوار ظاهر خواهد شد و حقیر شرح این آیه را در کتاب کشف الحجاب در نجاسات اهل کتاب ذکر نموده و مطلب را
از این واضحتر بیان کرده آیه دوازدهم قوله تعالی در سوره برائة یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم و یأبی الله الا ان
یتم نوره و لو کره الکافرون یعنی اراده میکنند بر اینکه خاموش نمایند نور خدا را بدهان خودشان یعنی به بدگوئی و انکار فضائل
نور خداوند و منع میکند خداوند مگر آنکه تمام کند نور خود را و هر چندیکه مکروه میدارند کافران اتمام نور خدا را در تفسیر این
آیه در کمال الدین از حضرت صادق ع روایت کرده که فرموده بتحقیق فرعون ملعون پاره کرد شکمهای حامله ها را در بنی اسرائیل
بجهة پیدا کردن حضرت موسی و همچنین بنی امیه و بنی عباس وقتیکه واقف شدند بر اینکه زوال سلطنت آنها در دست قائم
اهلبیت خواهد شد بر ما عداوت کردند و بر ما شمشیر کشیدند اهل بیت پیغمبر را کشتند همه اینها بجهة طمع بود بر اینکه برسند بقائم ما
اهلبیت و او را بکشند پس منع میکند خداوند از اینکه کشف کند امر او را بر یک نفر از ظلمه مگر آنکه تمام کند نور خود را و هر چندیکه
مکروه بدارد آن را کافران پس از این تفسیر واضح گردید که این آیه شریفه در شأن آن حضرت نازل گردیده آیه سیزدهم
در سوره توبه قوله تعالی هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون یعنی خداوند آن
وجود مقدسی است که فرستاد پیغمبر ص خودش محمد بن عبد الله را با هدایت و حجه و با دین حق و ثابت تا آنکه دین آن حضرت را
غالب کند بر تمامی دینها و هر چندیکه مکروه میدارند آن را مشرکان در کمال الدین از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده در
تفسیر این آیه که فرمود قسم بخداوند هنوز نازل نشده تأویل این آیه و نازل نمیشود تأویل آن حتی آنکه ظاهر شود قائم آل محمد پس
وقتیکه ظهور کرد حضرت قائم باقی نماند کافری بخداوند و نه مشرکی بامام مگر آنکه مکروه میدارد ظهور آن حضرت را و کافران و مشرکان
چنان کشته میشوند که اگر یک کافری و یا یک مشرکی در جوف یک سنگ باشد آن سنگ صدا میکند ای مؤمن در بطن من کافری

است مرا بکش و او را بکش و در کافی از حضرت موسی کاظم ع روایت کرده در تفسیر این آیه که فرمود خداوند آن واجب الوجود است که
امر فرمود رسول خود را بولایت وصی خود و ولایت وصی خود دین حق است تا آنکه غالب کند دین حق را بر تمام دینها در زمان
ظهور حضرت قائم آل محمد و خداوند تمام کننده ولایت امام قائم است هر چندیکه مکروه بدارند آن را کافران بولایت علی علیه السلام
عرض کردند آیا این تنزیل آیه است فرمود بلی این کلام تنزیل است و اما غیر این کلام آخر نیست آن تأویل است و از این قبیل احادیث
در تفسیر این آیه بسیار است و جمله از آنها را در کتاب تحفة الشیعه در تفسیر همین آیه ذکر کرده ام پس واضح شد که این آیه در شأن
آن حضرت نازل شده آیه چهاردهم قوله تعالی در سوره یونس بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یأتهم تأویله یعنی بلکه تکذیب
نمودند با نچه احاطه نمیکنند بدانستن آن و حال آنکه هنوز نیامده تأویل آن بر ایشان در تفسیر این آیه عیاشی از حضرت باقر ع
روایت کرده که از آن حضرت پرسیدند از چیزهای بزرگ از رجعت ائمه و غیر آن یعنی ظهور قائم پس فرمود بدرستیکه این چیزها
که از من سؤال میکنید هنوز وقت آن نیامده و خداوند فرموده بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه الآیه و مثل این روایت را از حضرت
صادق ع روایت کرده است و علی بن ابراهیم در تفسیر خود فرموده که این آیه در خصوص رجعت نازل شده و تکذیب کردند بر
که آن رجعت نمیشود پس از این احادیث ظاهر میشود که این آیه در خصوص زمان ظهور حضرت قائم آل محمد ص نازل شده و در که
در زمان ظهور آن حضرت از برای مؤمنان رجعت خواهد شد چنانکه در باب ششم در خصائص آن حضرت ذکر شد و بعد از این نیز خواهد آمد
آیه پانزدهم در سوره یونس قوله تعالی الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون یعنی آگاه باشید بدرستیکه دوستان
خدا نه خوف و ترس برای ایشان است و نه ایشان محزون میشوند و در کمال الدین در تفسیر این آیه از حضرت صادق ع روایت کرده
که فرمود طوبی از برای شیعیان قائم ما اهلبیت که منتظر باشند ظهور او را در ایام غایب شدن او و اطاعت میکنند او را در وقت
ظهور او و ایشان هست اولیاء الله که نه خوف بر ایشان است و نه ایشان محزون میشوند پس از این تفسیر واضح شد که این
آیه در بیان حال اصحاب حضرت قائم است آیه شانزدهم در همان سوره قوله تعالی لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة
یعنی از برای ایشان است بشارت در دنیا و در آخرت در کافی در تفسیر این آیه از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود بشارت میدهد
خداوند بر ایشان بقیام قائم آل محمد و بظهور او و بکشتن دشمنان ایشان در دنیا و بشارت میدهد بایشان در آخرت بنجات و بهشت
و وارد شدن ایشان بر محمد و آل او و صادقین او در حوض کوثر پس از این تفسیر معلوم شد که این آیه در شأن آنحضرت است زیرا
که صریح حدیث دلالت دارد بر اینکه مراد از این بشارت در این آیه سلطنت آن بزرگوار است که از برای مؤمنان در آن زمان مژده
خواهد شد بکشته شدن دشمنان ایشان و ظاهر شدن عدل و داد بدست قائم آل محمد ص آیه هفدهم قوله تعالی در سوره
هود و لئن اخرنا عنهم العذاب الی امة معدودة یعنی و اگر تأخیر بیندازیم ما از ایشان عذاب را تا وقت مخصوص که وقت امة
معدوده است یعنی ما بر کفار و فجار مهلت دادیم تا زمان امت معدوده و جمع شده و بعد از آن بایشان عذاب خواهیم کرد علی
بن ابراهیم در تفسیر این آیه از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده که مراد فرمود از امت معدوده اصحاب قائم است و آنها
سیصد و ده و زیاد است و عیاشی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود امت معدوده حضرت قائم آل محمد و اصحاب
آن حضرت است و باز از آن حضرت روایت کرده که فرمود امت معدوده عدد ایشان بقدر عدد اصحاب بدر است و نیز از
حضرت باقر ع روایت کرده که فرموده اصحاب قائم سیصد و ده و چیزی زیاد است و ایشانند قسم بخداوند امت معدوده که در
قرآن خدا فرموده و بعد از این آیه را تلاوت فرمود و بعد از آن فرمود جمع میشوند اصحاب حضرت قائم بخدمت او مثل شتاب
اجتماع نمودن ابرهای وقت پائیز در یکجا و در کافی نیز این حدیث را نقل کرده و در تفسیر این آیه قمی فرموده یعنی اگر ما بر مردم کار
و اشرار مهلت بدهیم و غضب بایشان کراهت بکنیم در این دنیا تا وقت ظهور حضرت قائم پس بشارت کرده ایم و بر ایشان عذاب
میکنیم در آن زمان و آنها حالا میگویند چه باعث شده که عذاب را از ما حبس میکند یعنی از طریق استهزا میگویند که چرا قائم ظهور نمیکند
و چرا ما را نمیکشد پس از این احادیث واضح شد که این آیه در شأن او و اصحاب او است آیه هیجدهم در سوره هود قوله تعالی بقیة
الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین یعنی باقی مانده خداوند از برای شما خیر است اگر مؤمن باشید بخداوند و برسول او در کمال الدین
در تفسیر این آیه از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود اول چیزیکه نطق میکند بآن قائم آل محمد در وقت ظهورش این آیه

است

است و بعد از آن میسزاید که منم بقیة الله و حجة خداوند و خلیفة الله بر شما پس سلام نمیکند به حضرت قائم سلام کننده مگر آنکه
میگوید السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه یعنی سلام بر تو ای باقی مانده خداوند در زمین او پس ازین تفسیر معلوم شد که
مراد ازین آیه آن حضرت است و در باب القاب نیز ذکر شد آیه نوزدهم قوله تعالی در سوره حجر قال فانک من المنظرین
الی یوم الوقت المعلوم یعنی خداوند فرمود بابلیس که تو از مهلت شدگانی تا روز وقت معلوم عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت
صادق ع روایت کرده که از آن حضرت پرسیدند از معنی این آیه پس برای فرمود آیا تو گمان میکنی که مراد از یوم وقت معلوم
روزی است که مردم در آن محشور میشوند چنین نیست بدرستیکه خداوند عالم مهلت داد بابلیس تا روزیکه قیام میکند در آن قائم
ما اهل بیت پس وقتیکه خدای تعالی بر انگیخت قائم ما را میاید بمسجد کوفه و ابلیس ملعون بیاید بحضور آن حضرت تا آنکه ابلیس بزانو
در آید در پیش روی آنحضرت پس ابلیس میگوید وا ویلاه ازین روز پس آن حضرت میگیرد از پیشانی او پس گردن او را میزند پس این
روز است یوم وقت معلوم و قمی روایت کرده که یوم وقت معلوم آن روز است که حضرت پیغمبر ص سر ابلیس را میبرد و منافات
بین اینها و تفسیر نمیدارد زیرا که سر بریدن پیغمبر ابلیس را همان گردن زدن حضرت قائم است الملعون را پس معلوم شد که این آیه
در وقت ظهور آن حضرت است در شان اوست و در بعضی از اخبار وارد شده که مراد از وقت معلوم روز نفخه صور است
پس آن تقیه است زیرا که عامه این آیه را چنین تفسیر کرده اند آیه بیستم قوله تعالی در سوره حجر ان فی ذلک لآیات للمتوسمین
و انها لبسبیل مقیم یعنی بدرستیکه درین هر آینه علامات است از برای اشخاص با فراست و بدرستیکه آن علامات در راه
مقیم و در طریق و محل قوام است در کمال الدین در تفسیر این آیه از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود زمانیکه ظهور کند
قائم ما اهلبیت نمی ماند در پیش آن حضرت احدی از خلق خدا مگر آنکه میشناسد او را که مومن است او و یا بدکار و اشرار است
و در آل حضرت آیه است از برای متوسمین و آن حضرت آیه است از برای متوسمین و اوست سبیل مقیم پس ازین تفسیر
معلوم شد که مراد ازین آیه حضرت قائم است و در شان او نازل شده و این حدیث منافات ندارد با بعضی اخبار که وارد
شده که مراد از متوسمین ائمه علیهم السلام است و یا آنکه مومنین است زیرا که آیات شریفه تنزیل دارد و تاویل دارد و تاویل
نیز مراتب دارد پس شاید ائمه تنزیل آیه است و حضرت قائم ع تاویل و یا بعکس و شاید مومنین تنزیل است و ائمه ع تاویل آن
و حضرت حجة بن الحسن تاویل از تاویل است و همچنین است در سایر آیات که ذکر شده و بعد ازین ذکر خواهد شد آیه بیست و یکم
در سوره نحل قوله تعالی و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت بلی وعدا علیه حقا و لکن اکثر الناس لا یعلمون الخ
یعنی قسم یاد کردند بخداوند با جد و جهد بر اینکه زنده نمیکند خدا کسیرا که مرده است نه چنین نیست بلکه زنده میکند خداوند مرده ها را
و این زنده کردن آنها وعده حق است بر خداوند و لکن اکثر مردم نمیدانند در کافی و تفسیر عیاشی از حضرت صادق ع روایت
کرده که فرمود یا ابا بصیر چه میگوئی در این آیه عرض کرد مردم میگویند که مشرکین قسم یاد کردند به حضرت رسول میکنند که خداوند
مرده ها را زنده نمیکند پس حضرت فرمود تف باد بر کسیکه این را گفته باشد سوال کن از آنها آیا مشرکین بخدا قسم یاد میکنند و یا
بلات و عزی ابو بصیر عرض کرد فدای تو شوم حقیقت را بمن بفرما در معنی این آیه فرمود ای ابا بصیر بتحقیق هر گاه ظهور کند
قائم ما اهلبیت زنده میکند خداوند قومی را از شیعیان ما پس حضرت قائم از ایشان بیعت میگیرد در حالیکه شمشیر ایشان در
دوش میشود پس این خبر میرسد بقومی دیگر از شیعیان ما که نمرده اند پس با همدیگر میگویند زنده شده فلان و فلان و فلان و
از قبرهای خود بیرون آمده اند و در حضور حضرت قائم هستند و بعد ازین خبر زنده شدن مرده ها بگوش دشمنان اهل بیت
میرسد پس آنها میگویند ای طایفه شیعه چه قدر دروغ میگوئید شما و با وجودیکه این ایام دولت و سلطنت و ریاست شما است باز
هم شما دروغ میگوئید و خبر باهم میدهید که مرده ها زنده شده اند نه بخداوند قسم یاد میکنیم مرده ها زنده نمیشوند تا روز قیامت
پس خداوند قول آنها را در قرآن حکایت کرده و فرموده و اقسموا بالله تا آخر و در تفسیر قمی از حضرت صادق ع روایت کرده
که فرمود چه میگویند مردم در این آیه عرض کردند میگویند این آیه نازل شده در کفار حضرت فرمود کفار بخدا قسم یاد میکنند و
بدرستیکه این آیه نازل شده در امت محمد ص که بایشان گفته شد که شما زنده میشوید و قبل از قیامت رجوع میکنید پس ایشان
قسم یاد میکنند که آنها رجعت نمیکنند پس خداوند قول ایشان را رد نمود و فرمود لیبین لهم الذی یختلفون فیه و لیعلم الذین

کفروا

کفروا انهم کانوا کاذبین یعنی زنده میکند ایشانرا خداوند تا آنکه واضح نماید بر آنها آنچیزرا که در آن اختلاف میکردند یعنی در
رجعت و تا آنکه بدانند آنهائیکه کافر شدند که آنها دروغگو بودند پس حضرت فرمود یعنی در رجعت بر میگرداند آنها را پس
میکشد ایشانرا حضرت قائم آل محمد و شفا میدهد بر سینه های مومنین و ایضا در تفسیر عیاشی از آنحضرت روایت کرده
که چه میگویند مردم درین آیه عرض شد او را میگویند که قیامت و زنده شدن و نشر شدن نیست فرمود دروغ گفتند
بخدا قسم بدرستیکه این زنده شدن در آن زمان است که ظاهر شود قائم آل محمد و رجعت کنند با او رجعت کنندگان پس
آنوقت میگویند اهل خلاف شما بتحقیق ظاهر شده ای طایفه شیعه دولت شما و این از دروغ گفتن شما است که می
گوئید فلان و فلان رجعت کرده نه چنین نیست بخدا قسم لا یبعث الله من یموت آیا نمی بینی که خداوند فرموده
و اقسموا بالله جهد ایمانهم و بودند مشرکین اشد تعظیما از برای لات و عزی از اینکه قسم یاد کنند بغیر آنها پس خداوند
در جواب رد آنها فرمود بلی وعدا علیه حقا الخ پس ازین احادیث واضح شد که این آیه در شان آن حضرت نازل
شده آیه بیست و دویم در سوره بنی اسرائیل قوله تعالی فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی بأس شدید
فجاسوا خلال الدیار و کان وعدا مفعولا یعنی وقتیکه میاید وعده اول آن طغیان و فساد مبعوث میکنیم بر شما
بندگان خودمان را که صاحب قدرت شدیدند در جنگ پس شما را طلب میکنند و در خانه های شما شما را بدست
میاورند و از جهة کشتن شما را میگیرند و این وعده هر آینه خواهد شد در کافی و تفسیر عیاشی از حضرت صادق ع
روایت کرده که فرمود مراد از فساد دو مرتبه اول آیه یکی قتل امیرالمومنین است و یکی زخم زدن به حضرت امام حسن ع
و مراد از علو کبیر کشتن حضرت امام حسین است و مراد از عبادا لنا قومی است که خدا مبعوث میکند ایشانرا قبل از ظهور
حضرت قائم آل محمد پس نمیگذارند خون آل محمد را مگر آنکه میگیرند و قاتلان ایشانرا میکشند و مراد از وعدا مفعولا ظهور
حضرت قائم است و نیز در تفسیر عیاشی از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود مراد از عبادا لنا حضرت قائم
و اصحاب آن حضرت است و منافات در میان این دو حدیث نیست زیرا که مراد از قومیکه قبل از ظهور آن حضرت مبعوث
میشوند اصحاب آنحضرت است که قبل از آمدن آن بزرگوار بکوفه بنی امیه را میکشند پس معلوم گردید که این آیه در شان حضرت
قائم آل محمد نازل شده است آیه بیست و سیم قوله تعالی در سوره مریم حتی اذا رأوا ما یوعدون اما العذاب و اما الساعة
فسیعلمون من هو شر مکانا و اضعف جندا و یزید الله الذین اهتدوا هدی یعنی تا زمانیکه دیدند آنچه را که وعده شده بودند
از عذاب و یا از روز قیامت پس زود باشد که میدانند کدام کس است بدتر از جهة مکان و ضعیف تر از جهة مدد و قوه و خداوند
زیاد میکند هدایت آنها را زیرا که طلب هدایت میکنند در کافی از حضرت صادق ع در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود اما قول
خداوند اذا رأوا ما یوعدون پس این ظهور حضرت قائم است و اینست قیامت صغری و ساعت وعده شده بر آنها و زود
باشد که آنرا در امید اند و آنچه بر آنها نازل میشود میابند از جانب خداوند در دست قائم آل محمد پس اینست قول خداوند
من هو شر مکانا یعنی در نزد حضرت قائم و معنای یزید الله یعنی زیاد میکند درین روز هدایت بلای هدایت بسبب
تابع بودن ایشان بر حضرت قائم آل محمد ص زیرا که آنها اعراض میکنند از آنحضرت و او را انکار میکنند پس ازین تفسیر معلوم
شد که این آیه در شان آن حضرت و در بیان ظهور و سلوک آن بزرگوار نازل شده است آیه بیست و چهارم قوله
تعالی در سوره طه و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی و لم نجد له عزما یعنی بتحقیق عهد کردیم ما با آدم قبل ازین پس فراموش
نمود عهد را و نیافتیم در او عزم و جزم را در آنچه ما عهد کرده بودیم بر او در بصائر الدرجات و علل الشرایع از حضرت باقر
در تفسیر این آیه روایت کرده اند که خداوند عهد کرد بر آدم در خصوص حضرت رسول ص و در ائمه بعد از آن حضرت
پس آدم ترک نمود و نشد عزم از برای او در ائمه که آن بزرگواران چنان بودند و بدرستیکه پیغمبران اولی العزم نامیده
شده اند باولی العزم زیرا که خداوند عهد کرد بر ایشان در باره حضرت رسول خدا و اوصیای او و در خصوص حضرت
مهدی قائم بالخصوص و در سیره او و سلوک و کردار و رفتار او و بعد از ظهورش پس عزم و جزم پیغمبران اولی العزم جمع شده بر آنکه
حضرت خاتم الانبیاء و اوصیای او و حضرت قائم بالخصوص همچنان است و اقرار نمودند برین و نیز در علل الشرایع از

و ظهور آن بزرگوار

حضرت

از آن حضرت روایت کرده که فرمود خداوند اخذ نمود میثاق و عهد را از پیغمبران اولی العزم بر اینکه بدرستیکه من خدای شمایم و محمد عبده لهه رسول منست و امیر المؤمنین ع امیر و پیشوای مؤمنان است از تمام مخلوقات و اوصیای او بعد از او والی الامر منند و خزینه داران علم منند و بر اینکه بحضرت قایم نصرت میکنم بر دین خودم و بر او ظاهر میکنم سلطنت خود را و با و عبادت کرده میشوم طوعا و کرها و با و انتقام میکشم از دشمنان دین خودم پس پیغمبران اولی العزم اقرار کردند اقرار کردیم ای خدای ما و شاهد شدیم و حضرت آدم اقرار نکرد و انکار نیز نکرد پس ثابت شد عزم در پنج نفر از پیغمبران اولی العزم در خصوص حضرت مهدی قایم و نشد از برای آدم عزم بر اقرار بحضرت قایم و اینست معنی فرمایش خداوند ولقد عهدنا الی آدم فنسی ولم نجد له عزما و فرمود بدرستیکه معنای فنسی ترک است یعنی آدم ترک کرد اقرار بحضرت قایم آل محمد تمام شد پس ازین اخبار صحیحه معلوم شد که این آیه در خصوص آنحضرت نازل شده و در این احادیث اسرار بسیار است و دانستن آنها صعب است ولو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد آیه بیست و پنجم قوله تعالی در سوره انبیا فلما احسوا باسنا اذا هم منها یرکضون لا ترکضوا و ارجعوا الی ما اترفتم فیه و مساکنکم لعلکم تسئلون یعنی پس وقتیکه احساس کردند عذاب ما را در آنوقت از آن عذاب بگریزند و گفته میشود در آن ها نگریزید و رجوع کنید بسوی آنچه بودید در آن از نعمت و لذت و مسکنها شاید که شما سؤال کرده شوید در کافی از حضرت باقر ع در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود وقتیکه ظهور کند قایم ما جمیع اهل فرستد از اصحاب خود بطلب و دستگیر کردن بنی امیه بشام پس آنها از ترس میگریزند بروم پس اهل روم میگویند بر بنی امیه شما را جای نیست و نخواهد شد در ولایت ما تا آنکه بدین نصارا داخل نشوید پس آنها تماما نصرانی میشوند و صلیب ها را بگردن خود نمایند بعد از آن نصارا آنها را جای میدهند پس زمانیکه اصحاب حضرت قایم خبردار میشوند که آنها بروم رفتند از عقب آنها خود شان را بروم میرسانند و وارد آن ولایات میشوند پس اهل روم طلب امان میکنند و صدای الامان را بلند میکنند پس اصحاب آن حضرت میگویند امان نیست از برای شما تا آنکه بنی امیه را حاضر نکنید و بدست ما بدهید اهل روم بنی امیه را تماما بر ایشان تسلیم میکنند و اینست معنای قول خداوند لا ترکضوا الی قوله لعلکم تسئلون یعنی حضرت قایم از خزینهای میپرسد و حال آنکه خودش اعلم است بر خزینهای از همه کس و همین حدیث را در تفسیر قمی نقل کرده و بعد از آن فرموده این آیه از آن آیات است که لفظ آن ماضی و معنای آن مستقبل و بعد خواهد شد و از آن آیات است که تاویل آن بعد از تنزیلش میشود پس از این تفسیر واضح شد که این آیه در شان حضرت قایم و اصحاب او و در بیان حال دشمنان او نازل گردیده آیه بیست و ششم در سوره انبیا قوله تعالی ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون یعنی بدرستیکه بتحقیق نوشتیم در زبور بعد از تعلیم ذکر این را که بدرستیکه مالک و قایم مقام میشود در زمین بندگان صالحان من در تفسیر مجمع از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود مراد از عبادی الصالحون اصحاب حضرت قایم آل محمد است در آخر الزمان و خودش فرموده که دلالت میکند باین آنچه شیعه و سنی از حضرت پیغمبر ص روایت کردند که فرموده اگر نمانده باشد از عمر دنیا مگر یک روز البته طولانی میکند خدا آن روز را تا مبعوث کند یک مردی از اهل بیت من تا آنکه زمین را پر از عدل و داد نماید چنانچه مملو شده بود از ظلم و تعدی و در تفسیر قمی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود مراد از عبادی الصالحون حضرت قایم است و اصحاب او است و در زبور تحمید و تمجید و دعا است و در روایت دیگر از آن حضرت نقل کرده که فرمود خداوند نازل فرمود زبور را بر داود و در آن بود توحید و تمجید و دعا و خبرهای رسول خدا ص و امیر المؤمنین ع و امامان از اولاد ایشان و خبرهای رجوع کردن ایشان و ذکر حضرت قایم آل محمد ع پس ازین احادیث معلوم شد که مراد از صالحان که وارث تمامی روی زمین میشوند همه آنرا مالک و متصرف میگردند حضرت قایم و اصحاب آن حضرت خواهند شد آیه بیست و هفتم قوله تعالی در سوره حج الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور یعنی اشخاصی هستند که اگر تمکین بدهیم ایشان را در روی زمین و سلطنت و دهیم بایشان هر آینه اقامه نماز میکنند و ادای زکوة مینمایند و امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و از برای خداوند است عاقبت کارها در تفسیر قمی از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود پس این آیه در خصوص قایم آل محمد نازل شده تا باخر آن و حضرت مهدی صاحب الزمان و اصحاب او را خدا مالک میکند بر تمامی روی زمین از مشرق تا مغرب و ظاهر میکند خداوند دین خود را بآن حضرت و محو و باطل میکند باو بدعت ها را همچنانکه اهل باطل و شقاوت حق را محو کرده بودند تا آنکه دیده نشود ظلم و جور در هیچ جای و بناد

و امر بمعروف و نهی از منکر میکنند در روی زمین پس ازین تفسیر معلوم شد که این آیه در شان حضرت قایم و اصحاب او نازل شده است آیه بیست و هشتم قوله تعالی در سوره نور وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض الی قوله تعالی یعبدوننی ولا یشرکون بی شیئا یعنی خداوند وعده داده آنهائیکه ایمان آوردند از شما و عمل صالح کردند که البته ایشان را در روی زمین خلیفه کند همچنانکه خلیفه کرده بود آن اشخاص که قبل از ایشان بودند و البته متمکن میکند خداوند آنها را از اظهار دین که پسندیده است خداوند آنرا از برای ایشان و مبدل میکند خوف ایشان را بر امنیت و آسوده گی تا آنکه عبادت کنند خدا را و بر خدا هیچ یک قرار ندهند در تفسیر قمی فرموده که این آیه در قایم آل محمد نازل شده است و در تفسیر مجمع فرموده آنچه از اهل بیت روایت شده در این آیه اینست که آن در قایم مهدی نازل گردیده و در تفسیر عیاشی از حضرت امام زین العابدین ع روایت کرده که فرمود سوگند بخداوند آنچنانکه خوف ایشان تبدیل بامنیت میشود و تقیه از آنها برداشته میشود شیعیان ما منتظر آنها برای ایشان بدست مبارک یک مرد بزرگواری میشود از ما اهل بیت و آن مرد مهدی این امت است و او کسی است که حضرت پیغمبر ص در حق او فرمود اگر نمانده باشد از عمر دنیا مگر یک روز البته خداوند طولانی میکند آن روز را تا آنکه سلطنت نماید و پادشاهی تمام روی زمین را بکند یک مرد از عترت من که نام او نام من و کنیت او کنیت من است که زمین را پر میکند از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و بعد از نقل این تفسیر از آن حضرت عیاشی فرموده که مثل این روایت از حضرت باقر ع و از حضرت صادق ع نیز نقل شده است و در اکمال الدین از حضرت صادق ع روایت کرده که فرموده در قصه نوح و ذکر انتظار مؤمنان از قوم او فرج را که خداوند نماید بر ایشان خلیفه بحق خودش را و تمکین دین خود را فرموده و همچنان حضرت قایم آل محمد پس بدرستیکه طول یابد غایب بودن او تا آنکه حق خالص شود و ایمان صاف شود از کدر بمرتد شدن هر کسی که طینت او خبیث است از شیعه آنچنانیکه خوف نفاق در ایشان هست در وقتیکه احساس کنند ظهور خلیفه خداوند را و متمکن شدن او و ظاهر گشتن دین او و در روی زمین و از برای جماعه شیعه خالص است امر و دین منتشر در عهد ظهور حضرت مهدی آل محمد و این آیه در حق حضرت قایم و شیعیان او است وعد الله الذین آمنوا منکم الخ راوی عرض کرد یابن رسول الله ناصبیها گمان میکنند که این آیه در حق چهار خلیفه بعد پیغمبر نازل شده فرمود خداوند ناصبیها را هدایت نکند چنین نیست چه وقت شد دین خدا که آنرا اختیار نموده و رسولش آنرا پسندیده که منتشر باشد امر آن در این امت و چه وقت شد که خوف از قلب این امت رفع شود و شک مرتفع گردد از سینهای آنها در عهد یکی از خلفاء با وجود آنکه چقدر از مردم در زمان ایشان مرتد شدند و چه قدر فتنهای در زمان خلافت ایشان واقع شد و چقدر جنگهای در زمان ایشان در بین کافران و مسلمانان واقع گردید و در احتجاج در تفسیر این آیه از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده در حدیث که عیوبات خلفا را در آن بیان کرده و علت مهلت دادن خداوند را بر اشرار و فجار ذکر کرده تا آنکه فرموده همه تحمل ائمه هدی این مصیبت ها را تا آنکه اینست که تمام شود آن مهلت که خداوند بر ابلیس داده و حق شود قول بر کافران و نزدیک شود وعده حق خداوند همچنان وعده که خداوند آنرا در کتاب خود بیان فرموده بفرمایش خودش وعد الله الذین منکم الآیه و ظاهر شدن این وعده در آنوقت میشود که نماند از اسلام مگر اسم آن و باقی نباشد از قرآن مگر رسم آن و در این وقت خداوند قادر تایید میکند بر امام غایب شده بلشگرهای که نمی بینید آنها را و ظاهر میکند دین پیغمبر خود را در دست او و غالب میکند او را بر جمیع ادیان باطله پس ازین احادیث معلوم شد که این آیه در خصوص حضرت قایم آل محمد نازل گردیده و در بشارت ائمه بظهور آن حضرت و قلع و قمع کردن او دشمنان دین را نزول کرده پس این اخبار منافات ندارد بآن احادیثی که در تفسیر این آیه وارد شده که مراد از وعد الله الذین آمنوا حضرات ائمه و یا مؤمنین هستند زیرا که حضرت قایم ع از ائمه است و اصحاب آن حضرت بهترین مؤمنانند و سلطنت آن حضرت از ائمه محسوب است و پادشاهی او پادشاهی سایر ائمه است آیه بیست و نهم قوله تعالی در سوره شعرا ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین یعنی هر گاه خواسته باشیم نازل میکنیم بر آنها از آسمان علامتی پس گردن آنها ثابت میشود بر آن علامت خضوع کننده یعنی آنها ا

ازبرای آن علامت تواضع میکنند و گردن بآن میگذارند از ترس خودشان و در کافی در تفسیر آیه از حضرت صادق ع روایت کرده
که فرموده بدرستیکه قائم آل محمد ص ظهور میکند تا آنکه منادی از آسمان ندا کند پس میشنود آن ندا را محمد آیات در پس پرده ها و میشنود
آنرا اهل مشرق و اهل مغرب و در قائم آل محمد نازل شده این آیه ان نشأ ننزّل علیهم آیه و در تفسیر قمی از آن حضرت
روایت کرده در معنای این آیه که فرمود ذلیل میشود گردنهای بنی امیه ازبرای آن علامت که از آسمان است و آن
علامت صیحه ایست از آسمان باسم حضرت صاحب الامر عجّل الله فرجه و مفید اعلی الله مقامه در ارشاد روایت کرده
از حضرت باقر ع که فرمود زود باشد که خداوند آن علامت را ازبرای آنها ظاهر میکند عرض کردند آنها کدام است فرمود
رکود آفتاب است در میان زوال تا وقت عصر و بیرون میشود سینه و روی در آفتاب و معرفی میکند حسب و نسب قائم
آل محمد را و اینها در زمان سفیانی میشود و در وقت وقوع این علامت هلاک میشود سفیانی و اتباع او واقع میشود و
در کمال الدین از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده در حدیثی که در آن وصف میکند قائم آل محمد را تا آنکه فرمود و اوست
قائم ما اهلبیت ع آنکسی است که منادی ندا میکند از آسمان بدعوت و بدلالت و هدایت بسوی او که ندا را میشنود اهل
زمین و در آن ندا منادی میگوید آگاه باشید ای مردم بدرستیکه حجّت خداوند بتحقیق ظاهر شود در نزد بیت الله پس تابع
شوید او را پس بدرستیکه حق با اوست و حق در اوست و اینست معنای فرمایش خداوند ان نشأ ننزّل علیهم آیه
پس از این احادیث واضح گردید که این آیه در شأن حضرت قائم آل محمد نازل شده و مراد از آیه و علامت در این آیه
علامت ظهور آن حضرت است و مراد از خاضعین و تواضع کردن گردنها خضوع و ذلت بنی امیه است بر آن
بزرگوار نه غیر او آیه سی ام قوله تعالی در سوره قصص ونرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمّة و
نجعلهم الوارثین ونمکّن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون یعنی اراده میکنیم بر
اینکه منت گذاریم بر آنهائیکه ضعیف شدند در زمین و قرار بدهیم ایشانرا امامان و پیشوای مردمان و قرار بدهیم
ایشانرا وارث و قائم مقام در زمین و مالک در آن و اراده میکنیم که تمکین بدهیم ازبرای ایشان در زمین و سلطنت
تمامی زمین را بر ایشان بدهیم و بنمائیم بر فرعون و هامان و لشکرهای آنها از آن ائمّه آنچه را که از آن حذر میکردند
در کمال الدین از حضرت امیر ع روایت کرده که آن حضرت فرمود در تفسیر این آیه که مراد از این آیه آل محمد است که
برانگیزد خدا مهدی صاحب الزمان را بعد از ضعیف شدن و بی مدد شدن ایشان پس آن مهدی آل محمد ایشانرا
شاد میکند و دشمنان ایشانرا میکشد و در کافی روایت کرده که حضرت باقر ع به حضرت صادق ع نظر کرد که راه میرفت
و فرمود این از آن کسان است که خداوند در حق آنها فرموده ونرید ان نمنّ علی الذین الآیه و در معانی الاخبار از حضرت
صادق ع روایت کرده که حضرت رسول خدا نظر نمود بحضرت امیرالمؤمنین ع و امام حسن ع و امام حسین ع پس گریه کرد و
فرمود شما بعد از من ضعیف میشوید حضرت عرض کردند که معنای فرموده پیغمبر چه بود فرمود معنای آن اینست که شما
آنکسانی هستید که بعد از من امام میشوید و خداوند در شأن شما فرموده ونرید ان نمنّ علی الذین الآیه و بعد از آن حضرت
فرمود که این آیه جاری است در ما اهلبیت تا روز قیامت و در مجالس ایضاً از آن حضرت روایت کرده که فرمود در این
آیه که آن ازبرای ماست و در ما اهلبیت است و در کمال الدین و کتاب غیبت صدوق از آن حضرت روایت نموده که
وقتیکه حضرت قائم آل محمد ص متولد شد این آیه را خواند و اول تکلمش باین آیه بود و قمی در تفسیر این آیه فرموده که آن مثلی
است که خداوند زده است برای اهل بیت رسالت که موجب تسلّی ایشان باشد زیرا که فرعون و هامان و قارون ستم
کردند بر بنی اسرائیل و آنها را و اولاد آنها را میکشتند و نظیر ایشان در این امت جمعی هستند که سعی میکردند در قتل اهل بیت
رسول خدا پس حقتعالی وعده داده بر رسول خود که همچنانکه ولادت حضرت موسی را مخفی کردم و او را از فرعون و اتباع
او غائب کردم و بعد از آن او را ظاهر نمودم و بر فرعون و اتباع او غالب کردم و همه را بدست او هلاک کردم همچنین
حضرت قائم آل محمد و اولاد او را پنهان میکنم و از فراعنه زمان خود مستور خواهم کرد ایشانرا و در رجعت ایشانرا بر آن فراعنه
غالب خواهم کرد که انتقام خود را از آن فراعنه بکشند پس تأویل این آیه چنین است که میخواهم منت گذارم بر آن

که هنوز فرموده بنی امیه است و اتباع ایشان عرض نموده آنها

کسانیرا

کسانیرا که ایشانرا ضعیف گردانیدند در زمین که اهلبیت رسالت باشند و بگردانیم ایشانرا امامان و بگردانیم ایشانرا وارث زمین که پادشاهی
روی زمین برای ایشان مسلّم باشد و تمکین و اقتدار بدهیم بر اهلبیت رسالت ص در زمین که باطل را برطرف کنند و حق را ظاهر گردانند
و بنمائیم بر فرعون و هامان و قارون این امت را و اتباع آنها را که حق آل محمد را غصب کردند منهم یعنی از آل محمد آنچه را
که از آن حذر میکردند از کشته شدن و معذب بودن و همچنین حضرت امام حسین ع و اصحاب او را زنده میکنیم و قاتلان
ایشانرا نیز زنده نمائیم تا انتقام بکشند از آنها و آنها را به بدترین عذاب بالقتل برسانند و ایضاً در تفسیر قمی فرموده
که خطاب در این آیه بر آل محمد است بعلت آنکه اگر خطاب با ایشان باشد و در خصوص حضرت موسی نازل باشد خداوند میفرمود
منه ما کانوا یحذرون نه آنکه بفرماید منهم ما کانوا پس زمانیکه خداوند فرمود منهم ما کانوا معلوم شد که خطاب بر آل محمد است
و در تفسیر جوامع از حضرت امام زین العابدین ع روایت کرده که فرمود سوگند بخداوندیکه حضرت رسول را بر حق بشیر و نذیر
مبعوث کرده بدرستیکه ما اهلبیت و شیعیان ما بمنزله موسی و شیعیان او هستیم و بدرستیکه دشمنان ما و اتباع آنها
بمنزله فرعون و اتباع او هستند پس از این احادیث معلوم شد که این آیه در شأن اهلبیت و در خصوص رجعت ایشان و ظهور
مهدی آن بزرگواران نازل شده و با ائمه نزولش در حضرت موسی و بنی اسرائیل است و تأویل آن در اهل بیت رسالت
و ظهور حضرت قائم آل محمد است آیه سی و یکم قوله تعالی در سوره سبا وجعلنا بینهم وبین القری التی بارکنا فیها
قری ظاهرة وقدّرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی وایّاما آمنین یعنی قرار دادیم در بین ایشان و بین دهات همچنانکه
مبارک کردیم در آن دهات ظاهری و مقدّر نمودیم در آن دهات سیر کردن را سیر کنید در آن دهات شبها و روزها
در حال امن بدانکه اول این آیه در شأن اهلبیت است و آخر آن در خصوص حضرت قائم آل محمد است همچنانکه در احتجاج
از حضرت باقر ع روایت کرده در حدیث که بحسن بصری در تفسیر این آیه که فرمود بلکه در ما خداوند ضرب مثل کرده در قرآن
پس ما اهلبیت هستیم القری التی بارک الله فیها و این فرمایش خداوند در حق کسی است که اقرار کند بفضیلت ما اهل بیت
زیرا که ایشانرا خداوند امر کرده بر اینکه بیایند بنزد ما اهل بیت پس خداوند فرموده وجعلنا بینهم وبین القری التی بارکنا
فیها یعنی قرار داده ایم در بین ایشان که ائمه باشند و بین شیعیان ایشان القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة قریهای
ظاهری و قریه ظاهری قاصدها و نقل کننده احادیث ما ائمه است بسوی شیعیان خودمان و فقهای شیعیان و قوله
سبحانه وقدّرنا فیها السیر پس سیر مثل است ازبرای علم و دانائی که سیر شده بآن علم شبها و روزها در آن قریه ها و این
مثل است ازبرای آنچه سیر میکند از علم در شبها و روزها از ما اهل بیت بسوی ایشان از حلال و حرام و فریضه ها و احکام
و ایشان در امنیت هستند در آنچه از ما ائمه بسوی ایشان رسیده آنوقتیکه آنرا از معدن علم اخذ نمایند که از طرف خداوند
مأمور شدند که اخذ کنند آن علمها را از آن معدن و زمانیکه این نحو رفتار نمودند در امن هستند از شک و ضلالت
و از تبدیل حرام بحلال و ایضاً در احتجاج از حضرت سجاد روایت کرده که فرمود بدرستیکه خداوند قصد نموده از قری مردان
چندی را عرض کردند پس ایشان کدام مردمان میباشند فرمود مائیم آیا نشنیده فرمایش خداوند را سیروا فیها لیالی وایّاما آمنین
در امن هستند از لغزش و در کمال الدین از حضرت حجة بن الحسن روایت کرده در تفسیر این آیه که فرمود ما اهل بیت قسم بخداوند
قری هستیم که خداوند مبارک نموده در آن قری و شما شیعیان قریهای ظاهری هستید و در علل الشرایع از حضرت
صادق ع روایت نموده که بابو حنیفه فرمود آیا تو فقیه و عالم اهل عراق عرض کرد بلی فرمود بچه فتوی میدهی بر آنها
عرض کرد بکتاب خدا و سنت رسول او فرمود ای ابا حنیفه آیا میدانی که کتاب خداوند را حق دانستی و میشناسی
ناسخ آنرا از منسوخ آن عرض کرد بلی پس فرمود ای ابا حنیفه بدرستیکه ادعا کردی یک علم بزرگ را وای بر تو خداوند
قرار نداده این علم را مگر در نزد اهل آن قرآن که قرآن از خداوند بر ایشان نازل شده وای بر تو نیست آن علم مگر در نزد
آنکسیکه الان حاضر است از ذریه رسول خدا و نمیدانم ترا که بتوانی از کتاب خداوند یک حرف را تأویل حرف را ندانی
پس اگر تو هستی همچنانکه میگوئی و حال آنکه نیستی آنچنانکه میگوئی پس خبر بده مرا از فرمایش خداوند که سیروا فیها لیالی وایّاما
آمنین باشد این کدام زمین است که خداوند میگوید سیر کنید در آن شبها و روزها در حال آسوده گی و امنیت ابو حنیفه

عرض

عرض کرد کمان میکنم که مابین مکه و مدینه باشد پس حضرت توجه فرمود باصحاب خود و فرمود آیا شما میدانید که مدر شبکه در بین مکه و
مدینه قطاع طریق و راه زنان هست و میدانید که در آنجا چه قدر مال مردم و جان خلق تلف میشود عرض کردند بلی میدانیم که
بین مکه و مدینه امنیت ندارد پس ابو حنیفه ساکت شد و چیزی پیدا نکرد که بگوید پس حضرت فرمود که این آیه در حق قایم اهل بیت
هست و این امن و آسوده گی با او خواهد شد پس از این احادیث معلوم کردید که این آیه شریفه در شان ائمه و آخر ایشان در خصوص
قایم آل محمد است و در بین اخبار منافات ندارد و آنکه هر یکی از این اخبار محمول است بر تبه از مرتبه تاویل چنانکه سابقا
بیان شد و یا آنکه بعضی تاویل و بعضی تنزیل است آیه سی و دوم قوله تعالی در سوره سبا ولو تری اذ فزعوا فلا فوت
و اخذوا من مکان قریب و قالوا آمنا به وانی لهم التناوش من مکان بعید یعنی اگر بینی آنها را در آن زمانیکه فزع و جزع
میکنند پس آنها فوت نمیشوند هر چند بگریزند و دریافت میشوند از مکان نزدیک و آنها بعد از اخذ شدن و گرفتار گشتن
میگویند که ما ایمان آورده ایم بر او و این کلام دور است و کجاست که آنها ایمان را اخذ کنند و بدست بیاورند از مکان دور
قمی در تفسیر این آیه از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود گویا من مشاهده میکنم بسوی قایم آل محمد که پشت بکعبه و حجر اسود
کرده تا آنکه فرمود پس زمانیکه آن حضرت تشریف میآورند بر بیدا بیرون میشود بسوی آن حضرت لشکر سفیانی پس امر
میکند خداوند بزمین که فرو میروند و اینست معنی فرمایش خداوند ولو تری اذ فزعوا فلا فوت و اخذوا من مکان قریب
و قالوا آمنا به یعنی بقایم آل محمد ایمان آوردیم و فایده ایمان بآنها نمیرسد زیرا که وقت آن گذشته باشد و آنها بعد از
نزول عذاب میشود مثل ایمان فرعون و در مجمع در تفسیر این آیه از حضرت سجاد ع روایت کرده که فرمود مراد از این آیه لشکر
سفیانی است که آنها را زمین میگیرد و فرو میرود و ایضا در آن کتاب از حضرت پیغمبر ص روایت کرده که فرمود فتنه میشود در بین اهل
مشرق و اهل مغرب پس آن دو طایفه در این حال که میباشند سفیانی خروج میکند در وادی یابس تا آنکه وارد دمشق
شود پس دو دسته لشکر جمع میکند یک جمعی بطرف مشرق روانه میکند تا آنکه آنها نازل میشوند بر بابل از شهر ملعون بغداد
پس میکشند در آن زیادتر از سه هزار کس را و رسوا میکنند زیادتر از صد نفر زن را و میکشند در آن سیصد نفر کبش یعنی جوان از
از اولاد عباس را و بعد از آن روانه کوفه میشوند پس اطراف آن را خراب میکنند پس متوجه شام میشوند پس بیرون گردد یک
علم هدایت از کوفه و بر آن لشکر ملحق میشوند و لشکر سفیانی را تماما میکشند و از آنها یک نفر باقی نمیماند و آنچه آنها بدست
آورده بودند میگیرند و دسته دیگر از لشکر سفیانی وارد مدینه میشوند و تا سه روز در آنجا قتل و غارت میکنند و بعد از آن متوجه
مکه میشوند تا آنکه بزمین بیدا رسیدند خداوند جبرئیل را میفرستد و آنها را بزمین فرو میکند و دو نفر از آنها خلاص شود
پس اینست معنای فرمایش خداوند ولو تری اذ فزعوا الآیه و در تفسیر مجمع بعد از نقل این فرموده که اصحاب امامیه مثل این
حدیث را در احادیث ظهور حضرت قایم آل محمد ع از حضرت باقر و صادق ع روایت کرده که پس از این اخبار معلوم شد که
این آیه در مقام بیان علامات ظهور حضرت قایم است و مراد از اشخاص فزع کننده گان لشکر سفیانی است و مراد از ضمیر آمنا
به خصوص حضرت قایم است پس در واقع این آیه اختصاص بآن حضرت دارد بدون شبهه آیه سی و سیم قوله تعالی در سوره حم سجده
سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق یعنی زود باشد که بنمائیم بر کافران و فاجران علامات خود مان
را در اطراف زمین و در نفسهای آنها تا آنکه واضح شود بر آنها اینکه وعده خداوند و وعده شده حق تعالی حق است در تفسیر
این آیه در کافی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود مینمائیم بر آنها در نفسهای آنها مسخ شدن را و مینمائیم در
آفاق ناقص شدن آفاق را بر آنها پس می بینند قدرت ما را در نفسهای خودشان و در آفاق عرض کردند معنای حتی یتبین
لهم انه الحق چیست فرمود ظهور کردن حضرت قایم او است حق از جانب خداوند و خلق آن را می بینند و لابد است از ظهور
آن حضرت و ایضا در کافی از آن حضرت روایت کرده که فرمود مراد از آیات در انفس و آفاق خسف است یعنی فرو رفتن
بزمین و مسخ یعنی مسخ شدن جمعی از مردمان بصورت حیوانات و قذف است یعنی نفی کردن مردم چنانکه در کنز اللغه گفته
گویا مراد و با شدید شده بوده پس سؤال کردند از معنای حتی یتبین لهم انه الحق فرمود این را مگو نید این ظهور قایم آل
محمد است و در تفسیر صافی فرموده بعد از نقل این احادیث گویا که امام اراده فرموده که این واقع میشود در رجعت

ایشان را
ان ایمان

و در وقت ظهور قایم آل محمد زیرا که آنها می بینند در آن وقت از عجایب و غرایب در آفاق و در انفس آنچه را که بآن واضح میشود
بر آنها بودن امامت و ولایت و ظهور امام غایب حق پس این علامات در انفس و آفاق از برای منکرین است
مؤلف میگوید در قرائت ائمه حتی یتبین لهم ان خروج القایم هو الحق است چنانچه در کتاب قرائت الائمه ذکر نموده
پس از این احادیث و از این قرائه معلوم شد که این آیه در شان آن حضرت است و در بیان ظهور او است آیه
سی و چهارم قوله تعالی در سوره فتح ولو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما یعنی اگر زایل شوند هر آینه عذاب
میکنیم از ایشان آنهائیرا که کافر شدند بعذاب دردناکی در تفسیر این آیه قمی از حضرت صادق ع روایت کرده که
از آن حضرت سؤال کردند که آیا حضرت امیر المؤمنین ع قوت نداشت در بدن و قوت در دین خود پیش نموده
و در طاعت خداوند همیشه بود حضرت فرمود بلی هم در بدنش قوه داشت و هم در دینش قوی بود عرض کردند پس
چه او را مانع شد از دفع کردن دشمنان خود و از بیعت نکردن او بر اهل ضلال و اهل بدعت را حضرت فرمود سؤال
نمودی پس بفهم جواب را مانع به حضرت امیر المؤمنین ع گردید از این کار یک آیه از کتاب خداوند عرض کردند که آن آیه
است فرمود آیه ولو تزیلوا لعذبنا الذین تا آخر بدرستیکه بود از برای خداوند ودیعهای مؤمنان در صلبهای کافران
و منافقان پس جایز نبود از برای امیر المؤمنین ع کشتن پدرها تا آنکه بیرون شود ودیعهای مؤمنان از صلب آنها پس
وقتیکه آن ودایع بیرون شدند حضرت امیر المؤمنین ع دست برد بشمشیر و کشت اهل جمل و صفین و نهروان را و همچنین
است قایم آل محمد ظاهر میشود تا آنکه بیرون شود ودیعه های خداوند از صلب کافران و منافقان پس زمانیکه آن
ودیعه ها بیرون شد آن حضرت ظهور میکند و میکشد کافران و منافقان را و در کمال الدین بسندهای معتبر روایت
کرده از آن حضرت که فرمود در تفسیر این آیه اگر بیرون کند خداوند آنچه را که در صلبهای مؤمنان است از کافران و آنچه
که در صلبهای کافران است از مؤمنین لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما پس از این احادیث معلوم شد که تاویل این
آیه در خصوص حضرت قایم است اگر تنزیل آن در حضرت امیر المؤمنین ع باشد و ایضا معلوم گردید که علت ظاهر
نشدن آن حضرت از جهت بودن مؤمنان است در صلب کافران و بودن کافران در صلب مؤمنان هر چند که علتهای
دیگر هم دارد و اصل علت خواستن خداوند است اللهم عجل فرجه بحق محمد و آله آیه سی و پنجم قوله تعالی در سوره ق واستمع یوم
ینادی المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلک یوم الخروج یعنی گوش فرا بده روزی که منادی ندا
میکند از مکانی نزدیک روزیکه میشنوند فریاد را براستی که اینست روز خروج و بیرون شدن در تفسیر این آیه قمی از حضرت
صادق ع روایت کرده که فرمود منادی ندا میکند باسم حضرت قایم آل محمد و اسم پدر او و مراد از صیحه است که خبر میدهد
ظهور حضرت قایم را و در کمال الدین از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمودند ندا میکند منادی از آسمان که فلان ابن فلان او است
امام و نام او را میبرد و در نجم الثاقب از اصل زراره روایت کرده که حضرت صادق ع فرمود ندا میکند منادی
باسم قایم آل محمد زراره گفت عرض کردم این ندا خاص است یا عام است فرمود عام است و آن ندا را همه مردم میشنوند
هر قوم بزبان خود و در غیبت نعمانی از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده که فرمود منادی ندا میکند از آسمان که ای
گروه خلایق بدرستیکه امیر شما فلان است و این آن مهدی است که پر میکند زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده از ظلم
و جور و عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت باقر ع روایت کرده و در تفسیر این آیه حدیث طولانی که فرمود بجابر انصاری بعد از
ذکر بعضی از علامات پس اگر مشتبه شود این علامات بر شما مشتبه نخواهد شد بر شما صدا از آسمان باسم او و امر او و در نجم
الثاقب روایت نقل کرده که در اطراف اندلس شهر عجیب است که بنا کرده آن قبل از اسکندر است و در عهد عبد الملک آن را یافتند
و بر دیوار آن ابیات بود از آنجمله اینست حتی یقوم بامر الله قائمهم من السماء اذا ما باسمه نودی یعنی قایم میشود بامر
و فرمایش خداوند قایم اهل بیت ع در آن وقتیکه از آسمان باسم او ندا میشود عبد الملک بعد از دیدن این ابیات از زهری که از
اصحاب حضرت امام زین العابدین ع بود پرسید از امر این ندا و منادی زهری گفت خبر داد مرا حضرت سجاد که این در خصوص
مهدی است از فرزندان فاطمه دختر حضرت رسول خدا و شیخ طوسی در غیبت خود از سیف بن عمیره روایت کرده که

گفت در نزد منصور دوانیقی بودم پس از او شنیدم که میگوید ابتدأً از پیش خود که ای سیف لابد است از منادی که ندا کند باسم مردی
از فرزندان ابی طالب از آسمان گفتم روایت کرده این را احدی از مردمان گفت قسم بآنکه جانم در قبضهٔ قدرت اوست که
گوشم شنید از او که میگفت لابد است از منادی که ندا کند باسم مردی از آسمان گفتم ای امیر این حدیث است که نشنیده‌ام
هرگز مانند آن را گفت ای سیف اگر چنین شد ما اول کسی هستیم که اجابت میکنیم او را آگاه باش که او یکی از پسر عموهای ماست
گفتم کدام پسر عموهای شما گفت مردی از فرزندان فاطمه آنگاه گفت ای سیف اگر آن نبود که من شنیده بودم از حضرت
باقر علیه السلام که مرا آن خبر داد قبول میکردم آنرا هر چند که همهٔ اهل دنیا بگویند ولکن خبر دهنده حضرت باقر است پس ازین
احادیث معلوم شد که این آیه در خصوص حضرت قائم ع نازل شده است و در مقام بیان علامت ظهور موفور السرور آن
حضرت است آیه سی و ششم قوله تعالی در سورهٔ قمر اقتربت الساعة وانشق القمر یعنی نزدیک شد ساعة و منشق شد ماه در
تفسیر این آیه قمی از اهلبیت رسالت روایت کرده که مراد از ساعة درین آیه ظهور قائم آل محمد است و در بعضی از اخبار وارد
شده که مراد از ساعة قیامت است و منافات در بین این احادیث ندارد زیراکه شاید قیامت تنزیل آیه باشد و ظهور حضرت
قائم تأویل آن باشد و منافات در بین تنزیل و تأویل نیست چنانکه سابقاً ذکر کردیم و یا آنکه حضرت قائم تنزیل آیه باشد
و قیامت تأویل آن و شاهد برین از این اخبار صحیحه ایضا حدیث مفضل است که در کتب علما نقل کردند و علامه مجلسی
از منتخب البصائر بسند صحیح خود روایت کرده که مفضل گفت از حضرت صادق ع سؤال کردم که آیا آن امامیکه مردم انتظار
ظهور او را میکشند و امیدوار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان وقت معلوم معیّنی برای ظهور او هست یا نه فرمود که
خداوند ابا و منع فرموده از اینکه از برای ظهور آن حضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس حضرت فرمود که آیاتی
که خداوند در امر قیام ساعة در قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام حضرت قائم نازل شده است و هر کس برای
ظهور مهدی ما وقتی معیّن قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک کرده و دعوی اطلاع بر اسرار خداوند کرده است
تا آخر حدیث پس ازین خبر و تفسیر قمی معلوم شد که مراد از ساعة درین آیه وقت ظهور قائم آل محمد است بلکه ازین حدیث
شریف واضح شد که تمامی آیات که در قیام ساعة است همگی در خصوص ظهور آن حضرت نازل شده است و آیاتیکه در قیام
ساعة وارد شده بسیار است و حقیر بطریق اجمال آنها را در اینجا نقل میکنیم تا بذکر آنها این کتاب زینت پیدا کند اول
از آنها قوله تعالی حتی اذا جاءتهم الساعة در سورهٔ انعام دوم او اتتکم الساعة انعام سیم یسئلونک عن الساعة
اعراف چهارم او تأتیهم الساعة بغتة یوسف پنجم لا تأتینا الساعة سبأ ۶ حتی تأتیهم الساعة بغتة حج ۷
و یوم تقوم الساعة روم ۸ ما ندری ما الساعة جاثیه ۹ و یوم تقوم الساعة ایضا جاثیه ۱۰ و هم اقتربت الساعة
قمر ۱۱ و یوم تقوم الساعة ایضا روم ۱۲ بل الساعة موعدهم ایضا قمر ۱۳ و یوم تقوم الساعة مؤمن ۱۴ و ما اظن الساعة قائمة
کهف ۱۵ اما العذاب و اما الساعة مریم ۱۶ و ما اظن الساعة قائمة فصلت ۱۷ هل ینظرون الا الساعة زخرف ۱۸
فهل ینظرون الا الساعة قتال ۱۹ ان الساعة لآتیة لا ریب فیها مؤمن ۲۰ ان الساعة آتیة طه ۲۱ و ان الساعة
آتیة لا ریب فیها حج ۲۲ و ان الساعة لآتیة حجر ۲۳ و ان الساعة لا ریب فیه کهف ۲۴ لعل الساعة تکون قریبا
احزاب ۲۵ لعل الساعة قریب شوری ۲۶ و ما امر الساعة الا کلمح البصر نحل ۲۷ ان الله عنده علم الساعة لقمان زخرف ۳۰
بل کذبوا بالساعة فرقان ۳۱ و اعتدنا لمن کذب بالساعة ایضا فرقان ۳۲ یسئلونک عن الساعة نازعات ۳۳
یسئلک الناس عن الساعة احزاب ۳۴ ان الذین یمارون فی الساعة شوری ۳۵ و انه لعلم للساعة زخرف ۳۶
و هم من الساعة مشفقون انبیاء ۳۷ والساعة لا ریب فیها جاثیه ۳۸ والساعة ادهی و امر قمر و اینها جمله آن
آیات بود که در قیام ساعة وارد گردیده است و بنا بر حدیث مفضل همهٔ این آیات در قیام قائم آل محمد نازل شده است
و در بیان ظهور آن حضرت است و در اکثر این آیات خداوند فرموده است که علم آن در نزد خداوند است چنانکه
در حدیث مفضل هم این نحو فرموده است و همان حدیث تفسیر است از برای این آیات شریفه آیه سی و هفتم قوله
تعالی در سورهٔ ممتحنه یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوماً غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور

۲۸ الیه یرد علم الساعة فصلت ۲۹ و عنده علم الساعة زخرف

یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید دوستی نکنید با قومیکه خداوند بر آنها غضب کرده و بتحقیق اینها مأیوس شدند از آخرت و عاقبت
کار چنانکه کافران مأیوس شدند از صاحب قبرها و این آیه در خصوص علامات و مقدمات قیام حضرت قائم آل محمد نازل
شده است چنانکه علامه مجلسی از شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیرالمؤمنین ع خطبهٔ طولانی نقل کرده و در ضمن آن فرموده
که ضبط نمیکنید احادیث ما را مگر قلعه های حصین و محکم یا سینهای امین یا عقلهای متین پس فرمود بعجب و کل عجب از آنچه واقع
میشود در میان ماه جمادی و رجب پس مردی از اهل شرطة الخمیس پرسید که این چه تعجب است که مکرر میکنی حضرت فرمود چون
تعجب نکنم از آنکه مرده چند زنده خواهند شد و شمشیر بر سر زنده ها خواهند زد و بحق خداوند که حبه را شکافته و گیاه را برون
آورده و خلایق را خلق فرموده گویا می‌بینم ایشانرا که در میان بازارهای کوفه راه روند و شمشیرهای برهنه بر دوش گذاشته
باشند و میزنند بر سر دشمنان خدا و رسول او و مؤمنان و اینست معنی آنچه خداوند فرموده است یا ایها الذین آمنوا لا
تتولوا قوماً غضب الله علیهم الآیة و در ارشاد مفید از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود چون وقت قیام قائم ع
میشود در جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب بارانی بیارد که خلایق مثل آن ندیده باشند و میرویاند خداوند بآن باران گوشتهای
مؤمنان را و بدنهای ایشانرا و گویا نظر میکنیم بسوی آنها که از جانب قبیلهٔ جهینه آیند و خاک قبر از سرهای خود افشانند
و ازین حدیث علت تعجب امیرالمؤمنین ع معلوم شد و ایضا واضح گردید که آن مرده ها که زنده خواهند شد در حدیث
اول که تفسیر آیه بود ایشان از اصحاب قائم آل محمد ص خواهند شد و مراد از آخرت درین آیه وقت ظهور آن حضرت
است و تعجب حضرت امیرالمؤمنین ع از زنده شدن مرده هاست که در خدمت حضرت قائم میباشند پس ازین دو حدیث
معلوم شد که این آیه در خصوص آن حضرت نازل شده است و ایضاً معلوم گردید که مراد از قومیکه در آیه غضب خداوند بر
آنهاست غیر از کفار است و بلکه آنها مثل کافران است در انکار ظهور قائم مثل انکار کفار قیامت را آیه سی و هشتم
قوله تعالی در سورهٔ صف نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین یعنی نصرت و یاری از خداوند است و فتح و ظفر نزدیک
است و بشارت بده بر مؤمنان ازین فتح نزدیک و قمی در تفسیر این آیه فرموده که فتح قریب فتح قائم آل محمد است که
فتح تا آن حضرت نزدیک است که در دنیا واقع شود و نیز احمد بن محمد سیاری در کتاب تنزیل و تحریف روایت کرده که فرموده در آیه
اذا جاء نصر الله والفتح که مراد از فتح درین آیه فتح و ظفر حضرت قائم است و چنانچه مراد از فتح فتح آن حضرت است همچنین
نصر درین آیه و در آیهٔ سابقه نصرت آن حضرت است بر دین خدا پس ازین دو تفسیر واضح شد که این آیه در شأن
آن حضرت نازل شده و یا تأویلش در خصوص آن حضرت است و درین شبهه نیست و اما علت فتح کردن آن حضرت و
بودن ظفر با او پس از جهة چند چیز است مثل بودن رایت حضرت رسول خدا با آن حضرت چنان رایتی که اگر در دست کسی باشد
رعب او از هر طرف در قلب مردم جای گیر میشود تا بمسافت یکماه چنانکه این مطلب بتفصیل در باب هفتم که در خصایص آنحضرت است
ذکر کردید و مثل بودن قوة خارق عادت در آنحضرت و در اصحاب او و مثل بودن ملائکه و جنه در لشکر آن حضرت و مثل بودن
جمعی از مرده ها با او و غیر ذالک که بتفصیل ایضا در باب مذکور ذکر شد پس ازین جهات نصرت و فتح با آن حضرت خواهد بود چنانکه
سابقا واضح شد آیه سی و نهم قوله تعالی در سورهٔ جن عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسول فانه
یسلک من بین یدیه و من خلفه رصداً یعنی حقتعالی عالم بغیب است پس مطلع نمیکند بر غیب خود هیچ کس را مگر کسی را که
اختیار کند او را از پیغمبر پس بدرستیکه خداوند سلوک میکند از پیش روی او و از عقب سر او رصد و راه دانستن غیب را یعنی
خداوند غیب را از اخبار گذشته و از اخبار آینده بر برگزیده گان خود اعلام میکند و بغیر از برگزیده گان خداوند غیب را
کسی نمیداند و در تفسیر این آیه مرحوم قمی فرموده که خبر دهد خداوند رسول و برگزیده خود را بآن خبرهای که بوده است قبل
از او و بر آن خبرهای که میشود بعد از او و از خبرهای قائم آل محمد و اخبار رجعت و قیامة پس ازین تفسیر معلوم گردید که مراد از
غیب و از خلفه درین آیه قائم آل محمد ع و اخبار او و وقت ظهور و علت غیبت آن حضرت است و شاهد بر اینکه مراد از
غیب آن حضرت است روایت صدوق است که در اکمال الدین از حضرت صادق ع در تفسیر آیهٔ شریفه هدی للمتقین
الذین یؤمنون بالغیب یعنی این کتاب ریب و شک در آن نیست و هدایت است از برای متقیان که ایمان آورند بغیب

که آنحضرت فرمود متقیان شیعیان امیرالمؤمنین است و اما غیب پس او حجه غایب است و شاهد براین قول خداوند است در
سوره یونس فقل انما الغیب لله فانتظروا انی معکم من المنتظرین یعنی پس بگو که نیست غیب مگر از برای خداوند پس منتظر باشید
بر آن بدرستیکه من با شما از منتظرانم از برای آمدن آن غیب که از آیات خداوند است پس این حدیث صحیح که در تفسیر آیه
اول سوره بقره وارد شده و آیه سوره یونس را شاهد آورده است معلوم شد که مراد از غیب در سوره یونس آیه مذکوره
حضرت امام غایب و قائم آل محمد است و مراد از غیب در سوره یونس نیز امام غایب است و الا شاهد آوردن آن آیه
محل ندارد و بلکه از این سه آیه ظاهر میشود که در هر جا که در قرآن غیب است مراد امام غایب است و آن آیات که در آنها اشاره
بغیب شده در قرآن بسیار است و حقیر آنها را اجمالا در کتاب تحفة الشیعه ذکر کرده و جمله آنها چهل و پنج آیه است و از
آنها هر چند یکه تفسیر شده بقیامت و بعضی از آنها تفسیر گردیده بغیر قیامت ولکن منافات ندارد و آن تفسیر تاویل
آنها در خصوص حضرت قائم آل محمد ع و بالجمله از تفسیر قمی در آیه سوره جن و از حدیث کمال الدین در تفسیر آیه اول سوره بقره
و آیه سوره یونس واضح گردید که مراد از غیب در این سه آیه امام غایب است و بلکه مراد از قوله تعالی الم ذلک الکتاب
لا ریب فیه نیز کتاب حضرت قائم است زیرا که در تفسیر عیاشی از حضرت صادق ع در این آیه روایت کرده است که فرمود
مراد از این کتاب که ریب در آن نیست کتاب علی ع است که در آن ریب نیست تمام شد و معلوم است که کتاب علی
کتاب حضرت قائم است و آن کتاب امیرالمؤمنین در دست آن حضرت است و آن کتاب عبارت است از آن
قرآنیکه حضرت امیرالمؤمنین نوشته و آنرا حضرت قائم خواهد آورد و بآن قرآن حکم خواهد کرد چنانکه تفصیل این مطلب در باب
هفتم در تفسیر آیه لا یمسه الا المطهرون ذکر شده و صاحب تفسیر صافی اعلی الله مقامه معنای کتاب علی را در حدیث عیاشی
ملتفت نشده و بعضی فرمایشات کرده که ناشی بوده از عدم التفات بمعنای واقعی کتاب علی و بعد از آنکه معلوم گردید که
کتاب علی همان کتابست که با حضرت قائم میباشد و آن را خواهد آورد پس احتیاج بتکلف صاحب صافی ندارد آیه چهلم
در سوره قدر قوله تعالی تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر یعنی نازل میشوند ملائکه
و روح القدس در شب قدر باذن و اجازه خداوند خودشان از جهة هر امری و همه کاری و آن شب سلام است تا طلوع
صبح پس ضمیر فیها و ضمیر هی راجع است به لیلة القدر پس در اینجا لابد است از دو مطلب یکی بیان وجود شب قدر است در
هر سال و دیگری بیان اینکه ملائکه و روح القدس بر کدام کس نازل میشوند تا آنکه معنای این آیه شریفه واضح شود و معلوم گردد
که این آیه در شأن امام زمان است پس میگوئیم بعون الله تعالی در مطلب اول و بیان آن که در حدیثی از کافی و فقیه از عمران
روایت کرده که او سؤال کرد از حضرت باقر ع از قول خداوند انا انزلناه فی لیلة مبارکة شب قدر است و آن در هر سال
است در هر رمضان در دهه آخر آن و نازل نشده قرآن مگر در شب قدر و فرموده است خداوند فیها یفرق کل امر حکیم
فرمود یعنی مقدر میشود در شب قدر هر چیز در آن سال تا سال آینده از شب قدر از خیر و شر و طاعة و معصیت و مولود
و اجل و رزق پس آنچه مقدر شد در آن شب و حکم گردید پس آن حتمی میشود تا آخر حدیث و نیز از آن دو کتاب روایت
کرده از یعقوب که گفت شنیدم که مردی سؤال کرد از حضرت صادق ع که خبر بده مرا از شب قدر آیا بوده است و میشود
در هر سال پس حضرت فرمود با او هر گاه برداشته شود شب قدر از میان سال هر آینه برداشته میشود قرآن خداوند یعنی
همچنانکه قرآن در میان امت است شب قدر نیز در میان سال است و مثل شب قدر مثل قرآن است در بودن آن تا روز
قیامت و باز از زراره روایت کرده اند از حضرت صادق ع که فرمود شب قدر هم در اول سال واقع میشود زیرا که تا بدن
شب قدر دو امر واقع میشود هم اول سال آینده و هم آخر سال آینده که گذشته و ایضا از محمد بن مسلم روایت کرده اند از حضرت
باقر ع که گفت سؤال کردم از آن حضرت از علامت شب قدر پس فرمود علامت آن اول طیب و خوش بوی بودن
آن شب است و تا بنا سرد بودن آن است فی الجمله در گرمی و گرمی بودن آن شب است در سردی هوا و در ...
از ابو حمزه روایت کرده که حضرت صادق ع فرمود نوشته بود در شب قدر رفتن حجاج و مصیبت ها و بلاها و زورها
و آنچه در امسال میشود تا مثل شب قدر از سال آینده پس طلب کن آنرا در شب بیست و یکم و در شب بیست و سیم از

از رمضان

از رمضان تا آخر حدیث و نیز از تهذیب نقل کرده از زراره از حضرت باقر ع که گفت سؤال کردم از شب قدر پس
فرمود آن یا شب بیست و یکم است و یا شب بیست و سیم است عرض کردم آیا آن یک شب نیست فرمود
بلی آن شب قدر یک شب است عرض نمودم آن شب را بمن خبر ده فرمود چه میشود ترا که در هر دو شب این
شبها عمل خیر بکنی و ایضا از کافی از اسحق بن عمار روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت صادق ع که فرمود
قسم بخداوند نمیشود شب قدر مگر در شب نوزدهم از رمضان و شب بیست و یکم از آن و شب بیست و سیم از آن
پس بدرستیکه در شب نوزدهم یلتقی الجمعان است و در شب بیست و یکم فرق میشود هر امر محکم و در شب بیست و سیم
امضا میشود آنچه خداوند اراده فرموده از کارهای آن سال و آن شب قدر است همچنان شب قدر که خداوند فرموده
که آن بهتر است از هزار ماه عرض نمودم معنای یلتقی الجمعان چیست فرمود جمع میکند خداوند در آن شب آنچه اراده
اراده کرده تقدیم و تاخیر آن را و قضاء آنرا عرض کردم پس معنای امضاء خداوند آنچه را در شب بیست و سیم چیست
فرمود بدرستیکه خداوند تفریق میکند همه چیز را در شب بیست و یکم و بدا در آن میشود پس وقتیکه شب بیست و سیم
شد امضا میفرماید تقدیرات را پس همه چیزها از محتومات میشود که در بدا نمیشود و از این قبیل احادیث در بیان
شب قدر بسیار است و از حد تواتر زیاده تر است پس از این احادیث صحیحه کثیره واضح گردید که شب قدر در همه سال
موجود است و بلکه در رمضان و در آن سه شب است و این از دعاجات و مناجات ماه رمضان بسیار واضح
و روشن است پس وقتیکه ثابت شد که در هر سال شب قدر است پس معلوم میشود که در آن شب ملائکه و روح القدس
نازل میشوند زیرا که نازل شدن آنها در آن شب بنص صریح قرآن است که آیه تنزل الملائکة والروح باشد پس در مطلب
دویم میگوئیم که ملائکه و روح القدس باید بر امام آن زمان و بر معصوم آن وقت نازل میشوند بعلت آنکه غیر از امام معصوم کسی
قابلیت و لیاقت ندارد که ملائکه و روح که بزرگترین ایشان و سپهسالار ملائکه است بر او نازل شوند و تمامی وقایع و
اتفاقات آن سال را باو بگویند زیرا که غیر امام معصوم یا جاهلند و یا جاهل فاسق و یا کافر واقعی پس چه طور ممکن میشود
که ملائکه و بزرگ ایشان بر آن جاهل و یا فاسق و یا کافر واقعی نازل باشند و وقایع سال را بر او بیاورند و حال آنکه از
اول خلقت شنیده نشده که ملائکه بر جاهل و یا فاسق حکمی و وحی بیاورد و بر غیر حجة خداوند نازل باشند و از همین جهة
است که حضرت باقر ع در حدیثیکه در کافی روایت کرده فرموده که خداوند اعظم و اجل است از آنکه هر امری را که
در سال واقع میشود بتوسط ملائکه و روح القدس بر کافری و یا بر فاسقی واقعی و یا بر نادانی و جاهلی بفرستد و او را
بر غیر اهل آن بدهد پس از آنچه که ذکر شد عقل هر عاقل حکم میکند بر اینکه ایشان باید بر امام معصوم آن زمان نازل باشند
و اتفاقات هر سال را باو بگویند با وجود احادیث بسیار در تفسیر این آیه که دلالت میکنند بر اینکه ملائکه و روح القدس
بر امام زمان نازل میشوند در همه سال در شب قدر از آنجمله حدیث محمد بن ابی عبد الله و محمد بن الحسن هر دو از سهل بن زیاد
و محمد بن یحیی از احمد بن محمد جمیعا از حسن بن عباس از حضرت باقر ع در کافی روایت کردند که فرمود بدرستیکه بتحقیق نازل
میشود در شب قدر بسوی ولی الامر و امام زمان تفسیر امور سال بسال و مامور میشود امام زمان در امسال در کار خود
بکذا و بکذا و در کار مردم بکذا و بکذا و بدرستیکه حادث میشود از برای ولی الامر و امام عصر در هر زمان سوای علوم
شب قدر هر روز علم خاص و مکنون و عجیب خداوند مثل آن علمیکه در شب قدر نازل شده بر آن امام زمان و نیز از آن
جمله در کافی با سند مزبور در حدیث ابن عباس روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود با و بدرستیکه شب قدر
در هر سال نازل میشود در آن شب امور سال و بدرستیکه از برای این امر امامان هستند بعد از رسول خدا پس ابن عباس
عرض کرد آن امامان کدام اشخاص هستند حضرت فرمود اول ایشان منم و بعد از من یازده نفر از اولاد منند از صلب
من که امامند المحدث و ایضا از آنجمله با همان سند در کافی از حضرت باقر ع در حدیث مفضل روایت کرده که فرمود
تا آنکه وقتیکه بیاید شب قدر پس نازل میشود ملائکه در آن شب بسوی ولی الامر و امام آن زمان تا آخر حدیث فرموده و
در تفسیر این آیه قمی روایت کرده که نازل میشوند ملائکه و روح القدس بر امام زمان و میدهند باو آنچه را که آن را نوشته اند

پس

پس از این احادیث مذکوره معلوم گردید که ملائکه و روح القدس در هر سال در شب قدر بر آن زمان و خلیفه خداوند در آن
عصر نازل میشوند و امور آن سال را براو عرض میکنند و این بسیار واضح است و ازین جهة محقق بحرانی در حدائق فرموده
که اخبار دلالت کرده بر اینکه ملائکه در شب قدر نازل میشوند بر امام عصر در هر سال تا آنچه مجدد و تازه میشود از حوادث
و قضایا تمام شد و این احادیث را وقتیکه ضم کردی باخبار سابقه که دلالت بر وجود شب قدر در هر سال و نزول ملائکه در
آن شب داشتند پس واضح میگردد وجود امام معصوم در هر زمان و اگر این دو مطلب را که بیان کردیم با هم ضم کنی و هر دو را
یکجا ملاحظه نمائی عقل هر عاقل حکم میکند بوجود امام هر چند یکه غایب بوده باشد و بودن حضرت مهدی صاحب الزمان در این
زمان بدون شبهه درین و من غیر ریب درین دلالت و منکر این مطلب باید انکار ضروریات بکند زیرا که هر چیز را که آیه
دلالت بآن بکند و اخبار بسیار بآن وارد باشد البته آن خبر ضروری و بدیهی میشود چنانکه درین جا آیه دلالت کرد بر نزول
ملائکه و روح القدس در هر شب قدر هر سال و ضم شده بآن آیه اخبار بسیار در این مضمون و ایضا احادیث صحیحه
کثیره دیگر دلالت کرده بر نزول همان ملائکه و روح القدس بر امام معصوم آن زمان پس از اینها بالبداهه و بالضروره
واضح میشود وجود امام در هر زمان و غایب بودن او از مردمان بالوجدان و بالعیان و منکر این انکار ضروری خواهد
کرد و بالبداهة خلاف حکم عقل را خواهد گفت و از قاعده عقل خارج خواهد شد و نقل متواتر را انکار خواهد نمود پس وجود
سوره مبارکه انا انزلناه دلیل واضح است در قرآن بر وجود امام زمان در هر زمان و برهان قطعی است بر بودن حجه عصر
در همه اوقات و آیه تنزل الملائکه در آن سوره علامت واقعی بر وجود غایب الوجود امام غائب و بر اینکه امام معصوم از آل محمد
موجود و ازین جهة حضرات ائمه شیعیان را ترغیب فرموده اند بر تمسک و احتجاج بر مخالفان در امامت ایشان بسوره انا
انزلناه و بر ایمان آوردن بآن سوره و بتفسیر آن چنانکه در کافی باسناد سابق از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود
ای جماعت شیعیان مخاصمه کنید با مردم در خصوص امامت ما اهلبیت بسوره انا انزلناه تا غالب شوید و رستگار باشید
پس قسم بخداوند بدرستیکه آن سوره حجه خداوند است بر خلق بعد از رسول خدا و بدرستیکه آن سوره سید دین شما است
و بدرستیکه آن سوره غایت علم ما است و ای جماعت شیعیان مخاصمه کنید بحم و الکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة پس
بدرستیکه این آیه از برای صاحب آن امر امامت است محض بعد از رسول خدا الحدیث پس درین حدیث دلالت
واضحه دارد بر آنچه ما ذکر نمودیم از بودن این دلیل قطعی بر وجود امام در هر زمان بجهة نزول ملائکه در هر سال در شب قدر
بر امام آن زمان و اما فرمایش آن حضرت درین حدیث دو مرتبه بعد از رسول خدا پس معنای آن فرمایش اینست که چنانکه
حضرت رسول خدا ص امامت و خلافت ما اهلبیت در مواضع متعدده و در احادیث متواتره بمردم بیان کرده و حجه بر خلق
تمام نموده و فرمایش آن حضرت بر مردمان حجت نمود پس همچنین این سوره مبارکه و این آیه شریفه حم والکتاب حجة است بر مردم
بر امامت ما ائمه زیرا که این سوره و همین آیه متضمن است نزول ملائکه را در هر شب قدر در هر سال و از واضحات است که
ملائکه و روح القدس باید بر امام معصوم نازل شوند نه بر غیر او چنانکه ذکر شد و ایضا در کافی باسند مزبور از حضرت باقر ع
روایت کرده که فرمود فضل ایمان آوردن بجمله سوره انا انزلناه و ایمان بتفسیر آن سوره بر کسیکه ایمان ندارد بآن سوره و بتفسیر
آن مانند مثل فضل انسان است بر حیوانات چهارپایان تا آخر و معلوم است که مراد از ایمان بآن سوره و بتفسیر آن ایمان
آوردن است بر نزول ملائکه و روح القدس بر امام هر زمان نازل باشند و باید آن حضرت وجود داشته باشد در هر سال در
شب قدر پس این آیه نزول ملائکه دلالت واضحه مینماید بر وجود حضرت قائم آل محمد درین زمان چنانکه علماء امامیه میگویند و اعتقاد
جماعت شیعه است و اما مراد از آخر آیه که سلام هی حتی مطلع الفجر باشد پس مقصود از آن نیز امام قائم و ولی عصر است چنانکه
در تفسیر قمی درین آیه روایت کرده از حضرت صادق ع که فرمود تحیه است که تحیه داده میشود بآن امام زمان تا آنکه
طلوع کند صبح و در نجم الثاقب از کتاب تاویل الآیات نقل کرده که از حضرت صادق ع در تفسیر حتی مطلع الفجر روایت
کرده که فرمود یعنی تا آنکه برخیزد و ظاهر شود قائم آل محمد و نیز از آن کتاب روایت کرده در تفسیر قول خداوند والفجر و لیال عشر
که فرمود و مراد از فجر در این آیه حضرت قائم آل محمد است پس از این تفسیرها معلوم گردید که مراد از سلام درین آیه سلام

۲ هر عصر در هر سال در شب قدر [illegible] بیان گردید و بالجمله ازین [illegible] کثیره معلوم شد که باید ملائکه و روح القدس بر امام

برحضرت

بر حضرت قائم است و مراد از فجر در این آیه و هم در آیه والفجر حضرت مهدی اهل بیت است و مراد از طلوع فجر صادق ظهور
جمال عدیم المثال آنحضرت است پس از آنچه در تفسیر این آیه ذکر شد معلوم گردید که این آیه وافی هدایه در شان ائمه و در
خصوص امامت و خلافت آن بزرگواران و در حق حضرت قائم و ظهور او نازل شده تا آن بپایانیکه ذکر کردم و این مطلب را
واضح و بیشتر ازین در تحفة الشیعه ذکر نمودم و در آن کتاب یکصد و ده آیه که در شان حضرت حجه و ظهور او و در حقه ائمه نازل
شده و یا تاویل شده نقل کردم و اینجا اکتفا نمودم به همین چهل آیه از جهه اختصار و در تفسیر این آیات قناعت کردم بهمان تفسیرها
که ذکر کردم و تفسیر اینها زیاد تر ازین است و شاید از برای متتبع زیاد تر از اینها ظاهر شود و روشن تر از آنچه ما ذکر نمودیم
پیدا نماید و آیات صریحتر از اینها که ذکر شد بیابد از سایر تفسیرها والله اعلم

باب دهم

در ذکر چهل حکایت
از حکایات آن اشخاصیکه حضرت قائم آل محمد را در زمان غیبت کبری دیده اند و بحضور پر نور آن حضرت مشرف شده اند
و مطلع بر معجزه از معجزات آن بزرگوار گردیده اند در مثل زمان ما ها

حکایت اول

از آنها عالم جلیل و فاضل نبیل سید حسن
بن سید حمزه العلوی الطبری در کتاب غیبت خود گفته که حدیث کرد از برای ما مردی صالح از اصحاب ما امامیه که سالی
از سالها اراده حج بیرون رفتم و در آنسال گرما شدت داشت و باد سموم بسیار بود پس اتفاق افتاد که از قافله منقطع گشتم
و راه گم کردم و باز ماندم و از نهایت تشنگی از پای در آمده و بر زمین افتادم و مشرف بمرگ شدم پس در آنوقت شیهه اسبی
بگوشم رسید پس چشم گشودم جوانی دیدم خوش روی و خوشبوی بر اسبی شهبا سوار شده و آن جوان آبی بمن در آنحال التفات
نمود و آب را گرفتم و خوردم که مثل برف خنک تر و سرد تر و مثل عسل شیرین تر بود و بسبب آن آب مرا از هلاک شدن خلاص
کرد گفتم ای مولای من تو کیستی که این مرحمت را در باره من فرمودی فرمود منم حجت خداوند بر بندگان او و بقیة الله در زمین
او و منم آنکسیکه پر خواهم کرد زمین را از عدل و داد همچنانکه پر خواهد شد از ظلم و جور منم فرزند امام حسن عسکری بن علی بن محمد
بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام بعد از آن فرمود که چشمهایت را بپوش پوشیدم
فرمود بگشا گشودم پس خودم را در پیش روی قافله دیدم پس آن حضرت از نظرم غایب شد

حکایت دوم

عالم فاضل و ادیب کامل صاحب کشف الغمه فرموده که خبر داد مرا جماعتی از موثقین برادران من که در بلاد حله شخصی بود
که او را اسمعیل بن حسن هرقلی میگفتند از اهل قلعه هرقل بود و آن شخص وفات کرد در زمان من و نیز حکایت کرد مرا پسر او شمس الدین
گفت حکایت کرد برای من پدرم که بیرون آمد در وقت جوانی در ران چپ او چیزیکه آنرا توثه میگویند بمقدار قبضه آدمی و در هر
فصل بهار می ترکید و خون و چرک از آن کوفت میرفت و این الم و درد او را از همه شغل باز میداشت بحله آمد و بخدمت رضی
الدین علی بن طاوس رفت و ازین کوفت شکوه نمود پس سید بزرگوار جراحان حله را حاضر کرد و آنرا دیدند و همه گفتند این
توثه بر بالای رگ اکحل بر آمده است و علاج آن منحصر است ببریدن و اگر این را ببریم شاید رگ اکحل بریده شود و آن رگ اگر بریده
شود اسمعیل زنده نماند و در بریدن چون خطر بزرگ است مرتکب آن نمیشویم سید بزرگوار باسمعیل فرمود من به بغداد میروم تو هم
بیا تا ترا ببرم باطباء و جراحان بغداد بنمایم شاید وقوف ایشان زیاد باشد و علاج توانند کرد پس به بغداد آمدند و اطباء
و جراحان حاضر کردند جمیعا همان نحو گفتند و همان عذر آوردند پس اسمعیل دلگیر شد و از حیات خود مایوس گردید گفت پس
چون چنین است بزیارت سامره میروم و استغاثه بائمه هدی میجویم پس متوجه سامره شد و صاحب کتاب میگوید از پسرش
شنیدم که میگفت از پدرم شنیدم که گفت چون بمشهد سامره رسیدم و زیارت امام علی النقی و حسن عسکری کردم و بسرداب
رفتم و شب در آنجا بخداوند نالیدم و بصاحب الامر استغاثه نمودم و صبح بطرف دجله رفته جامه را شستم و غسل زیارت
کردم و ابریقی که داشتم پر آب کردم و متوجه مشهد سامره شدم که یکبار دیگر زیارت کنم و بقلعه نرسیده چهار نفر سوار دیدم که دو نفر
جوان شمشیر بسته اند و یکی از ایشان خطش دمیده بود و یک نفر پیری بود پاکیزه وضع که نیزه در دست داشت و چهارم شمشیری
حمایل کرده و تحت الحنک بسته و هم نیزه بدست گرفته بود پس آن پیر در دست راست صاحب حمایل قرار گرفت و بن
نیزه را بزمین گذاشت و آن دو جوان در طرف چپ او ایستادند و صاحب حمایل در میان راه ماند و بمن سلام کردند و جواب سلام
دادم صاحب حمایل گفت فردا روانه میشوی گفتم بلی گفت پیش بیا تا به بینم چه ترا در آزار در آورده بخاطرم رسید که ایشان

باب دهم

اهل

اهل بادیه میباشند و اهل بادیه از نجاست احتراز نمیکنند و من غسل کرده ام و رختم را آب کشیده ام بجهة زیارت در سامره امیدوارم
اگر دستش بمن نرسد بهتر باشد و در این فکر بودم که خم شد و مرا بطرف خود کشید و دست بر آن جراحت من نهاد و فشرد چنانچه بدرد
آمد و راست شد و بر زین قرار گرفت در آنحال آن شیخ گفت رستگار شدی ای اسمعیل من گفتم رستگار باشید و در تعجب
افتادم که نام مرا چه میداند باز همان شیخ بمن گفت خلاص شدی و او امام است امام پس من دویدم و ران و رکابش را بوسیدم
و حضرت صاحب الامر راهی شد و آن سه نفر با او حرکت نمودند و راهی شدند و من در رکابش میرفتم و جزع میکردم پس بمن فرمود
برگرد گفتم هرگز از تو جدا نشوم باز فرمود که برگرد مصلحت تو در برگشتن است و من همان حرف را اعاده نمودم پس آن
شیخ گفت ای اسمعیل شرم نمیکنی که امام علیه السلام دو بار فرمود که برگرد آیا خلاف فرمایش او میکنی پس این سخن مرا اگرفت و در من
اثر کرد پس ایستادم و قدمی چند دور شدند و باز بمن ملتفت شده فرمود چون به بغداد رسیدی مستنصر ترا خواهد طلبید و بتو عطائی
خواهد کرد تو قبول مکن و بفرزندم رضی بگو که چیزی درباره تو بر علی بن عوض بنویسد که من باو سفارش میکنم که تو هر چه خواهی بدهد
در عوض عطا او پس من همان جا ایستادم تا از نظرم غایب شدند و من تاسف بسیار کردم و ساعتی آنجا نشستم و بعد از آن بمشهد
سامره برگشتم اهل سامره چون مرا دیدند گفتند حالت متغیر است آیا آزاری بتو رسیده گفتم نه گفتند با کسی جنگ کردی
گفتم نه پس بگو که این سواران که از اینجا گذشتند دیدی گفتند ایشان از شرفا باشند گفتم از شرفا نبودند بلکه یکی از ایشان
امام علیه السلام بود گفتند آیا آن شیخ بود یا صاحب حمایل گفتم صاحب حمایل گفتند زخمت را باو نمودی گفتم بلی آنرا فشرده و
درد کرد پس ران مرا باز کردند اثری از آن نبود و من خودم از دهشت بشک افتادم و ران دیگر را گشودم اثری ندیدم و در این
حال خلق بر من هجوم کردند و پیراهن مرا پاره پاره نمودند و اگر اهل مشهد نبودند مرا خلاص نمیکردند در زیر دست و پا رفته بودم و فریاد
و فغان بردی که ناظر بین النهرین بود رسید و آمده ماجرا را شنید و رفت که واقعه را بنویسد و من شب در آنجا ماندم صبح جمعی
مرا مشایعت نمودند و دو نفر همراه کردند و خودشان برگشتند و صبح دیگر آن روز وارد بغداد شدیم دیدم خلق بسیار
بر سر پل جمع شده اند هر کس میرسد از اسم و نسبش را میپرسند چون ما رسیدیم و نام مرا شنیدند بر سر من هجوم کردند و رختی را که ثانیا
پوشیده بودم پاره پاره کردند و نزدیک بود که روح از تن من مفارقت کند که سید رضی الدین با جمعی رسیدند و مردم را
از من دور کردند و ناظر بین النهرین نوشته بود صورت حال را به بغداد فرستاده و ایشان را خبر کرده بود سید فرمود که این مرد
که میگویند شفا یافته توئی گفتم بلی از اسب بزیر آمده ران مرا باز کرد و چون زخم را دیده بود و از آن
اثری نبود ساعتی غش کرد و بیهوش شد چون بخود آمد گفت وزیر مرا طلبیده و گفته که از سامره این طور نوشته آمده و میگویند
آن شخص که بتو مربوط است پس تو خبر او را بمن برسان و مرا با خود نزد وزیر که قمی بود برد و گفت که این مرد برادر من و دوست
ترین اصحاب من است وزیر گفت قصه را بجهة من نقل کن از اول تا آخر نقل کردم وزیر فی الحال کسان بطلب اطبا و جراحان
فرستاد چون حاضر شدند فرمود شما زخم این مرد را دیده اید گفتند بلی پرسید که دوای آن چیست همه گفتند علاج این منحصر
ببریدن است و اگر ببرند مشکل است که زنده بماند پرسید بر تقدیری که نمیرد تا چند گاه آن زخم بهم برآید گفتند اقلا دو ماه آن جراحت
باقی خواهد بود و بعد از آن در جای آن گوی سفید خواهد ماند که از آنجا موی نروید باز پرسید که شما چند روز است که زخم او را
دیده اید گفتند امروز ده روز است پس وزیر ایشان را پیش طلبیده و ران مرا برهنه کرده ایشان دیدند که با ران دیگر اصلا تفاوت
ندارد و اثری بهیچ وجه از آن کوفت نیست و موئی از جای آن آمده در این وقت یکی از اطبا که از نصاری بود صیحه زده گفت والله
این از معجزات مسیح است وزیر گفت چون عمل هیچیک از شما نیست من میدانم عمل کیست و این خبر بخلیفه رسیده وزیر را طلبید وزیر
مرا با خود برد نزد او و مستنصر مرا امر نمود که آن قصه را بیان کن چون نقل کردم خادمی را فرمود کیسه را که در آن هزار دینار بود
حاضر کرد بمن گفت بردار و نفقه خود کن گفتم حبه را از این قبول نمیتوانم کرد مستنصر گفت از که میترسی گفتم از آنکه این عمل او
است زیرا که او امر فرمود از ابو جعفر چیزی قبول مکن پس خلیفه مکدر شد و گریه کرد و ما بیرون رفتیم

حکایت ششم

عالم محقق و محدث مدقق الحاج میرزا حسین نوری نور الله مرقده در کتاب نجم الثاقب بلا واسطه نقل کرده از سید جلیل سید
محمد عاملی که او گفته امر معاش بر من تنگ شد در نجف اشرف وقتی مشغول عریضه نوشتن شدم بخدمت حضرت صاحب

الزمان

الزمان و بنا گذاشتم که چهل روز مواظبت کنم باین طریق که قبل از طلوع آفتاب همه روزه مقارن باز شدن دروازه کوچک شهر
که سمت دریاست بیرون روم رو بطرف راست قریب بچند میدان دور از قلعه که احدی مرا نبیند آنگاه عریضه را در گل گذاشته
بیکی از نواب حضرت بسپارم و در آب اندازم و چنین کردم تا سی و هشت روز چون آنروز برمیگشتم از محل انداختن عریضه را دیدم کل
که آهسته و سر بزیر انداخته بودم و خلقم بسیار تنگ بود که ملتفت شدم دیدم کسی از عقب بمن رسید بالباس عربی و چفیه و عقال
که لباس عربهای اهل نجف است و سلام کرد و من با حال افسرده جواب مختصری دادم و توجه بجانب او نکردم چون میل بسخن گفتن
با کسی نداشتم قدری در راه با من موافقت کرد و من با همان حالت اول باقی بودم پس بلهجه اهل جبل عامل فرمود سید محمد چه مطلب
داری که امروز سی و هشت روز است که قبل از طلوع آفتاب بیرون می آیی و تا فلان مکان از دریا میروی و عریضه در آب
میاندازی و گمان میکنی که امام تو از حاجت تو مطلع نیست سید محمد گفت من تعجب نمودم و با خود گفتم که احدی بر شغل
من مطلع نبود خصوصا این مقدار از زمان را و کسی مرا در کنار دریا ندیده و کسی از اهل جبل عامل در اینجا نیست که من او را بشناسم
خصوصا با چفیه و عقال که در جبل عامل مرسوم نیست پس در این وقت احتمال نعمت بزرگ و نیل و رسیدن بمقصود و تشرف بشرف
حضور امام غایب امام عصر روحنا فداه را دادم و چون در جبل عامل شنیده بودم که دست مبارک آن حضرت بسیار نرم است
که هیچ دستی چنان نیست با خود گفتم مصافحه میکنم اگر احساس این مرحله را نمودم ملوازم تشرف بحضور مبارک عمل مینمایم پس بهمان
حالت دو دست خود را پیش بردم و آن حضرت نیز دو دست مبارک را پیش آورده مصافحه کردم نرمی و لطافت زیاد یافتم پس
یقین کردم بحصول نعمت عظمی و موهبت کبری پس روی خود را گردانیدم و خواستم که دست مبارک آن حضرت ببوسم کسی را
ندیدم و در حیرت و تاسف ماندم

حکایت چهارم

و نیز در کتاب مذکور از سید جلیل مزبور نقل کرده که چون بمشهد
مقدس حضرت رضا علیه السلام مشرف شدم با فراوانی نعمت در آنجا بر من بسیار تنگ میگذشت صبح آنروز که بنا بود زوار
حرکت کنند چون بقدر نان که بتوانم با آن خود را با ایشان برسانم نداشتم از اینجهة من با ایشان نرفتم زوار رفته ظهر شد
بحرم مطهر مشرف شدم پس بعد از ادای فریضه دیدم اگر خود را بزوار نرسانم قافله دیگر نیست و با این حال بمانم چون زمستان شود
تلف میشوم برخواستم نزدیک ضریح مقدس رفتم و شکایت کردم و با خاطر افسرده بیرون شدم و با خود گفتم بهمین حال گرسنه
میروم اگر هلاک شدم راحت میشوم و الا خود را به قافله میرسانم از دروازه بیرون شدم از راه جویا گشتم طرز مرا نشان دادند من
نیز تا غروب راه رفتم بجائی نرسیدم و دانستم که راه را گم کردم به بیابان بی پایان رسیدم که سوای حنظل بینه و دانه ابو جهل چیزی در آن
نبود و بسیار از آنها شکستم که شاید بنده و دانه باشد نشد تا هوا روشن بود در اطراف آن صحرا میگردیدم که آبی یا علفی پیدا کنم نشد تن
بمرگ دادم و گریه میکردم ناگاه مکانی مرتفع بنظرم آمد به آنجا رفتم چشمه آبی یافتم تعجب کردم که در بلندی چشمه آب چگونه است شکر
خداوند را کردم با خود گفتم آب یافتم و وضو میگیرم و نماز میکنم اگر مردم نماز مرا خوانده باشد بعد از نماز عشا هوا تاریک شد
و صحرا پر گردید از جانوران و درندگان مثل گرگ و غیر آن وحشت کردم و چون زیاده بر من نبود و رنج بسیار کشیده بودم رضا به
قضا دادم و خوابیدم وقتی بیدار شدم که هوا بواسطه طلوع ماه روشن و صدای درندگان خاموش شده بود پس در اینحال سواری
نمایان شد با خود گفتم این سوار مرا خواهد کشت زیرا که در صدد دستبردی خواهد بود و من چیزی ندارم پس خشم خواهد کرد و زخم خواهد
زد پس پیش آمد سلام کرد و جواب سلام را گفتم فرمود چه میکنی پس اشاره بحال خودم کردم که گرسنه ام فرمود در نزد تو سه عدد خربزه است
گفتم مرا استهزا مکن بحال خود واگذار فرمود بعقب نگاه کن نظر کردم بوته دیدم که سه عدد خربزه بزرگ داشت فرمود یکی از آنها سد
گرسنگی کن و نصف یکی را صبح بخور و نصف دیگر را با خربزه صحیح دیگر همراه خود بردار و از این راه مستقیم روانه شو فردا قریب بظهر نصف
خربزه را بخور و خربزه دیگر را البته صرف مکن که بکارت خواهد آمد نزدیک بغروب بسیاه خیمه خواهی رسید آنها ترا بقافله خواهند
رسانید پس از نظرم غایب شد و یقین کردم که آن حضرت امام غایب حضرت صاحب الامر علیه السلام بوده و بعد از آن من برخواستم یکی از
آن خربزه ها را شکستم بسیار لطیف و شیرین بود که شاید باین خوبی ندیده بودم آنرا خوردم و برخواستم و دو خربزه دیگر را برداشته
روانه شدم و طی مسافت میکردم تا ساعتی از روز برآمد خربزه دیگر را شکسته نصف آنرا خوردم و نصف دیگر را بهنگام ظهر
که هوا بشدت گرم بود خوردم و با خربزه دیگر روانه شدم قریب بغروب از دور خیمه دیدم چنانکه آن حضرت فرموده بود چون

اهل

اهل خیمه مرا از دور دیدند بسوی من دویدند و مرا گرفته بسوی خیمه بردند گویا توهم کرده بودند که جاسوسم تا نزدیک بزرگ خیمه رفتم گفت
از کجا می‌آئی راست بگو و اگر نه ترا میکشم من کیفیت حال خود را و بیرون آمدن روز گذشته از مشهد و گم کردن راه را ذکر کردم گفت
البته دروغ میگوئی اینجا که تو میگوئی هنفتی عبور نمیکند مگر آنکه تلف خواهد شد و درندگان او را خواهند خورد و علاوه آن قدر مسافت
که تو میگوئی مقدور کسی نیست که در این زمان طی کند زیرا که بطریق متعارف از اینجا تا مشهد سه منزل است و از این راه که تو میگوئی منزلهای
زیاد خواهد بود پس راست بگو و اگر نه ترا با این شمشیر میکشم و شمشیر خود را کشیده بر روی من پس در این حال خربزه از زیر عبای من نمایان شد
گفت این چیست تفصیل را گفتم تمامی حاضرین گفتند در این صحرا خربزه نیست در جای آدم نیست تا خربزه باشد و آب نه که
خربزه بآن برسد بیاید جنس شما این قسم که کنون ندیده‌ایم پس بعضی به بعضی دیگر رجوع کردند و بزبان خود گفتگوی زیادی کردند و یقین
کردند که امر خارق عادت است و از جانب خداست آنچه من یقین کرده بودم ایشان نیز یقین کردند پس آمدند و دست مرا بوسیدند
و در صدر مجلس جای دادند و مرا معزز و محترم داشتند جامهای مرا برای تبرک بردند جامهای پاکیزه برایم آوردند و دو شب و دو روز
مهمان داری کردند در نهایت خوبی و روز سیم ده تومان پول بمن دادند و سه نفر با من فرستادند و مرا بقافله رسانیدند و من آسوده و با
احترام و فرحی خود آمدم

حکایت پنجم

صاحب کشف الغمه فرموده که حکایت کرد از برای من سید باقی بن عطوه علوی
حسنی که پدرم عطوه زیدی بود و او را مرضی بود که اطبا از علاجش عاجز بودند و او از ما پسران آزرده بود و منکر بود و میل بمذهب
اثنا عشریه و مکرر میگفت من تصدیق شما را نمیکنم و بمذهب شما داخل و قائل نمیشوم تا صاحب شما حضرت مهدی ع بیاید و مرا از این
مرض نجات دهد اتفاقاً شبی در وقت نماز خفتن ما همه یکجا جمع بودیم که فریاد پدر را شنیدیم که میگوید بشتابید چون نزد وی شتافتیم
گفت دریابید صاحب خود را که بهمین لحظه از پیش من بیرون رفت و ما هر چند دویدیم کسی را ندیدیم در گشته
پرسیدیم که چه بود گفت شخصی بنزد من آمد و گفت ای عطوه من گفتم تو کیستی گفت من صاحب پسران تو آمده‌ام که ترا شفا دهم
و بعد از آن دست دراز کرد و بر جای درد من دست مالید و چون بخودم نگاه کردم اثری از آن کوفت و زخم نیافتم و مدتهای
مدید زنده بودم و با قوت و توانائی زندگانی کرده و من از غیر پسران او از جمع کثیری این قصه را پرسیدم و همه بهمین طریق بی
زیاده و کم نقل کردند صاحب کتاب مزبور بعد از نقل این حکایت و حکایت اسمعیل هرقلی سابق فرموده امام علیه السلام را مردمان
در راه حجاز و غیره بسیار دیده اند که یا راه گم کرده بودند یا درمانده که داشتند و آن حضرت ایشان را خلاصی داده و ایشان را
بمطلب خود رسانیده و اگر خوف طول بود ذکر میکردم

حکایت ششم

سید جلیل و عالم نبیل ابن طاوس اعلی الله مقامه
در کتاب فرج المهموم فرموده که بخشش درک کردم در زمان خودم جماعتی را که ذکر میکردند که ایشان مشاهده نمودند حضرت مهدی علیه السلام
و در میان ایشان بود کسانیکه حامل شده بودند از جانب آن حضرت رقعه‌ها و عریضه‌ها را که عرض شده بود بر آن حضرت و از این
جمله است خبری که صدق آنرا دانستم و آنچنان است که خبر داد مرا کسیکه اذن نداده است که نام او را ببرم پس ذکر نمود که او از خداوند
سؤال کرده بود که بر او تفضل نماید بمشاهده نمودن حضرت صاحب الامر ع پس در خواب دید که او مشاهده خواهد نمود آن حضرت را
در وقتیکه او را اشاره نمودند بآن وقت گفت چون آن وقت رسید او در مشهد مطهر مولای ما حضرت امام موسی کاظم بود پس شنید
آوازی را که شناخته بود آن آواز را قبل از آن وقت و او مشغول بود بزیارت مولای ما حضرت جواد امام محمد تقی علیه السلام پس
سائل مزبور خود را نگاهداشت از مزاحمت کردن آن حضرت از زیارت جد بزرگوارش و داخل حرم مطهر گردیده و ایستاده نزد پائین
پای ضریح مقدس حضرت امام موسی کاظم پس بیرون آمد آن بزرگوار که اعتقاد کرده و یقین نموده بود که او است حضرت صاحب
الزمان و با آن حضرت یک رفیقی بود و این شخص مشاهده کرد حضرت مهدی را و تکلم نکرد با آن حضرت از جهة وجوب ادب در حضور
مقدس آن حضرت و مؤلف میگوید از این حکایت و از حکایت قبل بر این واضح میشود که اشخاص بسیار آن حضرت را مشاهده
نموده‌اند

حکایت هفتم

عالم جلیل و فاضل نبیل سید سعید شهید قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین
در ضمن احوالات آیة الله علامه حلی اعلی الله مقامه فرموده که از جمله مراتب عالیه که جناب علامه با آن امتیاز دارد آنست که
در السنه اهل ایمان اشتهار یافته که یکی از علمای اهل سنت که در بعضی فنون علمی استاد جناب علامه بود و کتابی در رد مذهب
شیعه نوشته بود در مجالس خود آنرا برای مردم میخواند و آنها را اضلال میکرد و از ترس آنکه مبادا کسی از علمای شیعه آنرا رد نماید

و مطالب آنرا باطل بکند آن کتاب را بکسی نمیداد که بنویسد و جناب علامه همیشه تدبیر میکرد که آنرا از او بگیرد تا رد آن نماید تا آنکه علامه
استاد و شاگردی را وسیله کرد که آن کتاب را از او عاریت نماید و چنان کرد و چون آن شخص نخواست که یکباره دست رد
بر سینه خواهش آن جناب نهد گفت سوگند یاد کرده‌ام که این کتاب را زیاده از یکشب در نزد کسی نگذارم پس جناب علامه همان
یکشب را نیز غنیمت دانسته کتاب را گرفت و بمنزلش برد که در آنشب از آن بقدر امکان نسخه کند و [illegible]
و چون شب مشغول شد بنسخه کردن آن بنصف از شب گذشت آن جناب خواب غلبه کرد و خسته شد پس حضرت صاحب الامر
ع ناگاه از در وارد گردید و بآنجناب فرمود که این کتاب را بمن واگذار و تو خواب کن پس چون صبح علامه بیدار شد دید آن
کتاب تماما نسخه شده و یقین کرد که آن حضرت صاحب الزمان بوده

حکایت هشتم

سید جلیل و عابد و فاضل
نبیل علی بن طاوس در فرج المهموم فرموده که از جمله است خبری که معلوم شد و برای من از کسی که محقق شده [illegible]
من در آنچه ذکر میکنم آنرا پس مسئلت کرده بود آن کس از مولای خود حضرت مهدی ع این نحو که برای رخصت دهد در آنکه
بوده باشم از کسانیکه مشرف اند بصحبت او و خدمت آن حضرت در زمان غیبت آن بزرگوار که اقتدا کرده باشم با آنانکه
خدمت میکنند آن حضرت را از بندگان و خاصانش و مطلع نکرده بودم بر این مقصود خود احدی را از عباد یعنی در این استغاثه
بودم و از آن حضرت این مطلب را خواسته بودم و کسی بر این مقصود من آگاه نبود پس ناگاه حاضر شد در نزد من ابن رشید ابو
العباس واسطی در روز پنجشنبه بیست و نهم رجب سنه ششصد و سی و پنج و گفت بمن ابتدا از نفس خود میگویند تو ما
قصد نداریم مگر مهربانی با تو پس اگر توطین میکنی نفس خود را بر صبر مراد تو حاصل میشود پس با وگفتم از جه سبب چه میگوئی
این سخن را گفت از جانب مولای ما حضرت مهدی صاحب الزمان میگویم ع مؤلف میگوید در این حکایت ابن
رشید حضرت صاحب الامر را دیده و از آنحضرت سفارش آورده در خصوص آنچه آن شخص که نامبرده [illegible]
مسئلت کرده بود و از آن حضرت خواسته بود پس معجزه آن حضرت از غیب و از باطن آن شخص خبر دادن شد و آنکه
آن بزرگوار را دید ابن رشید شد

حکایت نهم

و نیز سید جلیل مذکور در کتاب مهج الدعوات
نقل فرموده از محمد بن علی علوی حسینی که ساکن بود در مصر گفت فرا گرفت مرا امری عظیم و همی شدید از
طرف والی مصر پس ترسیدم از او [illegible] بر جان خود و نزد احمد بن طولون از من سخن چینی کرده بودند و او والی مصر بود
پس بیرون آمدم از مصر بقصد حج آنگاه از حجاز رفتم بسوی عراق و قصد کردم مرقد مولا و پدر خود حضرت امام حسین علیه السلام
را که پناه برم بقبر منورش از سطوت آنکه از او میترسیدم پس ماندم در حایر آن حضرت پانزده روز و دعا میکردم و تضرع
مینمودم در شب و روز خود پس ظاهر شد برای من قیم زمان و ولی رحمن حضرت صاحب الامر ع و من در میان خواب و
بیداری بودم پس بمن فرمود که حضرت امام حسین علیه السلام بتو میگوید ای پسر من ترسیدی از فلان گفتم بلی قصد نموده
که مرا هلاک کند پس پناه آوردم بسید خودم و شکایت کنم نزد او از قصد بزرگی که کرده فرمود چرا نخواندی خداوند خود
و پروردگار پدران خود را بدعاهائیکه خواندند آنرا گذشتگان از پیغمبران آنگاه به تحقیق که بودند در سختی پس خداوند بر طرف فرمود
چون شب جمعه شود غسل کن و نماز شب بگذار پس چون بسجده شکر رفتی بخوان این دعا را در حالتیکه زانوی خود را
بر زمین چسبانیده باشی پس دعا را برای من ذکر فرمود علوی میگوید دیدم آن حضرت را که مثل آنوقت نزد من آمد
و من در میان خواب و بیداری بودم و پنج شب پی در پی همچنین نزد من آمد و آن کلام و دعا را بمن مکرر فرمود تا آنکه حفظ
نمودم و منقطع شد آمدن آن حضرت در شب جمعه پس غسل کردم و جامه خود را تغییر دادم و خود را خوشبو کردم و نماز
شب بجا آوردم و سجده شکر کردم و بزانو در افتادم و خداوند را خواندم بآن دعا پس حضرت صاحب الامر ع شب شنبه نزد من
آمد و فرمود بمن دعای تو مستجاب شد ای محمد و دشمن تو کشته شد بعد از فراغ تو از دعا در نزد آنکه سخن چینی ترا در نزدش
کرده بود پس چون صبح شد وداع کردم سید خودم امام حسین را و بیرون رفتم و متوجه مصر شدم پس چون باردن رسیدم در
سیرم بسوی مصر دیدم مردی از همسایگان من در مصر و او مردی بود مؤمن پس او مرا خبر داد که خصم ترا احمد بن طولون گرفته
پس امر بحبس او نمود پس صبح کرد در حالتیکه سرش از قفا بریده شده بود و گفت این در شب جمعه بود پس امر نمود که

بمن او را به تیر انداختند و بخوبی مرا خبر داده بودند اهل و برادران شیعه من از آنکه کشته شدن او بعد از فراغ من بود از دعا چنانچه مولای من حضرت صاحب الزمان ع خبر داده بود   **حکایت دهم**   فاضل المعی سید علی خان شیرازی در کتاب کلم الطیب روایت کرده از شیخ حاجی علی بیاکی که گفت من مبتلا شدم به تنگی و سختی و دشمنی با خصمان تا آنکه بر جان خود ترسیدم از کشته شدن و هلاکت پس یافتم دعای مزبور بعد را در جیب خود بدون آنکه کسی آن را بمن داده پس تعجب کردم از این امر و متحیر بودم پس در خواب دیدم که گوینده که در زی صلحا و زهاد بود میگوید بمن که ما عطا کردیم بتو دعای فلانی را پس بخوان آن را که نجات خواهی یافت از تنگی و سختی و ظاهر نشد برای من که گوینده چیست پس تعجبم زیاد شد بعد از آن دفعه دیگر حضرت حجت منتظر را دیدم و بمن فرمود بخوان آن دعا را که داده بودم بتو و بیاموز آن را بهر کس که خواهی شیخ علیباکی گفت به تحقیق تجربه کردم آن دعا را چند مرتبه پس دیدم فرج را بزودی و بعد از مدتی آن دعا را گم کردم و چند مدتی مفقود بود و من تأسف میخوردم بر فوت آن و استغفار میکردم از بدی عمل خود پس شخصی آمد نزد من و گفت که این دعا از تو مفقود شد در فلان مکان و در خاطرم نیامد که من با آن مکان رفته باشم پس دعا را از او گرفتم و سجده شکر کردم و آن شخص از نظرم غائب شد و دانستم که همان حجت عصر بوده که بمن تعلیم فرموده بود آن دعا و آن دعا اینست   بسم الله الرحمن الرحیم ربّ انّی اسئلک مدداً روحانیاً تقوی به قوی الکلیة والجزئیة حتّی اقهر مبادی نفسی کلّ نفس قاهرة فتنقبض لی اشارة دقائقها انقباضاً تسقط به قواها حتّی لا یبقی فی الکون ذو روح الّا و نار قهری قد احرقت ظهوره یا شدید یا شدید یا ذا البطش الشدید یا قهّار اسئلک بما اودعته عزرائیل من اسمائک القهریة فانفعلت له النفوس بالقهر ان تودعنی هذا السرّ فی هذه الساعة حتّی الیّن به کلّ صعب واذلّل به کلّ منیع بقوّتک یا ذا القوّة المتین   میخوانی این آیه را در وقت سحر سه مرتبه اگر ممکن شود و در صبح سه مرتبه و در شام سه مرتبه پس اگر سخت شود کار بر آنکه این دعا را میخواند بگوید از خواندن آن سی مرتبه یا رحمن یا رحیم یا ارحم الراحمین اسئلک اللطف بما جرت به المقادیر   **حکایت یازدهم**   فاضل المعی میرزا عبدالله اصفهانی در جلد پنجم کتاب ریاض العلماء در احوالات شیخ ابن جواد نعمانی گفته که او از کسانیست که دیده است حضرت قائم علیه السلام را و روایت کرده از آن حضرت و دیدم که نقل شده از خط شیخ   زین الدین حاری تلمیذ شیخ شهید که نوشته بود بدرستیکه دیده است ابن جواد نعمانی مولای ما حضرت مهدی را پس عرض کرد بآن حضرت ای مولای من از برای تو مقام است در نعمانیه و مقامیست در حله پس کدام وقت تشریف دارید در هر یک از آنها فرمود با او که میباشم در شب سه شنبه و روز سه شنبه در نعمانیه و در روز جمعه و شب جمعه میباشم در حله ولکن اهل حله به آداب رفتار نمیکنند در مقام من و نیست مردی که داخل شود در مقام با ادب و ادب کند بر من و بر امامان علیهم السلام و صلوات و سلام کند بر من و بر اجداد من دوازده مرتبه آنگاه دو رکعت نماز بجای آورد و با دو سوره و با خداوند مناجات کند در آن دو رکعت مگر آنکه خداوند عطا فرماید باو آنچه را که میخواهد پس گفتم مولای من تعلیم فرما بمن این مناجات را فرمود میگوئی اللهم قد اخذ التأدیب منّی حتّی مسّنی الضرّ وانت ارحم الراحمین وان کان ما اقترفته من الذنوب استحقّ به اضعاف اضعاف ما ادّبتنی به وانت حلیم ذو اناة تعفو عن کثیر حتّی یسبق عفوک و رحمتک عذابک   و سه مرتبه این دعا را بر من تکرار فرمود تا آنکه حفظ نمودم انتهی مؤلف میگوید که از برای حضرت حجت عصر روحی فداه یک مقامیست در وادی السلام در نجف و یک مقامیست در تبریز و بهنار احقر دیده و شاید در بلاد دیگر هم بوده باشد مثل حله و نعمانیه که در این حدیث بود و مراد از این مقامات منسوب بآن حضرت است که آن حضرت را در آن مقامات از صلحا و علما دیدند یا در خواب یا در بیداری دیده در هر دو از آنجا که آن بزرگوار در آن مکانهای مشرّفه نماز خوانده و عبادت کرده چنانکه در مسجد کوفه مقام حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و حضرت سجاد و حضرت صادق علیهم السلام هست   **حکایت دوازدهم**   سید جلیل و عالم نبیل ابن طاوس در کتاب اقبال نقل کرده از محمد بن ابی الرواد الرواسی که که ذکر نمود که بیرون رفت با محمد بن جعفر دهان بسوی مسجد سهله در روزی از روزهای ماه رجب پس محمد بن جعفر با او گفت که ما را ببر بمسجد صعصعه که آن مسجد مبارکیست و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آنجا نماز کرده و حجج ع قدمهای شریفه خود در آنجا گذاشتند پس میل کردیم بسوی آن مسجد پس در بین نماز کردن بودیم که دیدم مردی را که از شتر خود فرود آمد و در زیر سایه آن بود که زانوی آن را بست آنگاه داخل مسجد گردید و دو رکعت نماز کرد و طول داد آن دو رکعت را آنگاه دستهای خود را بلند

معروف در مسجد سهله بیک مقامی است

کرد و گفت اللهم یا ذا المنن السابغة تا آخر آن دعا که در زاد المعاد در اعمال رجب ذکر شده و در منهاج مصباح و مفتاح هست پس بعد از دعا کردن بر خاست و رفت نزد شتر خود و بر آن سوار شد پس ابن جعفر دهان بمن گفت برخیزیم و بنزد او برویم و از او سؤال کنیم که او کیست پس بنزد او رفتیم و باو گفتیم که ترا بخداوند قسم میدهیم که تو کیستی فرمود شما را قسم میدهم بخداوند که شما مرا کی میدانید ابن جعفر گفت گمان کردم تو خضری پس بمن فرمود تو نیز چنین گمان کردی گفتم بلی پس فرمود والله که من بدرستیکه آن کس هستم که خضر محتاج است بدیدن من برگردید منم امام زمان شما صاحب الزمان و نظیر این حکایت را شیخ اول و محمد بن مشهدی در کتاب مزار خودشان نیز نقل کردند از علی بن محمد بن عبدالرحمن شوشتری که او گفت گذشتم بقبیله بنی رواس پس بعضی از برادران من گفت کاش میبردی ما را بسوی مسجد صعصعه که نماز میکردیم در آن مسجد زیرا که این ماه رجب است و مستحب است در این ماه زیارت این مکانهای مشرفه که موالی ما علیهم السلام قدمهای خود را در آنجا گذاردند و نماز کردند در آن و مسجد صعصعه یکی از آنها است پس با او میل کردیم بسوی مسجد که ناگاه دیدیم شتری را که زانوی آن بسته و پالانش بر پشتش گذاشته که در در مسجد خوابانیده شده پس داخل مسجد شدیم ناگاه مردی را دیدیم که بر بدنش جامهای حجازی بود و بر او عمامه بود مثل عمامه های اهل حجاز و نشسته و این دعا را میخواند پس من و رفیقم حفظ کردیم و آن دعا اینست   اللهم یا ذا المنن السابغة تا آخر آن دعا آنگاه سجده طولانی کرد و برخواست و بر شترش سوار شد و راهی گردید پس رفیق من بمن گفت گمان میکنم که او خضر بود پس چه شد ما را که با او سخن نگفتیم گویا که زبان ما بسته بود   پس از عقب او بیرون رفتیم و ملاقات نمودیم محمد بن ابی الرواد رواسی را پس گفت از کجا می آئید گفتیم از مسجد صعصعه و آن خبر را برای او نقل نمودیم پس گفت که آن شترسوار می آید بمسجد صعصعه در هر دو روز و سه روز و تکلم نمی کند گفتیم کیست او گفت شما چه گمان کردید او را گفتیم گمان کردیم خضر است پس گفت والله نمیدانم او را مگر کسی که خضر محتاج است بمشاهده او برگردید ما را شد و هدایت پس رفیقم بمن گفت او والله صاحب الزمان است صلوات الله علیه   مؤلف میگوید در این دو حکایت هم نقل کننده مختلف است و هم این دو با هم اختلاف دارد زیرا روایت اول از محمد رواسی است و راوی دوم علی بن محمد با آن حضرت تکلم نکرده و با رواسی گفتگو نموده   **حکایت سیزدهم**   والد ماجد علامه مجلسی مولانا محمد تقی اعلی الله مقامه در اجازه خودش به سید جلیل امیر محمد هاشم بدعای معروف بحرز یمانی فرموده که اجازه دادم برای او دام تأییده اینکه روایت کند این دعا را از من باسناد من از سید عابد زاهد امیر اسحق استرابادی که مدفون است در قرب سید شباب اهل الجنة اجمعین در کربلا و او نیز از مولای ما و مولی الثقلین خلیفة الله و صاحب العصر صلوات الله علیه و علی آبائه الاقدسین و سید اسحق گفت که من مانده شدم در راه مکه پس افتادم از قافله و مأیوس شدم از حیات و بر پشت خوابیدم مثل محتضر و شروع کردم بخواندن شهادتین که ناگاه دیدم بالای سر خود مولای ما و مولی العالمین خلیفة الله علی الناس اجمعین را پس فرمود برخیز ای اسحق پس برخواستم و من تشنه بودم پس مرا سیراب نمود و بر ردیف خود سوار کرد پس شروع کردم در خواندن این حرز یمانی و آن حضرت اصلاح میکرد تا آنکه تمام شد ناگاه خود را در ابطح دیدم نزدیک شهر مکه پس از مرکب فرود آمدم و آن حضرت غایب شد و قافله بعد از نه روز رسید و شهرت کرد در بین اهل مکه که من بطی الارض آمدم پس خود را پنهان کردم بعد از ادای مناسک حج و بعد از ذکر این قضیه والد علامه مجلسی فرموده که این سید چهل مرتبه حج کرده و چون به خدمت او مشرف شدم در اصفهان در زمانیکه از کربلا آمده بود بقصد زیارت مولی الکونین علی بن موسی الرضا ع و در ذمه او هفت تومان مهر زوجه اش بود و این مقدار داشت که در نزد کسی بود از سکنه مشهد رضوی پس در خواب دید که اجل او نزدیک شده پس گفت من مجاور بودم در کربلا پنجاه سال برای اینکه در آنجا بمیرم و میترسم که مرا مرگ دریابد در غیر آن مکان پس چون مطلع شد بر حال او بعضی از اخوان ما آن مبلغ را ادا نمود و فرستاد با او بعضی از اخوان فی الله ما را پس او گفت که چون سید بکربلا رسید و دین خود را ادا نمود مریض شد و در روز نهم فوت شد و در منزل خود دفن شد و دیدم امثال این کرامات را از او در مدت اقامت او در اصفهان رضی الله عنه و برای من از برای این دعا اجازات بسیار هست و اقتصار کردم بر همان   **حکایت چهاردهم**   شیخ ابو جعفر محمد بن جریر طبری در کتاب دلائل خود نقل کرده از محمد بن هرون از ابو الحسین بن ابی البغل کاتب که گفت در عهده گرفتم کاری را از ابی منصور بن صالحان و واقع شد میان من و او مطلبی که باعث شد پنهان شدن مرا در جستجوی کاسن در آمد و من مدتی پنهان و هراسان بودم آنگاه قصد کردم رفتم بزیارت مرقد منور حضرت امام موسی کاظم ع

۲ شوشتری است و در اولی خود محمد رواسی با آن حضرت صحبت کرده و در دومی علی بن محمد

در شب جمعه عزم کردم که شب را در آنجا بسر آورم برای دعا و مسئلت و در آن شب باران و باد بود پس خواهش نمودم از ابی جعفر قیم که درهای
روضه منوره را ببندد و سعی کند در اینکه آن موضع شریف خالی باشد که خلوت کنم برای آنچه میخواهم از دعا و مسئلت و ایمن باشم از دخول
انسانی که ایمن نبودم از او و ترسناک بودم از او پس ملاقات او پس کرد و درها را بست و شب ... شده باد و باران آنقدر ... که منع
نمود مردم را از آن موضع و ماندم و دعا میکردم و زیارت مینمودم و نماز بجای میآوردم ... که ناگاه صدای پائی شنیدم از سمت پائین
حضرت موسی کاظم ع و دیدم مردی را که زیارت میکند پس سلام کرد بر آدم و اولوالعزم علیهم السلام آنگاه بر امامان یک یک از ایشان
تا رسید بصاحب الزمان ع پس او را ذکر نکرد پس تعجب کردم از این و گفتم شاید او را فراموش کرده یا نمی شناسد یا این مذهبی است
برای این مرد چون فارغ شد از زیارت خود دو رکعت نماز کرد و رو کرد بسوی مرقد مولای ما حضرت جواد امام محمد تقی پس زیارت
کرد مثل آن زیارت و آن سلام و دو رکعت ... و ذکر کرد و من از او خائف بودم زیرا که او را نمی شناختم و دیدم جوانی
است کامل در جوانی معدود از رجال ... بر او جامه سفید است و عمامه دارد که حنک که گذاشته بود برای او بطرفی از آن ورداء
بر کتف انداخته بود پس فرمود ای ابوالحسین ابن ابی البغل کجائی تو از دعای فرج گفتم کدام است آن دعا ای سید من فرمود دو رکعت
نماز میکنی و بعد از آن میگوئی یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح یا من لا یواخذ بالجریرة و لم یهتک الستر یا عظیم المن یا کریم الصفح یا
حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا منتهی کل نجوی یا غایة کل شکوی یا عون کل مستعین یا مبتدئا بالنعم
قبل استحقاقها یا رباه ده مرتبه یا غایة رغبتاه ده مرتبه اسئلک بحق هذه الاسماء و بحق محمد و آله الطاهرین علیهم السلام الا ما
کشفت کربی و نفست همی و فرجت غمی و اصلحت حالی و دعا میکنی بعد از این بهرچه خواهی و طلب حاجت خود را آنگاه میگذاری
روی راست خود را بر زمین و بگو صد مرتبه در سجده یا محمد یا علی یا علی یا محمد اکفیانی فانکما کافیای و انصرانی فانکما ناصرای و میگذاری
روی چپ خود را بر زمین و میگوئی صد مرتبه ادرکنی و آنرا بسیار مکرر میکنی و میگوئی الغوث الغوث الغوث تا اینکه قطع شود
نفس و بر میداری سر خود را و بدرستیکه خداوند بکرم خود بر میاورد حاجت ترا انشاء الله پس چون مشغول نماز و دعا شدم بیرون
رفت و چون فارغ شدم بیرون رفتم نزد کلیددار که سوال کنم از او از حال این مرد که چگونه داخل شد پس دیدم درها بسته و مقفل
است پس تعجب نمودم از این و خود را بکلیددار رساندم پس او در اطاق روغن چراغ بود دار از او پرسیدم از این مرد و کیفیت داخل شدن
او گفت درها همه مقفل است چنانکه می بینی و من باز نکردم پس خبر دادم او را از آن قصه پس گفت که این مولای ما حضرت
صاحب الزمان است و بدرستیکه من مکرر مشاهده نمودم آن حضرت را در مثل چنین شب یعنی شب جمعه در وقت خالی بودن روضه
از مردمان پس تاسف خوردم بر آنچه از من فوت شده پس بعد از صبح بیرون رفتم بمحله کرخ در بغداد در موضعی که پنهان شده بودم
آنجا پس روز بچاشت نرسیده که اصحاب ابن صالحان جویای ملاقات من شدند و از اصدقاء من سوال میکردند از حال
من و با ایشان بود امانی از وزیر و رقعه بخط او که در آن بود هر نحو خوبی درباره من و حاضر شدم نزد او با امینی از اصدقاء خود
پس برخواست و مرا در آغوش گرفت بنحویکه معهود نبود از او پس گفت حالت ترا باینجا کشانده که شکایت کنی از من بسوی حضرت
صاحب الزمان ع با و گفتم من دعا کردم و سوالی از آن حضرت نمودم گفت وای بر تو شب گذشته در خواب دیدم مولای خود
صاحب الزمان را که مرا امر فرمود بهر نحو خوبی درباره تو و درشتی کرد بر من بنحویکه ترسیدم از آن پس من گفتم لا اله الا الله شهادت
میدهم که ایشان حقند و منتهای حقیقت و من شب گذشته مولای خود را دیدم در بیداری و فرمود بمن چنین و چنان و
شرح کردم آنچه را که دیده بودم در آن روضه مقدسه پس او تعجب کرد از این و صادر شد از او بالنسبت بمن اموری بزرگ و نیکو
در این باب و رسیدم از جانب او بمقصدی که تا آن اثر نداشتم ببرکت مولای خود صاحب الزمان ع

حکایت یازدهم

قصه صالح متقی حاجی علی بغدادی است که این قصه را جمعی از علماء اعلام ساکنه نجف در آن زمان نوشتند و استاد حقیر
جناب حاجی شیخ محمد تقی تربتی خراسانی نیز در کتابی که در امامت نوشته بود ضبط کرده و به حقیر نشان داد و همان قصه را
در خراسان ... بلفظ کتاب او در نظم ... و فرمودند جمعی از علماء معاصرین آنرا ضبط کردند و مرحوم حاجی میرزا حسین
نوری آنرا در رساله جنة المأوی بیک واسطه ثبت کرده و در نجم الثاقب بدون واسطه نقل نموده و در ضبط الفاظش
و سندش بسیار دقت کرده و فرموده که حاجی مزبور ایده الله نقل کرد که در ذمه من هشتاد تومان مال امام ع جمع شد پس

رفتم به نجف اشرف ... از آن را دادم بجناب شیخ مرتضی اعلی الله مقامه و بیست تومان بجناب شیخ محمد حسن کاظمینی آل یس ایده الله
پس چون مراجعت کردم به بغداد خوش داشتم که تعجیل کنم در ادای آنچه باقی بود در ذمه من پس در روز پنجشنبه بود که مشرف شدم
بزیارت امامین همامین کاظمین ع و بعد از آن رفتم خدمت جناب شیخ محمد حسن آل یس و قدری از آن بیست تومان
دادم و باقی را وعده کردم که بعد از فروش بعضی از اجناس بتدریج بر من حواله کند که باهلش برسانم و عزم کردم بر مراجعت ببغداد
در عصر آن روز و جناب شیخ خواهش کرد ماندنم عذر آوردم که باید مزد عمله کارخانه شعربافی که دارم بدهم چون رسم چنین
بود که مزد هفته را در عصر پنجشنبه میدادم پس برگشتم و چون یک ثلث از راه را تقریبا طی کردم پس سید جلیلی را دیدم که
از طرف بغداد رو بمن میآید چون نزدیک شد سلام کرد و دستهای خود را گشود برای مصافحه و معانقه و فرمود اهلا و سهلا
و مرا در بغل گرفت و معانقه کردیم و هر دو یکدیگر را بوسیدیم و بر سر عمامه سبز روشنی داشت و در رخسار مبارکش خال سیاه
بزرگی داشت پس ایستاد و فرمود حاجی علی خیر است بکجا میروی گفتم کاظمین را زیارت کردم و برمیگردم به بغداد فرمود امشب شب
جمعه است برگرد گفتم یا سیدی متمکن نیستم فرمود هستی برگرد تا شهادت دهم برای تو که از موالیان جدم امیرالمؤمنین ع
و از موالیان مائی و شیخ شهادت دهد زیرا که خداوند امر نموده که دو شاهد بگیرید و این اشاره بود بمطلبی که در خاطر داشتم
که از جناب شیخ خواهش کنم نوشته بمن دهد که من از موالیان اهل بیتم و آنرا در کفن خود بگذارم پس گفتم تو چه میدانی و چگونه شهادت
میدهی فرمود کسیکه حق او را باو میرساند چگونه آن رساننده را نمی شناسد گفتم چه حق فرمود آنکه رساندی بوکیل من گفتم
وکیل تو کیست فرمود شیخ محمد حسن گفتم وکیل تو است فرمود وکیل من است و بجناب آقا سید محمد گفته بود که در
خاطرم خطور کرد که این سید جلیل مرا باسم خواند با آنکه او را نمیشناسم پس بخود گفتم شاید او مرا میشناسد و من او را فراموش
کردم باز در نفس خود گفتم این سید از حق سادات از من چیزی میخواهد و خوش دارم که از مال امام ع چیزی باو برسانم پس
گفتم که ای سید من در نزد من از حق شما چیزی مانده بود رجوع کردم در امر آن بجناب شیخ محمد حسن برای آنکه ادا کنم حق شما یعنی
سادات را باذن او پس در روی من تبسمی کرد و فرمود بلی رساندی بعضی از حق ما را بسوی وکیلهای ما در نجف اشرف پس گفتم
آنچه ادا کردم قبول شد فرمود بلی پس در خاطرم گذشت این سید میگوید بالنسبه بعلماء اعلام وکیلهای ما و این در نظرم بزرگ
آمد گفتم علما وکیلهایند در قبض حقوق سادات و مرا غفلت گرفت آنگاه فرمود برگرد جدم را زیارت کن پس برگشتم و دست
راست او در دست چپ من بود چون براه افتادیم دیدم در طرف راست ما نهر آب سفید صافی جاری است و درختان
لیمو و نارنج و انار و انگور و غیر آن همه با ثمر در یک وقت با آنکه موسم آنها نبود بر بالای سر ما سایه انداخته اند گفتم این نهر و این
درختها چیست فرمود هر کس از موالیان ما که زیارت کند جد ما را و زیارت کند ما را اینها با او هست پس گفتم اینها میخواهم
سوالی کنم فرمود سوال کن گفتم شیخ عبد الرزاق مرحوم مردی بود مدرس روزی نزد او رفتم شنیدم که میگفت کسیکه
در طول عمر خود روزها روزه باشد و شبها را بعبادت بسر برد و چهل حج و چهل عمره بجای آورد و در میان صفا و مروه
بمیرد و از موالیان امیرالمؤمنین ع نباشد برای او چیزی نیست پس از احوال یکی از خویشان خود پرسیدم که او از موالیان
امیرالمؤمنین است فرمود بلی او و هر که بتو متعلق است پس گفتم سیدنا برای من مسئله ایست فرمود بپرس گفتم قراء تعزیه
امام حسین ع میخوانند که سلیمان اعمش آمد نزد شخصی و از زیارت آن حضرت پرسید گفت بدعت است پس در خواب
دید هودجی را میان زمین و آسمان پس سوال کرد که کیست در آن هودج گفتند باو فاطمه زهرا و خدیجه کبری پس گفت
بکجا میروند گفتند بزیارت امام حسین ع در امشب که شب جمعه است و دید رقعه هائی از هودج میریزد و در آن مکتوب
است امان است از آتش دوزخ از برای زوار امام حسین ع در شب جمعه و امان از آتش دوزخ در روز قیامت آیا
حدیث صحیح است فرمود بلی راست و تمام است گفتم ایا سیدنا صحیح است که میگویند هر کس زیارت کند آن حضرت را
در شب جمعه پس برای او امان است فرمود بلی والله و اشک از چشمان مبارک او جاری شد و گریست گفتم ایا سیدنا
مسئله فرمود بپرس گفتم سال هزار و دویست و شصت و نه حضرت امام رضا را زیارت کردیم و در قریه دروت
یکی از عربهای شروقیه را که از بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرف اند ملاقات کردیم و او را ضیافت کردیم و از او پرسیدم که

بیست تومان

چگونه است ولایت مولای ما حضرت امام رضا علیه السلام گفت ثابت است امروز پانزده روز است که من از مال آن حضرت خورده‌ام
چه نسبت دارد منکر و نکیر که در قبر نزد من بیایند گوشت و خون من از طعام آن حضرت روئیده در مهمان خانهٔ آن حضرت
این صحیح است آن حضرت میآید و او را از منکر و نکیر خلاص میکند فرمود بلی والله جد من ضامن است گفتم ای سید ما مسئله کوچکی
است میخواهم بپرسم فرمود بپرس گفتم زیارت من حضرت امام رضا را قبول است فرمود قبول است ان شاء الله گفتم ای سید
ما مسئله فرمود بسم الله گفتم حاجی محمد حسین بزازباشی پسر مرحوم حاجی احمد بزازباشی زیارتش قبول است یا نه و او با من رفیق
و شریک بود در مخارج در راه مشهد رضا علیه السلام فرمود بنده صالح زیارت او قبول است گفتم ای سید ما مسئله فرمود بسم الله
گفتم فلان که از اهل بغداد و همسفر ما بود زیارتش قبول است یا نه پس ساکت شد گفتم ای سید ما مسئله فرمود بسم الله گفتم این
کلمه را شنیدی یا نه زیارت او قبول است یا نه جوابی نداد حاجی مذکور نقل کرد که ایشان چند نفر بودند از اهل مترفین بغداد
که در این سفر پیوسته بلهو و لعب مشغول بودند و آن شخص مادر خود را کشته بود پس رسیدیم در راه بموضعی از جاده وسیعه
که دو طرف آن بساتین بود و روبروی کاظمین است و موضعی از آن جاده که متصل است ببساتین از طرف راست آن که
از بغداد میآید و آن مال بعضی از ایتام سادات بود که حکومت بجور آنرا داخل در جاده کرد و اهل تقوی و ورع سکان
این دو بلد همیشه کناره میکردند از راه رفتن در آن قطعه از زمین پس دیدم آن حضرت را که در آن قطعه راه میرود پس گفتم
ای سید من این موضع مال بعضی از ایتام است و تصرف در آن روا نیست فرمود این موضع مال جد ما امیر المؤمنین و ذریه
او و اولاد ما است حلال است برای موالیان ما تصرف در آن و در قرب آن مکان در طرف راست باغیست مال
شخصیکه او را حاجی میرزا هادی میگفتند و از متمولین معروفین عجم بود که در بغداد ساکن بود گفتم ای سید ما راست است که میگویند
زمین باغ حاجی میرزا هادی مال حضرت موسی کاظم است فرمود چکار داری با این و از جواب اعراض نمود پس رسیدیم
بساقیه آب که از شط دجله میکشند برای زراعت و بساتین آن حدود و از جاده میگذرد و آنجا دو راه میشود بسمت بلد که راه
سلطانی است و دیگری راه سادات و آن حضرت میل کرد براه سادات پس گفتم بیا از این راه یعنی راه سلطانی
برویم فرمود نه از همین راه خود میرویم پس آمدیم و چند قدمی نرفتیم که خود را در صحن مقدس در نزد کفشداری دیدیم و هیچ
کوچه و بازاری را ندیدیم پس داخل ایوان شدیم از طرف باب المراد که از سمت شرقی و طرف پایین پا است و در رواق
مطهر مکث نفرمود و اذن دخول نخواند و داخل شد و در حرم ایستاد پس فرمود زیارت بکن گفتم من قاری نیستم فرمود
برای تو بخوانم گفتم بلی پس فرمود أأدخل یا الله السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا امیر المؤمنین و همچنین سلام
کردند بر هر یک از ائمه تا رسیدند در سلام بحضرت عسکری علیه السلام و فرمود السلام علیک یا ابا محمد الحسن العسکری آنگاه فرمود
امام زمان خود را میشناسی گفتم چرا نمی‌شناسم فرمود سلام کن بر امام زمان خود پس گفتم السلام علیک یا حجة الله یا صاحب
الزمان یا ابن الحسن پس تبسمی نمود و فرمود علیک السلام و رحمة الله و برکاته پس داخل شدیم در حرم مطهر و ضریح مقدس را چسبیدیم
و بوسیدیم پس فرمود زیارت بکن گفتم من قاری نیستم فرمود زیارت بخوانم برای تو گفتم بلی فرمود کدام زیارت را میخواهی
گفتم هر زیارت که افضل است مرا بآن زیارت ده فرمود زیارت امین الله افضل است آنگاه مشغول شدند بخواندن و فرمودند
السلام علیکما یا امینی الله فی ارضه و حجتیه علی عباده تا آخر و در این حال چراغهای حرم را روشن کردند پس شمعها را دیدم روشن است
ولکن حرم روشن و منور است بنوری دیگر مانند نور آفتاب و شمعها مانند چراغی بودند که روز در آفتاب روشن کنند و مرا
چنان غفلت گرفته بود که هیچ ملتفت این آیات و علامات نشدم چون از زیارت فارغ شدیم از سمت پایین پا آمدند به پشت سر و در
طرف شرقی ایستادند و فرمودند آیا زیارت میکنی جدم حسین علیه السلام را گفتم بلی زیارت میکنم شب جمعه است پس زیارت
وارث را خواندند و مؤذنها از اذان مغرب فارغ شدند پس بمن فرمود نماز کن و ملحق شو بجماعت پس تشریف آوردند بمسجد پشت
سر حرم مطهر و جماعت در آنجا منعقد بود و خود بانفراد ایستادند در طرف راست امام جماعت محاذی او و من داخل شدم
در صف اول و برایم مکانی پیدا شد چون فارغ شدم او را ندیدم پس از مسجد بیرون آمدم و در حرم تفحص کردم او را ندیدم و قصد
داشتم او را ملاقات کنم و چند قرانی باو بدهم و شب او را نگاه بدارم که مهمان باشد آنگاه بخاطرم آمد این سید بزرگوار کی

بود و آیات و علامات و معجزات گذشته را ملتفت شدم از انقیاد من امر او را در مراجعت بآن شغل مهم که در بغداد داشتم و خواندن
مرا باسم با آنکه او را ندیده بودم و گفتن او موالیان ما و اینکه من شهادت میدهم و دیدن نهر جاری و درختان میوه دار در
غیر موسم و غیر از اینها از آنچه گذشت که سبب شد مرا به یقین باینکه او حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام است خصوص در
فقره اذن دخول و پرسیدن از من بعد از سلام بر حضرت عسکری علیه السلام که امام زمان خود را میشناسی چون گفتم میشناسم فرمود سلام
کن چون سلام کردم تبسم کرد و جواب داد پس آمدم در نزد کفشدار و از حال آن حضرت سؤال کردم گفت بیرون رفت و پرسید
که این سید رفیق تو بود گفتم بلی پس آمدم بخانه مهماندار خود و شب را بسر بردم چون صبح شد رفتم نزد جناب شیخ محمد حسن و آنچه
دیده بودم نقل کردم پس دست خود را بر دهان خود گذاشت و نهی نمود از اظهار این قصه و افشای این سر و فرمود خدا ترا
موفق کند پس آنرا مخفی میداشتم و باحدی اظهار نمیکردم تا آنکه یکماه از این قضیه گذشت روزی در حرم مطهر بودم سید جلیلی
دیدم که آمد نزدیک من و پرسید که چه دیدی اشاره بقضیه آن روز کرد گفتم چیزی ندیدم اعاده کرد و من آنکار کردم و شدیدا انکار
کردم پس از نظرم غائب شد دیگر او را ندیدم

حکایت شانزدهم

شیخ در کتاب نجم الثاقب نقل کرده از
عالم عامل و فقیه کامل آقا سید محمد بن العالم الاوحد سید هاشم تلمیذ شیخ مرتضی که فرمود در زمانیکه در
نجف اشرف بودم بجهة تحصیل علوم دینیه در سال هزار و دویست و شصت و ... میشنیدم از جماعتی از اهل علم و غیر ایشان که ذکر
میکردند مردی را که شغلش فروختن بقولات بود که او دیده است مولای ما حضرت صاحب الزمان را پس جستجو کردم تا او را
شناختم پس ملاحظه کردم دیدم مرد صالح و متدین است و خوش داشتم که با او در مکان خلوتی مجتمع باشم که از او بپرسم
کیفیت دیدن او و ملاقات کردن او حضرت حجه عصر را پس مقدمات مودت با او پیش گرفتم بسیاری از اوقات نزد او
میرسیدم سلام میکردم و از بقولات و سبزیات او میخریدم تا آنکه در میان من و او رشته مودتی پیدا شد همه اینها بجهة
شنیدن آن خبر شریف بود از او تا آنکه فرمود باتفاق افتاد که با او همراه شدم در مسجد کوفه و بعد از ادای نماز ... در
منزل سؤال کردم او را از خبر معهود و خواهش کردم که قصه خود را تفصیلا ... پس گفت من بسیار شنیدم از اهل خبره
و دیانت که هر کس ملازمت عمل استجاره را داشته باشد در مسجد سهله در چهل شب چهارشنبه پی در پی به نیت دیدن امام زمان
موفق میشود برای دیدن آن حضرت و اینکه این مطلب مکرر رسیده پس نفسم شایق شد بسوی کردن این کار و قصد کردم
ملازمت عمل استجاره را در هر شب چهارشنبه و مرا مانع نمود از کردن این کار شدت گرما و سرما و باران و غیر آن تا نزدیک
یکسال بر من گذشت و من ملازم بودم عمل استجاره را و بیتوته میکردم در مسجد کوفه بقاعده مستمره تا آنکه در عصر روز سه شنبه
بیرون آمدم از نجف اشرف پیاده بعادتیکه داشتم و موسم زمستان بود و ابرها متراکم بود و هوا تاریک و کم کم باران میبارید
پس متوجه مسجد سهله شدم و خاطر جمع بودم از آمدن مردم بآنجا بر حسب عادت مستمره تا آنکه رسیدم بمسجد سهله هنگامیکه آفتاب غروب شده بود و
تاریکی عالم را گرفته بود با رعد و برق پس خوف بر من غلبه نمود و از تنهائی ترس مرا گرفت زیرا که در مسجد احدی را ندیدم حتی خادم هم
نبود پس بغایت وحشت کردم و در نفس خود گفتم سزاوار این است که نماز مغرب را بجای آورم و عمل استجاره را تعجیل کنم و برگردم بمسجد
کوفه پس نفس خود را ساکن نمودم پس برخاستم و نماز مغرب را کردم آنگاه عمل استجاره را کردم از نماز و دعا ... بعد از نماز و دعا
ملتفت شدم بمقام شریف حضرت صاحب الامر که در مسجد است در سمت قبله پس دیدم در آنجا روشنائی کاملی و شنیدم از آنجا
قرائت نماز گذاری پس نفسم مطمئن شد و دلم مسرور گردید و گمان کردم که در آن مکان شریف بعضی از زوار هستند که من مطلع نشدم
بر ایشان هنگامیکه داخل مسجد شدم پس عمل استجاره را تمام کردم آنگاه متوجه مقام شریف شدم و داخل شدم در آنجا
پس روشنائی عظیمی در آنجا دیدم لیکن بچشم خود چراغی و شمعی ندیدم و لکن غافل بودم از تفکر در این مطلب و دیدم در آنجا یک سید
جلیل با هیبت در هیئت اهل علم ایستاده نماز میکند پس قلبم مایل شد بسوی او و گمان کردم که او یکی از غرباء زوار است زیرا که
چون در او فی الجمله تأمل کردم دانستم که او از ساکنین نجف اشرف نیست پس شروع نمودم در خواندن زیارت امام عصر علیه السلام
بجهة عمل استجاره که از اعمال آن مکان است و نماز زیارت را کردم چون فارغ شدم اراده نمودم که از او خواهش نمایم که برویم بمسجد کوفه
پس هیبت او مانع شد ... و شنیدم شدت ظلمت و ...

صدای رعد و باران را پس آن بزرگوار بروی مبارک خود ملتفت من شد و فرمود که میخواهی برویم بمسجد کوفه و هشتم گردو من مهمانی نمود عرض
نمودم چه ای سید من عادت ما اهل نجف چنین است که چون مشرف شدیم بعمل این مسجد و فارغ گردیدیم از آن میرویم بمسجد کوفه
پس با آن بزرگوار بیرون رفتیم و من بوجودش مسرور و بحسن صحبتش خرسند بودم پس راه میرفتیم در روشنائی و هوای نیک
و زمین خشک که چیزی بپای نمی چسبید و من غافل بودم از حال باران و تاریکی که میدیدم آنرا قبل از این که رسیدیم بدر مسجد کوفه
و آن بزرگوار با من بود و من در نهایت مسرور بودم و منت داشتم بجهة مصاحبت آن حضرت نه تاریکی داشتم و نه باران و دیدم
پس دیدیم در مسجد بسته است و من در مسجد را زدم پس خادم گفت کیست در را میکوبد گفتم در را باز کن گفت از کجا آمدی درین
تاریکی و شدت باران گفتم از مسجد سهله چون خادم در را باز کرد ملتفت شدم بسوی آن سید جلیل پس او را ندیدم و دنیا را دیدم در
نهایت تاریکی و شدت باران بر ما میبارد پس مشغول شدم بفریاد کردن که یا سیدنا و یا مولانا بفرمائید که در باز شد و برگشتم به
پشت سر خود و او را صدا میکردم اثری اصلا از آن بزرگوار ندیدم و در آن زمان اندک سرما و باران و هوا مرا اذیت کرد پس داخل مسجد
شدم و از حالت غفلت بیدار شدم چنانچه گویا خواب بودم و مشغول شدم بملامت کردن نفس خود بر غفلتش از آن علامات و
آیات ظاهره که دیده بودم و متذکر شدم آن معجزات را از روشنائی عظیم در مقام شریف تا آنکه چراغی در آنجا ندیدم و اگر بیست
چراغ هم در آنجا بود وفا نمیکرد بآن ضیاء در روشنائی و نامیدن آن سید جلیل مرا باسم خودم تا آنکه او را نمیشناختم و ندیده بودم
و بخاطر آوردم که چون در آن مقام شریف نظر بفضای مسجد میکردم تاریکی زیادی میدیدم و صدای رعد و باران میشنیدم و چون
بیرون آمدم از آن مقام بمصاحبت آن حضرت راه میرفتیم در روشنائی بنحوی که زیر پای خود را میدیدم و زمین خشک بود و هوا
ملایم طبع بود تا رسیدیم بدر مسجد کوفه و از آنوقت مفارقت فرمود تاریکی هوا و سردی و باران دیدم و غیر از اینها از آنچه سبب شد
که قطع کردم بر اینکه آن حضرت همان است که من این عمل استجاره را برای مشاهده جمالش میکردم و گرما و سرما در راه آن حضرت
متحمل میشدم و این فضل خداست که عطا میفرماید بآنکس میخواهد

حکایت هفدهم

شیخ جلیل زاهد ورام بن ابی فراس
در آخر جلد دوم کتاب تنبیه الخاطر نقل نموده بدو واسطه از ابو محمد حسن بن علی بن حمزه که او گفت در کوفه شیخی بود قصار که بزهد
نامیده میشد و در سلک عزلت گیرندگان بود برای عبادت و پیروی میکرد آثار صالحین را پس اتفاق افتاد که روزی در مجلس پدرم
بودم و این شیخ برای پدرم نقل میکرد و او متوجه بوده بسوی شیخ پس شیخ گفت شبی در مسجد جعفی بودم و آن مسجد قدیمی
است در پشت کوفه و نصف شب شده بود و من تنها در مکان خلوت بودم برای عبادت که ناگاه دیدم سه نفر می آیند پس
داخل مسجد شدند چون بوسط فضا رسیدند یکی از ایشان نشست پس دست مالید بطرف راست و چپ زمین پس آب بجنبش آمد
و جوشید پس وضوی گرفت از آن آب آنگاه اشاره کرد بسوی آن دو نفر بجز گرفتن وضو پس وضو ساختند آنگاه مقدم ایستاد و با او
نماز جماعت کرد پس من با ایشان بجماعت نماز کردم و چون سلام داد و از نماز فارغ شد حال او مرا بشگفت آورد و کار او را
بزرگ شمردم از بیرون آوردن آب پس سؤال کردم از شخصی از آن دو نفر که در طرف راست من بود از حال آن مرد و گفتم باو که این
کیست گفت حضرت صاحب الامر است فرزند حضرت امام حسن عسکری ع پس نزدیک آن حضرت رفتم و دستهای مبارکش را
بوسیدم گفتم بآن حضرت یا ابن رسول الله چه میگوئی در حق شریف عمر بن حمزه آیا او بر حق است فرمودند و بسا هست که هدایت
بیابد جز آنکه او نخواهد مرد تا آنکه مرا ببیند پس این خبر را ما آن شیخ تازه و ظرفه شمردیم پس زمانی طولانی گذشت و شریف عمر
وفات کرد و منتشر نشد که او آن حضرت را ملاقات کرد پس چون با شیخ زاهد مجتمع شدم من بخاطر آوردم او را حکایتی که ذکر
کرده بود آنرا گفتم باو مثل کسی که بر او رد کند آیا تو نبودی که ذکر کردی که این شریف عمر نمیرد تا آنکه ببیند صاحب الامر را
که اشاره نموده بودی باو پس گفت بمن که از کجا عالم شدی که او آن حضرت را ندیده آنگاه بعد از آن مجتمع شدم با شریف ابی المناقب
فرزند شریف عمر بن حمزه و در میان آوردیم صحبت والد او را پس گفت ما شبی در نزد پدر خود بودیم و او در مرضی بود که در آن مرض
مرد و قوتش ساقط و صدایش پست شده بود و درها بسته بود بروی ما که ناگاه شخصی را دیدیم که داخل شد بر ما که ترسیدیم
از او و عجیب دانستیم دخول او را و غفلت کردیم که از او سؤال کنیم پس نشست در نزد پدر ما و برای او آهسته سخن میگفت و پدرم
میگریست آنگاه برخواست و چون از نظر ما غائب شد پدرم خود را بمشقت انداخت و گفت مرا بنشانید پس او را نشاندیم

چشمهای خود را باز کرد و گفت کجاست آن شخص که نزد من بود گفتیم بیرون رفت از همانجا که آمد پس گفت او را طلب کنید پس در اثر
او رفتیم پس درها را دیدیم بسته و اثری از او نیافتیم پس برگشتیم بسوی پدر خود پس او را خبر دادیم از حال آن شخص گفت این صاحب
الامر ع بود آنگاه برگشت بحالت سنگینی که از مرض داشت و بیهوش شد

حکایت هیجدهم

عالم فاضل متقی میرزا محمد تقی
نواده علامه مجلسی در کتاب بهجة الاولیا نقل کرده و ایضا تلمیذ او عالم جلیل سید محمد باقر در کتاب نور العیون از آن بزرگوار
حکایت کرده که گفت بعضی از برای من نقل کردند که مرد صالحی از اهل بغداد در سال هزار و صد و سی و شش هجریه که هنوز در
حیات است او گفته که روانه سفری بودیم و در آن سفر بر کشتی سوار شده بر روی آب حرکت مینمودیم اتفاقا کشتی ما شکست
و آنچه در آن بود غرق شد و من بر تخته پاره چسبیدم و در موج دریا حرکت مینمودم تا بعد از مدتی بر ساحل جزیره خود را دیدم
و در اطراف آن جزیره گردش نمودم و بعد از ناامیدی از زندگی بصحرا رسیدم در برابر خود کوهی دیدم چون نزدیک
آن رسیدم دیدم که اطراف کوه دریا و یک طرفش صحراست و بوی عطر میوه ها بمشامم میرسید پس باعث انبساط و زیادی
شوقم گردید و قدری از آن کوه بالا رفتم در وسط آن بموضعی رسیدم که تقریبا بیست ذرع یا بیشتر سنگ صاف بود که دست
و پا گذاردن در آن سنگ ممکن نبود و در آنحال حیران و متفکر بودم که ناگاه مار بسیار بزرگی از چنارهای بسیار قوی بزرگتر بود
دیدم بسرعت تمام متوجه من گردیده می آید من گریزان شدم و بخداوند استغاثه نمودم که پروردگارا چنانکه مرا از غرق نجات
دادی از این بلیه بزرگ هم خلاصی کرامت فرما در آن اثنا دیدم که جانوری بقدر خرگوشی از بالای کوه بسوی آن مار دوید
و بسرعت تمام از دم مار بالا رفته و وقتیکه سر آن مار پائین آن موضع صاف رسید و دمش بر بالای آن موضع بود و مغز سر
آن مار رسید و نیشی بقدر انگشتی از دهان بیرون آورده بر سر آن مار فرو کرد و باز بر آورده تا بنا فرو کرد و از راهی که آمده بود
برگشت و رفت و آن مار دیگر از جای خود حرکت نکرد و در همان موضع بهمان حالت مرد و چون هوا بغایت گرمی و حرارت
داشت بفاصله اندک زمانی عفونت عظیمی بهم رسانید که نزدیک بود که هلاک شوم پس زرداب و کثافت بسیاری
از آن بسوی دریا جاری گردید تا آنکه اجزای آن از هم پاشید و بغیر از استخوان چیزی باقی نماند چون نزدیک رفتم دیدم که استخوان
های آن مانند نردبانی بر زمین محکم گردیده و میتوان از آن بالا رفت با خود فکری کردم که اگر در اینجا بمانم از گرسنگی میمیرم پس توکل
بر خداوند نمودم و پا بر آن استخوانها نهاده از کوه بالا رفتم و از آنطرف بقله کوه آوردم در برابر باغی در نهایت سبزی و
خرمی و طراوت و معموری دیدم و رفتم تا داخل باغ گردیدم که درختان میوه دار بسیار در آنجا روئیده و عمارت بسیار عالی
مشتمل بر بیوتات و غرفهای بسیار در وسط آن بنا شده پس من قدری از آن میوه ها خوردم و در بعضی از آن غرفه ها پنهان
شده تفرج آن باغ را میکردم بعد از زمانی دیدم که چند سوار از دامن صحرا پیدا شدند و داخل باغ گردیدند یکی مقدم بر دیگران
بود و در مهابت و جلالت میرفت پس پیاده شدند و اسبهای خود را سر دادند و بزرگ ایشان در صدر مجلس قرار گرفت
و دیگران نیز در خدمتش در کمال ادب نشستند و بعد از زمانی سفره کشیدند و چاشت حاضر کردند پس آن بزرگ بایشان
فرمود که مهمانی در فلان غرفه داریم و او را برای چاشت طلب باید کرد پس بطلب من آمدند و من ترسیدم و گفتم مرا معاف دارید
چون عرض کردند سخن مرا باو فرمود که چاشت او را بهمان جا ببرید تا تناول نماید و چون از چاشت خوردن فارغ شدیم
مرا طلبید و گذارش احوال مرا پرسید و چون قصه را نقل کردم فرمود که میخواهی باهل خود برگردی گفتم بلی پس یکی از آن جماعت را
فرمود که این مرد را باهل خود برسان پس با آن شخص بیرون آمدیم چون اندک راهی رفتیم گفت نظر کن اینست شهر بغداد
چون نظر کردم بغداد را دیدم و آن مرد را دیگر ندیدم پس آنوقت ملتفت شدم و دانستم که بخدمت مولای خودم حضرت
صاحب الزمان رسیده ام و از بدطالعی خودم از چنین شرفی محروم گردیدم و با کمال حسرت و ندامت داخل شهر بغداد و خانه
خود گردیدم

حکایت نوزدهم

و نیز عالم جلیل سید فاضل نبیل سید محمد باقر مذکور در کتاب نور العیون
از بهجة الاولیاء استادش نقل فرموده که خبر داده مرا ثقه صالحی از اهل علم از سادات شولستان از مردی ثقه که او گفت
اتفاق افتاد در این سالها که جماعتی از اهل بحرین عازم شدند بر ضیافت کردن جمعی از مومنین آنجا از فقراء بنوبت پس
مهمانی کردند تا آنکه نوبت رسید بشخصی از ایشان که در نزد او چیزی نبود پس بجهة آن غمگین شد و حزن و اندوهش زیاده گردید

دینکه او را ندیدم و ما سؤال کردیم از پدر خود از حال آن شخص

[illegible] باو گفت بر وزیر ظالمان ما جبر کرد باو که چند [illegible] آن
[illegible] ای ما پس [illegible] آن شهر [illegible] را از او خرج کن [illegible]
[illegible] آن شخص را باو رسانید پس آن تاجر باو گفت [illegible]
[illegible] باو گفت شناختی او را گفت [illegible]
بود و این شهر [illegible] تاجر را اکرام کرد [illegible] آن مبلغ را باو داد و از او التماس دعا
[illegible] شده بود و تاجر خواهش کرد از او که چون آنحضرت را [illegible]
[illegible] آن مبلغ را خرج کرد در آن مصرف و آن
[illegible]

حکایت بیستم علامه مجلسی در بحار [illegible] سید علی بن عبد الحمید النیلی النجفی که او گفته مشهور شده [illegible] از زمان قصه ابو راجح حمامی که در حله بود بدرستیکه جماعتی از اعیان [illegible] از آن جمله است شیخ زاهد عابد محقق شمس الدین محمد بن قارون سلمه الله که گفت در حله حاکمی بود که او را مرجان صغیر میگفتند و او از ناصبیان بود پس باو گفتند که ابو راجح پیوسته صحابه را سب میکند پس [illegible] امر کرد که او را حاضر کردند چون [illegible] امر کرد که او را بزنند و چندان او را زدند که بهلاکت رسید [illegible] آنقدر زدند که از شدت آن دندانهای او ریخت و زبان او را بیرون آوردند و بجوال آهنی آنرا بستند و بینی او را سوراخ کردند و ریسمان از مو داخل سوراخ بینی او کردند و سر آن ریسمان را بر [illegible] زنجیر بستند و سر آن ریسمان را بدست جماعتی از اعوان خود داد و ایشان را امر کرد که او را با این حالت و جراحات در کوچه های حله بگردانند و بزنند پس آن اشقیا او را بردند و چندان زدند تا آنکه بزمین افتاد و بهلاکت رسید پس آن [illegible] امر کرد بقتل او و حاضران گفتند مردی پیر است و آنقدر جراحت باو رسیده که او را کشته و احتیاج بکشتن ندارد [illegible] داخل خون [illegible] و چندان مبالغه در شفاعت نمودند تا آنکه امر کرد او را رها کردند و [illegible] زبان او هم رفته بود و ورم کرده بود و اهل او آمدند او را بردند بخانه و شک نداشتند که در همان شب خواهد مرد پس چون صبح شد مردم نزد او آمدند که او را ببرند دیدند که او ایستاده است و مشغول نماز است و صحیح [illegible] و دندانهای ریخته او برگشته است و جراحتهای او مندمل و خوب شده است و اثری از جراحتهای او نمانده است و شکستگی روی او زایل شده بود پس مردم از حال او تعجب کردند و [illegible] سؤال نمودند پس ابو راجح گفت که من بحالی رسیدم که مرگ را معاینه دیدم و زبانی نمانده بود که از خدا سؤال کنم پس بدل خود از خداوند سؤال کردم و استغاثه و طلب دادرسی از مولای خود حضرت صاحب الامر ع نمودم و چون شب تاریک شد دیدم تمام خانه پر از نور شد ناگاه حضرت حجة عصر ع را دیدم که دست مبارک خود را بر روی من کشید و فرمود بیرون رو و از برای عیالت کار کن بتحقیق که خداوند ترا عافیت عطا کرده است پس صبح کردم در این حال که می بینید و شیخ شمس الدین محمد بن قارون مذکور راوی حدیث گفت که قسم بخداوند میخورم که این ابو راجح مردی ضعیف اندام و زرد رنگ و بد صورت و کوسه وضع بود و من دائم بآن حمام میرفتم که او بود و او را باین حالت و شکل میدیدم که وصف کردم پس در صبح روز دیگر من بودم از آنهائیکه بر او داخل شدند پس دیدم او را که مرد صاحب قوت و زور [illegible] شده است و ریش او بلند و روی او سرخ شده است و مانند جوانی گردیده است که در سن بیست سالگی باشد و بهمین هیئت و جوانی بود و تغییر نیافت تا آنکه از دنیا رفت و چون خبر او شایع شد حاکم او را طلب نمود و او حاضر شد و دیروز او را بآن حالت دیده بود که ذکر شد و اثری از جراحات را در او ندید و دندانهای ریخته او را دید که برگشته پس حاکم را از این حال رعبی عظیم حاصل شده و او قبل از این وقتیکه در مجلس خود می نشست پشت خود را بجانب مقام حضرت حجة عصر ع که در حله بود میکرد و بعد از این قضیه روی خود را بمقام آن حضرت میکرد و با اهل حله نیکی و مدارا مینمود و بعد از آن چند وقتی نگذشت که مرد با حالت بد

حکایت بیست و یکم و نیز علامه مجلسی در آن کتاب نقل نموده که شیخ شمس الدین [illegible] ذکر کرده

است که مردی از اصحاب سلاطین که اسم او معمر بن شمس بود و پیوسته قریه برس را که در نزدیکی حله بود اجاره میکرد و در آن قریه وقف سادات بود و از برای او نایبی بود که او را ابن الخطیب میگفتند و از برای او ضامن غلامی بود که متولی نفقات او بود که او را عثمان میگفتند و ابن خطیب از اهل ایمان و صلاح بود و عثمان ضد او بود و ایشان پیوسته با یکدیگر در امر دین مجادله میکردند پس روزی اتفاق افتاد که هر دو ایشان در مقام ابراهیم خلیل در برس که در نزدیکی تل نمرود بود حاضر شدند در وقتیکه جماعتی از رعیت و عوام حاضر بودند ابن خطیب بعثمان گفت که الآن حق را واضح و آشکار مینمایم من بر کف دست خود مینویسم نام آنهارا که دوست دارم که ایشان علی و حسن و حسین علیهم السلام است و تو بر دست خود بنویس نام ایشانرا که دوست داری آنگاه دست نوشته من و ترا با هم می بندیم و بر آتش میداریم دست هر یک که سوخت است آنکس بر باطل است و هر کس دستش سالم مانده است او بر حق است و عثمان این را انکار کرد و باو راضی نشد و رعیت و عوام که در آنجا حاضر بودند بر عثمان طعن نمودند که اگر سخن تو حق است چرا باین امر راضی نمیشوی و مادر عثمان نزدیک بود بر ایشان و چون مطلع شد که آنها به پسر او طعن میکنند و آن بنای لعن کردن و دشنام دادن گذاشت و ایشانرا ترسانید و در دشمن بودن با آنها مبالغه کرد پس در حال چشمهای او کور گردید و هیچ چیز را ندید چون خود را نابینا ملاحظه کرد همراهان خود را صدا کرد چون از غرفه بالا رفتند دیدند کور شده و چیزی را نمیبیند پس دست او را گرفتند و از غرفه فرود آوردند و بحله بردند و این خبر شایع شد میان خویشان و همسران او پس اطبا را از حله و بغداد آوردند برای معالجه چشم او و ایشان قادر نشدند و مایوس شدند پس زنان مؤمنات که مصاحب زن و رفقای او بودند نزد او آمدند و باو گفتند آنکسیکه ترا کور کرده است او حضرت صاحب الامر است که با او ترک ادب کردی پس اگر شیعه او شوی و دوستی او را اختیار کنی و از دشمنان او بیزاری جوئی ما ضامن میشویم که خداوند به برکت آن حضرت ترا عافیت کرامت فرماید و گرنه خلاصی از این بلا نداری و آن زن باین امر راضی شده پس چون شب جمعه شد او را برداشتند بآن قبه که مقام صاحب الامر است در حله بردند و او را داخل قبه کردند و آن زنان مؤمنات بر در آن قبه خوابیدند و چون چهاریک شب شد آن زن پیر بیرون آمد بسوی ایشان با چشمهای بینا و یکیک ایشانرا شناخت و رنگ جامهای هر یک ایشانرا بایشان خبر داد و ایشان همگی شاد شدند و خدا را حمد کردند بر حسن عافیت و از آن زن پرسیدند کیفیت حال را پس گفت چون مرا داخل قبه کردید و از قبه بیرون آمدید بعد از زمانی دیدم که دستی بر دست من رسید و گفت بیرون برو که خداوند ترا عافیت داده است پس کوری از من رفت و قبه را دیدم که پر از نور گردیده بود و مردی را در میان قبه دیدم گفتم تو کیستی گفت منم محمد بن الحسن پس از نظر من غایب گردید پس آن زنان برخواستند و بخانه های خود رفتند و عثمان پسر او شیعه و از دوستان آن حضرت شد با مادرش و ایمان ایشان خوب گردید و این قصه شهرت کرد و آن قبیله هم یقین کردند بوجود امام عصر و ظهور این معجزه در سال هفتصد و چهل و چهار بوده است مؤلف میگوید در این حکایت و در حکایت نوزدهم خود حضرت حجة عصر عجل الله فرجه باسم مبارک خود تصریح فرموده و از این نحو حکایات و روایات معلوم میشود که بردن اسم مبارک آن حضرت در صورت عدم تقیه جایز است چنانچه در باب نامهای آنحضرت اشاره بآن شد

حکایت بیست و دوم و نیز در آن کتاب نقل کرده از عبد الرحمن بن ابراهیم قبایقی که بخط خود نوشته بود در سال هفتصد و پنجاه و نه که من می شنیدم در حله سیفیه که مولای کریم معظم جمال الدین بن شیخ جعفر بن زهدری به آزار فلج مبتلا شده بود و قادر نبود از جای خود حرکت کند پس جده پدری او بعد از وفات پدر شیخ بانواع علاجها معالجه نمود هیچگونه فایده نداد پس طبیبان بغداد را آوردند و زمانی بسیار با نهایت معالجه کردند نفع نداد پس جده او را گفتند که او را در تحت قبه شریفه حضرت صاحب الامر ع که در حله است ببر شاید که حق تعالی به برکت آن حضرت او را از این بلا عافیت بخشد و بلکه حضرت صاحب الزمان ع در آنجا مرور فرماید و باو نظر التفاتی نماید و او بآن سبب از این مرض رهائی یابد پس جده او او را بآن مکان شریف برد و حضرت حجة عصر ع او را شفا عطا فرمود و فلج او زایل شد و این قضیه شهرت کرد و من بعد از شنیدن این معجزه میان من و او رفاقتی شد بانحویکه نزدیک بود از یکدیگر جدا نشویم و او خانه داشت که جمع میشدند در آنجا وجوه اهل حله و جوانان و اولاد بزرگان ایشان پس از او این حکایت را پرسیدم پس گفت که من مفلوج بودم و اطبا از معالجه آن عاجز شدند و حکایت کرد برای من آنچه را که مستفاضه شنیده بودم از قصه او و اینکه حجة عصر بمن فرمود در آنحال که

جده ام

چون داده مرا در زیر قبه آن حضرت خوابانیده بودند که برخیز عرض کردم امولای من چند سال است که قدرت بر خواستن ندارم فرمود برخیز باذن
خدا و مرا بر ایستادن اعانت نمود و چون برخواستم اثر فلج در خود ندیدم و مردم بر من بعد از آن هجوم آوردند و نزدیک بود که مرا
بکشند و از برای تبرک رخت بدنم مرا پاره پاره کردند و از رختهای خود شان مرا پوشانیدند و بخانه خود رفتم و اثر فلج در من نمانده
بود و چون بخانه رفتم رختهای مردم را برای ایشان باز پس دادم و شنیدم که او مکرر این حکایت را برای مردم نقل میکرد تا بهم
دیگر برا **حکایت بیست و سیم** ایضا در آنجا ذکر کرده است که خبر داد مرا کسیکه باو وثوق دارم و آن خبر است مشهور نزد
بسیاری از اهل نجف که خانه کهن که من الآن در آن ساکنم که سال هفتصد و هشتاد و نه است مال مردی بود از اهل خیر و صلاح که او حسین
مدلل میگفتند و در نزدیکی صحن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود و آنرا ساباط حسین مدلل میگفتند که بجانب غربی و شمالی قبر مقدس
بود و بانخانه متصل بود بدیوار صحن شریف و حسین صاحب ساباط عیال و اطفال داشت پس مبتلا شده بود بآزار فلج و مدتی از این
گذشت که قدرت بر قیام نداشت و عیال و اطفال او در وقت حاجت او را بر میداشتند و بسبب طول زمان مرض او عیال او
در شدت و حاجت افتادند و بفقر و فاقه مبتلا شدند و محتاج بخلق گشتند و در سال هفتصد و بیست در شبی از شبها بعد از آنکه
چهار یک از شب رفته بود بیدار شد و عیال او بیدار شدند دیدند که خانه و بام خانه نور ساطع شده است بنحوی که دیده ها را خیره باید
پس ایشان بحسین گفتند چه خبر است گفت امام زمان ع نزد من آمد و بمن فرمود که برخیز ای حسین عرض کردم امولای من آیا می بینی
که من نمیتوانم برخیزم پس دست مرا گرفت و برخیزانید مرا و در آنحال مرض من زایل شد و صحیح گردیدم و بمن فرمود که این ساباط
یعنی دالان راه من است که باین راه بزیارت جدم میروم و در آنرا در هر شب ببند عرض کردم که شنیدم و اطاعت
کردم امولای من پس برخاست و بزیارت حضرت امیر المؤمنین ع رفت و آن ساباط مشهور شده است تا حال بساباط حسین
مدلل و مردم از برای ساباط نذرها میکردند و به برکت حضرت قائم المنتظر بمراد خود میرسیدند . **حکایت بیست و چهارم**
و نیز در آن کتاب روایت کرده است از یحیی الدین اربلی که او گفت من نزد پدر خود بودم و مردی با او بود و آن مرد در پینکی
رفت پس عمامه از سر او افتاد و جای ضربتی بزرگی در سر او بود و پدرم او را از آن ضربت سؤال کرد گفت این ضربت از
جنگ صفین است پدرم گفت جنگ صفین در زمان قدیم شده بود و در آنزمان نبودی گفت من سفر کردم بسوی مصر مردی
از قبیله غزه با من رفیق شد پس در میان راه بحروزی جنگ صفین را یاد کردیم آن رفیق من گفت اگر من در روز صفین بودم
شمشیر خود را از خون علی و اصحابش سیراب میکردم و من گفتم که اگر من در آن روز بودم شمشیر خود را از خون معاویه و اتباع او
سیراب میکردم و اینک من و تو از اصحاب علی علیه السلام و معویه هستیم پس با یکدیگر جنگ بزرگ کردیم و جراحت بسیار بیکدیگر رسانیدیم
تا آنکه من از شدت ضربتی که بسرم زد افتادم و از حال رفتم ناگاه مردی را دیدم که بسر نیزه مرا بیدار میکند و چون چشم گشودم
آنمرد از مرکب فرود آمد و دست بجراحتهای من مالید در همان حال عافیت یافتم فرمود که در اینجا مکث نما پس غایب شد
بعد از زمانی برگشت و سر آن خصم من با او بود و مرکب او را نیز آورده بود پس بمن فرمود که این سر دشمن تست و تو ما را یاری
کردی و نصرت نمودی و ما ترا یاری کردیم و خداوند یاری میکند هر که را که او را یاری کند یعنی حضرت امیر المؤمنین ع را من گفتم
تو کیستی امولای من فرمود منم محمد بن الحسن العسکری صاحب الزمان پس بمن فرمود که هر کس ترا از این ضربت سؤال کند بگو که
این ضربت صفین است پس از نظرم غایب گردید و من تاسف کردم **حکایت بیست و پنجم** و نیز در آن کتاب فرموده که
جماعتی از موثقین ذکر کردند که مدتی ولایت بحرین تحت حکومت فرنگ بود و فرنگیان مردی از مسلمانان را حاکم بحرین کردند
که شاید بسبب حکومت مسلمان آنولایت معمورتر شود و صلاح تر باشد بحال آن بلاد و از اتفاقات آنحاکم ناصبی بود و وزیری
داشت که در نصب عداوت از آنحاکم شدیدتر بود و پیوسته اظهار عداوت و دشمنی نسبت باهل بحرین میکرد از جهت دوستی اهل
آنولایت نسبت باهل بیت رسالت و اهمیت پس آن وزیر بدبخت پیوسته حیله ها و مکرها میکرد برای کشتن و ضرر رسانیدن اهل
آن بلاد پس روزی وزیر داخل منزل حاکم شد و اناری در دست داشت و بحاکم داد و چون حاکم نظر کرد در آن انار دید که
بر آن انار نوشته شده لا اله الا الله محمد رسول الله و فلان و فلان و فلان و علی خلفاء رسول الله چون حاکم نظر کرد دید که
آن نوشته از اصل انار است و صنعت خلق نمیماند پس از آن امر متعجب گردید و بوزیر گفت که این علامتی است ظاهر و دلیلی است

قوی بر

قوی بر بطلان مذهب شیعه پس رای تو چیست در خصوص اهل بحرین وزیر گفت که اینها جماعتی اند با تعصب انکار دلیل و براهین مینمایند
و سزاوار است از برای تو که ایشانرا حاضر کنی و این انار را بایشان بنمائی پس هر گاه قبول کردند و از مذهب خود شان بر
گردند از برای تست ثواب بسیار و اگر برنگشتند و در گمراهی خود باقی ماندند ایشانرا مخیر کن میان یکی از سه چیز یا جزیه بدهند
با ذلت یا جوابی از دلیل بیاورند و حال آنکه مفری ندارند یا آنکه مردان ایشانرا بکشی و زنان و اولاد ایشانرا اسیر نمائی
و اموال ایشانرا بغنیمت برداری پس حاکم رای او را پسندید و به پی علماء و فضلاء و اخیار ایشان فرستاد و ایشانرا حاضر
کرد و آن انار را بایشان نشان داد و بایشان گفت اگر جواب شافی در اینباب نیاورید مردان شما را میکشم و زنان و
فرزندان شما را اسیر میکنم و مال شما را بغارت بر میدارم یا آنکه باید جزیه بدهید با ذلت مانند کافران و چون ایشان این
امور را شنیدند متحیر گردیدند و قادر بر جواب نشدند و روهای ایشان متغیر گردید و بدن ایشان بلرزید پس علماء ایشان گفتند
که ای امیر سه روز ما را مهلت ده شاید جوابی بیاوریم که تو از آن راضی باشی و اگر نیاوردیم حکم کن با آنچه که میخواهی پس تا
سه روز ایشانرا مهلت داد و ایشان با خوف و حیرت از نزد او بیرون رفتند و در مجلسی جمع شدند و رای خود شانرا جولان
دادند تا آنکه رای ایشان بر آن قرار گرفت که از صلحای علماء بحرین ده نفر و از ده نفر سه نفر اختیار کنند شخص را اختیار نمایند پس چنین کردند
و از میان آن ده نفر سه نفر اختیار کردند پس بیکی از آن سه نفر گفتند که تو امشب بیرون رو بسوی صحرا و بخداوند عبادت
و استغفار کن و به حضرت صاحب الامر ع استغاثه نما که او امام زمان ما است و حجت خداوند است شاید که بتو خبر دهد راه
چاره بیرون رفتن از این بلیه را پس آنمرد بیرون رفت و در تمام شب خدا را از روی خضوع عبادت کرد و گریه و تضرع نمود
و استغاثه کرد و چیزی ندید و نزد ایشان آمد و بایشان خبر داد و در شب دویم یکی دیگر را فرستادند و نیز مثل رفیق اول
دعا و تضرع نمود و چیزی ندید پس جزع و تفزع ایشان زیاده شد پس سیمی را حاضر کردند و اسم او محمد بن عیسی بود و مرد عالم
و پرهیزکار بود و او در شب سیم با سر و پای برهنه بصحرا رفت و آن شبی بود بسیار تاریک و بدعا و گریه مشغول شد و
بخداوند نالید و به حضرت صاحب الامر ع استغاثه نمود و چون آخر شب شد پس شنید که مردی با و خطاب میکند که ای محمد بن
عیسی چرا ترا باین حال می بینم و چرا بیرون آمدی بسوی این بیابان او گفت ای مرد مرا بگذار که من از برای امر بزرگی بیرون آمدم
و آنرا ذکر نمیکنم مگر از برای امام خود و شکوه نمیکنم آنرا مگر بسوی کسیکه قادر باشد بر کشف آن گفت ای محمد بن عیسی منم صاحب الامر
امام تو ذکر کن حاجت خود را محمد بن گفت اگر تو امام منی و صاحب الامر بوده باشی قصه مرا میدانی و احتیاج بگفتن من نداری عیسی
فرمود که بلی راست میگوئی بیرون آمدی از برای بلیه که در خصوص آن انار بر شما وارد شده است و آن ترسانیدن که حاکم بر
شما کرده است محمد بن عیسی گفت که چون این کلام معجز نظام را شنیدم متوجه آنجانب شدم که آن صدا می آمد و عرض کردم
بلی امولای من تو میدانی که چه بما رسیده است و توئی امام ما و قادری بر کشف آن بلا از ما پس آنحضرت فرمود ای محمد بن
عیسی بدرستیکه وزیر لعنه الله در خانه او درخت اناری است وقتیکه آن درخت بار گرفت وزیر قالبی از گل بشکل اناری ساخت
و دو نصف کرد و در میان هر یک نصف از آنها بعضی آن کتابت را نوشت و نقش کرد و هنوز انار کوچک بود بر روی
درخت آن انار را در میان آن قالب گل گذاشت و آنرا محکم بست پس چون در میان آن قالب بزرگ شد اثر نوشته
و آن قالب کنده شده در آن انار ماند و چنین شد پس صباح چون نزد حاکم روید با او بگو که من جواب این بلیه را با خود
آورده ام و لکن نمیگویم مگر در خانه وزیر پس شما وقتیکه داخل خانه وزیر شوید بجانب راست خود در هنگام دخول غرفه خواهی دید
پس بحاکم بگو که جواب نمیگویم مگر در آن غرفه و آن وزیر مبالغت میکند از داخل شدن در آن غرفه و تو مبالغه کن با آنکه بآن غرفه بالا روی
و مگذار که وزیر تنها داخل غرفه شود زودتر از تو و تو اول داخل غرفه شو پس در آن غرفه طاقچه خواهی دید که کیسه سفیدی در آن است
و آن کیسه را بگیر که در آن قالب گلی است که آن ملعون آن حیله را در آن کرده است پس در حضور حاکم آن انار را در آن قالب بگذار
تا آنکه حیله او ظاهر و معلوم شود و ای محمد بن عیسی علامت دیگر آن است که بحاکم بگو که معجزه دیگر آن است که آن انار را چون بشکنند
بغیر از دود و خاکستر چیزی دیگر در آن نیست و بگو که اگر راست این سخن را بخواهید بدانید بوزیر امر کنید که در حضور مردم آن انار را
بشکند و چون بشکند آن خاکستر و دود بر صورت و ریش وزیر خواهد رسید و چون محمد بن عیسی این سخنان اعجاز نشان را از امام

زمان

زمان و حجت خداوند بر ما مردمان شنیدند شاد و مسرور گردیدند و در مقابل آن حضرت زمین را بوسیدند و در روایت دیگر آنرا یکی از علماء
اعلام در خراسان به حقیر نقل نمود از کتاب اهل البحرین اینست که محمد بن عیسی عرض کرد ای مولای ما سبب چه شد که جواب این بلیه را
در شب اول و دوم با آن دو نفر از علما بیان نفرمودی آن حضرت فرمود اگر شما یک مهلت گرفته بودید من نیز در شب اول
جواب میدادم و چون شما سه روز مهلت گرفتید من نیز در شب سیم جواب دادم پس محمد بن عیسی با شادی و خرمی بسوی اهل خود
برگشت و چون صبح شد نزد حاکم رفتند و محمد بن عیسی گرد آنچه را که حضرت صاحب الامر با و امر فرموده بود و ظاهر گردید
این معجزات که آنجناب خبر داده بود پس حاکم متوجه محمد ابن عیسی گردید و گفت این امور را کی بتو خبر داده بود گفت امام زمان
و حجت خداوند بر ما حاکم گفت کیست امام شما پس او امامان را یک بیک ذکر کرد تا آنکه بامام زمان و حضرت صاحب الامر
ع رسید حاکم گفت دست دراز کن که من بیعت کنم بر این مذهب و من گواهی میدهم که محمد بنده و رسول اوست
و گواهی میدهم که خلیفه بعد از رسول بلا فصل حضرت امیر المؤمنین ع است پس هر یک از امامان بعد از دیگری تا آخر ایشان اقرار
کرد و ایمان او نیکو شد و امر کرد قتل وزیر و از اهل البحرین عذر خواهی نمود و این قصه نزد اهل بحرین معروف و مشهور شد
و تا بحال در میان ایشان شهرت دارد و قبر محمد بن عیسی مذکور در نزد ایشان معروف است و مردم بحرین از آنجهة همیشه
بزیارت قبر او میروند و او را از این جهة احترام میکنند و مرقد شریف او را محترم نگه میدارند و بقای خودشان را
بواسطه او میدانند اعلی الله مقامه **حکایت بیست و ششم** در نجم الثاقب نقل کرده که صالح متقی شیخ
محمد طاهر نجفی که سالهاست خادم مسجد کوفه و با عیال در آنجا منزل دارد و غالب اهل علم نجف اشرف که بآنجا میروند او را
میشناسند و تا کنون از او غیر از حسن و صلاح چیزی نقل نکرده‌اند و خودم سالهاست او را میشناسم بهمین اوصاف و بعضی از
علماء متقین که مدتها در آنجا اعتکاف داشت بغایت از تقوی و دیانت او را ذکر میفرمود و حالا اعمی شده و بحال خود است
و همان عالم قضیه از او نقل کرد و خودم در سال گذشته در آن مسجد شریف از او جویا شدم پس گفت هفت یا هشت سال
قبل از این بواسطه تردد نکردن زوار و محاربه میان دو طایفه ذکر و شمرت در نجف که باعث انقطاع تردد اهل علم نیز شد
بآنجا امر زندگانی من تلخ شد زیرا که امر و معاش من منحصر بود در این دو طایفه با کثرت عیال خود و بعضی ایتام که تکفل آنها
نیز با من بود شب جمعه بود هیچ قوت نداشتم و اطفال از گرسنگی ناله میکردند بسیار دلتنگ شدم و غالبا مشغول بعضی
از دعاها بودم در آنشب که سوء و بدی حال من بنهایت رسیده بود در رو بقبله میان محل سفینه نوح که معروف بجای نوح است
و دکة القضاء حضرت امیر المؤمنین ع بودم و شکوه حال خود بسوی قادر متعال میکردم و اظهار رضامندی بآنحالت فقر و
پریشانی خود مینمودم و عرض کردم که چیزی خوبتر از آن نیست که روی سید و مولای خود حضرت صاحب الامر را ببینم بغیر
از آن چیزی نمیخواهم پس ناگاه خود را بر سر پا ایستاده دیدم و در دستم سجاده سفیدی بود و دست دیگر در دست جوان جلیل
القدری که آثار هیبت و جلال از او ظاهر بود و لباس نفیسی مایل بسیاهی در بر داشت پس من ظاهربین اول بخیال افتادم که
یکی از پادشاهان است لکن عمامه در سر مبارک داشت و در نزد او شخص دیگر بود که جامه سفید در بر داشت پس بآنحال راه
افتادم بسمت دکة القضاء نزدیک محراب چون بآنجا رسیدیم آن شخص جلیل که دست من در دست او بود فرمود یا طاهر
فرش کن سجاده را پس من آنرا پهن نمودم و دیدم سفید است و میدرخشد و جنس آنرا ندانستم و بر آن چیزی نوشته بود بخط جلی و
آنرا رو بقبله فرش کردم با ملاحظه انحرافی که در مسجد است پس فرمود چگونه فرش کردی آنرا و من از هیبت آن حضرت بیخود
شده بودم و از دهشت و بیشعوری گفتم فرشتها بالطول و العرض یعنی آنرا بالطول و عرض فرش کردم فرمود این عبارت را
از کجا گرفتی گفتم این کلام از زیارت است که زیارت میکنند بآن حضرت قائم را پس در روی من تبسم کرد و فرمود
برای تو اندکی است از فهم پس ایستاد بر آن سجاده و تکبیر نماز گفت و پیوسته نور و بهائی او زیاد میشد و برق میزد بنحوی که
ممکن نبود نظر بروی مبارک او و آن شخص دیگر در پشت سر آن حضرت ایستاد بقدر چهار شبر پس هر دو نماز میکردند
و من در روبروی ایشان ایستاده بودم پس در دلم چیزی از امر او افتاد و فهمیدم که از آن اشخاص که من گمان نمودم نیست
چون از نماز فارغ شدند آن شخص را دیگر ندیدم و آنحضرت را دیدم در بالای کرسی بلندی که تقریبا چهل ذراع بلندی بود

آنحضرت

سقف داشت و بر او بود از نور آنقدر که دیده را خیره میکرد پس متوجه من شد و فرمود یا طاهر کدام سلطان و پادشاه از این
پادشاهان گمان کردی مرا گفتم ای مولای من تو پادشاه پادشاهانی و مولای عالمی و تو از آنها نیستی پس فرمود یا
طاهر بمقصود خود رسیدی پس چه میخواهی آیا رعایت نمیکنیم شما را هر روز آیا عرض نمیشود بر ما اعمال شما پس مرا وعده
نیکوئی حال و فرج از آن تنگی داد و در این حال شخصی از طرف صحن مسلم داخل مسجد شد که او را بآن شخص و اسم میشناختم و کردار
بد و زشت داشت پس آثار غضب در آن حضرت ظاهر شد و روی مبارک بطرف او کرد و فرمود یا فلان بکجا فرار میکنی
آیا زمین از ما نیست و آسمان از ما نیست که مجری است در آنها احکام ما و ترا چاره نیست از آنکه در زیر دست ما باشی پس
بمن توجه کرد و تبسم نمود فرمود یا طاهر بمراد خود رسیدی دیگر چه میخواهی پس از هیبت آن حضرت و حیرتی که برایم رو داد
از جلال عظمت آن حضرت نتوانستم تکلم کنم پس آنکلام را دفعه دویم فرمود و شدت حال من بوصف نمی‌آید پس
نتوانستم جوابی گویم و سؤال از آنحضرت نمایم پس بقدر چشم بر هم زدنی نگذشت که خود را در میان مسجد تنها دیدم و
کسی با من نبود و بطرف مشرق نگریستم و دیدم صبح را طالع شد و شیخ طاهر گفت با وجود آنکه چند سال است کور شدم
و بسیاری از درهای معاش بر من بسته شده است که یکی از آنها خدمت علماء و طلاب بود که بآنجا مشرف میشدند
بر حسب وعده آن حضرت از آن تاریخ تا بحال الحمد لله در امر معاشم گشایش شده و هرگز بسختی و ضیق نیفتادم و خود
و آسوده میباشم **حکایت بیست و هفتم** عالم جلیل افضل اهل عصره شیخ ابو الحسن شریف عاملی در کتاب ضیاء العالمین
نقل کرده از حافظ ابو نعیم و ابو العلاء همدانی که هر دو بسند خود روایت کرده‌اند از ابن عمر که گفت فرمود رسول خدا صلی الله
علیه و آله بیرون میآید مهدی ع از قریه که او را کرعه میگویند و بر سر او ابریست که در آن منادی است که ندا میکند
این مهدی خلیفه خداست پس او را متابعت کنید و جماعتی روایت کرده‌اند از محمد بن احمد که گفت پدرم پیوسته سؤال
میکرد از کرعه و نمیدانستیم که کرعه کجا است پس آمد نزد ما شیخ تاجری با مال و حشمی پس آن قریه را از او سؤال کردم گفت آیا
شما آن قریه را میشناسید پس والدم گفت که شنیدم در کتابهای حدیث آنرا و قصه آنرا پس آن تاجر گفت که پدرم بسیار
سفر میکرد پس دفعه شتران خود را بارگیری کرد و با او سیر میکردیم و محلی را در نظر داشتیم پس راه را گم کردیم چند روز تا آنکه
توشه ما تمام شد و نزدیک شد که تلف شویم پس مشرف شدیم بقبه‌ها و خیمه‌ها از حرم پس بیرون آمدند بسوی ما پس حکایت
نمودیم برای ایشان قصه خود را پس چون ظهر شد بیرون آمد جوانی که ندیده بودم نیکوروی تر از او و نه از او با مهابت تر و نه از او
جلیل القدر تر بنحوی که ما سیر نشدیم از نظر کردن بسوی او پس نماز کرد با ایشان نماز ظهر را با دستهای باز شده مثل نماز اهل
عراق یعنی مثل اهل سنت دست بسته نمود پس چون سلام نماز را داد پدرم بر او سلام کرد و حکایت نمود برای او قصه ما را
پس ماندیم در آنجا چند روز و ندیدیم مانند ایشان مردمانی و نشنیدیم از ایشان یاوه و لغوی آنگاه خواهش نمودیم از او که ما را
براه برساند پس شخصی را با ما فرستاد پس با ما تا چاشتگاهی آمد ناگاه دیدیم که در آن موضعی هستیم که میخواستیم پس والدم سؤال
نمود از آن شخص که آن مرد کی بود پس گفت او مهدی صاحب الزمان محمد بن الحسن علیه السلام و موضعی که آن حضرت در آنجا
است آنرا کرعه میگویند که از بلاد یمن است از طرفی که متصل است ببلاد حبشه ده روز راه است در بیابانی که در آن آب نیست
و عالم مذکور بعد از نقل این قضیه فرموده است که منافاتی نیست بین آنچه ذکر شد یعنی ظهور مهدی ع از کرعه و بین آنچه ثابت
شده از اینکه آن حضرت ظاهر میشود در اول ظهورش از مکه زیرا که آن حضرت بیرون میآید از موضعی که در آنجا اقامت دارد
تا اینکه میآید بمکه و در آنجا ظاهر میکند امر خود را **حکایت بیست و هشتم** سید جلیل و عالم فاضل نبیل نعمت الله جزائری
در انوار النعمانیه فرموده که خبر داد مرا اوثق مشایخ من در علم و عمل که از برای مولای اردبیلی اعلی الله مقامه تلمیذی بود از
اهل تفرش که نامش امیر علام بود و در نهایت فضل و ورع بود و او نقل کرد که مرا حجره بود در مدرسه که محیط است بقبه شریفه
حضرت امیر المؤمنین ع پس اتفاق افتاد که من از مطالعه خود فارغ شدم و بسیاری از شب گذشته بود پس بیرون آمدم از
حجره و نظر میکردم باطراف حرم شریف و آن شب سخت تاریک بود پس مردی را دیدم که او رو بحرم شریف کرده میآید پس
گفتم شاید این دزد است آمده که بدزدد چیزی از قندیلها را پس از منزل خود بزیر آمدم و رفتم نزدیک او و او مرا نمیدید پس زیارت

نزدیکی حرم مطهر ایستاد پس دیدم قفل را که افتاد و باز شد برای او و در دویم و سیم بهمین ترتیب و نزدیک شد بقبر شریف پس
سلام کرد و از جانب قبر مطهر جواب سلام او گفته شد پس شناختم آواز او را که سخن میگفت با امام ع در مسئلهٔ علمیه آنگاه
بیرون آمد از حرم و من نیز قبل از او و بعد از آن بیرون شد از بلد و متوجه شد بسوی مسجد کوفه پس من از عقب او رفتم و او مرا نمیدید
پس چون رسید بمحراب مسجد شنیدم او را که سخن میگوید با شخصی دیگر در همان مسئله پس از سؤال و جواب برگشت و من از عقب
او برگشتم و او مرا نمیدید پس چون رسید بدروازه ولایت صبح روشن شده بود پس خود مرا براو ظاهر کردم و گفتم یا مولای من بودم
با تو از اول تا آخر پس مرا آگاه نما که شخص اول کی بود که در قبهٔ شریفه با او سخن میگفتی و شخص دوم کی بود که با او سخن میگفتی در کوفه
پس عهدها از من گرفت که خبر ندهم بسر او تا آنکه وفات کند پس بمن فرمود ای فرزند من مشتبه میشود بر من بعضی از مسایل پس بسا
هست که بیرون میروم در شب بنزد قبر حضرت امیرالمؤمنین ع و در آن مسئله با آنحضرت تکلم میکنم و جواب میشنوم و در این شب
رجوع کرد مرا در جواب مسئله بحضرت صاحب الامر ع و فرمود که فرزندم مهدی ع امشب در کوفه است پس نزد او برو و این مسئله را
از او سؤال کن و آن شخص حضرت مهدی ص بود و عبارت انوار تمام شد و این قضیه را در بحار مبسوط تر از این روایت کرده و آخر آن را
چنین نقل کرده است که میر علام اعلی الله مقامه گفت من در عقب مولای احمد اردبیلی بودم تا آنکه در نزد مسجد حنانه نزدیک
نجف اشرف مرا سرفه گرفت بنحویکه نتوانستم که آنرا از خود دفع کنم و چون سرفه مرا شنید بسوی من التفات نموده مرا شناخت و
فرمود تو میر علامی گفتم بلی گفت در اینجا چه میکنی گفتم من با تو بودم در وقتیکه داخل روضهٔ مقدسه شدی تا بحال و ترا قسم میدهم
بحق صاحب قبر که مرا از آنچه در امشب بر تو جاری شده خبر دهی از اول تا آخر گفت خبر میدهم بشرطیکه تا دوام حیات من تمامی
خبر ندهی و چون از من عهد گرفت گفت در بعضی از مسایل فکر میکردم و آن مسئله بر من مشکل شده بود پس در دل من افتاد که
نزد حضرت امیرالمؤمنین ع بروم و آن مسئله را از او سؤال کنم و چون نزد در رسیدم در بغیر کلید گشوده شد چنانچه دیدی
سؤال کردم که حضرت امیرالمؤمنین ع مرا جواب فرماید پس از قبر صدائی ظاهر شد که بمسجد کوفه برو و از حضرت قائم علیه التحیه
سؤال کن زیرا که آن حضرت امام زمان تو است پس آن شخص که در مسجد بود آن حضرت بود و از او جواب مسئله را شنیدم

حکایت بیست و نهم در نجم ثاقب نقل کرده از عالم کامل و جامع فضایل صالح متقی شیخ علی رشتی که گفت وقتی از زیارت حضرت
سید الشهداء ع مراجعت کرده بودم و از راه آب فرات بسمت نجف اشرف میرفتم پس در کشتی کوچکی که بین کربلا و طویرج بود سوار
شدم و اهل آن کشتی همه از اهل حله بودند پس آن جماعت را دیدم که مشغول لهو و لعب و مزاح شدند مگر یکنفر که با ایشان بود و در عمل
ایشان داخل نبود و آثار وقار از او ظاهر نه خنده میکرد و نه مزاح و آن جماعت بر مذهب او عیب میکردند و با اینحال در خوردن و خوابیدن
با هم شریک بودند بسیار تعجب میکردم و مجال سؤال نبود تا رسیدیم بجائی که از جهت کمی آب ما را از کشتی بیرون کردند در کنار نهر راه میرفتیم
پس اتفاق افتاد که با آن شخص مجتمع شدیم پس از او پرسیدم سبب مجانبت او را از طریقهٔ رفقای خود و قدح آنها در مذهب او
گفت ایشان خویشان منند از اهل سنت و پدرم نیز از ایشان بود و من نیز مثل ایشان بودم و ببرکت حضرت حجه صاحب الزمان شیعه
شدم پس از کیفیت آن سؤال کردم گفت اسم من یاقوت و شغلم فروختن روغن در کنار جسر حله است پس در سالی بجهت خریدن
روغن بیرون رفتم از حله بطرف بنزد بادیه نشینان از عربها پس چند منزل دور شدم تا آنچه خواستم خریدم و با جماعتی از اهل حله برگشتم
و در بعضی از منازل چون فرود آمدیم خوابیدیم چون بیدار شدم کسیرا ندیدم همه رفته بودند و راه ما در صحرائی بی آب و علفی بود که درندگان
بسیار داشت و در نزدیکی آن معموره نبود مگر بعد از چند فرسخ بسیار پس برخواستم و بار کردم و در عقب آنها رفتم پس راه را
گم کردم و متحیر ماندم و از سباع و عطش روز خائف بودم پس استغاثه کردم بمشایخ و ایشانرا شفیع کردم در نزد خداوند و تضرع
کردم فرجی ظاهر نشد پس در نفس خود گفتم که من از مادرم میشنیدم که ما را امام زنده است که کنیه او ابو صالح است و گمشدگان را
براه میآورد و درماندگان را فریاد میرسد و ضعیفان را اعانت میکند پس با خداوند معاهده نمودم که باو استغاثه میکنم اگر
مرا نجات داد بدین مادرم درآیم پس او را ندا کردم و استغاثه نمودم پس ناگاه کسیرا دیدم که با من راه میرود و بر سرش عمامه
سبز است آنگاه راه را بمن نشان داد و امر فرمود که بدین مادرم درآیم و بدون آنکه صحبت دین با او بکنم و خبر بدهم
و بعد از آن کلماتی فرموده بود که ناقل بزرگوار آنها فراموش نموده و بعد از آنها فرمود بزودی میرسی بقریه که اهل آنجا همه شیعه اند

گفتم ای سید و مولای من با من میآئی تا این قریه فرمود نه زیرا که هزار نفر در اطراف بلاد بمن استغاثه کرده‌اند باید ایشانرا نجات دهم پس
از نظرم غائب شد پس اندکی نرفتم که بآن قریه رسیدم و مسافت آنجا بسیار بود و آن جماعت در روز دویم بآنجا رسیدند پس چون
بحله رسیدیم رفتم نزد سید علماء کاملین سید مهدی قزوینی ساکن حله و قصه را نقل نمودم و مسائل دین خود را از او اخذ کردم
و از او سؤال کردم عملیکه وسیله شود برای من که بار دیگر آن حضرت را ملاقات کنم پس فرمود چهل شب جمعه زیارت کن حضرت
سید الشهداء ع پس مشغول شدم و از حله برای زیارت شب جمعه بکربلا میرفتم تا آنکه یکی باقی مانده بود روز پنجشنبه بود که از حله رفتم به
کربلا چون بدروازهٔ شهر رسیدم دیدم اعوان دیوان و نایب حاکم از زوار مطالبه تذکره میکنند و من نه تذکره داشتم و
نه قیمت آن را پس متحیر ماندم و خلق بر دروازه ازدحام کرده بودند پس دفعهٔ خواستم که خود را مخفی کنم و از ایشان بگذرم
میسر نشد در اینحال صاحب خود حضرت صاحب الزمان ع را دیدم که در هیئت طلاب عجم عمامهٔ سفیدی در سر دارد و داخل
بلد است چون آنحضرت را دیدم استغاثه کردم پس بیرون آمد و دست مرا گرفت و داخل دروازه کرد و کسی مرا ندید چون داخل
شدم دیگر آن بزرگوار را ندیدم و با حسرت و حیرت و غم و اندوه باقی مانده شدم **حکایت سی ام** و نیز در آنکتاب
مستطاب روایت کرده از عالم عامل و ثقهٔ کامل میرزا اسمعیل سلماسی و نیز از والد ماجدش صاحب مقامات و کرامات ملا
زین العابدین سلماسی و او نیز از جد اکرم خود که فرمود مردی از عجم بزیارت عسکریین علیهما السلام مشرف شد در تابستان که هوا
بغایت گرم بود و قصد زیارت کرد در وقتیکه کلیدار در رواق بود در وسط روز و درهای حرم مطهر بسته و آماده خواب بود
در رواق در نزدیکی شباک غربی که از رواق بصحن باز میشود پس چون صدای حرکت پای زوار را شنید در را باز کرد و خواست
برای آن شخص زیارت بخواند پس آن زائر با او گفت این یک اشرفی را بگیر و مرا بحال خود واگذار که با توجه و حضور قلب زیارت
بخوانم پس کلیدار قبول نکرد و گفت قاعده را بهم نمیزنم پس اشرفی دوم و سیم باو داد باز قبول نکرد و چون کثرت اشرفیها را
دید زیاد تر امتناع کرد و اشرفیها را رد کرد پس آن زائر متوجه حرم شریف شد و با دل شکسته عرض کرد پدرم و مادرم فدای
شما باد اراده نمودم که زیارت کنم شما را با خضوع و شما مطلع شده بر منع کردن او مرا پس کلیدار او را بیرون کرد و در را بست
بگمان آنکه آن شخص مراجعت میکند بسوی او و بهر چه بتواند از او میگیرد و متوجه شد بطرف شرقی رواق که از آنطرف برگرد و بطرف
غربی چون رسید برکن اول که از آنجا باید منحرف شد برای شباک دید سه نفر رو باو میآیند و آثار صعت مگر آنکه یکی از ایشان
اندکی مقدم است بر آنکه نزد اوست و همچنین دویم از سیم و سیمی که عجب تر است از همه کوچکتر و در دست او قطعهٔ نیزه ایست
که در سرش پیکان دارد چون کلیدار ایشانرا دید مبهوت ماند پس صاحب نیزه متوجه او شد در حالتیکه مملو بود از غیظ و غضب
و نیزهٔ خود را حرکت داد بقصد طعن زدن بر او و فرمود ای ملعون پسر ملعون گویا این شخص آمده بود بخانهٔ تو و یا بزیارت تو که او را
مانع شدی پس در اینحال آنکه از همه بزرگتر بود متوجه او شد و با کف خود اشاره کرد و منع نمود و فرمود همسایهٔ تو است مدارا کن با
همسایه خود پس صاحب نیزه امساک نمود و در ثانی غضبش بهیجان آمد و نیزه را حرکت داد و همان سخن اول را اعاده فرمود پس
آنکه بزرگتر بود متوجه او شد باز اشاره نمود و منع کرد و در دفعهٔ سیم باز آتش غضبش شعله ور شد و نیزه را حرکت داد و
آن شخص ملتفت نشد بچیزی و غش کرد و بر زمین افتاد بهمان حال بماند مگر در روز دویم و یا سیم در خانهٔ خود و چون وقت عصر خویشان
او آمدند در رواق در را که از پشت بسته بود باز کردند و او را بیهوش افتاده دیدند بخانه اش بردند پس از دو یا سه روز که بحال آمد
اقاربش در دور او گریه میکردند پس آنچه گذشته بود میان او و آن زائر و آن سه نفر برای ایشان نقل کرد و فریاد میکرد که مرا دریابید
با آب که سوختم و هلاک شدم پس مشغول شدند بریختن آب بر او و او استغاثه میکرد تا آنکه پهلوی او را باز کردند پس دیدند که
به مقدار درهمی از آن سیاه شده و او میگفت مرا با نیزه خود صاحب النقطه زد یعنی حضرت صاحب الزمان و او را زد پس او را
برداشتند و بردند به بغداد و بر جراحان عرضه داشتند و همه ایشان از علاج آن عاجز ماندند پس او را بردند به بصره چون در آنجا طبیب
انگلیسی بود حکیم این شخص سوادی کرده فرنگی معروفی بود پس چون او را بر آن طبیب نشان دادند و نبض او را گرفت
در حیرت ماند که دلالت کند بر سوء مزاج او و ورم و ماده در آن موضع سیاه شده نمیبیند پس آن طبیب ابتداءً
گفت گمان میکنم که این شخص سوء ادبی کرده با بعض از اولیا و صدمه که خداوند او را باین درد مبتلا کرده چون از آنجا مأیوس

از علاج شدند بر گردانیدند او را به بغداد پس در بغداد مرد و اسم او حسان بوده است مؤلف میگوید نظیر این حکایت که غیر از این
است که در سامره اتفاق افتاده از جهة منع کردن کلیدار یکنفر از زوار را در حرم این مرحوم میرزا تقی که در زمان خودش و
یا قریب بآن واقعه نقل کرده **حکایت سی و یکم** و ایضا در آنکتاب شریف نقل کرده بیک واسطه از همان بزرگوار
صاحب کرامات مولی زین العابدین که گفت روزی در مجلس درس آیة الله علامه بحر العلوم اعلی الله مقامه در نجف اشرف
بودیم که داخل شد براو عالم محقق میرزا ابو القاسم قمی صاحب قوانین در آنسال که از عجم مراجعت کرده بود بجهة زیارت
عتبات و طواف بیت الله الحرام پس متفرق شدند و من ماندم با سه نفر دیگر از خواص اصحاب بحر العلوم
که در اعلا درجه تقوی و ورع و اجتهاد بودند پس محقق مذکور متوجه جناب سید شد و گفت شما فایز شدید و دریافت نمودید
مرتبه ولادت روحانیه و جسمانیه و قرب مکانی ظاهری و باطنی را پس چیزی بما تصدق نمائید از آن نعمتهای غیر
متناهیه که بدست آوردید پس سید فرمود که من شب گذشته بمسجد کوفه رفته بودم برای ادای نافله شب با عزم برجوع در
اول صبح به نجف اشرف که امر درس معطل نماند و چنین بود عادت آن مرحوم در چند سال پس چون از مسجد بیرون آمدم
در دلم شوقی افتاد برای رفتن بمسجد سهله پس خیال خود را از آن منصرف کردم از جهة ترس نرسیدن بدرس طلاب پیش از
نجف و لکن شوق پیوسته زیاد میشد و قلب میل میکرد پس در آنحال که متردد بودم ناگاه بادی وزید و غباری برخواست
و مرا بآنطرف حرکت داد و اندکی نگذشت که مرا بدر مسجد سهله انداخت پس داخل مسجد شدم و دیدم که خالیست از زوار
مگر یک شخصی جلیلی که مشغول است بمناجات با قاضی الحاجات بکلماتیکه قلب را منقلب و چشم را گریان میکند پس حالم تغیر
و دلم از جا کنده شد و زانوهای من لرزید و اشکم جاری شد از شنیدن آن کلمات که هرگز بگوشم نرسیده بود و چشم ندیده بود
از آنچه بمن رسیده از دعاجات و مناجات پس دانستم که مناجات کننده انشاء میکند آن کلمات را نه آنکه از محفوظات
خود میخواند پس در مکان خود ایستادم و گوش بآن کلمات فرا داشتم و از آنها متلذذ بودم تا آنکه از مناجات فارغ شد
پس ملتفت شد بمن و فرمود مهدی بیا پس چند قدمی پیش رفتم تا بآنجا که دست آن حضرت بمن و دست من بآن بزرگوار
میرسید و تکلم فرمود بکلمه مولا سلماسی گفت چون کلام سید مرحوم باینجا رسید یکدفعه از این رشته سخن دست کشید و اعراض
نمود پس جناب محقق قمی دوباره سؤال کرد از آن کلام خفی پس سید بدست اشاره فرمود که آن از اسرار مکتومه است
حکایت سی و دوم و نیز در آنکتاب نقل کرده از عالم جلیل مذکور که گفت نماز کردیم با جناب سید بحر العلوم در حرم عسکریین
پس چون اراده کرد که برخیزد بعد از تشهد رکعت دوم حالتی برای او عارض شد که اندکی توقف کرد آنگاه برخواست چون
از نماز فارغ شد همه ما تعجب کردیم و جهة آن توقف را ندانستیم و کسی از ما جرأت نکرد که سؤال کند تا آنکه برگشتیم بمنزل و
طعام حاضر شد پس یکی از سادات حاضر در مجلس بمن اشاره کرد که از آنجناب سؤال کنم از سر آن توقف گفتم نه تو نزدیک
تری از ما پس جناب سید بزرگوار ملتفت من شد و فرمود چه گفتگو میکنید و از همه کس جرأت من بیشتر بود در نزد ایشان پس
گفتم که ایشان میخواهند بفهمند سر آن حالتی که در نماز برای شما عارض شده بود فرمود بدرستیکه حضرت حجة عصر داخل روضه
مقدسه شد از جهة سلام کردن و زیارت پدر بزرگوار خودش پس من آن حضرت را دیدم و برای من آن حالت دست داد از جهة
مشاهده جمال انور آن حضرت تا آنکه از روضه مطهره بیرون رفتند **حکایت سی و سیم** و ایضا در آنکتاب شریف
نقل کرده از جناب مولای سلماسی طاب ثراه و او نیز از ناظر جناب بحر العلوم اعلی الله مقامه در ایام مجاورت او
در مکه معظمه گفت که آنجناب با آنکه در بلد غربت بود و منقطع از اهل و خویشان خود شده بود قوی القلب بود در بذل و
عطا و اعتنائی بکثرت خرج و مصارف و زیاده شدن مخارج نمیکرد پس اتفاق افتاد روزیکه چیزی نداشتیم پس چگونگی
حال را خدمت سید عرض کردم که مخارج زیادی و چیزی در دست نیست پس چیزی نفرمود و عادت سید بر این بود که
صبح طوافی دور کعبه میکرد و بخانه میآمد و در اطاق مخصوص خود میرفت پس قلیانی برای او میبردیم آنگاه بیرون میآمد
و در اطاق دیگری می‌نشست و تلامذه او از هر مذهبی جمع میشدند پس برای هر صنف بطریق مذهب اش درس میگفت پس
در آن روز که شکایت از تنگدستی در روز گذشته کرده بودم چون از طواف برگشت و حسب العاده قلیان را حاضر کردم

ناگاه کسی در را کوبید پس سید بشدت مضطرب شد و بمن گفت قلیان را بگیر و از اینجا بیرون ببر و خود بشتاب برخواست و در خانه
را باز کرد پس شخص جلیلی در هیئت عرب داخل شد و نشست در اطاق سید و سید در نهایت ذلت و مسکنت و ادب دم
در نشست و بمن اشاره کرد که قلیان نیاورم پس ساعتی با همدیگر سخن میگفتند آنگاه برخواست و سید بشتاب برخواست
و در خانه را باز کرد و دستش را بوسید و او را بر ناقه که آنرا در در خانه خوابانیده بود سوار کرد و او رفت و سید با رنگ متغیر
شده باز گشت و براتی بدست من داد و گفت این حواله ایست بر مرد صرافی که در کوه صفا است برو نزد او و بگیر از او
آنچه بر او حواله شده پس آن برات را گرفتم و بردم آنرا نزد همان مرد چون گرفت و نظر نمود در آن بوسید و گفت برو
و چند حمال بیاور پس رفتم و چهار حمال آوردم پس بقدری که آن چهار حمال قوت داشتند ریال فرانسه آوردند و ایشان برداشتند
ریال فرانسه چهقران عجمی است و چیزی زیاده پس حمالها آنها را بمنزل آوردند و من در تعجب بودم از آن شخص و از آن
برات او پس روزی رفتم بنزد آن صراف که از او بپرسم از حال آن شخص و اینکه آن حواله از کی بود پس نه صرافی و نه در آنجا
دکانی بود پس تعجب کردم و از کسیکه در آنجا حاضر بود همه وقت یعنی در آنجا کسب و کار بود از حال آن صراف پرسیدم گفت
در اینجا ما هرگز صرافی ندیدیم و در اینجا فلان کس می‌نشیند پس دانستم که این امر از اسرار ملک علام است پس معلوم شد که آن
بزرگوار حضرت صاحب الزمان ع بوده است و در آنکتاب فرموده که خبر داد مرا باین حکایت فقیه نبیه و عالم وجیه صاحب
تصانیف رائقه و مناقب فائقه شیخ محمد حسین کاظمینی ساکن نجف اشرف از همان شخص که حضرت صاحب الزمان ع را در قصه حاجی
علی بغدادی بوکالة او تصریح فرموده و او نیز از بعضی ثقات از شخص مذکور **حکایت سی و چهارم** و نیز در آنکتاب شریف
نقل کرده از عالم صالح متدین متقی جناب حاجی میرزا حسین لاهیجی مجاور نجف اشرف و او نیز از عالم ربانی و مؤید آسمانی مولا
زین العابدین سلماسی که فرمود روزی جناب سید بحر العلوم طاب ثراه وارد شد در حرم حضرت امیر المؤمنین ع پس باین بیت ترنم
کرد چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن برخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن پس از جناب بحر العلوم سؤال کردم
از سبب خواندن این بیت پس فرمود چون بحرم حضرت امیر ع وارد شدم دیدم حضرت حجة عصر ع را که نشسته در بالای سر آن
حضرت و قرآن تلاوت میفرماید باواز بلند و چون صدای آن بزرگوار را شنیدم آن بیت را خواندم و چون وارد حرم شدم بعد از
زمانی آنحضرت قرائت را ترک کرد و از حرم مقدس بیرون رفتند **حکایت سی و پنجم** خبر داد مرا شیخ استاد خراسانی
و نیز نقل کرده در کتاب نجم الثاقب از عالم فاضل شیخ باقر کاظمینی و از فقیه کامل عابد فاضل شیخ محمد طه نجفی که حقیر نیز او را
درک کردم که مردی مؤمن بود در نجف اشرف از خانواده مرحوم آل رحیم که او را شیخ حسین رحیم میگفتند و مردی بود پاک طینت
و فطرت و مبتلا بمرض سینه و سرفه که با آن خون بیرون می‌آمد از سینه اش با اخلاط و با این حال در نهایت فقر بود و مالک قوت
روزش نبود و غالب اوقات میرفت بنزد اعراب بادیه نشین از جهة تحصیل قوت و با این مرض و فقر دلش مایل شد بزنی از اهل نجف و خواهش
او را خواستگاری نمود کسان آن زن از جهة فقر و مرضش ندادند و از جهة آن زن نیز در همی و غمی شدیدی بود و چون مرض و فقر
و مأیوسی از آن زن کار را بر او سخت ساخت عزم کرد بر عمل کردن آنچه معروف است در میان اهل نجف که هر کرا امر سختی روی
دهد چهل چهارشنبه مواظبت کند رفتن بمسجد کوفه را که لامحاله حضرت حجة عصر را بنحویکه نشناسد خواهد دید و مقصودش را بر خواهد
و مرحوم شیخ باقر نقل کرد که شیخ حسین گفت من چهل شب چهارشنبه بر این عمل مواظبت کردم چون شب چهارشنبه آخر شد و آن
شب تاریک بود از شبهای زمستان و باد تندی میوزید که با او بود اندکی باران و من نشسته بودم در دکه داخل در مسجد است و
آن دکه شرقیه مقابل در اول است که واقعست در طرف چپ کسی که داخل مسجد میشود و متمکن از دخول مسجد نبودم بجهة خونیکه
از سینه من میآمد و چیزی نداشتم که اخلاط سینه را در آن جمع کنم و انداختن آن در مسجد نیز روا نبود و چیزی هم نداشتم که سرما را
از من دفع کند پس دلم تنگ و غم و اندوهم زیاد شد و دنیا در چشمم تاریک شد و فکر میکردم که شبها تمام شد و این شب
آخر است نه کسی را دیدم و نه چیزی برایم ظاهر شد و این همه مشقت و رنج بردم و بار زحمت و خوف بردوشم کشیدم
در چهل شب که از نجف میآیم بمسجد کوفه و در اینحال خبر یأس برایم نتیجه نداد و من در این کار خود متفکر بودم و در مسجد احدی
نبود و آتش روشن کرده بودم بجهة درست کردن قهوه که با خود از نجف آورده بودم و بخوردن آن عادت داشتم و

بسیار کم بود پس ناگاه شخصی از سمت در اول مسجد متوجه من شد چون از دور او را دیدم مکدر شدم و با خود گفتم که این اعرابیست از اهالی اطراف مسجد و آمده نزد من که قهوه بخورد و من امشب بی قهوه میمانم و در این شب تاریک همی و غمی من زیاد خواهد شد در این فکر بودم که او بمن رسید و سلام کرد بر من و نام مرا برد و در مقابل من نشست تعجب کردم از دانستن او نام مرا و گمان کردم که او از آنهاست که در اطراف نجف‌اند و من گاهی بر ایشان وارد میشوم پس از او پرسیدم که از کدام طایفه عرب گفت از بعضی ایشانم پس اسم هر یک از طایفه عرب را بردم گفت از آنها نیستم پس مرا بغضب آورد و از روی سخریه گفتم آری تو از طریطره و این لفظی است بی‌معنی پس از سخن من تبسم کرد و گفت بر تو حرجی نیست من از هر کجا باشم و ترا چه محرک شده که باینجا آمده گفتم تو هم تفتیش ندارد سؤال کردن از این امور گفت چه ضرر دارد بتو که مرا خبر دهی پس از حسن اخلاق او تعجب کردم و قلبم باو مایل شد و چنان سخن میگفت میل من باو زیاد میشد پس از برای او از تتن سبیل ساختم و باو دادم گفت تو آنرا بکش و من میکشم پس برای او در فنجان قهوه ریختم و باو دادم گرفت و اندکی خورد و آنگاه بمن داد و گفت تو آنرا بخور پس گرفتم خوردم و ملتفت نشدم که تمام آنرا نخورده و آناً فاناً باو محبتم زیاد میشد پس گفتم ای برادر امشب ترا خداوند برای من فرستاده که مونس من باشی آیا می‌آئی با من که برویم بمقبره مسلم گفت میآیم با تو حالا خبر خود را نقل کن گفتم ای برادر واقع را برای تو نقل میکنم من بغایت فقیر و محتاجم از آن روز که خود را شناختم و با این حال نیز چند سال که از سینه ام خون می‌آید علاجش را نمیدانم و عیال هم ندارم و دلم مایل شده بزنی از اهل محله خودم در نجف اشرف و چون در دستم چیزی ندارم گرفتنش برایم میسر نیست و مرا مغرور کردند و گفتند که بجهة حوایج خود متوجه شو بصاحب الزمان و چهل شب چهارشنبه متوجه شو در مسجد کوفه بیتوته کن که خواهی آنحضرت را دید و حاجتت را خواهد برآورد و این آخر شبهای چهارشنبه است و چیزی ندیدم و این همه زحمت کشیدم در این شبها اینست سبب زحمت آمدن من باینجا و اینست حوائج من پس گفت در حالتیکه من غافل بودم و اما سینه تو پس عافیت یافت و اما آن زن پس باین زودی خواهی گرفت و اما فقرت بحال خود باقی است تا بمیری و من ملتفت نشدم باین بیان و تفصیل پس گفتم نمیرویم بسوی جناب مسلم گفت برخیز پس برخاستم و در پیش روی من افتاد چون وارد زمین مسجد شدیم گفت بمن آیا دو رکعت نماز تحیت مسجد را نکنیم گفتم میکنیم پس ایستاد نزدیک شاخص سنگی که در میان مسجد است و من در پشت سرش ایستادم پس تکبیرة الاحرام را گفتم و مشغول خواندن فاتحه شدم که ناگاه شنیدم قرائت فاتحه او را که هرگز نشنیده ام از احدی چنین قرائتی پس از حسن قرائتش در نفس خود گفتم شاید او صاحب الزمان علیه السلام باشد و شنیدم پاره کلمات از او که دلالت بر این میکرد آنگاه نظر کردم بسوی او بعد از خطور این احتمال در دل در حالتیکه آنحضرت در نماز بود دیدم که نور عظیمی احاطه نموده بآن حضرت بنحویکه مانع شد مرا از تشخیص شخص شریفش و در این حال مشغول نماز بود و من میشنیدم قرائت آن حضرت را و بدنم میلرزید و از خوف حضرتش نتوانستم نماز را قطع کنم پس بهر نحو بود نماز را تمام کردم و نور از زمین بالا میرفت پس مشغول شدم بگریه و زاری و عذرخواهی از بی‌ادبی که در مسجد با آنحضرت کرده بودم و گفتم ای مولای من وعده حضرتت راست است مرا وعده دادی که باهم برویم بقبر مسلم در بین سخن گفتن بودم که آن نور متوجه جانب قبر مسلم شد پس من نیز متابعت کردم آن نور داخل شد در قبه مسلم و در وسط قبه قرار گرفت و پیوسته چنین بود و من مشغول گریه و ندبه بودم تا آنکه طلوع صبح شد و آن نور عروج نمود و چون صبح شد ملتفت شدم بکلام آنحضرت که اما سینه‌ات پس شفا یافت دیدم سینه‌ام صحیح و ابداً سرفه نمیکنم و هفته نکشید که اسباب تزویج آن دختر فراهم آمد از جائیکه گمان نداشتم و فقرم هم بحال خود باقی است چنانچه آن حضرت فرموده و الحمد لله

حکایت سی و ششم

ایضاً در آن کتاب شریف نقل کرده از جماعتی از علما از آنجمله زبدة العلماء و قدوة الاولیاء سید صالح خلف افضل الفضلاء سید مهدی قزوینی ساکن حله که گفت خبر داد مرا بعضی از صلحاء ابرار از اهل حله گفت صبحی از خود بیرون آمدم بقصد خانه شما برای زیارت سید مهدی اعلی الله مقامه پس در راه مرورم افتاد بمقام معروف بقبر سید محمد ذی الدمعه که امامزاده معروف است و پسر زید شهید پسر امام زین العابدین علیه السلام است پس دیدم در نزد شباک او از خارج شخصی را که منظر نیکوئی درخشان داشت و مشغول است بقرائت پس تأمل کردم در او و دیدم در شمایل غریبست و از اهل حله نیست پس در نفس خود گفتم این مرد غریب است و اعتنا کرده بصاحب این قبر و ایستاده و فاتحه میخواند و ما اهل بلد از او میگذریم و چنین

نمیکنیم پس فاتحه و توحید را خواندم چون فارغ شدم سلام کردم بر او پس جواب سلام داد و فرمود ای علی تو میروی بزیارت سید مهدی گفتم آری فرمود من نیز با تو هستم چون قدری راه رفتیم فرمود بمن که ای علی غمگین مباش بر آنچه وارد شده بر تو از خسران و محنت مال در این سال زیرا تو مردی که خداوند ترا امتحان نموده بمال پس دید ترا ادا میکنی حق و بجا میآوری آنچه را که خداوند بر تو واجب کرده بود از حج و اما مال پس آن عرضی است که زایل میشود و میآید و میرود و مراد در این سال خسرانی رسیده بود که احدی بر آن مطلع نشده بود از ترس شهرت شکست کار که موجب تضییع تجارت است پس در نفس خود غمگین شدم و گفتم سبحان الله شکست من شایع شده است تا آنجا که باجانب رسیده و لکن در جواب او گفتم الحمد لله بر همه حال پس فرمود آنچه از مال تو رفته بزودی بر خواهد گشت بسوی تو بعد از زمانی و تو برمیگردی بحال اول خود و دیون خود را ادا خواهی کرد پس ساکت شدم و تفکر میکردم در کلام او تا آنکه بدر خانه شما رسیدیم پس ایستادم و او ایستاد گفتم داخل شو ای مولای من که من از اهل خانه ام پس فرمود داخل شو که من صاحب دارم و صاحب الدار از القاب خاصه آن حضرت است پس من امتناع کردم از داخل شدن پس دست مرا گرفت و داخل خانه کرد چون داخل مسجد شدیم دیدم جماعت طلبه را که منتظر بیرون آمدن سید را از اندرون بجهة درس گفتن و جای نشستن او خالی بود و آنجا کتابی گذاشته بودند پس آن شخص رفت و در آن محل سید نشست آنگاه آن کتاب را گرفت و باز کرد و آن کتاب شرایع محقق بود آنگاه بیرون آورد از میان اوراق کتاب چند جزو مسوده را که بخط سید بود و خط سید در نهایت بد خط بود که هر کسی نمیتوانست بخواند شروع نمود بخواندن و بطلبه میفرمود آیا تعجب نمیکنید از این فروع و الد مرحوم نقل کرد که چون بیرون آمدم دیدم آن مرد را که جای من نشسته پس چون مرا دید برخواست و کناره کرد از آن موضع پس او را ملزم نمودم بنشستن در آن مکان و دیدم او را که مردیست خوش منظر زیبا چهره در زی غریب و رود کردم باو با طلاقت و بشاشت که از حالش سؤال کنم و حیا کردم بپرسم که او کیست و وطنش کجاست پس شروع نمودم بدرس گفتن پس او تکلم میکرد در مسئله که ما در آن بحث میکردیم بکلامی که مانند مروارید غلطان بود پس کلام او مرا مبهوت کرد پس یکی از طلاب گفت ساکت شو ترا چه باین سخنان پس تبسم کرد و ساکت شد چون درس تمام شد گفتم باو از کجا آمدی بحله فرمود از بلد سلیمانیه گفتم کی بیرون آمدی فرمود دیروز گذشته و بیرون نیامدم از آنجا مگر داخل شد در آنجا نجیب پاشا فتح کرده و با شمشیر و قهر آنجا را گرفت و احمد پاشا که در آنجا سرکشی میکرد گرفت و بجای او عبد الله پاشا برادرش را نشاند پس من متفکر ماندم در خبر او و اینکه این فتح و خبر بحکام حله نرسیده و در خاطرم نگذشت که از او بپرسم که چگونه گفت بحله رسیدم و دیروز از سلیمانیه بیرون آمدم و میان حله و سلیمانیه زیاده از ده روز است برای سوار تندرو آنگاه آنشخص امر فرمود بعضی خدام خانه را که آب برای او بیاورد پس خادم ظرف را گرفت که آب از حب بردارد پس او را صدا کرد که چنین مکن زیرا که در ظرف حیوان مرده است پس نظر کرده در آن دید چلپاسه در آن مرده است پس از ظرف دیگر آب آورد چون آنرا خورد برخواست برای رفتن پس من برخواستم بجهة برخاستن او پس مرا وداع کرد و بیرون رفت چون او بیرون شد من بآن جماعت گفتم چرا انکار نکردید خبر او را در فتح سلیمانیه پس ایشان گفتند تو چرا انکار نکردی پس حاجی مذکور خبر داد مرا بآنچه واقع شده بود در راه و نیز جماعت اهل مجلس خبر دادند بآنچه واقع شده بود قبل از بیرون آمدن من از خواندنش در آن مسوده و تعجب کردن از فروع که در آن بود والد فرمود گفتم جستجو کنید او را و گمان ندارم او را بیابید او و الله حضرت صاحب الامر علیه السلام است پس آن جماعت در طلب آن حضرت متفرق شدند پس نیافتند برای او عینی و نه اثری پس گویا که بآسمان بالا رفت و یا بزمین فرو شد فرمود پس ضبط کردیم آن روز را که خبر داد از فتح سلیمانیه در آن پس رسید خبر بشارت فتح بحله بعد از ده روز از آن روز و حکام اعلان کردند و حکم کردند بانداختن توپ چنانچه رسم است که در خبر فتوحات میکنند

حکایت سی و هفتم

و نیز در آن کتاب نقل کرده از سید مؤید مذکور سید صالح و ایضاً فرموده و نیز خبر داد مرا خود عالم جلیل و سید فاضل سید مهدی مزبور اعلی الله مقامه که بیرون آمدم روز چهاردهم شعبان از حله بقصد زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام در شب نیمه آن و چون از شط هندیه عبور کردم یعنی از فرات گذشتیم بطویرج رسیدیم پس دیدم زواریکه از حله و اطراف آن رفته بودند و زواریکه از نجف اشرف و حوالی آن وارد شده بودند جمیعاً محصور شدند در خانهای طایفه بنی طرف و راهی نیست برای ایشان ...

تاریخ

شدم که هرچه

عشیره عنیزه در راه فرود آمده بودند و مانع شده بودند که احدی از کربلا خارج شود و کسی داخل گردد مگر آنکه او را نهب و غارت
کنند پس من نزد عربی فرود آمدم و نماز ظهر و عصر را بجای آوردم و نشستم منتظر بودم که چه خواهد شد امر زوار و باران نیز کم
کم میآمد پس در اینحال دیدم تمام زوار حرکت کردند و بسمت کربلا متوجه شدند پس بشخصی که با من بود گفتم برو و سؤال کن که
چه خبر است پس بیرون رفت و برگشت و بمن گفت که عشیره بنی طرف بیرون آمدند با اسلحه ناریه و قرار دادند که زوار را بکربلا
برسانند هر چند کار بقتال کشد با عنیزه و چون این کلام را شنیدم گفتم با آنها که با من بودند این کلام اصلی ندارد زیرا که بنی طرف را
قدرت مقاتله با عنیزه ندارد و گمان میکنم که این حیله است از ایشان بجهة بیرون کردن زوار از خانه های خود زیرا که بر ایشان
سنگین شده ماندن زوار در نزد ایشان چون باید مهمانداری بکنند پس در اینحال بودیم که زوار برگشتند بسوی خانهای
آنها پس معلوم شد که حقیقت حال همان است که گفتم پس زوار داخل خانها نشدند و در سایه خانها نشستند و آسمان هم ابر
گرفت پس مرا حالتی از ایشان رقتی گرفت و شکستی بزرگ برایم حاصل شد پس متوجه شدم بسوی خداوند بدعا و توسل به پیغمبر و
آل او علیهم السلام و طلب اعانه زوار از آن بلا که مبتلا شده بودند کردم پس در اینحال بودیم که دیدیم سواری را که میآید بر اسب
نیکوئی مانند آهو که مثل آن ندیده بودم و در دست او نیزه درازیست و آستینها را بالا زده اسب را میدواند تا آنکه ایستاد
در نزد خانه که من بودم پس سلام کرد و ما جواب سلام او را دادیم آنگاه فرمود یا مولانا سید مهدی فرستاد مرا کسیکه سلام میکند
بر تو و او کنج محمد آقا و صفر آقا است و آن دو نفر را میشناختم که صاحب منصبان عثمانیه سلمهم الله تعالی بودند و میگویند که زوار
بیایند که ما طرد کردیم عنیزه را از راه و ما منتظر زواریم با عساکر و خود در پشته سلیمانی در نزد کربلا بر سر جاده ایم پس من بان
سوار گفتم تو با ما هستی تا پشته سلیمانی گفت بلی پس ساعت ملاحظه کردم دیدم دو ساعت و نیم تقریبا از روز مانده پس گفتم اسب
مرا حاضر کردند و آن عربی که من در منزل او بودم آمد گفت ای سید مانفس خود و نفس زوار را در خطر مینداز امشب را در نزد ما باش
تا امر واضح شود پس باو گفتم چاره نیست از سوار شدن بجهة ادراک زیارت مخصوصه نیمه شعبان و چون زوار دیدند که ما
حرکت کردیم پیاده و سواره در عقب ما حرکت کردند پس از طویرج رو بکربلا براه افتادیم و آن سوار مذکور در جلو ما بود تا
شیر خداوند و ما همه در پشت سر او میرفتیم تا رسیدیم به پشته سلیمانی پس آن سوار بر آنجا بالا رفت و ما نیز او را متابعت نمودیم
آنگاه پایین رفت و ما رفتیم تا بالای پشته پس نظر کردیم از آن سوار اثری ندیدیم گویا باسمان بالا رفت یا بزمین فرو رفت
و نه رئیس عسکری دیدیم و نه عسکری پس گفتم با جماعتیکه با من بودند آیا شک دارید که او صاحب الامر ع بوده گفتند نه و آمده
من در آنوقتیکه آن حضرت در پیش روی من میرفت تأمل زیادی کردم در او که گویا وقتی قبل از این او را دیده ام لکن بخاطرم
نیامد که کی او را دیدم پس چون از ما جدا شد متذکر شدم که او همان شخص بود که در حله بمنزل من آمده بود و مرا خبر داده بود از واقعه
سلیمانیه چنانچه در حکایت سابق ذکر شد و اما عشیره عنیزه پس اثری ندیدیم از ایشان در منزلهای شان و ندیدیم احدی را که
از حال ایشان سؤال کنیم جز آنکه غبار شدیدی دیدیم که بلند شده بود در وسط بیابان پس وارد کربلا شدیم و بسرعت اسبان
ما ما را میبردند پس رسیدیم بدروازه شهر و عسکر را دیدیم در بالای قلعه ایستاده اند پس بما گفتند که از کجا آمدید و چگونه رسیدید آنگاه
نظر کردند بسواد زوار پس گفتند سبحان الله این صحرا پر شده از زوار پس عنیزه بکجا رفتند پس گفتم با ایشان بنشینید در بلد و معاش خود را
بگیرید برای مکه پروردگاری است که آنرا حفظ میکند آنگاه داخل بلد شدیم پس دیدیم کنج آقا را که بر تختی نشسته نزدیک دروازه
پس سلام کردم پس در مقابل من برخواست پس گفتم باو که ترا همین فخر بس که مذکور شدی در آن زبان مبارک پس گفت قصه
چیست پس برای او نقل کردم پس گفت ای مولای من و من از کجا دانستم که تو بزیارت آمدی تا قاصد نزد تو بفرستم و من و عسکرم
پانزده روز است که درین بلد محصوریم از خوف عنیزه و قدرت نداریم بیرون بیائیم آنگاه پرسید که عنیزه بکجا رفتند گفتم نمیدانم جز
آنکه غبار شدیدی در وسط بیابان دیدیم که گویا غبار کوچ کردن آنها باشد آنگاه ساعت را ملاحظه کردم دیدم یکساعت و
نیم از روز مانده و تمام زمان سیر ما یک ساعت واقع شده و بین منزلهای عشیره بنی طرف تا کربلا سه فرسخ است پس شب را در کربلا بسر
بردیم چون صبح شد سؤال کردیم از خبر عنیزه پس خبر داد بعضی از فلاحین که در بساتین کربلا بود که عنیزه در حالتیکه در منزلها و خیمه ها
خود بودند که ناگاه سواری ظاهر شد بر ایشان که بر اسب نیکوی فربهی سوار بود و بر دستش نیزه درازی بود پس با آواز بلند که

و راه مترددین بلد از عبور و مرور و رس قطع کرده بود

ایشان

ایشان صیحه زد که ای جماعت عشیره [illegible] آنچه رو بشما آورده اند [illegible]
ایشان در عقب میآیند پس کوچ کنید و گمان ندارم که از ایشان نجات یابید پس خداوند خوف و ذلت را بر ایشان
مسلط فرمود حتی آنکه شخص بعضی از اسباب خود را میگذاشت بجهة تعجیل در حرکت پس ساعتی نکشید که تمام ایشان کوچ کردند و
رو به بادیه آوردند پس باو گفتم اوصاف آن سوار را برای من نقل کن پس نقل کرد دیدم که او همان سواریست که با ما بود بعینه
والحمد لله تعالی

حکایت سی و هشتم

نیز در کتاب شریف نقل کرده از جناب عالم جلیل و فاضل نبیل ورع عدل
رضی حاجی ملا محسن اصفهانی که گفت خبر داد مرا ثقه سند و عالم عامل مؤید سید محمد بن سید مال الله بن سید معصوم قطیفی
رحمهم الله که وقتی قصد مسجد کوفه کردم در شبی از شبهای جمعه در آن زمان که راه آنجا و تردد تا آنجا بسیار کم بود مگر با جمعیتی و
استعدادی از جهة دزدان و قطاع طریق از اعراب و با من یکنفر از طلاب بود چون داخل مسجد شدیم کسی را در آنجا نیافتیم مگر
یک نفر از طلبه را پس شروع کردیم در بجا آوردن اعمال مسجد تا آنکه نزدیک غروب شد پس رفتیم و در مسجد را بستیم و در پشت
آن قدری سنگ و کلوخ و آجر ریختیم که خاطر جمع شدیم نمیشود آنرا باز کرد آنگاه داخل مسجد شدیم و مشغول نماز و دعا گردیدیم
و چون فارغ شدیم من و رفیقم نشستیم در دکة القضاء مقابل قبله و آن مرد صالح مشغول خواندن دعای کمیل بود در دهلیز نزدیک
باب ثعبان بصوت حزین و شب صافی و نورانی بود و ماهتاب و من متوجه بودم بطرف آسمان که ناگاه دیدم بوی خوش
در هوا پیچید و پر نمود فضای مسجد را خوب تر از مشک و عنبر و دیدم شعاع نوری را که در خلال شعاع نور ماه ظاهر شده مانند شعله
آتش و غالب شد بر نور ماه و در اینحال آواز آن مؤمن که بلند بود بخواندن دعا خاموش شد و او نیز ملتفت شد که ناگاه دیدم شخص
جلیلی را که داخل مسجد شد از طرف آن دریچه که در ثعبان است در لباس اهل حجاز و بر دوش شریف سجاده بود چنانکه عادت اهل
حرمین است تا بحال و راه میرفت در نهایت سکینه و وقار و هیبت و جلال متوجه در مسجد بود که بسمت مقبره جناب مسلم بیرون شود
و باقی نماند از برای ما از حواس چیزی جز دیده که خیره شده بود و دل که از جا کنده و چون در سیر خود رسید مقابل ما سلام کرد بر ما
اما رفیق من که بالمره از شعور عاری و توانائی رد سلام در او نمانده بود و اما من پس سعی کردم تا بزحمت جواب سلام دادم و چون
داخل شد در جناب مسلم حالت ما بجا آمد و بخود برگشتیم و گفتیم این شخص کی بود و از کجا داخل شد پس رفتیم بجانب آن شخص
پس دیدیم که او جامه خود را پاره کرده و دریده و مانند مصیبت زده گان گریه میکند پس از او سؤال کردیم از حقیقت حال
که چرا باینحالت افتادی گفت مواظبت کردم آمدن باین مسجد را در چهل شب جمعه بجهة لقای و دیدن حضرت صاحب الامر ع
و این شب جمعه چهلم بود و نتیجه کارم بدست نیامد جز آنکه در اینجا چنانکه مشاهده کردید مشغول بودم بخواندن دعا پس ناگاه
دیدم که آن حضرت در بالای سر من ایستاده پس ملتفت شدم بجانب او پس فرمود بمن که چه میکنی یا چه میخوانی و تردید از فاضل
متقدم است و من متمکن نشدم از جواب پس از من گذشت چنانکه دیدید پس رفتیم بطرف در مسجد دیدیم بهمان نحو که بسته بودیم
بسته است پس با حسرت برگشتیم

حکایت سی و نهم

و ایضا در آن کتاب مستطاب نقل کرده از ثقه عدل امین
آقا محمد رحمه الله که زیاده از چهل سال متولی امر شمعهای حرم عسکریین علیهما السلام و سرداب شریف بود و امین مرحوم میرزا محمد حسن
شیرازی اعلی الله مقامه نیز بود و او نقل کرد از والده خود که از صالحات معروفات است که گفت روزی در سرداب شریف
بودیم با اهل بیت عالم ربانی و مؤید سبحانی ملا زین العابدین سلماسی در آن ایام که مجاورت امره بود بجهة بنای قلعه آن بلد
گفت و آنروز روز جمعه بود و جناب آخوند مشغول شد بخواندن دعای ندبه معروفه و چون زن مصیبت زده و محنت فراق
کشیده میگریست و ناله میکرد و ما با او در گریه و ناله متابعت میکردیم در بین اینحالت بودیم که ناگاه بوی عطری وزیدن گرفت
و منتشر شد در فضای سرداب و پر شد هوا از بوی عطر خوش [illegible] شد و هوا آنحالت اول از ما برگشت و ما نیز برگشتیم بانچه مشغول
بودیم از خواندن دعای ندبه و چون بخانه مراجعت [illegible] سؤال کردیم از جناب آخوند ملا زین العابدین از سر آن بوی خوش
فرمود ترا چکار باین سؤال و جواب من اعراض نمود و عالم و عامل متقی آقا علی رضای اصفهانی طاب ثراه که نهایت خصوصیت را
با آخوند داشت [illegible] نقل کرد که روزی سؤال کردم از آن مرحوم از ملاقات کردن او حضرت حجة عج را و در او این گمان را
داشتم مثل استاد او [illegible] معظم بحر العلوم اعلی الله مقامه پس آخوند مرحوم اعلی الله مقامه حکایت همین واقعه را نقل کرد برای من

مخوف

بنحویکه از جمیع ما ها حالت را ابرد پس همه ساکت شدیم و قدرت سخن گفتن از ما رفت و متحیر ماندیم و تا زمانی گذشت پس آن بوی عطر خوش

بدون اختلاف کردیدن او آنحضرت را در همان وقت در سرداب شریف شد بهمان نحو مؤلف میگوید فرزندش آقا علی رضای اصفهانی
که فرمود در او این گمان را داشتم مثل استاد و سید معظم بحر العلوم طاب ثراه اشاره است تا که معلوم شد از دیدن سید
بزرگوار آن حضرت را مکرر و مرا آرا خانچه در چند حکایت سابقه ذکر شده است و با آنکه باز در کتاب شریف نقل کرده از مولا
محمد سعید صدر نوائی نجفی که از تلامذهٔ آن مرحوم بوده که گفت روزی در مجلس سید بزرگوار صحبت قضایای کسانیکه حضرت
صاحب الزمان را دیدند در میان آمد تا آنکه جناب سید بحر العلوم در بین آن صحبت بسخن در آمد و فرمود
میل کردم روزی که نماز را در مسجد سهله بجا آورم در وقتیکه گمان داشتم که از مردم خالی است چون بآنجا رسیدم دیدم که پر است از مردم
و صدای ذکر و قرائت ایشان بلند است و معهود نبود که در چنین وقتی صدائی در آنجا باشد پس ایشان را یافتم صفوفی
صف کشیده از برای بجای آوردن نماز بجماعت پس ایستادم به پهلوی دیوار در جائیکه ریگ بود پس رفتم بالای آن
که نظر کنم در صفوف شاید مکانی باشد که در آنجا تکبیرم پس در یکی از آن صفوف جای یکنفر پیدا کردم و بآنجا رفتم و ایستادم
پس در اثنای صحبت آن بزرگوار یکی از حاضرین مجلس گفت پس بفرمائید که حضرت صاحب الزمان را دیدم پس سید بحر العلوم
ساکت شد و گویا در خواب بود و بیدار شد پس هرچه خواستند که کلام را بآخر رساند راضی نشد و نیز نقل کرده از جناب مولای
سلماسی علیه الرحمة که گفت من حاضر شدم در مجلس درس سید بحر العلوم قدس سره که شخصی از او سؤال کرد از امکان رؤیت طلعت
غرّاء امام عصر عجل الله فرجه در زمان غیبت کبری و در دست سید بزرگوار قلیان بود و مشغول کشیدن بود پس از جواب آن شخص
ساکت شد و سر بزیر انداخت و خود را مخاطب کرد و آهسته میفرمود و من میشنیدم که چه بگویم در جواب او و حال آنکه آن حضرت
مرا در بغل کشید و سینه خود چسبانید و وارد شده است تکذیب مدعی رؤیت در زمان غیبت و این سخن را مکرر میکرد آنگاه در
جواب سائل فرمود که از اهل عصمت علیهم السلام رسیده تکذیب کسیکه مدعی رؤیت حضرت حجة عصر شده باشد و بهمین
دو کلمه اکتفا کرد و بآنچه میفرمود اشاره نکرد مؤلف میگوید در حکایت بعد جواب از حدیث تکذیب رؤیت آن حضرت
خواهد آمد انشاء الله

حکایت چهلم

قصهٔ جزیرهٔ خضراء و بحر ابیض است که علماء اعلام و پیشوایان اسلام مثل شهید
اول و علامهٔ مجلسی و فاضل بی نظیر و عالم خبیر میرزا عبد الله اصفهانی در ریاض العلماء و عالم صالح آخوند ملا کاظم هزار جریبی در کتاب
مناقب خود و غیر ایشان اعلی الله مقامهم نقل کرده اند از شیخ فاضل و عالم کامل فضل بن یحیی و او نیز نقل کرده از عالم فاضل
و فقیه کامل علی بن فاضل مازندرانی اعلی الله درجاته که گفت من چند سال در دمشق بطلب علم مشغول بودم در نزد شیخ عبد
الرحیم حنفی و در نزد او علم اصول و عربیه میخواندم و علم قرائت را در نزد شیخ علی مغربی اندلسی مالکی میخواندم و او در درس گفتن
معاند و منکر و متعصب مذهب نبود از خوبی ذاتیکه داشت و هر وقت که ذکر شیعه جاری میشد میگفت که علمای امامیه چنین
گفته اند بخلاف سایر مدرسین و گوینده ها که وقت ذکر شیعه میگفتند علماء رافضه چنین گفته اند و من بجهة تعصب نکردن شیخ اندلسی
مالکی تردد بنزد غیر او را قطع کردم و مدتی در نزد او درس خواندم پس اتفاق افتاد که شیخ مذکور از شام عازم مصر شد و از کثرت
محبتی که بمن داشت مرا با خود برد تا آنکه بمصر رسیدیم با جمعی از تلامذه او که همراه او بودند و وارد شهر قاهره شد و نه ماه در آنجا
درس گفت و ما با او بودیم در حسن حال ناگاه قافله از اندلس وارد شد و با مردی از ایشان نامه از والد شیخ ما بود و پدرش نوشته بود
که او مریض است بمرض شدیدی و آرزو دارد که فرزند خود را ببیند و چون آن نامه بشیخ رسید از آن بلیه گریست و عازم سفر
جزیرهٔ اندلس گردید پس با جمعی از شاگردان او با او روانه شدیم و چون باول قریه الجزیره رسیدیم تب شدیدی عارض من شد
و مانع من گردید از حرکت و چون شیخ آن حالت را در من مشاهده نمود بحال من رقت کرد و گریست و گفت بر من گران است
مفارقت تو پس بخطیب آن قریه ده درهم داد و با او امر نمود که متوجه احوال من باشد و اگر خداوند مرا از آن مرض عافیت داد با او ملحق شوم
و چنین با من عهد کرد و خود روانهٔ اندلس شد و از آنجا تا بلد او از راه ساحل دریا پنج روز راه بود و من تا سه روز در آن قریه بیمار بودم و
از شدت تب قدرت بر حرکت نداشتم پس در آخر روز سیم تب من قطع شد و از منزل بیرون رفتم و در کوچهای آن قریه میگشتم
ناگاه قافله را دیدم که از بعضی کوههای کنار دریای غربی آمدند و پشم و روغن و سایر چیزها با خود آوردند پس دیدم که کسی
میگفت که اینها از زمین بربر از نزدیکی جزیرهٔ رافضه آمده اند و چون این را شنیدم بشوق رفیقان مرا باعث شد که

بسوی ایشان بروم پس بمن گفتند از اینجا تا آنجا بیست و پنج روز راه است و از آنجا دو روز آب و آبادانی ندارد و بعد از آن
دیگر قریها بیکدیگر متصل است پس از مردی از ایشان الاغی به سه درهم کرایه کردم از برای قطع آن مسافت غیر معموره رسیدم
پیاده میرفتم از قریه بقریهٔ دیگر باختیار خود تا آنکه باول آن اماکن رسیدم بمن گفتند که از اینجا تا جزیرهٔ رافضیان سه روز
راه است پس مکث نکردم و رفتم تا بآن جزیره رسیدم دیدم شهری است که در چهار جانب آن دیوار است و برجهای محکم دارد و
در کنار دریا است پس از در بزرگ آنکه آن را دروازه بربر میگفتند داخل شدم و در کوچهای آن مرور میکردم و از مسجد آن شهر
سؤال کردم و مرا نشان دادند و داخل مسجد شدم و آن مسجد بزرگی بود در جانب غربی آن بلد بود پس در یک جانب مسجد
نشستم تا آنکه قدری استراحت کنم ناگاه دیدم که مؤذن اذان ظهر میگوید پس بصدای بلندی حی علی خیر العمل را گفت و چون
از اذان فارغ شد دعای تعجیل فرج برای حضرت صاحب الزمان کرد و مرا گریه گرفت پس مردم فوج فوج داخل شدند و بسوی
چشمهٔ آبیکه در زیر درخت جانب شرقی مسجد بود میرفتند و وضو میساختند و من بایشان نگاه میکردم و شاد میشدم بسبب آنکه
میدیدم وضو را بنحو شیعه میساختند و چون از وضو فارغ شدند مرد خوش روئی که صاحب سکینه و وقار بود پیش رفت و
داخل محراب شد و اقامهٔ نماز گفت و مردم در عقب او باستقامت صف بستند و او پیشنمازی ایشان کرد و نماز کاملی به
ارکان نقل شده از ائمه بروجه نیکو بعمل آوردند از فریضه و نافله و تعقیب و تسبیح و من از شدت مشقت سفر نتوانستم که
نماز ظهر را با ایشان بجای آورم و چون از نماز فارغ شدند مرا دیدند که نماز نکردم با جماعت ایشان این را بر من انکار کردند
و همه ایشان متوجه من شدند و از حال من سؤال کردند که از اهل کجائی و چه مذهب داری و من احوال خود را بایشان خبر دادم و
گفتم از اهل عراقم و مذهب من آنست که من مسلمانم و میگویم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و
رسوله فرستاده اورا بهدایت و دین حق تا آنکه ظاهر کند او را بر تمام ادیان و هر چند که مکروه دارند این را کفار و مشرکین پس
ایشان بمن گفتند که این دو شهادت تو فائده ندارد مگر نگاه داشتن خون تو چرا آن شهادت دیگر را نمیگوئی تا آنکه داخل بهشت
شوی بی حساب گفتم کدام است آن شهادت دیگر را نمیگوئی مرا از آن شناسائی کنید خدا شما را رحمت کند پیشنماز ایشان گفت شهادت
دیگر آنست که گواهی دهی که حضرت امیر المؤمنین ع پادشاه متقیان و پیشوای دست و پای سفیدان علی بن ابیطالب ع یازده
فرزند خود امام و او با فرزندان خود وصی و اوصیای رسول خدا صلعم و خلفای او هستند بعد از او بدون فاصله که خداوند طاعت ایشان را
بر بندگان خود واجب کرده است و ایشان را صاحبان امر و نهی قرار داده است و حجتهای خود گردانیده است بر خلق در زمین
خود و امامان از برای آفریده های خود کرده که صادق امین محمد رسول الله رب العالمین صلعم خبر داده است خلق را بامامت ایشان
از جانب خداوند و در شب معراج ندای حقتعالی را مشافهةً شنیده است که بتصریح بامامت ایشان فرموده است در شبیکه او را
از آسمانهای هفتگانه بالا برده است و بمرتبهٔ قاب قوسین او ادنی رسانیده است و هر یک از امامان را بعد از دیگری در آنجا
نام برده است صلوات الله و سلام خداوند بر ایشان باد و چون این کلام را از ایشان شنیدم حمد خداوند را بجای آوردم و شادمانی
بسیار برای من حاصل شد و از شادی مشقت از من زائل گردید و من بایشان خبر دادم که من در مذهب ایشانم پس از روی
مهربانی متوجه من گردیدند و در جانب مسجد برای من جای تعیین نمودند و پیوسته متوجه احوال من بودند و در عزت و احترام
من میکوشیدند تا مادامیکه نزد ایشان بودم و پیشنماز ایشان شب و روز از من مفارقت نمیکرد پس من کیفیت معاش اهل آن
بلد را از ایشان سؤال کردم و پرسیدم که روزی ایشان از کجا میآید زیرا که من مزرعه از برای ایشان ندیده بودم او گفت
روزی اهل این بلد از جانب جزیرهٔ خضراء و بحر ابیض که از جزیرهای اولاد حضرت صاحب الزمان است میآید گفتم در چند مدت
میآید گفت در هر سال دو مرتبه و یک مرتبه امسال آمد و مرتبهٔ دیگرش باقی است گفتم چه قدر باقی است تا وقت آمدن
ایشان گفت چهار ماه و من بسبب طول آن مدت محزون شدم و نزد ایشان ماندم و شب و روز خداوند را میخواندم که ایشان را
زود برساند تا آنکه در نزد ایشان معزز و محترم بودم پس در روز چهلم سینهٔ من تنگ شد و بسمت کنار دریا بیرون رفتم
و بسمت مغرب که گفتند از آنجانب کشتی میآید نظر میکردم پس از دور شبحی دیدم که حرکت میکرد و از بزرگان اهل بلد سؤال
کردم که آیا در این دریا مرغ سفید است گفتند نه آیا چیزی دیدی گفتم بلی پس ایشان شاد شدند و گفتند که این کشتیها از بلاد

چهلروز

فرزند

فرزند امام است که در هر سال میآیند پس بعد از اندک زمانی کشتیها آمدند و بگفتهٔ ایشان این وقت آمدن ایشان بود پس کشتی بزرگ
ایشان پیشتر آمد و آن کشتیهای دیگر نیز آمدند و همهٔ آنها هفت کشتی بودند پس از کشتی بزرگ مردی معتدل القامه خوش
روی نیکو هیئتی بیرون آمد و داخل مسجد شد و وضوی کامل که از اهل بیت رسیده ساخت و نماز ظهر و عصر را بجا آورد و چون
فارغ شد از نمازش بسوی من التفات کرد و مرا سلام کرد و من جواب سلام او را گفتم پس بمن گفت که اسم تو چیست گمان
میکنم که اسم تو علی است گفتم که راست میگوئی بهمین سخن میگفت که گویا مرا میشناسد و گفت اسم پدر تو چیست گویا فاضل باشد
گفتم بلی و من شک نداشتم که او از شام تا مصر رفیق ما بود گفتم ای شیخ چه میدانستی اسم مرا و اسم پدر مرا آیا با ما بودی از وقتیکه
از شام بمصر میرفتیم گفت نه گفتم از مصر تا اندلس با ما رفیق بودی گفت نه بحق مولای ما صاحب الزمان ع با تو نبودم
گفتم از کجا دانستی اسم مرا و اسم پدر مرا گفت بدانکه در شهر صاحب ع مرا خبر دادند بصفت و اسم تو و اصل و هیئت تو و اسم
پدر تو و من رفیق تو ام و مأمورم که ترا بجزیرهٔ خضرا ببرم پس من از این سخن او شاد گردیدم که اسم من در میان ایشان مذکور
است و عادت او چنین بود که هر وقت میآمد در نزد ایشان زیاده از سه روز نمیماند و درین مرتبه یک هفته در میان
ایشان مکث کرد و آن اجناسی که آورده بود تحویل ایشان داد و خطوط از آنها گرفت چنانکه عادت او بود آنگاه عازم سفر
گردید و مرا با خود برداشت و تا شانزده روز در دریا سیر نمودیم و در روز شانزدهم دیدم که آب دریا سفید است و بسیار بر
آن آب نظر میکردم و شیخ محمد صاحب کشتی بمن گفت که میبینم بر این آب بسیار نظر میکنی گفتم بجهة آن نظر میکنم که این آب
برنگ آب دریا نیست گفت اینست بحر ابیض یعنی دریای سفید و در این جاست جزیرهٔ خضراء و این آب اطراف این جزیره را
مانند دیوار قلعه احاطه کرده است از هر جانب آن و بحکم خدا کشتی دشمنان دین چون وارد باین آب شود غرق گردد و هر چند
آنها در نهایت استحکام باشند و این ببرکت مولا و امام ما حضرت صاحب الامر و الزمان است پس من از آن آب آشامیدم و آنرا
مانند آب فرات یافتم پس از آن آب سفید گذشتیم و بجزیرهٔ خضراء رسیدیم که خداوند همیشه آنرا آباد دارد باهلش پس از کشتی بزرگ
بیرون آمدیم و داخل جزیره شدیم و در آن جزیره قلعه ها و دیوارها و برجهای بزرگ دیدم که در کنار آن دریا بود و نهرهای بسیار
و درختان بیشمار در آن بود و بر انواع فواکه و اثمار و میوه ها مشتمل بود و در آن بازارها و حمامهای متعدده بود و اهل آن در نیکو
ترین زی و بها بودند پس دل من از شادی پرواز میکرد پس شیخ محمد مرا بمنزل خود برد و استراحت کردیم و از آنجا مرا بمسجد برد که مسجد
جامع بزرگ بود و در آن مسجد جماعت بسیار دیدم و در وسط ایشان شخصی را دیدم که نشسته بود با وقاری که وصف نتوانم
و مردم او را سید شمس الدین محمد عالم میگفتند و قرآن و فقه و اقسام علوم عربیه و اصول دین را نزد او یاد میگرفتند و فروع و
احکام را او از جانب حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه مسئله مسئله و قضیه قضیه و حکم حکم بایشان خبر میداد و چون من بحضور
او رسیدم برای من جای داد در حوالی خودش و از احوال من سؤال فرمود و گذارش راه را از من پرسید و من فهمانید که همهٔ احوال
مرا باو خبر دادند و اینکه شیخ محمد رفیق من که مرا آورده است بامر شمس الدین عالم بود خداوند عمر او را طولانی گرداند پس در یکی از زوایای
مسجد جائی برای من مقرر نمود و فرمود اینجای تست هر وقت که راحت و خلوت خواسته باشی پس من برخواستم و تا موضع رفتم
و تا عصر در آنجا راحت شدم و آن کسی که متوکل خدمات من بود بسوی من آمد و گفت از جای خود حرکت مکن تا آنکه سید و اصحاب
او نزد تو آیند برای آنکه با تو شام خورند گفتم بلی پس اندک زمانی گذشت که سید بزرگوار سلمه الله با اصحابش آمدند و نشستند و سفره
و زاد حاضر کردند و چون از خوردن فارغ شدیم با جناب سید بمسجد رفتیم برای نماز مغرب و عشاء و چون از هر دو نماز فارغ شدیم سید
بزرگوار بمنزل خود رفت و من بجای خود برگشتم و تا هیجده روز در آنجا ماندم پس در اول جمعه که با او نماز کردم دیدم که سید دو رکعت
نماز جمعه به نیت وجوب کرد و چون از نماز فارغ شد گفتم ای سید من دیدم که نماز جمعه را دو رکعت کردی به نیت وجوب فرمود بلی
برای آنکه شرطهای آن همه موجود است پس با خود گفتم شاید امام ع حاضر باشد پس در وقت دیگر در خلوت از او سؤال کردم
که آیا امام ع حاضر بود فرمود که نه و لکن من نایب خاص آنحضرتم و بامر آنحضرت کردم گفتم ای سید من آیا امام ع را دیدهٔ فرمود نه و
لکن پدرم مرا حدیث کرد که او سخن امام ع را می شنید و شخص او را نمیدید و جد من سخن امام را می شنید و شخص او را میدید عرض
کردم که ای سید من بچه سبب بعضی می بینند و بعضی نمی بینند فرمود که ای برادر خداوند فضل خود را بهر که از بندگان خود که میخواهد

میدهد و این از حکمتهای بالغه و عظمتهای قاهرهٔ خداوند عالم است چنانکه خداوند جمعی از خلق خود را برگزیده است و ایشان را بنبوت
و رسالت و وصایت مخصوص گردانیده است و ایشان را برای مردم علامتها قرار داده و حجتها از برای خلق خود گردانیده
و ایشان را وسیله قرار داده است بین ایشان و بین خودش تا آنکه حجت تمام شود و هر که هلاک گردد با حجه و دلیل هلاک گردد
و هر که زنده گردد و هدایت یابد بدلیل و بینه زنده گردد و زمین را از حجة خالی نمیگرداند از برای لطفیکه نسبت به بندگان
خود دارد و ناچار است از برای هر حجة از سفیر و واسطه که از جانب او بخلق برساند پس سید بزرگوار سلمه الله دست مرا گرفت
و بخارج شهر برد و بجانب باغستانها روانه شد چون نظر کردم نهرهای جاری و بساتین کثیره دیدم که مشتمل بود بانواع فواکه
و میوه های نیکو و شیرین از انگور و انار و امرود و غیر آنها که در عراق و عجم و عرب و شامات باین خوبی میوه ندیده بودم
پس در بین آنکه سیر میکردیم از باغی بباغی دیگر ناگاه مرد خوشروئی که دو برد سفید از پشم در بر داشت بما مرور نمود و
چون نزدیک سید رسید بر ما سلام کرد و برگشت و مرا از هیئت او خوش آمد و بسید سلمه الله گفتم که این مرد کیست فرمود که
این کوه بلند را می بینی گفتم بلی فرمود در بالای آن جای نیکوئیست و چشمه در آنجا از زیر درخت جاری میشود و از برای آن
درخت شاخهای بسیار است و در پیش آن درخت قبه هست که با آجر بنا کرده اند و این مرد با رفیق دیگر خادم آن قبه اند و
من در هر بامداد روز جمعه بآنمکان میروم و در آنجا امام ع را زیارت میکنم و دو رکعت نماز میکنم و ورقه در آنجا مییابم که در آن نوشته
است آنچه را بآن محتاجم از محاکمه میان مؤمنان پس هر چه در آن ورقه هست بآن عمل میکنم از جمعه تا جمعه دیگر و سزاوار است از
برای تو که به آنمکان روی و حضرت صاحب الامر را زیارت کنی پس من بآنمکان رفتم و آن قبه را بآن نحو دیدم که وصف
کرده بود و دو خادم را در آنجا دیدم و آنکه مرا دیده بود با سید بزرگوار تکریم نمود و آن دیگری مرا نشناخت و آن رفیق او
گفت که من اینرا با سید شمس الدین عالم دیدم پس او نیز بمن التفات کرد و هر دو ایشان با من سخن گفتند و از برای من نان
و انگور آوردند و از آن غذا خوردم و از آن چشمه آشامیدم و وضو ساختم و دو رکعت نماز بجا آوردم و از آن دو خادم سؤال
کردم که شما حضرت صاحب الامر را دیده اید گفتند دیدن آن حضرت ممکن نیست و ما اذن نداریم که خبر دهیم باحدی پس از
ایشان طلب کردم که از برای من دعا کنند و ایشان از برای من دعا کردند و از نزد ایشان برگشتم و از کوه فرود آمدم و داخل شهر
شدم و بدر خانهٔ سید شمس الدین عالم رفتم بمن گفتند که سید بخانهٔ شیخ محمد رفته است که تو با او آمدی در کشتی پس من نزد
شیخ محمد رفتم و رفتن خود را بآن کوه و التفات نکردن یکی از خادمان را و سایر گذشته ها را برای او نقل کردم و او گفت عدم
التفات آن خادم ترا برای آن بود که از برای احدی غیر از سید شمس الدین و امثال او رخصت نیست که بآن کوه بالا رود پس من
احوال شمس الدین سلمه الله را از او پرسیدم او گفت که سید از فرزندان فرزند امام ع است و میان سید و حضرت صاحب الامر
پنج پدر فاصله است و آن بزرگوار نایب خاص آن حضرت است بامریکه از آن حضرت رسیده است بما پس من از سید بزرگوار
اذن گرفتم که بعضی از مسائل را که محتاجم بآن از او فرا گیرم و قرآن مجید را نزد او بخوانم و بعضی از علوم مشکلهٔ دینیه را و غیر آنرا از
او بشنوم فرمود هرگاه ترا ناچار است از این اول ابتدا بخواندن قرآن عظیم نما و چون میخواندم در مواضع مختلفهٔ آن میپرسیدم
میگفتم که حمزه درین جا چنان گفته و کسائی چنین خوانده است و عاصم باین نحو قائل شده و ابو عمرو چنین گفته است سید سلمه الله
فرمود که ما اینها را نمیشناسیم بدرستیکه قرآن بر هفت حرف نازل شده است پیش از هجرت از مکه تا مدینه و بعد از آن چون رسول
خدا ص حجة الوداع را بجا آورد جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد قرآن بخوان تا بتو بشناسانم اول سوره ها و آخر آنها را
و شأن نزول آنها را پس حاضر شد نزد آن حضرت امیر المؤمنین ع و فرزندان او حسن و حسین ع و ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و
حذیفة بن الیمان و جابر بن عبد الله و ابو سعید خدری و حسان بن ثابت و جماعت دیگر از صحابه پس حضرت رسالت ص قرآن را
از اول تا آخر خواند و در هر جائی که اختلاف بود جبرئیل برای آنحضرت بیان میکرد و حضرت امیر المؤمنین ع آنها را در پوستی
مینوشت پس جمیع قرآن بقرائت حضرت امیر ع و وصی رسول رب العالمین است گفتم ای سید من می بینم بعضی آیات را با بعضی
دیگر مربوط بسابق آن و بلاحق آن ندارد و فهم من از آن قاصر است فرمود بلی چنین است امر که میگوئی و باعث آن است که
چون سید بشر محمد صلی الله علیه و آله از دار فانی بدار باقی رحلت فرمود کردند آنها آنچه را که کردند و حضرت امیر ع قرآن را جمع کرد

ع این امر

و در بلاد عامه گذاشت و بسوی ایشان آورد در مسجد با ایشان فرمود که اینست کتاب خداوند که حضرت رسول خدا صلعم امر کرده بود
مرا که آنرا بر شما نشان بدهم و حجت را بر شما تمام کنم که در روز قیامت در وقتیکه من و شما را بر خداوند عرض کنند بر شما عذری
نباشد پس فرعون و نمرود این امت گفتند که ما محتاج بقرآن تو نیستیم امیرالمؤمنین ع باو فرمود بتحقیق که حبیب من حضرت رسول خدا
مرا باین سخن تو خبر داده است که تو خواهی چنین گفت و من خواستم حجت را بر شما تمام کنم پس امیرالمؤمنین ع آن قرآن را بسوی منزل
خود باز گشت و میگفت خداوندا که خدای بغیر تو نیست و توئی خداوند یکتا که شریک از برای تو نیست و رد کننده نیست از آنچه
در سابق علم تو بوده و مانعی از برای حکمت تو نیست و تو شاهد من باش بر ایشان در روزیکه عرض کرده میشویم بتو پس ابوبکر در میان
مردم ندا کرد که هر که در نزد او آیه از قرآن یا سوره باشد باید آنرا نزد ما آورد پس ابو عبیده بن الجراح و عثمان و سعد بن ابی وقاص
و معاویه و عبد الرحمن بن عوف و طلحه بن عبید الله و ابو سعید خدری و حسان بن ثابت و جماعت مسلمانان بنزد او آمدند و این
قرآن را جمع کردند و آنچه از اعمال شنیعه که بعد از حضرت رسول خدا صلعم از ایشان صادر شد و آن اعمال قبیح در قرآن بود آنها را
انداختند و از قرآن بیرون کردند و از این جهة این آیات با هم مربوط نیستند و قرآنیکه حضرت امیر ع جمع کرد بخط خود محفوظ است در
نزد حضرت صاحب الامر ع و در آن قرآن هر چیزی هست حتی ارش خراشی که در بدن کنند و اما این قرآن پس شک نیست که
این کلام خداوند است و همچنین بما رسیده است از حضرت صاحب الزمان ع و من از سید شمس الدین سلمه الله مسائل بسیار فرا گرفتم که
آنها زیاده از نود مسئله است و من آنها را در مجلدی جمع کرده ام و آنرا شمسیه نامیدم و مطلع نمیکردم احدی را بر آن مگر مؤمنان خالص را
و زود است که آنرا به بینی پس در جمعه دوم که جمعه وسط ماه بوده است از نماز فارغ شدیم و سید سلمه الله در مجلس نشست که از برای
مؤمنان افاده و موعظه کند ناگاه صدائی و غوغای عظیمی از خارج مسجد بگوشم رسید و از سید بزرگوار از آن سؤال کردم فرمود
امیران و بزرگان لشکر ما هستند که در هر جمعه وسط ماه سوار میشوند و منتظر فرج اند پس من اذن گرفتم که بیرون روم و با ایشان نظر کنم
و مرا اذن داد و بیرون آمدم و با ایشان نظر کردم دیدم که ایشان جماعت بسیارند و همه ایشان تسبیح و تحمید و تهلیل میگویند و دعا
میکنند از برای حضرت قائم ع بامر خداوند و نصیحت کننده از برای خداوند یعنی حضرت محمد بن الحسن ع مهدی صاحب الزمان پس
بمسجد برگشتم نزد سید بزرگوار و بمن فرمود دیدی عسکر و لشکر را گفتم بلی فرمود آیا شمردی ایشان را گفتم نه فرمود که عدد ایشان سیصد
است و سیزده ناصر دیگر باقیست و خداوند تعجیل میفرماید فرج را از برای ولی خود بمشیت خود بدرستیکه او جواد کریم است گفتم
سید من کی فرج خواهد شد فرمود ای برادر علم این نزد خداست و این متعلق بمشیت خداست و از برای این آیات و علامات
چند است که دلالت بر ظهور آن حضرت میکند از جمله آنها سخن گفتن ذوالفقار است که از غلاف بیرون آید و سخن گوید بزبان عربی
ظاهر و گوید برخیز ای ولی خدا بنام خدا و بکش با من دشمنان خدا را و دیگر از علامات سه نداست که همه خلق آنرا خواهند شنید
ندای اول آنست که گوید ازفت الازفة ای گروه مؤمنان و ندای دویم الا لعنة الله علی القوم الظالمین لآل محمد علیهم السلام
و علامت سیم آنست که بدنی در پیش چشمه و قرص آفتاب ظاهر میشود و میگوید که خدا حضرت صاحب الامر محمد بن الحسن مهدی را فرستاده
است و او دست مهدی است پس سخن او را بشنوید و او را اطاعت کنید گفتم ای سید من مشایخ و استادهای ما حدیثی از حضرت صاحب
الامر ع روایت کرده اند که آن حضرت فرمود که هر که در غیبت کبری بگوید که من آن حضرت را دیدم به تحقیق دروغ گفته
است پس با وجود این چگونه در میان شما کسی است که میگوید من آنحضرت را دیدم گفت راست میگوئی آنحضرت این خبر را
فرمود در آن زمان بسبب بسیاری دشمنان از اهلبیت و خویشان خود و غیر ایشان از فراعنه زمان از خلفای بنی عباس حتی آنکه
شیعیان در آن زمان یکدیگر را منع میکردند از ذکر کردن احوال او و اکنون زمان طولانی گردیده است و دشمنان از او مأیوس
شدند و بلاد ما از ظالمان و ظلم ایشان دور است و به برکت آنحضرت دشمنان نمیتوانند که بما برسند از فرمایش شمس
الدین معلوم شد که بعضی از اهل آن ولایت در غیبت کبری آنحضرت را گاهی می بینند گفتم ای سید من علمای شیعه حدیثی
از امام ع روایت کرده اند که آن حضرت خمس را بر شیعیان خود مباح فرموده آیا شما در این باب روایتی از آن حضرت
ذکر کرده اید فرمود که بلی آن حضرت رخصت داده است و خمس را مباح کرده است از برای شیعیان خود که فرزندان
علی [illegible] باشند [illegible] فرموده که بر ایشان حلال است عرض کرده که آیا شیعیان از آن کنیز و غلام بخرند از سبی

عامه گفت از سبی عامه و غیر سبی عامه زیرا که آن حضرت فرموده که با ایشان معامله کنید بآنچیزیکه ایشان معامله میکنند با شما
و این دو مسئله یعنی حلال بودن تمام خمس از سهم سادات و مال امام ع بر سید که شیعه باشد و از فرزندان علی علیه السلام نشود
و حلال بودن خرید غلام و کنیز از آن غنیمت که از اشخاصی بخرد که خمس نمیدهند و اعتقاد بآن ندارند پس این دو مسئله زیاده
بر آن نود مسئله است پس سید بزرگوار فرمود که حضرت قائم ع از مکه بیرون میآید در ما بین رکن و مقام در سال
طاق و باید مؤمنان منتظر او باشند عرض کردم که ای سید من دوست دارم که جوار شما باشم تا آنکه خداوند آن حضرت
را اذن دهد بظاهر شدن فرمود ای برادر حضرت قائم قبل از این بمن فرموده که ترا بر گردانم بسوی وطن تو و ممکن نیست از
برای من و تو مخالفت آن حضرت و بدرستیکه تو صاحب عیالی و مدت زیاده است که از ایشان غایبی و جایز نیست از
برای تو زیاده از این از ایشان دوری کنی پس من از سخن او متأثر شدم و گریه کردم و گفتم ای مولای من آیا جایز است
در امر من رجوع بآن حضرت نمائی و التماس کنی شاید که مرا رخصت ماندن دهد فرمود که مراجعه در امر تو جایز نیست گفتم
مرا اذن میدهی آنچه را که دیدم حکایت کنم فرمود بلی و باکی نیست که از برای مؤمنان حکایت کنی تا آنکه خاطر جمع گردد
قلبهای ایشان مگر فلان و فلان امر و تعیین نمود چند چیز را که آنها را نگویم گفتم ای سید من آیا ممکن میشود نظر کردن بسوی جمال
و بهای آن حضرت در این زمان فرمود بدان ای برادر هر مؤمن مخلص را ممکن است که امام علیه السلام را به بیند و نشناسد
گفتم ای سید من من از جمله بندگان مخلص آن حضرت هستم و آن حضرت را ندیدم فرمود که تو دیدی آن حضرت را دو مرتبه یکمرتبه
وقتیکه بسامره میرفتی و آن اول مرتبه رفتن تو بود بسامره و رفیقان تو قبل از تو رفته بودند و تو در عقب ایشان مانده بودی
پس بنهری رسیدی که آب در آن نبود و در آن وقت سواری دیدی بر اسب شهبا سوار بود و در دست او نیزه بلندی بود که
آن آهن دمشقی بود و چون او را دیدی ترسیدی از برای رخت خود و چون نزدیک تو رسید فرمود که مترس و برو که رفیقان
تو منتظر تواند در زیر درخت پس مرا بخاطر آمد آنچه که بوده است گفتم ای سید من چنین بود که فرمودی فرمود مرتبه دیگر وقتی
بود که از شام بیرون آمده بودی و بسوی مصر میرفتی با شیخ اندلسی خود و از قافله باز ماندی و در آن وقت بسیار ترسیدی پس بسواری
بر خوردی که بر اسب سوار بود که پیشانی و دست و پای آن اسب سفید بود و در دست آن سوار نیزه بود و بتو فرمود که برو و
مترس و برو بسوی قلعه که بجانب راست تو است و امشب نزد ایشان بخواب و ایشان را از مذهب خود مطلع کن و از ایشان
تقیه مکن که ایشان با اهل قریه های چند که در جنوب دمشق است همه مؤمنان مخلصند و دوست دوستان علی بن ابیطالب و
ائمه معصومین علیهم السلام از ذریه اویند ای پسر فاضل آیا چنین بود گفتم که بلی من بنزد اهل آن قریه رفتم و شب نزد ایشان
خوابیدم و مرا عزت نمودند و از مذهب ایشان سؤال کردم بدون تقیه گفتند که ما بر مذهب امیرالمؤمنین ع و وصی رسول رب
العالمین علی بن ابیطالب ع و ائمه طاهرین علیهم السلام از ذریه او هستیم با ایشان گفتم که شما از کجا این مذهب را قایل شده اید و
کی بشما رسانده است گفتند ابوذر غفاری رضی الله عنه در وقتیکه عثمان او را از مدینه بیرون کرده بود و بشام فرستاده و
معویه او را بزمین ما فرستاده بود پس این برکت از او بما رسیده و چون صبح شد خواستم که بقافله رفقای خود ملحق گردم دو نفر
همراه من کردند و مرا بقافله رسانیدند بعد از آنکه مذهب خود را با ایشان خبر دادم پس گفتم ای سید من آیا آن حضرت حج میکند
در هر مدتی بعد از مدتی فرمود ای پسر فاضل تمام دنیا از برای مؤمن یک قدم است پس چگونه خواهد بود از برای کسیکه دنیا
بپا نمیشود مگر به برکت وجود او و وجود پدران او بلی حج میکند در هر سال و زیارت میکند پدران بزرگوار خود را در عراق و مدینه و
طوس و بزمین ما بر میگردد پس سید شمس الدین مرا تحریص نمود که زود برگردم بسوی عراق و در بلاد مغرب اقامه نکنم و بمن فرمود که
بر درهمهای ایشان این کلمات نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله محمد بن الحسن قائم بامر الله و سید پنج
درهم از آن دراهم بمن عطا فرمود و از برای برکت آنها را نگاه داشتم پس سید بزرگوار مرا با آن کشتیهائی که آمده بودم برگردانید تا
آنکه رسیدم بآن بلده از بربر که اول مرتبه بآنجا داخل شده بودم و سید بزرگوار من گندم و جو داده بود و من آنها را در آن بلد بصد
و چهل اشرفی فروختم و متوجه طرابلس [illegible] از شهرهای مغرب [illegible] از راه اندلس نرفتم برای امتثال امر سید بزرگوار و از [illegible]
مغربی بمکه رفتم و حج کردم و بعراق برگشتم و میخواهم که در مدت عمر خود در نجف بمانم تا آنکه مرگ مرا دریابد [illegible]

اندی از علمای امامیه را نام برند دیگر جعفر که ایشان سید مرتضی موسوی و شیخ ابو جعفر طوسی و محمد بن یعقوب کلینی و صدوق ابن بابویه و شیخ ابو القاسم جعفر بن سعید حلی یعنی محقق صاحب الشرایع علیهم الرحمه و از آن وقت که در آن بقعه مقدسه بودم تا آن وقت که در حله از برای شما نقل میکنم مدت هشت سال و نیم شده و چون شیخ علی بن فاضل از حله بیرون رفت شنیدم که چند وقتی در مسجد سهله اقامه نموده بسبب وعده که با او شده بود و مولد و موطن شیخ علی بن فاضل در اقلیم مازندران از بلده بود که آنرا ابریم میگویند والله الهادی و مولف میگوید متبار این قصه بعضی است و سند و اعتبار این را در کتاب نجم الثاقب به تفصیل بیان کرده و نظیر این حکایت قصه معروفه مشهوره است که جمعی از علمای اعلام نیز ذکر کرده اند مثل سید بن طاوس در جمال الاسبوع و شیخ زین الدین علی بن یونس عاملی در صراط المستقیم هر دو بطریق اختصار و مثل سید جلیل علی بن عبد الحمید در کتاب السلطان المفرج عن اهل الایمان و محقق مدقق اردبیلی در حدیقة الشیعه و سید محقق محدث ماهر نعمت الله جزائری در انوار از کتاب فاضل ملقب برضا علی بن فتح کاشانی و جناب محدث مدقق کاشانی نوری در نجم الثاقب مثل مقدس اردبیلی از کتاب اربعین که تالیف یکی از اکابر مجتهدین و اعاظم مصنفین است و بعض ایشان اعلی الله مقامهم در غیر اینها جمعی از ایشان از کتاب تعازی عالم زاهد محمد بن علی بن الحسن الحسینی و جمعی دیگر از محل دیگر جمیع ایشان روایت کرده اند بسند خودشان از عالم فاضل اجل کمال الدین احمد بن محمد بن یحیی الانباری اعلی الله مقامه که گفت بودیم در نزد وزیر عون الدین یحیی بن هبیره در ماه رمضان در سال پانصد و چهل و سه از هجرت و ما بر سر خوانی بودیم و در نزد او جماعتی بودند و بعد از افطار اکثر حضار رخصت طلبیده مراجعت کردند و جمعی از مخصوصان ما برا و در آن مجلس توقف کردند و در آن شب در پهلوی وزیر مردی عزیز نشسته بود که او را نمی شناختم و وزیر بسیار تعظیم و تکریم او مینمود و صحبت او را غنیمت دانسته و گوش بکلام او میداد و بعد از زمانی جمعی از خواص نیز برخواستند که بمنازل خود بروند آدمهای وزیر خبر دادند که باران بشدت میبارد و راه عبور برای مردم بسته شده پس وزیر از رفتن ایشان مانع شد و از هر طرف سخن گفتند تا آنکه رشته کلام بمذاهب و ادیان رسید پس وزیر در مذهب شیعه مبالغه کرد و اهل آنرا بقلت و اندک نسبت داد و گفت الحمد لله اقل قلیل و خوار و ذلیل اند پس در این اثنا آن شخص که وزیر با او در مقام توقیر و احترام بود گفت خدا ترا اصلاح کند اگر رخصت میدهی در خصوص شیعه حکایتی کنم که بچشم خود مشاهده نموده ام بعرض عالی رسانم و اگر صلاح نداند ساکت شوم وزیر زمانی متفکر گشته در آخر او را اذن داد و او خواست که اول اظهار کند که کثرت و زیادتی دلیل حق بودن دین سنیان نمیشود و قلت و اندکی دلیل بطلان دین شیعیان نمیگردد پس گفت بشنو نمای من در شهر باهیه شده که شهریست در نهایت بزرگی و هزار و دویست ضیاع و قری دارد در حوالی آن و عقل حیران است در کثرت مردم آن دهات و اطراف و عدد ایشانرا بغیر از خداوند کسی نمیداند و تمام آن جمع کثیر نصرانی اند و علاوه در اطراف بلاد باهیه جزیره های بسیار بزرگ واقع شده است و همه مردم آنها نصارا و در صحراها و بیابانهای آنجزیره که منتهی میشود بنوبه و حبشه خلایق بسیار ساکنند و همه نصرانی و از مذهب اسلام عاری و همچنین ساکنان حبشه و نوبه و بربر از حد بیرون اند همه نصرانی اند و اهل اسلام در جنب ایشان چون اهل بهشت نسبت بدوزخیان است و بعد از این کلام اراده نمود که بر وزیر ظاهر سازد که اگر کثرت دلیل حقانیت مذهب است شیعیان زیاده از همه فرقها و اهل آن مذهب از اهل همه مذهبها بیشتر است پس گفت که قبل از بیست و یکسال با پدرم بعزم تجارت از شهر باهیه سفر کردیم و بجهة طمع سفر بحری دریا را اختیار نمودیم تا آنکه قضا و قدر کشتی ما را کشید بجزیره های بسیار پر اشجار و انهار و در آنجا شهرهای بزرگ و بازارهای زیاد دیدیم و بسیار تعجب کردیم و از صاحب کشتی نام های آن جزیره ها را پرسیدیم گفت من هم مثل شما اینها را ندیده ام و هرگز باین جزیره ها نیامده ام و این نوع جزیره ندیده ام چون به نزدیک شهر اول رسیدیم از کشتی بیرون آمده در آن شهر در آمدیم شهری دیدیم در غایت نزاهت و آب و هوای آن در کمال لطافت و مردمی در نهایت پاکیزگی و نظافت

شعر
در جهان هیچکس ندیده چنان / منزل لطف روح و جان فزا
عرصه خرمش جهان افروز / ساحت فرحش جهان آرا

و چون از ایشان اسم شهر و والی آنرا پرسیدیم گفتند این شهر را مبارکه میگویند و حاکم آن طاهر است و از تخت سلطنت او پرسیدیم گفتند در شهریست که آنرا ظاهره میگویند و از اینجا تا آنجا ده روز راه است از دریا و بیست و پنج روز راه است از راه خشکی گفتیم عمال و کارگذاران پادشاه کجا بیند که اموال ما را دیده و عشر و خراج آنها را بگیرند تا آنکه شروع در معامله کنیم گفتند حاکم این شهر را ملازم و اعوانی نیست و مقرر است که تجار خراج خود را بیرد

بخانه حاکم برده و تسلیم او میکنند و او الامانت گردید ما او چون بخانه او رفتیم مردی دیدیم صاحب ضمیر صاحب حشمت و صاحب [illegible] عبایی بدوش پوشیده و عبایی زیر انداخته و دوات در پیش خود نهاده و قلمی بدست گرفته و کتابی [illegible] میکند ما از آن وضع تعجب کردیم و سلام کردیم بر او جواب داده گفت و ما را اکرام نمود پرسید که از کجا آمده اید صورت حال خود را عرض نمودیم گفت شما بشرف اسلام مشرف شده اید و توفیق تصدیق دین محمد را یافته اید گفتیم بعضی از ما نصاری و بعضی یهودی و بعضی بر دین عیسی است و بر احکام اسلام انقیاد نکرده اند گفت اهل ذمه جزیه خود را بدهند تسلیم نمایند و مسلمانان توقف کنند تا تحقیق مذهب ایشان نمائیم و عقیده ایشانرا معلوم نمائیم پس پدرم جزیه خود و مرا و سه نفر دیگر که نصاری بودیم تسلیم نمود و هفتاد و نه نفر بودند نیز جزیه دادند بعد از آن بجهة کشف حال مسلمانان با ایشان گفت که مذهب خود را بیان کنید و چون اظهار آن کردند و عقیده خود را باز نمودند نقد معرفت ایشان بر محک امتحان تمام عیار نماند پس فرمود شما در زمره اهل اسلام نبوده و در سلک خوارج بوده اید و هر که ایمان برسول مجتبی و وصی او علی مرتضی و سایر اوصیا تا حضرت صاحب الزمان علیه السلام نیاورد در زمره مسلمانان نیست و داخل خوارج است و از مخالفین است و چون مسلمانان این خبر را شنیدند و از اموال خود خاطر جمع نشدند غمگین گردیدند و بر بحر تفکر بردند لحظه در دریای اندوه و حیرت غوطه ور شدند و زمانی در بیابان بیپایان تاسف سرگشته گردیدند عاقبت او را والی [illegible] نمودند که حقیقت احوال ایشانرا بحضور پادشاه نوشته اینجماعت را بشهر زاهره فرستد تا شاید که ایشان را در آنجا فرجی روی نماید سوال ایشانرا قبول فرمود و حکم کرد که بزاهره روند و این آیه را تلاوت کرد لیهلک من هلک عن بینة و چون ما اهل ذمه اهل اسلام را برا منوال دیدیم ایشانرا در عین ملال که داشتن و برگشتن روا ندیدیم پس بنزد صاحب خودمان آمدیم و گفتیم که مدتیست که رفیق اینجماعتیم مروت نیست که ایشانرا در عین مهلکه گذاریم التماس اجازه کشتی ترا داریم که بجهة رعایت خاطر اینجماعت بزاهره رویم و ایشانرا امداد و اعانت کنیم صاحب کشتی قسم یاد کرد که دریای زاهره را ندیده و هرگز بآن راه نرفته پس از او مایوس شدیم و از اهل آن شهر کشتی کرایه نمودیم باتفاق اهل اسلام متوجه زاهره گردیدیم و دوازده شبانه روز در آن دریا سیر کردیم و چون صبح روز سیزدهم طلوع کرد ناخدا تکبیر گفت که شام محنت بانجام رسید و صبح راحت روی نمود علامات زاهره و مناره ها و دیوارهای آن پیدا است پس از روی سرور و بهجت بکمال سرعت روانه شدیم چاشتگاهی بشهری رسیدیم که هیچ دیده نظیر آنرا ندیده و هیچ گوشی شبیه آنرا نشنیده که گویا اسلام امین در باره آن آیه ای و کریمه جنة عرضها السموات والارض از فسحت ساحت آن کنایتی نسیمش غمزدا و روح افزا و هوایش فرح بخش و دلگشا آب لذیذش بی غش و صافی و حیات بخش چون آب زندگانی

فرد
چشم فلک ندیده و نه گوش ملک شنید / زین خوبتر بلاد و پسندیده تر مقر

و آنشهر دلگشا مشرف بود بر دریا و بنای آن بر کوهی سفید چون نقره بیضا و حصاری از جانب صحرا و دریا احاطه آنشهر نموده و در میان شهرها نهرهای زیاد جاری شده و زیادتی آب [illegible] و بازارها بدریچه [illegible] شهرها تا نهرها [illegible] و نیم بود و در طعم و لذت چون کوثر و تسنیم بود و در زیر آن کوه باغات و بستانهای زیاد و مزارع و اشجار بیشمار با میوه های خوشگوار بود و در میان باغات و بساتین گرگ و گوسفند باهم میگردیدند و با یکدیگر الفت گرفته بودند و اگر حیوانی از زراعت کسی سر دادی کناره گرفته یک برگ از آن نخوردی و درندگان و وحشیان در میان آنشهر جای گرفته بودند و ضرر ایشان بکسی نمیرسید پس در آن اسواق کثیره و امتعه غیر متناهیه بود و اسباب عیش و فراغت در آن آماده بود و خلایق بر و بحر در آن آینده و رونده و مردم آن از روی قواعد و آداب بهترین خلایق روی زمین و در امانت و دیانت و راستی بی قرین و چون در بازار کسی متاعی خریدی و یا مزرعی ابتیاع نمودی بایع متعرض دادن ثمن آن نشدی و مشتری بسکینت وجه آنرا بگذاردی و جمیع معاملات ایشان چنین بود و در میان ایشان کلام لغو و بیهوده نبود و از غیبت و سفاهت و دروغ و سخن چینی احتراز داشتند و هرگاه وقت نماز میشد و موذنان اذان میگفتند همه مردمان از مردان و زنان بنماز حاضر میشدند و بعد از وظایف طاعت و عبادت بمنازل خود مراجعت میکردند و چون آنشهر عدیم النظیر و بی مثل را دیدیم و از سلوک و طرز آن تعجب کردیم بحضور پادشاه آن مأمور شدیم پس ما را در آوردند در باغی آراسته و در میان آن گنبدی از قصب ساخته بودند و بر دور آن انهار عظیمه جاری گشته بود و پادشاه در ایوان آن بر مسند داوری نشسته و جمعی در خدمت او کمر اخلاص و متابعت

بر میان بسته بود در این حال مؤذن اذان واقامه گفت و در ساعت ساحت آن بستان و سرای و مرحله فرح آن از مردم آن شهر پر گردید و پادشاه امامت
کرده و مردم اقتداء باو نموده و نماز جماعت گذاردند و در افعال و اقوال تمام تضرع و خشوع و مرعی داشتند و بعد از ادای نماز پادشاه
بجانب در دمندان التفات نموده فرمود که شمایند که تازه رسیده‌اید و اثر سفر ما کرده‌اید گفتیم بلی یا ابن صاحب الامر و شنیده بودیم
که مردم آن شهر او را چنین خطاب و تحیت یا ابن صاحب الامر میکردند پس حضرت سلطان بما دلداری داد و مهربانی نمود و مرحبا فرمود و از سبب
ورود ما بانجا پرسید و فرمود که تجارت‌اید و یا مهمانید عرض کردیم که تاجرانیم و بر خوان سلطان و بر خوان انعام او مهمان پس از مذهب و
ملت ما پرسید و فرمود در میان شما که آمده است که در بهار دیر بیت جان لب [illegible] ای با ایمان را اعتقاد داشته‌اند وله اهند که در بیابان
ضلالت مانده و بصحرای دلگشای ایمان و عرفان نارسیده پس حقیقت هر کدام مرد مؤمن داشته و بر سرائر قلوب یک یک ما را مطلع گردید
آنگاه فرمود مسلمانان فرقه‌های بسیارند و شما از کدام فرقه‌اید و در میان ما شخصی بود مشهور بمغربی نام او روزبهان بن احمد اهوازی و در مدت
مذهب تابع شافعی آغاز تکلم کرد و اظهار عقیده خود نمود و سلطان فرمود که در میان این جماعت که هستند کدامند که با تو در این مدت سر موافقت داشته‌اند
گفت همه با من متفقند و شافعی را امام و مقتدا میدانند الا حسان بن غیث که مالکی است سلطان فرمود ای شافعی تو قائل باجماع
گردیده و عمل بقیاس میکنی گفت بلی یا ابن صاحب الامر سلطان خواست که او را از تلاطم طوفان شقاوت مخالفت نجات داده بساحل
سعادت هدایت رساند فرمود ای شافعی آیه مباهله را خوانده و یاد داری گفت بلی یا ابن صاحب الامر فرمود کدام است گفت کریمه
قل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین فرمود قسم میدهم ترا بخداوند
مراد خداوند و رسول مختار از ابنا و انفس چه کسانند روزبهان خاموش شد پادشاه فرمود قسم میدهم ترا بخداوند
در سلک اصحاب کسا کسی دیگر بوده بغیر از رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا سیدة النساء و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا روزبهان
گفت نه یا ابن صاحب الامر فرمود که این آیه شریفه نازل نشده مگر در شان ایشان و مختص نشده این آیه مگر با ایشان نه دیگران پس فرمود
ای شافعی قسم یاد میکنیم که هر که حضرت سبحانه او را از رجس معاصی و لوث مناهی پاک گردانیده طهارت و عصمت او بنص کتاب
رب الارباب ثابت شده آیا اهل ضلال میتوانند که عصمت کمال او رسانند گفت نه یا ابن صاحب الامر فرمود بخدا سوگند که مراد حق
تعالی اصحاب کسا است که اراده خداوند تعالی تعلق گرفته که خطایا و سیئات را از ایشان دور دارد تا دامن عصمت ایشان بغبار عصیان
خداوند آلوده نگردد و از صغیره و کبیره معصوم باشند پس بفصاحت لسان و طلاقت بیان حدیثی ادا نمود که دیده ما گریان و سینه‌ها
پر از ایمان گردید و شافعی بر خاست گفت عفوا عفوا یا ابن صاحب الامر نسب عالی خود را بیان فرما و این گمگشته وادی ضلالت را
هدایت فرما پس حضرت سلطان بزبان حقایق بیان خود فرمود منم طاهر پسر حضرت محمد بن الحسن عسکری بن علی بن محمد بن علی
بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی ابیطالب علیهم السلام و علی ابن ابیطالب آن کس است که خداوند این آیه را در شان او
نازل فرموده وکل شیء احصیناه فی امام مبین و الله که مراد رب العالمین از کلمه امام مبین حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین
وسید الوصیین و قائد الغر المحجلین علی بن ابیطالب است که خلیفه بلافصل خاتم النبیین است و هیچ کس را نرسد که بعد از حضرت رسالت
پناه ارتکاب امر خلافت نماید بغیر شاه ولایت و ماه خطه هدایت و آیه کریمه ذریة بعضها من بعض در شان ما نازل شده و ما را
خداوند باین مراتب عالیه اختصاص داده پس فرموده ای شافعی مائیم ذریه رسول خداوندیم و مائیم اولی الامر روزبهان چون
استماع سخنان هدایت بیان شاهزاده عالمیان نمود بسبب تحمل نور معرفت و ایمان بیهوش گردید و چون بهوش باز آمد طریقه
هدایت باقی ایمان آورد و گفت حمد بر خداوندیرا که دولت عرفان نصیب من نمود و خلعت ایمان بمن پوشانید و از
ظلمت تقلید گذشتگان بفضای فرح فزای نور ایمان رسانید پس آن سرور دین و مرکز دایره یقین فرمود که ما را بدار الضیافه
و مهمان خانه بردند و کمال اعزاز و اکرام برای ما کردند و هشت روز برآمده بود در مهمان آن شاهزاده عالمیان مهمان بودیم
و مردم آنشهر بدیدن ما آمدند و عزت و مهربانی کردند و غریب نوازی نمودند شعر مردم آنجا فرشته سرشت خوشدل
وخوش خوی چو اهل بهشت و بعد از هشت روز مردم آنشهر از آن بزرگواران اذن گرفتند که ما را ضیافت کنند پس اذن
ایشان قبول شد و ایشان بکمال شادی و خوشحالی بوطایف و رعایت ضیافت ما پرداختند و بعد از تمام آن نیز در هر شهر
ما را ضیافت نمودند و طول و عرض آنشهر پر سرور دو ماه راه بود و سوار شده رفتار کردیم از دو ماه و قطع مسافت

آنرا طی نمود و اهل آنشهر نقل کردند که چون از این شهر بگذری شهری است رقیه نام و والی و حاکم آن قاسم بن صاحب الامر است و
طول و عرض آن برابر این شهر است و مردم آن بحسب حسن خلق و صلاح و سداد و نجابت و فراغبال مانند مردم این شهرند
و چون از آن شهر بگذرند بشهر دیگر رسند در رنگ و خوشحالی این شهر نام آن صافیه است و والی آن ابراهیم بن صاحب
الامر است و بعد از آن شهری است بهمه زینتهای دینیه و دنیویه آراسته نام آن ظلوم و حاکم آن عبد الرحمن ابن صاحب
الامر است و در حوالی آن شهر بازارهای عظیمه و مزارع کثیره که طول آن دو ماه راه است و منتهی میشود بشهری عنانیس و نام
حاکم آن هاشم ابن صاحب الامر است و مسافت طول و عرض آن بحار یا دو ماه راه است و در حوالی آن مزارع بسیار و مرتع
بیشمار است مزین بکثرت انهار و خضرت اشجار و نضرت ازهار و لطافت اثمار مانند جنات تجری من تحتها الانهار فرود
میکند هر وجهی ندا از آسمان روح الامین هذه جنات عدن فادخلوها خالدین هر که بر نسیم عبیر آن خطه موید شهر در آمد
از دل که شهرستان دهشت رخصت خروج نیابد لقیته بو زیر گفتند که طول و عرض مملکت مذکور بقیاس راه است و ساکنان
آن که با محمد و دند بالتمام مؤمن و شیعه و فاضل و متولای خداوند و دوستان او و دشمنان خشمگین و تبرا از دشمنان ایشان میکنند و محو
ایشان بخشند و مروج شرع اقامه نماز و ادای زکوه نمایند و آنرا مصارف شرعیه میرسانند و امر بمعروف نموده و از منکر نهی میکنند
و در میان ایشان حضرت صاحب الزمان و مدار ایشان ترویج حلال ایمان و تجنب محرمات از کافه مردمان است و معتقدند
امصار و بلاد و کافه خلایق و عباد نسبت بحضرت صاحب الامر بمنزله ابدان و حضرت بمنزله جان بسته‌اند خود از حضرت
آنحضرت میدانند و چون گمان مردم این بود که در امسال آن بزرگوار مهمات متعال بشهر آید هر روز منتظر قدوم حضرت بودیم
ساحت مذکور انتظار ملازمت آن حضرت را کشیدیم و قسمت از آن دولت ربانی محروم ماندیم و رفته و بر خود مشاهده
و حسان بجبهه و دیدن حضرت صاحب الزمان و مشاهده طلعت نورانی آن بالخاصه هر دمان توقف نمود و در آنجا مانده شد
و چون این قصه غریبه بگوش هوش حضار رسید و از شنیدن این قصه عجیبه خوشحال شده [illegible]
خود رفته اهل مجلس را بکمال طلبید و در اظهار نکردن این اخبار از ایشان عهد و میثاق گرفت و مبالغه و الحاح بسیار در عدم
افشای این اسرار نمود و گفت که زنهار که اظهار این اخبار میکنید و آنرا از نامحرمان پنهان دارید که [illegible]
و خون شما را بریزند و ما از خوف و ترس دشمنان خاندان و از بیم اعادی در اظهار [illegible]
نکردیم و هر کدام که یکدیگر را ملاقات میکردیم بکی مبادرت نموده میگفت آیا بخاطر داری [illegible]
و دیگری در جواب او میگفت بلی یاد دارم و لکن [illegible] حضرت صاحب الامر [illegible]
شد مؤلف میگوید این قصه را در عداد آن چهل حکایت شمردم از جهت اینکه در این قصه [illegible]
نشده و این قصه را موید و تاکید آوردم بتصدیق و راستی حکایت چهلم از بودن بلاد و جزیره و دریا [illegible]
از برای حضرت صاحب الامر و اما بودن اولاد از برای آن حضرت بسیار شده چنانچه بر خود حضرت صاحب الامر وارد
شده و همچنین بر اولاد آن حضرت و مرحوم حاجی میرزا حسین نوری نور الله مرقده وارد شده حدیث معتبر نقل کرده از کتب
معتبره در بودن اولاد برای آن حضرت و ذکر صلوات و سلام بر ایشان و مناقب و فضل ایشان و اثبات این مطلب زیاده از این
محتاج به بیان نیست و اما شبهه استبعاد این بلاد و ولایات و جزیره‌ها که در این قصه و حکایت چهلم بود چنانچه بعضی از اهل
اسلام و غیر ایشان کرده‌اند و بمجرد اینکه خودشان آنها را ندیده‌اند و انکار وجود آنها میکنند پس جواب آنها از وضعیات
و شبهه ایشان در باطل بودن از بدیهیات است زیرا که اصل آن شبهه ناشی است از ندیدن آنها آن بلاد را که با استعداد
تمام مشغول سیر و سیاحت و تفحص طول و عرض صحراها و دریاها شده‌اند و مکرر باقطاب شمالی رفته و بطرف شرق و غرب
تمام دوره را طی کرده‌اند و باینحال چنین جزایر و بلاد واقف نشده‌اند و این شبهه اگر از کسانی است که قائل بوجود واجب الوجود بوده
پس باید اول از برای آنها وجود واجب الوجود تبارک و تعالی را اثبات کرد و بعد در خلقت و حکمت او دیگر باید ثابت
نمود که خداوند قادر حکیمی است که هر چه میخواهد میکند و هر چیز را خواسته باشد بهر نحو خلق میکند هر چند که مردمان نفهمند
و نبینند و عقل ایشان بکنه آن نرسد و از چگونگی آن چیزی نفهمد و بعد از آنکه وجود همچنین خداوند حکیم و علیم و قادر [illegible]

چهل از اولاد و احفاد [illegible] که در روایات و ذکر اولاد آن حضرت

الاطلاق ثابت شد و از برای او پیغمبری و خلیفه لازم گردید که هرچه گوید از جانب خداوند باشد و از هرچه خبر دهد موافق حکم او و اعلام او کرده پس بعد از این راه استبعاد و شبهه در وجود این بلاد رفع میشود و قبل اثبات توحید و نبوت جواب این شبهه داده نمیشود و اثبات اصول الدین از کلیه در کتاب های بسیار علمای اخیار اهل اسلام و ایمان بدلیلهای واضحه و برهانهای قاطعه کرده‌اند و صدق و راستی پیغمبر آخر الزمان از واضحات شده و کتاب او که قرآن است از بدیهیات گردیده و در آن کتاب شریف خبر از غیبت داده و همه آنها بعد از زمانی بوجود آمده از آنجمله در سوره مبارکه انا اعطیناک الکوثر خبر داده بود که از یکنفر دخترش که اولاد او منحصر بآن دختر بود و بعد از خودش که حضرت فاطمه زهرا باشد با اینکه از آن یکنفر دختر کوتاه العمر و مجهول القدر و کم زندگانی او نسل کثیر و اولاد بسیار و ذریه بیشمار بوجود خواهد آمد و هرقدر از اولاد آن دخترش را بکشند و تلف کنند و از جای بجای دور نمایند باز نسل او تمام نخواهد شد و روز بروز زیاد خواهند گشت و این خبر را یک هزار و سیصد و سی سال قبل از این داده است و حالا همچنین شد و بلکه قبل از این سالها است که این وعده قرآنی ظاهر گردیده زیرا که هیچ مملکت و ولایت و هیچ شهری و بلکه قریه نباشد مگر آنکه در آنجا یکی و یا دو تا یا زیاده‌تر از اولاد آن دختر معظمه میشود که از طرف پدر یا مادر نسبت به پیغمبر آخر الزمان بآن خاتون محشر منسوب گردد و بلکه حقیر در ایران مجلسی معتبری و معتدبه ندید که در آن یکنفر از سادات نباشد که از طرف پدر یا مادر نسبت به پیغمبر ص نداشته باشد و این مجلس خراب باشد که در آن یکی از سادات پدری و مادری نباشد و این یکی از معجزات قرآن است و این شبهه و استبعاد اکثر از اهل اسلام است بعد از جواب اول میگوییم که این شبهه جای ندارد بعد از تصدیق قرآن و انقیاد باحکام اسلام از جانب خداوند عالم اما اولا پس چنانکه گفته شد که خداوند علیم و حکیم قادر است که هر چیز را خلق کند و از نظر خلق مخفی نماید و هرچه مخلوق شده لازم نیست که همه آنها را مردم ببینند و بفهمند و بشنوند و اما ثانیا پس سد اسکندر و یاجوج و ماجوج و بهشت و باغ شداد که از برای خودش ساخته بود و کهف اصحاب کهف در قرآن است و هر سه های آنها بنص قرآن در این زمان موجود است و در زمان معاویه کسی بهشت شداد را دیده و در زمان حضرت رسول جمعی از صحابه اصحاب کهف را در کهف شان دیدند و سد اسکندر در تواریخ نیز موجود است و با وجود این نه سد معلوم و نه کهف معروف و نه بهشت شداد ظاهر است و نه کسی از سیاحان صحرا و دریا از آنها خبری داده و در صحرای اندلس یک شهری بزرگ که حضرت سلیمان بمباشرت اجنه بنا کرده و دارا اسپر دار آنرا یافت و در زمان عبد الملک عامل او که در مغرب حاکم بود نیز یافته و ابیات چند در دیوار آن پیدا کرد و بعبد الملک فرستاد و دیوارهای آن از مس است و تفصیل آن در زهر الربیع مذکور و خبر دارا در نجم الثاقب مزبور است و با وجود آنکه چندین سال است که ولایات اندلس در تصرف فرنگیان است و آنها بآن اطلاع کلی و استعداد که دارند باید چیزی ببینند پس همچنانکه این چهار چیز مخفی و مستور مانده و کسی از آنها خبر ندارد همچنین آن بلاد و اولاد حضرت صاحب الامر مخفی مانده و هر کس آنها را ندیده و ثالثا اگر کسی بآن جزیره ها برود و بجای آنها رسید و آنها را نه بیند حق سؤال دارد و اما اگر سوء نیت آنجاها برود و ممکن نشد برای کسیکه بآن محل و مکان برسد پس چگونه اعتراض و ایراد تواند کرد و کدام کسی از بحر ابیض بآن طرف رفته و کشتی کی از دریای سفینه عبور کرده و خداوند چنانکه حضرت صاحب الامر را از نظر مردمان غایب فرموده و همچنین بلاد آن حضرت را مثل خود از نظرها جانب مخفی کرده همچنانکه در حکایت جزیره خضراء شیخ محمد ناخدا گفت که کشتی دشمنان بآنجا میرسد و در دریای سفینه غرق میشود و در قصه روبهان و حسان کشتیبان ایشان گفت من هرگز دریای آن راه را ندیدم و بآن طرف نرفتم و آن نواحی را مشاهده ننمودم الحاصل آنکه میگوید من تمام دریای محیط را و غیر آن از دریاها را سیر و سیاحت کردم و همچنین جزیره ها و بلاد را دیدم دروغ محض و کذب صرف است و کسی که آنرا راستی گوید از احمق است و مثل کوبنده سفینه است کدام کس قدرت دارد که تمام روی زمین را سیر کند و کی توانائی دارد که همه دریاها را سیاحت و گردش نماید تا آنکه دریا یسه مقابل صحرا و بیابان است و این کشتیها از ترس آنکه مبادا راه را گم نماید از خط خودش تجاوز میکند و با وجود این کدام کذاب ادعا کرده که من تمام دریاها را سیر کردم و کدام سفینه از قصد این مسکنه و ینگی دنیا که مملکت بزرگ و اماله زیاد دارد تا چندین سال قبل از این کسی از فرنگیان و سیاحان آنرا ندیده است و اهل ینگی دنیا نیز ندانسته بودند که این طرف دریا کسی هست یا نه و آن بلاد و جزایر حضرت صاحب الامر ع تا زمان ظهور آن حضرت مثل ینگی دنیا باشد و بعد از ظهور او ظاهر گردد چنانکه ینگی دنیا بعد از مدتی ظاهر شد و با وجود آنکه فرقها است میان آنها و ینگی دنیا ای لبا المبیس آدم روی است پس بهر دستی نباید داد دست و سخن هر کس نباید گوش نمود و بلکه چند نفر که عیوبات و نقصهای

سخن آنها

بسیار دارند گوش نباید داد و اخبار صحیحه را در مقابل آنها نباید رد کرد و در بعضا علمای اعلام اشاعره که فعلا اکثر اهل اسلام و بیشتر اهل سنت هستند در مقام بیان عموم قدرت خداوند و تاثیر نداشتن هیچ سببی و موثری بکرار اراده و مشیت از حضرت حقتعالی فرموده اند که جایز است در پیش روی ما کوههای بلند باشد که ارتفاع آن از زمین باشد تا آسمان و آنها مثلا لاله باشد برنگهای گوناگون و مانعی نباشد میان ما و آنها و نور آفتاب بر آنها تابیده باشد و آنها بسبب تابش شعاع آفتاب درخشنده باشند و چشم و صاحب چشم هم سالم و در آن عیبی و آفتی نباشد و میان او و آن کوهها کمتر از یک وجب باشد و با این حال آن کوهها را نه بیند و باز فرموده اند که جایز است دریا با اینکه خالی باشد از آدم و طول و عرض آن صد فرسخ باشد در صد فرسخ و آن بیابان پر باشد از خلایق و ندانند شماره آنها را احدی غیر خداوند و ایشان در آن بیابان مشغول باشند بمجادله و محاربه و جنگ و جدال و تیراندازی و حمله کردن بر یکدیگر با شمشیرها و نیزه ها و همه ایشان سواره بر اسبان تند رو باشند که حصر ندارند و با وجود این انسانی و حیوانی سیر کند در طول و عرض آن بیابان بخط مستقیم و با غیر مستقیم بنحویکه سیر او احاطه کند بر تمام قطعات آن بیابان و شخص اسب خود را تاخت زده و در آنجا با این حال نشنود هیچ حسی و حرکتی از آن جماعت و نبیند صورت احدی از ایشان را و نه اسب ایشان را بلکه در جمیع حالات سیر آنها منحرف شوند از او و بطرف راست یا چپ کناره کنند از او و دور شوند و هیچ صدمه و آفتی بآن شخص نرسد و آنها نیز او را نبینند و نظایر این مثالها که مضمون و محصل آنها اعتقادات تمام اشاعره است چنانکه حاصل اینها را شارح قوشچی در شرح تجرید خواجه نصیر طوسی فرموده است و نیز محدث محقق نوری اعلی الله مقامه از ایشان نقل کرده است پس وقتیکه این نحو از مثالها باعتقاد جماعت اهل سنت در عموم قدرت خداوند صحیح شده و ممکن گردیده و بیشتر اهل اسلام بر آن اعتقاد کردند و قدرت خداوند را بر این نحو چیزها قایل شدند و منکر اینها را منکر قدرت خداوند تعالی دانستند پس چه استبعاد دارد و چه محال لازم میآید در وجود بلاد عظیمه و جزایر کثیره در دریای محیط و غیر آن از دریاها و آن طرف آنها که حاکم آن شهرها از اولاد حضرت صاحب الامر بوده باشند و مردم این اطراف و جوانب بآن بلاد راه نداشته باشند و آنها را ندیده و نشناسند و کیفیت آنها را ندانند بلکه استبعاد این مثالها زیادتر است از

مطلق دانستن

وجود آن شهرها و جزیره ها و خصوصا آن بلاد را بعضی از اشخاص دیده و بآنجا رفته و مدتی مانده و از زر اسم و دنانیر و بعضی چیزهای آنجا را مثل گندم آورده و بخلاف آن مثالها که تا بحال احدی از اهل اسلام و غیر ایشان ندیده و کسی نقل نکرده و بلکه آنها بیان عموم قدرت خداوند است و حقتعالی را قادر است و قدرت را از خدا تعالی سلب نکردنیست و حضرت عز و جل را بر جمیع اشیاء قادر علی الاطلاق اعتقاد کردن است و معنی ان الله علی کل شئ قدیر همین است که در آیات قرآنی وارد شده است و اما خامسا پس در سوره که خداوند فرموده و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا یعنی وقتیکه قرآن بخوانی قرار میدهیم میان تو و آنهائیکه بآخرت ایمان نیاورند پرده پوشنده که ترا نبینند و بتو اذیت نکنند پس در این آیه خداوند وعده داده که پیغمبر را از چشم دشمنان او مخفی کند در وقت قرآن خواندن و مفسرین سنی و شیعی در تفسیر این آیه روایت کردند که آیه شریفه نازل شده در اذیت ابو سفیان و نضر بن حارث و ابو جهل و ام جمیل خواهر ابو سفیان زن ابی لهب که حضرت پیغمبر ص را اذیت میکردند که پوشانید خداوند آن حضرت را از چشم ایشان آنگاهی که قرآن میخواند پس میآمدند نزد آنحضرت و از او میگذشتند و او را نمیدیدند و نمیتوانستند که او را اذیت نمایند و نیز قطب راوندی در خرایج روایت کرده که آن حضرت نماز میکرد مقابل حجر اسود و استقبال میکرد کعبه و بیت المقدس را پس دیده نمیشد تا آنکه از نماز فارغ میشد و نیز روایت کرده که روزی ابوبکر در نزد آن حضرت نشسته بود که ام جمیل آمد و میخواست که بآن حضرت آزاری برساند ابوبکر عرض کرد که یا رسول الله از ایمکان کناره شوید حضرت فرمود که مرا نمی بیند پس ام جمیل آمد و نزد آن حضرت بسیار ایستاد و بابوبکر گفت که محمد را ندیدی گفت نه پس برگشت و از این قبیل اخبار در کتب معتبره عامه و خاصه بسیار است پس وقتیکه ممکن شد بودن کسی در میان جماعتی که آن جماعت او را نه بینند و او همه آنها را دیده باشد و در میان آنها مشغول قرائت و ذکر و تسبیح و تهلیل باشد اما کسی او را ندیده باشد و صدای او را نشنود پس چه استبعاد دارد و چه جای شبهه است که چنین بلاد عظیمه و جزایر معتبره در صحراها و یا در دریاها بوده باشد و خداوند چشم همه را از آنها بپوشاند و اگر اتفاق عبور جمعی از آنجا بیفتد بنحو صحرای خالی و دریای بی آبادانی چیزی

دیگری میدیده باشند و باید از آن بلاد مطلع نشوند و ایضا ... روایت کرده‌اند که چون اضطراب ابوبکر در شب غار از ترس دشمنان بسیار شد
و حضرت پیغمبر صلعم او را موعظه و نصیحت کرد و بشارت سلامتی داد و قلبش آرام نشد و قوه بشریت از او تمام شد پس آن حضرت از جهة
اطمینان او پا بجز پای مبارک خود را بیک طرف غار زد و از آنجا دری باز شد و دریایی و در آن دریا کشتی ظاهر گشت پس حضرت او را
فرمود مترس زیرا که اگر کفار داخل غار شدند ما از این در بیرون رفته و در این کشتی حاضر نشسته میرویم و کسی از ایشان بما نمیرسد پس
ابوبکر آسوده شد پس وقتیکه ممکن شد که در غار دریا و کشتی باشد بقدرت خدا تعالی از جهة آسوده گی ابوبکر که صحابه پیغمبر بود
و آنکه کفار ابوبکر را نه بینند و نه دریا و نه کشتی دیده باشند و نه صدای او را و فریاد و ناله او را شنیده باشند پس چه استبعاد و شبهه وارد
در اینکه در میان دریا و یا وسط صحرا جمعی از اولاد و ... همان پیغمبر صلعم بدعای آن حضرت در جزیره‌ها بوده باشند و از نظرها جانب
مخفی شوند و اگر کسی باینجا برود ایشان را نه بیند و از شر دشمنان تا بظهور امام ایشان محفوظ باشند و آن خداوند قادر چنانکه از
برای ابوبکر صحابه رسول الله در باد کشتی ظاهر کرد در میان غار و او را از نظر دشمنانش مخفی نمود پس آن قادر سبحان قدرت
دارد که در میان دریای بزرگ و صحرای وسیع بلاد عظیمه خلق کند و جمعی از ذریه رسول خودش در آن بلاد مستور باشند و کسی ایشان را
نه بینند تا مدت مدید و اگر کسی بگوید که جماعت کفار حضرت رسول را با ابوبکر ندیدند چنانکه در احادیث سابقه ذکر شد از جهة اعجاز
حضرت پیغمبر صلعم و آله بود پس در جواب اولا میگوییم که مخفی بودن بلاد اولاد حضرت صاحب الامر صلعم و خود ایشان نیز از جهة
معجزه حضرت پیغمبر صلعم است زیرا که ایشان آن حضرت‌اند که شاید آن حضرت در خصوص ذریه خود حضرت مهدی و اولاد او دعا کرده
که خداوند ایشان را از نظر مردمان با بلاد ایشان مخفی نماید و ضرر مردم بایشان نرسد و ثانیا میگوییم که مخفی باذن و محفوظ شدن از شرور خلق
و دیدن ایشان مختص بحضرت رسول صلعم و صحابه او نیست و دیگر این نحو قدرت نمائی خداوند در باره بعضی از اشخاص شده است
چنانکه علمای اعلام اهل سنت و شیعه نقل کرده‌اند و از ظرایف و لطایف حکایات شمرده‌اند و مجد فیروزآبادی نیز در قاموس در باب عین
فرموده که عبود مثل تنور مردی است بسیار خواب که هفت سال در جای هیزم کشی خود در خواب بود و در حدیث است که
اول کسی که داخل بهشت میشود عبد اسود است که او را عبود میگویند و سبب آن آنست که خداوند پیغمبری را فرستاد بسوی اهل قریه پس ایمان
نیاورد باو احدی بغیر همین غلام سیاه و اینکه قوم آن پیغمبر چاهی برای او کندند پس او را بآنچاه انداختند و سر آنجا را با سنگی گرفتند پس آن
غلام سیاه بیرون میرفت و هیزم جمع میکرد و هیزم را میفروخت و آن را برای او آب و طعام میخرید آنگاه میآمد بنزد آنچاه پس
خداوند او را اعانت میکرد در برداشتن آن سنگ پس او را بر میداشت و آن آب و طعام را برای او سرازیر میکرد و آن غلام سیاه روزی
هیزم جمع کرد پس نشست که قدری استراحت کند پس بطرف چپ خود افتاد و خوابید هفت سال و بعد از آن بیدار شد و او اعتقاد داشت که
ساعتی از روز خوابیده را پس هیزم خود را خیال کرد که ... بود بر داشت و بآن قریه آورد و فروخت آنگاه بنزد آنچاه رفت پس آن پیغمبر را
در آنجا ندید و آن قوم پشیمان شده بودند و آن پیغمبر را بیرون آورده بودند پس آن پیغمبر از حال آن سیاه سوال میکرد پس میگفتند که ما
نمیدانیم او در کجا است تا آنکه آن غلام سیاه خودش آمد پس باو مثل میزنند برای کسیکه بسیار میخوابد و زمخشری که از بزرگان علمای اهل
سنت است در کتاب ربیع الابرار باین حکایت اشاره کرده و در این حکایت جواب است از همه استبعادات اهل اسلام زیرا که باقی ماندن این
غلام سیاهی هفت سال بی آب و نان در زیر آفتاب و باد و باران و محل تردد جانوران و درندگان زنده و سالم و مخفی بودن او در این
مدت مدید بمردمان و خصوصا باهل القریه با آنکه در محل خاص معروف خوابیده بود و چگونه احتمال میشود داد که در این هفت سال عبور
احدی بآنجا نیفتاد و اهل القریه در این مدت محتاج بهیزم نشدند و هیزم کشی بآنجا نرفت و درندگان او را ندیدند پس معلوم میشود که همه
اینها بقدرت خداوند بوده است و بتقدیر الهی شده است و در این حکایت حکمت و مصلحت بوده است هر چند که مردم آنرا ندانند
پس وقتیکه این قضیه ممکن شد و بلکه حتمی و بدیهی گردید پس چرا ممکن نباشد وجود بلاد و اولاد از برای حضرت صاحب الامر صلعم و مخفی
بودن آن بلاد از نظر مردم مثل عبود و چنانکه در قضیه عبود و مخفی بودن آن در این مدت مدید مصلحت است و حکمت است در نزد
خداوند حکیم همچنین در مخفی بودن بلاد و اولاد آن حضرت حکمت و مصلحت است هر چند که مردم آنرا ندانند و از سر آن مطلع نشوند
و جوابهای این نحو از شبهات و در تامل و تردد در این حکایات و روایات مزبوره بسیار است و در این باب اکتفا نمودم بذکر همین پنج
جواب و در اینها کفایت است از برای طالب هدایت و اینها وافی است برای کسی که از عناد و تعصب تجنب کند و حکایاتیکه

مشتمل است بدیدن بعضی مومنین حضرت صاحب الامر علیه السلام را بسیار است و در کتب غیبت علمای اعلام جمله از آنها مذکور و
در هر یکی حکایات مخصوصه مزبوره است و بلکه سال بسال و ماه بماه زیاد میشود و اتفاق می‌افتد و درماندگان را و گمشدگان را
بهمه اوقات نجات میدهند چنانکه در حکایت یاقوت روغن فروش ... حضرت صاحب الامر صلعم اشاره باین مطلب فرمود
پس بنا بر این حکایت درماندگان و اشخاصیکه آن حضرت را دیده‌اند و از او مشاهده معجزه کرده‌اند حد و حصر ندارند و در هر وقت از
اینها اتفاق میافتد و واقع میشود و مرحوم محدث ماهر و محقق کامل حاجی میرزا حسین نوری نور الله مرقده در نجم الثاقب صد حکایت
از این قبیل نقل کرده و حقیر در اینجا اکتفا کردم بهمین چهل حکایت از جهة موافقت این باب با سایر ابواب کتاب و تا آنکه اینها
نمونه باشد از معجزات آن حضرت و این چهل حکایات کمیت دلیل گردد برای آنکه آن حضرت پناه درماندگان و ملجا بیچارگان
است و در هر جا و با هر لباس دیده میشود و اما جواب از حدیث تکذیب دیدن آن حضرت در زمان غیبت کبری چنانکه در
باب هشتم ذکر شد که آن حضرت بعلی بن محمد سمری نوشت که ... آن بزرگوار بود قبل از غیبت کبری که بدرستیکه تو فوت
خواهی شد بعد از شش روز پس جمع کن امر خود را و وصیت مکن باحدیکه قائم مقام تو باشد بعد از وفات تو پس بتحقیق که واقع شد
غیبت تامه پس ظهوری نیست مگر بعد از اذن خداوند تعالی و این ظهور بعد از طول زمان و قساوت قلبها و پر شدن زمین
است از ظلم و جور و زود است که بیاید از شیعه من کسیکه مدعی مشاهده من است آگاه باشید که هر کس ادعا کند مشاهده را قبل از
خروج سفیانی و صیحه آسمانی پس او کذاب و دروغگو و افترا کننده است و لا حول و لا قوة الا بالله پس میگوییم بعون الله
تعالی جواب اول آنکه مراد از این حدیث و نحو آن تکذیب کسانی است که ادعا مشاهده کنند با نیابت و رساندن اخبار از جانب
آن حضرت بسوی شیعه چنانچه نایبان و سفیران آن حضرت داشتند در غیبت صغرا و این جواب را علامه مجلسی در بحار فرموده است
اعلی الله اعلامه و موید این جواب است آنچه که علمای اعلام با وجود این حدیث و نحو آن این حکایات و قصص را در کتب معتبره خود شان
نقل کرده‌اند حتی خود شیخ طوسی قدس سره که ناقل حدیث تکذیب مشاهده است اعتقاد بمشاهده آنحضرت دارد و باین نحو حکایات
و قصص اعتماد دارد چنانچه از کتاب غیبت او معلوم است و علمای شیعه در هر طبقه از قدیم تا حال امثال این وقایع را قبول دارند
و در کتب خود شان ثبت و ضبط کرده‌اند و با آنها استدلال فرموده‌اند و اعتنا نموده‌اند و از یکدیگر گرفته‌اند و از هر موثق که اطمینان
بصدق و راستی او دارند نقل امثال آنها را کرده‌اند و تصدیق نموده‌اند مثل سید ابن طاوس و مجلسی و بحر العلوم و مقدس اردبیلی و سید
نعمت الله جزایری و غیر ایشان از محدثین و محققین پس نقل کردن ایشان این حکایات را در هر زمان دلیل واضح است بر اینکه این
حدیث در ظاهرش نیست و مراد از آن ادعای نیابت است و یا چیزی دیگر است و جواب دویم از این حدیث همان است که
از حکایت جزیره خضرا معلوم گردید زیرا که در حکایت چهل زین الدین عاملی کامل و عالم فاضل علی بن فاضل بسید بزرگوار شمس الدین
عرض کرد که ای سید من ما روایت کردیم از مشایخ خود که حضرت صاحب الامر علیه السلام فرموده که هر که در غیبت کبری بگوید که مرا دیده پس تحقیق
که دروغ گفته پس با وجود این چگونه در میان شما کسی است که میگوید من آن حضرت را دیده‌ام فرمود راست میگویی آن حضرت این را
فرمود در آن زمان بسبب بسیاری دشمنان از اهل بیت خود و غیر ایشان از فراعنه زمان از خلفای بنی عباس حتی آنکه شیعیان در آن
زمان یکدیگر را منع میکردند از ذکر کردن احوال آن حضرت و اکنون زمان طول کشیده و دشمنان از او مایوس گردیدند و بلاد ما از
ظالمان و ظلم ایشان دور است و ببرکت آن حضرت دشمنان نمیتوانند که بما برسند تا آخر و این وجه که جناب سید عالم بزرگوار فرموده
جاری است در اکثر بلاد دوستان آن حضرت و حاصل این جواب آنست که دشمنان آنحضرت را نمی‌بینند و هر که از غیر دوستان او بگوید که
من او را دیدم او دروغگو است و البته مشاهده کننده او از موالی و دوستان خواهد شد و لو بعد از زمانی جواب سیم آنکه حدیث تکذیب
حمل شود بصورت شناختن آن حضرت در حال مشاهده چنانکه بحر العلوم در کتاب رجال فرموده که آنکه مشاهده که ممنوع شده مشاهده است
که مشاهده کنند امام علیه السلام را و بداند که او است حضرت حجه در آن حالیکه مشاهده میکند آنحضرت تمام شد و اکثر این حکایات از این قبیل
است که آن حضرت را نشناخته‌اند در حال مشاهده جواب چهارم آنکه حدیث تکذیب حمل شود بمشاهده خواص و شناختن اولیاء و خواص
شیعیان آنحضرت چنانچه از سید بحر العلوم اعلی الله مقامه باین وجه اشاره فرموده در آن کتاب که کاهست که منع شود اتباع مشاهده
در شان خواص هر چند که دلالت دارد بر آن ظاهر اخبار بسبب دلالت عقل و دلالت بعضی از آثار تمام شد و این جواب نیز از اخبار شاهد

وارد چنانکه حسینی در کتاب خود باسناد خود از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده که فرمود صاحب الامر ع ظاهر میشود و نیست
در گردن او از برای احدی بیعتی و نه عهدی و نه ذمه پنهان میشود از خلق تا وقت ظهورش راوی گفت یا امیر المؤمنین و دیده میشود
قبل از ظهورش فرمود بلکه دیده میشود در وقت ولادتش و ظاهر میشود براهین و دلیلهای او و می بیند او را چشمهای عارفین
بفضل او که شکر کننده و پناه آورنده اند و بشارت میدهند بیننده ها با آنحضرت با کسانیکه شک دارند در او پس ازین حدیث شریف
معلوم شد که عارفین بفضل او آنحضرت را مشاهده میکنند پس حدیث تکذیب مشاهده حمل میشود بر غیر عارفین و خواص و حدیث
مشاهده بر خواص و عارفین و از معلوم است که این حکایات و قصص عارفین بفضل او و خواص است جواب پنجم آنکه آنچه مخفی و
مستور است بر خلق مکان و مستقر آنحضرت است پس راهی نیست که بسوی آن از برای احدی و نمیرسد بانجا بشری و نمیداند آنرا
کسی حتی خاصان و مولیان و فرزندان آن حضرت پس منافات ندارد ملاقات آن حضرت در اماکن و مقاماتی که ذکر شد بعضی
از آنها و ظاهر شدن او نزد مضطر و استغاثه کننده چنانکه در باب القاب آن حضرت و موید این جواب حدیث عمار است که در کافی
از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود از برای قائم دو غیبت است یکی از آنها کوتاه است و دیگری طولانی نمیداند مکان آن حضرت را
در آن غیبت مگر خاصه از موالیانش و مثل این حدیث روایت مفضل بن عمر است که در غیبت شیخ طوسی و شیخ نعمانی نقل کرده که
گفت شنیدم که حضرت صادق میفرمود بدرستیکه از برای صاحب این امر دو غیبت است یکی از آنها طول میکشد تا آنکه میگویند
بعضی که مرد و میگویند بعضی که کشته شد و بعضی میگویند که رفت تا آنکه باقی نمیماند بر امر او از اصحابش مگر چند نفری و مطلع نمیشود
بر مکان او احدی از فرزندان او مگر آنکه مشغول خدمت متولی امور اوست و نیز در آن سه کتاب روایت کرده اند از آن حضرت
که فرمود لابد است از برای صاحب این امر از غیبت و لابد است از برای او در غیبتش از عزلت و گوشه نشینی و ماسی وحشت
نیست یعنی با وجود انس گرفتن آنحضرت با سی نفر از اولیا و شیعیان خود در غیبت او و در گوشه نشینی او از خلق وحشتی ندارد پس
ازین احادیث معلوم میشود که دیدن آن حضرت ممکن است ولکن مکان او از برای احدی معلوم نیست و این جواب را محدث
محقق نوری ذکر کرده و در نظر حقیر جواب اول ازین جوابها بهترین جوابهاست و در حدیث تکذیب مشاهده قرینه است
بر این زیرا که در آن فرمود پس جمع کن امر خود را و وصیت مکن باحدیکه قائم مقام تو باشد بعد از وفات تو پس ازین کلام
معلوم میشود که تکذیب مشاهده از جهت ادعای نیابت و وصایت است چنانکه علی بن محمد سمری و غیر او از نواب آن حضرت
داشتند و اما جوابهای دیگر که ذکر شد پس هر کدام از آنها در صورتی و محلی صحیح است نه در همه جا و همه صورت پس از همه آنچه
که ذکر شد در اینجا از جوابها معلوم شد که دیدن آن حضرت در این زمان ممکن است و حدیث تکذیب مشاهده منافات با این
حکایات مذکوره ندارد خصوصا در این حکایات و روایات وارده درین باب معجزات بسیار اتفاق افتاده که بغیر از امام معصوم
کسی قدرت ندارد با آنها و آنها از غیر او صادر نمیشود پس در واقع این حکایات و روایات با کثرت آنها و تواتر و غیر محصور و محدود بودن
آنها حسی است و اما حدیث تکذیب مشاهده پس آن نقلی است و از واضحات است و از قواعد کلیه معلوم است که نقلی را در این
صورت حمل بر غیر ظاهرش باید کرد چنانکه این قاعده را حقیر در کتاب کشف الحجاب و اثنا عشریه و مسائل نجفیه و درة الغرویه
تفصیلا بیان کرده است و این مطلب از ضروریات شده است **باب پانزدهم** در ذکر چهل حدیث صحیح و
معتبر در بیان علامات ظهور حضرت حجة بن الحسن عسکری علیهم السلام و ذکر بعضی از علائم که قبل از ظهور آن حضرت واقع
خواهد گشت و قبل از آنها آن حضرت ظاهر نخواهد شد و بلکه آن علامات حتمی است و لابد است از وقوع آنها قبل از آنحضرت
و جمله از آن علامات در باب آیات و القاب آنحضرت و در باب روایات عامه و خاصه و سایر ابواب این کتاب در ضمن چهل حدیث
ذکر میکنیم پس میگوییم بعون الله تعالی حدیث اول در کتاب قرب الاسناد بسند خود از حضرت صادق ع روایت کرده که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بمردمان که حال شما چگونه میباشد در وقتیکه زنان شما ضایع و فاسد و جوانان شما فاسق شوند
یعنی زنان زناکار و بدرفتار و جوانان شما لواطه کننده میشوند و بمعروف امر نکنید و از منکر نهی ننمائید در آنحال گفته شد یا رسول
الله آیا این خواهد شد فرمود بلی بدتر ازین هم خواهد شد و چگونه میباشد حال شما در وقتیکه بمنکر امر کنید و از معروف
نهی کنید گفته شد یا رسول الله آیا این میشود فرمود آری بدتر ازین هم میشود و چگونه باشد حال شما در وقتیکه معروف را

ذکر شد که فریادرس استغاثه کننده و دادرس مضطر شده از القاب آنحضرت است

مطالب این باب ذکر شد و جمله از آنها نیز در این باب در ضمن

در میان خلایق منکر به بینید و منکر معروف بینید پس ازین حدیث معلوم شد که شیوع زنا و لواط و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و
بلکه منکر شدن معروف و معروف شدن منکر از علامات ظهور آن حضرت است زیرا که در همه حدیث در خصوص قائم است حدیث دوم
علی بن ابراهیم و شیخ کلینی از ابی الجارود از حضرت باقر ع در خصوص قوله تعالی قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم
روایت نموده که مراد از عذاب دجال و صیحه است یعنی آیه اینست که بگو خدا قادر است بر آنکه از جانب بالای سر شما عذاب بر شما
بفرستد او من تحت ارجلکم یعنی خداوند قادر است بر آنکه از سمت زیر پای شما بر شما عذاب بفرستد آن حضرت فرمود که
مراد ازین عذاب فرو بردن زمین است او یلبسکم شیعا یعنی قادر است بر آنکه بپوشاند بشما لباس اختلاف را و در این آنحضرت
فرمود که یعنی در خصوص دین با یکدیگر اختلاف نمایید و بعضی بر بعضی و قدح و ذم کنید و یذیق بعضکم بأس بعض یعنی قادر است که
بچشاند بعضی از شما شدت و حدت بعضی دیگر را آن حضرت فرمود یعنی بعضی از شما بعضی دیگر را بکشد و همه اینها در میان
اهل قبله خواهد شد و در این چهار علامت ذکر کرده خروج دجال و صیحه آسمانی و فرو بردن زمین بجمعی که لشکر سفیانی است
و اختلاف شدید در بین مسلمانان و قوم هر یکی مذهب دیگر را که ازین اختلاف در مذهب باشد میشود قتل همدیگر و بعد از آن مسلمانان
از همدیگر خاطر جمع نمیشود و شاید این فقره همین مطلب است که چند سال است که در میان اهل اسلام نزاع و جدال و قتال و شهرت
شده و خون یکدیگر را میریزند و در حدیث نزلتی همین مضمون است بصیر فرمود گفت که آن حضرت فرمود که پیش ازین یعنی ظهور
قائم قتل بیوح خواهد گردید عرض کردم که بیوح چیست فرمود قتل دائمی که هرگز آرام نگیرد یعنی قبل از ظهور مدت مدیدی خلایق
یکدیگر را میکشند حدیث سیم نیز در آن کتاب از ابن عیسی و او از اسباط روایت کرده که او گفت بخدمت امام موسی
کاظم ع عرض کردم که فدای تو شوم ثعلبة بن میمون از علی بن مغیره و او از زید نمی و او از علی بن حسین ع خبر داد که آن حضرت فرموده
که قائم ما در سالی در وقت حج کردن خلایق قیام میکند آن حضرت فرمود آیا قیام قائم بدون آن میشود زیرا که ظهور قائم
حتمی است از خداوند و خروج سفیانی حتمی است از خداوند تعالی یعنی قضای خداوند عالم باینها جاری شده باید بتحقیق بهم رسانند
و ظهور قائم نمیشود مگر بخروج سفیانی عرض کردم که در سال سوم آیا امسال واقع میشود فرمود هر وقتیکه خداوند بخواهد واقع میشود
عرض کردم آیا سال آینده واقع میشود فرمود که خداوند هر چیز را بخواهد میکند پس ازین حدیث معلوم شد که خروج سفیانی قبل از ظهور حضرت
قائم حتمی است و در احادیث متواتره باین تصریح شده و آیات بسیار باین تفسیر شده است و همچنین فرو رفتن لشکر او بزمین
مثل ندای آسمانی حتمی است چنانکه در کتاب مذکور از ابی الجارود از حضرت باقر ع در تفسیر آیه شریفه ولو تری اذ فزعوا فلا فوت
روایت کرده که آن حضرت فرمود فزع و بیم ایشان بسبب صدایی است که از آسمان شنیده میشود و معنی آیه اینست که اگر ایشان را
ببینی در حالتیکه از صدایی که از آسمان میرسد فزع و اضطراب میکنند هر آینه امر شدیدی خواهی دید پس از عذاب خداوند بالکل
یا غیر آن خلاص نخواهند شد و در تفسیر قول خداوند و اخذوا من مکان قریب فرمود که زمین ایشان را از زیر قدمهای ایشان فرو میبرد
و ظاهر معنی آیه اینست که ایشان گرفته میشوند از مکانیکه نزدیک است حدیث چهارم نیز در آن کتاب از حذیفه یمانی روایت کرده
که گفت حضرت رسول خدا ص فرمود بعد از ذکر فتنه که در میان اهل مشرق و مغرب واقع میشود و با همدیگر جنگ میکنند آنکه در وقتیکه
ایشان در این حالت میباشند ناگاه سفیانی از سمت وادی یابس در اثنای اشتغال نائره این فتنه بر ایشان خروج میکند تا آنکه در
دمشق فرود میآیند از آنجا لشکری بسمت مشرق و لشکری بسمت مدینه میفرستد تا آنکه لشکر اول در زمین بابل که از جمله نواحی بلده
ملعونه یعنی بغداد است فرود میآیند و زیاده از سه هزار نفر را میکشند و بیشتر از صد نفر زن را رسوا مینمایند و سیصد نفر جوان را
از بنی عباس میکشند بعد از آن رو بسمت کوفه متوجه میشوند و اطراف آنرا خراب میکنند بعد از آن از آنجا بیرون شده بسمت شام
میروند در آن اثنا لشکری از کوفه با علم هدایت برافراشته بیرون میآیند و باین لشکر سفیانی میرسند و ایشان را میکشند و تا آنکه
احدی از ایشان خلاص نمیشود که خبر ببرد و همه اموال غنیمت و اسیران را که در دست ایشان بود خلاص میکنند و بعد از آنکه لشکری
سفیانی در مدینه قتل و غارت بسیار کردند از آنجا بیرون شده بسمت مکه متوجه میشوند تا آنکه بزمین بیداء میرسند در آنجا خداوند
جبرئیل را فرستاده میفرماید یا جبرئیل برو و ایشان را هلاک کن جبرئیل ایشان را بپای خود چنان میزند که خداوند بآن زدن همه
ایشان را بزمین فرو میبرد و خلاص نمیشود از آنها مگر دو مرد از قبیله جهینه است و اینست معنی قول خداوند اذ فزعوا فلا فوت

خروج سفیانی میشود یعنی بدون

و اخذوا

[illegible] حدیث پنجم شیخ طوسی قدس سره در کتاب امالی بسند خود از حسین بن خالد روایت کرده که گفت بخدمت حضرت امام
رضا [illegible] عرض کردم که عبدالله بن بکیر حدیثی نقل نموده و تاویل میکرد و دوست میدارم که آنرا بخدمت شما عرض کنم تا ببینم چه
[illegible] حدیث کدام است گفتم ابن بکیر از عبید بن زراره روایت نموده که او گفت در ایام خروج محمد بن عبدالله
[illegible] بخدمت حضرت صادق ع بودم ناگاه مردی از اصحاب آنحضرت داخل شد و عرض کرد که فدای تو شوم محمد بن عبدالله
خروج نموده [illegible] اجابت کنید یا در خصوص خروج نمودن با او چه میفرمائی آنحضرت فرمود که آرام گیرید مادامیکه آسمان
و زمین آرام گرفته اند از انجمله عبدالله بن بکیر گفت پس بنابراین مادامیکه آسمان و زمین قرار گرفته اند خروجی واقع نخواهد شد
پس نه قائمی هست و نه ظهوری پس حضرت امام رضا ع فرمود که حضرت صادق ع راست فرموده و امر چنان نیست که ابن بکیر
تاویل کرده همراد حضرت صادق ع اینست که قرار گیرید مادامیکه آسمان از ندا و زمین از فرو بردن لشکر قرار گرفته یعنی آرام بگیرید
مادامیکه از آسمان بنام قائم ندا نرسیده و زمین لشکر سفیانیرا فرو نکشیده است پس ازین حدیث معلوم شد که ندای آسمانی و
خروج سفیانی حتمی است حدیث ششم مرحوم صدوق در کتاب ثواب الاعمال بسند خود از حضرت صادق ع روایت
کرده که رسول خدا صلعم فرمود که بعد ازین زمانی بامت من میاید که در آنزمان از قرآن باقی نمیماند مگر رسم آن و از اسلام باقی
نمیشود مگر اسم آن که خود را نسبت باسلام میدهند و حال آنکه ایشان دورترین خلایقند از آن اسلام و مسجدهای ایشان
معمور میشود و حال آنکه از جهة هدایت خراب است و فقهای ایشان بدترین فقیهان زیر آسمانند فتنه از ایشان سر میزند و بسوی ایشان
بر میگردد و درین حدیث ضعیف شدن اسلام را بیان فرموده و آنرا از علایم ظهور آنحضرت قرار داده است و درین مضمون
احادیث بسیار است مثل حدیث سکونی که در کمال الدین از حضرت صادق ع روایت کرده که حضرت رسول ص فرمود که اسلام
در اول ظهورش غریب بود و بعد ازین نیز غریب خواهد شد پس طوبی باد برای غربا اسلام یعنی کسانیکه در اول ظهور اسلام یا در آخر
زمان که اسلام را در این دو وقت رونق و رواج نمیباشد اسلام و ایمان خود را از آنکه میدارند هر آینه ایشان در میان خلایق
بمنزله غربا میباشند پس طوبی باد برای ایشان و گوارا باد بهشت بر ایشان و مثل حدیث ابن فضال که در آنکتاب از حضرت
امام رضا ع روایت کرده که رسول خدا صلعم فرمود که اسلام در اول ظهورش غریب بود و بعد ازین هم بر میگردد و غریب میشود پس طوبی باد برای
غربا اسلام حدیث هفتم در کتاب کمال الدین بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت از حضرت باقر ع شنیدم که
میفرمود قائم ما منصور است برعب و مؤید است بنصرت یعنی خداوند خوف او را بدلهای دشمنان میاندازد و او را بنصرت
خود یاری میکند و زمین در وقت راه رفتن او در زیر پایش پیچیده میشود و خزینه های زمین برای او آشکار میگردد و سلطنت او بمغرب
و مشرق را فرا میگیرد و خداوند بدست او دین خود را ظاهر میکند و بر سایر دینها غالب گرداند هر چند که مشرکان این را مکروه
دارند پس در روی زمین خرابه نمیماند مگر اینکه تعمیر کرده میشود و حضرت عیسی ع فرود آید و در پشت سر او نماز میکند انگاه عرض
کردم یا ابن رسول الله قائم شما کی ظهور خواهد کرد فرمود در وقتیکه مردان بزنان و زنان بمردان شباهت رسانند و مردان
بمردان و زنان بزنان اکتفا کنند و زنان بروی زین سوار شوند و شهادت دروغ که حاکم کذب آنرا میداند قبول شود و شهادت
عدول رد شود و خلایق ریختن خون یکدیگر را و ارتکاب زنا و خوردن ربا را سهل شمارند و از بدان بسبب ترسیدن از سخنان زشت ایشان
تقیه کرده شود و سفیانی از شام و یمانی از یمن خروج نماید و فرو بردن زمین لشکر سفیانی را در زمین بیدا و حوالی محمد بن حسن نام
از آل محمد ص که نفس زکیه است در میان رکن و مقام کشته شود و صدائی از آسمان برسد که حق با مهدی آل محمد ص و شیعه او است
پس در اینوقت ظهور قائم ما میشود و بدیوار کعبه تکیه میکند و سیصد و سیزده نفر مرد در خدمت او جمع میشود و اول کلامیکه بآن نطق
میکند این آیه کریمه است بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین و بعد از آن میفرماید که منم باقی مانده خدا در روی زمین پس وقتیکه ده
هزار نفر در خدمت او جمع شدند از انجا حرکت میکنند و از برکت وجود آن حضرت در روی زمین معبودی نماند از صنم و غیر آن جز
خداوند یگانه و آتش بر آن صنمها و بتها واقع میشود و آنها را میسوزانند و این ظهور بعد از غیبت طولانی است برای آنکه خداوند از میان
خلایق تمیز دهد کسانیرا که در حال غیبت او ایمان میاورند و آنهائیرا که اطاعت میکنند و دین را حفظ نمایند حدیث هشتم در
کمال الدین بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت از حضرت صادق ع شنیدم میفرمود که قیام قائم را از جانب خدا ندائی

مومنان

مومنان علامات چندی قرار داده شده عرض کردم فدایت شوم آنها چیست فرمود آن علامات فرمایش خداوند ولنبلونکم یعنی
پیش از قیام قائم امتحان میکنیم شما را بشیئ من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین پس آنحضرت
در تاویل آیه شریفه فرمود که خداوند میفرماید که مومنان را امتحان میکنیم با ترسیدن از پادشاهان اولاد فلان در آخر سلطنت ایشان
و با گرسنگی که بسبب گرانی نرخها است و با نقصان بهم رسانیدن اموال که بسبب کسادی تجارتها است و با نقصان بهم رسانیدن
نفسهای خلایق که بسبب مرگ ناگهانی است و با نقص شدن ثمرات و میوه ها که بسبب قلت و کمی ریع و حاصل زراعت و اندکی برکت
آنها است و به تعجیل فرج مژده بده جماعتی که باین مصیبتها صبر میکنند بعد از آن فرمود ای محمد بن مسلم آنچه گفتم داخل تاویل است
و خداوند فرموده که تاویل آنرا نمیدانند مگر خداوند و آنهائیکه راسخ در علم و علم در دلهای ایشان محکم شده است و این روایت
بچندین طریق نقل شده و بلکه در تفسیر این آیه اخبار متواتره وارد شده است که مراد ازین آیه علامات ظهور حضرت قائم است حدیث
نهم ایضا در کمال الدین بسند خود از میمون لبان از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود که قبل از قیام قائم پنج علامت
هست خروج سفیانی و خروج یمانی و ندای آسمانی که از آسمان باسم حضرت قائم ندا میکند و فرو بردن زمین لشکر را در زمین بیدا
و قتل نفس زکیه و مراد ازین حدیث و نحو آن که درین مضمون وارد شده اینست که این پنج علامات نزدیک قیام قائم واقع
میشود و در بین اینها و ظهور آن حضرت آنقدر فاصله نمیشود و بلکه در روایت صالح غلام که در کتاب مذکور از حضرت صادق ع
روایت کرده اینست که گفت از آن حضرت شنیدم که میفرمود که میان قتل نفس زکیه و ظهور قائم فاصله نمیشود مگر پانزده شب
پس منافات مابین این حدیث پنج علامات و بین سایر اخبار که در بیان علامات ظهور آن حضرت وارد شده نیست و یا
آنکه مراد ازین پنج علامات محتومات است که تغییر و تبدیل در آنها نیست چنانکه در آنکتاب از عمر بن حنظله روایت کرده که
گفت از حضرت صادق ع شنیدم میفرمود که قبل از قیام قائم پنج علامات محتوم که تغییر نخواهد یافت خروج یمانی و خروج سفیانی
و صیحه آسمانی و قتل نفس زکیه و فرو بردن زمین لشکر را در بیدا و ایضا در آنجا از معلی بن خنیس از حضرت صادق روایت کرده
که فرمود خروج سفیانی از جمله امورات محتومه است و خروجش در ماه رجب واقع خواهد شد حدیث دهم و نیز در کمال
الدین بسند خود از زراره روایت کرده که گفت صادق آل محمد ص فرمود منادی بنام قائم ندا میکند عرض کردم که آیا آنرا همه کس
میشنود یا آنکه اختصاص به بعضی از اشخاص دارد فرمود که همه میشنوند لکن هر طایفه آن ندا را بزبان خود میشنوند و بعد عرض کردم
پس بنابراین کسی با حضرت قائم مخالفت نمیکند زیرا که بنامش ندا کرده میشود فرمود که ابلیس ایشانرا باینحال خود نمیگذارد و در
آخر روز ندا میکند و بسبب آن ندا بدلهای خلایق شک میاندازد و در احادیث بسیار این ندا ذکر شده بخصوص و در جمله از آنها
وقت آنرا معین کرده چنانکه حرث بن مغیره از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود صیحه آن است که در شب جمعه بیست
سیم ماه رمضان واقع میشود و نیز از معلی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود صدای جبرئیل از آسمان میاید و صدای
ابلیس از زمین و شما جماعت شیعه بصدای اول تابع شوید و حذر کنید از آنکه بصدای دویم فریفته باشید حدیث یازدهم
در کمال الدین از عبدالله بن منصور روایت کرده که گفت نام سفیانی را از حضرت صادق ع پرسیدم فرمود که بنامش چکار
داری وقتیکه بخزینه های پنج شهر از شهرها که دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین باشد متصرف شود در آنوقت منتظر
فرج باشید عرض کردم که آیا مدت سلطنتش نه ماه است فرمود نه ولکن هشت ماه سلطنت میکند و یکروز از آن زیاد نمیشود
و در آنجا از ابن اذینه روایت کرده که حضرت صادق ع روایت کرده که حضرت صادق ع فرمود که پدرم گفت که حضرت
امیر المؤمنین ع فرمود که پسر زن جگر خواره از وادی یابس خروج میکند و او مردی است مستوی القامه و کلفت سر و وحشی صورت
یعنی رویش بنحوی است که هر کس به بیند وحشت میکند و در رویش نشانه آبله هست اگر به بینی گمان میکنی که کور است و نامش
عثمان و نام پدرش عنبسه است از اولاد ابو سفیان است پس خروج میکند تا اینکه بزمین منقر و معین یعنی بزمین کوفه میرسد
و در بالای منبر آنجا قرار میگیرد حدیث دوازدهم و نیز در کمال الدین بسند خود از [illegible] از حضرت باقر ع روایت کرده
که فرمود قبل از قیام قائم دو علامت خواهد آمد یکی گرفتن ماه است در پنجم ماه و دیگری گرفتن آفتاب است در پانزدهم آن
ماه و آفتاب از وقت فرود آمدن حضرت آدم ع بزمین تا آنوقت واقع نشده پس در آنوقت حساب منجمان باطل میشود

و اینکه برعکس [illegible] ماه [illegible] بر خلاف

زیرا که بقاعده اهل هیئت و نجوم گرفتن ماه باید در نیمهٔ ماه باشد و یا در نزدیکی آن واقع شود و گرفتن آفتاب در اواخر آن بشود
پس وقوع گرفتن ماه در پنجم ماه و وقوع گرفتن آفتاب در پانزدهم موجب بطلان حساب منجمان است و در حدیث ابن ابی عمیر حساب
وارد است که این گرفتن ماه و آفتاب در ماه رمضان واقع خواهد شد نه در غیر آن حدیث سیزدهم ایضا در کمال الدین
از سلیمان بن خالد روایت کرده بسند خودش که گفت از حضرت صادق ع شنیدم که میفرمود که قبل از ظهور حضرت قایم دو نوع
مرگ بخلایق روی خواهد آورد یکی موت احمر و دیگری موت ابیض و مرگ ابیض خلایق را بنوعی فرا میگیرد که از هفت نفر پنج نفر
هلاک میشوند موت احمر شمشیر و موت ابیض طاعون است مؤلف میگوید که مراد از موت احمر که مرگ با شمشیر است همان قتل است
که در میان مسلمانان بسبب نزاع و جدال و جنگ واقع میشود و در احادیث گذشته باین اشاره شد که موت سرخ است حدیث
چهاردهم باز در کمال الدین بسند خود از ابی بصیر و محمد پسر مسلم از حضرت صادق ع روایت کردند که میفرمود این امر یعنی ظهور حضرت
قایم واقع نمیشود تا وقتیکه دو ثلث خلایق از دین خودشان برگردند و مرتد شوند پس آن حضرت گفته شد که وقتیکه دو ثلث
خلایق از دین بدر رفتند چه باقی میماند یعنی چندان باقی میماند فرمود آیا راضی نمیشوید باینکه شما در آن ثلث باشید که باقی مانده
و مضمون این حدیث که مرتد شدن اکثر خلق است در اخبار بسیار ذکر شده است حدیث پانزدهم شیخ طوسی در کتاب غیبت بسند
خود روایت کرده از بکر بن محمد از صادق آل محمد ع که فرمود خروج این سه نفر که خراسانی و سفیانی و یمانی باشند در یکسال و
در یکماه و در یک روز واقع خواهد شد و در میان ایشان از یمانی هدایت کننده تر نیست او خلایق را بسوی حق هدایت
میکند و در این حدیث خراسانی را با آن دو نفر قرین قرار داده و در بعض اخبارهائی قبل از سفیانی خروج خواهد کرد چنانکه در
کتاب مذکور بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که او گفته که پیش از خروج سفیانی خروج مصری و یمانی خواهد شد پس مصری
نیز مثل خراسانی کسی معتبری خواهد گشت در خروج کردن و لشکر جمع نمودن حدیث شانزدهم ایضا در کتاب غیبت باسناد خود
از ابی بصیر روایت کرده که گفت از حضرت صادق ع شنیدم میفرمود که هر که برای من ضامن شود مردن عبد الله یعنی سفیانی
هر آینه من برای او بقیام قایم ضامن میشوم و بعد از آن فرمود وقتیکه عبد الله مرد خلایق دیگر بر سر کسی جمع نمیشوند
و این امر انشاء الله منتهی میشود مگر بصاحب شما یعنی حضرت قایم ع و بعد از این یعنی سفیانی سلطنت سالها از میان برداشته میشود
و سلطنت ماه و روز بمیان میآید عرض کردم که آیا آن عصر که سلطنت ماه و روز بمیان میآید طول میباید فرمود نه مؤلف
میگوید در این حدیث آن حضرت از جهة تقیه اسم سفیانی را نبرده و از او بعبد الله تعبیر کرده زیرا که او هم مثل سلطان عبد الله
او است و اول ظهور قایم را با او قرین کرده و بعد از آن از جهة تقیه قیام ع بعد از مردن او بیان فرموده و این نحو از کلام حضرت
تقیه است و احتمال میرود که مراد از عبد الله کسی باشد مثل سفیانی که خروج کند و لشکر جمع نماید حدیث هفدهم نیز شیخ
الطائفه در غیبت خود بسند خود از ابی نصر بزنطی از حضرت امام رضا ع روایت کرده که فرمود از جمله علامتهای فرج حادثه
است که در ما بین حرمین یعنی میان مکه و مدینه واقع میشود عرض کردم که آن حادثه کدام است فرمود در ما بین حرمین نزاعی و تعصبی
اتفاق میافتد و در آن نزاع فلان شخص پانزده نفر از اولاد فلان را بقتل میرساند حدیث هجدهم ایضا شیخ طوسی در غیبت خود
بسند خودش از عبد الله بن شریک عامری روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت امام حسن ع میفرمود که این امری که منتظر ظهور آن
میباشید واقع نخواهد شد تا وقتیکه بعضی از شما از بعض دیگر تبری نماید و بعضی از شما بعضی دیگر لعن کند و بعضی از شما بروی بعض
دیگر تف بیندازد و بعضی بکفر و بعضی شهادت دهد عرض کردم پس بنا براین در آنزمان خیر نباشد فرمود که همه خیرها در آنزمان
است زیرا که در آنوقت حضرت قائم ظهور میکند و همه اینها را بر میدارد و چیزی از اینها نماند حدیث نوزدهم باز شیخ طوسی
در آنکتاب بسند خود از عمار بن یاسر روایت کرده که فرمود دعوت و خلافت اهل بیت پیغمبر شما در آخر زمان واقع خواهد شد
پس حالا در جای خود بنشینید و خود را نگاه دارید از اینکه در روی زمین لشکرکشی بکنید وقتیکه طایفه ترک و اهل روم با هم در
افتادند و جنگ در روی زمین بسیار گردید و ندا کننده در حصار دمشق ندا کرد که وای بر شما از شریکه نزدیک شده و دیوار مسجد
دمشق خراب گردید آنوقت رسیدن فرج یعنی ظهور قائم نزدیک میباشد یا اینکه آنوقت برای لشکر مهیا باشید مؤلف میگوید مراد
از طایفه ترک جماعت عثمانی و اهل اسلامبول است و مراد از روم جماعت انگلیس است که الآن معروف است و در بعضی

جغرافیا بیان شده حدیث بیستم در کتاب غیبت شیخ الطائفه بسند خود از محمد بن حنفیه روایت کرده که گفت بخدمت آن
حضرت عرض کردم که ظهور این امر طول کشیده تا کی ظاهر نخواهد شد و چون این سخن را از من شنید سرش را جنبانید و بعد از آن
فرمود که این امر از کجا واقع میشود و حال آنکه روزگار هنوز با اهل خود شدت و محنت نکرده و نرسانیده و از کجا واقع میشود این
امر و حال آنکه برادران دینی هنوز بیکدیگر جفا ننموده اند و این امر از کجا ظاهر میشود و حال آنکه هنوز پادشاه جور و ستم نکرده
و از کجا واقع میشود و حال آنکه زندیقی از شهر قزوین بریاست بر نخواسته تا اینکه پرده ناموس اهل آنجا را بدرد و بزرگان آنجا
را گم نام گرداند بطوریکه گویا مسخ نموده اند و حصار آنجا را تغییر دهد و بهجت و بهای آنجا را زایل کند در آنوقت هر که از او
بگریزد هر آینه او را میباید و میگیرد و هر که با او بجنگد و جنگ نماید در دست او کشته میشود و هر که از او گوشه گیری نورزد هر آینه
فقیر و بیچیز گردد و هر که با او تابع شود کافر میشود حتی آنکه ایشان دو فرقه میشوند فرقه بر دین خود گریه میکنند و فرقه بر دنیای
خود گریان شود حدیث بیست و یکم شیخ مفید در ارشاد و شیخ الطائفه در غیبت خود بسند خودشان از جابر جعفی از حضرت
باقر ع روایت کرده که فرمود که در جای خود بنشین و دست و پای خود را مجنبان تا وقتیکه ببینی آن علامتها را که حالا
برای تو بیان میکنم و ترا چنان نمی بینم که آنها را دریابی و آن علامتها اینها است که بنی فلان بیکدیگر میافتند و ندا کننده از آسمان
با خبر فتح و فرج ندا میکند و صدای وی از سمت ناحیهٔ دمشق بشما میرسد و دهی از جابیه نام از دهات شام بزمین فرو میرود
و بعد از این ترکان که برادران دینی شمایند رو میآورند تا آنکه در رمله منزل میکنند پس در همین سال در هر سر زمین از نواحی — تا اینکه در شهر جزیره فرود میآیند و جبابره اهل روم رو میآورند
مغرب اختلاف و جنگ بسیار واقع میشود و اول سرزمین که خراب خواهد شد شام است در آنوقت اهل شام و غیر ایشان سه
گروه میباشند و در زیر سه بیرق یکی بیرق ابقع و او مردی است ابلق بدن و دیگر بیرق اصهب و او مردی است سرخ مو
و سرخ رنگ و سیم بیرق سفیانی است حدیث بیست و دوم شیخ طوسی در غیبت خود بسند خود از جذلم بن بشیر روایت
کرده که گفت بخدمت حضرت سید سجاد عرض کردم که ظهور مهدی قائم را برای من وصف کن و علامتهای او را بمن بشناسان
فرمود که قبل از ظهور او مردی مشهور بعوف سلمی در سرزمین جزیره خروج میکند و منزلش در تکریت و آن شهری است در مابین
بغداد و موصل و کشته شدنش در مسجد دمشق میشود و بعد از او شعیب بن صالح از سمرقند خروج میکند بعد از آن سفیانی از وادی
یابس خروج مینماید و او از اولاد عتبة بن ابی سفیان است و وقتیکه امر سفیانی ظاهر گردد حضرت مهدی ظهور میکند حدیث بیست
و سیم ایضا شیخ طوسی در غیبت خود از حسن بن جهم نقل کرده که گفت مردی از ابو الحسن موسی پرسید که فرج کی خواهد شد آن
حضرت بمن فرمود که کدام یکی را میخواهی بطریق تفصیل بیان نمایم یا بطریق اجمال عرض کردم که اجمالا بیان بفرما پس فرمود فرج
در وقتیست که بیرقهای قیس در مصر و بیرقهای کنده در خراسان بجنبش آیند راوی گوید که شک دارم اینکه آن حضرت کنده را
ذکر فرمود یا غیر آن را ذکر کرد حدیث بیست و چهارم ایضا در آنکتاب بسند خود از معاویة بن سعید از محمد بن علی روایت کرده
که او گفت که حضرت امیر المؤمنین ع میفرمود وقتیکه در شام دو نفر صاحب داعیه هم در افتادند هر آینه مخالفت ایشان علامتی
میشود از علامات خداوند در آنحال گفته میشود که سکوت کنید و آرام بگیرید و بعد از آن تزلزل و اضطراب بنوعی در شام واقع گردد
که صد هزار نفر کشته میشود و خداوند این قضیه را برای مؤمنان رحمت و برای کافران عذاب و نقمت گرداند و در اینوقت با دندان
اشهب سواران و بیرقهای زرد منتظر باشید که بزودی از جانب مغرب رو میآورند تا اینکه بشام وارد میشوند پس در این
حال منتظر باشید بفرو بردن زمین دهی را از دهات شام که نامش حرستا است وقتیکه این واقع گردید پسر جگر خوار
از وادی یابس منتظر باشید و در روایت بشیر بن غالب در کتاب مزبور فرموده که سفیانی از شهرهای روم رو میآورد در حالتیکه
بدین نصاری داخل شده و چلیپا بگردنش آویخته و او است در آنزمان پادشاه حدیث بیست و پنجم شیخ مفید در ارشاد
بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت از حضرت باقر ع در خصوص قول خداوند ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة
فظلت اعناقهم لها خاضعین شنیدم میفرمود که خداوند این علامت را از آسمان برای ایشان نازل خواهد کرد عرض کردم
ایشان کیانند که علامت بر ایشان نازل میشود فرمود بنی امیه و اتباع ایشان عرض کردم که آن آیه و علامت چیست فرمود
ایستادن آفتاب است از وقت ظهر تا وقت عصر و نمایان شدن روی و سینه مردی است در روی جرم آفتاب در حالتیکه

خلایق اورا سب و لعنش میشناسند و این قضیه در زمان سفیانی واقع میشود و در انوقت هلاکت او و هلاکت قومش اتفاق خواهد افتاد و ترجمه آیه اینست که اگر بخواهیم آیتی و علامتی از آسمان بر ایشان میگردانیم پس گردن های ایشان در نزد آن آیه پست میشود یعنی همه مقابل آن عاجز میشوند و ذلیل میگردند و خضوع میکنند   حدیث بیست و ششم   ایضا شیخ مفید در ارشاد بسند خود از منذر بن جوزی روایت کرده که از حضرت صادق ع شنیدم میفرمود که خداوند قبل از قیام قایم خلایق را بالظهار آیات و علامات چند از ارتکاب معاصی نهی میکند و آن علامات اینست که آتشی در آسمان ظاهر میشود و رنگ سرخی آسمان را میپوشاند و خسف و فرو بردن زمین در بصره واقع میشود و خونها در بصره ریخته گردد و عمارت های آن خراب و اهلش فانی میباشند و بیم اهل عراق را فرا میگیرد بنوعیکه قرار و آرام نمیگیرند   حدیث بیست و هفتم   محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت خود بسندی از ابی خالد کابلی از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود گویا که می بینم قومیرا که در سمت مشرق خروج کرده اند و حق را مطالبه میکنند و بایشان داده نمیشود بعد از آن باز مطالبه میکنند باز داده نمیشود و وقتیکه این را می بینند شمشیر های خود را حمایل میکنند آنوقت سلطنت بایشان داده میشود ایشان آنرا قبول نمیکنند تا وقتیکه امر ایشان قوام و دوام بهم رساند و ایشان هم آن سلطنت را نخواهند داد مگر بصاحب شما آگاه باشید بدرستیکه هرگاه من آن زمان را درک کنم هر آینه نفس خود را برای صاحب این امر نگه میداشتم   حدیث بیست و هشتم   و نیز در آنکتاب بسند خود از ابی الجارود روایت کرده که گفت از حضرت باقر ع شنیدم میفرمود وقتیکه ظاهر شد سعی نمودن خلایق بطفلی بطفلی هر آینه در آنوقت هر صاحب قوت و استعداد با جمعیت خود بر میخیزد و لوای داعیه بر افرازد مؤلف میگوید که در دیوان منسوب بحضرت امیرالمؤمنین ع پادشاه شدن یک طفل صغیر را از علایم ظهور حضرت قایم آل محمد شمرده اند و اینحدیث نیز اشاره بآنست   حدیث بیست و نهم   ایضا محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت خود بسند خود از مغیره بن سعد از حضرت باقر ع روایت کرده که آن حضرت فرمود وقتیکه دو نیزه یعنی دو صاحب خروج در شام با هم مخالفت کردند هر آینه علامتی از علامات خداوند در آنجا ظاهر خواهد شد گفته شده یا بن رسول الله آن علامت چیست فرمود زلزله است که در شام ظاهر و واقع میشود بنوعیکه بسبب آن از اهل آنجا زیاد تر از صد هزار نفر هلاک میشوند و خداوند آنرا از برای مؤمنان رحمت میگرداند و از برای کافران عذاب و نقمت و وقتیکه اتفاق بوقوع پیوست آنگاه بجماعتی با اسبهای سفید و دم بریده و با گوش بریده و با کوته دم و بیرقهای سیاه نگاه کنید که از مغرب می آیند تا آنکه بشام داخل میشوند و این در وقتیست که جزع کبر و موت هم واقع میشود و وقتیکه اتفاق شد نگاه کنید بفرو رفتن دهی از دهات دمشق که آنرا خرشا گویند بزمین و وقتیکه اتفاق بوقوع رسید پسر زن جگر خوار یعنی سفیانی از یابس خروج میکند تا آنکه بر منبر دمشق غالب میگردد و وقتیکه این شد بظهور حضرت مهدی منتظر باشید   حدیث سی ام   در کتاب عدد القویه از جناب سلمان رضی الله عنه روایت کرده گفت بخدمت حضرت امیرالمؤمنین ع آمدم در حالتیکه منزل آن حضرت خالی بود عرض کردم یا امیرالمؤمنین حضرت قایم ع که از اولاد تست کی ظهور خواهد کرد پس آن حضرت آهی کشید و فرمود که قایم ظهور نمیکند تا وقتیکه اطفال سلطنت بکنند و حقوق خداوند ضایع شود و غنا شایع شود پس وقتیکه پادشاهان بنی عباس که کور و مشتبه و تیر اندازنده هستند از کمانها بر روبهای خلایق که مانند سپر گشته گردیدند و شهر بصره خراب گردید در آنوقت قایمی ع که از اولاد حسین ع است ظهور میکند   حدیث سی و یکم   عالم کامل و محدث فاضل شیخ حسن بن سلیمان در کتاب مختصر البصایر بسند خودش از ابن عباس نقل کرده در حدیث مفصل معراج که خداوند برسول خودش فرمود بتو عطا کردم اینرا که یازده نفر مهدی و امام صاحب هدایت از صلب علی بیرون بیاورم همه ایشان از ذریه تو از بکر بتول فاطمه زهرا اند و آخر آن یازده نفر کسی است که عیسی ابن مریم در پشت سرش نماز خواهد گذارد و زمین را پر از عدل میگرداند چنانچه پر از جور و ظلم گردیده و باو خلق را از هلاکت نجات میدهم و باو ایشانرا از گمراهی بشاهراه هدایت میآورم و باو بیمن و برکت او کور را شفا و مریض را صحت عطا میکنم عرض کردم ای پروردگار من این امر کی واقع میشود پس من وحی فرمود این در وقتی واقع میشود که علم از میان خلق برداشته میشود و جهل و نادانی ظاهر و آشکار گردد و قاریان قرآن بسیار شوند و علم کمیاب گردد و قتل بسیار شود و فقهائی که هدایت کننده اند قلیل باشند و فقهائیکه گمراه کننده و خاین اند بسیار گردند و شاعران بسیار شوند و امت تو قبرهای خود را مساجد قرار دهند و قرآنها با طلا و غیر آن زینت داده

شود

شود و مسجدها با طلا و غیر آن نقش کرده باشند و جور و فساد بسیار شود و منکرات آشکار گردد و امت تو بمنکرها امر کنند و از معروف نهی نمایند و مردان بمردان و زنان بزنان اکتفا کنند و امیرها کافر و دوستان ایشان فاجر و یاوران ایشان ظالم شوند و صاحب رأیهای ایشان فاسق گردد و نیز این امر در وقتی واقع میشود که سه خسف یعنی فرو بردن زمین واقع گردد خسفی در مشرق و خسفی در مغرب و خسفی در جزیره عرب و بصره بدست مردی از اولاد تو شود که اتباع او کسانی باشند که مانند ملخند و خراب گردد و پسری از اولاد حضرت امام حسن ع خروج نماید و دجال در طرف مشرق از سیستان خروج کند و سفیانی خروج نکند تا آخر   حدیث سی و دوم   در کتاب سرور اهل ایمان بسند خود از جابر روایت کرده که حضرت باقر ع فرمود یا جابر قایم علیه السلام ظاهر نمیشود تا وقتیکه فتنه همه شهر را فرا گیرد و از آن فتنه مفری مطلبند و نمییابند بعد و این فتنه یعنی اصل آن در میان حیره و کوفه واقع میگردد و کشتگان ایشان وقت شب در آنجا میمانند و ندا کننده از آسمان ندا میکند مؤلف میگوید احادیث در این معنی که فتنه و فساد و هرج و مرج قبل از ظهور آن حضرت عالم را میگیرد و مردم در حیرت میباشند بسیار است   حدیث سی و سیم   در کتاب کفایت در باب نص بر دوازده امام بسند خود از جابر انصاری روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که از ماست مهدی این امت در وقتیکه دنیا هرج و مرج گردد و فتنه پشت بهم دیگر کردند و قوت ما فتند و راهها بسته شدند و بعضی از مردم اموال بعضی دیگر را غارت نمودند و بزرگ بکوچک رحم نکرد و کوچک به بزرگ تعظیم ننمود در آنوقت خداتعالی حضرت مهدی ما را که پسر نهم امام حسین است بر میانگیزد و او حصارها و قلعه های ضلالت و دلهای قفل شده را فتح میکند و در آخر الزمان در میان رکن و مقام قیام و ظهور میکند چنانکه من بودم در اول زمان و زمین را پر از عدل میکند چنانچه پر شده باشد از جور   حدیث سی و چهارم   ایضا در کتاب مذکور در باب مذکور از سلیم بن قیس بسند خود روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین ع در منبر کوفه خطبه لؤلؤ را ادا فرمود و در آخر از علایم ظهور حضرت قایم بیان کرد و در آخر آن آگاه فرمود شوید بدرستیکه از برای ظهور او ده علامت است اول آنها طلوع ستاره دم دار است در حالتیکه ستاره جدی نزدیک میباشد و در آنوقت هرج و مرج و فتنه و شر واقع میشود و اینها علامت ارزانی نرخهاست یعنی بعضی از آنها و از علامتی تا علامت دیگر امور عجیبه هست پس وقتیکه این ده علامت گذشتند در آنوقت ماه نورانی و قایم آل محمد ظاهر میشود و کلمه اخلاص در مقام توحید برای خداوند تعالی تمام میشود   حدیث سی و پنجم   در کتاب کافی بسند خود از ابی الجارود روایت کرده که حضرت باقر ع فرمود که نخواهید دید چیزیرا که منتظر آن هستید تا وقتیکه مانند بز میشوید که هیچیک از اعضای بدنش بر دیگری زیادتی ندارد و کسیکه میخواهد لاغری و فربهی آنرا بداند بهر عضوی که میخواهد از جهتهای آن دست میگذارد چنانکه در مقام دانستن لاغری و فربهی آن داب و عادت اینست یعنی هرچه دشمنان دین و فاسقان مسلمین درباره شما خواسته باشند میکنند و در آن وقت مرتبه شرافت از برای شما نیست که تا بآنجا ترقی نمائید و برای شما تکیه گاهی نخواهد شد که در کارهای خود بآن تکیه بکنید و اعتماد نمائید   حدیث سی و ششم   محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت بسند خود از عبد الکریم از حضرت صادق ع روایت کرده که آن حضرت فرمود که قایم آل محمد ص قیام و ظهور نمیکند تا وقتی که دوازده نفر مرد بریاست و امامت قیام نمایند و اینها هر آینه اتفاق میکنند بر این قول که ما حضرت صاحب الزمان را دیده ایم در آنحال خلایق ایشانرا تکذیب میکنند   حدیث سی و هفتم   ایضا در کتاب غیبت محمد بن ابراهیم بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم که در فرمایش خداوند در قرآن عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة عذاب خزی دنیا چیست فرمود ای ابابصیر کدام خزی و خواری هست که شدید تر باشد از آنکه مردم در خانه و حجله خود در میان عیالش با برادرانش نشسته باشد ناگاه چند نفر گریبان پاره نموده بنزد او داخل شوند و گریه بکنند و از ایشان پرسیده شود که این حالت و گریه برای چیست ایشان بگویند فلان شخص در همین ساعت مسخ گردید یعنی بصورت بعضی از حیوانات شد و از صورت آدمی بیرون شد ابو بصیر گفت عرض کردم که آیا این قبل از قیام حضرت قایم ع میشود و یا بعد از آن فرمود قبل از آن خواهد گشت نه بعد آن   مؤلف میگوید مسخ شدن جمعی قبل از ظهور آن حضرت در احادیث بسیار وارد گردیده و اینحدیث از جمله آنهاست و مسخ شدن را از علامات ظهور آن حضرت شمردند   حدیث سی و هشتم   حافظ ابو نعیم

احمد بن عبد الله بسند خود از ابی سعید خدری روایت کرده گفت حضرت رسول خدا صلعم فرمود که البته زمین پر شود از ظلم و عدوان
و بعد از آن البته ظاهر میشود یک مردی از اهل بیت من تا آنکه پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم
و عدوان مؤلف میگوید احادیث متواتره از طریق علماء اعلام اهل سنت و شیعه وارد گردیده که ظهور حضرت قائم آل محمد
بعد از پر شدن زمین از ظلم و جور خواهد شد و اینکه علامت ظاهر شدن آن حضرت پر شدن زمین است از جور و
عدوان و از ظلم و طغیان از اهل زمان از ظالمان و کافران حدیث سی و نهم ایضا حافظ ابو نعیم از کتاب فردوس
ابن شیرویه در باب یا از جابر انصاری روایت کرده گفت که حضرت رسول خدا صلعم فرمود که بعد از من خلفا میشوند
و بعد از خلفا امرا میشوند و بعد از امرا پادشاهان مالک روی زمین میشوند و بعد از پادشاهان جبابره و جباران و ظالمان
ریاست میکنند و بعد از جبابره ظاهر میشود یک مردی از اهل بیت من و پر میکند زمین را از عدل پس از این حدیث ظاهر میشود
که از علامات ظهور حضرت قائم مهدی صلعم مسلط شدن جبابره است بر مردمان و سلطنت و ریاست ایشان است در روی زمین
و شایع شدن جبر و جور و ظلم بر مؤمنین و مسلمانان است و اخبار بسیار در این معنی وارد شده است حدیث چهلم احمد
بن حنبل بسند خود در مسند خود و ایضا حافظ نور الدین مصری در جزو سیم از کتاب مجمع الزواید از جابر انصاری روایت
کرده اند که حضرت رسول خدا صلعم فرمود خروج میکند دجال در وقت ضعف دین مردم و ادبار نمودن علم از مردمان و بلند
بودن علم و اهل آن در میان مردم و از برای دجال بعد از خروجش چهل روز عمر است و در این چهل روز زمین را گردش میکند
و یک روز از آن مثل یکسال میشود و یک روز آن مثل یکماه میشود و یک روزش مثل یکجمعه میگردد و بعد از آن باقی روزهای
آن مثل این روزهای شما میشود یعنی در اول روز خروجش چنان امر مسلمانان بر آنها سخت میکند که یکروز از برای ایشان
یکسال میگردد و بعد یکماه و بعد یکهفته میشود و بعد از روز ششم انس میگیرند با او و بعد آن حضرت فرمود که از برای او یک خر
است که مابین دو گوش آن چهل ذراع است و دجال بمردم میگوید که منم پروردگار بزرگ شما و او اعور و یک چشم او کور است
و در میان دو چشم او نوشته شده کافر و آنرا همه کس میخواند چه خط خوان باشد یا نه وارد همه جا میشود مگر مکه و مدینه و ملائکه او را
از آنها منع میکنند و بنظر مردم میدهد که با او کوهیست از نان و مردم در شدت میباشند در آنوقت و با او دو نهر است
و من عالم ترم بآن دو نهر که آنها چیست یک نهر را جنت میگوید و یک نهر را دوزخ پس هر که بدوزخ داخل شد داخل جنت میشود
و هر که به جنت او داخل شود دوزخ میگردد بر او و شیاطین با او تابع میشوند و در صحرا مدد او میکنند و با او فتنه
بزرگی میشود و او بنظر مردمان میدهد که امر میکند باسمان که باران میبارد پس بمردم میگوید که مردم این را نمیکند مگر خدا حضرت
فرمود پس مردمان میگریزند از او بسوی کوه دخان که در شام است پس مردم را در آنجا محاصره میکند و محاصره آنها شدید میشود
و آنها را بمشقت میاندازد بعد از آن عیسی بن مریم از آسمان نازل میشود پس دجال میگوید با سحر خود که ای مردم بروید و این کذاب را
بگیرید و بکشید و چرا بجنگ او میروید پس مردم بجانب او روند پس می بینند که او عیسی است پس وقت نماز میشود و بعیسی گفته میشود
مقدم شو ای روح الله پس عیسی میگوید باید امام خود شما یعنی حضرت مهدی صلعم امامت بکند برای شما یعنی با وجود او امامت ممکن
صحیح نیست پس وقتیکه نماز را در پشت سر مهدی صلعم کردند بسوی دجال میروند پس وقتیکه دجال او را دید مثل نمک در آب گداخته میشود
پس با او میرسد و او را میکشد تا آنکه سنگ و درخت ندا میکنند که این یهودی است پس نگذار از اتباع او باقی میگذارد و همه آنها را
میکشد پس از این حدیث و از بعضی احادیث گذشته معلوم میشود که خروج دجال مثل خروج سفیانی از علامات ظهور آن
حضرت است و بلکه از محتومات است و در احادیث متواتره بین العامه و الخاصه خروج دجال وارد شده است و بلکه در بعضی
اخبار وارد گردیده که هیچ پیغمبری مبعوث نشده مگر آنکه قوم خود را از فتنه دجال خبر داده و ترسانده و محمد بن ابراهیم در کتاب
غیبت و غیر او باسناد خود روایت کردند از نزال بن سبره که حضرت امیر المؤمنین ع یا خطبه ادا فرمود و بعد از حمد و ثنای
خداوند فرمود هرچه میخواهید از من سؤال بکنید قبل از آنکه مرا نیابید پس صعصعه برخواسته عرض کرد یا امیر المؤمنین دجال کی
خروج خواهد کرد فرمود بنشین خداوند آن خبر را که اراده نمودی دانست و بعد کلامی فرمود که حاصل معنی آن اینست که بادو
تنسیم که تعیین وقت بکنم برای آن تا آنکه ظهور وقت حضرت قائم معلوم شود ولکن این امر را یازده علامات است که مانند آن

نقل

نعل بجای نعل دیگر می آید بر یکدیگر می آیند اگر خواسته باشید از آنها خبر میدهم عرض کردیم بلی فرمود آن علامات اینها است وقتیکه مردم نماز را
بمیرانند و امانت ضایع کنند و دروغ را حلال بدانند و ربا را بخورند و رشوه را بگیرند و بنای عمارتها را محکم گردانند و دین را
بدنیا فروختند و دیوانه ها را از اهل درامر نمودند و با زنان مشورت کردند و قطع ارحام کردند و تابع خواهش نفس شدند و خون
ریزی را سهل شمردند و حلم در میان ایشان ضعیف گردید یعنی حلم کنندگان ضعیف خیال کردند و جور کردن را فخر دانستند و
امرا فاجر و وزرا ظالم و عرفا خیانت کار و قاریان قرآن فاسق شدند و شهادت دروغ ظاهر شد و فجور و بهتان و گناه
و طغیان آشکار گردید و قرآنها زینت داده شد و مسجدها نقش کرده شد و مناره ها بلند گردید و اشرار محترم شد و صفهای
نماز ازدحام گرد از جهت غیر خداوند و هواهای مردم مختلف گردید و عهدها شکسته شد و بلای وعده شده نزدیک گردید و زنان
از جهت حرص و طمع با شوهران خود در تجارت شریک شدند و صدای فاسقان بلند گردید و قول ایشان معروف و مقبول شد
و اراذل مردم رئیس شدند و از فاجر از جهت ترس تقیه کردند و دروغگو را تصدیق کردند و خاین را امین کردند و آلات و اسباب
لهو و لعب را اخذ کردند و آخر این امت اول ایشان را لعن کردند و زنان بمردان و مردان بزنان شباهت رسانیدند و
شاهد بدون طلب شهادت از او شهادت داد و مسائل دینیه برای تحصیل دنیا شد و عمل دنیا را بر عمل آخرت مقدم داشتند
و پوست گوسفند را صاحبان دل گرگان پوشیدند و حال آنکه دلهای ایشان گندیده تر است از جیفه مردار بد بو و تلخ تر است
از ازوای پس در آنوقت تعجیل کنید تعجیل کردنی و تا آنکه فرج نزدیک است و بسوی شما تعجیل خواهد کرد و خوبترین مسکنها در
آنوقت بیت مقدس است و از برای مردم زمانی خواهد آمد که آرزو میکنند که از ساکنان آنجا باشند تا آخر خبر پس اینها که
در این حدیث ذکر شد از علامات خروج دجال است و خروج او نیز از علائم ظهور آن حضرت و از این جهت آنحضرت وقت آنرا
معین نکرد و عمده علامات ظهور حضرت قائم ع همینها بود که حقیر در ضمن چهل حدیث ذکر کردم و شیخ مفید اعلی الله مقامه اکثر آنها را
بطریق اجمال نقل کرده و اینها چهل علامت است و حقیر آنها را در ذیل همین حدیث چهلم ذکر میکند از جهت مناسبتی که دارد پس میگوید
آن مرحوم در ارشاد خودش فرموده که اخبار و احادیث که در خصوص بیان علامات برای قیام حضرت قائم و حوادثی که قبل از ظهور
او واقع میشود وارد گردیده از آنجمله اینها است که خروج سفیانی و قتل حسنی و مخالفت بنی عباس با یکدیگر در سر ملک دنیا و گرفتن
آفتاب در نیمه ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر آن ماه بخلاف عادت و فرو بردن زمین در طرف مغرب و ایستادن آفتاب از
از وقت ظهر تا عصر و کشته شدن نفس زکیه در پشت کوفه با هفتاد نفر از صلحا و کشته شدن مردی از بنی هاشم در میان رکن و مقام
که سر بریده گردد و دیوار مسجد کوفه خراب گردد و بیدقهای سیاه از سمت خراسان رو میاورند و یمانی خروج میکند و مغربی از
مصر ظاهر میشود و شهر شام را تصرف میکند و لشکر ترکان در جزیره و لشکر اهل روم در رمله فرود میایند و ستاره دمدار از مشرق
طلوع میکند و ماه نند ماه میدرخشد بعد از آن مانند کمان خم میشود و حتی نزدیک میشود که دو طرف آن بهم برسند و سرخی در آسمان ظاهر
گردد و بعد از آن به همه اطراف آن منتشر میگردد و آتشی در سمت مشرق نمایان میشود و تا سه روز یا هفت روز در هوا باقی میماند
و اعراب عنان قرار و آرام را از سرهای خودشان در میارند و فتنه و آشوب برپا میکنند و شهرها را تصرف میکنند و آنها
از تصرف پادشاه عجم بدر میروند و اهل مصر بزرگ خودشانرا بقتل میرسانند و شام خراب میشود و سه نفر در آنجا بیدق سلطنت
برافراشته بهم میافتند و بیدقهای قیس و عرب بمصر و بیدقهای کنده بخراسان داخل میشود و لشکری از جانب عرب وارد میشود و حیره
اسبهای خودرا در اطراف قلعه شهر حیره می بندند و بیدقهای سیاه از مشرق بسمت حیره رو میاورند و کنار فرات شکافته میشود
حتی آبش داخل کوچهای کوفه و تنگنایهای آن میگردد و شصت نفر کذاب بیرون آیند هر یکی از ایشان ادعای نبوت میکنند و
دوازده نفر از اولاد بنی هاشم میایند و برای خود ادعای امامت میکنند و مرد بزرگ را از اتباع بنی عباس در مابین جلولا و خانقین
میسوزانند و جسر [illegible] در بغداد از سمت محله کرخ بسته میشود و در آنجا در اول روز باد سیاهی بر میخیزد و زلزله واقع میشود بحدیکه
بسیار از آنجا بزمین فرو میرود و ترس و بیم همه اهل عراق و بغداد را فرا میگیرد و در بغداد مردن ناگهان و تلف اموال و میوه ها
و زراعتها واقع میشود و ملخ ظاهر میگردد هم در وقت آن و هم در غیر وقت آن حتی بزراعتها میرسد و ربع و حاصل زراعتها کم
میشود و دو فرقه از اهل عجم بهم در میافتند و خونریزی بسیار در میان ایشان واقع میشود و غلامان از اطاعت آقایان در میروند

و زنان بر زین سوار شدند

در بیابان بیدء و فرو بردن زمین

و آقایان

و آقایان خودشان را بقتل میرسانند و جماعتی از ... بصورت بوزینه و خوک میشوند و غلامان شهرهای آقایان غلبه میکنند
و ندائی از آسمان میرسد که حتی همهٔ اهل زمین ... بزبان خودشان آنرا میشنوند و روی و سینه در جرم آفتاب نمایان میشود و مردگان
از قبرها بیرون میآیند ... و زیارت یکدیگر میکنند و در آخر این علامات بیست و چهار مرتبه
پی هم باران میبارد پس زمین مرده بسبب آن زنده میشود و برکتهای آن ظاهر گردد و همهٔ این آفات را از شیعه حضرت مهدی
قائم زایل میکنند و بظهور آن حضرت در مکه ... میشوند و برای اعانت و یاری بسمت او متوجه میباشند مرده های زنده شده
خاتمه اخبار با اینها دار ... که مذکور شد محتوم است یعنی باید واقع شود و نسبت بوجود شرطی و
بعضی دیگر از اینها مشروط است بوجود ... اگر آن شرط موجود باشد واقع میشود و گرنه واقع نمیشود و خدا ایتعالی دانا است
بچیزهائی که موجود خواهد شد ... حوادث که ذکر کردیم مطابق است با آنهائیکه در کتب اخبار از ائمهٔ اطهار نقل
شده تمام شد کلام ... آخر فرموده از بودن بعضی ازین علامات محتوم و بودن بعضی دیگر غیر محتوم نیز
اخبار است چنانکه محمد بن ... بسند خودش از معلی بن خنیس روایت کرده که گفت از حضرت صادق
میشنیدم میفرمود که پاره ای از علامات از محتومات است و پاره دیگر نه و از جملهٔ محتومات خروج سفیانی است در ماه رجب
و نیز بسند خود از فضیل بن یسار روایت کرده که حضرت باقر ع فرمود که از علامات پاره و بعضی موقوفند و پاره دیگر محتوم و
خروج سفیانی از قبیل محتوم است که ناچار است او آن و غیر ازین از احادیث که وارد گردیده درین معنی و حاصل همهٔ آنها آنست که
این علامات موقوف است بر مشیت خداوند و بر خواست او که هرکدام را خواسته باشد محتوم میکند و هرکدام را اراده نکند متوقف
فرماید و بلکه کیفیت این علامات مذکوره موکول است بمشیت خدا تعالی و چگونگی آنها بسته باراده او است مثلا خروج دجال
و سفیانی از علائم ظهور آن حضرت قائم است و اما چه طور و بچه نحو خروج خواهند کرد خداوند میداند و همچنین است سایر علائم
ظهور آن حضرت و همین چهل حدیث که حقیر درین باب ذکر نمود باعتقاد خود معتبر و صحیح است و مضمون اینها موافق سایر اخبار
وارده است و همچنین بعضی از اخبار در بیان کیفیت بعضی از علائم اعتبار آنها معلوم نیست و بلکه جمله از آنها کذب است ان معلوم
و ائمه و اصحاب آن بزرگواران نسبت دروغ داده اند در نقل آنها از ایشان مثل بعضی اخبار در کیفیت خروج سفیانی و بیان
لشکر او و گریختن حضرت مهدی از ترس او و از خوف لشکر او بطرف مکه از مدینه زیرا که این نحو خبر مخالف اخبار متواتره بسیار
است چنانچه در باب خصائص آنحضرت ذکر کردیم پس مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه آنها را از کتب معتبره نقل نکرده و باعتقاد خود
نیز گریختن آن حضرت ممکن نیست از سفیانی و غیر او و کسیکه از جانب خداوند مؤید و منصور باشد در امر او چندین هزار ملائکه نصرت
باشند و خود او ذخیرهٔ خداوند و انبیا و اولیا و ائمه هدی باشد و وجود او از برای همین روز آمده و مهیا شده باشد چه طور میشود
بعد از ظهورش از مثل سفیانی و لشکر او بگریزد و از چند نفر لا مذهب و بیدار دین عار فرار کند و جد او امیرالمؤمنین در هیچ جنگ از هیچ
لشکری نگریخت با عدم استعداد او پس بدیهی است بعضی اخبار ... اعتنا نکرده و آنها را در محل صحت نگذاشت چنانکه خود مرحوم مجلسی آنها را
در مقام نقالی ذکر کرده نه در بیان مقام نقادی

باب دوازدهم

در ذکر چهل حدیث از اخبار معتبره در بیان بعضی حالات
و سیرت و سلوک حضرت حجة بن الحسن علیهم السلام و در ذکر بعض چیزها که متعلق و مربوط است بآن حضرت و بعضی چیزهائی که بعد از
ظهور آن حضرت خواهد شد   حدیث اول شیخ طوسی در کتاب غیبت خود بسند خود از ابی الجارود روایت کرده که حضرت
امام محمد باقر ع فرمود که قائم آل محمد ع سیصد و نه سال بعد از ظهورش سلطنت و پادشاهی میکند چنانچه اصحاب کهف اینقدر
از زمان در کهف خودشان مکث و درنگ نمودند و زمین را پر از عدل و قسط میگرداند چنانچه پر از ظلم و جور گردیده و خداوند بشرق
و غرب عالم را و تمامی روی زمین را برای او فتح میکند و خلایق را بقتل میرساند تا اینکه باقی نماند مگر دین محمد ص و سیرت و طریقه سلیمان
ابن داود ع رفتار میکند مؤلف میگوید فتح کردن آنحضرت تمام روی زمین را و نماندن هیچ دین مگر دین جدش و پر شدن
زمین از عدل و داد پس این سه فقره از معلومات است و شک در اینها نیست زیرا که اخبار متواتره بر اینها وارد شده و روایات
متعدده برین بقضیه شده چنانکه در ابواب سابقه ذکر کردیم و اما مدت سلطنت آن حضرت پس همانست که در این حدیث شریف ذکر
شده و اما هفت سال و نه سال چنانکه در بعضی از اخبار وارد گردیده پس آنها تقیه است و اصلی ندارد اصلا   حدیث دوم

باب دوازدهم

شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا بسند خود از علی بن عاصم از حضرت امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول
خدا ص با ابی بن کعب در مقام بیان اوصاف حضرت قائم ع فرمود که خداوند در صلب حضرت امام حسن عسکری ع نطفه مبارک پاک
و پاکیزه قرار میدهد و هر مؤمنی که خداوند در خصوص ولایت او ازو عهد و پیمان گرفته آن حضرت راضی میشود و او را دوست میدارد
و هر کسیکه منکر حق است باو کفران میکند و او را انکار مینماید پس او امام است با تقوی و پاک کننده و پسندیده شده و هدایت کننده
و هدایت کرده شده از جانب خداوند و بعدالت حکم میکند و خلایق را بعدل امر میکند و خدا را تصدیق میکند و خداوند او را تصدیق
میفرماید در سخنان او و از تهامه ظهور میکند در وقتیکه علامات ظهور او ظاهر میشوند و برای او خزینه هاست نه از طلا اند و نه
از نقره بلکه آنها اسبهای بزرگ و کلفت و مردان نامدارند که علامت ایمان از سیمای ایشان ظاهر است و خداوند ایشان را از
شهرهای دور برای آن حضرت جمع میکند و آنها بقدر عدد اصحاب بدر اند که سیصد و سیزده نفر باشند و در نزد او صحیفه سر بمهر میباشد
که عدد اصحابش با نامهای و نسبها و شهرهای ایشان در آنجا نوشته شده و ایشان مشقت کش و تلاش کننده میباشند در اطاعت
آن حضرت در اینحال ابی عرض کرد که یا رسول الله علامات ظهور او چیست فرمود که بیرقیست وقتیکه ظهور زمان نزدیک شد پرچم آن
بیرق بدون آنکه کسی آنرا بگشاید گشوده میشود و خداوند آن بیرق را بسخن میآورد و بآنحضرت ندا میکند که یا ولی الله ظهور فرما و دشمنان
خدا را هلاک کن و او را شمشیری میباشد در غلاف پس زمانیکه ظهورش نزدیک شد از غلافش بیرون میآید و خداوند آنرا بسخن میآورد
پس او را ندا میکند که یا ولی الله ظاهر شو و بر تو حلال نیست که از کشتن دشمنان خداوند باز بمانی پس در آنحال آنحضرت ظهور
میکند و دشمنان خدا را در هر جا بیابد میکشد و حدود خدا را برپا میدارد و بحکم خدا حکم میکند و ظهور میکند در حالتیکه جبرئیل
در دست راستش و میکائیل دست چپ او میباشند و گفته های مرا بعد ازین ذکر خواهید نمود هر چند که بعد از مدت مدیدی باشد
و امر خودم را بخدا میسپارم یا ابی طوبی و گوارا باد بکسیکه بآن حضرت ملاقات نماید و طوبی باد برای کسیکه او را دوست بدارد
و طوبی باد برای کسیکه باو قائل شود و آنحضرت ایشان را از هلاکت نجات میدهد و بسبب اقرار نمودن بوحدانیت خدا و برسالت
رسول او و بامامت همه ائمه خداوند بهشت را برای ایشان میگشاید مثل ایشان در روی زمین مثل مشک است که بویش همیشه
میآید و هیچ تغییر نمیاید و مثل ایشان در آسمان مثل ماه نورانی است که هرگز نورش خاموش نمیشود ابی عرض کرد که
یا رسول الله این ائمه را خداوند چگونه بیان فرموده فرمود که خداوند دوازده صحیفه بمن نازل نموده و نام هر یکی از ایشان
در یکی از آنها نوشته شده و مهرش با کیفیت صفاتش در صحیفه خودش ثبت گردیده است   حدیث سیم محمد بن
حسن صفار در بصائر الدرجات بسند خود از رفید روایت کرده که گفت حضرت صادق ع بمن فرمود ای رفید حال
تو چگونه میشود در وقتیکه اصحاب حضرت قائم را ببینی که خیمه های خود را در مسجد کوفه زده اند و آنحضرت مثال جدیدی که
بر عرب ها دشوار است ظاهر میکند عرض کردم فدایت شوم مثال جدید چیست فرمود سر بریدن است عرض کردم که
آن حضرت بچه طریق رفتار میکند با ایشان آیا بطریقه امیرالمؤمنین ع که با اهل عراق رفتار کرد رفتار خواهد فرمود یا نه حضرت
فرمود نه ای رفید بدرستیکه حضرت امیرالمؤمنین ع با اهل عراق بطریقه رفتار کرد که در جفر ابیض است و با ملایمت و نرمی
رفتار میکرد زیرا که میدانست که آنکسیکه ادعای خلافت میکند و بعد ازو است بر شیعیان او مسلط خواهد شد و اگر سختی و درشتی
میکرد تلافی آنرا از شیعیانش میگرفتند و قائم ما بطریقه جفر احمر که عبارت باشد از سر بریدن رفتار میکند زیرا که آن
حضرت میداند که هیچکس از دشمنان بر شیعیانش غالب و مسلط نخواهد شد   حدیث چهارم ایضا محمد بن حسن در کتاب
مذکور بسند خود از محمد بن علی روایت کرده که حضرت صادق ع فرمود که عصای موسی در اول امر در نزد آدم بود و بعد به
شعیب رسید و بعد از آن بموسی بن عمران و الآن در نزد ماست و اندکی قبل ازین آنرا دیدم در حالتیکه سبز و تر و تازه بود مانند
حالت آن در وقتیکه از درختش بریده شود و هر وقت بخواهی که با آن سخن بگوئی هر آینه سخن میگوید و آن برای قائم ما نگه
داشته شده و هر آینه آن حضرت با آن عصا کارها میکند که موسی آن کارها را میکرد و خلایق را با آن میترساند و چیزها را
که از دروغ ساخته اند میبلعد و بهر چیزیکه مامور میشود آنرا بطریقه که مامور شده میکند و بهر سمتیکه رو میآرد و چیزها را که با سحر و
دروغ ساخته اند بلع میکند و برای آن دو لب گشوده میشود یکی در زمین و دیگری در سقف و مابین آن دو لب چهل

ذراع

ذراع میباشد و هر چه که از دروغ و سحر ساخته اند همه آنها را بازبانش فرو میبرد و فانی میکند پس از این حدیث معلوم میشود که یکی از اسباب
فتح و غلبه آن حضرت در زمان خودش همین عصای حضرت موسی است حدیث پنجم محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت خود بسند
خودش از ابی بصیر از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود چون قائم ما قیام میکند و داخل کوفه میشود امر میفرماید آن
چهار مسجد را تا باصل بنایش خراب میکنند و آنها را مانند عریش موسی عریش میسازند و آن چادریست از پوست و دیوارهای
مسجد ها را بدون کنگره بنا کنند و براههای بزرگ وسعت میدهد بنوعیکه یعنی هر یکی شصت ذراع میباشد و هر مسجدی که
در سر راه است خراب میکند و هر روزنها و پنجره ها و میزابها و دانها را که مشرف باشند براه برهم میزنند و خداوند در زمان
آن حضرت بفلک امر میفرماید در حرکتش آهسته و درنگ میکند حتی یکروز در زمانش ده روز میشود و یکماه به قدر ده ماه و یکسال
بقدر ده سال از سالهای شما میباشد و بعد از آن بمکث زد مکر اندکی تا آنکه ده هزار نفر از خارجیان در رمله و سکره و آن نام جائی
است بر آنحضرت خروج میکنند و شعار ایشان یا عثمان یا عثمان گفتن است پس در آنوقت حضرت قائم ع مردی را از دوستانش
میخواند و شمشیر خود را بگردن او حمایل میکند و بجنگ ایشان میفرستد پس آمرد بسوی ایشان بیرون میرود و همه ایشان را بقتل میرساند
واحدی از ایشان باقی نمیماند و بعد از آن متوجه سمت کابل شاه میشود و آن شهریست که احدی غیر از آن حضرت آنرا فتح
نکرده و مسخر نکرده بود پس آنجا را مسخر میکند و فتح میکند و بعد از آن بکوفه متوجه میشود و در آنجا فرود میآید و خانه آنش را آنجا
میباشد و هفتاد قبیله را از قبایل عرب از کوفه بجای دیگر یا از جای دیگر بکوفه میکوچاند مؤلف میگوید بعضی از علماء اعلام
فرموده که مراد از آن چهار مسجد که آن حضرت خراب میکند شاید ائمه است در عراق و شاید از جهته داخل شدن اهل الغیرات
در بنای آنها و یا واقع شدن ظلم است در بنیان آنها و شیخ طوسی بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که حضرت صادق ع
فرمود که حضرت قائم مسجد الحرام و مسجد رسول خدا را تا بنای شان خراب میکند و بیت الله را بر میگرداند در مکان اصلی خود و بنا
میکند و آنرا در بالای بنای اصلی خود بنا میکند و دستهای طایفه بنی شیبه را که دزدند و دغلند قطع میکند و از دیوار کعبه میآویزد
و اخبار دیگر نیز در بریدن دست بنی شیبه وارد شده و ایشان خادمان کعبه اند مثل آنکه در مشاهد حضرات ائمه هستند که خادم و زیارت
خوان بر ایشان میگویند و خادمان کعبه نیز مثل ایشان است حدیث ششم شیخ مفید در ارشادش بسند خود از علی بن
عقبه از پدرش از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود وقتیکه قائم قیام میکند با عدالت رفتار و حکم میکند و در عصر او ظلم و
ستم از میان مردم برداشته میشود و راهها امن میگردد و زمین برکتهای خود را بیرون میآورد و هر حق از باطل جدا و بازگشته میشود
و بصاحبش رد میگردد و اهل هیچ دین باقی نمیماند مگر آنکه اظهار اسلام میکنند و با ایمان معروف و مشهور میباشند آیا نشنیده
فرمایش خداوند را وله اسلم من فی السموات والارض طوعاً وکرهاً والیه یرجعون یعنی کسانیکه در آسمانها و زمین است از صمیم
قلب بخداوند مطیع میشود و یا باکراه و برگشت شما بسوی خداوند خواهد شد و در میان خلایق بطریقه داود و حضرت محمد ص حکم
میکند پس در آنوقت زمین خزینه های خود را ظاهر و برکات خویش را آشکار میگرداند و در این وقت مردی از شما کسی نمی یابد
که صدقه یا هدیه یا احسان در حق او بکند زیرا که همه مؤمنان غنی و مالدار میباشند و بعد از آن فرمود که دولت ما آخر دولتها است
و هیچ طایفه که برای ایشان سلطنت مقرر شده باقی نمیمانند مگر آنکه قبل از ما سلطنت میکنند برای آنکه نگویند در وقتیکه حسن سلوک
و رفتار ما را می بینند که اگر ما هم بسلطنت برسیم هر آینه بسیرت و طریقه ایشان رفتار میکردیم و اینست معنی قول خداوند والعاقبة
للمتقین یعنی عاقبت کار برای متقیان است و آخر دولتها دولت ائمه علیهم السلام است و در این معنی اخبار بسیار وارد شده
حدیث هفتم محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت خود بسند خود از ابی بصیر روایت کرده گفت از حضرت باقر ع شنیدم میفرمود که
در صاحب این یعنی حضرت قائم شباهتی است بچهار پیغمبر شباهتی بموسی و شباهتی بعیسی و شباهتی بیوسف و شباهتی بحضرت
محمد ص عرض کردم که شباهتش بموسی ع از چه راه است فرمود که خائفا یترقب یعنی ترسان و منتظر است چنانچه موسی در وقت
گریختن از مصر بمدین شعیب ع ترسان و منتظر بود عرض کردم که شباهتش بعیسی از جهة است فرمود در حق او گفته میشود چنانچه
که در حق عیسی گفته شد که او مرده یا هلاک شده عرض کردم که شباهتش بیوسف از چه جهة است فرمود که زندان و غیبت
است یعنی غیبت او مثل زندان یوسف است عرض کردم که شباهتش بحضرت رسول خدا از چه جهة است فرمود از این

راهست که آن حضرت در وقت ظهورش با سیرت و طریقه و شریعت او رفتار خواهد کرد آگاه شوید که آن حضرت آثار جد خودش را
و شریعت او را بیان میکند و ظاهر میگرداند و شمشیر را هشت ماه میکشد و طایفه های مختلفه را از خلایق بقتل میرساند تا
آنکه خداوند راضی شود عرض کردم که آن حضرت چگونه میداند که خدا تعالی راضی شده فرمود که خداوند عالم بدلش رحم
میاندازد و بخلایق ترحم میکند آنوقت میداند که خداوند از او راضی شده است حدیث هشتم ایضاً در آن کتاب از ابا حمزه
ثمالی روایت کرده گفت از حضرت باقر ع شنیدم میفرمود که هرگاه قائم آل محمد ص ظهور کند هر آینه خداوند تعالی با چند صنف از ملائکه
با آنحضرت یاری میکند صنفی از آن صنفها ملائکه مسومین اند ایشان آنانند که علامت و نشانه دارند بنوعیکه در جنگ با آن
شناخته میشوند و صنفی مردفین اند یعنی از پی یکدیگر آینده گان یا آنکه مؤمنان تابع شوندگان و یاری کنندگان و
صنفی منزلین یعنی فرستاده شدگان و صنفی کروبین یعنی سادات و بزرگان ملائکه و جبرئیل در پیش روی او و میکائیل از سمت
دست راست او و اسرافیل از جانب چپ او میروند و رعبش در یکماه راه از جانب دست راست و یکماهه راه از جانب
دست چپ او و بدلهای خلایق افتاده میشود و اول کسیکه با او تابع میگردد محمد میباشد و علی دوم است و در دستش شمشیری که
برهنه و از غلاف کشیده شده و خداوند برای او فتح میکند روم و چین و دیلم و ترک و سند و هند و کابل شاه و خزر را یا آنکه
قائم قیام نمیکند مگر در وقتیکه خوف شدید و تزلزل و فتنه و بلا بخلایق رسیده میباشد و پیش از ظهور او طاعون و شمشیر
در میان طوایف عرب و اختلاف شدید در همه خلایق و دین ایشان مختلف و احوال ایشان متغیر میباشد بنوعیکه هر صبح
و شام بسبب دیدن طغیان و خوار بودن ایشان و خوردن بعضی از ایشان بعضی دیگر را مرگ را آرزو میکنند و ظهور آن حضرت
اگر ظاهر شود در وقتیکه خلایق از ظهورش ناامید و مایوس شوند پس طوبی و گوارا باد برای کسیکه او را دریابد و از یاوران او باشد
و وای بر کسیکه با او و با امر او مخالفت کند و از جمله دشمنان او گردد و بعد از آن فرمود که حضرت قائم ع با امر تازه و سنت تازه
و حکمرانی تازه که بر عرب سخت و شدید است قیام میکند و شأنش نیست مگر کشتن کافران و منافقان و احدی را در کارهای
بزرگ در جای خود نایب نمیگذارد و قبول نمیکند توبه کسیرا که آن حضرت بداند باطن او مشتمل بکفر است تا آنکه همه کافران را
میکشد بنوعیکه احدی را از ایشان باقی نمیگذارد و ملامت ملامت کنندگان آنحضرت را از اجرای احکام خداوند باز نمیدارد مؤلف
میگوید فرمایش حضرت باقر ع در این حدیث که اول کسیکه با او تابع میشود محمد ص میباشد و علی ع دوم است یعنی حضرت رسول ص
و امیر المؤمنین علیهما السلام حضرت قائم را در رجعت خود ایشان که بعد از ظهور آن حضرت بدنیا رجعت میفرمایند تصدیق
میکنند و حکم او را قبول میفرمایند و با وجود بودن و رجعت خود شان حکم کنند حضرت قائم میشود حدیث نهم و نیز در آن کتاب
بسند خود از جابر انصاری روایت کرده گفت مردی بخدمت حضرت باقر ع داخل شد و عرض کرد که این پانصد درهم را از من بگیر
و آن زکوة مال من است و آنرا از من بس میخواهی بده حضرت فرمود که خودت آنها را بفقرا و همسایگان خود و مسکینان برادرانت از مسلمان
صرف کن بعد از آن فرمود که چون قائم اهل بیت قیام میکند اموال را بتسویه قسمت میکند و در خصوص رعیت با عدالت رفتار و حکم میکند
پس هر که با او اطاعت نماید هر آینه بخدا اطاعت کرده و هر که با او مخالفت کند هر آینه بخداوند عصیان و مخالفت نموده و نامیدن او
بمهدی ع از این راهست که خداوند او را بامورات مخفی راه مینماید و توراة و سایر کتابهای خدا تعالی را در غاری که از انطاکیه است بیرون میآورد
و در میان اهل توراة با توراة و در میان اهل انجیل با انجیل و در میان اهل زبور با زبور و در میان اهل قرآن با قرآن حکم میفرماید و اموال
از زیر زمین و روی زمین بخدمت آنحضرت جمع میشود پس آن حضرت بمردم میفرماید که بیائید بسوی اموالیکه برای آنها ارحام را قطع نموده
و خونها ریخته اید و بحرامهای خداوند مرتکب شده اید پس آن قدر بمردمان مال عطا میفرماید که احدی قبل از او آنقدر نداده و زمین را پر
از عدل و قسط و نور میگرداند چنانکه پر از ظلم و جور و شر گردیده مؤلف میگوید مراد از حکم کردن آن حضرت با توراة و با انجیل بر یهود و نصاری
اینست که آن حضرت عالم باحکام آنها است و آن کتابها را میداند بآن نحو که نازل شده و بآن نحو که حالا هست و جماعت یهود و نصاری
و مسلمانان و سایر خلق را با کتاب خودشان الزام میکند بحکم خود و فرمایش خود شرا بر آنها از آن کتابها ثابت میکند نه آنکه یهود و نصاری
و مجوس را در دین خودشان باقی میگذارد و در میان آنها با حکم آن کتابها رفتار میکند زیرا که در آنوقت بغیر از دین اسلام دین دیگر
نخواهد شد بعض آیات و اخبار متواتر است حدیث دهم ایضاً در کتاب مذکور بسند خودش از حمران روایت کرده که حضرت باقر ع

فرمود گویا که این دین شما را می‌بینم که از شما رو گردانیده مانند آدمیکه بخون خودش غلطیده شده یا بکیه مانند ماریکه دمش را بر زمین زده بعد از آن شما بر میگرداند که مردی از اهلبیت ما پس در هر سال بشما دو عطیه میدهد و در هر ماه دو رزق بشما عطا میفرماید و در زمان آنحضرت یعنی حضرت قایم ع بشما حکمت و علم و شریعت داده میشود حتی زن در خانهٔ خویش بکتاب خدا و سنت رسول آنحضرت حکم میکند مؤلف میگوید احادیث بسیار در این معنی وارد گردیده است که اهل زمان ظهور آن حضرت عالم میشوند بجمیع علوم از مرد و زن و کتاب خداوند را کماهو حقه میدانند و در مسایل و احکام شرعیه جاهل نمیشوند و محتاج بغیر نمیگردند چنانکه در باب خصایص آنحضرت جمله از آن احادیث را ذکر نمودم حدیث یازدهم ایضا در کتاب غیبت محمد بن ابراهیم بسند خودش از زراره روایت کرده که گفت بخدمت حضرت باقر ع عرض کردم که نام بنده صالح را از صالحان برای من ذکر فرمایید و مراد حضرت قایم بود پس فرمود که نامش نام من است عرض کردم که آیا آن حضرت با سیرت و طریقه حضرت رسول خدا ص رفتار میکند فرمود هیهات هیهات ای زراره آنحضرت بطریقه و سیرت حضرت رسول خدا ص رفتار نمیکند و بعد از آن فرمود که رسول خدا ص در میان است خود با نرمی و ملایمت رفتار میکند و باین مامور است از جانب خداوند در قرآنیکه در نزد او است باید با قتل و هلاک نمودن خلایق رفتار نماید و از جدی توبه قبول نمیکند وای بر کسیکه از آن حضرت مفارقت و جدائی نماید مؤلف میگوید در بعضی از احادیث وارد شده که آن حضرت بطریقه حضرت رسول خدا رفتار میکند پس مراد از آن اینست که آن بزرگوار شریعت جدش عمل میکند و دین تازه نمی‌آورد و مراد از این نحو احادیث که بسیرت حضرت رسول خدا ص رفتار نمیکند یعنی در لغت مردم برای ترس از آنها تقیه نمیکند و عمل بباطن شریعت میکند و از جهت خوف و تقیه دست از واقع بر نمیدارد و در جمله از اخبار وارد شده که آن حضرت بسیرت جدش امیرالمؤمنین ع نیز رفتار میکند چنانکه در کتاب مذکور از حسن بن هرون روایت کرده که گفت در خدمت حضرت صادق بودم ناگاه معلی بن خنیس از آن حضرت پرسید که آیا قایم ع بخلاف سیرت و طریقه امیرالمؤمنین ع با منت گذاشتن بخلایق و بخشیدن ایشان رفتار کرد زیرا که آن حضرت دانست که خلیفه که بعد از او است بر شیعیان غالب خواهد شد و حضرت قایم ع وقتیکه قیام نمود کافران و منافقان را میکشد و اسیر میکند زیرا که او میداند که هیچ کس بعد از آن حضرت بر شیعه او غالب نخواهد شد حدیث دوازدهم ایضا محمد ابن ابراهیم در غیبت خود از بشیر روایت کرده که گفت بمنزل حضرت باقر ع رفتم ناگاه دیدم استری زین شده در نزد در خانه پس در آنجا ایستادم ناگاه آنحضرت بیرون آمد با و سلام کردم فرمود از کجائی عرض کردم از اهل کوفه فرمود که رفیق راه تو کیان بودند عرض کردم که قومی از محدثه فرمود محدثه کیستند عرض کردم که مرجئه اند و ایشان قومی اند که ایمان آنها قولیست بدون عمل فرمود وای بر این مرجئه که در وقت قیام قایم ما بکدام شخص پناه خواهند برد عرض کردم ایشان گویند اگر قایم قیام نماید هر آینه ما و شما در عدالت او برابر میشویم آن حضرت فرمود که هر کس توبه نماید توبه او را قبول میکند و هر که نفاق را مخفی بدارد خدا تعالی از رحمت خود دور میکند مگر او را و هر که از کفر و نفاق چیزی ظاهر نماید هر آینه خداوند خونش را میریزد و بعد از آن فرمود بخدا قسم هر آینه قایم سر ایشان را میبرد چنانکه قصاب سر گوسفند را میبرد عرض کردم که ایشان چنین گویند که چون آن حضرت قیام میکند امورات خلافتش درست میشود پس خون خلایق را نمیریزد فرمود نه چنین است که میگویند قسم بخداوند هر آینه ما و شما باید ملاقات نمائیم با آن شدائدی که باعث زخمها و جاری شدن خونها میشوند مؤلف میگوید در این حدیث فرمود که آن حضرت توبه را قبول میکند و در بعض احادیث فرموده اند که آن حضرت توبه را قبول نمیکند و منافات در بین این احادیث ندارد زیرا که مراد از قبول توبه آن توبه واقعی است و مراد از قبول نکردن آن حضرت توبه را توبه ظاهری است که در باطن منافق و یا کفر داشته باشد پس قبول توبه در جائی است و قبول نکردن توبه در جای دیگر است و منافات نیست حدیث سیزدهم و نیز در کتاب مزبور بسند خودش از فضیل بن یسار روایت کرده که گفت از حضرت صادق ع شنیدم میفرمود که چون قایم ما قیام میکند در مقابل او از جهال ناس کسانی می‌ایستند و با او مخاصمه میکنند که در جهالت و نادانی سخت تر و شدیدتر میباشند از جهال ایام جاهلیت که در مقابل رسول خدا ایستادند و با او مخاصمه کردند عرض کردم که این چگونه میباشد فرمود که حضرت رسول خدا ص بر مردمان مبعوث گردید در حالتیکه ایشان بتهائی که از سنگ و تخته و چوب ساخته بودند عبادت میکردند و قایم ما در وقتیکه قیام میکند و بخلایق مبعوث میشود در حالتیکه

همه ایشان

کتاب خداوند را بعقاید باطله خود تاویل میکنند و بعقاید خود بآیات آن حجت و دلیل می‌آورند و بعد از آن فرمود آگاه باشید بخدا قسم هر آینه عدالت آن حضرت بایشان میرسد در حالتیکه در توی خانه ها هستند چنانکه سرما و گرما داخل خانه میگردد و مثل این حدیث است روایتی که صدوق در کتاب معانی الاخبار بسند خود از محمد بن ابی حمزه از بعض اصحاب خود از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود قایم ما در جنگها بپاره از شدتها دچار میشود که حضرت رسول خدا بمثل آنها دچار نشده زیرا که رسول خدا بخلایق مبعوث گردید در حالتیکه به بتهائی که از سنگ و چوب ساخته بودند عبادت میکردند و در وقت ظهور حضرت قایم ع خلایق با او خروج میکنند و کتاب خداوند را باعتقاد باطل خودشان تاویل میکنند و آنرا در دست خودشان حجت نموده با آن حضرت جنگ میکنند حدیث چهاردهم ایضا محمد ابن ابراهیم در کتاب غیبت بسند خود از محمد بن جعفر از پدرش روایت کرده که حضرت صادق ع فرمود که چون حضرت قایم در اقلیمهای روی زمین در هر اقلیم مردی نصب میکند بآن مرد میفرماید که کف دست تو دستور العمل و عهدنامه است از من نزد تو پس هر وقتیکه مسئله بتو رو نماید و آنرا ندانی و نفهمی که در خصوص آن چه حکم بکنی در آنحال بکف دست خود نگاه کن و بهر چه که در آن است عمل نما بعد از آن فرمود که قایم لشکری بقسطنطنیه یعنی اسلامبول میفرستد پس چون بدریا میرسند چیزی بزیر پای خودشان مینویسند و از برکت آن در روی آب راه میروند پس اهل روم ایشان را می‌بینند که در روی آب راه میروند میگویند که این جماعت اصحاب حضرت قایم اند که در روی آب راه میروند پس اصحاب آن حضرت که اینگونه فضل و شرف دارند پس خود آن حضرت چگونه است پس در این حال در شهر را باز مینمایند تا اصحاب آن حضرت داخل میشوند و به هر چه میخواهند حکم میکنند حدیث پانزدهم شیخ طوسی در کتاب تهذیب بسند خود از حبه عربی روایت نموده گفت روزی حضرت امیرالمؤمنین از کوفه بسمت شهر حیره بیرون رفت فرمود این حیره بکوفه متصل میشود و میان آنها به نوعی معمور میشود که قیمت یکذراع زمین در میان حیره و کوفه چندین اشرفی میشود و هر آینه در شهر حیره مسجدی ساخته میشود که برای آن پانصد در میباشد و نایب حضرت قایم در آن مسجد نماز میگذارد زیرا که مسجد کوفه تنگ میگردد و اصحاب حضرت قایم را نمیگیرد و در مسجد دوازده پیشنماز عادل نماز میگذارند عرض کردم یا امیرالمؤمنین آیا مسجد کوفه در آنوقت اینقدر را که وصف میکنی میگیرد فرمود برای حضرت قایم چهار مسجد ساخته میشود این مسجد کوفه کمترین آنها میباشد و یکی از آنها این مسجد میباشد که حالا هست و دو تای دیگر در طرف کوفه ساخته میشود یکی در این سمت و دیگری در آن سمت و بدست مبارک خود اشاره بسمت رود خانهٔ بصره و اهل عربان کرد و آن نام دو بنا است در کوفه مشهور و معروف حدیث شانزدهم در کتاب مزار قدیم از ابی بصیر روایت کرده که گفت حضرت صادق ع بمن فرمود ای ابا بصیر گویا می‌بینم که حضرت قایم با اهل و عیال خود در مسجد سهله فرود آمده عرض کردم که آیا آنجا منزل و مسکن آن حضرت میباشد فرمود آری و منزل ادریس و ابراهیم خلیل نیز در آنجا بود و خداوند هیچ پیغمبری مبعوث نفرموده مگر آنکه در آنجا نماز کرده و در آنجا است مسکن حضرت خضر ع عرض کردم فدایت شوم آیا قایم همیشه در آنجا میباشد فرمود آری عرض کردم بعد از او کدام شخص در آنجا میباشد فرمود آن کسیکه بعد از حضرت قایم ع خلافت و سلطنت با او است و همچنین است تا وقتیکه مخلوقات آخر رسند عرض کردم که آن حضرت با اهل ذمه چگونه رفتار میکند فرمود که با ایشان مصالحه میکند چنانکه حضرت رسول خدا کرد و ایشان بآنحضرت با ذلت و خواری جزیه میدهند عرض کردم آیا با ناصبیان که شما را دشمن میدارند نیز مصالحه میکند فرمود نه ای ابا بصیر در ایام دولت و سلطنت ما نصیب نیست برای مخالفان و دشمنان ما بدرستیکه در وقت قیام قایم ما خونهای شان را برای ما خداوند حلال کرده و لکن امروز بر ما و بر شما ها حرام است پس احدی ترا در هیچ باب فریب ندهد و وقتیکه قایم قیام نمود هر آینه برای خداوند و برای رسول او و برای همهٔ ما از دشمنان انتقام میکشد مؤلف میگوید مراد از فرمایش حضرت در این حدیث که حضرت قایم با اهل ذمه مصالحه میکند و از ایشان جزیه میگیرد مثل حضرت رسول اینست که آن حضرت در اول ظهور خود با اهل ذمه جنگ نمیکند و در اول امرش با آنها مصالحه میکند و اکتفا فرماید باخذ جزیه از آنها از جهت اینکه تا برای مسلمانان واضح بشود که دشمنان و مخالفان اهلبیت از یهود و نصاری بدترند و کشتن ایشان از اهل ذمه لازم تر است و صلح از برای آنها جایز است و برای مخالفان اهل بیت مهلت جایز نیست هر چند که در اول ظهور آنحضرت باشد نه اینکه مراد این باشد که آن حضرت همیشه از اهل ذمه جزیه بگیرد و با آنها مصالحه کند زیرا که این مخالف آیات

بسیار

بسیار و چند روایات مشتمل است چنانکه نبذه‌ای در باب خصایص آن حضرت بیان کردم از جمله چیزی که در باب تحفه اثنی‌عشریه ذکر نمودم پس مصالحه
آن حضرت با آنها از جهت مفتضح و رسوا کردن بنی امیه و سایر مخالفان حضرت ائمه است نه از جهت شبیه بودن این مصالحه است
حدیث هفدهم سید علی بن عبدالحمید در کتاب غیبت خود بسند خود از ابی بصیر از حضرت باقر ع در حدیث طولانی روایت کرده که
آنحضرت حدیث را ذکر نمود تا آنکه فرمود بعد از ظهور حضرت قائم ع قوم بسیاری از بنی امیه نصرانی میشوند و میگریزند تا آنکه بسر زمین روم
میرسند از پادشاه آنجا خواهش میکنند که ما را بمملکت خود راه بده پادشاه میگوید که شما را بمملکت خود داخل نمیکنیم مگر اینکه بدین ما
آئید و از ما دختر بگیرید و بما دختر بدهید و گوشت خوک بخورید و شراب بیاشامید و خاچ‌ها را بگردنهای خود بیاویزید و زنارها
بکمر ببندید پس ایشان این تکالیف را قبول میکنند تا آنکه اهل روم ایشان را داخل شهر خودشان مینمایند و بعد از آن حضرت قائم ع باهل
روم پیغام میفرستد که بیرون کنید آنان را که داخل شهر کرده‌اید اهل روم گویند که این جماعت بدین ما رغبت کرده‌اند و از دین اسلام
اعراض کرده‌اند و بیرون شده‌اند آن حضرت نیز پیغام میدهد که اگر ایشان را بیرون نکنید هر آینه شمشیر بر شما میکشیم و میکشم ایشان در
جواب عرض میکنند که ما [illegible] و خودت در میان ما و شما کتاب خدا را که قرآن باشد حاکم قرار بده آن حضرت فرماید که من باین
راضی شدم پس بخدمت آن حضرت میآیند و او قرآن را بر ایشان میخواند تا آنکه می‌بینند که در قرآن چنین شرط شده که هرکه از دین اسلام
مرتد شده و بنزد کفار رفت باید کفار او را بدست مسلمانان تسلیم نمایند و هر که از کفار به اسلام میل نماید و مسلمان شود مسلمانان او را
بدست کفار ندهند پس چون آن حضرت قرآن را میخواند و ایشان میدانند که این شرط بر ما لازم شده آنوقت بنی امیه را بیرون
کرده و بنزد آن حضرت میفرستند پس آن بزرگوار مردان ایشان را بقتل میرساند و زنان آنها را اسیر میکند و حضرت باقر ع فرمود بخدا قسم
هر آینه آن حضرت و اصحاب او را می‌بینم که اشترها را در جحفه قسمت میکنند بعد از آن اهل روم بدست آنحضرت اسلام را قبول می
کنند پس آن حضرت مسجدی در آنجا بنا میکند و مردی از اصحاب خود در آنجا نایب و جانشین خود میگرداند و بعد از آن از آنجا بر میگردد
حدیث هیجدهم و نیز در آن کتاب بسند خود از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت حضرت باقر ع فرمود اول کاری که حضرت قائم
بآن ابتدا میکند این است که توراة و عصای موسی و انگشتر سلیمان را که در انطاکیه در مغاره میباشند بیرون میآورد و بعد از آن
فرمود که یاری کننده‌ترین خلایق بآن حضرت در آن زمان اهل کوفه میباشند و فرمود که نامیدن آن حضرت بالمهدی از این راه است
که مهدی بمعنی هدایت کرده شده و راه نموده شده است و چونکه خدا تعالی راههای چیزهای پنهان شده را باو مینماید از این جهت مهدی
باو گفته میشود پس آن حضرت امورات مخفی شده را میداند حتی آنکه در پی کسی که خلایق او را گناهکار و مقصر نمیدانند میفرستد و او را حاضر
میکند و بقتل میرساند آن بزرگوار بنوعی باسرار خلایق مطلع میشود که هر که در خانه خود سخن بگوید میرسد از آنکه دیوارها نزد آن
حضرت بسخن گفتن او شهادت نماید و نیز فرمود که حضرت قائم ع سیصد و نه سال خلافت میکند چنانکه اصحاب کهف این مدت
را در مغاره خودشان مکث و درنگ نمودند و زمین را پر از عدل و داد میگرداند چنانکه پر از جور و ظلم گردیده و خدا تعالی مشرق و
مغرب عالم را برای او می‌پیچد و میگرداند و باو وحی میرسد و بآن وحی بامر خدا عمل میکند و رفتار میفرماید حدیث نوزدهم سید علی بن
عبدالحمید در کتاب غیبت خود بسند خود از فضیل بن یسار از حضرت صادق روایت کرده که آن حضرت فرمود که خزینه در طالقان
است که نه از طلا است و نه از نقره و بیدقی است که از روزی که پیچیده شده تا بحال گشاده نگردیده و پاره مردان در آنجا هستند
که دلهای ایشان مانند پارهٔ آهن است و آنها در خصوص توحید خداوند هرگز بایشان شک عارض نمیشود و ایشان از سنگ سخت‌ترند
اگر ایشان را بکوهها دو چار نمایند هر آینه آنها را از جاهایشان بر میکنند و با بیرقهای خود هیچ شهری را قصد نمیکنند مگر آنکه آنرا
خراب میکنند و در روی اسبهای ایشان زینهای طلا میباشد و خودشان را برای برکت بزین اسب حضرت امام قائم میمالند و آن
حضرت را میان خودشان میگیرند و خودشان را برای آنحضرت سپر میکنند و او را در جنگها محافظت مینمایند و هرچه آن حضرت بخواهد
ایشان برای او کفایت میکنند و در میان ایشان مردمانی هستند که شبها نمیخوابند و ایشان را در شبهای نماز صدائی هست مثل صدای
زنبور از اول شب تا آخر آن در سر پا میایستند و وقتی که صبح میکنند در بالای اسبهای خود میباشند ایشان در شبها مانند راهبان
و عابدانند و در روزها مانند شیرانند و اطاعت ایشان بآنحضرت زیاده‌تر است از اطاعت کنیز با آقایش و خودشان مانند مصابیح
و فانوس است و دلهای ایشان مانند چراغ است و ایشان از ترس خدا دائم ترسان میباشند تا آنکه بشهادت کلمهٔ طیبه دعوت

میکنند و آرزو میکنند که در راه خداوند کشته شوند و شعار ایشان در سخن گفتن یالثارات الحسین یعنی ای خونخواهان حسین است و وقتیکه
آن لشکر رو بسمتی میکنند رعب و خوف ایشان از یکماه راه از پیش روی ایشان بقلب خلایق مینشیند و آن حضرت نیز
با ایشان پیغام میدهد همگی از ترس و خوف بخدمت آن حضرت میآیند و خداوند بآنها بامر حق یاری باو حضرت میکند مؤلف
میگوید مراد از این جماعت که در این حدیث ایشان را تعریف و توصیف فرموده همان سیصد و سیزده نفر اصحاب حضرت قائم
است که در آیات و روایات ایشان را وصف فرموده‌اند و اما آنکه در طالقان هستند بجهة آنست همه از عجمند چنانکه محمد بن ابراهیم
در غیبت خود از ابی جارود از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود که اصحاب قائم ع سیصد و سیزده نفر مردند از اولاد عجم بعضی
از ایشان در وقت روز بروی ابر سوار میشوند و باسمش و نام پدرش و صفتش و نسبش شناخته میشود و بعضی دیگر در میان رختخوابهای
شان خوابیده میشوند ناگاه خودشان را در مکه در غیر موسم حج می‌بینند و احادیث در تعریف ایشان بسیار است و از اولاد
عجم بودن ایشان منافات ندارد با بودن بعضی از ایشان از اهل مکه و یا مدینه و یا شام و یا عراق از کوفه و بغداد و یا غیر اینها
زیرا که در اکثر بلاد عجم عرب بسیار ساکن است چنانکه در ولایات عجم عرب بسیار ساکن است پس در بعضی از اخبار که وارد شده
که چند نفر از آن سیصد و سیزده نفر از شام و یا غیر از اینها پس منافات ندارد با بودن همه ایشان از اولاد عجمان حدیث بیستم حسن
بن سلیمان تلمیذ شهید اول در کتاب مختصر بصائر بسند خود از هشام بن سالم روایت کرده که گفت که حضرت صادق آل محمد ع
فرمود بدرستیکه از برای خداوند عالم در مشرق شهری است نام آن جابلقا و از برای آن شهر دوازده هزار دروازه است از طلا و
از این دروازه تا آن دروازه دیگر یک فرسخ راه است و در هر دروازه یک برجی است و در آن برج دوازده هزار جهاد کننده و جنگ ۲ حضرت
و قتال نماینده است که همهٔ ایشان سلاح پوشیده‌اند و شمشیر کشیده‌اند و سوار شده‌اند و منتظر ظهور قائم آل محمد هستند و بدرستیکه
در این زمان امام و حجت ایشان منم مؤلف میگوید چنانکه جابلقا شهری است در طرف مشرق که فی الجمله از احوال آن شهر در این حدیث
بیان شده و همچنین جابلسا شهری است در مغرب مثل شهر جابلقا در بزرگی و حال اهل آن نیز مثل حال اهل آن دیگری است بدون تفاوت
و این دو شهر و بودن آنها در مشرق و مغرب در بین علماء و اجلاء اهل سنت و شیعه معلوم و محقق است و مشهور و معروف و
صاحب قاموس که یکی از علماء عامه است در قاموس فرموده جابلص بفتح باء و لام یا بسکون آن لام شهری است در مغرب و نیست در
عقب آن آدمیزاد و جابلق شهری است در مشرق و جناب حاجی میرزا حسین نوری نور الله مرقده در کتاب نجم الثاقب فرموده که
علماء شیعه در باب معجزات ائمه علیهم السلام اخبار بسیاری که متواتر است بحسب معنی نقل نموده‌اند که در طرف مشرق و مغرب دو شهر عظیم
است که یکی را جابلسا و دیگری را جابلقا گویند بلکه شهرهای متعدده و اینکه اهل آن شهرها از انصار حضرت قائم ع اند و بآن حضرت ظهور میکشند
و بر اصحاب سلاح سبقت میجویند و پیوسته از خدا تعالی مسئلت میکنند که ایشان را از انصار دین خود قرار دهد و اینکه ائمه علیهم السلام
در اوقات معینه نزد ایشان میرفتند و احکام دین را بآنها میآموختند و علوم و حکمت خدا را بایشان تعلیم میکردند و ایشان را از عبادت
کلال و ملال نگیرد تلاوت میکنند کتاب خداوند را بهمان نحوی که نازل شده و بر ایشان تعلیم نموده‌اند آن نحو قرآن را که اگر بر مردم غیر
از ایشان بخوانند هر آینه کافر میشوند بآن و انکار کنند آنرا و اینکه ایشان سؤال میکنند از ائمه ع از چیزی از مطالب قرآن که
نفهمیده‌اند آنرا پس چون خبر دهند ایشان را بآن مطلب منشرح میشود سینه‌های ایشان بجهة آنکه میشنوند از ائمه و ایشان صاحب سر اند
و پرهیزکاران و نیکان هرگاه ببینی ایشان را می‌بینی خشوع و مسکنت و طلب آنچه نزدیک میکند ایشان را بخداوند و عمر ایشان هزار
سال است و آنها مانند پیران و جوانانند و چون جوانی از ایشان پیری را ببیند می‌نشیند در نزد او نشستن بنده و عبد و برنمیخیزد
مگر باذن او و انتظار میکشند ظهور قائم را و از خداوند میخواهند که آن حضرت را بایشان بنماید و برای ایشان راهی است که
بسبب آن راه داناترند از جمیع خلایق بمرادات امام پس هرگاه امر فرماید امام ایشان را بامری پیوسته ایستادگی دارند در عمل بآن
تا آنگاه که ایشان را بغیر آن امر فرماید و ایشان اگر حمله برآورند بر ما بین مشرق و مغرب از خلایق در یکساعت ایشان را فانی می
کنند آهن در بدن ایشان کار نمیکند و برای ایشان شمشیری است از آهن غیر از این آهن که اگر بزند یکی از ایشان شمشیر خود را
بکوهی او را قطع کند و از هم جدا نماید و با ایشان امام جهاد میکند با هند و دیلم و ترک و کرد و روم و بربر و فارس و ما بین
جابلسا و جابلقا را وارد نمیشوند بر اهل دینی مگر آنکه میخوانند ایشان را بسوی خداوند و بسوی اسلام و اقرار بحضرت رسول

خدا و توحید و ولایت اهلبیت پس هرکس از ایشان که اجابت نمود و داخل شد در اسلام او را بحالش میگذارند و میری از ایشان
بر ایشان مقرر مینمایند و آنکه اجابت نکرد و اقرار ننمود بحضرت رسول خدا و دین اسلام او را میکشند و در میان ایشان
جماعتی هستند که سلاح را از خود مینهند اجتنسته و از آنوقت انتظار میکشند ظهور حضرت قائم را و چون امام نزد ایشان نزد و گمان میکنند
که این از روی سخط و غضب است و مراقبند آنوقتی را که امام نزد ایشان میرود و هرگز شرک نیاورده اند و معصیتی نکرده اند
و از فلان و فلان بیزاری میجویند و غیر اینها از حالات و صفات و کرامات و شجاعت و صفات و اوضاع شهر ایشان که در
احادیث مشروح شده و بحسب ظاهر شرع مطهر و طریقه اهل شریعت نتوان حمل نمود اینهمه تفاصیل را بر عالم مثال یا بر منازل قلبیه
اهل حال چنانچه اهل تأویل میکنند و وضوح وجود این دو شهر در زمین و یا در قطعات منفصله از آن چنانچه بعض محققین احتمال
داده اند در عصر سابق بمثابه بود که حضرت سید الشهداء علیه السلام در روز عاشورا در میان میدان در جمله کلمات شریفه در
مقام اتمام حجت میفرمود والله مابین جابلقا و جابلسا پسری پیغمبری نیست غیر از من چنانکه در جزء دیدم تمام شد کلام نور
الله مرقده و در بصائر الدرجات بسند خود از ابن ابی عمیر روایت کرده که حضرت صادق ع فرمود که حضرت امام حسن ع فرمود
بدرستیکه از برای خداوند دو شهر است یکی در مشرق و یکی در مغرب و برای آنها حصاری است از آهن و در هر شهر از آنها
هزار هزار در است از طلا و در هر شهر از آنها هفتاد هزار هزار لغت و زبان است و اهل هر زبان و لغت بزبان خودش سخن میگویند
و زبان دیگر را نمیدانند و من زبانها و لغتهای ایشانرا میدانم و میشناسم و نیست در آن شهرها و نه در مابین آنها حجتی و امامی
غیر از من و برادرم حضرت امام حسین بهمین مضمون در بصائر بچندین سند و طرق معتبر روایت کرده و از جمله آنها روایت
ابی سعید است که در بصائر الدرجات روایت کرده که گفت حضرت امام حسن ع فرمود آگاه باشید بدرستیکه از برای
خداوند عالمیان یک شهری است در مشرق و یک شهری است در مغرب و برای هر یکی از این دو شهر سوری و حصاری است
از آهن و در هر حصاری از آنها هفتاد هزار در است و در دروازه است از طلا و از هر دروازه داخل میشود هفتاد هزار لغت و زبان از
لغت و زبان آدمیین و در هر لغت و زبان از آنها مخالف زبان دیگر است و زبان هر طایفه غیر زبان طایفه دیگر است و نیست
در آن زبانها و لغتها زبانی مگر آنکه من آنرا میدانم و نیست در آن دو شهر و نه در مابین آنها پسری پیغمبری مگر من و برادرم حضرت امام
حسین علیه السلام و منم حجت و امام بر اهل آن دو شهر و بر اهل مابین آنها حدیث بیست و یکم ایضا در بصائر الدرجات بسند خود
از هشام جوالیقی روایت کرده که گفت حضرت صادق ع فرمود بدرستیکه از برای خداوند عالم یک شهری است در آن طرف دریا
محیط و وسعت آن شهر سیر چهل روز است برای آفتاب و در آن شهر قومیست که ابدا بخداوند معصیت نکرده اند و ایشان ابلیس را
نمیشناسند و خلق شدن ابلیس را نمیدانند و ما اهلبیت ایشان را ملاقات میکنیم در هر وقت معین پس ایشان از ما ائمه سؤال
میکنند از آنچه بآن محتاجند و از ما مسئلت دعا میکنند و ما بایشان تعلیم میکنیم و از ما سؤال میکنند که حضرت قائم ما کی ظهور
خواهد کرد و در ایشان عبادت و جد و جهد شدیدی است و برای شهر ایشان دروازه هاست و مابین آن دروازه ها صد
فرسخ است و برای ایشان تقدیس و جد و جهد شدیدی است در عبادت خداوند و اگر شما ایشانرا ببینید البته عمل و عبادت خود را
در نزد عبادت ایشان حقیر میشمارید زیرا که مردی از ایشان میشود که یکماه نماز میکند و سر خودش را از سجده برنمیدارد و طعام ایشان تسبیح
خداوند سبحان است و لباس ایشان از ورق و برگ درختان است و روی ایشان نورانی است و زمانیکه یکی از ما امامان را دیدند
او را بزبان خود از جهة اشتیاق و تعظیم میلیسند و بر سر او جمع میشوند و از علوم و آثار و اخبار او اخذ میکنند و از برای تبرک میدهند
و از برای ایشان انین و ناله است در وقت نماز ایشان زیادتر از صدای بادتند و در میان ایشان جماعتی است که از روز اول
سلاح را بزمین نگذاشته اند و منتظر قائم ما میباشند و از خداوند میخواهند که حضرت قائم را بایشان بنماید و عمر هر یکی از ایشان هزار
سال است و وقتیکه ایشانرا ببینی خشوع و مسکنت را می بینی در روی ایشان و طلب میکنند از خدا آنچه را که ایشانرا نزدیک میکند
بسوی او و زمانیکه ما ائمه چند روز از ایشان تاخیر کردیم گمان میکنند که جهة این نرفتن ما بآنجا برای غضب است بر ایشان و منتظر
همان وقت میشوند که ما در آنوقت بنزد ایشان میرویم و ایشان سستی و ملال نمیکنند و قرآن را تلاوت میکنند بآن نحویکه تعلیم
کرده ایم و بدرستیکه در آنچه بتعلیم ایشان نمودیم چیزهائی هست که اگر بر مردم تلاوت شود هر آینه کافر میشوند بآن و انکار میکنند

آنرا و سؤال میکنند از ما از آنچه وارد میشود بر ایشان از آیات قرآن که نمیدانند آنرا پس وقتیکه ما خبر دادیم بایشان آنچه شنیده اند
شرح میشود و شرح صدر بر ایشان حاصل گردد از جهة آنچه از ما شنیده اند و از خداوند مسئلت میکنند زیاد ماندن ما را از خداوند
و این را که ما را مفقود نکنند و میدانند که نعمت از خداست بر ایشان و منت خداوند بر ایشان بزرگ است از جهة آنچه ما بر
ایشان میگوئیم و زمانیکه حضرت قائم ما ظهور کرد ایشان با او خواهند بود و در آن وقت با دیگران سبقت میگیرند در اخذ سلاح و از
خداوند مسئلت میکنند که ایشانرا قرار دهد از انصار دین خود با حضرت قائم ع و در میان ایشان پیران و جوانان میباشند
وقتیکه جوانی از ایشان پیر را دید در پیش او می نشیند مثل عبد ذلیل و برنمیخیزد تا آنکه امر کند او را و از برای ایشان راهی است که
ایشان بآن عالمند بمراد امام علیه السلام از جمیع خلق پس وقتیکه بر ایشان امر کرد امام قائم و دائم میشوند در آن امر همیشه تا آنکه
امام ایشانرا امر کند بغیر آن و هرگاه ایشان وارد شوند بر مابین مشرق و مغرب از خلق هر آینه فانی میکنند ایشانرا در ساعت
واحده و آهن بر ایشان کارگر نمیشود و از برای ایشان شمشیرها است از آهن که غیر از این آهن است اگر یکی از آنها بآن شمشیر مانند
بر کوهی هر آینه آنرا دو نیم میکند و حضرت قائم ع با همراهی ایشان جهاد میکند با اهل هند و دیلم و کرد و ترک و روم و بربر
و مابین جابلقا و جابلسا را و آن جابلقا و جابلسا دو شهر است یکی در مشرق و دیگری در مغرب و مابین آنها را تصرف میکنند
و بهر قومی که میرسند آنها را بسوی خدا و اسلام و بسوی اقرار بمحمد و آله صلوات الله علیهم دعوت میکنند و هر که از این مردمان اقرار
نکند باسلام و ایمان و دین خدا او را میکشند تا آنکه باقی نماند در مابین مشرق و مغرب و آنچه در این طرف کوه قاف است
احدی مگر آنکه اقرار میکند باحکام اسلام مؤلف میگوید از این حدیث شریف معلوم میشود که این شهری که اهل آنرا وصف کرده
و وصف آنرا بیان فرموده غیر شهر جابلقا و جابلسا است و ایضا در بصائر الدرجات بسند خود از عجلان ابی صالح روایت کرده
گفت که از حضرت صادق ع سؤال کردم از قبه حضرت آدم و عرض کردم که این آسمان و زمین که ما در آن هستیم قبه آدم است
فرمود آری و از برای خداوند قبه های کثیره و بسیاری هست آگاه باش بدرستیکه در عقب این مغرب شما سی و نه مغرب است در
حالتیکه زمین بیضا است و پر است از خلق و ایشان بنور ما اهلبیت روشنائی میابند و یک طرفة العین بخداوند گناه نمیکنند و
نمیدانند که خداوند آدم را خلق کرده یا نه و ایشان تبری میکنند از فلان و فلان پس بخدمت آن حضرت عرض کردند چگونه از آن
ها تبری و حال آنکه ایشان نمیدانند که آدم خلق شده یا نه پس آن حضرت فرمود بآن سؤال کننده که آیا ابلیس را میشناسی عرض کرد نمیشناسم
مگر آنکه آنرا شنیده ام حضرت فرمود آیا تو مأمور شده بر لعنت کردن بر او و تبری نمودن از او یا نه عرض کرد بلی مأمور شده
بر لعنت نمودن بر او حضرت فرمود پس همین نحو است امر ایشان در لعنت و تبری کردن از فلان و فلان و ایضا در بصائر
الدرجات و در منتخب البصائر بسند خودشان از جابر روایت کرده اند گفت از حضرت باقر ع شنیدم میفرمود بدرستیکه در عقب
و آن طرف این آفتاب شما چهل آفتاب است و در مابین آفتابی تا آفتاب دیگر چهل سال راه است و در آن زمینها خلق و مخلوقات
بسیاری است و ایشان نمیدانند که خداوند آدم را خلق کرده یا نه و بدرستیکه بایشان الهام شده است چنانکه زنبور عسل الهام شده
بر لعنت فلان و فلان در هر وقت از اوقات و بتحقیق بر ایشان ملائکه است که هر وقت لعنت نکنند ایشان را عذاب میکنند
و از این قبیل احادیث در کتاب سماء و عالم بحار بسیار است و آن در نزد حقیر نیست تا آنکه جمله از آنها را ذکر نمائیم و این حدیث
چند را از جلد سیزدهم بحار نقل کردم و از آنچه در حدیث بیستم و بیست و یکم و آنچه در ذیل اینها بود معلوم میشود قوت انصار حضرت
قائم و تصرف آن حضرت در همه روی زمین و برداشتن جمیع اضداد از او و ایضا از اینها واضح میگردد رفع استبعاد جزیره خضراء
و سایر جزیره های اولاد حضرت قائم ع چنانکه در باب نهم در حکایت چهلم رفع شبهه کردیم و اما
جواب استبعاد وجود این بلاد و رفع شبهه از وجود این عوالم چنانکه از بعض معاندین و از جمعی از صوفیین نقل شده پس همان جواب
جواب است که در ذیل حکایت جزیره خضراء بیان کردیم و در اینجا کلام را طول نمیدهیم بذکر همه آنها و حاصل این استبعاد و شبهه
در وجود این بلاد و عوالم ناشی است از عدم تدبر در قدرت خداوند قادر علی الاطلاق و تکذیب این حضرات ائمه علیهم السلام در آنچه
از آن خبر میفرمایند و اما اثبات قدرت خداوند قادر مطلق پس در باب توحید که اول اصول الدین است واضح شده و منکر
قدرت و قادر بودن خداوند منکر اصل اصول الدین است و آخر قابل سؤال و جواب نیست و منکر صحاح را مشمول جواب

هوا و جماعت حکما و علمای اهل هیئت و نجوم باتفاق میگویند که این ستاره های بسیار که مد انظار است بتعبیر از علام الغیوب کسی نمیداند
هر یکی چند مقابل و برابر زمین است و ستاره سها که از همه ستاره ها کوچکتر است میگویند چهار مقابل زمین است پس بر قدرت
خدا در بزرگی و وضع ستارگان منکر میشوند و یکنفر عالم ماهر در خراسان در یک مجلس نقل کرد که حقیر هم در آنجا بودم و گفت که
عرش خداوند عالم چندین هزار قائمه دارد و از هر قائمه اش چندین هزار قندیل آویخته شده و این آسمانها و زمینها و ستاره ها و فلک ها
و این جن و انس و سایر مخلوقات که در میان آنهاست یک قندیل است از آن قندیلهای چندین هزار و آن عالم هزار هزار امثال این
کرد و آلان در نظر حقیر هیئت و سما و عالم بحار در نزد حقیر نبود تا آن حدیث را دیدم پس وقتیکه خداوند این همه قدرت دارد
پس چرا در وجود جابلقا و جابلسا و غیر از آنها از شهرها و عالمها و وجود آفتاب ها و ماهها استبعاد و شبهه کرد و جهت این شبهه نیست
مگر ندیدن آن شهرها و عالمها پس چنانچه مردم اهل نجوم و هیئت میان ستاره ها را ندیدند و بآنجا ها نرفتند پس همچنین این شهرها
و عوالم مذکوره در این احادیث بسیار و مستفیضه وارد و اما تکذیب ائمه در خبر دادن بآن شهرها و عوالم پس آن هم مثل تکذیب قادر بودن
خداوند است و جواب این انکار و تکذیب ایضا در اصول الدین در کتب علما ماهرین و عارفین و اساطین معلوم شده و امامت
ائمه دوازده نفر مثل آفتاب در آسمان روشن و واضح و مبرهن گردیده و امامت و عصمت ایشان نظیر نبوت حضرت رسالت پناهی
شده و اما انکار این اخبار که از ائمه اطهار صادر نشده چنانچه بعضی از معاندین گفته اند پس جواب نیز واضح است زیرا که این
اخبار را از روات ثقات نقل شده و در کتب معتبره ثبت و ضبط گردیده و بطریق استفاضه بلکه متواتر معنوی در هر عصر روات
شده و اصحاب ائمه آن اخبار را نقل کردند در کتاب خودشان مثل محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات که آن کتاب را در زمان امام
حسن عسکری نوشته و صاحب اسرار آن حضرت بوده و غیر از او از سایر علما و اصحاب اسرار ائمه که اینجا مقام بیان شان نیست
و در کتب رجال علما ابدال بیان شده و اما تاویل آن شهرها و عالمها بعالم مثال و مراتب قلبیه اهل حال با تصدیق این اخبار
چنانکه بعضی از صوفیه کردند پس قباحت این بدتر و عیب این زیادتر است زیرا که اگر این تاویل درست باشد پس ما هم تاویل
کننده میگوئیم که لعنت خداوند و ملائکه و انبیاء و اولیاء و جمیع انس و جن بر او باد و اگر او بگوید که چرا مرا لعنت میکنید میگوئیم
مراد ما از لعنت اظهار مودت است و باو میگوئیم که خداوند ترا در قعر جحیم با شیطان رجیم حشر نماید و تاویل میکنیم این کلام را در
مقام تعرض او بما باینکه مراد ما از جحیم منزل خوب و از شیطان زن خوش روی است و کسی باو میگوید که زن ترا و بچه ترا چنین و
چنان بکنند و تاویل میکند باینکه بزن و فرزند او مهربانی کند و جواب دیگر آنکه اگر این تاویل درست باشد هر آینه این در
جمیع احادیث و اخبار و در کل احکام اسلام میآید پس باعتقاد این صوفی باید زنا و لواط بزن و فرزند او حرام نباشد و اگر او کسی را
با زن و فرزند خود ببیند باید او تعرض کند و بگوید این حرام است زیرا که در جواب او زنا و لواط کننده میگوید که مراد
از قول پیغمبر که حرام است یعنی ثواب است و اگر کسی تمامی مال او را از دست بگیرد و او بگوید حضرت رسول ص این غصب را حرام فرموده
زیرا که آنکس میگوید که تو تاویل کننده هستی و من حرام بودن غصب را تاویل میکنم بتبلغ (?) و چغندر خوردن و همچنین در تمامی محرمات
و تصرفات پس معلوم شد که تاویل اخبار بدون شاهد از دین بیرون شدن است و بالمره از شریعت دست برداشتن است پس از
اینجا معلوم شد که تاویل عذاب دوزخ و حور و قصور جنت و شدت قیامت و سایر عقبات و درجات و درکات کفر محض و زندقه
صرف است از دین خداوند عزوجل و ائمه را تکذیب کردن است حدیث بیست و دوم در کمال الدین و علل الشرایع
بسند خودش از سدیر روایت کرده که گفت حضرت صادق ع فرمود یا سدیر برای قائم ما غیبتی میشود زمانش طولانی عرض
کردم که سبب آن چیست فرمود که خداوند ابا و منع دارد از اینکه سنتهای پیغمبران را در غیبت های ایشان در باره حضرت قائم
نکند یا سدیر ناچار است از اینکه بقدر مدت غیبتهای ایشان غیبت نماید چنانکه خداوند تعالی فرموده لترکبن طبقا عن طبق
یعنی همه سنت های پیغمبران سلف و گذشته در باره شما جاری میشود حدیث بیست و سیم ایضا صدوق در آن
کتاب بسند خود از عبدالله بن فضل روایت کرده که گفت از حضرت صادق ع شنیدم میفرمود که این امر را غیبتی باید
باشد تا آنکه کسانیکه اهل باطلند در اثنای آن غیبت در حق آن حضرت شک و ریب بکنند عرض کردم فدایت شوم سبب
انداختن ایشان بشک و ریب چیست فرمود سبب آن امریست که در کشف کردن آن از خداوند برای شما ماذون نشده ام

عرض کردم پس در غیبتش وجه حکمت چیست فرمود وجه حکمت در غیبتش همان وجه حکمتی است که در غیبتهای سایر حجج خداوند
است که در زمان گذشته بودند و از نظر ها غایب گردیدند بدرستیکه وجه حکمت در غیبت قائم ما ظاهر نمیشود مگر بعد از
ظهورش چنانکه وجه حکمت کرده های خضر ع مانند کشتی شکستن و طفل را کشتن و دیوار را برپا داشتن برای حضرت موسی
ظاهر نشد مگر در وقت مفارقت شان از همدیگر ای پسر فضیل این امریست از امورات مخفی خداوند و سریست از اسرار او
و غیبی است از غیبهای او و وقتیکه ما اعتقاد نمودیم بر اینکه خداوند حکیم است هر آینه تصدیق میکنیم این را که همه افعال و کرده های
او بر وجه حکمت صادر است هر چند که آن وجه حکمت برای ما معلوم نباشد حدیث بیست و چهارم در کتاب خرایج از کلینی
او از اسحق بن یعقوب روایت کرده و او گفته که از ناحیه مقدسه بتوسط محمد بن عثمان برای من بیرون آمد اینکه علت و سبب
غیبت را که پرسیده بیان میکنم لکن دیگر بار از این قبیل سوال ها نکنید زیرا که خداوند در کلام خودش فرموده یا ایها الذین
آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید مپرسید از پاره چیزها زیرا که اگر آنها بشما
اظهار کرده شود هر آینه شما را غمگین و اندوهناک میکند بعد از آن فرموده بود در آن توقیع که علت غیبت من اینست که
هیچیک از پدران من نشد مگر اینکه بیعت سلطان جابر و ظالم جابر زمان خود بگردنش واقع گردید و اما من پس ظاهر میشوم
در حالتیکه احدی از طاغیان و طغیان کنندگان را در گردن من بیعتی نباشد و کیفیت منتفع شدن بوجود من در ایام
غیبتم مانند منتفع شدن است با آفتاب در وقتیکه ابر آنرا از نظر ها پوشیده باشد بدرستیکه من در زمان غیبت خودم باعث
امان اهل زمینم چنانکه ستارگان باعث امان اهل آسمان است و بعد از این در سوال کردن را از پاره چیزها که بشما فائده
ندارد ببندید و خود تان را در دانستن چیزیکه بآن مکلف نشده اید بمشقت میاندازید دعا را در خصوص تعجیل فرج بسیار کنید زیرا
که این دعا باعث فرج یا امن شما است والسلام علیک یا اسحق بن یعقوب و این نسخه توقیع بود حدیث بیست و پنجم
ایضا در کمال الدین بسند خودش از محمد بن نعمان روایت کرده که او گفته حضرت صادق ع فرمود که نزدیکتر بودن بندگان
بخدا و خوشنودتر بودن او از ایشان در وقتیست که حجت خداوند را مفقود نمایند و برای ایشان ظاهر نشود و از ایشان پنهان
گردد بنوعیکه مکان او را ندانند و با وجود این میدانند که حجج و بینات خداوند باطل نشده پس در اوقات صبح و شام منتظر فرج
باشند و شدیدترین غضب خداوند بر دشمنان اش اینست که حجت خود را از میان ایشان بردارد بنوعیکه بر ایشان ظاهر
نشود در این حال خداوند میداند که دوستانش در خصوص حجت او شک نمیکنند اگر بدانند که ایشان در این باب در غیبت حجت
خداوند شک میکنند هر آینه یک طرفة العین حجت خود را از ایشان غایب نمیکرد اند مولف میگوید از این حدیث شریف معلوم میشود
که غیبت امام علیه السلام از برای دوستان سبب زیادتی رحمت خداوند است و از برای دشمنانش باعث شدت غضب
او است و یکی از علتهای غیبت همین است که برای مؤمن زیادتی رحمت باشد و از جهت غیر او شدت غضب شود چنانکه بعضی
از علتهای آنرا در دو حدیث سابق بیان فرموده که جهت غیبت ثابت نشدن بیعت ظالمان است بگردن آن حضرت و یا جاری
کردن خداوند است سنتهای پیغمبران گذشته را در باره آن حضرت چنانکه در حدیث بیست و دوم و بعد از آن بود با بیان اینکه
وجه حکمت اصلی در غیبت امام قائم ظاهر نمیشود مگر بعد از ظهور آن حضرت و حاصل کلام آنست که علت غیبت آن بزرگوار بسیار
است بعضی از آنها را اصلا ائمه بیان نکردند و آن علت بعد از ظهور آن حضرت ظاهر خواهد شد مثل ظاهر شدن کرده های خضر ع
برای موسی و بعضی از آنها را حضرات ائمه از برای بعضی از اصحاب خود در بعضی از مقامات بحسب استعداد آن راوی بیان کرده
و در بعضی اوقات از برای بعضی از اصحاب ابدا بیان نفرموده اند پس اصلا منافات در بین این احادیث ندارد زیرا که بعضی
از روات ابدا قابلیت فهمیدن علت غیبت آن حضرت را ندارد و از این جهت امام باو میفرمود که علت آن در نزد خداوند
است و بعضی از ایشان فی الجمله قابلیت دارد که بعضی را بداند و از این جهت امام بعضی را بآن شخص میفرماید و بعضی از ایشان
استعدادش زیادتر است و از این سبب برای او جمله از آن علتها را میگوید پس ابدا در این احادیث تعارض و منافات ندارد
و بعضی از آن علتها در احادیث که بعد از این ذکر میشود بیان خواهد شد و هر یکی از آن علتها که بیان شده مناسب حال آن
راوی است که آنرا روایت کرده نه آنکه علت غیبت همان است که در آن روایت است فقط چنانکه بعضی از علما چنین

کرده و در مین احادیث منافات و تعارض فهمیده است   حدیث بیست و ششم   ایضا در کمال الدین بسند خود از زراره روایت
کرده که گفت از حضرت صادق ع شنیدم میفرمود که آن طفل یعنی حضرت قایم آل محمد قبل از آنکه بامر امامت قیام فرماید
باید غایب شود عرض کردم که سبب غیبت او چیست فرمود میترسد از اینکه گردن آن حضرت را بزنند و فرمود بعضی
از مردم میگویند که او در آنوقتیکه پدرش وفات یافت وفات کرد و نسل پدرش منقطع شد و بعضی میگویند که دو سال قبل
از وفات پدرش متولد گردید پس اینگونه شک ها را در خصوص او میکنند و بر خداوند لازم است که اینگونه مخلوقات را
امتحان نماید بغایب شدن او تا آنکه اهل باطل در اینوقت شک و ریب خودشان را بروز بدهند و اظهار نمایند و در این
حدیث شریف بدو علت غیبت اشاره فرموده یکی امتحان مردم تا آنکه شک کنندگان در خصوص آن حضرت شک
شان را ظاهر نمایند و خوب و بد ایشان بروز کند و مؤمن از غیر مؤمن متمیز داده شود و یکی دیگر ترس آن حضرت است از
دشمنان دین و احادیث بسیار در این معنی وارد گردیده که آن حضرت از جهة ترس بر خود غایب شد چنانکه در کتاب مذکور
از راوی مزبور روایت کرده که گفت حضرت صادق ع فرمود که قایم باید غیبت کند عرض کردم که سبب غیبت او چیست
فرمود که از نفس خود میترسد و ایضا از زراره روایت نموده که حضرت صادق ع فرمود که این طفل را یعنی حضرت قایم را
قبل از قیام بامر امامت غیبتی خواهد بود عرض کردم چرا فرمود که از کشته شدن خود میترسد و در روایت دیگر صادق آل محمد فرمود
که قایم را پیش از ظهورش غیبتی خواهد شد زراره گفت عرض کردم سبب آن چیست فرمود که از کشته شدن میترسد و در روایت
دیگر زراره از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود قایم را پیش از آنکه بامر امامت و خلافت قیام نماید غیبتی خواهد شد و او کسی
است که دیگران میراث او را مطالبه خواهند نمود عرض کردم که سبب این غیبت چه میشود فرمود میترسد و بدستش بشکم خود اشاره
نمود یعنی از کشته شدن میترسد و احادیث دیگر نیز در این مضمون از زراره وارد است و از جهة صحیح بودن اینها و زیاد بودن اخبار
ترس مرحوم شیخ الطایفه اعلی الله درجاته در کتاب غیبت فرموده و این عین ترجمه عبارت اوست بنابر آنچه در بحار نقل کرده
که علتی نیست که از ظهور آن حضرت مانع شود مگر ترسیدن او از کشته شدن زیرا که اگر مانع غیر از این امر دیگر بود هر آینه استتار
و پنهانی آن حضرت جایز نمیشد بلکه ظاهر میشد و بانواع مشقت و اذیت متحمل میگردید زیرا که بلندی مرتبه ائمه و همچنین انبیا
علیهم السلام و تعظیم شان ایشان از اینست که در جنب رضای خداوند مشقتهای بزرگ متحمل شده اند تمام شد آنچه اراده
کرده ام از نقل کلام آن بزرگوار و کلام او بسیار طول دارد و عمده اش این بود   مؤلف میگوید که این کلام در این مقام از
جمله اشتباهات است زیرا که علت غیبت را منحصر دانسته بترس آن حضرت و گفته اگر مانع از ظهور او غیر از ترس بود غیبت برای
او جایز نبود و این فرمایش او از چند وجه فاسد است اما اولا از جهة اینکه همین کلام او منافات دارد با احادیث متواتره کثیره که
دلالت دارد بر اینکه علت غیبت آنحضرت منحصر بترس او نیست بلکه غیر از ترس علت دیگر نیز دارد چنانکه در حدیث بیست و دوم و بعد از آن
تا حدیث بیست و ششم ذکر شد و بعد از این هم در احادیث آینده ذکر خواهد شد و بعضی از آن علتها در بابهای گذشته گذشت و بنای
اعاده نمیکنیم پس با وجود این همه اخبار صحیحه در بیان علت غیبت چه طور گفته میشود که علت آن ترس است فقط نه غیر آن
پس چنانکه اخبار ترس بسیار و صحیح است و اما ثانیا از جهة آنکه این کلام ضد آیات و روایات متواتره است زیرا که در همه
آنها وعده داده خداوند و ائمه ع بر اینکه در وقت ظهور آن حضرت خداوند قادر مطلق بر آن حضرت نصرت و یاری خواهد کرد چنانکه
این مطلب در باب خصایص آن حضرت که چهل خاصیت بود و در باب چهل آیه که در شان آن حضرت نازل شده بود تفصیلاً
بیان کردم و نیز در این باب در حدیث سیم و بیست و یکم ذکر کردم پس با وجود منتظر بودن لشکری خداوند از مردها و زنده ها
و ملائکه و اجنه و اهل جابلقا و جابلسا و غیر از ایشان بظهور حضرت حجة بن الحسن و یاری کردن همه آنها با آن بزرگوار و انتظار
کشیدن ایشان وقت ظهور او را چه طور میشود گفت که آن حضرت از ترس ظاهر نمیشود و از کشته شدنش میترسد و با این همه
استعدادی که آنحضرت دارد و در وقت ظهورش برای او آماده خواهد شد و بلکه قبل از وقت ظاهر شدنش مهیا شده است چه طور
بعقل عاقل میرسد و عالم ماهر چه نحو خیال میکند که آن حضرت بعد از ظهورش میترسد و از کشته شدنش واهمه میکند حاشا ثم حاشا
و اگر آن حضرت هیچ یاری و انصاری نداشته باشد از ملائکه و نه از جنه و نه از مردها و نه از سیصد و سیزده نفر از اولاد عجمها که از طالقان

و بدست خود اشاره فرمود بگردن خود یعنی میترسد

و با اعتبار

میایند

میایند و نه از اهل جابلقا و جابلسا هر آینه برای نصرت او کافی است اهل آن شهر که در آن طرف دریای محیط است چنانچه در حدیث بیست و یکم احوال اصناف ایشان
بیان شد زیرا که در آن حدیث صحیح فرمود که ایشان در یکساعت اهل دنیا را فانی میکنند اگر خواسته باشند پس تا آن حدیث مراجعه کن تا آنچه ما
گفتیم واضح شود و بلکه میگویم اگر ایشان هم نبوده باشند خود حضرت صاحب الامر ع با ذو الفقار تمامی کفار را بدار البوار روانه میکند و از
هیچ لشکری و جمعیتی نمیترسد زیرا که او ذخیره خداوند و ید قدرت اوست و خونخواه تمامی انبیاء و اولیاء و ائمه ع و وارث و قایم مقام همه ایشان
است و با وجود اینها چه طور ممکن و متصور میشود ترس برای آن بزرگوار   حدیث بیست و هفتم   ایضا در کمال الدین بسند خود از حسن بن
فضال از حضرت امام رضا ع روایت کرده که آنحضرت فرمود گویا شیعه را می بینم که امام چهارم را از اولاد من نیابند و مفقود کرده اند و در حال
برای خودشان چراگاه و جای راحتی و استراحت میطلبند و نمی یابند عرض کردم یابن رسول الله سبب اضطراب و بی آرامی ایشان چه میشود فرمود که امام ایشان
غایب و پنهان گردد عرض کردم که علت غیبت او چیست فرمود برای اینست که در وقت ظهورش احدی در گردن او بیعتی نباشد   مؤلف میگوید
در این حدیث علت غیبت را بیعت نکردن آنحضرت بظالمان قرار داده تا آنکه وقت ظاهر شدن او در گردنش بیعت ظالمی نباشد و اخبار بسیار
بر این علت دلالت کرده است چنانکه در حدیث بیست و چهارم اشاره بر این گردید و ایضا در کتاب مذکور از ابی بصیر از حضرت صادق ع روایت
کرده که آنحضرت فرمود که حضرت قایم مبعوث میشود در حالتیکه در گردنش بیعت احدی نمیشود و نیز از هشام بن سالم از آنحضرت روایت کرده
که فرمود قایم قیام میکند در حالتیکه بیعت احدی در گردنش نیست و باز از ابی بصیر از آن بزرگوار روایت نموده که فرمود ولادت صاحب این
امر از خلایق پنهان میشود تا آنکه در وقت ظهورش بیعت کسی در گردن او نباشد و خداوند کار او را در یکشب اصلاح میکند پس از این احادیث
واضح شد که یکی از علت غیبت آن حضرت بیعت نکردن اوست بر ظالمین و نبودن بیعت احدی در گردن او است   حدیث بیست و هشتم
در کتاب علل الشرایع بسند خود از محمد بن ابی عمیر روایت کرده که کسی بخدمت صادق ع عرض کرد که چرا حضرت امیر المؤمنین ع در اول امر با
دشمنان خود جهاد و قتال ننمود فرمود ترک قتالش بجهة آیه بود در کتاب خداوند لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما یعنی هر گاه
زایل شوند البته ما عذاب میکنیم آنکسانی را که کافر شدند عذاب دردناکی عرض کردم که مراد از آنکه زایل میشوند کیانند فرمود نطفه های مؤمنان
است که در صلبهای کافران ودیعه گذاشته شده اند پس حاصل مضمون آیه وافی هدایه آنست که اگر نطفه های مؤمنان از پشتهای کافران
منتقل شوند هر آینه کافران را بعذاب دردناک عذاب میکنیم پس امیر المؤمنین ع میدانست که در صلبهای دشمنانش نطفه های مؤمنانست
از این جهة با ایشان قتال ننمود و آنها را نکشت و همچنین است حضرت قایم ع و ظهور نمیکند تا وقتیکه امانتهای خدا یعنی نطفه های
مؤمنان از اصلاب کافران و منافقان بیرون آیند و وقتیکه آنها بیرون آمدند آنگاه آنحضرت ظاهر میشود و بر دشمنان خداوند
آنها را بقتل میرساند   مؤلف میگوید در این حدیث شریف چند فایده بیان شده اول آنکه امام ع عالم است بآنچه در اصلاب و ارحام است
از نطفه ها و اولاد و ذریات و در آیه شریفه وعنده علم الساعة وینزل الغیث ویعلم ما فی الارحام این را از علم غیب قرار داده پس از فرمایش
حضرت که فرمود چون امیر المؤمنین میدانست که در صلبهای دشمنانش نطفه های مؤمنان است واضح گردید که امام آنچه در اصلاب است بتعلیم
خداوند و بتعلیم غیبی او میداند و علم داشتن باصلبها مثل عالم شدن بارحام بلکه زیاده تر دوم آنکه وقتیکه حضرت قایم مثل جدش امیر المؤمنین
عالم شد بآنچه در اصلابست پس وقت ظهورش و ساعت و آن از امید اند زیرا که زمانیکه عالم شد آن حضرت بآنچه در اصلابست از ودایع
مؤمنین و نطفه های کافرین و منافقین پس تمام شدن آنها و بیرون آمدن شان را میداند و بیرون شدن آنها و زایل گشتن ایشان همه وقت
ظاهر شدن آنحضرت است و از اینجا معلوم میشود که بعضی اخبار که دلالت دارد بر اینکه ائمه وقت ظهور آن حضرت را نمیدانند تقیه است و امام در این
باب از اصحاب خود و از دیگران تقیه نموده و وقت ظهور را مخفی فرموده از جهة مصالح بسیار و حکمتهای بیشمار فایده سیم آنکه یکی از علتهای
غیبت آن حضرت و ظهور نکردن او اینست که مؤمنان از اصلاب کافران و منافقان و آنها نیز از صلبهای مؤمنان بیرون شوند تا آنکه یک نطفه
مؤمنی در صلب کافری و یک نطفه کافری در صلب مؤمنی نماند و ضایع نشود و بنظر حقیر این علت از بیشتر علتها مدخلیتش زیادتر است   حدیث
بیست و نهم   شیخ طوسی در کتاب غیبت بسند خود از ابراهیم کافی از حضرت باقر ع روایت کرده که آن حضرت فرمود البته جماعت شیعه محمد
هر آینه امتحان کرده خواهید شد یعنی در زمان غایب شدن حضرت قایم ع مانند حرکت سرمه در چشم زیرا که صاحب سرمه میداند که در چه وقت
سرمه بچشم او واقع شد و لکن نمیداند که کی زایل میشود پس یکی از شما خود را در وقت صبح در جاده شریعت ما می بیند بعد از آن در حالتیکه
شب میکند که از شریعت ما بدر رفته و همچنین شب میکند در حالتیکه در شریعت ما است و بعد از آن صبح میکند در حالتیکه از شریعت ما

بیرون

بیرون رفته مولف میگوید که احادیث بسیار وارد شده که جماعت شیعه در زمان غیبت حضرت قایم بامتحان در خواهند شد و بعضی خوب کشید چنانکه در کتاب مذکور از ربیع بن محمد روایت کرده که گفت حضرت صادق ع فرمود که هرآینه شکسته میشوید مانند شکسته شدن شیشه و شیشه بعد از شکستن اگر گداخته شود باز بصورت اول عود میکند لکن شما مانند شکستن کوزه سفال شکسته میشوید که هرگز بصورت اول بر نمیگردد و قسم بخدا هرآینه امتحان کرده میشوید و قسم بخدا هرآینه بغربال زده خواهید شد چنانکه زوان بغربال از میان گندم بیرون کرده میشود و گذشت که یکی از علامتهای غیبت امتحان شیعه است و مکرر ذکر شد که غیبت آنحضرت طول خواهد کشید تا آنکه هرکه در ایمان خبیث است مرتد شود مثل جماعت ناوسیه و غیر ایشان که حالا پیدا شده اند و دین دیگر غیر از دین اثنا عشری اختیار کرده اند و هر کدام یک نامی دارند و بجمعی منسوبند حدیث سی ام شیخ نعمانی در غیبت خود بسند خود از عبد الرحمن بن کثیر روایت کرده گفت در خدمت حضرت صادق ع بودم که ناگاه مهزم اسدی بخدمت آن حضرت شرفیاب گردید و عرض کرد فدایت شوم جماعتی از من پرسیدند که این امر یعنی قیام قایم کی واقع خواهد شد هرآینه بسیار طول کشید فرمود ای مهزم وقت قرار دهندگان دروغ میگویند و شتاب کنندگان در این امر هلاک میشوند و کسانیکه در این باب در مقام تسلیم میباشند نجات میبابند و عاقبت امور ایشان بسوی ما بر میگردد و در این معنی اخبار بسیار وارد شده و وقت قرار دهندگان را تکذیب کرده اند چنانکه در کتاب مذکور از فضیل روایت نموده گفت از حضرت باقر ع پرسیدم که آیا این امر را وقت معین هست فرمود که وقت قرار دهندگان دروغ گفتند سه مرتبه این کلام را فرمود و باز در آنجا از منذر جواز روایت کرده که گفت حضرت صادق ع فرمود که وقت قرار دهندگان دروغ گفته اند ما وقت قرار نمیدهیم نه در زمان گذشته و نه در زمان آینده و نیز در آنجا از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت حضرت صادق ع بمن فرمود که هرکس که برای تو در خصوص این امر یعنی قیام قایم وقت قرار دهد از تکذیب و باک مکن زیرا که ما در این خصوص برای احدی تعیین وقت نمیکنیم و نیز از محمد بن الحنفیه روایت کرده و در حدیث مفضل که راوی عرض نمود فدایت شوم آیا این امر یعنی قیام قایم را وقت معین هست زیرا که علم خداوند بر علم وقت قرار دهندگان غلبه نموده چنانکه خداوند بحضرت موسی سی شب وعده کرده بود که بعد از سی شب الواح توراة را باو بدهد و آنرا ده شب دیگر اتمام نمود و حال آنکه موسی و بنی اسرائیل آنرا ندانستند و وقتیکه آن سی شب گذشت بنی اسرائیل گفتند که موسی بما فریب داده و دروغ گفت پس گوساله پرست شدند لکن علامتی بر قیام قایم ذکر میکنیم و آن اینست که در وقتیکه احتیاج خلایق بوجود امام بسیار شده و بعضی ایشان بعضی دیگر را تا خوش داشتند بدون سبب در آن وقت صبح و شام منتظر فرج و امر خداوند باشید حدیث سی و یکم ایضا شیخ طوسی در غیبت خود بسند خود از ابی بصیر روایت کرده گفت بخدمت صادق آل محمد ص عرض کردم که آیا این امر را وقت معین هست که بدنهای خود را باشتیاق در رفتن آن راحت کنیم فرمود آری وقت تعیین شده بود لکن شما آنرا افشا کردید و آشکار نمودید بنابراین خداوند مدت دیگر بر آن وقت افزود و اضعاف این مضمون اخبار دیگر وارد شده است چنانکه در کتاب مذکور از ابو حمزه ثمالی روایت کرده گفت بخدمت حضرت باقر ع عرض کردم که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که تا هفتاد سال شدت و بلا است و فرمود که بعد از بلا وسعت و استراحت است و حال آنکه هفتاد سال گذشت و ما وسعت و استراحت ندیدیم حضرت فرمود که خدا تعالی این امر را در این هفتاد سال قرار داد و وقتیکه حضرت امام حسین ع را کشتند غضب خداوند بر اهل زمین شدت نمود پس آنرا تا بصد و چهل سال تاخیر نمود ما آنرا بشما خبر دادیم شما آنرا پنهان نکرده فاش نمودید و پرده پنهان را از روی آن برداشتید بحدیکه مشهور گردید پس از آنجهت خداوند آنرا از آن وقت تاخیر نمود و بعد از این دیگر خداوند وقتی در خصوص آن امر بما خبر نداده یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب یعنی خداوند هر چیز را که بخواهد محو کند میکند و هر چیز را که بخواهد اثبات کند میکند و حقیقت علم در نزد اوست ابی حمزه گوید که این حدیث را بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم فرمود صحیح است که بهمین نحو واقع شد که نقل کردی و نیز محمد بن ابرهیم در غیبت خود بسند خود از اسحق بن عمار روایت کرده گفت از حضرت صادق ع شنیدم میفرمود که وقت این امر در سال صد و چهل هجری بود لکن آن وقت بشما خبر داده شد شما آنرا فاش نمودید از اینجهت خداوند آنرا از آن وقت تاخیر نمود حدیث سی و دوم شیخ طوسی در غیبت خود بسند خود از محمد بن منصور از پدرش روایت کرده گفت ما جماعتی در خدمت حضرت صادق ع با هم سخن میگفتیم ناگاه آن حضرت بما متوجه شده فرمود که شما چه میگویید هیهات هیهات نه چنین است که میگویید بخدا قسم هرآینه واقع نخواهد شد چیزیکه چشمهای خود را بآن دوخته اید یعنی ظهور حضرت قایم تا وقتیکه بغربال زده شوید نه چنین است که میگویید بخدا قسم هرآینه آنچه که چشمهای خود را بآن دوخته اید واقع نمیشود تا وقتیکه از همدیگر تمیز یابید نه چنین است که میگویید بخدا قسم هرآینه چیزیکه چشمهای خود را بآن دوخته اید واقع نخواهد شد مگر بعد از یاس و ناامیدی نه چنین است که میگویید بخدا قسم هرآینه چیزیکه چشمهای خود را بآن دوخته اید واقع نخواهد شد تا وقتیکه ظاهر نماید شقی شقاوت خود را و سعید سعادت خود را و نیز در آنجا روایت کرده از عبد الرحمن سیابه که

از هم جدا کرده میشوید قسم بخدا

حضرت صادق ع فرمود که حال شما چگونه میشود در وقتیکه بی امام بمانید و از علم و هدایت بی بهره ورشوید و بعضی از شما از بعضی دیگر تبری و دوری نمایید و در آن وقت از همدیگر تمیز مییابید و امتحان کرده شده میباشید و بغربال زده میشوید و در انحلال سالها با هم مختلف میشوید یعنی فحطی بهم میرسانند و یا اگر در هر سال یکنوع حادثه نازل میشود در آن اوقات در اواخر روزی از روزها امارتی و سلطنتی بهم میرسد و در آخر همان روز فحطی و قتلی اتفاق میافتد و از این قبیل احادیث بسیار است و مضمون آنها اینست که در زمان غیبت حضرت قایم بر شیعه سخت خواهد گذشت و مردم در زمان امتحان خواهند شد و سعید و شقی از همدیگر تمیز خواهند یافت و گمراهی و اختلاف خواهد شد حدیث سی و سوم محمد بن ابرهیم در غیبت خود بسند خود از حسن بن علی از پدرش روایت کرده گفت که در خدمت حضرت صادق ع سلاطین و پادشاهان بنی فلان یعنی بنی عباس را ذکر نمودیم آن حضرت فرمود که خلایق را هلاک نمود یعنی اعتقاد شما را ضایع نکرد مگر تعجیل ایشان در خصوص این امر بدرستیکه خداوند بسبب تعجیل بندگان تعجیل نمیکند زیرا که این امر یعنی قیام قایم را وقتی هست باید در آنوقت ظاهر شود اگر بندگان آنوقت را دریابند نمیتوانند که آن امر را یک ساعت از آنوقت پیش و پس نمایند و این حدیث دلالت دارد بر اینکه تعجیل کردن خوب نیست و بلکه مذموم است و نظیر این روایت حدیث ابرهیم است که در آنجا روایت نموده گفت بخدمت ابی الحسن موسی کاظم عرض کردم که فدایت شوم پدرم بانتظار این امر یعنی قیام حضرت قایم وفات نمود و من هم باین سن رسیده ام که میبینی آیا میمیرم و خبری در این باب از تو نشنوم فرمود یا ابا اسحق آیا تعجیل میکنی عرض کردم بلی بخدا سوگند یاد میکنم هرآینه تعجیل دارم و چگونه تعجیل نکنم و حال آنکه سنم باینجا رسیده است که میبینی فرمود یا ابا اسحق آگاه باش قسم بخدا هرآینه این امر واقع نمیشود تا وقتیکه از یکدیگر تمیز نیابید و امتحان کرده نشوید و تا آنکه باقی نماند در این اعتقاد از شما مگر جمع قلیلی بعد از آن کف دست خود را گشاده و کوچک نمود یعنی جماعتیکه در این اعتقاد باقی میباشند در قلت و کمی بقدر اینست حدیث سی و چهارم حسن بن سلیمان در کتاب مختصر البصایر گفته که روایت شده است اینکه بخط شریف امام حسن عسکری ع یافته شد حدیثی که مضمونش اینست که بقدمهای نبوت و رسالت بمراتب بلند حقیقت قدم گذاشتم صدمه آن رسیده تا اینکه فرمود در وجود ما برای شیعیان چشمهای آب حیوان بعد از چشیدن عذاب آتش نیران ظاهر میشود یعنی بعد از ابتلای ایشان بشدائد ایام غیبت که مانند آتش نیرانست لذا امید فرج بظهور حضرت قایم ما اهلبیت که بمنزله چشمهای آب حیوانست برای ایشان میسر خواهد شد در وقتیکه از سالها بقدر عدد الم و طه و طسینها بگذرد مولف میگوید در این حدیث شریف وقت ظهور حضرت قایم اهلبیت را برمز و اشاره تعیین فرموده و عدد سالهائی که بعد از انقضای آنها آن حضرت ظهور خواهد کرد در عدد حروف اوایل سوره معین کرده که الم و طه و سه طسینها باشند و نظیر این حدیث است آن روایتی که محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود از ابی لبید مخزومی روایت کرده او گفته که حضرت امام محمد باقر ع بمن فرمود ای ابا لبید بدرستیکه از بنی عباس دوازده نفر بسلطنت میرسند چهار نفر ایشان بعد از هشتم ایشان کشته میشوند بضیق یکی از آن هشت نفر در دکلوست که او را اکلو کیر نموده میمیرانند ایشان طایفه اند عمر ایشان کوتاه مدت سلطنت شان کم و شیوه و سیرت شان خبیث از ایشان فاسق کوچکی هست ملقب بهادی و ناطق و غاوی ای ابا لبید که در سر حروف مقطعه قرآن علم بسیاری هست بدرستیکه خدای تعالی الم ذالک الکتاب را نازل فرمود آنگاه حضرت محمد ص قیام نمود تا آنکه نورش ظاهر و کلمه اش ثابت گردید و متولد شد در روزیکه متولد گردیده بود در روز ولادت آن از ابتدا خلقت آدم شش هزار و یکصد و سه سال گذشته بود بعد از آن فرمود که این معنی از حروف مقطعه قرآن در وقتیکه آنها را بدون تکرار بشماری واضح و آشکار است و عدد حروفی از آن حروف منکیند و دیگر اینکه در وقت گذشتن آن مردی از بنی هاشم سلطنت قیام میکند بعد از آن ابتدای ظاهر شدن حضرت امام حسین الم الله بود و وقتیکه مدتیکه بظهور آن بزرگوار متعلق بود بسر رسید در مدت المص قایم اولاد عباس قیام نمود و در وقت گذشتن آن در مدت الر قایم ما قیام خواهد کرد پس این کلمه را بفهم و بفهم و حافظه بسیار و از دیگران پنهان کن و این حدیث را در تفسیر صافی و در رساله رجعت مرحوم مجلسی این نحو نقل کرده و هیچ حرفی از حروف مقطعه نیست مگر آنکه در نزد تمام شدن آن یکی از بنی هاشم ظاهر میشود پس فرمود که الف یک است و لام سی است و میم چهل است و صاد نود است پس این صد و شصت و یک میشود پس مدت ظاهر شدن حضرت امام حسین ع در الم الله است و ظاهرا همین چند کلمه از نسخه ترجمه بحار سقط شده که حقیر حدیث را اول از آن نقل کردم و علی ای تقدیر در این حدیث نیز وقت ظهور حضرت قایم ع را برمز معین کرده و از برای ابا لبید فهمانیده و او را امر بکتمان آنچه فهمیده نموده و این دو حدیث از مشکلات احادیث است و از جمله اسرار است و علماء اعلام در شرح آنها بسیار گفتگو کرده اند و مرحوم مجلسی در بحار و رساله رجعت خیلی فرمایشات فرموده و احتمالات زیاد داده و بنظر حقیر باصل مطلب نرسیده و وقع زاید بنا ورده زیرا که در این دو حدیث برمز معین فرموده و آنچه که آنرا فهمیده مثل ابی لبید امام امر باخفاء آن فرموده و شخص رمز فهم آنرا آشکار در کتاب و یا در مجلس عام بیان نمیکند و اهل رموز آنرا بکسی اظهار نمیکنند مگر باهل رموز و رموز و هر از ائمه در کتاب بیان نمی کنند و شاید آنها از خاص

است و علم باطنیست که باید در قلب باشد و در مجلس مردان کتاب که در دست ایشان است پس با این برهان واضح میشود که هرچه درین باب در هر کتاب که باشد
اصلی ندارد و صاحب آن بواقع نمیتواند برسد و تعیین وقت نکند هر چند که باحتمال باشد زیرا که اگر مراد خداوند و ائمه اخفاء این امر بود و مصلحت در ظاهر
بودن آن بود خود شان ظاهر میکردند و بمردمان میگفتند و از هزار هزار نفر یکی را امر بمنع نمودند و بعد از فرمودن بر مزام اخفاء و کتمان این امر خود
و باعتقاد مؤلف اگر کسی بمقام اخفاء و بر روز این امر در آید و خیالش بیان کردن رموز باشد بمردم هر آینه خداوند او را باغلاط و اشتباه میاندازد و وهم
از قلب او محو میکند تا آنکه این سر را غیر اهل آن سر نداند بعلت آنکه اراده خداوند غالب است بر اراده مردان و اراده مردمان تعلق گرفته بر مخفی بودن
بودن وقت ظهور آن حضرت و همچنین اراده حضرت ائمه پس هر کسیکه بمقام بیان وقت ظهور و تعیین آن بیاید هر چند که از رموز قرآن و رمزهای ائمه
باشد البته بغلط خواهد افتاد مگر آنکه آن رمز را برای خود اخذ کند و نگوید بغیر اهل آن رمز و سر را مگوید که در آن وقت ممکن است که چیزی بفهمد بتوفیق خداوند
تعالی و توجه ائمه هدی و از این تحقیق مؤلف واضح گردید که منافات در میان این دو حدیث و بین احادیث دیگر که وقت قرار دهندگان را
دروغگو نامیده و آنها را تکذیب کرده ندارد و این اخبار با همدیگر تعارض و تنافی ندارند زیرا که اخباریکه میفرماید وقت قرار دهندگان و تعیین زمان
ظهور کنندگان دروغگو باشند مراد از آنها آن تعیین است که مردم و یا اکثر ایشان و یا جمعی از آنها آنرا بدانند و در زمان ایشان و در کتاب
در میان ایشان گفتگو نمایند و بهمدیگر آشکار کنند و اما مراد از این دو حدیث که تعیین وقت در آنها شده است پس اعتبار فرست و از برای همه کس
نیست و بر رمز معین کردن برای بعضی از اهل رموز تعیین نخواهد شد و دیگر آنکه مراد از تکذیب وقت قرار دهندگان غیر ائمه است و اما خود ائمه
پس ایشان از برای بعضی از اصحاب خودشان تعیین میکنند پس ابدا منافات در میان این دو حدیث و بین سایر اخبار ندارد زیرا که مراد از تعیین کنندگان
او آن غیر ائمه است و ثانیا مراد از تعیین واضح بیان کردن است که مردم بدانند نه آنکه رمز و اشاره است که فحول نخوانند و از جهت اینکه رمز داخل در تعیین
وقت نیست مرحوم خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه در رساله فرموده در دور زحل خروج مهدیست حرم و جل و حبل جاآیبان است در آخر و اول زا چون
نیک نظر کنی همان است و ایضا بعضی از اهل کشف و شهود فرموده اذا دار الزمان علی حروف ببسم الله فالمهدی قاما فاذا الحروف عقیب صدم
فاقر الفاطمی منا السلاما و ایضا دعبل خزاعی در قصیده تائیه خود بحضرت امام رضا ع خوانده خروج امام لا محالة قائم یقوم علی اسم الله والبرکات
و حضرت امام رضا ع او را تمجید کرده و فرموده ای دعبل روح القدس در زبان تو نطق کرده است و حاصل منت که رمز گفتن و تعیین وقت با رمز بود
چنانکه در این سه بیت است اخلال در تعیین نخواهد شد و ابدا عیب لازم ندارد پس چنانکه مرحوم خواجه و مثال او با رمز تعیین وقت ظهور میکنند و علم خود شان
را اظهار مینمایند تا آنکه مردم ایشان را بی علم نگویند و از طرف دیگر آن واضح میگویند که همه کس بدانند تا آنکه گفته ایشان داخل در اخبار تکذیب وقت قرار
دهندگان باشد پس همچنین است امام ع با رمز تعیین وقت میکنند و غیر اهل آنرا امید ندادند و همه مردم میدانند که امام بر همه چیز عالم است هر چند که
رمز او را ندانند و این رمز امام داخل در تعیین هم نمیشود و چنانکه بعضی علماء و عرفاء تعیین رمزی میکنند با شعر و همچنین است امام تعیین رمزی میفرماید
با آیه و حروف قرآن حدیث سی و پنجم در کتاب خرایج بسند خود از ابی خالد کابلی روایت کرده که حضرت سید الساجدین ع فرمود که غیبت ولی
و امام دوازدهم خداوند که وصی حضرت رسول خدا ص و سائر ائمه علیهم السلام است بعد از رسول خدا امتداد میابد ای ابا خالد بدرستیکه اهل زمان غیبت
آن بامامت او قائل و ظهورش منتظرند از اهل همه زمانها افضلند زیرا که خدا تعالی از عقل و فهم و معرفت بقدری بایشان عطا فرموده که زمان غیبت در
نزد ایشان بمنزله زمان حضور و مشاهده گردیده و خداوند ایشان را اگر دهنده در آنزمان غیبت بمنزله کسانی نموده که در پیش روی حضرت رسول خدا ص
بشمشیر جهاد کرده اند و ایشانند مخلصان حقیقی و شیعیان ما که شیعه بودن ایشان از روی صدق و صفا است و ایشانند دعوت کنندگان خلایق
بسوی دین خداوند در پنهانی و آشکار و منتظر فرج بودن بزرگترین فرج است و در این حدیث شریف اهل زمان غیبت را از جهت قائل بودن ایشان بامام
قائم و ظهور او و منتظر بودن ایشان بظاهر شدن او تعریف و توصیف فرموده و اخبار بسیار در این معنی وارد گردیده و منتظر شدن ظهور و فرج امام قائم و نحوت
را از علایم ایمان قرار داده اند چنانکه در کتاب خصال در حدیث اعمش ذکر کرده که حضرت صادق ع فرمود که دین ائمه و شیوه ایشان ورع و
و صلاح است تا آنکه فرمود که شیوه ایشان منتظر فرج بودن است بصبر کردن و در کتاب عیون بسند از حضرت امام رضا ع و آنحضرت از اجداد خود روایت
کرده که رسول خدا ص فرمود که افضل اعمال امت من منتظر بودن است برسیدن فرج از جانب خداوند و در کتاب امالی بسند خود از علی بن حسن از پدرش
از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت کرده که رسول خدا ص فرمود هر که از خدا تعالی بدادن مبلغی از روزی خوشنود و راضی شود هر آینه خداوند از او بعمل قلیل
راضی میشود و منتظر فرج بودن عبادت است و در کتاب بسند خود از جابر روایت کرده گفت بعد از آنکه از اعمال حج فارغ شدیم با جماعتی بخدمت
حضرت امام محمد باقر ع شرفیاب شدیم و عرض کردیم که یا ابن رسول الله با وصیتی و نصیحتی بفرمائید پس فرمود که قوی شما بضعیف شما یاری

کنند و غنی شما بر فقیر شما مهربانی نماید و هر یکی از شما به برادر دینی خود نصیحت و خیرخواهی بکند چنانکه برای خودش خیرخواهی میکند و اسرار ما را پنهان بدارید و
خلایق را بگردنهای ما سوار نکنید یعنی تقیه را ترک نکنید و امر ما و حدیثی که از ما بشما میرسد نگاه کنید و در آن تامل نمائید اگر آنرا با قرآن موافق
یافتید قبول کنید و اگر مخالف یافتید بیندازید و اگر امر بشما مشتبه شد و ندانستید که با قرآن مخالف است یا موافق توقف کنید و بما رجوع
نمائید تا اینکه در خصوص آن برای شما شرح بدهیم چیزیرا که برای ما شرح کرده شده پس وقتیکه بوصیت ما عمل نمودید هر آینه از آن تجاوز نمیکنید پس
با این حال اگر یکی از شما قبل از ظهور قائم ما وفات یابد هر آینه بمنزله شهید میباشد و هر که قائم ما را دریابد و در پیش روی او کشته شود او اجر دو شهید
داده میشود و هر که در پیش روی او یکی را از دشمنان ما بکشد هر آینه مستحق اجر بیست نفر شهید میگردد و در علل الشرایع بسند خود از ابی بصیر روایت
کرده که حضرت صادق ع فرمود که طوبی باد برای کسیکه در ایام غیبت قائم ما بامر ما چنگ بزند و دلش بعد از هدایت یافتن از حق بر نگردد عرض
کردم فدایت شوم طوبی چیست فرمود درختیست در بهشت اصل آن در قصر حضرت امیرالمؤمنین است و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه شاخی از شاخهای
آن در قصر او میباشد و اینست معنی قول خداوند طوبی لهم و حسن مآب و در خصال از اصول اربع مائه نقل کرده که حضرت امیر ع فرمود منتظر فرج باشید
و از رحمت خدا ناامید نشوید زیرا که دوسترین عملها در نزد خدا انتظار فرج است و بعد از آن فرمود که کندن کوهها از بیخ آسان تر است از برطرف
کردن پادشاهی که مدت پادشاهی او طول یافته باشد پس در این امر از خداوند اعانت و یاری طلبید و صبر کنید زیرا که زمین ملک خداست آنرا به
وارث میگرداند بندگان خود هر کسیرا بخواهد و عاقبت امر برای متقیان است و باین امر قبل از رسیدن وقت آن تعجیل مکنید که باعث پشیمانی
میشود و این مدت را طولانی نشمارید که موجب قساوت قلبهای شما گردد هر که بامر ما چنگ بزند هر آینه در جایگاه قدس با ما میباشد و هر که منتظر
ظهور امر ما است مانند کسی است که در راه خدا بخون خودش غلطیده است و در بصایر الدرجات بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت حضرت باقر ع
فرمود که روزی حضرت رسول خدا در حالتیکه جمعی از اصحاب در خدمتش بودند دو بار گفت خداوندا عرضه کرد که برادران مرا بمن نشان بده و
برسان و دو بار این عرض کرد در آن حال اصحاب عرض کردند که یا رسول الله آیا ما برادران تو نیستیم فرمود نه زیرا که شما اصحاب من هستید و برادران من
جماعتی هستند که در آخر الزمان میباشند ایشانند که بمن ایمان میآورند و حال آنکه مرا ندیده اند بدرستیکه خداوند ایشان را با نامهای خودشان و نامهای پدران
ایشان قبل از آنکه ایشان را از صلب پدران و از رحم مادران بیرون آورد بمن شناسانید هر آینه باقی بودن هر یکی از ایشان در سر دین خود شدید تر
و دشوار تر است از خرط قتاد در شب تار یا اینکه هر کسی از ایشان در سر دین باشد مانند کسی است که اخگر و جمره درخت غضا را در دستش نگه دارد ایشان
مانند چراغهای شب تار هستند خداوند ایشان را از فتنه های تیره و تار نجات بدهد و در کمال الدین از حماد بن عمر و از حضرت صادق ع از اجداد خود روایت
کرده که حضرت رسول خدا فرمود یا علی بدانکه کسانیکه یقین ایشان در خصوص عقاید دینیه زیاد تر است قومی اند که در آخر زمان میباشند ایشان چنانند که
پیغمبری ندیده و حجت خداوند نیز از ایشان غایب شود با وجود این بمحض دیدن سیاهی در روی سفیدی یعنی بمحض دیدن آیات و احادیث که در قرآن
و کتابها نوشته شده ایمان میآورند و قبول میکنند و از این قبیل احادیث که اهل زمان غیبت را تمجید و توصیف فرموده بسیار است و آنچه ذکر شد نمونه بود
اگر در خانه کس است یک حرف بس است حدیث سی و ششم در کمال الدین بسند خود از سدیر صیرفی روایت کرده گفت که من و مفضل بن عمر و ابو بصیر
و ابان بن تغلب بخدمت مولای خودمان حضرت صادق ع شرفیاب شدیم و آن حضرت را دیدیم که بر روی خاک نشسته بود و مسح خیبری در بر داشت و
از شدت اندوه واله بود و مانند زنیکه فرزند عزیزش مرده گریه میکرد و مانند جگر سوخته آثار حزن و محنت در روی او ظاهر بود و اشک از دیده های حق
بینش جاری و میگفت ای سید من غیبت تو خواب مرا برده است و استراحت مرا زایل کرده و سرور مرا از دلم ربوده ای سید من غیبت تو مصیبت مرا دائم
گردانیده و محنت و نوائب را بر من پیاپی گردانیده و آب دیده مرا جاری کرده ناله و فغان و حزن را از سینه من بیرون آورده و بلاها را بر من متصل گردانیده سدیر
گفت چون آن حضرت را با آن حالت مشاهده کردیم عقلهای ما پرواز کرد و واله و حیران شدیم و دلهای ما از آن جزع نزدیک بود که پاره گردد و گمان کردیم
که آنحضرت را مسموم کردند یا آنکه بلیه عظیمی از بلاهای زمانه بر آنحضرت حادث شده است پس بعد از زمانی عرض کردیم ای فرزند بهترین خلایق خداوند
هرگز چشمان ترا گریان نگرداند چه حادثه شما را گریان کرده است و چه حالت روداده است که چنین ماتم گرفتی پس آن حضرت از شدت غصه
و گریه آه سوزناک از دل غمناک برکشید و فرمود که من در صبح این روز نظر در کتاب جفر نمودم و آن کتابی است مشتمل بر علم منایا و بلایا یعنی علم
دانستن مرگها و بلاها است و در آن علم گذشته و آینده است تا روز قیامت و خداوند آن علم را بمخصوص محمد و ائمه علیهم السلام بعد از او گردانیده
و نگاه کردم در آنجا ولادت حضرت صاحب الامر را و غیبت آن حضرت و طول کشیدن غیبت و درازی عمر او را و مبتلا شدن مؤمنان را در زمان
غیبت او و بسیار شدن شکها در دلهای شیعه … مردم از جهت طول غیبت او و مرتد شدن اکثر مردم در دین خود و بیرون کردن ریسمان اسلام از

کردن نوکه خود مندر کردن بندگان قرار داده است پس رقت مراد ست داده است و حزن مزغلب شده است مؤلف میگوید از برای
محزون بودن شیعه در زمان غیبت همین حدیث شریف کافی است زیرا که اگر تحیر و تفرق و ابتلای شیعه در ایام غیبت و بودن شکها و شبهه ها
در قلب ایشان سبب شود از برای گریستن حضرت صادق قبل از وقوع آن غیبت سالها و رفتن خواب از چشمان مبارک آنحضرت پس خود مؤمن
مبتلای بآن حادثه عظیمه و غرق شده در آن گرداب دریای حیرت و حسرت سزاوارتر است بگریه و زاری و ناله و بی قراری در شبهای تار و بودن او
اوقات بسیار محزون و شکسته بار و تضرع بدرگاه حضرت ذوالجلال و التماس علاج پریشانی حال و فهمیدن معنای قول حضرت صادق در حدیث چند
مرتبه ای سید من که ترجمه آن ای آقای من است پس از فهم بیرون است و شرح حقیر از بیان آن قاصر است زیرا که مثل حضرت صادق ع اگر بگوید حضرت
صاحب الامر ای آقای من چند مرتبه در نزد خواص صاحب اسرار خود که آن چند نفر بودند کی میتواند معنای آن را بفهمد و این راز را کشف نماید مردم
آنزمان کشف این راز باید کش روح الامین بکندش در مجلس عرش برین رمز این راز لایق این خلق نیست این ره عشق ره حمام نیست
و اخبار در محزون بودن برای غیبت آن حضرت بسیار است و همین حدیث شریف در اینجا کافیست حدیث سی و هفتم نعمانی در غیبت خود
و کلینی در کافی بسند معتبر خودشان روایت کرده اند از زراره گفت شنیدم از حضرت صادق ع میفرمود که بدرستیکه از برای قائم غیبتی است
از ظهور عرض کردم از برای چه گفت میترسد و اشاره فرمود بدست خود بشکم مبارک آنگاه فرمود ای زراره اوست منتظر و اوست
کسی که شک میشود در ولادتش پس بعضی گویند که پدرش مرد و جانشین نداشت و بعضی از مردم میگویند که متولد شد قبل از وفات پدرش
بدو سال و اوست منتظر غیر اینکه خداوند خواسته که امتحان کند قلوب شیعه را پس در این زمان شک میافتند مبطلون و اشخاص باطل زراره
گفت عرض کردم فدایت شوم اگر درک کردم آنزمان را کدام عمل را بکنم یعنی از جهت رفع شک و شبهه از قلب خودم فرمود ای زراره اگر درک
کردی آنزمان را پس بخوان این دعا را اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبیک اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم
تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی آنگاه فرمود ای زراره لابد است
از کشته شدن جوانی در مدینه گفتم فدایت شوم آیا نیست آنکه او را میکشد لشکر سفیانی فرمود نه ولکن میکشد او را لشکر بنی فلان که خروج میکنند
تا آنکه داخل مدینه میشود و مردم نمیدانند که برای چه آمده پس میگیرد آنجوان را میکشد او را پس چون او را بظلم و عدوان کشت خداوند ایشان را مهلت
نمیدهد پس در اینحال منتظر فرج باشید مؤلف میگوید این حدیث صریح است در دعا کردن در زمان غیبت از جهت رفع وسواس و شبهه از دل و
نگاهداشتن دین از شیاطین و در اخبار دعاهای بسیار از جهة همین وارد گردیده از آنجمله در کمال الدین از عبد الله بن سنان روایت کرده گفت
که حضرت صادق ع میفرمود که زود است شما را شبهه میرسد پس میمانید بدون نشانه و رهنما و پیشوای هدایت کننده یعنی امام زمان در
آنوقت غایب میشود و نجات نمییابد در آن شبهه مگر کسیکه بخواند دعای غریق را گفتم چگونه است دعای غریق فرمود میگوئی یا الله یا رحمن یا
رحیم یا مقلب القلوب والابصار ثبت قلبی علی دینک پس فرمود بدرستیکه خداوند عز و جل مقلب است قلوب و ابصار را لکن بگو چنانکه من
گفتم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک و ایضا نعمانی در غیبت خود از عبد الله بن سنان روایت کرده گفت داخل شدم من و پدرم
بخدمت حضرت صادق ع پس فرمود چگونه خواهید شد شما هرگاه بمانید در حالتیکه نیست در آنوقت و نمی یابید در اینحال امام هدایت کننده
و نه راهنمائی که دیده شود و نجات نمی یابد در آنزمان مگر کسی که بخواند دعای حریق را پس پدرم گفت هست والله بلا پس چکنیم در آنزمان
فدایت شوم فرمود چون چنین شود و تو آنزمان را درک نخواهی کرد پس متمسک شوید بآنچه در دست شماست تا آنکه امر بر شما واضح گردد یعنی چنگ
بزنید بآنچه از ائمه بشما رسیده در اصول دین و فروع آن تا آنکه امر امامت حضرت قائم و ظهور او بر شما واضح شود و او را بشناسید بعلامات
ظهورش که بیان شده و اوراد دعای حریق اللهم انی اصبحت اشهدک و کفی بک شهیدا و از جمله دعاهای صبح و شام است و از این قبیل
اخبار بسیار است که مؤمنین در زمان غیبت برای خودشان دعا کنند و بلکه اخبار بسیار وارد شده و که حضرات ائمه برای حضرت صاحب
الامر دعا خوانده اند و باصحاب خودشان تعلیم فرموده اند چنانکه در کافی روایت کرده که میگوئی بعد از تحمید خداوند و صلوات بر پیغمبر ص
اللهم کن لولیک حجة ابن الحسن فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیا و حافظا و ناصرا و دلیلا و قائدا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه
فیها طویلا و بلکه خود ائمه از برای آن حضرت در زمان خودشان بآنحضرت دعا کرده اند چنانکه ابن طاوس در کتاب مضمار از حماد بن عثمان روایت
کرده گفت داخل شدم بخدمت حضرت صادق ع در شب بیست و نهم ماه رمضان پس فرمود بمن ای حماد غسل کردی عرض کردم بلی فدایت
شوم پس امر فرمود حصیری آوردند آنگاه ایستاد و مشغول نماز شد و پیوسته نماز میکرد و من نیز چسبیده بآنحضرت نماز میکردم تا فارغ شدیم

قبل

که حمل بود و بعضی از ایشان میگویند که او غایب است و بعضی میگویند

از نمازهای خود آنگاه بسر دعا کرد و بعد دعا کردن و من آمین میگفتم بر دعای او تا آنکه فجر طالع شد پس اذان و اقامه گفت و بعضی از غلامان خود را خواند
پس در عقب آنحضرت ایستادیم و او پیش ایستاد و نماز کرد با ما پس حمد خواند و انا انزلناه در رکعت اول و در رکعت دوم حمد خواند
و قل هو الله چون فارغ شدیم از تسبیح و تحمید و تقدیس و ثنا بر خداوند و صلوات بر رسول و آل او و دعا از برای مؤمنان و مؤمنات
و مسلمانان از اولین و آخرین بسجده افتاد و شنیدم از او که بنفس یکساعت ... شنیدم که میفرمود لا اله الا انت مقلب القلوب و الابصار
تا آخر دعا که طولانی است و در آخر آن گفت ان تصلی علی محمد و اهل بیته و ان تاذن لفرج من بفرجه فرج اولیائک و اصفیائک من خلقک
و به تبید الظالمین و تهلکهم عجل ذلک یا رب العالمین تا آخر پس چون فارغ شد سر را بلند کرد گفتم فدایت شوم تو دعا میکنی از برای فرج کسی که بفرج
او فرج اولیای اوست آیا تو همان شخص نیستی فرمود نه این قائم آل محمد است گفتم آیا برای ظهور او علامتی هست فرمود آری کسوف آفتاب
در وقت طلوعش دو ثلث ساعت از روز و خسوف ماه شب بیست و سیم و فتنه که وارد شود بر اهل مصر و قطع راه شود کفایت کن آنچه بیان
بیان کردم برای تو و انتظار کش امر صاحب خود را در روز و شب خود زیرا که خداوند هر روز در کاریست و مشغول نکند او را کاری از کاری
این پروردگار عالمیان است و ما اوست تقویت اولیای او و ایشان از عظمت او ترسانند و از قبیل این خبرها که مشتمل است بر دعا کردن
بصاحب الامر و تعجیل فرج او بسیار و در منهاج العارفین جمله از آنها نیز در نجم الثاقب بیان شده حدیث سی و هشتم علامه مجلسی در تحفه
الزائر و محقق سبزواری در مفاتیح النجات روایت کرده اند که هر که را حاجتی باشد و بخواهد بر آورده شود این رقعه را بنویسد و در یکی از قبور ائمه علیهم
السلام بیندازد یا ببندد و مهر کند و خاک پاکیزه ای گل کند و آن رقعه را در میان آن گل گذارد و در نهری و یا چاهی عمیق یا غدیر آبی اندازد که بحضرت
صاحب الزمان بهم برسد و او بنفسه متولی بر آوردن آن حاجت میشود نسخه رقعه مذکوره اینست بسم الله الرحمن الرحیم کتبت الیک یا مولای صلوات
الله علیک مستغیثا و شکوت ما نزل بی مستجیرا بالله عز و جل ثم بک من امر قد دهمنی و اشغل قلبی و اطال فکری و سلبنی بعض لبی
و غیر خطیر نعمة الله عندی اسلمنی عند تخیل وروده الخلیل و تبرء منی عند ترائی اقباله الی الحمیم و عجزت عن دفاعه حیلتی و خاننی فی تحمله صبری
و قوتی فلجأت فیه الیک و توکلت فی المسئلة لله جل ثنائه علیه و علیک فی دفاعه عنی علما بمکانک من الله رب العالمین و ولی التدبیر و
مالک الامور واثقا بک فی المسارعة فی الشفاعة الیه جل ثنائه فی امری متیقنا لاجابته تبارک و تعالی ایای باعطاء سئولی و انت یا مولای
جدیر بتحقیق ظنی و تصدیق املی فیک فی امر کذا و کذا و نام حاجت خود را ببرد مما لا طاقة لی بحمله و لا صبر لی علیه و ان کنت مستحقا له و لاضعافه
بقبیح افعالی و تفریطی فی الواجبات التی لله عز و جل فاغثنی یا مولای صلوات الله علیک عند اللهف و قدم المسئلة لله عز و جل فی امری قبل
حلول التلف و شماتة الاعداء فبک بسطت النعمة علی و اسئل الله جل جلاله لی نصرا عزیزا و فتحا قریبا فیه بلوغ الامال و خیر المبادی و خواتیم
الاعمال و الامن من المخاوف کلها فی کل حال انه جل ثنائه لما یشاء فعال و هو حسبی و نعم الوکیل فی المبدء و المال آنگاه بر بالای آن نهر و
یا غدیر بر آید و اعتماد بر یکی از وکلای آنحضرت نماید یا عثمان بن سعید یا پسرش محمد بن عثمان یا حسین بن روح یا علی بن محمد و یکی از ایشان را ندا
کند و بگوید یا فلان بن فلان سلام علیک اشهد ان وفاتک فی سبیل الله و انک حی عند الله مرزوق و قد خاطبتک فی حیوتک
التی لک عند الله جل و عز و هذه رقعتی و حاجتی الی مولانا صاحب الزمان علیه السلام فسلمها الیه و انت الثقة الامین پس نوشته را در چاه یا در
نهر و یا غدیر اندازد که حاجت او بر آورده میشود و از این خبر و رقعه معلوم میشود که آنجناب نفس شخص معظم چنانکه در غیبت صغری واسطه بودند میان
رعایا و آن حضرت در عرض حوائج همچنین در غیبت کبری در این منصب مستقر و باقی و واسطه شدن بهم نرسانیده اند و ایضا از این خبر شریف معلوم
میشود که علاج واماندگان در هیچ حال پریشان و حیران و سرگردان از خوان انعام و احسان آن بزرگوار است و سبب بر آورده شدن
حاجات و دفع بلیات بواسطه آنحضرت است و اینکه آن وجود مقدس از جهة غیبت از رعایا دست از منصب خلافت و امامت بر نداشته
و بلکه همیشه در صدد رعایت رعایای خود بوده و همواره فیض او بمردمان ناتوان و اشخاص پریشان میرسد و از ایشان چشم نپوشیده و با مره
اعراض نکرده و بلکه هر کس در هر مقام که بر او متوسل باشد و از هر طرف سبب امیدش قطع شده باشد ملجاء و پناه آن حضرت است چنانکه این
مطلب در باب القاب آن بزرگوار و در باب قسم و در ضمن حکایات ذکر شده و واضح گردید و از این جهه است که در احادیث آن حضرت را
در زمان غیبت بآفتاب تشبیه فرموده اند که در زیر ابر باشد چنانکه در کمال الدین بسند خودش از جابر انصاری روایت کرده گفت حضرت رسول
خدا ص ذکر فرمود نامهای امامان را یک بیک تا آنکه فرمود بعد از حضرت امام حسن عسکری پسر همنام و همکنیه من حجة الله در زمین او و
بقیة الله در میان بندگان او پسر حضرت امام حسن عسکری ع و این کسی است که فتح میکند خدا بر دست او مشارق و مغارب زمین را او آن

صعبهای خدا و

کسی است که غیبت میکند از شیعه و اولیای خود غیبتی که باقی مانده در آن زمان بر قول ما ثابت ... احسان کرده خداوند قلب او را از برای ایمان
جابر عرض کرد یا رسول الله آیا منتفع میشوند شیعه با او در غیبت او فرمود آری قسم بآنکه مرا به پیغمبری مبعوث کرده که ایشان ... منتفع میشوند
بنور و روشنی میبایند بنور ولایت او در غیبت او مثل انتفاع مردم بآفتاب هرچند که ابر بپوشد آنرا ابر در زیر ابر باشد و در این مضمون احادیث بسیار
است پس معلوم شد که آن حضرت پناه درماندگان است و از همین جهة جاهلان باحکام شرع را در زمان غیبت خود رجوع فرموده بعالمان
احادیث خودشان و ایشان را در ... حجت ... چنانکه در توقیع مبارک که در جواب مسائل اسحق بن یعقوب است فرموده واما
الحوادث ... رجوع کنید در آنها براویان احادیث ما بدرستیکه ایشان حجت من هستند بر شما و من حجت خدایم بر ایشان چنانکه
جاهل باحکام شرع را ... رجوع فرموده و حتی شرایط این علما را بیان نموده چنانکه این مسئله رجوع را
و شرایط علما را حقیه در مسائل فقهیه بتفصیل بیان کرده ام و هرچه متعلق است بر این مسئله مثل آفتاب روشن نموده و برهانی کرده ام
و همچنین مضطرین و درماندگان را در حوایج بملجا و پناه میکنند و ایشان را فریادرس و دادرس میشود اگر علاج آن بآنحضرت بوده باشد
و چاره غیر از او نداشته باشند و آنچه ذکر کردیم از واضحات است و چنانکه تکلیف رعیت در زمان غیبت توسل و استغاثه بآنحضرت است در زمان
حیرت و درماندگی و دوستی و اعتقاد کردن آن حضرت ... و همچنین ... آنحضرت رفع کردن بلاها و شدتها است حدیث سی و نهم حدیث
مفضل جامع است که اکثر وقایع ظهور را شامل است مشهور بحدیث مفضل که علماء اعلام آنرا روایت کرده اند در کتب معتبره خود نقل کرده اند
از آنجمله در کتاب منتخب البصائر بسند معتبر خودش از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت سؤال کردم از حضرت صادق ع که آیا آن امامیکه مردم
انتظار ظهور او را میکشند و امیدوار فرج او هستند یعنی حضرت مهدی صاحب الزمان وقت معلوم معینی برای ظهور او هست فرمود که خداوند ابا
منع نموده از اینکه از برای ظهور او وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که آیا اینکه خداوند در امر قیام ساعت و بر پا شدن قیامت در قرآن
مجید فرموده است همگی در باب قیام آنحضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را شریک خدا در علم غیب
گردانیده است و دعوای اطلاع بر اسرار خداوند کرده است مفضل گفت عرض کردم ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آن حضرت فرمود که
خبر ظاهر خواهد کرد و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی باسم و کنیه و نسبش را برای تمام مردم ظاهر کرده ام که نامش و
کنیه اش مثل نام و کنیه جد او است تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسبش را نمیدانستیم پس خداوند او را بر همه دینها غالب گرداند چنانکه خداوند به
پیغمبرش وعده داده است که لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون یعنی خداوند فرستاد پیغمبرش را بهدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه
دینها و هر چند کراهت داشته باشند آنهائیکه بخدا شرک میآورند و در آیه دیگر فرموده است وقاتلوهم حتی لاتکون فتنة ویکون الدین کله
لله یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دین همه از برای خداوند پس فرمود والله ای مفضل بردارد از جمیع
ملتها و دینها اختلاف را و همه دین بدین حق برگردد و از هیچکس بغیر دین حق قبول نکنند چنانکه خداوند فرموده ومن یبتغ غیر الاسلام دینا
فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نشود و او در آخرت از زیانکاران است
مفضل گفت پرسیدم که در ایام غیبت آن حضرت با کی مخاطبه خواهد فرمود و با کی سخن خواهد گفت فرمود که با ملائکه و مؤمنان از جن و امر
و نهی او بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نایبان آن حضرت که بشیعیانش برسانند ای مفضل گویا من می بینم آن حضرت را که بمکه داخل شود و
حضرت رسول ... بر براو و عمامه زردی بر سر او داشته باشد و در پاهایش دو نعل حضرت رسول و در دستش عصای آن حضرت بود و بزی چند
در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد باین هیئت بیاید نزد خانه خداوند تنها و بی رفیق پس چون شب در آید و دیده بخواب رود جبرئیل و میکائیل
و صف صف از ملائکه براو نازل شوند پس جبرئیل گوید ای آقای من سخن تو قبول است و امر تو جاری است پس حضرت صاحب الامر دست
بروی مبارک کشد و گوید حمد خداوندیرا سزاست که وعده ما را راست کرد و زمین بهشت را بر ما میراث داد که هر جا که خواهیم فرا میگیریم
پس نیکو مزد نیست مزد نیکوکاران برای خداوند پس میایستد میان رکن حجر اسود و مقام ابراهیم و بصدای بلند ندا کند که ای گروه نقیبان و مخصوصان
من آنهاکه خداوند شما را برای یاری من ذخیره کرده است قبل از ظاهر شدن من بر روی زمین بیائید بسوی من پس خداوند صدای آن بزرگوار
با ایشان میرساند در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر حالیکه بوده باشند پس بشنوند همه بیک آواز و همگی متوجه آن حضرت
شوند و بیک چشم بر هم زدن همه حاضر شوند نزد آن حضرت در مابین رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی
که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانهای مؤمنان در آید و جانهای ایشان بآن فرح یابد و ندانند که قائم

عالم و قادر [illegible]

آل محمد ... گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده نفر که بطی الارض از اطراف عالم بخدمت آن حضرت جمع شده اند همه در خدمتش حاضر باشند
پس پشت بکعبه دهد و دست خود را بگشاید و مانند دست موسی از نور عالم را روشن کند پس گوید که هر که با این دست بیعت کند چنان
است که با خداوند بیعت کرده است پس اول کسیکه دستش را ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد پس سایر ملائکه با او بیعت نمایند پس
نجیبان جن بشرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده نفر نقبا به بیعت او سرافراز گردند آنگاه مردم مکه فریاد بر آورند که کیست این شخص که در
جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعتند اینها که با او یند پس بعضی گویند که صاحب ... ظاهر است که داخل مکه شده پس بعضی گویند که هیچیک
از اصحابش را نمیشناسید گویند که نمیشناسیم هیچیک را مگر چهار نفر از اهل مکه و چهار نفر از اهل مدینه که اینها را بحسب و نسب میشناسیم و این
بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی ندا کند باواز بلند که اهل آسمانها و زمینها
بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است و بنام و کنیه جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را بامام حسن عسکری ع پدرش امام یازدهم
و دیگر پدرانش را بشمارد تا حسین ابن علی بن ابی طالب علیهم السلام با او بیعت نمائید تا هدایت بیابید و مخالفت او را نمائید که گمراه میشوید
پس اول کسیکه آن ندا را لبیک میگویند و اجابت میکنند ملائکه پس مؤمنان جن پس سیصد و سیزده نفر نقبای آن حضرت میگویند
شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق نمیماند مگر آنکه آن صدا را میشنود و متوجه میشوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها
و بیابانها پس چون نزدیک بغروب آفتاب شود از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی یابس ظاهر شده است
او عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معاویه با او بیعت کنید تا هدایت بیابید و مخالفت مکنید که گمراه میشوید پس ملائکه و جن
و نقبا همه او را تکذیب میکنند و ... که او شیطان است و گویند که شنیدیم اما باور نکردیم یعنی استهزاء میکنند پس هر صاحب شکی و منافق
و کافری که باشد بندای آخر از راه برود و در تمام آن روز آن حضرت پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند به آدم و شیث و نوح و سام و
ابراهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون علیهم السلام پس نظر کند بمن که علم و کمال همه با منست و هر که خواهد نظر کند بحضرت محمد و علی
و حسن و حسین و امامان از ذریه حسین ع پس نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه ایشان نزد من است آنچه ایشان مصلحت ندانسته اند
خبر نداده اند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران را میخواهد بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را بخواند ...
و شیث باشند میگویند که اینست والله صحف آدم و شیث که هیچ تغییر نیافته است و خواند بر ما از آن صحف آنچه ما ندانسته ایم پس بخواند صحف نوح
و صحف ابراهیم و توراة موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام را پس علماء آن ملتها همه شهادت میدهند که اینست آن کتابها بنحویکه
از آسمان نازل شده بود و تغییر نیافته است و آنچه از ما فوت شده بود و باز رسیده بود همه را بر ما خواند پس بخواند قرآن را بنحویکه خداوند بر
حضرت رسول نازل ساخته بی آنکه تغییر در آن باشد و تبدیل یافته باشد چنانکه در قرآنهای دیگر شده پس در این حال شخصی بیاید نزد
آن حضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد و گوید که ای آقای من منم بشیر و امر کرده مرا ملکی از ملائکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم به
هلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرت میفرماید که قصه خود و برادرت را برای مردم نقل کن بشیر گوید من و برادرم در میان لشکر سفیانی بودیم
و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را بر هم شکستیم و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین
انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکرهای ما سیصد هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم پس بصحرای بیدا
رسیدیم که در حوالی مدینه است آخر شب فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک گردان این گروه ستمکاران را پس زمین
شکافته شد و تمام لشکر ما را با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی چیزی نماند بر روی زمین بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی نزد ما آمد
و روهای ما را به پشت ما گردانید چنانکه می بینی پس ببرادرم گفت که ای نذیر برو نزد سفیانی در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن حضرت مهدی
آل محمد و خبر ده او را که لشکرش را خداوند در بیدا هلاک گردانید و بمن گفت که ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک
شدن ظالمان و توبه کن بدست آنحضرت که توبه ترا قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک خود را بروی بشیر بمالد رو بحالت اولی بر گردد
و با آن حضرت بیعت میکند و در لشکر آن حضرت باشد مفضل گفت پرسیدم ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود که
بلی والله ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانکه مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل گفت پرسیدم که ملائکه و جن با آن حضرت
خواهند بود فرمود آری قسم بخدای مفضل و آن حضرت با ایشان فرود خواهند آمد در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آن وقت
چهل و شش هزار از ملائکه خواهند بود و شش هزار ... و شش هزار از جن خواهد بود و خداوند باین لشکر او را نصرت خواهد داد

یعنی سفیانی

مفضل گفت پرسیدم که آن حضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که اول ایشان را بحکمت و موعظه نیکو دعوت خواهد کرد پس چون اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت خود را
بر ایشان خلیفه و حاکم گرداند و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود گفت پرسیدم که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود خراب خواهد کرد و از بنائی که
حضرت ابرهیم و اسمعیل گذاشته بودند بنا میکند و میسازد و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکند و از اساس اولش بنا می
کند و مسجد کوفه را نیز خراب میکند و از اساس اولش بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند و هر که او را بنا نهاده ملعون است گفت عرض کردم که در مکه
معظمه اقامت خواهد نمود فرمود نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود را آنجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه جانشین آن حضرت را
بقتل میرسانند پس حضرت باز بسوی مکه معاودت کند پس بخدمت آن حضرت میآیند و سر در زیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل
محمد توبه کردیم توبه ما را قبول فرما پس ایشان را موعظه میکند و از عقوبات دنیا و آخرت میترساند و از اهل مکه شخصی بر ایشان حاکم میکند و بیرون آید
باز آن حاکم را میکشند آنگاه یاوران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان برمیگرداند که با ایشان بگویند که بحق برگردید پس هر که ایمان بیاورد او را
بخشند و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رسانند پس چون لشکر آن حضرت بسوی مکه باز گردند از صد کس یک ایمان نیاورد بلکه از هزار کس یک ایمان
نیاورد گفت پرسیدم که ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود فرمود که پای تخت آن حضرت کوفه خواهد بود و محل
دیوانخانه و حکمش مسجد کوفه خواهد شد و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد شد گفت
پرسیدم که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود آری والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بکوفه باشد
و در آن زمان قیمت یکجای خوابیدن گوسفندی در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه و وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هیجده فرسخ باشد
و قصرهای کوفه بکربلای معلا متصل گردد و خداوند کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محل آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد و خداوند آن
زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آینه بیک دعا
مثل هزار مرتبه ملک دنیا با و عطا فرماید پس حضرت صادق ع آهی کشیدند و فرمودند ای مفضل بدرستیکه بقعه های زمین با یکدیگر مفاخرت کردند
پس کعبه معظمه بر کربلا فخر کرد خداوند وحی نمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستیکه آن بقعه مبارکه است که در آنجا ندای انی انا الله از شجره
مبارکه بموسی رسید و آن همان مکان بلند است که مریم و عیسی را در آنجا جای دادم و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین را بعد از شهادت
شستند و در همان موضع مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه است که حضرت رسول
ص از آنجا عروج نمود بمعراج و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آنجا ظاهر شدن حضرت قائم مؤلف میگوید بعضی از علمای اعلام نقل کرده
بجهت که بعد از ظهور حضرت قائم کربلا قبله خواهد شد و استنادی بحدیث و شاید از این حدیث استنباط کرده است مفضل گفت ای
آقای من پس حضرت مهدی ع دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه جدم رسول خدا و چون وارد مدینه شود امری عجیب از او بظهور خواهد آمد که
موجب شادی مؤمنان و خواری کافران باشد و فرمایش فرمود که حاصل آن است که آن کسانیکه غصب خلافت اهل بیت نمودند تبرای ایشان
و اتباع آنها بسیار بیکدیگر زد و عذاب سخت بر آنها وارد خواهد کرد مفضل پرسید که ای آقای من این آخر عذاب آنها خواهد بود فرمود که هیهات
ای مفضل والله که سید اکبر محمد رسول الله و صدیق اکبر امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و جمیع ائمه هدی علیهم السلام یکی زنده خواهند شد و از
برای جمیع ائمه و مؤمنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی هزار مرتبه ایشان را میکشند و زنده کنند پس خداوند بهر جا که خواهد
آنها را ببرد و معذب گرداند پس از آنجا حضرت مهدی متوجه کوفه شود و در میان کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار از جن
و سیصد و سیزده نفر از نقبا گفت پرسیدم که زوراء که بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب خداوند خواهد بود وای
بر کسیکه در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد و از علمهای مغرب و از علمهای که از نزدیک و دور متوجه آن میگردد والله که بر آن شهر نازل شود انواع
عذابها که بر امتهای گذشته واقع شده است و عذاب چند بر آن نازل شود که چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش نازل
خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود والله که یک وقتی چنان آبادان شود که بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانهها و قصرهای آن
بهشت است و دخترانش حور العین اند و پسرانش ولدان بهشتند و گمان کنند که خداوند روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در شهر وطا
شود در آن شهر از افترا بر خداوند و رسول و حکم بناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن آنقدر
که در تمام دنیا آنقدر نباشد پس خداوند خراب کند آنرا باین فتنهها و لشکرها بمرتبه که اگر کسی گذرد و نشان دهد که اینجا زمین آن شهر است کسی قبول
نمیکند پس خروج کند جوان خوش روی حسنی بجانب دیلم و قزوین و آواز بلند ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد مضطر بیچاره را که از شما

یاری میطلبد پس اجابت نمایند او را گنجهای خداوند در طالقان چه گنجها نه از نقره و نه از طلا بلکه مردی چند مانند پارههای آهن در سخاوت و عزم
و صلابت بر اسبهای اشهب سوار همه مسلح و مکمل و پیوسته کشند ظالمان را تا بکوفه در آید در وقتیکه اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد
پس در کوفه ساکن شود و با و خبر میرسد که حضرت مهدی آل محمد و اصحاب او بنزدیک کوفه رسیدند پس با اصحاب خود میگوید بیایید برویم
ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد والله که خوب او میداند که او مهدی آل محمد است اما میخواهد که بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیقت آنحضرت را پس
حسنی در برابر آن حضرت میایستد و میگوید اگر توئی مهدی آل محمد پس کجاست عصای جدت رسول خدا و انگشتری او و برد و زره او که آنرا فاضل
مینامیدند و عمامهاش که سحاب میگفتند و اسبش که یربوع میگفتند و ناقهاش که عضبا میگفتند و استرش که دلدل میگفتند و حمارش که یعفور
مینامیدند و کو مصحف قرآن امیر المؤمنین که بی تغییر و تبدیل جمع کرد پس همه را حضرت مهدی ع حاضر میکند حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود
و صالح و مجموعه ابرهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت او و زره داود و انگشتری سلیمان و تاج او و رحل
عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی ع عصای حضرت رسول را بر سنگ سختی نصب میکند و در همان ساعت درخت بزرگی شود که
جمیع لشکر در زیر سایه آن باشند پس حسنی گوید الله اکبر دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست خود را دراز
میکند که سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت میکنند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند و قرآنها در گردن حمایل کرده باشند آنها گویند
که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی ع هر چند ایشان را پند دهد و موعظه میکند و معجزات نماید فایده نبخشد تا سه روز پس فرماید که همه ایشان را
بقتل رسانند گفت پرسیدم که دیگر چه کار خواهد کرد فرمود که لشکری بسوی سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی سنگ بیت
المقدس او را ذبح نماید و حضرت امام حسین ع ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آن حضرت شهید شدند در کربلا و هیچ
رجعتی از این رجعت خوشتر نیست پس بیرون آید صدیق اکبر امیر المؤمنین ع و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف
باشد یا او از مهاجر و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده باشد پس زنده میکنند جمیع آنکه تکذیب آن حضرت کرده بودند
و شک کرده بودند در حقیقت او و یا رد فرموده او نموده و میگفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و بخواهش خود سخن میگوید و هر که
جنگ کرده باشد و نزاع کرده شود همه را بجزای خود میرسانند و همچنین برمیگردد یک یک از ائمه تا صاحب الامر و هر که یاری ایشان کرده
تا ایشان خوشحال شوند و هر که از ایشان دوری کرده تا آنکه قبل از آخرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا گردند و در آن وقت ظاهر شود
تأویل این آیه شریفه و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر گفت پرسیدم که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست فرمود
که مراد از آنها فرعون و هامان این امت است پرسیدم که حضرت رسول و امیر المؤمنین ع با حضرت صاحب الامر خواهند بود فرمود بلی ناچار است
که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی میکنند
دین خدا را در آنجا برپا دارند پس فرمود که گویا می بینم ای مفضل آن روز را که ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا ایستاده باشیم و بآن
حضرت شکایت میکنیم آنچه بر ما واقع شده از امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد گفتههای ما و دشنام دادن
ما و ترسانیدن ما و کشتن و بدر بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول او بشهرهای دیگر و شهید کردن ما بزهر و محبوس کردن ما پس حضرت
رسالت پناه گریان شود و میفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما مگر آنچه بجد شما قبل از شما واقع شده بود پس ابتدا کند حضرت
فاطمه زهرا و شکایت کند از غصب کنندگان فدک و گوید هر چند که حجتها بر ایشان اقامه کردم فایده نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی
برای فدک فلان گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهن نجس خود را بر آن انداخت و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت کردم
و بعضیها بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان اتفاق کردند و حق امیر المؤمنین ع را غصب کردند پس چونکه آمدند که او را بیعت
برند و او نرفت هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند پس من صدا زدم که ای فلان این چه جرأت است که بر خداوند
و رسول او مینمائی میخواهی نسل پیغمبر را از زمین براندازی آن شخص گفت بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند و از آسمان
بیاورند علی را بگو بیاید و بیعت کند و اگر نه آتش میاندازم در خانه و همه را میسوزانم پس من گفتم خداوندا بتو شکایت میکنیم از اینکه پیغمبر تو
از میان رفته و تمام امت کافر شدند و حق ما را غصب میکنند پس آن شخص صدا زد که حرفهای احمقانه زنان را بگذار که خدا پیغمبری و امامت
هر دو را بشما نداده است پس تازیانه زد و دست مرا شکست و در خانه را بر پهلویم زد و فرزند محسن نام شش ماهه از من سقط شد و من فریاد
میکردم ای پدر وای رسول خدا دختر تو فاطمه را دروغگو مینامند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید میکنند و جسم او

کمر بشکنند امیرالمؤمنین ع دو دیده کشاده است و گفته ای دختر رسول خدا پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند اگر مقنعه از سر گشائی و سر
باسمان بلند کنی و ناله کنی اگر یک جنبنده در زمین باقی و یک پرنده در هوا نمیماند پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم پس حضرت
امیرالمؤمنین ع شکایت کند که چندین شب با حسنین بخانه مهاجر و انصار رفتم و از ایشان التماس کردم که مکرر تو بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی
و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند و چون صبح شد هیچکس بیاری من نیامد و بسیار محنت ها از ایشان کشیدم و قصه من مثل
قصه هرون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت ای فرزند مادرم بدرستیکه قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر
کردم از برای خدا و آزار چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت او مثل آن نکشیده تا آنکه مرا شهید کردند بضربت ابن ملجم پس حضرت امام حسن ع
برخیزد و بگوید که ای جد بزرگوار چون خبر شهادت پدرم بمعاویه رسید زیاد ملعون را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من را و
برادرم حسین و سایر برادران و اهالی مرا بگیرند تا آنکه بیعت کنیم با معاویه و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را بمعاویه بفرستد پس من
بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را بجنگ معاویه خواندم بغیر بیست کس کسی جواب من نگفت پس رو باسمان
کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان
برداری تو و من مقصر شدند خداوندا تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر بزیر آمدم و ایشان را واگذاشتم و بجانب مدینه روانه شدم
پس آمدند بنزد من و گفتند که معاویه لشکر ما را با نبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کردند و زنان و اطفال بیگناه را کشته اند بیا تا با ایشان
جهاد کنیم پس گفتم با ایشان که شما را وفائی نیست و جمعی با ایشان فرستادم و گفتم که بنزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست
و مرا مضطر خواهید کرد با معاویه صلح کنم آخر نشد مگر آنچه که من شما را خبر داده بودم پس برخیزد امام معصوم شهید حسین ابن علی با خون خود
خضاب شده با جمیع شهدائیکه با او شهید شدند چون حضرت رسول خدا صلعم نظرش بان حضرت افتد بگرید و جمیع اهل آسمانها و زمین بگریه آن حضرت
گریان شوند و آن حضرت رسول خدا نعره برزند که زمین بلرزد و حضرت امیرالمؤمنین ع و امام حسن از جانب راست حضرت رسول خدا
بایستند و حضرت فاطمه از جانب چپ آنحضرت پس حضرت امام حسین شهید نزدیک آید حضرت رسول خدا او را بسینه خود بچسپاند و بگوید فدای
تو شوم ای حسین دیده تو روشن باد و دیده من دربارهٔ تو روشن باد و از جانب راست حضرت امام حسین حمزه سید الشهدا باشد و از جانب چپ او
جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین بر داشته بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه آیه تلاوت فرماید که ترجمه
آن اینست آن روز شما که شما را وعده میدادند امروز میابد هر نفس آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد
آرزو میکنند که کاش میان او و آن کار زشت فاصله و دوری باشد پس حضرت صادق ع بسیار گریه کرد و فرمود که روشن مباد دیده که نزد
شنیدن این قصه گریان نگردد پس مفضل گفت من نیز گریستم و عرض کردم ای مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب
غیر متناهی اگر شیعه باشد مفضل گفت پرسیدم که دیگر چه خواهد شد فرمود حضرت فاطمه برخیزد بگوید خداوندا وفا کن بوعده که با من کرده در حق
آنها که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و بجزع آوردند ستمهای که بر جمیع فرزندان من نمودند پس بگریند بر او ملائکه آسمانهای هفتگانه
و حاملان عرش خداوند و هر که در دنیا است و هر که در زیر زمین است و همگی خروش بر آورند پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران بر ما و آنها که
راضی بودند بر ستمهای ما مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قائل نیستند که شما و
دوستان شما و دشمنان شما در آن روز زنده خواهید شد فرمود مگر نشنیده اند فرمایش جد ما رسول خدا را و سخن ما اهل بیت را که مکرر خبر داده ایم از
رجعت مگر نشنیده اند این آیه را ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر فرمود که عذاب ادنی و پست تر عذاب رجعت است و عذاب
و عذاب اکبر و بزرگتر عذاب قیامت است حضرت صادق ع فرمود که جمعی از شیعیان که در شناختن و معرفت ما تقصیر کرده اند میگویند که
معنی رجعت اینست که پادشاهی با برگردد و مهدی ما پادشاهی کند وای بر ایشان که پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا بر ما برگردد
و پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ما است ای مفضل اگر شیعیان ما تدبر و تفکر نمایند در قرآن هر آینه در فضیلت ما شک
نکنند مگر نشنیده اند این آیه را و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تاویلش
در رجعت ما اهلبیت است پس فرمود بعد از آن برخیزد جدم علی ابن الحسین و پدرم امام محمد باقر پس شکایت میکنند بجد خود رسول خدا آنچه از ستمهای
بر ایشان وارد و واقع شده است پس من برخیزم و شکایت کنم آنچه از منصور دوانقی بمن رسیده است پس برخیزد فرزندم امام موسی کاظم و شکایت
کند آنچه از هرون بوی رسیده پس برخیزد علی ابن موسی الرضا و از مامون ملعون شکایت نماید پس برخیزد امام محمد تقی و شکایت کند از مامون و

... آن پس برخیزد امام علی نقی شکایت از متوکل نماید پس برخیزد امام حسن عسکری و شکایت میکند از معتضد پس برخیزد حضرت مهدی آخر الزمان هم
نام جدش حضرت رسول خدا با جامه خون آلود جدش حضرت رسول در روزیکه پیشانی نورانیش را در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارک
اش را شکستند و بخون آلوده شد و ملائکه در دور او طرف او باشند تا بایستد پیش جد امجدش و بگوید مرا وصف کردی برای مردم و دلالت
فرمودی بر ایشان و نام و نسب و کنیه مرا از برای آنها بیان فرمودی پس امت تو مرا و حق مرا انکار کردند و اطاعت مرا نکردند و جمعی گفتند متولد
نشده است و نیست و نخواهد شد و بعضی گفتند که مرده است و اگر میبود اینقدر غایب نمیشد پس صبر کردم از برای خدا تا حال که حق تعالی مرا
رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت رسول خدا فرماید که الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین
یعنی حمد مر خداوندیکه صدق فرمود وعده ما را و زمین را بما ارث واگذار فرمود که اخذ میکنیم از جنت هر مکانی که خواسته باشیم پس چه خوبست
اجر عمل کنندگان برای خداوند میفرماید که آمد یاری و فتح خداوند و ظاهر شد گفته او و هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله
و لو کره المشرکون یعنی او و بیجان خداوند است که فرستاد پیغمبر خود را با هدایت و معجزات و با دین حق و درست تا آنکه او را غالب کند بر جمیع دینها
و هر چند که مکروه دارند مشرکان آنهائیکه بخداوند شریک قرار میدهند از یهود و نصاری و سایر اهل مذهبها و غیر ایشان پس حضرت رسول خدا
بخواند این آیه را انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله
نصرا عزیزا مفضل گفت پرسیدم ای مولای من آن حضرت چه گناه داشت که حق تعالی میفرماید که تا بیامرزد از برای تو خداوند آنچه گذشته
است از گناهان تو و آنچه مانده است و بعد از این خواهد شد حضرت صادق فرمود ای مفضل حضرت رسول خدا دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان
برادرم علی و شیعیان فرزندان من که اوصیای منند گناهان گذشته و آینده شان را تا روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران بسبب
گناهان شیعیان رسوا مکن پس خداوند گناه شیعیان را بر آنحضرت بار کرد همه را برای او آمرزید مفضل گفت بسیار گریستم و عرض کردم ای مولای من
اینها همه فضل خداوند است بر ما ببرکت شما امامان ما حضرت فرمود ای مفضل این مخصوص تو و امثال تست از شیعیان نیک و این حدیث را نقل مکن
برای جماعتی که در معصیت خداوند تعالی رخصت میطلبند و بهانه میجویند پس اعتماد بر این فضیلت میکنند و عبادات را ترک میکنند پس ما هیچ فایده
بحال ایشان نمیتوانیم رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمیکنند مگر از برای کسیکه پسندیده باشد و شفاعت کنندگان از ترس خداوند
خوفناک اند گفت پرسیدم که این آیه که حضرت رسول خدا خواهد خواند که لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون باشد مگر آن حضرت بر همه دینها
هنوز غالب نشده اند فرمود ای مفضل اگر بر همه دینها غالب شده بود مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابیان و غیر ایشان از دینهای باطل
در روی زمین نمیماند بلکه این در زمان حضرت مهدی ع و رجعت حضرت رسول خدا خواهد بود و آن آیه نیز در آن زمان بعمل خواهد آمد و قاتلوهم حتی لا
تکون فتنة و یکون الدین کله لله پس حضرت فرمود پس برگردد حضرت مهدی بسوی کوفه و خداوند از آسمان بشکل ملخ از طلا بر ایشان میبارد
چنانکه بر حضرت ایوب بارید و قسمت نماید بر اصحاب خود گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر گفت پرسیدم که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی
از برادران مومن در ذمه او باشد چگونه خواهد بود حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی ندا فرماید در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما
داشته باشد بیاید و بگوید پس همه را باو بدهد و ادا فرماید حتی یک کله سیر و یکدانه خردل و این حدیث ازین طولانی تر است و ما باین قدر
که مناسب این مقام بود اکتفا کردیم تمام شد عبارت حق الیقین مؤلف میگوید چنانکه در این عبارت آخر اشاره شد این حدیث مفضل
است و تمام آن در بحار مذکور است و حقیر نیز اکتفا کرد باین قدر از جهت اختصار و از جهت آنکه این حدیث مشتمل است بر علایم ظهور و کیفیت
بعد از آن را و اما بیان علایم ظهور پس در باب یازدهم ذکر شد و اما بیان کیفیت ظهور پس در این باب در احادیث قبل ازین فی الجمله ذکر شد
و اما آخر حدیث که متضمن است رجعت و رجوع مومنان با حضرات ائمه و حضرت رسول و جمع شدن ائمه ایشان در یکمقام از جهت انتقام از دشمنان
خود شان و سایر کافران پس این رجعت موافق آیات و احادیث متواتره است و بلکه از ضروریات در دین شده و اتفاق مسلمین بر آن
گردیده و رجعت مومن محض و کافر صرف بدیهی گشته و بلکه رجعت فی الجمله در امم سابقه شده بنص قرآن چنانکه تفصیل آنرا در کتاب تحفة الشیعة
در رجعت ائمه با بیانات واضحه و دلیلهای قاطعه کرده ام حدیث جلیل در کتاب زاد المعاد گفته بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست
که هر که چهل صباح این عهد را بخواند از یاوران قائم ما باشد و اگر قبل از ظهور آن حضرت بمیرد خداوند او را از قبر بیرون آورد که در خدمت قائم
باشد و خداوند بهر کلمه هزار حسنه او را کرامت فرماید و هزار گناه او را محو میکند و آن عهد اینست اللهم رب النور العظیم و رب الکرسی
الرفیع و رب البحر المسجور و منزل التوراة و الانجیل و الزبور و رب الظل و الحرور و منزل القرآن العظیم و رب الملائکة المقربین و الانبیاء و المرسلین اللهم

اسئلک بوجهک الکریم وبنور وجهک المنیر وملکک القدیم یا حی یا قیوم اسئلک باسمک الذی اشرقت به السموات والارضون وباسمک الذی
یصلح به الاولون والآخرون یا حیا قبل کل حی ویا حیا بعد کل حی ویا حیا حین لا حی یا محیی الموتی وممیت الاحیاء یا حی لا اله الا انت اللهم بلغ مولانا الامام
الهادی المهدی القائم بامرک صلوات الله علیه وعلی آبائه الطاهرین عن جمیع المؤمنین والمؤمنات فی مشارق الارض ومغاربها سهلها وجبلها
وبرها وبحرها وعنی وعن والدی وولدی واخوانی من الصلوات زنة عرش الله ومداد کلماته وما احصاه علمه واحاط به کتابه اللهم انی اجدد له
فی صبیحة یومی هذا وما عشت من الایام عهدا وعقدا وبیعة له فی عنقی لا احول عنها ولا ازول ابدا اللهم اجعلنی من انصاره واعوانه والذابین
عنه والمسارعین الیه فی قضاء حوائجه والممتثلین لاوامره والمحامین عنه والسابقین الی ارادته والمستشهدین بین یدیه اللهم ان حال بینی وبینه الموت
الذی جعلته علی عبادک حتما مقضیا فاخرجنی من قبری مؤتزرا کفنی شاهرا سیفی مجردا قناتی ملبیا دعوة الداعی فی الحاضر والبادی اللهم ارنی الطلعة
الرشیدة والغرة الحمیدة واکحل ناظری بنظرة منی الیه وعجل فرجه وسهل مخرجه واوسع منهجه واسلک بی محجته وانفذ امره واشدد ازره واعمر
اللهم به بلادک واحی به عبادک فانک قلت وقولک الحق ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس فاظهر اللهم لنا ولیک وابن بنت
نبیک المسمی باسم رسولک حتی لا یظفر بشیء من الباطل الا مزقه ویحق الحق ویحققه واجعله اللهم مفزعا للمظلوم من عبادک وناصرا لمن لا یجد له
ناصرا غیرک ومجددا لما عطل من احکام کتابک ومشیدا لما ورد من اعلام دینک وسنن نبیک صلی الله علیه وآله واجعله اللهم ممن حصنته من
بأس المعتدین اللهم وسر نبیک محمدا صلی الله علیه وآله برؤیته ومن تبعه علی دعوته وارحم استکانتنا بعده اللهم اکشف هذه الغمة عن هذه الامة بحضوره وعجل
لنا ظهوره انهم یرونه بعیدا ونراه قریبا برحمتک یا ارحم الراحمین پس سه مرتبه دست بر ران راست میزنی و در هر مرتبه میگوئی العجل یا مولای
یا صاحب الزمان مؤلف میگوید با وجود آنکه سند این خبر شریف صحیح است از احادیث بسیار وحکایات بیشمار معلوم میشود که مداومت بر دعا و
عملی چهل روز مؤثر است در اجابت و قبول آن و آنکه مواظبت بر غذائی و خوراکی حلال یا حرام در چهل روز باعث تغییر حالت نفسانی و
از صفتی بصفتی دیگر میگردد چه از نیک به بد و یا از بد بنیک و همچنین باقی آنچه انسان مزاول و مباشر و معاشر آنست از لباس و مسکن و هم
صحبت و مجالست و مواصلت و غیر اینها چنانچه شاهد بر این در باب دهم در ضمن حکایات واضح شد که چهل شب چهارشنبه بمسجد سهله رفتن
یا چهل شب جمعه در مسجد کوفه بیتوته کردن و یا چهل شب جمعه بزیارت حضرت امام حسین ع مشرف شدن سبب و باعث شرفیاب شدن میشود بحضور
حضرت صاحب الامر روحنا فداه و دیدن آنحضرت میگردد و یا شناسائی آنحضرت را یابد پس همچنین این دعای مذکور اثرش مبین است که هر که چهل روز
این دعا را بخواند وقت طلوع آفتاب و یا قبل از آن که معنی صباح است خداوند او را از انصار آنحضرت میکند هر چندیکه مرده باشد قبل از ظهور آنحضرت
زنده میکند در اوان ظهور آنحضرت اصحابیکه زنده میشوند زنده میکند و رجعت نماید چنانکه در حدیث مفضل گذشت و از برای تأیید و تقویت این
حدیث ذکر میشود تا آنکه اطمینان حاصل گردد بر آنچه ذکر نمودم در حدیث چهلم جزو اول شیخ عیاشی بسند خود از فضل بن ابی قره روایت کرده که گفت
شنیدم از حضرت صادق ع میفرمود خداوند بحضرت ابراهیم وحی فرمود که زود است پسری از برای تو از ساره متولد شود ساره گفت که
من عجوزه ام خداوند فرمود که زود است فرزندی آورد و فرزندان آن پسر چهارصد سال در دست دشمن من عذاب کرده میشوند بسبب آنکه
کلام مرا رد کرد پس چون اولاد حضرت اسحاق که بنی اسرائیل باشند در دست فرعون مبتلا شدند بدرگاه خداوند ناله و گریه بلند نمودند تا چهل روز
پس حقتعالی بحضرت موسی و هرون وحی فرمود که ایشانرا از دست فرعون خلاص کرده و صد و هفتاد سال از آن چهارصد سال را از
آنها برداشت پس حضرت صادق ع فرمود که اگر شما نیز چنین تضرع و زاری کردید خداوند فرج ما را نازل میکرد و چون چنین نکنید پس
بدرستیکه این امر یعنی ظهور حضرت قائم بنهایت خواهد رسید دوم شیخ ابرهیم کفعمی در کتاب مجموع الغرائب نقل کرده از کتاب جواهر که حضرت
عیسی ع وصیت فرمود بحواریین که بوده باشید مانند مار پس چون آن حضرت را بالا بردند حواریین با همدیگر گفتند که از جای خود حرکت مکنید
تا آنکه بفهمیم تأویل کلام آنحضرت را پس یکی از ایشان گفت یعنی بوده باشید مثل مار که حلقه میزند و می پیچد و سر خود را در زیر جسد خود میگذارد
زیرا که او میداند که اگر صدمه بجسدش برسد ضرر بآن وارد شود و سرش سلامت باشد آن صدمه و جراحت بآن ضرر نمیرساند پس روح الله
بشما میگوید حفظ نمائید دین خود را که سرمایه دنیا و آخرت است و آنچه بشما برسد از فقر و مرض ضرر نمیرساند شما را با سلامتی دین شما و دیگری از ایشان
گفت اینکه روح الله بشما فرمود مثل مار باشید بجهة آنکه مار نمیخورد مگر خاک تا آنکه زهر از شکم او بیرون برود پس همچنین شما ممنوع میشوید تا آنچه فی
شوید از حکمت از برای طلب آخرت مادامیکه حب دنیا در دلهای شماست و دیگری گفت که روح الله بشما فرمود که مثل مار باشید زیرا که چون
مار از نفس خود احساس ضعف و سستی نماید خود را چهل روز گرسنگی میدهد تا داخل میشود در سوراخ تنگی و بر میگردد جوان شده تا چهل سال

پس روح الله بشما میگوید گرسنگی بدهید نفسهای خود را در دنیای قلیل برای بقای مدت طولانی چنانچه مار نفس خود را چهل روز گرسنگی میدهد
برای ماندن چهل سال پس اتفاق کردند بسخن او و اینکه روح الله همین را اراده کرده سیم در کافی از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت به
حضرت صادق ع عرض کردم که ما می بینیم مرد را که برای او است عبادت و کوشش و خشوع ولکن قائل بامامت نیست پس آیا او را
هیچ منفعت میدهد فرمود مثل ما اهلبیت ع مثل اهل بیتی است که در بنی اسرائیل بودند که هیچکدام از ایشان چهل شب کوشش نمیکرد مگر آنکه
چون دعا میکرد باجابت میرسید و مردی از ایشان چهل شب کوشش و سعی در عبادت کرد آنگاه دعا نمود پس مستجاب نشد پس نزد حضرت
عیسی آمد و شکایت کرد بآنحضرت از حالیکه بآن مبتلا شده و سؤال کرد که برای او دعا کند پس حضرت عیسی ع تطهیر کرد و دو رکعت نماز
بجای آورد آنگاه خداوند را خواند پس خداوند باو وحی فرستاد که ای عیسی بدرستیکه بنده من به نزد من آمد از غیر آن در که باید از آن
در باید و بدرستیکه او مرا دعا کرد و در دلش شکی بود از تو پس اگر مرا دعا کند تا آنکه گردنش قطع شود و انگشتانش بریزد اجابت نمیکنم
او را پس حضرت عیسی باو ملتفت شده و فرمود دعا میکنی خداوند را و حال آنکه در دلت شکی است از پیغمبر او پس گفت یا روح الله
و کلمه او چنین بود و الله آنچه فرمودی پس دعا کن خدا را که اینرا از من زائل کند پس عیسی دعا کرد و خداوند توبه او را قبول فرمود و
پذیرفت از او و گردید بجهة اهل بیت خود چهارم ایضا در کافی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود خالص ننمود بنده ایمان
بخدا را ... و در روایت دیگر نیکو ننمود کسی ذکر خداوند را چهل صباح مگر آنکه زاهد کند او را در دنیا و بنماید باو دوای او را و درد او را
و ثابت کند حکمت را در دل او پنجم در لب اللباب قطب راوندی بسند خود از حضرت رسول خدا روایت نموده که فرمود کسیکه خالص کند
عبادت را برای خداوند چهل صباح ظاهر شود چشمهای حکمت از دلش بر زبانش ششم در امالی صدوق روایت کرده که بهلول نباش
که کفن میدزدید در آخر نبش گناهکاری دختری از انصار عمل قبیح کرد و پشیمان شد و نزد رسول خدا آمد و حضرت او را طرد فرمود پس رفت در بعضی کوه
های مدینه و چهل روز گریه میکرد و تضرع و دعا نمود و در روز چهلم توبه اش قبول شد و آیه شریفه در قبول توبه و گذشتن از جرم او وعده و نوید
برای او نازل شد پس حضرت رسول خدا نزد او رفت و بشارت داد و آیه را تلاوت کرد آنگاه باصحاب فرمود چنین تدارک کرده میشود
گناهان چنانکه بهلول تدارک کرد آنرا هفتم در کتاب عدة الداعی برادر علامه بسند خود روایت کرده که در حالتیکه حضرت پیغمبر ص در ابطح
بود و عمار بن یاسر و منذر بن ضحضاح و عباس بن عبد المطلب و حمزة بن عبد المطلب و عمر و ابو بکر و حضرت امیر المؤمنین ع با آنحضرت بودند
که ناگاه جبرئیل نازل شد در صورت بزرگ خود و پهن کرد بال خود را تا آنکه گرفت از مشرق تا مغرب پس ندا کرد او را که یا محمد خداوند بر تو سلام
میرساند و امر میکند ترا که عزلت گیری از خدیجه تا چهل صباح پس این امر بآنحضرت شاق شد و آنحضرت خدیجه را دوست میداشت و محبت
تمام باو داشت پس چهل روز حضرت رسول خدا بامر خدا ماند که روزها را روزه میگرفت و شبها را بعبادت بر میخاست تا چون آخر آن ایام
شد عمار بن یاسر را بنزد خدیجه فرستاد و فرمود که بخدیجه بگو که گمان نکنی که انقطاع من از تو از روی جدائی و دشمنی است ولکن خداوند مرا امر
فرموده مرا باین تا آنکه نفاذ فرماید فرمان خود را پس گمان مکن ای خدیجه مگر خیر را پس بدرستیکه خداوند هر آینه مباهات میکند بتو ملائکه کرام
خود را هر روز چند مرتبه پس چون شب در آمد در را به بند و در جای خود بخواب که من در منزل حضرت ابی طالبم پس خدیجه هر روز چند مرتبه محزون
میشد بجهة فراق حضرت رسول پس چون چهل روز کامل شد جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خداوند بر تو سلام میرساند و امر میکند ترا که مهیا شوی
از برای تحیت او و تحفه او تا اینکه نقل کرده نزول میکائیل را با طبقی از انگور و رطب و افطار کردن آن شب از آنها و رفتن آنحضرت نزد خدیجه
بامر خداوند قبل ادای نماز عشاء و انعقاد نطفه صدیقه طاهره در آن شب هشتم در تفسیر امام حسن عسکری ع فرموده که حضرت موسی میفرمود به
بنی اسرائیل که هرگاه خداوند بشما فرج کرامت فرمود و دشمنان شما را هلاک نمود می آورم برای شما کتابی از جانب خداوند شما که مشتمل باشد
بر امرها و نهی ها و موعظه ها و عبرتها و مثلهای او پس چون خداوند بایشان فرج داد امر فرمود بموسی که بمیعاد و میقات رود و سی روز
روزه بگیرد در زیر کوه پس موسی گمان کرد که پس از سی روز خداوند کتاب را برای او خواهد داد پس سی روز روزه گرفت تا اینکه فرمود پس خداوند
باو وحی کرد که ده روز دیگر روزه بدار و در وقت افطار مسواک مکن پس حضرت موسی چنین کرد و خداوند وعده کرده بود که کتاب را بعد از چهل
شب باو بدهد پس بعد از چهل روز کتاب را برای او فرستاد نهم حدیث قدسی معروف است که خداوند فرمود خمرت طینة آدم بیدی
اربعین صباحا یعنی طینت حضرت آدم را خداوند بدست قدرت خود تا چهل صباح خمیره کرد و تربیت نمود تا کامل شود و قابل بشری گردد
دهم در امالی صدوق روایت کرده است حضرت داود چهل روز از جهة ترک اولی خود گریست مؤلف میگوید ترک اولی آنحضرت بنا

براخبار و احادیث صحیحه این بود که بعد از آنکه خداوند او را خلیفه کرد و او را مر برسیدن مرافعات فرمود آنحضرت میان مردم مرافعات ایشان سیدگی
میکرد و قضاوت واقعی و صحیح مینمود چنانکه قضاوت داود مشهور است پس از خیال او خطور نمود که آیا از من عالم و دانا تری برای مرافعه کسی
هست پس بمجرد این خطور جبرئیل و میکائیل بصورت بشر نزد او برای مرافعه آمدند یکی از آن دو گفت از برای این مرد بزی هست و این برادر
من با وجود آنکه نود و نه بزی دارد با هم میگوید که آن یک بزی که داری آنرا هم بمن بده پس حضرت داود قبل از آنکه از آن دیگری جواب بشنود
که چه میگوید فرمود بعضی از مخالطه کنندگان به بعضی دیگر تعدی میکنند پس ایشان برخواستند و رفتند پس آنحضرت ملتفت این شد که سخن
آنکه گفت موافق قانون قضاوت نبود و شاید که آن دیگری جوابی داشته باشد و با وجود آنکه خیال کرده که من اعلم با مورات قضاوت
میباشم پس دانست که باید باید در همه چیز از خداوند باشد و اینکه این خیال او خطا بوده پس استغفار کرد و چهل روز گریه نمود ترک اولی خود و عذر
از این در خصوص داود و هر چه باشد باطلی ندارد و تا آنکه تقیه است یازدهم در کافی از حضرت کاظم روایت کرده است که از آنحضرت
پرسیدند که ما روایت کرده ایم از حضرت رسول خدا که فرمود کسیکه شراب بخورد تا چهل روز نماز او قبول نیست پس آنحضرت بعد از کلماتی چند
فرمود که چون شراب خورد اثر شراب میماند در نزمه استخوان او یعنی در همه اعضای او تا چهل روز باندازه انتقال خلقت و یعنی تصورات
نطفه و علقه و مضغه او آنگاه فرمود و همچنین است جمیع غذائی که میخورد و میآشامید باقی میماند در آنجا چهل روز دوازدهم حدیث حکیمه خواتون
است که ولادت با سعادت حضرت صاحب الامر را روایت کرده در خبر مفضل معروف که حضرت امام حسن عسکری آن وجود مبارک را
از من گرفت و آنرا مرغ سفید سپرد و فرمود که این روح القدس است و بآن امر فرمود که در هر چهل روز آن حضرت را برگرداند حکیمه خواتون
فرمود که من در هر چهل روز آن مولود مکرم را میدیدم تا آنکه مردی شد قبل از وفات حضرت امام حسن عسکری تا آخر و ایضا وارد شده که حضرت
رسول خدا چهل روز قبل از بعثت خود مامور شد که از خدیجه عزلت گیرد و در روز چهلم مبعوث شد و ایضا وارد است که میقات حضرت موسی
چهل روز شد و حضرت رسول خدا فرموده که حضرت موسی در آن چهل روز نخورد و نیاشامید و نخوابید و میل ننمود بچیزی از اینها در رفتن و بر
گشتن خود چهل بجهت شوق بسوی خداوند خود و ایضا در احادیث معتبره وارد شده که نطفه در رحم چهل روز میماند آنگاه چهل روز علقه میشود
و آنگاه چهل روز مضغه میشود و فرمودند که اگر کسی خواسته باشد که حمل زن پسر باشد پس در این چهار ماه دعا کنند و ایضا وارد شده
که کسیکه ترک کند گوشت خوردن را چهل روز بد خلق میشود زیرا که انتقال نطفه در چهل روز است و ایضا وارد است کسیکه چهل روز گوشت
بخورد در هر روز خلقش بد میشود و ایضا فرموده اند که کسیکه روغن زیتون بخورد و بخود مالد شیطان چهل روز نزدیک او نیاید و ایضا فرموده
اند کسیکه چهل روز حلال بخورد خداوند قلبش را نورانی بکند و ایضا فرموده کسیکه چهل روز سویق بخورد پر میشود شانه هایش از قوت و کسیکه
هریسه بخورد تا چهل روز نشاط دارد برای عبادت و ایضا فرموده که هر کس یک انار شیرین بخورد دلش نورانی میشود و وسوسه از او برداشته
میشود تا چهل روز و در روایت دیگر روز جمعه بخورد و ایضا فرمودند که زمین مینالد از بول کسیکه ختنه نشده باشد تا چهل روز و ایضا فرمودند
کسیکه بخداوند و بر سؤال و ایمان آورده باشد ترک نکند ازاله موی عانه خود را زیاد تر از چهل روز و ایضا فرمودند که اگر کسی دعا
کند برای چهل نفر از برادران خود و آنگاه دعا کند در حق خود دعای او در حق خود و ایشان مستجاب میشود و همچنین اگر چهل نفر جمع شوند و دعا کنند یا ده نفر
چهار دفعه یا چهار نفر ده دفعه و ایضا ذکر گردید در باب خصایص که در زمان ظهور آن حضرت بهر مومن از اصحاب آن حضرت قوت چهل مرد
داده میشود و ایضا در احادیث معتبره بسیار وارد گردیده که هر کس چهل حدیث حفظ کند خداوند روز قیامت او را فقیه و عالم محشور میکند
و در حسب علما محبوب میشود و از این جهه است که علمای اهل اسلام از اهل سنت و شیعه کتابهای بسیار تالیف و تصنیف فرموده اند و در آنها
چهل حدیث جمع کرده اند و نام آنرا اربعین گذاشته اند و جمعی از ایشان اربعین مشهور و معروف دارند مثل مرحوم والد شیخ بهاء الدین که حقیر
دیده ام و خودش و مرحوم مجلسی و پدرش و اول کتابیکه حقیر تالیف کرده اربعین است و در احکام طهارت منتهی بذرة البیضاء و اخبار در
بیان چهلها از عبادات و اعمال و افعال و اقوال بسیار است و مقصود اشاره و تنبیه بود که در چهل هر چه باشد اثر دارد حتی وارد شده
که هر که غیبت و کشف ستر مرد مومنی بکند و عیب و عیب او را بمردم اظهار نماید خداوند چهل روز عبادات و حسنات او را قبول نمیکند و ملکه و صورتش
باطل و رونقش ضایع و عاطل خواهد بود و ایضا شواهد بسیار از اخبار آل اطهار در این مطلب بیشمار است و مرحوم مجلسی در رساله که جواب
از سؤال فرق بین امامیه و حکما و مجتهدین و اخباریین و متشرعیه و صوفیه است بعد از تقسیم صوفیه بممدوح و مذموم و کلماتی چند فرموده
که والد مرحوم از مرحوم شیخ بهاء الدین محمد نقل ذکر نموده بود یعنی دعای یا ذکر شده بود و هر سال یک اربعین بعمل میآورد و جمع

هرکدام

از زمان شریعت مقدسه موافق قانون شریعت ریاضت میکشیدند و فقیر نیز گویا اربعین ها بسر آورده و در احادیث معتبره وارد شده است که
هر که چهل صباح اعمال خود را برای خداوند خالص گرداند حقتعالی چشمهای حکمت از دل او بر زبان او جاری میگرداند تمام شد کلام مجلسی اعلی الله
علامه پس از آنچه ذکر گردید دوازده دوازده خبر مسند و از چهارده حدیث غیر مسند و کلام علامه مجلسی مرحوم معلوم شد که در عمل چهل روز لابد اثری دارد
و بکار بردن چهل نیز دارد و از این جهه مطالب و احادیث ابواب این کتاب را نیز چهل نمودم برای آن وعده حدیث اربعین که اشاره شد
پس از همه اینها واضح گردید اثر دعای عهد و صحت سند آن و حق بودن آن وعده که از برای خواندن آن داده شده و جناب سید جلیل ابن
طاوس در اختیار مصباح روایت کرده از حضرت صادق که فرموده هر کس بخواند بعد از هر نماز فریضه و واجب این دعا را یعنی دعای عهد مذکور را پس بدرستیکه
او خواهد دید حضرت صاحب الامر را در بیداری یا در خواب و مرحوم نوری از ابن طاوس نقل کرده که آنجناب روایت کرده که این عمل را یعنی خواندن
این عهد را بعد از هر نماز تا آنکه بعد از نماز صبح چهل روز بخواند که آن حضرت را خواهد دید و بعد از معلوم شدن اینها هر کس باید بمقام عقل
و حالت و مکان و زمان و قدرت خود نظر کند با دقت و تامل و باز دانای نقاد بصیری جویا شود و برسد که از اعمال حسنه شرعیه و آداب
و زیارات و سنن احمدیه کدام یک سنت با و اولی و ارجح است که بآن عمل و مواظبت کند زیرا که بعضی از اعمال نسبت به بعضی از اشخاص مرجوح
میشود و نسبت به بعضی راجح و خوب گردد و بر فرض رجحان تفاوت مراتب درجات اعمال بسیار است و بسا میشود که بذل و انفاق مال از
کسی خوب میشود و از دیگر تعلیم علوم و از کسی وعظ و از دیگری نماز و از یکی روزه با انضمام نماز و از بعضی زیارت و لکن در همه آنها رعایت باید نمود
شروط مشترکه را مثل ادای فرایض و اجتناب محرمات و طهارت ماکل و ملبس و مشرب و مسکن و خلیت آنها و ترک فضول کلام زیاده از آنچه نطاق
شرع میتوان کرد و خلوص نیت و غیر از اینها از آنچه در علم اخلاق از حضرات ائمه علیهم السلام رسیده و در معراج السعاده و جامع السعادات بیان
کردند خاتمة الکتاب در رفع شبهه از طول عمر آن حضرت است به نحو اختصار پس والا میگوئیم بعون الله القادر المختار که حقیر در باب خصایص حمالا
سبب طول عمر آن حضرت را بیان کرد که آن بزرگوار در اول طفولیت در عالم بالا نشو و نما کرده و در عالم حیات که تجلیات از آن نمونه است
پرورش یافته و در آنجا در حدیث دوازدهم نیز ذکر شد که حضرت عسکری بعد از تولد آن حضرت او را بروح القدس سپرد و فرمود که در هر چهل روز
او را نزد ما بیاورد و کسیکه غذایش در اول نشو و نمایش از آن عالم شد که حیات محض و زندگی صرف است البته عمرش طولانی میشود و پیری و ضعف با او
راه نیابد و ثانیا اشخاص بسیار هستند که عمر زیاد کرده اند از حضرت نوح بگیر تا معمر مغربی معروف و احوالات عمر کنندگان در کتابها
و غیبت شیخ و در بحار بیان فرمودند که اشخاص زیاد عمر بسیار کرده اند و هزار و پانصد سال و هزار و نهصد و هزار و صد و هشت صد
و ششصد سال و زیادتر و کمتر پس عمر شریف آنحضرت مثل عمر این معمرین و عمر کنندگان باشد چه استبعاد و شبهه دارد و بعد از دانستن خداوند
قادر و مختار و اراده او غالب بر اراده خلق و ثالثا چند نفر باتفاق تمامی مسلمین قبل از حضرت صاحب الزمان چند سال بلکه بعضی زیادتر از هزار
سال بوده و حالا نیز هستند و بعد از این هم خواهند بود مثل خضر و عیسی و دجال بلکه ادریس و الیاس نیز همچنانکه جناب ثعالبی که یکی از علمای اعلام
و موثقین و عدول اهل سنت است در کتاب عرایس البیان روایت کرده باسناد معتبره خود از مردی از اهل عسقلان که او را میرفت در اردن
که یکی از شهرهای شامات است در وسط روز پس مردی را دید و گفت ای بنده خدا تو کیستی پس با من تکلم نکرد پس گفتم ای بنده خدا تو کیستی
گفت الیاسم پس در من رعشه افتاد پس گفتم بخوان خداوند را که از من بردارد آنچه را که یافتم از این رعشه تا بفهمم حدیث ترا و از تو درک کنم گفت
پس دعا کرد برای من بهشت دعا یا بر بار رحیم یا حنان و یا منان یا حی و یا قیوم و دو دعا بسریانیه که آنرا نفهمیدم پس خداوند برداشت از من آنچه را
که مییافتم پس کف خود را گذاشت میان دو کتف من پس یافتم سردی بالذت آنرا میان دو پستان خود پس گفتم با او که وحی میشود بتو امروز
گفت از آن روزیکه حضرت محمد صلی برسالت مبعوث شد پس بمن وحی نمیشود و گفت گفتم با او پس چند نفر از پیغمبران امروز زنده اند گفت چهار نفر
دو در زمین و دو در آسمان پس در آسمان عیسی و ادریس است و در زمین خضر و الیاس گفتم ابدال چند نفرند گفت شصت نفرند پنجاه نفر از
ایشان نزدیک عریش مصر اند تا شاطی فرات و دو مرد در مصیصه است و یکمرد در عسقلان و هفت نفر در سایر بلاد و هر وقت که خداوند بردیگی
از ایشان را میبرد خداوند متعال دیگری را بجای او میآورد و بایشان دفع میکند خداوند بلا را از مردم و بسبب ایشان باران برایشان باریده میشود گفتم پس خضر در کجا است
گفت در جزیره های دریا گفتم آیا تو او را ملاقات میکنی گفت آری گفتم در کجا گفت در موسم حج گفتم چیست کار شما با هم دیگر گفت او از موی
من میگیرد و من از موی او یعنی با یکدیگر محبت و مهربانی میکنیم آن شخص گفت که این حکایت در وقتی بود که میان مروان حکم و میان اهل شام
قتال بود پس گفتم چه میگوئی در حق مروان حکم گفت چه میگوئی با او و او مردیست جبار و سرکش بر خداوند قاتل و مقتول و شاهد همه در

بحجب

[illegible] شدم و کسی نیزه نزدم و تیری نینداختم و شمشیری بکار نبردم [illegible] خداوند [illegible] دیگر نیزه بردم مثل آن هرگز
گفت حضرت چنین [illegible] گفت من با او نشسته بودیم که ناگاه دو قرص نان در پیش [illegible] او گذاشته شد که [illegible] تر بود از برف پس خوردیم من و او
یک قرص و پاره از دیگری و آن باقی برداشته شد پس ندیدم احدی را که آنرا بگذارد و کسی که آنرا بردارد [illegible] که در وادی اردن میخورد پس
خود را [illegible] بسوی آن [illegible] پس آنرا خواند که ناقه آمد و در پیش روی او خوابید پس سوار شد [illegible] من میخواهم با تو مصاحبت کنم گفت تو آن قدرت
نداری که با من مصاحبت کنی گفتم من زن ندارم گفت تزویج کن چهار زن از [illegible] مختلعه و ملاعنه و مبارئه و تزویج کن [illegible]
میخواهی از زنان گفتم که [illegible] دوست دارم [illegible] ترا گفت هرگاه مرا دیدی پس [illegible] برای دیدن من وقتی و مکانی معین نیست
گفتم میخواهم در بیت المقدس اعتکاف کنم در ماه رمضان ناگاه حایل شد میان من و او درختی پس [illegible] که ندانستم که چگونه رفت پس ازین
حکایت معلوم شد [illegible] الیاس [illegible] مثل عیسی و خضر زنده [illegible] و اخبار در [illegible] بسیار است و اما زنده بودن دجال پس باتفاق جمیع مسلمانان
است از اهل سنت و شیعه و لکن اکتفا میکنیم در اینجا بحدیث صحیحی که آنرا جناب محدث ماهر معروف گنجی شافعی در باب بیست و پنجم از کتاب بیان در
احوال حضرت صاحب الزمان بسند صحیح خود روایت کرده از فاطمه دختر قیس که از مهاجرات اولین بود تا آنکه گفت روزی شنیدم منادی حضرت
رسول خدا ندا میکند که امروز همه برای نماز جمع شوید پس رفتیم بمسجد و نماز کردم با آنحضرت پس چون آنحضرت از نماز فارغ شد بمنبر رفت پس فرمود
هر کس در جای نماز خود بنشیند آنگاه فرمود آیا میدانید که شما را برای چه جمع کردم گفتند خدا و رسول او داناترند فرمود بدرستیکه من جمع نکردم
شما را برای ترغیبی و نه برای ترسانیدن و لکن جمع کردم شما را زیرا که تمیم داری مردی نصرانی بود پس بنزد من آمد و بیعت کرد و اسلام آورد
و خبر داد مرا بحدیثی که موافق بود با آنچه را که من خبر دادم شما را از دجال و او خبر داد مرا که سوار کشتی [illegible] نفر مرد پس موج ایشان را یکماه در دریا
چرخ میداد پس بساحل جزیره رسیدند پس داخل جزیره شدند آنگاه حیوانی ملاقات کردند پر موی که نشناختند پس و پیش آنرا از بسیاری
موی پس بآن گفتند وای بر تو کیستی گفت من جساسه ام گفتند جساسه چیست گفت ای قوم بروید نزد این مرد در دیر زیرا که او بسیار مشتاقست
بخبر دادن شما گفت چون نام مرد برای ما شنیدیم از او ترسیدیم از آنکه مبادا شیطان باشد گفت پس بشتاب رفتیم تا داخل دیر شدیم پس دیدیم
در آن انسانی را در خلقت اعظم انسان بود که دیده بودیم [illegible] بود و دستهای او را جمع کرده بودند بگردن او و از زانو تا کعبش
با آهن بسته بود گفتیم وای بر تو کیستی تو گفت شما قادر شدید بر خبر من پس مرا خبر دهید که شما کیستید گفتیم ما مردمانیم از عرب که سوار کشتی
شدیم و مصادف شدیم با وقت اضطراب دریا پس موج با ما بازی کرد آنگاه ما را بساحل جزیره تو رسانید پس داخل جزیره شدیم پس پر موی را
دیدیم [illegible] پس او از بسیاری موی معلوم نبود پس ما گفتیم وای بر تو کیستی تو گفت من جساسه ام گفتیم جساسه چیست گفت بروید نزد این مرد
در دیر که او بسیار مشتاقست بخبر دادن تو پس بشتاب نزد تو آمدیم و از او ترسیدیم و ایمن نبودیم که او شیطانی باشد پس گفت خبر دهید مرا
از نخلستان بیسان گفتیم از چه امر آن خبر میگیری گفت سوال میکنم از شما از نخل که آیا ثمر میدهد پس گفتیم بلی گفت آگاه باشید که نزدیک
است که آن ثمر ندهد گفت خبر دهید مرا از دریاچه طبریه گفتیم از چه امر میپرسی گفت آیا در آن آب هست گفتیم آبش بسیار است گفت آگاه باشید
زود است که آب آن برود گفت خبر دهید مرا از چشمه زغر گفتیم از چه امر آن خبر میگیری گفت آیا در آن چشمه آب هست و آیا زرع میکنند
اهل آن از آب آن چشمه گفتیم بلی آب آن چشمه بسیار است و اهلش از آن زرع میکنند گفت خبر دهید مرا از پیغمبر امیین که چه کرد گفتیم [illegible]
کرد از مکه بمدینه گفت آیا عرب با او جنگ کردند گفتیم آری گفت چگونه رفتار کرد با ایشان پس خبر دادیم او را که آن حضرت غالب شد بر عربیکه
نزد او بودند پس او را اطاعت کردند گفت آگاه باشید که این خیر بود برای ایشان که او را اطاعت کنند و من شما را خبر دهم از خود من دجالم و نزدیک
است که اذن دهد خدا مرا در خروج پس خروج میکنم و سیر میکنم در زمین پس نمیماند قریه مگر آنکه نازل میشوم در آنجا در چهل شب مگر مکه و مدینه که
که هر دو آنها بر من حرام است و هر زمانیکه اراده کنم که داخل شوم در یکی از آنها پس بیرون آید ملکی در پیش روی من با شمشیر برهنه پس مرا از آن برگرداند
و بدرستیکه بر هر نقبی از آن دو ملائکه است که حفظ میکنند آنها را راوی گفت رسول خدا فرمود و با نیزه که در دستش بود بر منبر زد که طیبه این است
طیبه این است یعنی مدینه [illegible] آیا من شما را باین خبر ندادم پس مردم گفتند بلی پس فرمود حدیث تمیم داری مرا خوشحال کرد زیرا که موافق بود با آنچه
من شما را خبر داده بودم [illegible] فاطمه گفت پس حفظ کردم این را از حضرت رسول خدا [illegible] و بغوی شافعی نیز در کتاب مصابیح این حدیث را از فاطمه نقل کرده
و از احادیث صحاح شمرده و ایضا مسلم در صحیح خود این حدیث را صحیح دانسته و اما حضرت خضر پس شک و شبهه نیست از اهل اسلام که او در وجود
[illegible] حضرت [illegible] از چند هزار سال قبل از این و در کتب اهل سنت مکرر نقل شده در احوال مشایخ ذکر شده که فلان با جناب خضر [illegible]

کرد

کرد و از او علم آموخت چنانکه محیی الدین بن عربی در [illegible]
من قبول نکردم و چون از او جدا شدم پس شخصی را دیدم [illegible] صحبت شیخ ابوالعباس [illegible] در فلان [illegible]
شیخ رفتم گفت تا خضر با تو گوید سخن مرا قبول نمیکنی [illegible] و غیر این در کتب اهل سنت بسیار است و [illegible]
پس علامه کراجکی در کنز الفوائد در مقام ذکر معمرین فرموده که یکی از ایشان خضر است و منقول است [illegible] او تا آخر الزمان و از جمله
آنچه رسیده از خبر او آنکه آدم را چون وفات در رسید جمع نمود فرزندان خود را پس فرمود ای پسران من بدرستیکه خداوند نازل میکند
بر اهل زمین عذابی پس جسد من با شما بوده باشد در بیابان تا آنگه چون فرود آمدند در وادی [illegible] دفن نمایید در زمین شام
پس جسد آن حضرت با ایشان بود و چون خداوند مبعوث فرمود حضرت نوح را آن جسد را با خود برداشت و خداوند طوفان را
بر زمین فرستاد و زمین را زمانی غرق کرد پس حضرت نوح آمد و در زمین بابل فرود آمد و وصیت نمود [illegible] خود سام [illegible]
را که آن جسد را ببرند بآن مکانی که امر کرده ایشان را آنجا دفن کنند پس گفتند زمین متوحش است [illegible]
لکن صبر کن تا مامون شود و مردم زیاد شوند و بلاد مانوس گردد و خشک شود پس با ایشان فرمود که آدم دعا کرده که خداوند طول [illegible]
آن را که دفن میکند او را تا روز قیامت پس همچنان بود جسد آدم تا آنکه خضر کسی بود که [illegible] پس خداوند حاجت او را روا فرمود
که با او وعده کرده بود که تا آنجا که خواسته او را زنده دارد و این حدیثی است که روایت کرده آنرا مشایخ دین و ثقات مسلمین
تمام شد و مرحوم صدوق در کمال الدین بسند معتبر خود از حضرت صادق ع در خبر طولانی نقل کرده که [illegible] آن فرمود
که خداوند دراز کرد عمر خضر را نه برای پیغمبریکه بعد از آن اظهار نماید و نه برای آنکه کتابی با او نازل کند و نه برای آنکه دین و شریعت
آورد که ناسخ شریعت قبل از خود باشد و نه از برای پیشوائی که لازم باشد اقتدای باو و نه از برای طاعتی که فرض کرده بنده
باشد برای او بلکه در عالم سابق خداوند گذشته بود که عمر حضرت قائم ع و غیبت او طولانی خواهد بود و خدا میدانست
که گروهی از خلق طول عمر او را انکار خواهند کرد پس باین سبب عمر بنده صالح خود خضر را طولانی کرد تا آنکه [illegible] بر
معاندین و دشمنان ائمه تمام باشد و نیز روایت کرده از حضرت امام رضا ع که در آخر آن حدیث فرموده [illegible] هر جا که
ذکر شود پس هر کس از شما که او را ذکر میکند پس سلام کند بر او و بدرستیکه او حاضر شود در موسمها [illegible] بجای میاورد
همه مناسک را و میایستد در عرفه پس آمین میگوید بر دعای مؤمنین و زود است که انس دهد خداوند باو وحشت قائم
ما را در غیبت او و وصل کند باو وحدت آنحضرت را و ازین قبیل اخبار بسیار است و [illegible] منافات ندارد [illegible] آن اخبار که
فرموده اند که خضر آب حیات را خورد و طولانی بودن عمر او از آنجهت است زیرا که اصل وجه باقی بودن او [illegible] است
و بودن اوست در خدمت قائم و سبب این دعای آدم است و رسیدن اوست بچشمه آب حیات زیرا که کارهای
خداوند همه با اسباب است و سبب زنده بودن او برای اتمام حجت و رفع وحشت حضرت قائم ع همان دعای آدم ع
است که او بآب حیات برسد و از آن آب بخورد و اما حضرت عیسی ع پس مشهور و معروف در میان علماء اعلام اهل
سنت و شیعه بقای آن حضرت است در آسمان بجای آنکه داشت در زمین و اینکه آن حضرت زنده باسمان بالا رفت و
شربت مرگ را نچشیده و نخواهد چشید تا آنکه در آخر الزمان فرود آید و در عقب حضرت مهدی علیه السلام نماز کند و در زیر علم
او باشد و اخبار فریقین و احادیث طرفین از سنی و شیعی در خصوص بسیار و بحد تواتر است و در ابواب گذشته خصوص در باب
خصایص آن حضرت جمله از آنها ذکر شده و در باب دوم در ذکر اخبار از کتب معتبره علماء عامه کثیری بیان گردید و در این جا [illegible]
[illegible] زنده بودن حضرت عیسی در آسمان صریح قرآن است زیرا که خداوند در سوره نسا فرموده و ما قتلوه یقینا و لکن
شبه لهم و فرموده بل رفعه الله الیه یعنی حضرت عیسی را نکشتند بحسب یقین و لکن مشتبه شد بر آنها بلکه رفع نمود و برد
آن حضرت را خداوند بسوی خودش و همچنین است حضرت ادریس زیرا که خدا تعالی در حق او در سوره مریم فرموده و رفعناه
مکانا علیا یعنی ما او را برداشتیم بمکانی عالی و بلند پس باتفاق اهل اسلام این چند نفر قبل از حضرت صاحب الزمان ع بوده
و حال نیز هستند [illegible] خواهند بود [illegible] این چند نفر پیغمبر ع و دجال زنده ماندند و همچنین آن حضرت نیز زنده مانده و مثل ایشان
خواهد بود [illegible] و جای استبعاد و شبهه و شک در بقای ایشان نیست با وجود آنکه ایشان قبل از آن حضرت بوده اند بچندین

صد

صدسال وبقای دجال چنانکه در حدیث فاطمه دختر قیس که آنرا کنجی وبغوی ومسلم در کتب صحاح خود نقل کرده‌اند واعتقاد بصحت
آن نموده‌اند از بقای حضرت مهدی صاحب الزمان از چند جهت غریب تر وعجیب تر است اول آنکه زنده بودن شخصی مغلول و
مقید بآن سختی در جزیره که کسی از او نشانی ندارد و برحال او مطلع نیست وخودش نیز متمکن از جلب نفعی ودفع ضرری نیست
اعجب است از بقای شخصی مختار سیر کننده در بلاد وامصار ومتمکن از هرچه بخواهد از اسباب مدد حیات وقادر بر دفع هر ناملایم
ومضار دویم آنکه عمر او بحسب احادیث کنجی وشافعی وبغوی ومسلم در صحیح خود وسایر اخبار زیاده است از عمر شریف حضرت
مهدی ع بلکه ظاهر همان حدیث دلالت دارد که آن ملعون مدتها قبل از حضرت رسالت پناه بوده است سیم آنکه دجال
کافر ومشرک وبلکه مدعی خدائی واضلال کننده خلایق ودر بسیاری احادیث سنی وشیعی رسیده است که هیچ پیغمبری نیامده
مگر آنکه امت خود را از فتنه او ترسانده است پس باقی گذاشتن چنین شخصی وروزی دادن بر او از غیر راه متعارف بمراتب
عجیب تر است از باقی بودن شخصی که همه پیغمبران وخصوصاً پیغمبر ما ص بشارت داده‌اند بوجود او ومنتظر بودن ظهور آن حضرت
را که پر خواهد کرد دنیا را از عدل وداد وبر خواهد کند اساس ظلم وفساد را و بر میاندازد بیخ وبن کفر وشرک ونفاق را ومیکشاند
همه خلایق را بسوی توحید خالص واقرار بر اسلام واقعی ودین حقیقی که از برای هیچ پیغمبری ممکن نشده است والبته چنین شخص سزاوار
تر است بمدد غیبی وغذائی خداوندی وحفظ الهی پس از آنچه ذکر کردیم واضح شد که بقای آنچند نفر پیغمبر وخصوصاً بقای دجال
بمراتب اعجب واغرب است از بقای آن حضرت از جهت تقویت وترویج دین جدش وهمچنانکه در بقای ایشان شبهه واستبعادی نیست
پس در بقای حضرت مهدی ع نیز شبهه واستبعاد ندارد وازبرای رفع شبهه بالکلیه ودفع استبعاد بالمره تمثیلی ذکر میکنیم تا مطلب
واضح شود وآن اینست اگر شخصی ظاهر شود ودر بالای آب دریا ویا نهر بزرگ مثل دجله وفرات وغیر آن راه برود وازین
طرف آب برود بآن طرفش وهمچنان راه رود در روی آب که ابداً قدم او تر نشود وبلکه در روی آب گرد وغبار ظاهر شود
در وقت راه رفتن آنشخص پس وقتیکه مردم اینحالت را از این شخص دیدند وراه رفتن او را در روی آب مشاهده کردند لابد تعجب
خواهند کرد واین کار آن شخص برای خلایق غریب وعجیب خواهد آمد واگر بعد از او شخصی دیگر بیاید واو نیز در روی آب راه
برود مثل آنشخص اول پس تعجب مردم در کار شخص دویم قهراً او بداهتهً کمتر میشود واگر شخصی سیم بیاید واو نیز مثل آن شخص بالای
آب اول ودویم در روی آب راه برود پس البته تعجب کردن مردمان در کار شخص سیم اندک از دویم میکردد واگر شخصی چهارم پیدا
شود واو نیز مثل آن اشخاص در بالای آب دریا راه برود پس بدون شبهه تعجب خلایق در کار شخص چهارم اندک‌تر از آن تعجب
میشود که در کار آن اشخاص سابق بود واگر شخصی پنجم بیاید وا او نیز در روی آب برود پس تعجب نمودن خلق بدون شک در این شخص
آخر کمتر از چهارم میشود بالفطره وهکذا هرچند بعد از این بیاید تعجب در باره او کمتر میشود تا آنکه برسد در میان مردم عادت میکردد
واصلاً تعجب نمیکنند زیراکه تعجب در کاری میشود که مردم آنرا ندیده باشند نه در کاری که همیشه یا غالباً در میان ایشان بوده پس
با وجود این اگر مردی از کار شخص پنجم ویا ششم تعجب میکند زیادتر از آن تعجب که در اول ودوم وسیم کرده بود پس همه کس او را
مذمت وملامت میکنند که ای بنده خدا تعجب در کار شخص اول بود که تو هم او را دیدی نه اینکه در این پنجم وششم است وبلکه عاقلان
ودانایان بسفاهت آن شخص حکم میکنند ومیگویند این مرد دیوانه شده مرد که در اول ودوم تو تعجب نمیکردی ودر این شخص آخر
تعجب میکنی پس معلوم میشود که تو عقل نداری ویا آنکه تو در این شخص آخر عناد داری وبدون شبهه مسلم وغیر مسلم او را
ذم میکنند وعقلا از او اعراض وبر او اعتراض مینمایند پس میگوئیم همچنین است تعجب کردن در طول عمر حضرت صاحب الزمان بعد از
معلوم شدن طول عمر خضر والیاس وعیسی وبلکه ادریس وعجیب‌تر از همه ایشان دجال مغلول ومقید ومحبوس چنانکه در میان اهل اسلام
معلوم است پس تعجب نکردن از طول عمر خضر والیاس وادریس وعیسی واز طول عمر دجال وتعجب نمودن از طول عمر حضرت
مهدی ع که عمرش از ایشان کمتر وخودش بعد از ایشان است دلیل عناد است ویا آنکه ناشی از سفاهت وغباوت است اگر
در خانه کس است یک حرف بس است تتمیم بدانکه احادیث ومطالب این کتاب را بتوسط چند کتاب برداشته‌ام ونقل کرده‌ام
اول کتاب کشف الاستار دویم کتاب نجم الثاقب تالیف مرحوم حاجی میرزا حسین نوری نور الله مرقده سیم جلد سیزدهم
بحار چهارم جلد سیزدهم آن تالیف مرحوم مجلسی اعلی الله اعلامه پنجم رساله رجعت او ششم حق الیقین او هفتم

دوصی

وبکرده

هفتم مدینة المعاجز تالیف محدث ماهر سید هاشم بحرانی هشتم تفسیر صافی تالیف محدث خبیر وعالم بصیر ملا محسن کاشانی نهم
حدائق تصنیف محقق مدقق شیخ یوسف بحرانی دهم زاد المعاد ایضاً تالیف مجلسی یازدهم کافی تالیف شیخ
کلینی دوازدهم انوار سید جزایری اعلی الله مقامهم ورفع الله درجاتهم که در زمان تالیف این کتاب همین دوازده
کتاب در نزد حقیر بود وهر حدیث که آنرا صحیح دانستم از آنها ومناسب مقام وباب این کتاب بود ذکر کردم واز طول کلام
اعراض نمودم ودر هر باب مطالب واحادیث مختصره ذکر نمودم وبا وجود بودن اخبار ومطالب هر باب زیادتر
اکتفا بقلیل کردم وتعصب مذهبی را ملاحظه نکردم بلکه با ادب با علما سایر مذاهب رفتار کردم وانشاء الله در این تکلم تجدید نمودم

الحمد لله علی الاتمام والشکر له علی الانجام که این بنده ضعیف عاجز را توفیق عنایت فرمود
که این خدمت را در مدت سه ماه ونیم بانجام رسانید با وجود زیادتی تفرقه حواس
از جواب مسائل وارده وتدریس فی الجمله فراهم نمودن امورات زندگانی
بنفسه مثل خرید وخوراکی شبانه روزی پس امید از عنایت بی
نهایت خداوند کریم وتاب وآن بخشنده بی اندازه وحساب
آنکه این تحفه محقره را پسندیده حضرت صاحب الزمان
علیه السلام گرداند وآن ولی خود را از این حقیر و
مجرم نامه سیاه راضی وخوشنود فرماید تا آنکه این
بنده عاصی وقاصر را در زمره دوستان و
شیعیان محسوب بدارد ودر روز قیامت
از شفاعت خودش محروم نفرماید
وکان الفراغ از تالیف این
کتاب شریف در روز پنجم
از دهه دوم از ماه هشتم از
سال دهم از دهه سیم
از صدی چهارم از هزار
دوم از هجرت نبوی
صلوات الله
وسلامه
علیه
وآله

حامداً شاکراً مصلیاً مستغفراً علی الله عز وجل

مجلد الثانی من کتاب تحفة الشیعة فی رجعة الائمة

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی وعدنا رجعة الائمة و بشرنا رجوعهم بالسلطنة الکاملة و اخبرنا ظهورهم بالریاسة المطلقة و ضمن لهم النصرة و الغلبة علی الاعادی الباطلة و اظهار دینهم و شریعتهم فی جمیع البریة و اعلاء کلمتهم و آثارهم فی کل الامکنة و الصلوة و السلام علی خاتم الرسالة و سید الانبیاء و صفوة النبوة الذی جاء بالقرآن المخبر بالرجعة و علی آله و اولاده الذین هم حفاظ الشریعة المکملین ما اندرس من الدین فی زمان الغیبة المظهرین ما خفی من الشرع فی وقت الرجعة المنتقمین من اعداء الاسلام المخفیا بابو عزت الاسلام و اللعنة علی ظالمیهم من الآن الی یوم القیامة **و بعد** چنین گوید عبد جانی حسین ابن نصر الله ابن صادق الموسوی الحسینی الارومی این دو جزو است در اثبات رجعه ائمه علیهم السلام از خصوص آیات قرآن و در حق بودن ظهور المهدی المنتظر القائم من آل محمد صلی الله علیه و آله از تفسیر قرآن و نامیده شده به تحفة الشیعه در اثبات رجعه و ظهور الائمه و بنا حقیر در این کتاب نقل تفسیر آیات و تأویل محکمات قرآن است که در خصوص رجعت ائمه و ظهور امام غایب نازل شده است دانم به ترتیب آیات و سور قرآن و تا بحال احدی از علماء ابدال در ظهور امام قائم و رجعه ائمه علیهم سلام الله الملک المتعال باین نظم و ترتیب کتاب جمع نکرده زیرا که علماء اعلام هر چند که کتاب های بسیار در این خصوص تصنیف نموده اند و لکن جمیع آیات را نقل نکرده اند و به ترتیب نیز تألیف ننموده اند و نظر ایشان در نقل احادیث بوده و قبل از شروع بمقصد لابد است از مقدمه تا آنکه اصل مقصد واضح و روشن تر گردد پس میگوئیم بعون الله تعالی و برکت ائمه هدی

مقدمه در اثبات مطلق رجعه و بیان وقوع آن در امم سابقه و قرون ماضیه است و رفع استبعاد آن و دفع شبهه از آن و آنکه رجعت ممکن است و دلیل بر این قطع نظر از احادیث معتبره و صحیحه چند آیه صریحه الدلالة است آیه اول قوله تعالی تبارک و اذ قلتم یا موسی لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة فاخذتکم الصاعقة و انتم تنظرون ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون یعنی آن زمانیکه گفتید ای بنی اسرائیل به حضرت موسی که ما ایمان نمی آوریم بتو تا آنکه خدا را آشکار و عیان مشاهده کنیم پس از جهة این مخالفت اخذ نمود و دریافت کرد شما را برق سوزنده و حال آنکه شما نظر میکردید و میدیدید که برق شما را سوخت پس شما را بعد از مردن شما زنده کردیم و بعد از سوخته شدن احیاء نمودیم شاید که شما شکر این نعمت بجا بیاورید و شکر کنید پس این آیه مبارکه دلالة واضحه نمود بر زنده شدن جمعی از بنی اسرائیل بعد از مردن و سوخته شدن ایشان و این قصه در کتب اخبار و تفاسیر تفصیل دارد و ما حاصل آنرا از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نقل میکنیم تا آنکه دلالت آیه واضح تر گردد و ترجمه آنچه که در تفسیر امام است این است بدرستیکه موسی ع وقتی که اراده نمود بر اینکه اخذ کند بر قوم خود عهد و پیمان را بر محمد ص به نبوة و از برای علی و الائمه علیهم السلام با مامت پس گفتند قوم او که ما ایمان نیاوریم بر اینکه این امر و فرمان از خدای تست تا آنکه ما خدا را عیانا و آشکارا مشاهده نمائیم و خودش ما را خبر بدهد بر این امر و خدا خودش با ما بگوید که اقرار کنید بر نبوت محمد و امامت علی و ائمه از اولاد او پس ناگاه مانند نمود ایشان را برق سوزنده علانیه و آشکار و سوختند آن کسانیکه

این را گفته بودند پس موسی بباقی مانده گان ایشان فرمود آیا قبول و اعتراف میکنید شما یا نه و اگر قبول نکنید نبوة و امامت ایشان را پس شما نیز مثل آنها سوخته خواهید شد پس گفتند باقی مانده گان که ما نمیدانیم بر ایشان چه گذشته و بر سر آنها چه بلا آمده پس ای موسی هرگاه بوده است سوخته شدن ایشان از جهة رد آنها و قبول نکردن ایشان نبوة محمد و امامة علی ع و اولاد او را پس سوال کن از خدای خود بحق محمد و آله که ایشان را زنده نماید تا آنکه ما از ایشان سوال نمائیم از سبب سوختن ایشان پس موسی علیه السلام دعا کرد و خدا را بمحمد ص و آل او قسم داد پس خداوند ایشان را زنده کرد پس از آنها سوال نمودند از سبب سوختن آنها پس ایشان گفتند که جهة بلای ما و سوخته شدن ما ما عدم اعتقاد ما بوده بر امامت علی ع و اولاد او بعد از نبوة محمد ص پس دیدیم بعد از مردن و سوختن خود مان ملکوت خداوند را از آسمانها و حجابها و عرش و کرسی و جنان و دوزخ پس ما ندیدیم در آنها کسیرا که امر او و فرمان او نافذتر باشد و سلطنة او بزرگتر گردد از محمد ص و علی ع و فاطمه و حسن و حسین ع و وقتیکه ما مردیم بر همین صاعقه و برق سوزنده بردند ما را بسوی دوزخ پس ندا نمود محمد و علی مالک دوزخ را که آنها را از عذاب آتش دوزخ نگهدارید و بر ایشان عذاب نکنید زیرا که آنها زنده میشود و سوال میکنند که قسم میدهد خداوند عز و جل را بحق ما و بحق اولاد طاهرین ما پس خداوند عالمیان در این آیه خطاب فرمود باهل زمان محمد ص که ای بنی اسرائیل پس وقتیکه پدران سوخته و مرده شما ما سوختند بسبب انکار ولایت و امامت علی علیه السلام و اولاد طاهرین او و زنده شدند بسبب دعای و شفاعت محمد و آله الطاهرین پس واجب است بر شما که متعرض نشوید بآنچه پدران شما انکار نمودند و هلاک شدند و دوباره زنده گردیدند بشفاعت ایشان تمام شد تفسیر امام ع پس این آیه وافی هدایه و این تفسیر شریف دلالة واضحه کرد بر وقوع رجعه و زنده شدن بعد از مردن و بلکه بعد از سوختن و پراکنده شدن و متفرق بودن اجزاء ایشان و خاکستر او بر عالم و دلالت از این واضح تر نمیشود و برهان از این لایح تر و روشن تر نمیباشد **آیه دویم** قوله تعالی الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم یعنی آیا نگاه نمیکنی بسوی آنکسانیکه خارج و بیرون شدند از خانهای خود از خوف مرگ و ایشان چند هزار بودند پس خداوند فرمود بآنها که بمیرید و ایشان مردند پس بعد از زمانها آنها را زنده نمود و این آیه شریفه نیز دلالت کرد بر زنده شدن بعد از مردن و حاصل این قصه اینست که در اصول کافی ثقة الاسلام کلینی اعلا الله مقامه نقل نموده از حضرت امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع بدرستیکه این جماعت از اهل یک شهر بودند از شهرهای شام و هفتاد هزار خانوار بودند و در هر سال طاعون در میان ایشان ظاهر میشد پس در اول بروز طاعون اغنیا از شهر بیرون میشدند و فقراء از جهة عدم تمکن باقی میماندند پس فقراء زیادتر میمردند و اغنیا کمتر پس فقراء میگفتند اگر ما نیز بیرون میشدیم کمتر میمردیم و اغنیا هم میگفتند اگر ما نیز میماندیم زیادتر میمردیم پس در سالی رأی آنها متفق گردید که اگر طاعون در میان ایشان بروز نماید اغنیا بر فقراء اعانت کنند و همه اهل آن شهر بیرون روند پس در اول احساس طاعون در آن سال جمیع اهل شهر بیرون رفتند و از محل طاعون دور شدند و سفر نمودند به بلاد و اطراف آنقدر که خداوند خواسته بود پس مرور کردند و گذر ایشان بشهر خراب افتاد که اهل آن شهر را نیز طاعون هلاک و متفرق نموده بود پس نزول کردند در آن خرابه در محل اقامه انداختند و برقرار شدند پس خدای قهار بر آنها فرمود که بمیرید جمیعا پس همه ایشان در یکساعه مردند و پوسیده و استخوان آنها رمیم شد و چونکه استخوانهای ایشان در سر راه مردم و اهل قافله و کاروان بود از این جهة اهل کاروانها استخوانهای آنها را جمع نمودند و در یک طرف گذاشتند پس گذر یکی از انبیای بنی اسرائیل بر استخوانهای ایشان افتاد که نام او حزقیل بود پس وقتیکه دید آن استخوانها را گریه کرد و عبرت گرفت پس عرض نمود ای خداوند عالمیان همچنانکه این جماعت را در یک ساعت میراندی و همه را در یک دم هلاک نمودی قادری که همه ایشان را در یک آن زنده نمائی تا آنکه بعد از زنده شدن مملکت و بلاد تو را آباد بکنند و بندگان تو از اینها متولد شوند و اینها نیز ترا عبادت کنند مثل سایر بندگان تو پس خداوند عالم وحی فرمود بآن پیغمبر که آیا دوست میداری که ایشان را زنده کنم عرض کرد بلی ای خدای من پس خداوند اسم اعظم را باو وحی نمود که بگوید پس وقتیکه حزقیل گفت آنچه را که خداوند یاد

واده بود نظر نمود بسوی آن استخوانها دید که آنها بحرکت آمدند و بعض از آنها بسوی بعض دیگر ملحق شدند پس تمام آنها زنده
شدند و نظر نمودند ایشان بطرف همدیگر و تکبیر و تهلیل و تقدیس گفتند خدا را پس حزقیل در این وقت گفت شهادت میدهم
براینکه خداوند بر همه چیز قادر است و قدرتش در جمیع کائنات شامل است پس حضرت صادق ع فرمود که این آیه در حق آنها
نازل شده تمام شد تفسیر آیه پس آیه شریفه و این تفسیر منقول دلالت واضحه نمود بر رجعت و زنده شدن مرده ها و عیش آنها بعد
از زنده شدن پس استبعاد رجعت رفع شد و وقوع آن ثابت گردید آیه سیم قوله تعالی او کالذی مر علی قریة و هی خاویة علی
عروشها قال انی یحیی هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه یعنی یا مثل آنکسیکه مرور نمود بیک قریه و حال آنکه آن
خراب شده بود و اهل آن قریه همه مرده بودند و گفت چه طور زنده میکند اینها را خداوند بعد از مردن آنها یعنی از فهمیدن کیفیت
زنده شدن و زنده نمودن بعد از مردن عاجز ماند و اعتراف بعجز خود نمود پس خداوند او را میراند و صد سال مرده و بدن او ماند
و بعد از صد سال او را زنده کرد بعد از پوسیده شدن و متفرق بودن اجزا جز زنده شد و حاصل این قصه از قراریکه صاحب
تفسیر قمی و عیاشی از حضرت صادق ع نقل نمودند چنانست که بعد از آنکه بخت نصر تمام بنی اسرائیل را کشت حتی یک عجوزه
زنده بود او را نیز رسید اگر دو گشت و در آخر امر خود بخت نصر کشته شد و جسدهای مرده ها در بیابان ماند پس بیرون شد حضرت
ارمیا پیغمبر بنی اسرائیل و سوار شد بحمار خود و با او بود یکقدر زاد برای خر و یک قدر طعام و قدری شربت برای خود پس
نظر کرد بسوی مرده ها که در بیت المقدس و اطراف آنها از دهات کشته شده بودند پس دید که درنده های بیابان و درنده
های دریا و هوا این بدنها را میخورند پس یکساعت در نفس خود فکر نمود و بعد از آن گفت چگونه اینها را زنده میکند خداوند
و درنده ها این جثه ها را خورده اند پس خداوند او را در همان مکان میراند و اینست قول خدای تعالی او کالذی مر علی قریة
و هی خاویة علی عروشها الآیه پس وقتیکه خداوند رحمن رحم کرد بر بنی اسرائیل و هلاک نمود بخت نصر را رد فرمود بنی اسرائیل
را بر دنیا و جمعی از ایشان را بدنیا برگردانید و زمانیکه خداوند قهار مسلط کرده بود بخت نصر را بر بنی اسرائیل حضرت عزیر پیغمبر
گریخته بود و ... شده چشمه و غائب شده بود در آن و باقی ماند ارمیا در حالتیکه مرده و میت بود صد سال پس بعد از
صد سال خداوند او را زنده کرد پس اول چیزیکه از او زنده نمود چشمهای او بود مثل سفیدی تخم مرغ پس نظر کرد ارمیا
و ... نمود براو خداوند که چه قدر مکث کردی عرض نمود یک روز پس نظر کرد بآفتاب دید که بلند شده عرض کرد یا بعض از روز
پس فرمود خداوند بلکه مکث کردی صد سال پس نظر کن بسوی طعام و شربت خود که تغییر نکرده و نظر کن بحمار خود هر آینه میگردانیم
این امر زنده شدن ترا آیه برای مردم و نظر کن باستخوانهای پوسیده چه طور آنها را از جای ریخته شده بلند میکنیم و آنها را
روی همدیگر میگذاریم و زنده میکنیم و بعد از آن گوشت بر روی آنها میکشیم پس ارمیا نظر میکرد باستخوانهای پوسیده متفرقه که
جمع میشد باو و نظر مینمود بگوشت همچنانکه خورده بود آنها را درنده ها که میامد بسوی استخوانها از این طرف و از آن طرف و
میچسبید باستخوانهای او تا آنکه خودش و خرش هر دو برخواسته پس گفت میدانم خداوند بر هر چیزی قادر است تمام شد تفسیر قمی
و تفسیر عیاشی و در احتجاج و اکمال الدین نیز این قصه را بارمیا نسبت دادند مثل در تفسیر سابق و لکن در سه و چهار خبر دیگر
این قصه را بحضرت عزیر نسبت داده و بعض علما در بین این احادیث منافات خیال نمودند و در نظر حقیر ابدا تنافی
نیست زیرا که این طور قصه هم برای ارمیا و هم برای عزیر اتفاق افتاده اما ارمیا از جهة تعجب او از کشته های بخت نصر
چنانکه شنیدی و اما عزیر از جهة تعجب نمودن او از مردن قوم خود نفس جمیعا در یکروز چنانکه برین تصریح فرموده محدث کاشانی
اعلی الله مقامه بر هر تقدیر این آیه و این احادیث بسیار که در تفسیر آیه وارد شده دلیل واضح و برهان لایح است بر امکان و
وقوع رجعت در امم سابقه و اتفاق زنده شدن مرده ها در قرون ماضیه آیه چهارم قوله تعالی حکایة عن عیسی و ابری
الاکمه و الابرص و احی الموتی باذن الله یعنی من شفا میدهم کورها در زاد را و شخص برص گرفته را و زنده میکنم مرده ها را باذن
خداوند و معنی موتی مرده هاست یعنی قدرت من که خدا بمن داده اینست که هر قدر مرده خواسته باشید و هر وقت که
میل داشته باشید زنده میکنم باذن خدا و ازین آیه معلوم میگردد که حضرت عیسی ع بسیار از مرده ها را زنده کرده
چنانکه از کتب اخبار و قصص انبیا مستفاد میشود و در تفسیر عیاشی نقل کرده که اصحاب حضرت عیسی از او سؤال

و حزاور اکه مرده بود تم زنده کرد

آفتاب

نمودند که برای ایشان یک مرده زنده کند پس آنها را آورد بقبر سام پسر حضرت نوح علیه السلام پس فرمود برخیز باذن
خدا ای سام ابن نوح پس قبر او منشق شد بعد از آن کلام خود را اعاده نمود پس حرکت نمود سام و باز کلام
را اعاده نمود پس بیرون شد از قبر پس حضرت عیسی ع باو فرمود کدام یک از برای تو خوبتر است که باقی
بمانی و زندگانی نمائی یا آنکه برگردی به قبر عرض نمود یا روح الله بلکه برمیگردم بدرستیکه من میابم سوزش مرگ را در
قلب خودم تا امروز تمام شد حدیث پس این آیه شریفه و تفسیر مذکور دلیل واضح شد بر وقوع رجعت در گشتن مرده
ها بدنیا در این نشاه و بر امکان زنده شدن در دنیا و رفع نمود استبعاد رجعت را و انکار زنده شدن را آیه پنجم
قوله سبحانه و تعالی و تبری الاکمه و الابرص باذنی و اذ تخرج الموتی باذنی یعنی بخاطر بیاور آن نعمت مرا در آن
روزیکه باذن من شفا میدادی کورها در زاد را و شخص مبتلا به برص را و آن روز را که بیرون میکردی مرده ها را از
قبرها و زنده مینمودی ایشان را باذن من پس این آیه شریفه دلالت تام دارد بر زنده شدن مرده ها به لفظ تخرج الموتی
دلیل واضح است بر اینکه شغل حضرت عیسی ع زنده کردن مرده ها بود زیرا که موتی جمع میت است و تخرج مضارع
است و معنی مضارع تجدد و حدوث آن معنی است و شغل فاعل و متلبس بودن او بفعل است و این معنی در
اصول فقه مبرهن است و حقیر توضیح و تفصیل آنرا در کتب فقه خود بیان نموده مثل درة البیضاء و مسایل الجعفریه
و درة الغرویه و اثنی عشریه هر که خواهد بیکی از آنها رجوع نماید و حاصل اینست که آیه شریفه دلیل واضح است بر اینکه
حضرت عیسی بسیار وقت از اوقات مرده زنده میکرد و اکثر از آنها در دنیا میماندند و زندگانی میکردند و از
آنها اولاد میشد و زن میگرفتند چنانکه در تفسیر عیاشی و در کافی از حضرت امام جعفر صادق ع نقل شده که از آن حضرت
سؤال نمودند که آیا زنده کرد حضرت عیسی کسی را که او بخورد و او مدتی بماند و او اولاد بوده باشد پس حضرت فرمود بلی
این واقع شده بدرستیکه حضرت عیسی یک صدیق و دوست داشت و بمنزل او میرفت و نزول میکرد و یک زمانی
از او غائب شد و بعد از زمانی بمنزل او رفت تا باو سلام نماید مادر او بیرون شد و از او سؤال نمود مادرش عرض کرد
که او مرد عیسی فرمود آیا میداری دوست که او را دیده باشی عرض کرد بلی حضرت فرمود فردا میایم و او را زنده میکنم
پس فردا آمد فرمود بمادر او که بیا با من برویم بسر قبر او و چون آمدند پس حضرت دعا کرد و او زنده شد و مادر او او را
دید و گریه کرد پس حضرت عیسی ع بر مادر او ترحم نمود فرمود باو که دوست میداری با مادرت زنده بمانی پسر عرض کرد یا
نبی الله باقی ماندن با خورد و خوراک و روزی و مدت خواهد بود یا بدون خوردن و آشامیدن و مدت خواهد شد
عیسی فرمود بلکه میخوری و زندگانی میکنی و مدت بیست سال میمانی و زن میگیری و از برای تو اولاد میشود پس عرض کرد قبول
میکنم باقی ماندن را پس او را داد بمادرش و او بیست سال زندگانی و عیش نمود و زن گرفت و از او اولاد متولد گردید تمام شد حدیث
و ازین قبیل احادیث بسیار است چنانکه در حیات القلوب و بحار نقل فرمودند بلکه این نحو قضایا از برای پیغمبر ما
محمد ص بسیار اتفاق افتاده یکی از آنها آن حدیث است که در احتجاج از حضرت سید الشهدا ع نقل کرده و در کتاب
توحید از حضرت امام رضا علیهما السلام منقول شده که اجتماع نمودند جماعة قریش در نزد حضرت رسول ص پس عرض
کردند که مرده های ما را زنده کن پس آن حضرت امیر المؤمنین ع را بایشان فرستاد و فرمود باو آن حضرت که با اینها برو بسوی
بیجبانه پس ندا کن بصوت بلند باسم ایشان که آنها را زنده میخواهند و بگو ای فلان و فلان و ای فلان محمد ص میگوید که
برخیزید باذن خدا پس حضرت امیر المؤمنین ع چنان کرد پس ایشان زنده شدند و برخواستند در حالتیکه خاک از سر
آنها میریخت پس قریش آمدند و از مرده های خود احوال پرسیدند و بعد از گفتگو های ایشان مرده ها خبر دادند بقریش
که محمد صلی الله علیه و آله به پیغمبری مبعوث شده و گفتند آن مرده ها را که ما آرزو میکنیم که کاش زمان او را درک
میکردیم و باو ایمان میاوردیم پس حضرت رضا ع فرمود که هر آینه آن حضرت شفا داد کور مادر زاد را و شخص به برص
مبتلا شده را و دیوانه شد کان را و با آن حضرت حیوانات تکلم نمود و مرغها و جن و شیاطین با آن حضرت سخن گفتند تمام
شد و احادیث در این مقام بسیار است و ذکر آنها باعث تطویل است و الحاصل این آیات شریفه و صحه الدلالة آیات

بر وقوع رجعت در زمان سابقه و زنده شدن جمعی از مرده‌ها در قرون ماضیه و احادیث که در تفاسیر این آیات است
دلالت آنها واضح‌تر و برهان بودن آنها روشن‌تر است بر وقوع رجعت و هر چیزیکه در حد نفس خود ممکن
الوقوع باشد و بودن از محال نباشد انکار آن کار عاقل نیست بلکه انکار آن کاشف است از نبودن
عقل و سفاهت و بلادت صرفه و عدم شعور بالمره و اگر بر چیز ممکن خبر دهد یک شخص صادق بلکه یک معصوم و
خصوصا خبر دهد بوقوع آن خالق معصوم پس انکار آن کفر محض خواهد بود زندقه صرف خواهد شد و این
قاعده کلیه است در تمام اصول الدین و فروع آن پس در اینجا نیز چنین است زیرا که رجعت و زنده شدن مرده
امر ممکن است و وقوع آن عقلا محال نیست و مخبر صادق که پیغمبر و امام باشد بآن خبر داده و خالق عصمت
و معصوم نیز در قرآن در آیات سابقه بآن خبر داده و بر وقوع آن اخبار فرموده پس عقل بطور یقین میداند که آن
صحیح است و موافق واقع است و منکر آن انکار ضروری میکند و آن هم کافر و مخلد در دوزخ است زیرا که اگر
کسی منکر ضرورت و بدیهی عقل بشود از زمره عقلا خارج و داخل در نوع حیوانات خواهد گشت و این کس قابلیت
ندارد که با عقلا و دانایان داخل بهشت گردد بلکه باید او را بجای مناسب شأن او ببرند و او را در محل جهل جحیم و
در محبس عنا و جهنم حبس کنند تا با عدالت و قضیه درست باشد و با میزان واقعی موافق گردد و اینست که منکر
ضروری دین و انکار بدیهی عقل و یقین در جهنم مخلد و دائم خواهد شد و در دنیا کافر در زمره سگ و خوک
نجس میگردد زیرا که نجاست عبارت است از خباثت واقعی و کثافت معنوی و آن انکار ضروری و عناد با
عقل و یقینی است و عدم انقیاد بفرمایش صاحب شرع است و ازین جهت است نجاست کفار زیرا که ایشان
منکر نبوت هستند با آنکه نبوت پیغمبر ما از اقوای ضروریات و ابده بدیهیات است و چونکه آنها انکار نبوت
نمودند و از مقتضای عقل و یقین خارج شدند صاحب شرع حکم فرمود بنجاست ایشان در آیات و اخبار
متواترات چنانکه این مطلب را بالتفصیل در کتاب کشف الحجاب بیان کردیم و پرده را برداشتیم و علت
نجاست منکر ضروری دین و انکار کننده عقل و یقین در نظر صاحب شرع اینست که این قسم اشخاص را د
این نحو آدم را اهل دین میان خود راه ندهند و از آنها اجتناب نمایند و با آنها معاشرت و مباشرت نکنند و
ایشان را مثل بول و سگ نجس بدانند تا آنکه اهل دین و عقل و یقین از شر و فساد آنها محفوظ باشند و تا آنها متدینین
و صاحبان عقل و یقین را ضایع و از دین بیرون نکنند و کسی نیز از اهل ایمان بآن اعتقاد نباشد و ذکر
این مطلب در اینجا مناسب نیست و مقصود اشاره بود بآن فی الجمله و حاصل اینست که مسئله رجعت در شرع انور ضروری است
و قرآن بر آن دلالت کرده و اخبار آل اطهار بآن ناطق شده با وجود آنکه خود رجعت ممکن است و در عقل محال نیست
و وقتیکه قرآن بآن شاهد گردید پس ضروری میشود و آیات داله بر رجعت واقعه در امم سابقه زیاده بود و لکن ما
اکتفا نمودیم بر همین پنج آیه مذکوره زیرا که در آنچه ذکر شد کفایت است از برای اهل بصیرت و قضیه زنده شدن
مرغها در دست حضرت ابراهیم از این قبیل است و زنده شدن اصحاب کهف را بعد از سیصد و نه سال مرحوم صدوق
بر رجعت حمل کرده و بر زنده شدن آنها بعد از مردن قائل شده و از علماء عامه نقل فرموده که ایشان گفتند نزول
عیسی در آخر الزمان و نماز کردن او با مهدی صاحب الزمان رجعت او است و ما بعد از آیات سابقه احتیاج بآن
فرمایش نداریم پس وقتیکه مقدمه واضح گردید و رجعت فی الجمله ولو در امم سابقه ثابت شد پس معلوم میشود که
زنده شدن محال نیست و رجعت ممکن است و چیزیکه ممکن شد وقوع آن اشکال ندارد و وقتیکه مخبر صادق
مثل پیغمبر ما ص خبر داد بوقوع آن پس یقین کامل برای شخص عاقل حاصل میشود بوقوع رجعت و زنده شدن بعد از مردن
در این امت نیز اما خبر دادن حضرت رسول ص بوقوع آن و خبر آن در این امت پس آن حدیث متواتر است
در میان عامه و خاصه که احدی در صحه در آن شبهه نکرده از اهل اسلام و آن حدیث اینست که فرمود میباشد در
این امت مثل آنچه در امم سابقه واقع شده است مانند دو جفت و دو تای نعل و پرهای تیر با یکدیگر تمام شد

پس از این حدیث معلوم میشود رجعت در این امت از محتومات است و لابد است از وقوع آن و الحاصل مقدمه معلوم شد
شروع نمائیم باصل مقصود و آن بیان آیات است که بتفسیر شده بظهور حضرت مهدی قائم ع و رجعت ائمه طاهرین
و اثبات این مطلب پس میگوئیم بعون الله تعالی و به برکت ائمه هدی آیه اول در جزو ثانی از سوره بقره قوله تعالی
اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا یعنی در هر جا بوده باشید خداوند عالمیان تمامی شما را میاورد و حاضر میکند و در
تفسیر صافی فرموده که اخبار و احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده که مراد ازین آیه وافی هدایه اصحاب حضرت
مهدی قائم حجة بن الحسن است در آخر الزمان یعنی خدای قادر اصحاب آن حضرت را در یک زمان اندک همه ایشان را
به حضور آن حضرت حاضر میکند و در تفسیر عیاشی و مجمع البیان در تفسیر این آیه از امام رضا علیه السلام نقل کرده
که آن حضرت فرمودند و هرگاه قائم شود و ظاهر گردد قائم ما اهلبیت پس البته جمع میکند خداوند عالم تمامی شیعیان
ما را و حاضر میگرداند آنها را از جمیع شهرها و بلادها به خدمت آن حضرت و همه در حضور او میباشند و در تفسیر عیاشی
و کتاب اکمال الدین از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود به تحقیق نازل شده این آیه در اصحاب
حضرت قائم حجة بن الحسن ع و بدرستیکه اصحاب آن حضرت مفقود میشوند در شب از فرش خود پس صبح میکنند در مکه و بعضی از
ایشان در روز سیر میکنند در میان ابر و ما میشناسیم نام او را و نام پدر او را و نسب او را تمام شد حدیث پس این احادیث
دلالت واضحه نمود بر اینکه این آیه شریفه در خصوص اصحاب آن حضرت نازل شده و مقصود خداوند از جمع شدن مردم
جمع شدن در خدمت اوست و خدای تعالی بقدرت خود اصحاب آن بزرگوار را دور او جمع میکند بدون زحمت بیابان
بلکه همه آنها با بطی الارض یا بامر میآیند بخدمت او آیه دویم در جزو ثانی از سوره بقره قوله سبحانه و تعالی و لنبلونکم
بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرین یعنی البته اختبار و امتحان میکنیم شما را
بچیزی از ترس و گرسنگی و ناقص شدن مالهای شما و نقصان نفس شما و کمی ثمرهای زراعت و اشجار شما تا برای خود شما
معلوم گردد که کدام یکی از شما از امتحان سالم بیرون شوید و بشارت بده در آنوقت صبر کنندگان را این حاصل
ترجمه آیه بود و در اکمال الدین مرحوم صدوق از حضرت صادق ع روایت کرده در تفسیر این آیه شریفه که آنحضرت
فرمود که این علامات قبل از ظهور حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله واقع میشود و اینها از جانب خداوند بر مؤمنین
وارد میگردد و فرمود بچیزی از خوف و ترس از پادشاهان بنی امیه در آخر سلطنت آنها و گرسنگی بسبب گرانی
نرخها در میان مردم و نقصان مالهای مردم بفساد تجارت و کمی منفعت و نقصان در نفس مردم بمرگ زرد و بمرگ
فاحش و کمی ثمرات و میوه‌ها بسبب قلت حاصل و کمی دخل زراعتها و بشارت بده بر صبر کنندگان در آنوقت که همه اینها
بوقوع رسیده به تعجیل ظهور قائم آل محمد پس بعد از این فرمود که این تأویل هست و تأویل آنرا نمیدانند مگر خدا و کسانیکه
راسخ در علمند تمام شد حدیث و لکن این حدیث محتاج به بیان است هر چند فقره آن اول فرمایش آن حضرت
که فرمود ترس از پادشاهان بنی امیه و ظاهر امراد از ایشان بنی فلان باشد زیرا که ایشان از نسل بنی امیه هستند
همچنانکه این را مورخ فرانسوی تفصیلا نوشته و جناب مؤید الاسلام در جریده خود که در اول محرم سال هزار و
سیصد و بیست و هشت نوشته از او نقل نموده هر که خواهد بآن جریده رجوع کند دویم فرمایش آنحضرت که
مردم بمرگ زرد و موت فاحش مرده میشوند که معنای موت در یک روایت است ظاهر امراد ازین مرگ وبا
باشد یا مرگ پی در پی باشد که بسیار مردم در اندک زمانی تلف میشوند یا بجنگ و یا بغیر جنگ و مقصود زیاد
شدن مرده‌هاست از متعارف سیم فرمایش آنحضرت است که این تأویل آیه است و مراد ازین تأویل آخر تفسیر است
که فرمود و بشر الصابرین به تعجیل ظهور القائم یعنی متصل شدن به تعجیل ظهور القائم تأویل است نه تفسیر و این را غیر
خداوند و راسخین کسی نمیداند و حاصل اینست که این حدیث صحیح وارد در تفسیر آیه در مقام بیان بودن آیه است
در تعداد علامات ظهور حضرت قائم پس آیه مع تفسیرش دلیل واضح است در بیان علامات ظهور آن حضرت
و در خبر دادن از دلالت آیه بظهور آنجناب آیه سیم در جزو دویم از سوره بقره قوله تعالی و قاتلوهم حتی لا تکون

فتنه ویکون الدین کله لله فان انتهوا فلا عدوان الا علی الظالمین یعنی بکشید کفار را تا فتنه نباشد در زمین و شرک برداشته شود و بوده باشد دین خالص از برای خداوند پس اگر برگشتند و قبول اوامر و اطاعه خداوند نمودند پس عدوان نیست مگر بر ظالمان یعنی بعد از توبه از کفار دست برداشته میشود و از ظالمان برداشته نمیشود و ظالمان را میکشند و بر ایشان تعدی میشود این حاصل ترجمه آیه و در اخبار معتبره وارد شده که مراد از ظالمان در این آیه اولاد قاتلان حضرت امام حسین ع و بدست مبارک امام عصر عجل الله فرجه بر ایشان تعدی که جزاء اعمال و اعتقاد ایشانست خواهد شد و انهارا حضرت قائم میکشد چنانکه صدوق اعلا الله مقامه در علل الشرایع از حضرت امام رضا ع روایت کرده که آن حضرت پرسیدند اگر چه میفرمائید در حدیث که از حضرت صادق ع نقل شده که فرمودند وقتیکه قائم ما اهل بیت ظاهر میشود میکشد اولاد قاتلان حضرت امام حسین را ع بسبب افعال پدران آنها حضرت رضا ع فرمودند حدیث صحیح است پس عرض کرد خداوند عالم در جمیع اقوالش و فرمایشاتش ولکن اولاد قاتلان حضرت امام حسین علیه السلام راضی میشدند بکرده های پدران خود و فخر میکردند بآن کردار ایشان و هرکسیکه راضی باشد بچیزی میشود مثل آنکس که آنرا نموده و هرگاه یک کسی کشته شود در مشرق پس راضی شود بمردن او در مغرب کسی پس هر آینه میشود راضی بقتل او شریک آن قاتل در نزد خداوند عالم پس بدرستیکه میکشد حضرت قائم آل محمد در وقت ظهورش اولاد قاتلان سید الشهدا را بسبب راضی بودن ایشان بکرده های پدران خود و روایه نموده در تفسیر عیاشی از حضرت صادق ع در تفسیر فلا عدوان الا علی الظالمین که فرمود عدوان و تعدی نیست مگر بر اولاد قتله حضرت امام حسین ع یعنی در دست مبارک حضرت قائم در زمان ظهورش و باز هم عیاشی در روایت دیگر نقل نموده از امام ع که خداوند قهار تعدی نمیفرماید و مجازات نمیکند مگر بر اولاد قتله سید الشهدا ع یعنی در وقت قیام حضرت قائم آل محمد تمام شد حدیث پس از این احادیث معتبره معلوم شد که این آیه شریفه در دست حضرت حجة عجل الله فرجه جاری خواهد شد و عدوان بر ظالمان در زمان ظهور آن حضرت واقع میشود و فتنه در وقت آن بزرگوار رفع شود و دین خالص از برای خداوند در آنزمان میگردد و واضح گردید که تفسیر این آیه یا تاویل آن در دست آنجناب ظاهر خواهد شد و آنچه ما ذکر نمودیم از این احادیث در صحت محتاج تبیان و تفکر نیست پس این آیه نیز در شان امام عصر حجة بن الحسن علیه السلام است آیه چهارم در جزو دوم از سوره بقره

ملائکه

قوله سبحانه وتعالی هل ینظرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام والملائکه وقضی الامر یعنی آیا نظر میکنند این قوم و منتظر میشوند اینرا که بیاید بر ایشان خداوند عالم در سایه های از ابر و بیاید بر آنها و اگر ملائکه بیاید امر تمام میشود و مهلت بر آنها داده نمیشود این ترجمه ظاهر آیه و در قرائت اهلبیت علیهم السلام آیه بنحو دیگر است زیرا که حضرت امام رضا ع این نحو قرائت نموده الا ان یاتیهم الله بالملائکه فی ظلل من الغمام چنانکه در تحفه الاخیار که در قرائة الائمة الابرار است اینرا نقل نمودم بهر تقدیر از تفسیر این آیه معلوم میشود که این آیه مبارکه در خصوص حضرت قائم آل محمد ص نازل شده و مراد از ملائکه که نازل میشود اعوان و انصار آن حضرت است که از آسمان بنصرت آنجناب میآیند چنانکه عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که آن حضرت فرمود گویا بدرستیکه من نگاه میکنم به قائم اهلبیت بتحقیق استعلا کرده بر نجف اشرف شما پس وقتیکه بر نجف شما آمد نشر میکند علم حضرت پیغمبر را پس وقتیکه نشر نمود رایت آن حضرت را نازل میشود بر حضرت قائم ملائکه بدر در حضرت باقر ع فرمود که امام عصر عجل الله فرجه نازل میگردد در قبه های از نور در وقتیکه نازل شود به پشت کوفه که نجف باشد وارد میشود در آنجا بفاروق که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است پس این در وقت نزول اش میشود و آلم قضی الامر پس مراد از آن داغ کذاشتن است بر خرطوم کفار در روزیکه کافران را داغ گذارند تمام شد حدیث وایضا عیاشی از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده در تفسیر این آیه شریفه که فرمود نازل میشود حضرت قائم علیه السلام در هفت قبه از نور و معلوم نمیشود که در کدام یکی است در وقت نزول آن حضرت در پشت کوفه پس این در وقت نزولش میشود و تمام شد پس از این دو حدیث معلوم شد که مراد از آیه آن حضرت است و مقصود آمدن آن جناب است و این بنا بر قرائت ائمه که ذکر شد موافق است

زیرا که ترجمه آن اینست مگر اینکه بیاورد خداوند بر ایشان ملائکه را در لختهای و پرده های ابر یعنی منتظران روز هستند که خداوند ملائکه را در سایبانهای ابر بر ایشان میآورد و این معنی موافق بیان دو حدیث سابق است پس قرائة ائمه با تفسیر آیه مطابق شد زیرا که در تفسیر فرمود که حضرت حجة عصر در قبه های نور که عبارت باشد از سایبان های ابر نازل میشود و با و ملائکه هم میشود و از همین جهت معلوم نشود که در کدام یکی است و در آیه نیز میفرماید که خداوند عالم ملائکه را بر ایشان میآورد و حاصل این بیان است پس معلوم شد که این آیه در شان آن حضرت نازل گردیده آیه پنجم در سوره آل عمران در جزو سیم قوله تعالی واذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه یعنی آنوقتیکه خداوند عالم از پیغمبران عهد گرفت هر آینه آنچه بشما دادم و عطا نمودم از کتاب و حکمه و بعد از آن بیاید بشما پیغمبری که شما و آن چیزی را که شما دارید و با شماست تصدیق نماید البته در این وقت بآن پیغمبر ایمان بیارید و بر او یاری کنید و در احادیث معتبره وارد شده که این آیه در رجعت واقع میشود و یاری و نصرت پیغمبران بر پیغمبر ما و وصی او در رجعت خواهد بود چنانکه در تفسیر قمی و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کردند که فرمود خداوند مبعوث نفرموده پیغمبری را از پیغمبران از زمان حضرت آدم تا حضرت نبی خاتم مگر اینکه از ایشان عهد گرفته که رجوع کنند بدنیا و نصرت و یاری کنند امیر المؤمنین را و اینست معنی قوله تعالی لتؤمنن به ولتنصرنه یعنی ایمان بیاورید برسول الله صلی الله و یاری کنید بامیر المؤمنین ع تمام شد و در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق ع روایت کرده است که فرمود یعنی ایمان برسول خدا خواهند آورد و حضرت امیر را یاری خواهند کرد در رجعت پس فرمود بخدا سوگند که هر پیغمبر که خدا مبعوث گردانیده است از آدم و هر که بعد از اوست جمیع ایشان را برمیگرداند بدنیا تا قتال و جهاد کنند در پیش روی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در کتاب منتخب البصائر از کتاب واحده از حضرت امام محمد ع روایت کرده است که فرمود حضرت امیر المؤمنین ع تا آنجا که میگوید و چون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد و پیمان از ایشان گرفت که بما ایمان آورند و ما را یاری کنند پس حضرت این آیه را خواند و فرمود یعنی ایمان بیاورید بمحمد صلی الله علیه وآله و یاری کنید وصی او را و همه پیغمبران یاری خواهند کرد بدرستیکه حقتعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمد ص که یاری یکدیگر بکنیم و بتحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد کردم در پیش روی او و کشتم دشمنان او را و وفا نمودم از برای خدا آنچه گرفته است از من از میثاق و پیمان در یاری محمد و هنوز یاری من نکرده اند احدی از پیغمبران و رسولان خدا بعد از این در رجعت یاری من خواهند نمود و مابین مغرب و مشرق زمین از من خواهد بود همه و البته خداوند همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولیکه بوده باشند و در پیش روی من شمشیر خواهند زد بر سر زنده ها و مرده ها که زنده شده باشند از جن و انس و چه بسیار عجیب است و چگونه تعجب نکنم از مرده هائیکه خدا ایشان را زنده کند و گروه گروه از قبرها بیرون آیند لبیک گویان و صدا بلند کنند که لبیک لبیک یا داعی الله و در میان بازارهای کوفه روند و شمشیرهای برهنه بر دوشهای خود گذاشته باشند و بر سر کافران و جباران و اتباع ایشان زنند از جباران اولین و آخرین تا آنکه حقتعالی وفا کند بوعده که فرموده بر ایشان در قرآن که وعد الله الذین آمنوا تا آخر آیه تا آنکه فرمود بدرستیکه مرا برگشتنی بعد از برگشتن و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب رجعتها و کشتنها و صاحب حملها و انتقام کشیدن ها و دولتهای عجب و منم مانند شاخی از آهن و منم بنده خدا و برادر رسول خدا و من امین خدا و خازن علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و حجه خدا تا آخر حدیث که طولانی است پس این خبر شریف دلالت و اتحجه نمود بر اینکه این آیه شریفه در خصوص رجعت حضرت امیر المؤمنین است و همچنین آن دو حدیث سابق که هر دو دلالت صریحه دارد در رجعت آن

حضرت و معلوم است که رجعت آن حضرت در زمان ظهور حضرت قایم آل محمد خواهد شد و در این سه حدیث هر چند که از ظهور حضرت قائم اسم نبرده است ولکن از قراین و امارات معلوم است که رجعت ائمه بعد از ظهور آن جناب خواهد شد و ختم کنیم این آیه را بذکر دو حدیث اول آنها در مجمع البیان از حضرت امیر المؤمنین ع نقل کرده که مرویست که خداوند عالم پیمان گرفت از پیغمبران قبل از پیغمبر ما بر اینکه خبر بدهند و اخبار کنند بر امتهای خود ایشان بر مبعوث شدن او و بر تعریف و توصیف او و بشارت بدهند بر امتها با آمدن او و مامور شوند به تصدیق او و دوم نیز هم از آن حضرت روایت نموده که فرمود خداوند مبعوث نفرموده و ارسال نکرده هیچ پیغمبر را آدم باشد یا بعد از آدم مگر آنکه پیمان و عهد گرفته از آن بر اینکه هرگاه مبعوث فرمود خداوند حضرت محمد را او زنده باشد البته باو ایمان بیاورد و بر او نصرت و یاری کند و امر فرموده خداوند بر اینکه آن پیغمبران پیمان بگیرند بر این امر از قوم خود و امت خودشان پس از این دو حدیث شریف معلوم شد که احدی از پیغمبران نیامده مگر آنکه برای اظهار شان و نبوت و خاتمیت و افضلیت پیغمبر ما و بیان ولایت و امامت اوصیای او و وجوب کردن بر ختم نمودن اطاعت و انقیاد ایشان را بر امتان خودشان و حدیث دوم صریحست در وجوب بودن نصرت و یاری پیغمبران و امتان ایشان بر آن حضرت پس از همه احادیث معتبره گذشته خصوصاً حدیث که از کتاب واحده نقل شده معلوم گردید که این آیه شریفه در خصوص رجعت ائمه علیهم السلام نازل شده و در قرائت اهل بیت ع این آیه را بنحو دیگر قرائت فرموده اند چنانکه در تحفة الاخبار نوشته ام آیه ششم در جزو سیم از سوره آل عمران قوله تعالی افغیر دین الله یبغون وله اسلم من فی السموات والارض طوعاً و کرهاً یعنی طلب میکنند غیر دین خدا را و حال آنکه بر خدا و دین او تسلیم شده و گردن نهاده آنکس که در آسمانها و آنکس که در زمین است یا برغبت و بطور دلخواهی و یا باکراه و بطریق اجباری و در احادیث وارد شده که مضمون این آیه در زمان ظهور حضرت قایم خواهد شد و تسلیم شدن جمیع مردم طوعاً و کرهاً در وقت آن حضرت میشود و در زمان سلطنت آنجناب واقع میگردد چنانکه در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده این آیه شریفه نازل شده در خصوص حضرت قایم آل محمد ص و در روایت دیگر از آن حضرت نقل کرده که آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود و بعد از آن فرمایش کردند که زمانیکه قایم ما اهل بیت ظاهر شود نماند یک قطعه از زمین مگر آنکه ندا میشود در آن بر شهادتین شهادت بر توحید و شهادت بر رسالت و در مجمع البیان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود معنای این آیه اینست که مجبور میشود اقوام و طوایف مردم بر اسلام و میآیند قومهای متعدد با طوع و رغبت و جمعی باکراه و از ترس شمشیر و در تفسیر صافی فرموده یعنی در زمان حضرت قایم آل محمد پس از این احادیث معلوم شد که این آیه در شان آن حضرت و در بیان وقت ظهور آن بزرگوار و بیان حالات آنجناب نازل شده است و این واضح است آیه هفتم در جزو چهارم از سوره آل عمران قوله تعالی و من دخله کان آمنا یعنی هر کس که داخل شود بر آن او مأمون میشود و در امان و امن میگردد و در تفسیر وارد شده که مراد از امان و مأمون بودن در زمان حضرت قایم است چنانکه صدوق اعلی الله مقامه در علل الشرایع از حضرت صادق ع روایت کرده که آن حضرت با بو حنیفه فرمودند خبر بده بمن از این آیه و من دخله کان آمنا کدام زمین است ابن ابو حنیفه گفت این کعبه است حضرت فرمود آیا میدانی که حجاج ابن یوسف در وقتیکه منجنیق گذاشت بعبد الله ابن زبیر در کعبه پس او را کشت آیا او در امن و امان بود پس ابو حنیفه ساکت شد و سخن نگفت پس از آن حضرت پرسیدند از جواب این و تفسیر این آیه پس فرمود هر که بیعت بر قایم ما اهل بیت نماید و داخل شود در اصحاب او و مسح کند دست او را پس او در امان است تمام شد پس واضح گردید که این آیه در شان آن حضرت و در بیان زمان ظهور آن بزرگوار است و این حدیث منافات ندارد با احادیث معتبره بسیار که در بیان معنی آیه وارد شده که مراد امنیت در حرم مکه و امان در او است و حرام است که کسی را از حرم حذر بیرون برند هر چند که در خارج حرم آدم کشته باشد بعلت اینکه این حدیث ها در معنای ظاهر آیه است و حدیث اول در معنی

باطن

باطن او است و با آنکه این حدیث ها در تفسیر است و حدیث اول در تأویل آیه است و با آنکه اینها در تنزیل آیه است و آن در تأویل آیه شریفه وارد شده در میان اینها منافات و تعارض نیست زیرا که از برای قرآن معنای بسیار و بطنهای بیشمار است چنانکه در اخبار وارد شده پس منافات در بین تفسیر و تأویل نیست و همچنین است در آیات سابقه و آیاتی که بعد ذکر میگردد آیه هشتم در جزو چهارم از سوره آل عمران قوله تعالی یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین یعنی مدد و اعانت میکند بر شما خدا به پنج هزار ملائکه که علامت شده بودند بر عمامه‌ها و این آیه در جنگ بدر نازل شده و خداوند در آن جنگ بر مؤمنین نصرت کرد و ملائکه را بیاری ایشان فرستاد و تنزیل این در جنگ بدر است و تأویل این در امام عصر و صاحب الامر است چنانکه عیاشی از امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر این آیه روایت کرده که آن حضرت فرمود بدرستیکه ملائکه که نصرت و یاری نمودند بحضرت پیغمبر در روز بدر بآسمان صعود و عروج نکرده اند و نخواهند نمود تا آنکه یاری کنند حضرت صاحب الامر را و آنها منتظر ظهور آن حضرت را دارند و ایشان پنج هزارند پس این حدیث شریف دلالت نمود بر اینکه این آیه تأویل بآن حضرت شده و مراد او است و منافات در بین تأویل و تنزیل ندارد چنانکه ذکر شد و در جای خود معلوم گردیده آیه نهم در جزو پنجم از سوره نساء قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید بخداوند عالم و برسول و پیغمبر او اطاعت و انقیاد کنید بفرمایشات خداوند و بفرموده پیغمبر او و باوامر و فرموده های صاحبان امر که از شما هستند پس این آیه شریفه چنانکه اطاعت خداوند را و انقیاد پیغمبر را واجب نموده همچنین اطاعت و انقیاد صاحبان امر را نیز واجب گردانیده بدون شبهه و من غیر ریب و مراد از صاحبان امر در این آیه وافی هدایة ائمه و اهل بیت علیهم السلام هستند بالضروره و باخبار صحیحه و باحادیث صحیحه از حضرت امیر المؤمنین تا حضرت قایم آل محمد چنانکه در کتاب کمال الدین از جابر ابن عبد الله انصاری روایت کرده که فرمود وقتیکه این آیه نازل شد بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض نمودم یا رسول الله ما شناختیم خداوند و پیغمبر او را پس اولی الامر کیانند و صاحبان امر کیستند که خداوند طاعت ایشان را با طاعت واجبه تو مقارن و ذکر آیه ذکر فرموده پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود ای جابر ایشان خلیفه های منند و ایشان امامان مسلمانان بعد از من هستند و اول ایشان حضرت امیر المؤمنین ع و بعد از او حضرت امام حسن و بعد از او حضرت امام حسین ع و بعد از او حضرت علی ابن الحسین و بعد از او حضرت محمد ابن علی که در توریة معروف است بباقر و تو او را درک میکنی جابر پس وقتیکه بخدمت او رسیدی پس سلام مرا باو برسان و بعد از او حضرت امام صادق جعفر ابن محمد ص و بعد از او حضرت موسی ابن جعفر و بعد از او حضرت علی ابن موسی و بعد از او حضرت محمد ابن علی و بعد از او حضرت علی ابن محمد ع و بعد از او حضرت امام حسن عسکری و بعد از او همنام من محمد و کنیه من حجة الله فی ارضه و باقی مانده خداوند در میان بندگان خود پسر حضرت امام حسن عسکری این همان کس است که خداوند قادر بدست او فتح میکند تمام روی زمین را از مغرب و این همان کس است که غایب میشود از شیعهای خود و دوستان خودش یک غایب شدنیکه ثابت نمانند در آن غایب شدن او در امامت او مگر آنکسانیکه خداوند قلب آنها را با یمان امتحان کرده باشد جابر گوید عرض نمودم بخدمت حضرت رسول خدا پس آیا از برای شیعه او انتفاع حاصل میشود از آن حضرت در زمان غایب بودن او پس فرمود بلی قسم بآنخدای که مرا بنبوت مبعوث فرموده بدرستیکه شیعه های او روشنائی میابند بنور مبارک او و منتفع میشوند بولایت او در زمان غایب بودن از مثل منتفع شدن مردم بآفتاب که در زیر ابر بوده باشد ای جابر این از مکنون سر خدا و از مخزون علم خدا است پس این را مخفی بدار از غیر اهل آن و در تفسیر صافی بعد از نقل این حدیث فرموده که اخبار در این معنی در کتب متداوله معتبره از جهة بسیاری بحد حصر نمیآید تمام شد پس معلوم گردید که مراد از اولی الامر در این آیه حضرت قایم آل محمد با پدران خودش است و مراد خداوند چنانکه امیر علیه السلام و حسنین از آیه است همچنین است حضرت قایم و معلوم است که صاحب امر بودن آن حضرت بعد از شورش

مشرق تا به

خواهد

خواهد شد و لا عبرة آیه دهم در جزو پنجم از سوره نساء قوله تعالی الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم الی قوله قالوا ربنا لم کتبت علینا القتال لولا اخرتنا الی اجل قریب یعنی آیا نگاه نمیکنی بسوی آن کسانیکه گفته شد بایشان که نگاه دارید دست خود را از جنگ تا آنکه گفتند خدایا چرا واجب نوشته برای ما جنگ را و چرا ما را مؤخر نکردی تا بوقت نزدیک و مراد از اجل قریب وقت ظهور حضرت قایم است در این آیه چنانکه در اصول کافی و در تفسیر عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده اند که فرمود مراد از کفوا ایدیکم کف ید است با حضرت امام حسن و مراد از کتب علیهم القتال وجوب جهاد است با حضرت امام حسین علیه السلام و مراد از الی اجل قریب تأخیر است تا زمان ظهور حضرت قایم آل محمد پس مدرستیکه با او ست ظفر و مؤمنین در آنوقت غالب میشوند بر دشمنان تمام شد پس از این حدیث معلوم شد که این آیه در شان آن حضرت است و مراد از تفسیر آن یا از تأویل آن آنجناب است و ظفر با او خواهد شد آیه یازدهم در جزو ششم از سوره نساء قوله تعالی وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته یعنی نیست احدی از اهل کتاب مگر آنکه او ایمان میاورد باو قبل از مردن او و در اخبار وارد شده که ایمان اهل کتاب در زمان ظهور حضرت قایم خواهد گردید و هر چند یکه تنزیل این آیه در خصوص اولاد و ذریه حضرت فاطمه علیها السلام است چنانکه عیاشی در تفسیر این از حضرت صادق ع روایت کرده که از آن حضرت پرسیدند از این آیه شریفه پس فرمود که این آیه شریفه در شان ما نازل شده خاصه مدرستیکه احدی نیست از اولاد حضرت فاطمه و نمیرد و از دنیا خارج نمیشود مگر آنکه اقرار میکند بر امامت ما اهل بیت همچنانکه اقرار نمودند اولاد حضرت یعقوب بر حضرت یوسف تمام شد پس بنا بر تنزیل آیه مراد از اهل کتاب اولاد فاطمه است و مراد از به امام است و مراد از ضمیر موته باز هم اولاد فاطمه است و اما تأویل این آیه بیان حالات زمان ظهور آن حضرت است چنانکه در تفسیر قمی از شهر بن حوشب نقل نموده که گفت مرا حجاج ابن یوسف وقتی گفت یا شهر یک آیه در کتاب خداست از فهم آن من عاجز شده ام پس من گفتم آن کدام آیه است ای امیر گفت آیه وان من اهل الکتاب زیرا که من امر میکنم گردن یهودی و نصرانی را میزنند و ایشان لبهای حرکت نمیکنند و ایمان نمیاورند تا آنکه مرده میشود گفتم خداوند امیر را اصلاح کند این نحو نیست که تو تأویل نمودی گفت تأویل آیه بچه نحو است گفتم مدرستیکه حضرت عیسی نازل میشود از آسمان قبل از روز قیامت بروی زمین پس نمیماند هیچ اهل ملة از یهود و نصاری و غیر آنها مگر آنکه ایمان میاورد به حضرت عیسی قبل از مردن او و حضرت عیسی نماز میکند در پشت سر حضرت مهدی صاحب الزمان حجاج گفت وای بر تو این را از که یاد گرفته و از کجا آورده پس گفتم آنرا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام یاد گرفتم پس گفت از چشمه صاف و پاکیزه آورده تمام شد پس معلوم شد که تأویل این آیه در زمان حضرت قایم آل محمد ظاهر خواهد گردید و معلوم گردید که این حدیث در تأویل آیه است و حدیث اول در تنزیل او ست زیرا که در حدیث اول حضرت صادق علیه السلام فرمود که این در خصوص اولاد حضرت فاطمه سلام الله علیها نازل شده و در این حدیث از حضرت امام محمد باقر ع نقل نموده فرمود که تأویل این آیه بآن نحو نیست که تو گمان کردی و بعد از آن تأویل آیه را ذکر نمود پس بنا بر این حدیث اول تنزیل است و حدیث دوم تأویل با آنکه هر دو حدیث تأویل است و تأویل مراتب دارد چنانکه تفسیر نیز مراتب دارد و هر کدام از معانی وارده حمل میشود بر یک مرتبه از تفسیر و یا از تأویل و ابدا منافات ندارد بعلت آنکه از برای قرآن هفت بطن و یا هفتاد بطن است همچنانکه اخبار بسیار در این معنی از معدن وحی و تنزیل وارد شده و آنچه شنیدی که استعمال یک لفظ در دو معنی جایز نیست پس آن در غیر آن است چنانکه از تفاسیر معلوم میشود آیه دوازدهم در جزو هفتم از سوره مائده قوله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول واحذروا فان تولیتم علی رسولنا البلاغ المبین یعنی اطاعت کنید بر خداوند و انقیاد نمائید بر پیغمبر او و حذر کنید پس هر گاه پشت نمائید بعد از اثبات خدا و رسول او و اطاعت و انقیاد نکنید پس مدرستیکه نیست بر پیغمبر ما مگر آشکار رساندن یعنی بعد از تولی شما بر شما عذاب در دنیا نخواهد شد و بر شما مهلت شده و در اصول کافی از حضرت صادق ع در تفسیر این آیه روایت کرده که آن حضرت فرمود آگاه باشید سوگند بخدا

هلاک نشد آنهائیکه قبل از شما بودند و هلاک نشد کسیکه هلاک شد بعد از آنها تا آنکه ظهور کند قایم ما اهل بیت مگر بسبب ترک ولایت ما و انکار کردن حق ما و حضرت رسول ص از دنیا نرفت تا آنکه لازم کرد بر گردن تمام این امت حق امامت ما را و خدا هدایت کند هر کس را که خواهد بسوی راه راست تمام شد پس از این حدیث معلوم شد که مراد از مهلت که از آیه مستفاد شد تا زمان ظهور حضرت قایم آل محمد است و تا آن حضرت ظهور نکرده خداوند بر گناهکاران و کافران مهلت داده و در وقت ظهور آن حضرت مهلت داده نمیشود بر ایشان و اگر معنی این آیه این نحو نباشد این حدیث در تفسیر این آیه مناسبت ندارد و حال آنکه بغیر از این حدیث تفسیر دیگر ندارد پس معلوم میشود آنچه ما ذکر کردیم که این آیه نیز اشاره است بر زمان ظهور آن حضرت آیه سیزدهم در جزو هفتم از سوره انعام قوله تعالی فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون یعنی پس وقتیکه نسیان کردند آن چیزی که متذکر شده بودند بآن پس گشادیم بر ایشان درهای همه چیز را تا آنکه وقتیکه شاد شدند بآن چیزیکه عطا شدند گرفتیم ایشان را ناگهان پس آن زمان آنها مأیوس شدند و این آیه تأویل شده بلکه تفسیر شده بظهور حضرت قایم آل محمد ص چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که آن حضرت فرمود پس وقتیکه نسیان نمودند آن چیز را که متذکر شده بودند یعنی پس وقتیکه ترک کردند ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را و حال آنکه مأمور شده بودند بآن گشادیم بر آنها درهای همه چیز را از دولت در دنیا و آنچه بر آنها بسط و وسعت شده بود در دنیا پس اخذ کردیم آنها را ناگهان یعنی اخذ میکنیم ایشان را بقیام حضرت قایم آل محمد گویا که از برای آنها پادشاه نبوده هرگز تمام شد پس این حدیث شریف دلالت کرد بر اینکه مراد از اخذناهم بغتة ظهور حضرت قایم است بدون شبهه در این آیه آیه چهاردهم در جزو هشتم از سوره انعام قوله تعالی یوم یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا یعنی روزیکه میاید بعض آیت های خداوند تو نفع نمیدهد و فایده نمیکند هیچ نفس را ایمان او که از اول ایمان نیاورده بود یا در ایمان خود خیر را کسب نکرده بود و این آیه شریفه در شان حضرت قایم است زیرا که مراد از بعض آیات در این آیه وافی آن حضرت است و یا آنکه علامت های ظهور آن حضرت است چنانکه در کتاب اکمال الدین از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود مراد از این آیه ظهور قایم منتظر است و باز هم در آنکتاب از آن حضرت روایت نموده که مراد از آیات ائمه هستند و مراد از این آیه انتظار شده حضرت قایم منتظر است پس نفع نمیدهد هیچ نفس را ایمان او که از اول نبوده تمام شد و مراد از بودن ایمان قبل از آن روز بودن ایمان است در روز میثاق چنانکه در کافی از حضرت صادق ع روایت کرده که مراد از آمنت من قبل روز میثاق است و در احادیث بسیار این آیه تفسیر شده بطلوع آفتاب از مغرب چنانکه در کتاب توحید و در احتجاج طبرسی و در تفسیر قمی و کتاب خصال و در کافی نقل کرده اند و ابدا منافات در بین این اخبار نیست بعلت آنکه مراد از طلوع آفتاب از مغرب ظهور آن حضرت است چنانکه صعصعه در حدیث مفصل گفته و در تفسیر صافی نیز نقل کرده زیرا که گفته بعد نقل حدیث پس صعصعه تفسیر نموده طلوع آفتاب از مغرب را بظهور قایم تمام شد پس معلوم شد که این آیه در شان آن حضرت نازل شده بدون ریبت آیه پانزدهم در جزو هشتم از سوره اعراف قوله تعالی هل ینظرون الا تأویله یوم یأتی تأویله یعنی آیا نظر نمیکنند مگر بر تأویل آن در روزیکه میاید تأویل آن و مراد اینست که منتظر میشوند بر تأویل قرآن که ادیان مرتفع شود و همه مبدل بر دین اسلام گردد و آن روز تأویل آن میاید در تفسیر علی بن ابراهیم قمی که روایاتش منسوب بحضرت صادق علیه السلام فرموده که تأویل آن که خواهد آمد ظهور حضرت قایم آل محمد است و مراد از تأویل آن حضرت است آیه شانزدهم در جزو نهم از سوره اعراف قوله تعالی ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین

روی تمام زمین از برای خداوند است و میدهد زمین را و در آن قائم مقام میکند آنکس را که خواهد از بندگان خود و
عاقبت از برای پرهیزکاران است و در تفسیر این آیه وارد شده که مراد از این آیه و از من یشاء من عباده امام
قائم آل محمد است چنانکه در تفسیر عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود یافتیم
در کتاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که این آیه را ذکر کرده بود و بعد از آن فرموده بود که من و اهلبیت من
هستیم که خداوند عالم زمین را بما داده و مائیم متقیان و تمام روی زمین از برای ما است پس هر کس از مسلمانان احیا
کند و زنده و تعمیر نماید یک قطعه زمین را و زراعت کند در آن پس باید ادا نماید خراج و زکوة آنرا بر امام از
اهلبیت من و بعد از این از او است آنچه میخورد و اگر بعد از تعمیر خراب کند و خرابه گذارد آن زمین را پس کس دیگر از ازبرای
مسلمانان آنرا تعمیر کند و آباد نماید پس آنکس احق و اولی است بر آن زمین پس واجب است بر او که ادا کند
زکوة و خراج آن را بر امام از اهلبیت من و بعد از آن از برای او حلال است آنچه از آن زمین میخورد تا آنکه
ظاهر شود قائم اهلبیت من با شمشیر پس حضرت قائم آل محمد ص اخذ میکند و مالک شود روی زمین را و منع میکند مردم را
و ایشان را از زمین خارج نماید چنانکه حضرت پیغمبر ص مالک شد و منع کرد مردم را از زمین حضرت قائم آل
محمد صلی الله علیه و آله نیز چنان خواهد نمود مگر آن زمینهای که در دست شیعیان ما بوده باشد پس حضرت قائم آل محمد
مقاطعه میکند با شیعیان ما و زمین را در دست ایشان میگذارد و از آنها منع میکند مگر زکوة را تمام شد پس از این تفسیر
معلوم گردید که این آیه شریفه در شأن آنحضرت نازل شده و مراد از من یشاء من عباده حضرت قائم آل محمد است
و زمین را آن حضرت مالک خواهند شد و اگر قائم آل محمد زمین را مالک نشود این آیه معنی پیدا نخواهد کرد زیرا که
احدی از ائمه تمام روی زمین را مالک نشده و در زمان خود بسلطنت نرسیدند بالضروره و احادیث که دلالت
میکند بر بودن تمام روی زمین از برای امام ع با این حدیث در کتاب مسائل النجفیه که در خمس نوشته ام بیان کردیم و این
مسئله را برهانی و واضح نمودیم آیه هفدهم در سوره انفال قوله تعالی وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون
الدین کله لله یعنی بکشید کافران را تا آنکه نباشد کفر و شرک و بوده باشد تمامی دینها از برای خداوند عالم و این آیه
شریفه در شأن حضرت قائم آل محمد ص نازل شده چنانکه در تفسیر مجمع البیان و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق ع
روایت کردند که آن حضرت فرمود که تأویل این آیه هنوز نیامده و اگر به تحقیق قائم ما اهل بیت ظهور کند زود
باشد که درک نماید تأویل این آیه را کسی که در آن زمان بوده باشد و البته میرسد دین حضرت پیغمبر ص تا بجائیکه شب می
رسد یعنی هر جا که شب و روز میشود دین پیغمبر ص در آنجا جاری میشود و ظاهر میگردد و فرمود تا آنکه نماند شرک و کفر
در روی زمین چنانکه خداوند فرموده یعبدوننی و لا یشرکون بی شیئاً یعنی عبادت میکنند بر من و بر من شریک
قرار نمیدهند هیچ چیز را و در اصول کافی از حضرت امام محمد باقر ع در تفسیر این آیه روایت کرده که آن حضرت فرمود تأویل
این آیه هنوز نیامده و بدرستیکه پیغمبر ص رخصت بر کفار داد و از آنها جزیه قبول کرد بجهة حاجت خود و حاجت اصحاب
خود پس هرگاه به تحقیق بیاید تأویل این آیه قبول نمیشود از آنها جزیه و لکن آنها کشته میشوند تا آنکه خداوند را واحد و بی
شریک بدانند و اقرار بوحدانیت خدای تعالی نمایند تا آنکه نبوده باشد در روی زمین شرک تمام شد پس از این
تفسیر معلوم گردید که این آیه در شأن حضرت قائم آل محمد است و ما این آیه را با این حدیث در کتاب کشف الحجاب که
در نجاست اهل کتاب است ذکر کردیم و مطلب را واضح از این بیان نمودیم و حجاب را کشف کردیم آیه هیجدهم از سوره
توبه قوله تعالی یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون یعنی اراده میکنند
بر اینکه خاموش نمایند نور خدا را بدهان خود و منع میکند خداوند مگر آنکه تمام نماید نور خود را و هر چند که مکروه میدارند
کافرون و این آیه شریفه در شأن حضرت قائم آل محمد نازل شده بحسب تأویل اگر تنزیل آن در غیر آن حضرت باشد
در کتاب اکمال الدین در تفسیر این آیه روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود به تحقیق فرعون ملعون
[illegible] ای حامله ها را در بنی اسرائیل بجهة پیدا کردن حضرت موسی و همچنین بنو امیه و بنو عباس وقتیکه

واقف و مطلع شدند بر اینکه بدرستیکه زوال پادشاهی و سلطنت ایشان در دست قائم اهلبیت ما خواهد شد عداوت
برپا کردند و بر ما بیشتر گشتند و اهلبیت پیغمبر را کشتند و اینها همه بجهة طمع بود بر اینکه برسند بر حضرت قائم و او را بکشند پس
منع کرد خداوند از این که کشف کند امر او را بر ایشان مگر آنکه تمام کند خداوند نور خود را و هر چند که مکروه میدارند آن
کافران پس از این تفسیر و تأویل معلوم شد که این آیه در خصوص حضرت قائم آل محمد است و خداوند وعده تمام کردن امر و
امامت و سلطنت او را بر اهل بیت و شیعیان او داده زیرا که ظلمهای بنو امیه و بنو عباس بر ائمه علیهم السلام
دست یافتند و ایشان را کشتند و کسی از آن حضرت طاهرین باقی نمانده مگر وجود مبارک حضرت قائم آل محمد ص و اگر آن
حضرت نیز بسلطنت و امامت مطلقه نرسد این آیه و همین حدیث صحیح معنی پیدا نمیکند پس واضح شد که این آیه
درباره آن حضرت است و در غیر او نیست زیرا که نور غیر او از آباء طاهرین او امامت ایشان تمام شد و با جبر رسید
و در اکثر اوقات در خوف و تقیه بودند آیه نوزدهم در سوره توبه قوله تعالی هو الذی ارسل رسوله بالهدی
و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون یعنی خداوند آن وجود مقدس است که فرستاد پیغمبر خود محمد بن عبد
الله را بهدایت واضحه و با دین حق و ثابت تا آنکه آن حضرت را ظاهر سازد و غلبه دهد بر تمام دینها و دین آن حضرت
غالب شود بر جمیع ادیان و اگر چه مکروه دارند آنرا مشرکان و در احادیث معتبره بسیار وارد شده که این آیه در خصوص
حضرت قائم آل محمد است چنانکه در تفسیر قمی فرموده که این در حضرت قائم منتظر نازل شده و فرموده که تأویل این آیه
بعد از تنزیل آن واقع خواهد بود و در اکمال الدین از حضرت صادق ع در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود قسم
بخداوند هنوز نازل نشده تأویل این آیه و نازل نمیشود تأویل آن حتی آنکه ظاهر شود قائم آل محمد پس وقتیکه ظهور
حضرت قائم نماند کافری بخداوند بزرگ و نه مشرکی بامام علیه السلام مگر آنکه مکروه میدارد ظهور آن حضرت را
کافران و مشرکان چنان کشته میشوند که اگر یک کافر و یک مشرک در جوف یک سنگ باشد آن سنگ صدا میکند که ای
مؤمن در بطن من کافری است مرا بشکن و آنرا بکش و در اصول کافی از حضرت امام موسی کاظم در تفسیر این آیه روایت کرده
که فرمود خداوند واجب الوجود است که امر فرمود رسول خود را بولایت وصی خود و ولایت دین حق است
کنه دین حق را بر تمام ادیان در زمان ظهور حضرت قائم آل محمد ص و خداوند تمام کننده ولایت امام قائم است و
مکروه میدارند کافران بولایت علی علیه السلام و عرض کرده آیا این تنزیل قرآن هست فرمود بلی این کلام تنزیل است
اما غیر این کلام آخر پس او تأویل قرآن است و ایضا در کافی در حدیث مناجات حضرت موسی نقل کرده که به تحقیق
ذکر نمود خداوند حضرت محمد ابن عبد الله را و فرمود پس کلمات من تمام شد با او البته ظاهر میکنم دین او را بر جمیع ادیان
و عبادت میکنند بر من در تمامی مکانها و در احتجاج طبرسی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرمود
غایب میشود صاحب این امر یعنی امر امامت در یک ساعتی بجهة شامل بودن فتنه ها بر قلبها تا آنکه میشود اقرب
خلق بر او اشد خلق بر او بحسب عداوت و در این وقت خداوند او را مدد و یاری میکند بلشکری که آنرا نمی بیند کسی و
ظاهر میکند دین پیغمبر خود را در دست مبارک او بر جمیع ادیان و اگر چه مکروه دارند مشرکان آنرا و در مجمع البیان در
تفسیر این آیه از حضرت باقر ع روایت کرده که فرموده بدرستیکه غالب بودن دین پیغمبر ما بر تمام ادیان در زمان ظهور
حضرت قائم آل محمد میشود پس نماند احدی مگر آنکه اقرار میکند بدین حضرت محمد ص و در تفسیر عیاشی نیز این حدیث را روایت
نموده از آن حضرت و باز هم روایت کرده که آن حضرت فرمود خداوند ظاهر میکند دین حضرت پیغمبر را بسایر ادیان
در رجعت ائمه و مؤمنین در وقت ظهور حضرت قائم آل محمد و ایضا در تفسیر عیاشی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت نموده که آن حضرت از اصحاب خود پرسیدند که آیا خداوند ظاهر فرموده دین رسول خود را بر تمام ادیان عرض کردند
بلی حضرت فرمود کلا و الذی نفسی بیده سوگند بخداوندیکه جان من در دست قدرت او است تا آنکه نماند قریه و دهی
مگر آنکه ندا میشود در آن اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله در هر صبح و شام و باز هم عیاشی
از حضرت صادق ع در تفسیر این آیه روایت کرده که آن حضرت فرمود وقتیکه ظهور نماید قائم آل محمد دیگر باقی نماند

کافری و نه مشرکی بخداوند عظیم مگر آنکه منکر گردد ظهور آن حضرت را و در مجمع البیان در تفسیر این آیه از مقداد بن اسود روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت پیغمبر ص که میفرمود باقی نماند در روی زمین یک خانه چه از گل و خاک باشد و چه از پشم و غیر آن باشد مگر آنکه داخل میکند خداوند اسلام را بر آن خانه یا بعزت و یا بذلت پس خدا تعالی عزیز میکند اهل اسلام و قرار میدهد ایشانرا از اهل آن و با آنکه ذلیل میکند مردم را پس متدین میشوند بآن در حال ذلت و خواری و در کتاب اکمال الدین و تفسیر عیاشی از حضرت باقر ع روایت کرده اند که آن حضرت فرمود در تفسیر این آیه که قایم اهل بیت از جانب خداوند نصرت داده شده برعب و ترس مردم از او و تأیید کرده شده بنصر و غلبه بر دشمنان و گشوده میشود از برای او زمین یعنی تطوی الارض میرود و ظاهر میکند زمین خزینه های خود را برای او و میرسد سلطنت او بمشرق و مغرب و ظاهر میکند خداوند با او دین خود را بر تمام ادیان پس باقی نماند در روی زمین هیچ خرابه مگر آنکه معمور میکند آنرا و نازل میشود حضرت عیسی ابن مریم پس نماز میکند در پشت سر او تمام شد و حاصل جمیع این احادیث اینست که مضمون این آیه که عبارت باشد از ظاهر بودن دین اسلام و برطرف شدن تمام ادیان باطله از روی زمین در رجعت ائمه هدی و در زمان ظهور حضرت قایم آل محمد خواهد بود پس معلوم شد که این آیه در شأن آن حضرت و در بیان وقایع زمان ظهور آن جناب است بدون شبهه آیه بیستم از سوره توبه قوله تعالی والذین یکنزون الذهب و الفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یعنی آنچنانکه خزینه میکنند طلا و نقره را و انفاق نمیکنند آنها را در راه خداوند پس بشارت بده بایشان بعذاب سخت دردناک و در احادیث وارد شده که این آیه در خصوص آنکسان است و این عذاب دردناک در باره اشخاص است که طلا و نقره را از حضرت قایم آل محمد مخفی میکنند در زمان ظهور آن حضرت چنانکه در کافی و در تفسیر عیاشی از امام جعفر صادق ع روایت کرده اند که آن حضرت فرمود وسعت داده شده شیعیان ما تا آنکه انفاق کنند از آنچه در دست ایشان است از طلا و نقره و خزینه بمعروف بدون اسراف پس وقتیکه ظاهر شود قایم ما حرام میشود بر هر صاحب خزینه خزینه او تا آنکه بیاورد آنرا نزد آن حضرت صاحب الامر پس آنحضرت استعانت میکند بآن بر دشمن خودش و اینست معنی قول خداوند عالم که میفرماید والذین یکنزون الذهب والفضة الآیه و معنای حدیث واضح است احتیاج به بیان ندارد آیه بیست و یکم در سوره توبه قوله تعالی ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة الآیه یعنی خداوند از مؤمنان خرید نفس ایشان را و مالهای آنها را و در عوض آن بایشان جنت را داد و در تفسیر عیاشی و قمی فرموده اند که این آیه در شأن ائمه است زیرا که وصف فرموده خداوند ایشان را بصفت که در غیر ایشان نیست بعلت آنکه فرموده التائبون العابدون الآیه و در آخر کلام قمی فرموده و جایز نیست اینکه بوده باشد باین صفتها غیر از ائمه علیهم السلام و در تفسیر عیاشی روایت کرده که از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند از این آیه فرمود خداوند خرید نفسهای و مالهای مؤمنانرا در میثاق پس قرائت نمود راوی آیه بعد را که التائبون الآیه پس حضرت فرمود نه این نحو نیست بخوانید التائبین العابدین تا آخر آیه و فرمود زمانیکه می‌بینی ایشانرا در رجعت که خریده خداوند از ایشان نفسهای و مالهای آنها را و این دیدن تو ایشانرا در رجعت خواهد بود تمام شد پس این حدیث دلالت نمود برجعت ائمه که در زمان ظهور حضرت قایم خواهد شد پس از اینجا معلوم میشود که این آیه در رجعت ائمه است و در بیان زمان ظهور حضرت قایم آل محمد است بدون ریبت آیه بیست و دویم در سوره یونس قوله تعالی بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یأتهم تأویله یعنی بلکه تکذیب نمودند بآنچه احاطه نمیکنند بدانستن او و حال آنکه هنوز نیامده تأویل آن بر آنها و در تفسیر این آیه وارد شده که مراد از تأویل در این آیه رجعت ائمه است چنانکه علی ابن ابرهیم قمی در تفسیر ان فرموده که این آیه در خصوص رجعت نازل شده و تکذیب کردند برجعت که آن رجعت میشود و در تفسیر عیاشی از حضرت باقر ع روایت نموده که از آن حضرت پرسیدند از چیزهای بزرگ از رجعت و غیر آن پس فرمود بدرستیکه این چیزها که از من سؤال میکنید هنوز وقت آن نیامده و خدا فرموده بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه الآیه و ایضا از حضرت صادق علیه السلام

مثل این روایت را نقل نموده پس از این روایات معلوم شد که در این آیه از رجعت خبر میدهد و مراد از تأویل قرآن رجعت است و آن هم در زمان ظهور حضرت قایم آل محمد است که چنانچه از واضحات است آیه بیست و سیم قوله تعالی در سوره یونس و اما نرینک بعض الذی نعدهم یعنی و اما آنکه بنمایم بر تو بعض آن چیزها را که بایشان وعده داده ایم و در تفسیر وارد شده که مراد از این رجعة و قیام قایم است چنانکه در تفسیر قمی در تفسیر بعض الذی نعدهم فرموده من الرجعة و قیام القایم یعنی بعض چیزهای که خداوند بایشان وعده داده رجعت و ظهور امام قایم است پس این آیه دلالت نمود برجعت ائمه و ظهور امام غایب و این آیه بغیر از این تفسیر دیگر ندارد آیه بیست و چهارم در سوره یونس قوله تعالی ولو ان لکل نفس ظلمت ما فی الارض لافتدت به یعنی و هرگاه بوده باشد از برای هر نفس که ظلم کرده آنچه در زمین است هر آینه فدا کند آنرا و در تفسیر این آیه قمی فرموده یعنی ظلم کرده بر حق آل محمد و فدا کند آنچه را که در زمین است در رجعت تمام شد پس معلوم میشود که این آیه در بیان رجعت است آیه بیست و پنجم در سوره یونس قوله تعالی الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون یعنی آگاه باشید بدرستیکه دوستان خداوند عالم نه خوف بر ایشان است و نه ایشان محزون و غمناک میشوند و در اکمال الدین از حضرت صادق ع در تفسیر این آیه روایت نموده که فرمود طوبی از برای شیعیان قایم ما اهلبیت که منتظر میشوند بظهور او در ایام غایب شدن او و اطاعت میکنند بر او در وقت ظهور او و ایشان هستند اولیاء الله که نه خوف بر ایشان است و نه ایشان محزون میشوند پس از این تفسیر واضح شد که این آیه در بیان حال اصحاب حضرت است آیه بیست و ششم در سوره یونس قوله تعالی لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة یعنی از برای ایشان است بشارت در دنیا و بشارت در آخرت و در اصول کافی در تفسیر این آیه از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود بشارت میدهد خداوند عالم بر ایشان بقیام آل محمد صلی الله علیه و آله و بظهور او و بکشتن دشمنان ایشان و بنجات در آخرت و وارد شدن آنها بر محمد و اولاد صادقین او در حوض کوثر تمام شد پس از این تفسیر معلوم شد که این آیه مبارکه در شأن شیعیان حضرت قایم و اصحاب آن بزرگوار است آیه بیست و هفتم در سوره هود قوله تعالی ولئن اخرنا عنهم العذاب الی امة معدودة یعنی اگر تأخیر بیندازیم ما عذاب را از ایشان بسوی امت معدوده یعنی ایشانرا مهلت دادیم تا وقت و زمان امت معدوده و در تفسیر قمی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود مراد از امت معدوده و از جماعت شمرده شده اصحاب حضرت قایم آل محمد است و آنها سیصد و ده و زیاد است و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق ع روایت کرده که امت معدوده حضرت قایم آل محمد و اصحاب آن حضرت است و باز هم عیاشی از آن حضرت روایت نموده که امت معدوده عدد ایشان بقدر عدد اصحاب بدر است تمام شد و عدد اصحاب بدر سیصد و سیزده بوده باتفاق تمام مسلمین و در تفسیر عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود قایم آل محمد سیصد و ده و چیزی زیادتر است و ایشانند قسم بخداوند عالم امت معدوده که در قرآن خود فرموده و تلاوت کرد این آیه را و فرمود مجتمع میشوند اصحاب حضرت قایم آل محمد بخدمت او بشتاب مثل اجتماع نمودن ابرهای وقت پاییز در یکجا و در کافی و مجمع البیان این حدیث را نیز نقل کرده اند و در تفسیر قمی در آخر این آیه فرموده یعنی اگر ما بر مردم بدکار و شریر مهلت بدهیم و مهلت بایشان کرامت بکنیم در این دنیا تا وقت ظهور حضرت قایم آل محمد پس ایشان را بر گردانیم و بر آنها عذاب میکنیم در آن زمان و ایشان میگویند چه چیز است که حبس میکند عذاب را از ما یعنی این را میگویند بطریق استهزا که چرا قایم نمیشود و بسر او ظهور نمیکند تمام شد پس این احادیث که در تفسیر این آیه وارد شده دلالت واضحه نمود بر اینکه این آیه در شأن حضرت قایم آل محمد و اصحاب او نازل شده بدون شبهه و بدون احتیاج ببیان آیه بیست و هشتم در سوره هود قوله تعالی بقیت الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین یعنی باقی مانده خداوند از برای شما خیر است اگر بوده باشید مؤمنان و بخدا و رسولش ایمان آورنده کان و در اکمال الدین از حضرت باقر ع روایت نموده که فرمود اول آن چیزیکه نطق میکند بآن حضرت قایم آل محمد در وقت ظهورش این آیه است و بعد از

آن میفرماید که منم بقیت الله و حجت خداوند و خلیفهٔ او بر شما پس سلام میکنند بحضرت قایم سلام کننده مگر آنکه میگوید
السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه تمام شد پس ازین تفسیر معلوم شد که مراد از بقیت الله در آیه شریفه حضرت قایم
آل محمد است بدون شبهه آیه بیست و هشتم در سوره هود قوله تعالی و لقد آتینا موسی الکتاب فاختلف فیه
یعنی به تحقیق ما عطا کردیم بموسی کتاب را پس اختلاف شد در او و در اصول کافی از حضرت باقر علیه السلام
در تفسیر این آیه روایت کرده که آن حضرت فرمود اختلاف نمودند چنانکه این امت اختلاف کردند در کتاب خود
ایشان و زود باشد که اختلاف کنند در آن کتابی که با حضرت قایم آل محمد است همچنان کتابیکه بیاورد آنرا بر مردم
تا آنکه انکار کنند آنرا جمعی از مردم پس آن حضرت ایشانرا جدا کند و گردن ایشانرا بزند پس ازین حدیث معلوم میشود که مراد
از فاختلف فیه بحسب تاویل قرآن حضرت قایم آل محمد است هر چندیکه تنزیل آیه در کتاب حضرت موسی است
زیرا که منافات در بین تنزیل و تاویل ندارد چنانکه حضرت فرمود که این امت اختلاف کردند در کتاب خودشان پس
اگر آیه محقق باشد بکتاب موسی پس کلام امام در این مقام معنی پیدا نمیکند پس چنانکه اشاره باختلاف این
امت در این قرآن تاویل است همچنین اختلاف در کتاب حضرت قایم نیز تاویل است و مراتب تاویل مختلف
است آیه سی ام در سوره رعد قوله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب
یعنی بدرستیکه آنهائیکه ایمان آورده اند و عمل صالح نمودند از برای ایشان است طوبی و مرجع نیکو و در اصول
کافی از حضرت صادق ع در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود طوبی از برای کسی است که تمسک نماید بامر ما
اهل بیت در ایام غایب بودن قایم آل محمد پس قلب او میل بباطل نکند بعد از هدایت یافتن پس عرض نمودند
طوبی چه چیز است حضرت فرمود طوبی درخت است در بهشت اصل آن در خانهٔ حضرت امیر المومنین علیه
السلام و نیست هیچ مومن مگر آنکه در خانهٔ او شاخی از شاخهای آن درخت است و اینست قول خداوند که میفرماید
طوبی لهم و حسن مآب پس ازین تفسیر معلوم شد که این آیه در شان شیعیان حضرت قایم آل محمد است و اگر تنزیلش
در مطلق مومنان باشد تاویلش در اوست آیه سی و یکم در سوره ابراهیم قوله تعالی و ذکرهم بایام الله
ان فی ذالک لآیات لکل صبار شکور یعنی متذکر کن آنها را بایام خداوند بدرستیکه در این ایام خداوند
هر آینه علامات است از برای هر صبر کننده شکر نماینده و در کتاب خصال از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر این
آیه روایت کرده که فرمود ایام الله روز قیام قایم ما اهلبیت است و روز رجعت ائمه است و روز قیامت است
و در تفسیر قمی فرموده که ایام الله سه روز است روز ظهور حضرت قایم و روز مرگ و روز قیامت است پس ازین تفسیر
معلوم شد که مراد از ایام الله در این آیه روز ظهور آن حضرت و زمان ریاست آن بزرگوار ازین آیه مراد است چنانکه
روز قیامت و روز رجعت و یا روز مرگ مراد است و منافات در بین این دو روایت ندارد زیرا که روز رجعت روز
مرگ کثیر مردم است از کفار و فجار و اشرار آیه سی و دویم در سوره حجر قوله تعالی فانک من المنظرین الی یوم الوقت
المعلوم یعنی خداوند عالم فرمود با ابلیس پس بدرستیکه تو از مهلت شدگان هستی تا روز وقت معلوم و معین شده
و مراد از وقت معلوم در آیه وقت ظهور حضرت قایم آل محمد است چنانکه عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت صادق ع
روایت نموده که از آنحضرت پرسیدند از معنی این آیه پس فرمود براوی آیا تو گمان میکنی که مراد از یوم وقت معلوم
روزی است که مردم در آن روز محشور میشوند چنین نیست بدرستیکه خداوند عالم مهلت داد بابلیس تا روزیکه قیام میکند در
آن قایم ما اهل بیت پس وقتیکه خداوند تعالی برانگیخت قایم ما را میاید بمسجد کوفه و ابلیس ملعون بیاید بخدمت آن
حضرت تا آنکه بزانو در آید در پیش او پس میگوید وا ویلا ازین روز پس آن حضرت میگیرد از پیشانی او پس گردن او را
میزند پس آنروز است یوم الوقت المعلوم و در تفسیر قمی روایت کرده که یوم الوقت المعلوم روزی است که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله ابلیس را سر میبرد و منافات در بین این دو حدیث ندارد زیرا که گردن زدن حضرت قایم
ذبح کردن پیغمبر است پس ازین تفسیر معلوم شد که یوم وقت معلوم وقت ظهور آن حضرت است و در بعض اخبار

که وارد شده که مراد از روز وقت معلوم نفخهٔ صور است آن تقیه است زیرا که عامه این نحو تفسیر کرده اند و امام در آن حدیث
تقیه کرده است آیه سی و سیم در سوره حجر قوله تعالی ان فی ذالک لآیات للمتوسمین و انها لبسبیل مقیم یعنی
بدرستیکه در این هر آینه علامات است از برای اشخاص با فراست و بدرستیکه آن علامتها در راه مقیم و در طریق و
محل قوام است و اخبار وارد است که مراد از متوسمین و سبیل مقیم ائمه است و در بعض آنها تفسیر بحضرت قایم آل محمد شده
چنانکه در اکمال الدین از حضرت صادق ع روایت کرده که آن حضرت فرمود زمانیکه ظهور کند قایم ما اهل بیت نمی ایستد در
پیش آنحضرت احدی از خلق خداوند مگر آنکه میشناسد او را که او مومن است و یا او بدکار و اشرار است و در آنحضرت آیه است
از برای متوسمین و او آیه است از برای متوسمین و اوست سبیل مقیم پس ازین حدیث معلوم گردید که مراد از سبیل مقیم
حضرت قایم آل محمد است و این حدیث یکی از مراتب تفسیر و یا تاویل است و منافات با احادیث دیگر ندارد که در آنها فرموده
که مراد مومنین و یا ائمه علیهم السلام است زیرا که تفسیر و تاویل مراتب دارد چنانکه بیان و معلوم گردید آیه سی و چهارم
در سوره نحل قوله تعالی او یاتی امر ربک الی قوله سبحانه و حاق بهم ما کانوا به یستهزؤن یعنی یا آنکه بیاید امر و فرمان
خداوند تو تا آنجا که میفرماید و احاطه کرد بر ایشان آن چیزیکه بر آن استهزا میکردند و در تفسیر قمی فرموده که مراد از امر ربک
عذاب و مرگ و ظهور حضرت قایم است و ظهور حضرت قایم آل محمد است و مراد از یستهزؤن به استهزای کفار است برجعت
در رجعت تمام شد حاصل آن پس این آیه نیز دلالت بر ظهور حضرت قایم و رجعت کرد و مراد ازین آیه بحسب تاویل آن حضرت شد
آیه سی و پنجم در سوره نحل قوله تعالی و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت بلی وعدا علیه حقا و لکن اکثر
الناس لا یعلمون لیبین لهم الذی یختلفون فیه و لیعلم الذین کفروا انهم کانوا کاذبین یعنی قسم یاد کردند بخداوند قسمی
بالغه و با جهد و جهد آنکه خداوند زنده نمیکند آنکسیرا که فوت میشود نه چنین نیست بلکه زنده کردن مرده ها وعده
است بر خداوند حقیقة و لکن اکثر مردم نمیدانند و زنده میکند تا آنکه بیان کند بر ایشان آنچیزیکه در آن اختلاف مینمایند
و تا آنکه بدانند آنهائیکه کافر شدند بدرستیکه آنها بوده اند دروغگویان و در تفسیر عیاشی و اصول کافی از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده که آن حضرت بابی بصیر فرمود چه میگویند در این آیه پس ابو بصیر عرض نمود مردم میگویند
بدرستیکه مشرکین اعتقاد میکنند و قسم یاد نمایند و عرض میکنند بحضرت رسول ص که خداوند مرده ها را زنده نمیکند
پس حضرت فرمود تف باد بر کسیکه این را گفته سوال بکن از آنها آیا مشرکون بخدا قسم یاد میکنند یا بلات و عزی
ابو بصیر عرض کرد بخدمت حضرت فدای تو شوم حقیقت را بمن بفرما در معنی این آیه حضرت فرمود ای ابا بصیر به تحقیق
هرگاه ظهور کند قایم ما اهلبیت زنده میکند خداوند قومی را از شیعیان پس حضرت قایم آل محمد از آنها بیعت میگیرد
در حالتیکه شمشیر ایشان در دوش میشود پس این خبر میرسد بقوم دیگر از شیعیان ما که مرده اند پس ع هم بدیگر میگویند زنده
شده فلان و فلان و فلانکس و از قبرها بر خواستند و در خدمت قایم آل محمد هستند و بعد ازین پس خبر زنده شدن
مرده ها میرسد بگوش دشمنان اهل بیت پس آنها میگویند ای طایفه شیعه چه قدر دروغ میگوئید شما این دولت
و سلطنت و ریاست شما است و با وجود این شما نیز دروغ میگوئید و خبر با همدیگر میدهید که مرده ها زنده شدند
بخدا قسم مرده ها زنده نمیشوند تا روز قیامت پس خداوند قول آنها را در قرآن حکایت کرده و فرمود و اقسموا
بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت و در تفسیر قمی از حضرت صادق ع روایت کرده که آن حضرت فرمود
چه میگویند مردم در این آیه عرض کردند میگویند این آیه نازل شده در کفار حضرت فرمود کفار قسم را بخداوند
یاد نمیکنند و بدرستیکه این آیه نازل شده در امت محمد ص که بایشان گفته شد که شما زنده میشوید و قبل از قیامت
رجعت میکنید پس ایشان قسم یاد میکنند که آنها رجعت نخواهند کرد پس خداوند قول ایشانرا رد نمود و فرمود لیبین
لهم الذی یختلفون فیه و لیعلم الذین کفروا انهم کانوا کاذبین حضرت فرمود یعنی در رجعت بر میگرداند آنها را
پس میکشد ایشانرا حضرت قایم آل محمد و شفا میدهد بر سینه های مومنین و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه
السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود چه میگویند مردم در این آیه

قیامت و زنده شدن و نشر شدن است فرمود دروغ گفته بخدا قسم بدرستیکه این زنده شدن در آنزمان است که ظاهر
شود قایم آل محمد و رجعت کند با او و رجعت کنند کان پس آنوقت میگوید اهل خلاف شما بتحقیق ظاهر شده ای طایفه
شیعه دولت شما و این از دروغ گفتن شما است که میگوئید فلان و فلان رجعت کرده زهی چنین میت بخدا قسم
لا یبعث الله من یموت آیا نمی بینی که خداوند فرموده و اقسموا بالله جهد ایمانهم و بودند مشرکین اشد تعظیما از برای
لات و عزی از بلکه قسم یاد کنند بغیر آنها پس خداوند در جواب ایشان فرمود بلی وعدا علیه حقا لیبین لهم الذی یختلفون
فیه تا آخر آیات پس ازین احادیث معتبره معلوم شد که این آیات شریفه در خصوص رجعت و ظهور حضرت قایم آل محمد
و در بیان حال زمان قیام قایم اهلبیت نازل شده است و محتاج به بیان نیست بالبداهه آیه سی و ششم در سوره
بنی اسرائیل قوله تعالی لتفسدن فی الارض مرتین و لتعلن علوا کبیرا فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس
شدید فجاسوا خلال الدیار و کان وعدا مفعولا یعنی البته فساد میکنید در زمین دو مرتبه و البته علو و طغیان مینمائید طغیان
بزرگی پس وقتیکه میآید وعده اول آن طغیان و علو و فساد مبعوث میکنیم بر شما بندگان خود را که صاحب قوه شدید
در جنگ پس شما را طلب میکنند و در خانه های شما شما را بدست میآورند و از جهة قتل و کشتن شما را میگیرند و این وعده
خواهد شد و در کافی و تفسیر عیاشی از حضرت صادق ع روایت کرده اند که آن حضرت در تفسیر این آیه چنین فرموده
که مراد از فساد دو مرتبه یکی قتل حضرت امیرالمؤمنین است و یکی زخم زدن به حضرت امام حسن ع است و مراد از علو کبیر
کشتن حضرت سید الشهداء است و مراد از عبادا اولی باس شدید قومی است که خداوند مبعوث میکند ایشان را قبل از
ظهور حضرت قایم آل محمد ص پس نمیگذارند خون آل محمد را مگر آنکه میگیرند و قاتلان ایشان را میکشند و مراد از وعده خداوند
که وعدا مفعولا باشد ظهور حضرت قایم آل محمد است و در تفسیر عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود
که مراد از عبادا اولی باس شدید حضرت قایم آل محمد و اصحاب آن حضرت است و منافات در بین این دو حدیث
نیست زیرا که مراد از قومیکه قبل از ظهور حضرت قایم مبعوث میشوند اصحاب آن حضرت است که پیش از تشریف آوردن
آن حضرت بکوفه بنی امیه را میکشند پس معلوم شد که این آیه در خصوص امام عصر عجل الله فرجه و اصحاب اوست و در
شأن ایشان نازل شده آیه سی و هفتم در سوره بنی اسرائیل قوله تعالی ثم رددنا لکم الکرة علیهم و امددناکم
باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا یعنی پس رد کردیم بر شما دولت و غلبه را بر آنها و مدد کردیم بر شما با مالها و اولاد
ها و قرار دادیم عدد تان را زیادتر و در این آیه خطاب بر بنی امیه است چنانکه در تفسیر قمی فرموده در بیان معنی آیه یعنی
از برای بنی امیه بر اولاد پیغمبر و مدد کردیم بر شما باموال و اولاد و قرار دادیم عدد شما را زیادتر از حسن و حسین علیهما السلام
و اصحاب ایشان و اسیر کردند زنان آل محمد را و در کافی و تفسیر عیاشی فرموده اند و رددنا الکرة علیهم بظهور نمودن و رجعت
کردن حضرت امام حسین است با هفتاد نفر از اصحاب خودش و در سر ایشان طاسکلاه طلا باف میشود در زمانیکه بوده
باشد حجة قایم آل محمد در بین ایشان و بعد از آن مالک میشود حضرت امام حسین ع روی زمین را تا آنکه واقع میشود
ابروهایش بر چشمهای او و ایضا عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت صادق ع روایت کرده که آن حضرت فرمود اول
انکه رجعت میکند ما بنا حضرت سید الشهدا علیه السلام و یزید بن معاویه و اتباع اوست پس حضرت آنها را میکشد
چنانکه آن حضرت را کشته بودند و بعد از این آیه را تلاوت فرمود ثم رددنا لکم الکرة علیهم پس واضح شد که در این
آیه اشاره برجعت ائمه و ظهور حضرت قایم آل محمد است نموده و این در شأن ایشان نازل گردیده و در خصوص
حضرت قایم و جد بزرگوار اوست آیه سی و هشتم در سوره بنی اسرائیل قوله تعالی فاذا جاء وعد الآخرة لیسوؤا
وجوهکم الی قوله تعالی و ان عدتم عدنا یعنی وقتیکه بیاید وعده آخر مبعوث میکنیم بندگان خود را تا آنکه سیاه
کنند روی شما را و اگر عود کنید شما ما نیز عود میکنیم و در تفسیر قمی فرموده که مراد از وعد الآخرة یعنی ظهور قایم آل
محمد و اصحاب آن حضرت است و مراد از عدتم یعنی اگر عود کنید بطغیان ای اولاد امیه بسفیانی پس عود میکنیم ما بظهور
کردن حضرت قایم آل محمد پس این آیه نیز در شأن حضرت صاحب الزمان نازل شده بلا شبهه آیه سی و نهم

آل محمد

در سوره

در سوره بنی اسرائیل قوله تعالی و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا یعنی هر
کسیکه کشته شود در حالیکه او مظلوم است و بدون حق کشته شده است پس بتحقیق قرار دادیم ما از برای ولی او
سلطنت پس اسراف نکند در کشتن قاتل بدرستیکه آن ولی نصرت داده شده و ما باو نصرت داده ایم و در کافی در
تفسیر این آیه از حضرت صادق ع روایت کرده که آن حضرت فرمود این آیه در حق حضرت سید الشهدا علیه السلام
نازل شده اگر تمامی اهل زمین کشته شوند بسبب کشته شدن آن حضرت اسراف نمیشود و ولی او حضرت قایم آل محمد است
که بنی امیه را میکشد و ولی منصور عبارت از آن حضرت است چنانکه در روایت محمد ابن حمران در کافی از حضرت صادق ع
وارد است فاقام تحدثهم ظل القائم و قال بهذا انتقم لهذا یعنی خداوند برپا نمود ظل و شبح حضرت قایم آل محمد را بر ملائکه
و فرمود باین شخص انتقام میکشم بر قاتلان سید الشهدا علیه السلام و بدست این میکشم آنها را پس ملائکه از ضجه و ناله ساکت
شدند پس معلوم گردید که این آیه در شأن حضرت قایم آل محمد است چنانکه مراد از مظلوم حضرت سید الشهدا علیه السلام
است همچنین مراد از ولی منصور امام قایم آل محمد است آیه چهلم در سوره بنی اسرائیل قوله تعالی جاء الحق
و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و رفت باطل و کفر و شرک بدرستیکه باطل که کفر و شرک باشد
بعد از آمدن حق بوده است مضمحل و برطرف شده در کافی در تفسیر این آیه از حضرت باقر ع روایت نموده که آن حضرت
فرمود زمان ظهور قایم ما اهل بیت سلطنت و ریاست باطله میرود و نابود میشود و در خرایج از حکیمه خاتون روایت
کرده که وقتیکه متولد شد حضرت قایم آل محمد بود نظیف و پاک و پاکیزه و در دست راستش نوشته شده بود از قدرت جاء
الحق و زهق الباطل الآیه پس معلوم شد که مراد از حق در این آیه حضرت قایم آل محمد ص و از آمدن حق مراد ظهور آن
حضرت است و مراد از باطل ادیان فاسده و سلطنت های باطله است آیه چهل و یکم در سوره کهف قوله تعالی فاذا
جاء وعد ربی جعله دکاء و کان وعد ربی حقا یعنی پس وقتیکه بیاید وعده خداوند من قرار میدهد آن را یعنی آن
سد را خراب و با زمین یکسان و بوده است وعده خداوند من حق و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده در معنی اجعل بینکم و بینهم ردما که آن حضرت فرمود یعنی تقیه پس قدرت ندارند بر مطلع بودن بر آن و قدرت
ندارند بر نقب و خراب نمودن را بر آن فرمود زمانیکه داشتی تقیه را اما در عمل میشود بر تو حیله کردن را و تقیه حصار
محکم است و در بین تو و دشمنان خدا سد میشود تقیه که قدرت پیدا نمیکنند بر نقب و خراب کردن او پس وقتیکه
بیاید وعده خداوند من آن تقیه را خراب میکند و بر میدارد پس خداوند عالم از دشمنان دین انتقام میکشد و آنها را
میکشد پس از این حدیث دارد در تفسیر این آیه معلوم شد که مراد از وعده خداوند عالم در این آیه شریفه ظهور حضرت قایم
آل محمد است زیرا که از واضحات است که تقیه در زمان آن حضرت رفع میشود چنانکه از بعض آیات سابقه نیز معلوم شد
و در آیات بعد از این نیز واضح خواهد شد پس از ملاحظه آیات و اخبار واضح میگردد که مراد از این آیه ظهور حضرت
قایم آل محمد است و زیاده تر ازین محتاج به بیان نیست آیه چهل و دوم قوله تعالی در سوره مریم حتی اذا رأوا ما
یوعدون اما العذاب و اما الساعة فسیعلمون من هو شر مکانا و اضعف جندا و یزید الله الذین اهتدوا هدی یعنی
تا زمانیکه دیدند آنچه را که وعده شده بودند از عذاب و یا از روز قیامت پس زود میدانند که کدام است بدتر از جهة مکان
و جایگاه و ضعیف تر از جهة مدد و قوه و خداوند زیاد میکند هدایت آنهائیرا که طلب هدایت میکنند و هدایت مییابند
در کافی از حضرت صادق ع در تفسیر این آیه روایت کرده که آن حضرت فرمود اما قول خداوند اذا رأوا ما
یوعدون پس این ظهور حضرت قایم آل محمد است و اینست قیامت صغری و ساعه موعود بر آنها پس زود باشد
که آن روز را میدانند و آنچه بر آنها نازل میشود مییابند از خداوند در دست حضرت قایم آل محمد ص پس اینست قول
خداوند من هو شر مکانا یعنی در نزد حضرت قایم آل محمد ع و معنی یزید الله یعنی زیاد میکند در این روز هدایت
بالای هدایت بسبب تابع بودن ایشان بر حضرت قایم آل محمد زیرا که آنها اعراض نمیکنند از آن حضرت و او را
انکار نمیکنند پس از این تفسیر معلوم شد که این آیه در خصوص حضرت قایم آل محمد و در بیان ظهور و سلوک

آن

ان حضرت است بدون شبهه زیراین ومراد از مایوعدون وازعذاب وار ساعت انچیزیست که از دست حضرت قایم اهل
بیت ع بدشمنان دین میرسد چنانکه به اینه زیادتر بر تابعان آن حضرت میرسد بلاریب آیه چهل وسیم
قوله تعالی در سوره طه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون به علما یعنی خداوند میداند آنچه راکه مقدم
است برآنها وآنچه راکه بعد از آنها خواهد آمد واحاطه نمیکنند بر خدا از جهة علم در تفسیر قمی ذکر آن فرموده یعنی خداوند
میداند آنچه راکه پیش از ایشان است از اخبار ماضی از حالات انبیا واولیا وگذشتگان وآنچه راکه
بعد از ایشان است از اخبار حضرت قایم آل محمد پس ازین تفسیر معلوم شد که مراد ما از ما خلفهم حضرت قایم آل محمد است
زیراکه بنا بر تفسیر قمی بر اخبار است که از حضرت صادق ع وارد شده پس واضح میشود آنچه ما ذکر کردیم آیه
چهل وچهارم در سوره طه قوله تعالی ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما یعنی هر اینه بتحقیق
عهد کردیم ما بر آدم قبل از این پس نسیان نمود ونیافتیم از برای او عزم وجزم را در آنچه ما عهد کرده بودیم بر او در علل
الشرایع وبصایر الدرجات از حضرت باقر ع در تفسیر این آیه روایت کرده اند که خدای تعالی عهد کرد بر آدم در حضرت
محمد ابن عبد الله ص ودر ائمه بعد از آن حضرت پس آدم ترک نمود ونشد عزم از برای او در ائمه که آن بزرگواران
چنان بودند وبدرستیکه پیغمبران اولو العزم نامیده شدند زیراکه خداوند عهد کرد بر ایشان در حضرت محمد ص و
اوصیای او ودر حضرت مهدی قایم آل محمد بالخصوص ودر سیره او ودر سلوک وکردار ورفتار او وبعد از ظهورش پس
عزم وجزم پیغمبران اولو العزم جمع شد بر اینکه محمد واوصیای او وحضرت قایم بالخصوص اینچنان است واقرار نمودند
بر این وایضا در علل الشرایع از آن حضرت روایت کرده که فرمودند خداوند اخذ نمود میثاق وعهد را از پیغمبران اولو
العزم بر اینکه بدرستیکه من خدای شما هستم وحضرت محمد رسول من است وحضرت علی امیر وپیشوای مؤمنان است از
تمام مخلوقات واوصیای او بعد از آن والی امر من وخزان علم من هستند وبدرستیکه به حضرت مهدی صاحب الزمان نصرت
میکنیم بر دین خودم وباو ظاهر میکنیم سلطنت خودم را وباو انتقام میکشم از دشمنان دین خودم وباو عبادت کرده
میشوم طوعا وکرها پیغمبران عرض کردند اقرار نمودیم ای خداوند ما وشاهد شدیم وحضرت آدم اقرار نکرد وانکار نیز ننمود
پس ثابت شد عزم در این پنج نفر از پیغمبران اولو العزم در خصوص حضرت مهدی قایم آل محمد ونشد از برای آدم
عزم بر اقرار بحضرت قایم واینست معنی قول خداوند ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما فرمود بدرستیکه
معنی نسی ترک است یعنی آدم ترک کرد اقرار بحضرت قایم آل محمد را پس ازین تفسیر واضح گردید که این آیه در خصوص
حضرت قایم واخذ بیعت از برای آن حضرت است از انبیا وپیغمبران اولی العزم بالبداهه آیه چهل وپنجم
در سوره طه قوله تعالی ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیامة اعمی یعنی هر آن کسیکه از
ذکر من اعراض کند پس بدرستیکه از برای اوست معیشت ضیق ومحشور میکنیم اورا در روز قیامت کور در تفسیر قمی از
حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود معیشت ضنک از برای ناصبی ما است عرض کردند بآن حضرت که ما آنها را
در دنیا در کفایت وآسوده می مشاهده میکنیم تا آنکه میمیرند حضرت فرمود این گفتنیم بخدا قسم در رجعت است وخوراک
ایشان در رجعت عذره انسان خواهد شد ودلیل بر اینکه این در رجعت میشود آخر آیه است که میفرماید ما اورا
در روز قیامت کور محشور میکنیم پس ازین حدیث مذکور معلوم میشود که این آیه در رجعت ائمه ودر بیان احوال دشمنان
ایشان است در رجعت ایشان با حضرت قایم آل محمد یا بعد از آن حضرت آیه چهل وششم قوله تعالی در سوره
انبیاء فلما احسوا بأسنا اذا هم منها یرکضون لا ترکضوا وارجعوا الی ما اترفتم فیه ومساکنکم لعلکم تسئلون
یعنی پس وقتیکه احساس کردند بأس وعذاب ما را در آن وقت از آن عذاب میگریزند گفته میشود برآنها نگریزید ورجوع
کنید بسوی آنچه بودید در آن از نعمت ولذت ومسکنها شاید که شما سؤال کرده شوید در کافی از حضرت باقر
علیه السلام در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود وقتیکه ظهور کند قائم ما آل محمد ص میفرستد جمعی از اصحاب
خود را بطلب ودست آوردن بنی امیه بشام پس آنها از ترس وخوف میگریزند بروم پس اهل روم میگویند

بر بنی امیه شما جا نداریم ونخواهید داشت در ولایت ما تا آنکه بدین نصارا داخل شوید پس آنها تماما نصرانی میشوند و
صلیبها را بگردن خود مینمایند بعد از آن نصارا آنها را جای میدهند پس زمانیکه اصحاب حضرت قایم آل محمد خبردار
میشوند که بنی امیه بروم رفتند در عقب آنها خودشان را بروم میرسانند ووارد بر ولایت نصاری میشوند پس
پس اهل روم ونصارا امان طلب میکنند والامان میگویند پس اصحاب قایم مهدی ع میفرمایند امان نمیدهیم تا آنکه بنی امیه را
حاضر کنید وبدست ما بدهید اهل روم بنی امیه را تماما بر ایشان تسلیم میکنند واینست قوله تعالی لا ترکضوا الی قوله
لعلکم تسئلون یعنی حضرت قایم علیه السلام از خزینهها میپرسد وحال آنکه خودش اعلم وداناتر است بر خزینهها
از همه کس ودر تفسیر قمی این حدیث را نقل نموده وبعد فرموده این آیه از آن آیات است که لفظ آن ماضی و
معنای آن مستقبل وبعد خواهد شد واز آن آیات است که تأویلش بعد از تنزیل آن میشود تمام شد پس ازین
تفسیر معلوم میشود که این آیه در شان حضرت قایم واصحاب او ودر بیان حال دشمنان او است پس
حاصل معنای آیه این میشود که زمانیکه احساس میکنند بنی امیه آمدن اصحاب حضرت قایم آل محمد را پس آنها بروم
وولایت نصارا میگریزند از ترس ایشان وبر بنی امیه بر طور استهزا میگویند که نگریزید ورجوع کنید بسوی نعمت
های خود ومسکنهای خودتان از شما سؤال خواهد شد وشمارا خواهند کشت آیه چهل وهفتم در سوره
انبیاء قوله تعالی وحرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون یعنی حرام است رجوع کردن بر هر قریه که ما آنرا
هلاک کرده ایم وآنرا بعذاب کشته ایم در تفسیر قمی از حضرت باقر وصادق ع در تفسیر این آیه روایت
کرده که فرمودند هر قریه که خداوند آن را هلاک نموده بعذاب اهل آن قریه رجوع نمیکنند در رجعت ودر
مجمع البیان از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که فرموده هر قریه که خداوند اهل آن را بعذاب هلاک
نموده پس بدرستیکه ایشان رجعت نمیکنند وقبل از قیامت آنها زنده نمیشوند پس ازین احادیث که در تفسیر این
آیه وارد شده معلوم میشود که رجعت بر سایر مردم است وباقی مردمان رجعت خواهند نمود ومعلوم است که
رجعت خلق با ائمه خواهد گردید ورجعت مردم بجهة سلطنت ائمه است بدون شبهه آیه چهل وهشتم در سوره
انبیاء قوله تعالی ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون یعنی هر آینه بتحقیق نوشتیم
در زبور حضرت داود بعد از تعلیم ذکر بر او اینرا که بدرستیکه مالک میشود در زمین وقایم مقام میگردد در زمین کلا
بندگان صالحان من ودر تفسیر مجمع از حضرت باقر ع روایت کرده که آن حضرت فرموده که مراد از عبادی الصالحون
اصحاب حضرت قایم آل محمد است در آخر الزمان وخود صاحب مجمع فرموده دلالت میکند بر این آنچه روایت نموده
آنرا شیعه وسنی از پیغمبر که فرمود اگر نمانده باشد از عمر دنیا مگر یک روز البته طولانی میکند خدا آن روز را تا مبعوث
کند یک مرد بزرگواری را از اهل بیت من تا آنکه زمین را پر از عدل وداد خواهی کند چنانکه مملو شده بود از ظلم و
تعدی ودر تفسیر قمی از حضرت صادق ع روایت نموده که فرمود مراد از عبادی الصالحون حضرت قایم آل محمد
واصحاب اوست ودر زبور تحمید وتمجید ودعا است ودر روایت دیگر از آن حضرت نقل نموده که فرمود
خداوند نازل کرد بر داود زبور را ودر آن بود توحید وتمجید ودعا واخبار رسول الله وامیر المؤمنین والائمه از اولاد
ایشان واخبار رجعت وذکر حضرت قایم آل محمد ص تمام شد پس ازین اخبار معلوم شد که در این آیه مراد از صالحان
حضرت قایم واصحاب او است وایشان وارث تمامی روی زمین میشوند از پادشاهان ومراد از ذکر در زبور توحید
ومحمد وائمه واخبار رجعت ایشان است پس بنا بر این تفسیر حاصل معنای آیه این میشود که بتحقیق نوشتیم ما در
زبور حضرت داود بعد از بیان توحید وذکر محمد ووصی او وائمه از نسل ایشان وبیان امامت وفضیلت ایشان و
وجوب اطاعت ایشان بر جمیع خلق اینرا که بدرستیکه مالک میشود بر زمین وسلطنت میکند در آن بندگان صالحان
من که حضرت مهدی صاحب الزمان باشد واصحاب او واینست معنی آیه بحسب تفسیر آیه چهل ونهم قوله
تعالی در سوره حج اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا یعنی رخصت داده شدند آنهائیکه مقاتله میکنند با

کفار بسبب آنکه بدرستیکه ایشان مظلوم شده اند و در تفسیر مجمع از حضرت صادق روایت نموده که آن حضرت فرمود
بدرستیکه عامه میگویند که این آیه در حق پیغمبر ص نازل شده در آنوقتیکه قریش اورا از مکه خارج کردند و حال
آنکه در حق آن حضرت نازل نشده بلکه بدرستیکه این آیه در حق حضرت قائم آل محمد نازل شده و قتیکه ظاهر میشود
طلب نماید خون حضرت سید الشهداء را در حالتیکه آن حضرت میگوید مائیم صاحب خون و اولیاء حضرت حسین ع
تمام شد پس معلوم شد که این حضرت قائم آل محمد است پس حاصل معنای آیه این میشود بنا براین تفسیر که رخصت
داده خداوند به حضرت قائم آل محمد ص که قتال کند با کفار و آنهارا بکشد بجهة مظلوم شدن جدش حسین ع در دست کفار
و فجار بدکردار آیه پنجاهم در سوره حج قوله تعالی الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة
وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور یعنی اشخاص هستند که اگر ما تمکین دهیم ایشان را در زمین
اقامه میکنند نماز را و ادا میکنند زکوة را و امر بالمعروف ونهی از منکر میکنند و از برای خداست عاقبت کارها در تفسیر
قمی از حضرت باقر ع روایت نموده که آن حضرت فرمود پس این آیه در خصوص آل محمد نازل شده تا آخر آیه و حضرت
مهدی صاحب الزمان و اصحاب او را خداوند مالک میکند بر تمامی روی زمین از مشرق تا مغرب و ظاهر میکند خداوند
دین خود را بآن حضرت و محو میکند خداوند باو بدعت ها را و باطل ها را چنانکه اهل باطل و شقاوت حق را محو
کرده بودند تا آنکه دیده نشود ظلم و جور در هیچ جای و امر بمعروف ونهی از منکر میکنند تمام شد پس ازین تفسیر
معلوم شد که این آیه در خصوص حضرت قائم آل محمد نازل شده و مراد از اشخاص تمکین داده شده و اشخاص امر
بمعروف کننده ونهی از منکر نماینده آن حضرت و اصحاب آن بزرگوار است بدون شبهه آیه پنجاه و یکم در سوره
حج قوله تعالی وبئر معطلة وقصر مشید یعنی چاه مشهور شده است و قصر بلند است و در اکمال الدین
و کتاب معانی الاخبار از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود بئر معطله امام صامت است و قصر مشید
امام ناطق است و این تفسیر را در کافی از حضرت امام موسی کاظم ع نقل کرده و در تفسیر قمی فرموده که این آیه
مثل است از برای آل محمد ع و بئر معطله آن چاه است که از آن آب نکشند و مراد از آن آن امامی است که بتحقیق
غایب باشد و از علم او اقتباس نشود و از نور هدایت او روشنی نبرند تا وقت ظهور او و قصر مشید او مرتفع است
و از مثل است از برای امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه از اولاد او و از فضایل ایشان که منتشر است بر عالم و دنیا را
پر کرده و آن اول یعنی امام غایب قول خداوند است لیظهره علی الدین کله پس از تفسیرهای مزبور معلوم شد
که مراد از بئر معطله امام غایب است که صامت عبارت از اوست پس بئر معطله امام غایب است که بعد ظاهر
میشود که ازین آیه مقصود او است آیه پنجاه و دویم قوله تعالی در سوره حج ذالک ومن عاقب بمثل ما عوقب
به ثم بغی علیه لینصرنه الله یعنی اینست و هرکه عقاب و عذاب نماید بمثل العذابی که بر او کرده بودند و
بعد از او باز ظلم شود بر او البته خداوند نصرت فرماید او را و قمی در تفسیر این آیه فرموده که آن عذاب
کننده پیغمبر است زمانیکه بیرون کردند او را قریش از مکه و رفت بغار و طلب کردند او را تا بکشند او را پس
خداوند عقاب کرد بر دشمنان او در روز بدر کشتن چند نفر از آنها پس زمانیکه رحلت فرمود رسول خدا قریش
خون کشته کان خود را طلب نمودند و حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند و بر اولاد رسول خدا ظلم و ستم
نمودند و این قول یزید ملعون است که گفت لیت اشیاخی ببدر شهدوا الی آخره پس خداوند فرمود ذالک
ومن عاقب یعنی حضرت پیغمبر خدا بمثل ما عوقب به یعنی وقتیکه اراده نمودند که او را بکشند ثم بغی علیه لینصرنه
بالقائم من ولده یعنی البته نصرت و یاری میکند خداوند به حضرت رسول خدا ص بقیام حضرت قائم آل محمد ص که
از اولاد او است پس ازین تفسیر معلوم گردید که این آیه در شان حضرت امام مهدی صاحب الزمان است و مراد از نصرت خدای
تعالی نصرت و یاری بآن حضرت است در زمان ظهور او آیه پنجاه و سیم قوله تعالی در سوره مؤمنون حتی

آیه در خصوص

اذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید یعنی تا زمانیکه گشادیم بر ایشان دری صاحب عذاب دردناک و در مجمع
در تفسیر این آیه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که این عذاب شدید بر کافرین
و ظالمان در رجعت خواهد بود پس ازین حدیث معلوم میشود که این آیه در خصوص رجعت است و مراد از رجعت رجوع
ائمه است با حضرت قائم آل محمد یا بعد از آن حضرت و عذاب شدید بر کفار و فجار در رجعت بدست قائم آل محمد
خواهد شد چنانکه از تفسیر آیات سابقه معلوم گردید و بعد ازین واضح میگردد آیه پنجاه و چهارم قوله تعالی
در سوره مؤمنون قل رب اما ترینی ما یوعدون الی قوله وانا علی ان نریک ما نعدهم لقادرون یعنی بگو
ای خدای من هرگاه بنمائی بر من آنچه را که وعده بآنها شده تا آنکه فرماید و بدرستیکه خداوند قادر است بر اینکه بنمایاند
بر تو آنچه را که وعده بآنها داده است و در مجمع در سبب نزول این آیه از حضرت پیغمبر ص روایت کرده که آن
حضرت در حجة الوداع در منی فرمود که بعد از من کافر نشوید و بعض از شما گردن بعض دیگر را نزنید و قسم بخداوند
اگر این کار را بکنید البته مرا می بینید در یک کتیبه و فوج بزرگی که شمارا گردن میزنند راوی گفت پس دست
حضرت رسول خدا ص فشرده شد پس التفات بطرف دیگر نمود و فرمود یا در دست علی گردن شمارا میزنند پس
در آنوقت این آیه نازل شد و در بصائر الدرجات از جابر بن عبد الله روایت کرده که حضرت پیغمبر ص در مکه خطبه
خواند و فرمود ای مردم من شمارا میشناسم که بعد از من کافر میشوید و بعضی گردن بعضی را میزنید هرگاه این کار را
بکنید من گردن شمارا میزنم بعد التفات نمود و برگشت بطرف راست پس مردم گفتند که جبرئیل دست او را
فشار داد پس جبرئیل گفت یا آنکه علی گردن شمارا میزند و از ابان بن تغلب روایت کرده از حضرت صادق ع که
فرمود جبرئیل برسول خدا نازل شد پس عرض کرد یا محمد ص اگر خدا خواسته باشد تو آنها را گردن میزنی و یا آنکه علی گردن
آنها را میزند و وعده گاه شما وادی السلام است ابان گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام که وادی
السلام کجا است که خداوند وعده داده برسول خودش و بحضرت علی ع که ایشان در آنجا گردن کفار این امت را
میزنند حضرت فرمود ای ابان وادی السلام پشت کوفه است تمام شد پس معلوم گردید که این آیه شریفه در خصوص
رجعت است و خبر از رجعت میدهد و مراد از ما یوعدون و ما نعدهم رجعت و رجوع ائمه است و ازین خبر است که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در اخبار سابقه فرمود گردن شمارا میزنم و یا آنکه علی ع گردن شمارا میزند
و حضرت صادق ع فرمود که وعده گاه ایشان در اسلام است که نجف باشد و ازین جهة که در تفسیر صافی
فرموده که مراد در رجعت است و بلکه از مفسرین عامه نیز بیضاوی قائل شده است که این آیه در بیان رجعت است
و معلوم است که رجعت ائمه بعد از ظهور حضرت قائم آل محمد خواهد گردید یا با او آیه پنجاه و پنجم در سوره نور
قوله تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض الی قوله یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا
یعنی خداوند وعده داد آنکسانیرا که ایمان آوردند از شما و عمل صالح کرده اند آنها که البته ایشان را در
زمین خلیفه میکند همچنانکه خلیفه کرد آن اشخاصی را که قبل از ایشان بودند و البته متمکن میکند خداوند آنها را که
اظهار دین که پسندیده است خداوند از برای ایشان و بدل میکند خوف و ترس ایشان را به امن و آسوده گی تا آنکه عبادت
کنند خداوند را و بر خدا شریک قرار ندهند در کافی از حضرت صادق ع روایت کرده که از آن حضرت سؤال
نمودند از این آیه پس حضرت فرمود که ایشان ائمه علیهم السلام هستند و مراد خداوند ایشان است و ایضا در کافی
از حضرت باقر ع روایت نموده که بتحقیق فرموده است خداوند در کتاب خودش بر ائمه و بعد از حضرت رسول خدا
وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات الآیه میفرماید بر ایشان من شما را خلیفه میکنم از برای علم خودم و دین و عبادت
خودم بعد از پیغمبر خود چنانکه خلیفه نمودم اوصیای حضرت آدم را بعد از او تا آنکه مبعوث گرداندم پیغمبری
بعد از او را یعبدوننی ولا یشرکون بی شیئا میفرماید عبادت میکنند مرا بر اینکه پیغمبری نیست بعد از محمد
ابن عبد الله و دین غیر از دین او نیست پس هرکس غیر ازین را بگوید پس او از فاسقان است و بتحقیق

علم را داد بر ائمه بعد از پیغمبر خودش و مائیم آن اولات امر و ائمه الذین پس از ما سؤال کنند و در کتاب واحده ایضا از حضرت باقر ع روایت کرده در حدیث طولانی که بعض از آن در سوره آل عمران ذکر شد که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود تا آنکه خداوند بر آل محمد منجز نماید آنچه را که بر ایشان وعده داده است در فرمایش خودش وعد الله الذین آمنوا الی قوله تعالی یعبدوننی و لا یشرکون بی شیئا یعنی عبادت میکنند بر من در حالت امنیت و عافیت و بغیر ترسند از احدی در عبادت من و نباشد در نزد آنها تقیه و مراد از شرک در این آیه تقیه است و در تفسیر قمی فرموده که این آیه در قائم آل محمد نازل شده است و در تفسیر مجمع فرموده

آنچه از اهلبیت روایت شده در این آیه اینست که آن در مهدی آل محمد نازل گردیده و عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود قسم بخداوند این کسانیکه خوف ایشان تبدیل با منیت و آسوده گی میشود و تقیه از آنها برداشته میشود شیعیان ما هستند و اینها برای ایشان بدست مبارک یکمرد بزرگوار میشود از ما اهل بیت و آن مرد مهدی این امت است و او کسی است که حضرت پیغمبر ص در حق او فرمود اگر نمانده باشد از عمر دنیا مگر یکروز البته خداوند عالم طولانی کند آن روز را تا آنکه سلطنت نماید و پادشاهی تمام روی زمین را بکند یکمرد بزرگوار از عترت من که نام او نام منست که زمین را پر میکند از عدل و دادخواهی همچنانکه پر شده بود از ظلم و تعدی و بعد عیاشی فرموده که مثل این از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و از حضرت صادق ع نیز روایت کرده و در اکمال الدین از حضرت صادق علیه السلام در قصه نوح و ذکر انتظار مؤمنین از قوم او فرج را تا آنکه خداوند نماید بر آنها خلیفه بر حق خودش را و تمکین دین خود را تا آنکه فرمود و همچنین است حضرت قائم آل محمد پس بدرستیکه طول باید غایب بودن او تا آنکه حق خالص شود و ایمان صاف گردد از کدر مرتد شدن هر کسیکه طینت او خبیث است از شیعه آنکسانی که خوف نفاق در ایشان هست در وقتیکه احساس کند ظهور خلیفه خداوند عالم را و متمکن شدن او و دین او در روی زمین و از برای جماعت شیعه خالص است امر و دین منتشر در عهد و زمان ظهور حضرت مهدی آل محمد و این آیه در حق ایشان است که وعد الله الذین آمنوا باشد راوی عرض نمود بخدمت آن حضرت که یا بن رسول الله ناصبیها گمان میکنند که این آیه در حق ابی بکر و عمر و عثمان و علی نازل شده است حضرت فرمود خداوند ناصبیها را هدایت و ارشاد نکند چنین نیست چه وقت شد دین خداوند که آنرا اختیار نموده و رسولش آنرا پسندیده که منتشر باشد امر آن در این امت و چه وقت شد که خوف از قلب این امت رفع شود و شک مرتفع گردد از سینه ها در عهد یکی از ابی بکر و یا عمر و یا عثمان و یا علی علیه السلام با همه آنکه چه قدر از مردم در زمان ایشان مرتد شدند و چه قدر فتنه ها در ایام خلافت ایشان واقع شد و چه قدر جنگها در زمان ایشان در بین کفار و مسلمانان واقع گردید و در احتجاج از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده در حدیثیکه عیوبات خلفا را در آن بیان کرده و علت مهلت دادن خداوند را بر آنها ذکر نموده تا آنکه فرمود همه این تحمل ائمه هدی این مصیبتها را بجهة اینست که تمام شود آن مهلت که خداوند بر ابلیس داده و حق شود قول بر کافران و نزدیک شود وعده حق خداوند همچنان وعده که خداوند آنرا در کتاب خود بیان فرموده بقول خودش که وعد الله الذین آمنوا باشد و ظاهر شدن این وعده در آن زمان میشود که نماند از اسلام مگر اسم آن و نماند از قرآن مگر رسم آن و در این وقت خداوند قادر یاری میکند بر امام غایب شده بلشکرهای که نمی بینند آنها را و ظاهر میکند دین پیغمبر خود را در دست او و غالب میکند او را بر جمیع ادیان باطله تمام شد پس از این احادیث بسیار واضح گردید که این آیه شریفه در خصوص حضرت قائم الحجة ع و در بیان حال زمان ظهور آن حضرت نازل شده و در دلالت بر ائمه و ضعفای شیعه خداوند این آیه را بحبیب خود فرستاده و در این آیه وعده نموده بنصرت و یاری یعنی یاری آل محمد و تایید دین خود را بقیام قائم آل محمد و باطل شدن ادیان باطله و مضمحل بودن اشخاص فاسد العقیده و رفع شدن

ظلمت و فجور بظهور آن جناب و از ملاحظه تمام این احادیث معتبره کثیره علم قطعی حاصل میشود بر اینکه این آیه شریفه در بیان دولت حقه حضرت قائم آل محمد و بیان حالات زمان ظهور آن حضرت است بلا شبهه پس حاصل ترجمه آیه وافی هدایه بنا بر این اخبار که در تفسیر آن وارد شده این میشود که خداوند عالم وعده داده است بر آنکسانیکه ایمان آورده اند ایمان واقعی و عملهای صالح و نیکو کرده اند و از اعمال صالحه ابدا فروگذاری نکرده اند و از عملهای نیکو هیچ ترک نکرده اند و آنکسان هم که از آل محمد میباشند ایشانرا البته در روی زمین خلیفه و جانشین خود نماید چنانکه خلیفه و پادشاه کرد در روی زمین جمعی از کسانی سابق را مثل سلیمان و داود و ذو القرنین و غیر ایشان و وعده داده است خداوند بر ایشان بعد از آنکه ایشانرا خلیفه نمود دین ایشانرا که پسندیده است از برای ایشان متمکن نماید و غالب کند بر جمیع ادیان و البته مبدل کند خوف آل محمد را بر امنیت و عافیت و آسوده گی تا آنکه شیعیان ایشان عبادت کنند بر خداوند بدون ترس و بی تقیه و بلا خوف از کفار و فجار و اشرار

آیه پنجاه و ششم قوله تعالی در سوره شعراء ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین یعنی هر گاه خواسته باشیم نازل میکنیم از آسمان علامتی بر آنها پس ثابت میشود گردنهای آنها بر آن علامت خاضع و تواضع کننده و در کافی در تفسیر این آیه از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود بدرستیکه قائم آل محمد ظهور میکند تا آنکه منادی از آسمان ندا کند پس میشنوند آن ندا را مخدرات در پس پرده ها و میشنود آنرا اهل مشرق و اهل مغرب و در قائم آل محمد ع نازل شده این آیه که ان نشأ ننزل علیهم آیة باشد و در تفسیر قمی از آن حضرت روایت کرده در معنای این آیه که فرمود ذلیل میگردد گردنهای بنی امیه از برای آن علامت که از آسمان است و آن علامت صیحه ایست از آسمان باسم حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه و در ارشاد مفید از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر این آیه روایت نموده که فرمود زود باشد که خداوند آن علامترا از برای آنها ظاهر میکند عرض کردند آنها کدام اشخاص هستند فرمود بنی امیه و اتباع آنها هستند عرض نمودند آیه کدام است فرمود رکود آفتاب است در بین زوال تا وقت عصر و بیرون میشود سینه و روی در عین شمس و معرفی میکند حسب و نسب قائم آل محمد را و اینها در زمان سفیانی میشود و در وقت وقوع این علامت ها بدرک رفتن سفیانی و اتباع او واقع میگردد و در اکمال الدین از حضرت رضا ع روایت کرده در حدیث که در آن وصف میکند قائم آل محمد را تا آنکه فرمود و آن قائم ما اهلبیت آنکسی است که منادی ندا میکند از آسمان بدعوت و دلالت بر او و بهدایت بسوی آنحضرت که ندا را میشنود اهل زمین و در آن ندا منادی میگوید آگاه باشید ای مردم که بدرستیکه حجة خداوند به تحقیق ظاهر شده در نزد بیت الله پس تابع شوید او را پس بدرستیکه حق با او است و حق در او است و اینست معنی فرمایش خداوند که میفرماید ان نشأ ننزل علیهم آیة تمام شد پس از این احادیث معلوم شد که این آیه در شأن قائم آل محمد ص نازل شده و مراد از آیه و علامت علامة ظهور آن بزرگوار است و مراد از خاضعین و تواضع کردن گردنها در این آیه شریفه خضوع و ذلت بنی امیه و اتباع ایشان است بر حضرت قائم آل محمد ص و بعد از این تفسیرها معنای آیه واضح است

آیه پنجاه و هفتم قوله تعالی در سوره نمل امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء آیا کیست که اجابت نماید دعای شخص مضطر را زمانیکه آن مضطر دعا کند و بگشاید و رفع نماید بدی را و بلا را و قمی در تفسیر این آیه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود این آیه نازل شده در شأن قائم آل محمد و قسم بخداوند او هست مراد از این مضطر زمانیکه نماز کند در مقام دو رکعت و دعا کند و خداوند مسؤال نماید پس خداوند عالم دعای او را مستجاب میکند و کار او را فراهم نماید و کشف سوء از آن حضرت کند و قرار میدهد او را در زمین

خلیفه و پادشاهی زمین را براو عطا فرماید و در روایت دیگر فرمود پس اول کسیکه براو بیعت میکند جبرئیل میشود و
بعد از او سعید و سیزده نفر مرد بیعت میکنند بر آن حضرت تمام شد پس ازاین تفسیر معلوم و واضح شد
که این آیه در شان حضرت قایم آل محمد نازل گردیده و مراد از مضطر در این آیه آن حضرت است بدون شبهه
در این آیه پنجاه و هشتم قوله تعالی در سوره نمل واذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم
ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون یعنی وقتیکه واقع میشود قول معهود معین وعده شده بر آنها
و مراد از این قول معهود وعده شده رجعت است در زمان ظهور قایم آل محمد چنانکه در تفسیر صافی نقل نموده بیرون
میکنیم از برای آنها از زمین دابه را که با آنها تکلم میکند آن دابه بدرستیکه مردم بوده اند بآیات ما و علامت های
وعده شده ما باور و یقین نه نماینده و بر آیات ما اعتقاد نکننده و مراد از دابة الارض در این آیه شریفه حضرت
امیر المؤمنین است چنانکه قمی در تفسیر این آیه از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود بگذر
حضرت پیغمبر ص رفت بمسجد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را دید که خوابیده است و یک قدر ریگ
در زیر سرش جمع نموده پس پیغمبر ص او را بپایش حرکت داد و فرمود براو قم یا دابة الارض یعنی برخیز
ای دابة الارض پس یک نفر از اصحاب آن حضرت عرض نمود یا رسول الله ما نیز با همدیگر این نحو خطاب
نمائیم فرمود نه بخدا قسم نیست این اسم مگر از برای او خاصه و او است دابة الارض همچنانکه خداوند او را
در قرآن ذکر فرموده بقول خودش واذا وقع القول علیهم الآیه و بعد از آن فرمود یا علی وقتیکه آخر
الزمان میشود خداوند عالم ترا بیرون میکند در خوشترین صورت و با تو باشد میسم که بان داغ میکنی دشمنان
خود را تا آخر حدیث پس از این تفسیر واضح شد که مراد از وقع القول رجعه است و مراد از آخر الزمان
زمان ظهور حضرت قایم آل محمد است و ایضا قمی در تفسیر این آیه از حضرت صادق علیه السلام روایت
نموده که یک مرد بعمار عرض کرد که یک آیه در کتاب خداوند مرا بحیرت انداخته و قلب مرا فاسد نموده
پس عمار فرمود کدام آیه است آن عرض کرد اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض این دابه
کیست و مراد از آن چیست پس عمار فرمود قسم بخداوند نمیخورم و نمی نشینم تا آنکه دابة الارض را بتو نشان
دهم پس عمار با آن شخص آمد بخدمت حضرت امیر ع در حالتیکه آن حضرت خرما و مسکه میخورد پس حضرت امیر
بعمار فرمود بیا تو هم بخور و عمار نیز قبول نمود و خورد پس آن شخص تعجب کرد از قسم یاد کردن عمار و خوردن او پس
وقتیکه عمار برخواست آن شخص عرض کرد بعمار که تو قسم یاد کرده بودی که نخوری تا آنکه بمن نشان بدهی دابة
الارض را عمار فرمود من ترا نشان دادم دابة الارض را و با او نیز خرما خوردم و آن حضرت بود دابة الارض
اگر تو عقل داشته باشی و در تفسیر عیاشی مثل این قضیه را از ابوذر نقل نموده و در کافی از حضرت باقر ع روایت
کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بتحقیق خداوند بمن عطا فرمود علم شش چیز را علم بلاها و علم مرگها
و علم وصیت های انبیا و اولیا و علم فصل الخطاب و من صاحب رجعتها و صاحب دولت ها الدول هستم
و منم صاحب عصا و میسم و دابة الارض همچنانکه تکلم میکنیم با مردم و در اکمال الدین از حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام روایت کرده در حدیثیکه ذکر فرموده در آن دجال را و کشته شدن دجال طامة الکبری چه چیز
است یا امیر المؤمنین فرمود بیرون شدن دابة الارض است از نزد صفا و مروه که با او باشد عصای
موسی و خاتم سلیمان میگذارد خاتم را بر روی هر مؤمن پس نقش میشود در روی او که او مؤمن است حقا
میگذارد آن بر روی هر کافری پس نوشته شود در او که این کافر است حقا تا آخر حدیث پس از این حدیث
میگیرد که بیرون شدن دابة الارض در رجعت میشود و آن هم بعد از کشته شدن دجال است که قبل از
ظهور حضرت قایم خروج خواهد کرد و در زمان آن حضرت کشته خواهد شد و در مجمع در تفسیر این آیه روایت
کرده که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کردند از دابة الارض حضرت فرمود [illegible] دابة الارض [illegible]

معلوم

قسم و از برای او ذنب نیست و او ریش دارد و احادیث دیگر در این معنی موجود است در کتب اخبار پس
از این احادیث معتبره معلوم میشود که این آیه شریفه در رجعت ائمه نازل شده و آن هم قبل از ظهور قایم آل
محمد است پس این آیه چنانکه بمقتضای این تفسیرها دلالت برجعت ائمه میکند همچنین دلالت بظهور قایم آل محمد
نیز میکند زیرا که ظهور آن حضرت قبل رجعت اجداد اوش خواهد شد البته آیه پنجاه و نهم قوله تعالی در سوره
نمل ویوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون یعنی روزیکه محشور میکنیم از هر امتی یک
فوج را از کسانیکه تکذیب میکردند آیات ما را و بدروغ نسبت میدادند علامات ما را پس آن تکذیب کنندگان
نگاه داده و محبوس میشوند و مراد از این آیه رجعت است بلا شبهه چنانکه قمی از حضرت صادق علیه السلام
در تفسیر دابة الارض روایت کرده که حضرت فرمود دابة الارض در رجعت و بعد از ظهور قایم آل محمد بیرون
میآید و دلیل برجعت قوله تعالی ویوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا و فرمود مراد از آیات
امیر المؤمنین و الائمه علیهم السلام است راوی عرض نمود یا ابن رسول الله عامه میگویند که مراد از آیه حشر در
قیامت است حضرت فرمود پس آیا در قیامت خداوند محشور میکند از هر امت یک فوج را و باقی میگذارد باقی
مردم را نه چنین نیست و این آیه در رجعت است و آیه قیامت پس او وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا است که
میفرماید احدی را در قیامت ترک نمیکنیم و همه را محشور میکنیم پس از این حدیث شریف واضح شد که آیه اول
در رجعت است و محتاج به بیان نیست و ایضا قمی در تفسیر این آیه از آن حضرت روایت کرده که فرمود
نیست احدی از مؤمنان که کشته شده است مگر آنکه او رجعت میکند تا آنکه او باجل خود بمیرد و رجعت نمیکند مگر
کسیکه ایمان خالص داشته باشد و مگر آن شخصی که او کافر باشد و در مجمع در تفسیر آیه فرموده که بتحقیق احادیث
بسیار از ائمه وارد گردیده که خداوند عالم در وقت ظهور قایم آل محمد قومی را زنده میکند از کسانیکه مرده اند از اولیاء آن
حضرت و شیعیان او تا آنکه فایز شوند بثواب نصرت او و یاری کردن او و شاد شوند بظاهر شدن پادشاهی او و زنده
میکند خدای تعالی قومی را از دشمنان او تا آنکه انتقام بکشد از ایشان و تا آنکه برسند آنها به بعض آنچه که آنها مستحق
هستند بر آن از عذاب و کشته شدن در دست اولیاء خداوند و در دست شیعه ایشان و برسند بر ذلت و
خواری از آنچه مشاهده میکنند از عالی شدن کلمه خداوند و هیچ عاقل شک نمیکند در اینکه آنچه از اخبار رسیده مقدور
است بخداوند و محال نیست و زنده شدن در امم سابقه و قرون ماضیه اتفاق افتاده و زنده کرده خداوند جمعی را
و قرآن بر آن نطق کرده در چند موضع مثل قصه عزیر و قوم موسی و آنهائیکه از طاعون گریخته بودند و غیر ایشان
بنا بر آنچه ما تفسیر نمودیم در جای خودش و در اخبار صحیحه بسیار از حضرت پیغمبر ص روایت کردند که فرموده در
امت من واقع میشود آنچه در بنی اسرائیل واقع شده بدون کم و زیاد تمام شد و در صافی در تفسیر این آیه
بعد از نقل اخبار بسیار فرموده بتحقیق تصنیف نموده حسن ابن سلیمان حلی طاب ثراه کتابی در فضایل اهل
بیت و نقل کرده در آن اخبار کثیره در اثبات رجعت و تفصیل آن و ذکر نموده در انتخاب اینکه دابة
الارض حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است باخبار زیاد که معنای آنها موافق است و نقل نموده
اکثر آنها را از کتاب سعد ابن عبدالله که مختصر البصائر است تمام شد پس از این احادیث سابقه و کلمات
مفسرین در اینجا معلوم شد که این آیه در رجعت ائمه است و در مقام بیان ظهور قایم آل محمد است نه
در بیان قیامت است آیه شصتم قوله تعالی در سوره نمل سیریکم آیاته فتعرفونها یعنی زود باشد
که خداوند عالم بنمایاند بشما آیات و علامات خودش را پس شما نیز آنها را بشناسید و در تفسیر قمی
در حدیث گذشته که از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده بود فرمود که مراد از آیات حضرت امیر المؤمنین ع
علیهم السلام است در وقتیکه رجعت نمایند بر دنیا و ایشان را بشناسند دشمنان ایشان در رجعت در
زمانیکه ببینند ایشان را در دنیا و حضرت امیر ع فرمود از برای خداوند آیه بزرگتر از من نیست قسم بخداوند

وائمه

تمام

تمام شد پس ازاین دو حدیث معلوم میشود که این آیه در رجعت ائمه است زیراکه مراد از آیات و قتیکه ائمه شد معلوم است دیدن ائمه در یک جا در رجعت خواهد شد و دشمنان ایشانرا در رجعت خواهد دید و آن در وقت ظهور قایم آل محمد صلی الله علیه و آله و بعد از آن میشود و بلکه ائمه در رجعت پادشاهان خواهند شد چنانکه در بصایر روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر وجعلکم انبیاء وجعلکم ملوکاً یعنی گردانید شما را پیغمبران و گردانید شما را پادشاهان فرمود پیغمبران حضرت رسول الله و ابرهیم و اسمعیل و ذریهٔ اویند و پادشاهان ائمه اند راوی گفت چه پادشاهی بشما داده اند حضرت فرمود پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت را خداوند بائمه داده است

آیه شصت و یکم قوله تعالی در سورهٔ قصص و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون یعنی اراده میکنیم بر اینکه منت گذاریم بر آنکسانیکه ضعیف شده اند در روی زمین و قرار بدهیم ایشانرا وارث در روی زمین و قرار بدهیم ایشانرا امامان وارث در روی زمین و مالک آن و تمکین بدهیم از برای ایشان در زمین و سلطنت روی زمین را بایشان بدهیم و بنمائیم بر فرعون و هامان و لشکرهای آنها از ائمه آنچه را که از آن حذر میکردند و این آیه شریفه باتفاق معتبرین امامیه در شان اهل بیت و قایم آل محمد نازل شده است چنانکه صدوق علیه الرحمة در کتاب غیبت از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود مراد از این آیه آل محمد هستند که بر انگیزد خداوند مهدی ایشانرا بعد از ضعیف شدن و بی مدد و بی یار شدن ایشان پس آن مهدی آل محمد ایشانرا شاد نماید و دشمنان ایشانرا میکشد و در کافی روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام نظر بحضرت صادق نمود که راه میرفت پس فرمود این از آنچنان است که خداوند در حق ایشان فرموده است و نرید ان نمن علی الذین الآیه و در معانی الاخبار از حضرت صادق روایت کرده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر نمود بحضرت امیر و امام حسن و امام حسین علیه السلام پس گریه نمود و فرمود شما بعد از من مستضعف میشوید پس عرض کرد بحضرت صادق که معنای فرمایش پیغمبر چه بود فرمود معنای آن این بود که شما آنکسانی هستید که بعد از من ائمه و امامان میشوید و خداوند در شان شما فرموده و نرید ان نمن علی الذین الآیه و بعد از آن حضرت صادق فرمود که این آیه جاری است در ما اهلبیت تا روز قیامت و در مجالس ایضاً از آن حضرت روایت کرده که فرمود در این آیه که آن از برای ماست و در ما اهلبیت است و در اکمال الدین و کتاب غیبت روایت نموده که وقتیکه حضرت قایم آل محمد متولد شد پس این آیه را خواند و اول تکلمش باین آیه بود و قمی در تفسیر این آیه فرموده که آن مثلی است که خدا زده است برای اهلبیت رسالت که موجب تسلی ایشان باشد زیراکه فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی اسرائیل و ایشان و اولاد ایشانرا میکشتند و نظیر ایشان در این امت فلان و فلان و فلان و اتباع آنها هستند که سعی میکردند در قتل و قمع اهل بیت رسول خداوند عالم پس حقتعالی وعده داده برسول خود که همچنانکه ولادت حضرت موسی را مخفی کردم و اورا از فرعون و اتباع او غایب کردم و بعد از آن اورا ظاهر نمودم و بر فرعون و اتباع او غالب کردم و همه را بر دست او هلاک کردم همچنین حضرت قایم آل محمد و اولاد او پنهان میکنیم و از فراعنهٔ زمان خود او مستور خواهم گردانید و در رجعت ایشانرا بر آنها غالب خواهم کرد که انتقام خود را از آن فراعنه بکشند پس تاویل آیه چنین است که میخواهم منت گذارم بر آنکسانیرا که ایشانرا ضعیف گردانیدند در زمین که اهلبیت رسالت باشند و بگردانم ایشانرا امامان و بگردانم ایشانرا وارثان زمین که

پادشاهی روی زمین از برای ایشان مسلم باشد و تمکن و اقتدار بدهم بر اهلبیت رسالت در زمین که باطل را بر اندازند و حق را ظاهر گردانند و بنمائیم بر فرعون و هامان و قارون این امت را و اتباع آنها را که حق آل محمد را غصب کردند منهم یعنی از آل محمد آنچه را که از آن حذر میکردند از کشته شدن و معذب بودن و همچنین حضرت امام حسین علیه السلام و اصحاب اورا زنده کنیم و قاتلان ایشانرا نیز زنده نمائیم تا انتقام بکشند از آنها و آنهارا به بدترین عذاب به قتل رسانند و قمی فرموده که خطاب بایشان نباشد و در خصوص حضرت موسی نازل باشد خداوند میفرمود منهم ما کانوا یحذرون نه اگر نازل میبود منهم پس زمانیکه خداوند فرموده منهم معلوم شد که خطاب بر آل محمد است و در تفسیر جوامع از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده که فرمود قسم بآنخدائی که پیغمبر بحق بشیر و نذیر مبعوث کرده بدرستیکه ما اهل بیت و شیعیان ما بمنزله موسی و شیعیان او هستیم و بدرستیکه دشمنان ما و اتباع آنها بمنزله فرعون و اتباع او هستند پس از این احادیث معتبرهٔ بسیار معلوم گردید که این آیه شریفه در شان اهلبیت و در خصوص رجعت ایشان و ظهور مهدی آن بزرگواران نازل شده و یا آنکه نزولش در حضرت موسی و بنی اسرائیل است و تاویل آن در اهلبیت رسالت و در ظهور قایم آل محمد است و این جای شبهه نیست

آیه شصت و دویم قوله تعالی در سورهٔ قصص ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد یعنی بدرستیکه آن خداوندیکه فرض و واجب کرده قرآن را بر تو البته ترا رد میکند بسوی معاد و محل عود معین قمی در تفسیر این آیه از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود یعنی رجعت میکند بسوی شما پیغمبر و ائمه و امیر علیهم السلام و ایضاً از حضرت باقر روایت کرده که در نزد آن حضرت ذکر شد جابر ابن عبدالله پس حضرت فرمود خدا بر جابر رحمة کند بتحقیق رسید جابر در علم بمرتبه که میدانست تاویل این آیه را یعنی مراد از آن رجعت است و علامهٔ مجلسی اعلی الله مقامه بعد از ذکر این آیه فرموده و احادیث بسیار وارد شده است که مراد رجعت حضرت رسول خدا است بسوی دنیا تمام شد پس از این اخبار معلوم شد که این آیه در خصوص رجعت ائمه نازل شده و در رجعت ایشان هم با ظهور قایم آل محمد و بعضی بعد از او خواهد بود

آیه شصت و سیم قوله تعالی در سورهٔ عنکبوت ولئن جاء نصر من ربک لیقولن انا کنا معکم یعنی اگر بیاید نصرت و یاری از خداوند تو البته میگویند ایشان بدرستیکه ما با شما بودیم در دین و در تفسیر قمی فرموده است که مراد از نصر در این آیه شریفه قایم آل محمد است و از اخبار کثیره و ادعیه بسیار معلوم میشود که مراد از نصرت و ناصر آن بزرگوار است چنانچه در دعا عهد که بسند معتبر نقل شده از حضرت صادق وارد است واجعله اللهم مفزعاً لمظلوم عبادک وناصراً لمن لا یجد له ناصراً غیرک ومجدداً لما عطل من احکام کتابک یعنی قرار بده خداوندا قایم آل محمد را پناه از برای مظلوم بندگان خود و یاری کننده و ناصر و یاری کننده از برای آنکسیکه نمییابد از برای خود نصرت کننده بغیر ترا و قرار بده اورا تازه کننده آنچه معطل و ضایع شده از حکمهای کتاب تو پس از این دعا معلوم میشود که نصرت مظلومین و نصر بر مؤمنین با او خواهد بود و در خطبهٔ غدیر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده آگاه باشید بدرستیکه ختم کننده امامان از ما است که قایم مهدی باشد آگاه باشید بدرستیکه او است انتقام کشنده از ظالمان آگاه باشید بدرستیکه او است که فتح کننده قلعهای محکم و خراب کننده آنها آگاه باشید بدرستیکه او است کشنده اهل شرک از هر قبیله آگاه باشید بدرستیکه او است درک کننده هر خون ناحق ریخته که از اولیای خداوند ریخته اند آگاه باشید بدرستیکه او است ناصر دین خداوند آگاه باشید او است غراق از دریای عمیق او است که نامیده کند صاحب هر فضل را بفضل خود و صاحب هر جهل را بجهلش آگاه باشید بدرستیکه او است برگزیده خدا و اختیار شدهٔ خداوند آگاه باشید او است وارث هر علم و احاطه کننده بر آن علم

غالب شونده براديان باطله آگاه باشيد بدرستيكه او است

آگاه باشید او است خبر دهنده از خداوند عالم آگاه باشید او است رشید سدید آگاه باشید به درستیکه او است بشارت که واگذار شده بر او احکام دین خدا آگاه باشید به درستیکه او است که به تحقیق خداوند آمدن او را پیغمبران گذشته آگاه باشید او است حجت باقی و نیست نور مگر در نزد او آگاه باشید نیست غالب بر او و نیست نصرت شده بر او آگاه باشید او است ولی الله در زمین و حکم خدا در میان خلق و امین خدا بر سر او و علانیه او و این نحو احادیث و اخبار بسیار است که دلالت میکند بر اینکه حضرت قایم آل محمد ع ناصر است و نصرت با او و نصر مؤمنین با او خواهد شد پس معلوم میشود که مراد از نصر در این آیه آن حضرت است چنانکه علی ابن ابراهیم قمی در تفسیر این آیه فرموده و مراد نصرت آن بزرگوار است در زمان ظهورش بر مؤمنین آیه شصت و چهارم قوله تعالی در سوره روم ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس یعنی ظاهر شد فساد در بیابان ها و دریا ها بسبب آنچه کسب کرده آنرا دستهای مردم و ظاهر شدن بر و بحر اشاره است بآن فساد های که قبل از ظهور آن بزرگوار و در نزدیک ظهور قایم آل محمد در روی زمین و در میان مردم ظاهر میشود و زمین از ظلم و جور پر میشود چنانکه در دعای عهد باین تصریح نموده بقوله واکحل ناظری بنظرة منی الیه وعجل فرجه و سهل مخرجه و اوسع منهجه واسلک بی محجته و انفذ امره واشدد ازره واعمر اللهم به بلادک واحی به عبادک فانک قلت وقولک الحق ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس فاظهر اللهم لنا ولیک وابن ولیک وابن بنت نبیک المسمی باسم رسولک تا آخر پس از این دعا واضح میکرددکه مراد از ظهور فساد در بر و بحر واقع شدن فساد است در زمین قبل از ظهور آن حضرت و پر شدن زمین است از ظلم و جور پس مراد از آیه بیان علامات ظهور قایم آل محمد است بدون شبهه آیه شصت و پنجم قوله تعالی در سوره لقمان واسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة یعنی خداوند عالم تمام نمود و فراخ کرد بر شما نعمتهای ظاهری و باطنی خود را و از هیچ وجه بر شما نقصی نگذاشت و در اکمال الدین و مناقب از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده اند که در معنای این آیه فرمود که مراد از نعمت ظاهره امام ظاهر است و از نعمت باطنه امام غایب است تمام شد پس از این تفسیر معلوم میشود که مراد از باطنة در این آیه حضرت قایم آل محمد است بلا اشکال آیه شصت و ششم قوله تعالی در سوره الم سجده ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون یعنی البته میچشانیم بر آنها از عذاب نزدیکتر و پایینتر از عذاب بزرگ تر شاید که آنها برگردند و قمی در تفسیر این آیه فرموده که عذاب ادنی عذاب رجعت است با شمشیر و مراد از رجوع رجوع آنها است در رجعت تا آنکه معذب باشند و در مجمع در تفسیر این آیه فرموده در اخبار بسیار از حضرت باقر علیه السلام و صادق ع وارد شده که مراد از عذاب ادنی عذاب دابة الارض و فتنه دجال است و این بحضور در زمان ظهور حضرت قایم و یا قبل از او و مقارن ظهور او خواهد بود و در بعض از اخبار وارد شده که مراد از عذاب ادنی عذاب قبر است و این منافات با احادیث سابقه ندارد زیرا که ممکن است که مراد عذاب قبر و عذاب رجعت هر دو باشد و یا آنکه یکی تنزیل و یکی تاویل باشد و بلکه آخر آیه که لعلهم یرجعون باشد دلیل است که این آیه در رجعت است و عذاب قبر تاویلست و علامه مجلسی رحمه الله در تفسیر این آیه فرموده که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که عذاب نزدیک تر عذاب رجعت است که بشمشیر ایشانرا عذاب خواهند کرد و عذاب بزرگ تر عذاب قیامت است و مراد از برگشتن و زنده شدن در رجعت است تمام شد آیه شصت و هفتم قوله تعالی در سوره سجده ویقولون متی هذا الفتح ان کنتم صادقین یعنی و میگویند آن کفار که چه وقت است این فتح اگر شما راست میگوئید قل یوم الفتح لا ینفع الذین کفروا ایمانهم ولا هم ینظرون یعنی بگو روزیکه میآید فتح نفع نمیدهد برای آنهائیکه کافر شدند ایمان آنها و نه آنها مهلت داده میشوند و این دو آیه شریفه در بیان رجعت و ظهور قایم آل محمد است

چنانکه

چنانکه در تفسیر قمی فرموده که این آیه مثل است که خداوند این مثل را در بیان رجعت زده است و در ظهور قایم آل محمد بیان کرده است پس وقتیکه خبر داد بر آنها حضرت پیغمبر ص خبر رجعت را آنها گفتند آن فتح چه وقت خواهد شد اگر شما راست میگوئید آنرا و این آیه عطف و متصل است بقول خداوند که فرمود ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر پس از این بیان معلوم شد که این آیه در بیان رجعت و ظهور قایم آل محمد است و بعد از تامل واضح میگردد آیه شصت و هشتم قوله تعالی در سوره سبا وجعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة وقدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین یعنی قرار دادیم در بین ایشان و بین قریه ها و دهات همچنانکه مبارک کردیم در آن دهات ظاهری و مقدر نمودیم در آن دهات سیر کردن را سیر کنید در آن دهات شبها و روزها در حال امن و اول این آیه در خصوص اهل بیت است و آخرش در شان قایم آل محمد است همچنانکه در احتجاج از حضرت باقر ع روایت نموده در حدیث حسن بصری در این آیه که فرمود بلکه در ما خداوند ضرب مثل کرده در قرآن پس ما اهل بیت هستیم القری التی بارکنا الله فیها و این فرمایش خداوند در حق کسی است که اقرار کند بفضیلت ما اهل بیت زیرا که ایشان را خداوند امر کرده بر اینکه بیایند به نزد ما پس خداوند فرموده وجعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها یعنی قرار دادیم در بین ایشان که ائمه باشند و بین شیعیان ایشان القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة قریه های ظاهری و قریه ها کنایه از قاصدها و نقل کننده احادیث ما ائمه است بسوی شیعیان خود مان و فقهاء شیعیان و قوله سبحانه وقدرنا فیها السیر پس سیر مثل است از برای علم و دانائی که سیر شده باشد بآن علم شبها و روزها در آن قریه ها و این مثل است از برای آنچه سیر میکند از علم در شبها و روزها از ما ائمه بسوی ایشان از حلال و حرام و فریضه ها و احکام در آنچه اند در آنچه از ما بسوی ایشان رسیده آنوقتیکه آن را از معدن علم اخذ نمایند که از طرف خداوند مامور شدند که اخذ کنند آن علمها را از آن معدن و در آنکه این نحو رفتار نمودند در امن هستند از شک و ضلالت و از تبدیل حرام بحلال و ایضا در احتجاج از حضرت سجاد ع روایت کرده که فرمود بدرستیکه خداوند قصد نموده از قری مردان چند برا عرض نمودند پس ایشان کدام مردم میباشند فرمود ما هستیم و فرمود آیا نشنیده فرمایش خداوند را سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین آمنین هستند از زیغ و در اکمال الدین از حضرت قایم آل محمد ع روایت نموده در تفسیر این آیه که فرمود ما اهل بیت بخدا قسم آن قری هستیم که خداوند مبارک نموده در آن قری و شما شیعیان قریه های ظاهری هستید و در علل الشرایع از حضرت صادق ع روایت نموده که آن حضرت با بو حنیفه فرمود آیا توئی فقیه و عالم اهل عراق عرض کرد بلی فرمود بچه فتوی میدهی بر آنها عرض کرد بکتاب خدا و سنت رسول او فرمود ای ابو حنیفه آیا میدانی کتاب خداوند را حق دانستنی و میشناسی ناسخ آن را از منسوخ آن عرض کرد بلی پس فرمود ای ابو حنیفه به تحقیق ادعا کردی یک علم بزرگ را وای بر تو خداوند قرار نداده این علم را مگر در نزد اهل آن قرآن که قرآن را خداوند بر ایشان نازل فرموده وای بر تو نیست آن علم مگر در نزد آنکس که الان حاضر است از ذریه حضرت پیغمبر ص و نمیدانم ترا که بشناسی از کتاب خداوند یک حرف را و تاویل حرف را بدانی پس اگر تو هستی همچنانکه میگوئی و حال آنکه نیستی آنچنانکه میگوئی پس خبر بده بمن از فرمایش خداوند که سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین باشد این کجای از زمین است ابو حنیفه عرض نمود گمان میکنیم که ما بین مکه و مدینه باشد پس حضرت توجه فرمود باصحاب خود و فرمود آیا شما میدانید که بدرستیکه در بین مکه و مدینه قطاع طریق و راه زن است و میدانید که در آنجا چه قدر مال مردم و جان خلق تلف میشود عرض کردند بلی میدانیم پس ابو حنیفه ساکت ماند و حیرت

بعد

پیدا نگردد که بگوید پس حضرت فرمود که این آیهٔ شریفه در حق قایم ما اهل بیت است و این امن و آسوده گی
با او خواهد شد تمام شد پس ازین احادیث معلوم گردید که اول آیه در حق ائمه و آخر آیه در شان قایم
آل محمد است و در بین اخبار منافات ندارد و با آنکه هر کدام از اخبار محمول است بمرتبه از مراتب تاویل
چنانکه بیان شد آیهٔ شصت و نهم قوله تعالی در سورهٔ سبا ولو تری اذ فزعوا فلا فوت
و اخذوا من مکان قریب و قالوا آمنا به و انی لهم التناوش من مکان بعید یعنی اگر ببینی آنها را در آن
زمانیکه فزع و جزع میکنند پس فوت نیست و فوت نمیشوند هر چند که بگریزند و دریافت میشود از محل
نزدیک و بعد از اخذ شدن میگویند که ما ایمان آورده ایم براو و این کلام دور است و کجا است که
آنها ایمان را اخذ و تناول کنند و بدست بیاورند از مکان دور و اخبار در تفسیر این آیه وارد شده که مراد
ازین اشخاص سفیانی و اتباع او هستند چنانکه قمی از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود گویا من مشاهده
میکنم بسوی حضرت قایم آل محمد که استناد نموده پشت مبارک خود را بر کعبه و حجر الاسود تا آنکه فرمود پس
زمانیکه آن حضرت تشریف میآورند بر بیدا بیرون میشود بسوی آن حضرت لشکر سفیانی پس امر میکند خداوند
بر زمین که ایشان را فرو برد پس آنها بزمین میروند و هنیست معنی فرمایش خداوند ولو تری اذ فزعوا فلا فوت
و اخذوا من مکان قریب و قالوا آمنا به یعنی ایمان بقایم آل محمد آورده ایم و فایدهٔ ایمان بآنها
نرسد زیراکه وقت آن گذشته باشد و آن ایمان آنها بعد از نزول عذاب گردد مثل ایمان فرعون و در
مجمع در تفسیر این از حضرت امام سجاد علیه السلام روایت کرده که فرمود مراد از این آیه لشکر سفیانی است
که آنها را زمین میگیرد و فرو میبرد و ایضاً از حضرت پیغمبر صلعم روایت کرده که فرمود فتنه میشود در بین اهل
مشرق و اهل مغرب پس آنها در اینحال که هستند خارج میشود بر آنها سفیانی از وادی یابس تا آنکه
وارد دمشق شود پس دو دسته لشکر جمع میکند و یک جمعی بطرف مشرق روانه میکند تا آنکه آنها نازل
میشوند بر بابل از شهر ملعون بغداد پس میکشند در آن زیاد از سه هزار را و رسوا میکنند زیاده تر از صد نفر زن را
و میکشند در آن سیصد نفر کبش از بنی عباس را و بعد از آن روانهٔ کوفه میگردند پس اطراف آنرا خراب میکنند
پس متوجه شام شوند پس بیرون میشود یک علم هدایت از کوفه و بر آن لشکر ملحق شود و لشکر سفیانی را
میکشند و از آنها یکی خلاص نمیشود و آنچه آنها بدست آورده بودند میگیرند و دستهٔ دیگر از لشکر سفیانی وارد
مدینه میشوند و تا سه روز در آنجا قتل و غارت میکنند و بعد از آن متوجه مکه میشوند و زمانیکه بزمین بیدا میرسند
خداوند جبرئیل را میفرستد و آنها را بزمین خسف میکند و دو نفر از آنها خلاص شود پس اینست معنای فرمایش
خداوند ولو تری اذ فزعوا الآیه و در مجمع بعد از نقل این فرموده که اصحاب امامیهٔ ما مثل این حدیث را
در احادیث ظهور قایم آل محمد ص روایت کرده اند از حضرت صادق ع و از حضرت باقر ع تمام شد پس از
این تفسیر معلوم شد که این آیه در مقام بیان علامات و مقدمات ظهور حضرت قایم آل محمد است و مراد
از اشخاص فزع کننده لشکر سفیانی است و مراد از ضمیر آمنا به حضرت قایم آل محمد است و در واقع
این آیه اختصاص بآن حضرت دارد بدون شبهه آیهٔ هشتادم قوله تعالی در سورهٔ ص قال فانک من
المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی خدا تعالی فرمود بابلیس ملعون که تو از مهلت شدگانی تا روز قیامت
معلوم معین و این آیه در رجعت ائمه است و مراد از وقت معلوم وقت رجعت ائمه و ظهور قایم آل محمد
است چنانکه بیان این در سورهٔ حجر گذشت و در اینجا اکتفا میکنیم بذکر یک حدیث دیگر از اخباریکه در بیان
معنای این آیه وارد شده است و آن حدیث است که در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق ع
روایت کرده است که شیطان لعنه الله از خداوند سوال کرد که او را مهلت دهد تا روز قیامت که مردم زنده
میشوند حقتعالی ابا کرد و فرمود تو از مهلت شدگانی تا یوم وقت معلوم چون آن روز شود ظاهر شود شیطان

با جمیع اتباعش از روزیکه خداوند آدم را خلق کرده تا آنروز و حضرت امیرالمؤمنین ع برگردد و این آخر برگشتنهای آن
حضرت است راوی گفت مگر رجعتهای بسیار خواهد کرد فرمود بلی و هر امامیکه در قرنی بوده باشد نیکوکاران
و بدکاران زمان او برمیگردند تا حقتعالی مؤمنان را بر کافران غالب گرداند و مؤمنان از آنها انتقام بکشند
چون آنروز شود حضرت امیرالمؤمنین ع برگردد با اصحابش و شیطان بیآید با اتباعش و ملاقات ایشان در کنار
فرات واقع شود نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن نشده باشد گویا می بینم اصحاب
حضرت امیرالمؤمنین را که صد قدم از پس پشت برگردند و پای بعضی در میان آب فرات داخل شود پس
ابری بزیر آید از آسمان که پر شده باشد از ملائکه و حضرت رسول خدا ص حربه از نور بدست داشته باشد
و در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر آن حضرت افتد از عقب برگردد و اتباعش باو گویند که اکنون که ظفر
یافتی بکجا میروی او گوید من می بینم آنچه شما نمی بینید من میترسم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول
خدا ص باو برسد و آن حربه را در میان دو کتفش بزند که او و اتباعش همه هلاک میشوند پس از آن همگی مردم خدا را
بیگانگی بپرستند و هیچ چیز را با خدا شریک نگردانند و حضرت امیر ع چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند تا آنکه
یکمرد از شیعیان آن حضرت هزار فرزند از صلب او متولد شود همه پسر هر سال یک فرزند پس در آنوقت دو باغ
سبز که خدای تعالی در سورهٔ الرحمن فرموده در دو طرف مسجد کوفه بهم رسد تمام شد پس از این حدیث شریف
معلوم شد که مراد از وقت معلوم در آیه رجعت ائمه است و حضرت قایم آل محمد صلی الله علیه و آله در رجعت
با ائمه و با اجداد خودش خواهد بود و شاهد بر این خطبهٔ حضرت سید الشهداء ع است در روز عاشورا خوانده
چنانکه قطب راوندی از جابر انصاری از حضرت باقر ع روایت کرده که آن حضرت خودش فرمود بعد از
بیان بعض از فرمایشات بشارت باد شما را و شاد باشید شما که ما به نزد پیغمبر خود میرویم پس میمانیم در آن
عالم آنقدر که خداوند خواهد پس اول کسیکه زمین شکافته میشود و از زمین بیرون میآید من خواهم شد و بیرون
آمدن من موافق می افتد با بیرون آمدن حضرت امیر ع و قیام قایم آل محمد و ظهور آن حضرت تا آخر حدیث
و این حدیث مفصل است و انشاء الله در جای مناسب میآید پس از این حدیث معلوم شد که حضرت قایم آل محمد
صلی الله علیه و آله با حضرت امیر ع و حضرت سید الشهداء ع خواهد بود پس این تفسیر که در این آیه وارد شده منافات
بآن تفسیر ندارد که در سورهٔ حجر بیان شد آیهٔ هفتاد و یکم قوله تعالی در سورهٔ ص ولتعلمن نباءه
بعد حین یعنی البته میدانید خبر وعده و وعید را که بشما داده شده بعد از زمانی و در کافی از حضرت
امیر ع در تفسیر این آیه روایت کرده است که آن حضرت فرمود که مراد از بعد حین نزد ظهور قایم آل محمد است
پس از این حدیث مزبور معلوم میشود که این آیه در مقام بیان ظهور حضرت قایم است پس معنی آیه بنابر این تفسیر
چنین میشود که البته میدانید خبر قرآن را از وعده بر مؤمنان و از وعید بر کافران و منافقان در وقت
ظهور حضرت قایم آل محمد و در زمان سلطنت او آیهٔ هفتاد و دویم قوله تعالی در سورهٔ زمر
و اشرقت الارض بنور ربها یعنی روشن شد زمین بنور آنکه تربیت کننده آنزمین و این آیه اشاره است
بظهور حضرت قایم آل محمد ص چنانکه در ارشاد مفید از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود وقتیکه
ظاهر شود قایم اهل بیت روشن گردد زمین بنور تربیت کننده آن و مردم غنی میشود از روشنی آفتاب
و ظلمت میرود و در تفسیر قمی از آن حضرت روایت کرده که فرمود در این آیه رب الارض امام زمین
است عرض کردند پس وقتیکه ظاهر میشود چه واقع میشود حضرت فرمود مردم غنی میشوند از ضوء آفتاب
و از نور ماه و اکتفا میکنند مردم بنور امام پس از این دو حدیث معلوم میشود که این آیه در شان قایم آل محمد است
و مراد از روشن شدن زمین ظهور آن حضرت است و روشن بودن عالم است بنور عدل و دادخواهی آن
حضرت تا آنکه عدالت تمامی آن بزرگوار از تربیت آفتاب و ماه بر زمین زیاده تر فایده میرسد در بر

رحمت خداوند بسبب ظهور آن حضرت آنقدر میشود که اگر آفتاب و ماه و زینت آنها نباشد مردم
غنی میشوند و محتاج بچیزی دیگر نمیشوند اصلا آیه هفتاد و سیم قوله تعالی در سوره مؤمن قالوا
ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین یعنی گفتند ای خدای ما مارا دو مرتبه میراندی و دو مرتبه زنده کردی
و قمی در تفسیر این آیه از حضرت صادق ع روایت کرده که حضرت فرمود این در رجعت است یعنی گناهکاران
و منافقان این کلام را در رجعت میگویند در وقتیکه در دست اولیاء خداوند در عذاب گرفتار میشوند سلطنت
روی زمین با اولیاء الله بر میگردد و این از ضروریات مذهب است و احادیث متواتره براین دلالت میکنند
ازانجمله روایتیست که قطب راوندی و دیگران از حضرت باقر ع نقل کردند که حضرت امام حسین ع در صحرای
کربلا قبل از شهادت فرمود که جدم رسول خدا بمن فرمود که ای فرزند ترا بسوی عراق خواهند برد و زمینیکه
پیغمبران و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر کرده اند با خواهند کرد و در آنجا شهید خواهی شد و با تو
جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد و الم بریدن آهن با ایشان نخواهد رسید چنانکه آتش را حق
تعالی بر حضرت ابراهیم برد و سلام گردانید همچنین آتش جنگ بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد شد
پس بشارت باد شمارا و شاد باشید که ما به نزد پیغمبر خود میرویم پس میمانیم در آن عالم آنقدر که خداوند
خواهد پس اول کسیکه زمین شکافته میشود و از زمین بیرون میاید من خواهم بود و بیرون آمدن
من موافق میافتد با بیرون آمدن امیر المؤمنین ع و قیام قایم ما پس نازل میشوند بر من گروهی از آسمان
از جانب حقتعالی که هرگز بزمین فرود نیامده باشند با جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و لشکرهای از ملائکه و فرود
میاید محمد و علی و برادرم و من و جمیع آنهاکه خداوند عالم بر ایشان منت گذاشته از انبیاء و اوصیاء سوار
شده بر اسبان خدائی ابلق از نور که هیچ مخلوقی قبل از آن بر آنها سوار نشده است پس حضرت رسول صلی الله
علیه و آله علم خود را بدست میگیرد و حرکت میدهد و شمشیر خود را بدست قایم ما میدهد پس بعد از آن آنچه خدا
خواهد میمانیم پس حقتعالی بیرون میکند از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس آنگاه حضرت
امیر ع شمشیر حضرت رسول را بمن دهد و مرا بجانب مشرق و مغرب بفرستد پس هرکه دشمن خدا باشد
خونش را بریزم و هر بتی راکه بیابم بسوزانم تا آنکه بزمین هند بروم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال
و یوشع زنده میشوند و بیایند بسوی حضرت امیر علیه السلام و گویند راست فرمودند خدا و رسول او
در وعده ها که دادند پس هفتاد نفر با ایشان بفرستند بسوی بصره که هرکه در مقام مقاتله درآید او را بکشند و لشکری
بسوی روم بفرستند که آنهارا فتح کنند پس هر حیوان حرام گوشت که باشد بکشم تا آنکه بغیر از طیب و نیکو در
روی زمین نباشد و جزیه را برطرف کنم و یهود و نصارا و سایر ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر پس هرکه
مسلمان شود برای منت گذارم و هرکه اسلام را نخواهد خونش را بریزم و هیچ مرد از شیعیان ما نماند مگر آنکه ملکی خداوند
بسوی او بفرستد که خاک را از روی او پاک کند و زنان و منزل او را در بهشت با و بنماید و هر کور و زمین گیر و مبتلا
که باشد خدا به برکت ما اهل بیت آن بلارا از او دفع نماید و حق تعالی برکت را از آسمان بر زمین نازل میکند
بمرتبه که شاخهای درختان میوه دار از بسیاری میوه بشکند و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان
در تابستان بعمل آید و اینست معنی قوله تعالی ولو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء
والارض ولکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون یعنی اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکاری کنند هرآینه
بگشائیم بر ایشان برکت ها از آسمان و زمین ولکن تکذیب کردند پیغمبران ما را پس گرفتیم ایشان را بآنچه کسب
کردند پس حضرت فرمود و ببخشد خداوند شیعیان ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ چیز در زمین و آنچه
در زمین است حتی آنکه کسی که خواهد احوال اهل خانه خود را بداند او را خداوند الهام کند تا آنچه ایشان
میکنند تمام شد پس از این حدیث چند چیز معلوم شد اول سلطنت ائمه در رجعت دویم ذلت

دخواری دشمنان ائمه و فریاد و فغان آنها در رجعت سیم بودن رجعت ائمه با ظهور قایم آل محمد ص چهارم بودن
این آیه ولو ان اهل القری در خصوص رجعت ائمه و این حدیث را از انجهة ذکر کردیم که تفسیر آیه بود و معنای
آن و این آیه از ترتیب ما در سوره اعراف فوت شده بود زیراکه در تفسیر صافی نبود پس وقتیکه این آیه
نیز در رجعت نازل شد پس عدد آیات یکی زیاد شد و این آیه هفتاد و چهارم میشود آیه هفتاد و پنجم
در سوره مؤمن انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد یعنی البته ما نصرت
میکنیم پیغمبران خودمان را و یاری میکنیم آنکسانیرا که ایمان آورده اند و نصرت و یاری ما با ایشان هم در دنیا
میشود و هم در آخرت و این آیه در رجعت است چنانچه در تفسیر قمی از حضرت صادق ع روایت کرده
است که آن حضرت فرمود والله این در رجعت است آیا ندانسته که بسیار از پیغمبران یاری کرده نشدند
در دنیا و کشته شدند و ائمه بعد ایشان کشته شدند و نصرت کرده نشدند و این نصرت و یاری خدا بر ایشان
در رجعت خواهد شد پس از این حدیث معلوم شد که این آیه در رجعت پیغمبران و ائمه و اوصیای ایشان
است و در کتاب انوار مضیئه روایت کرده از صادق ع که راوی گوید از آن حضرت سؤال نمودم از
رجعت که آیا آن حقست فرمود بلی پرسیدند که اول کسیکه رجعت خواهد کرد کی خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین
علیه السلام خواهد بود که بعد از حضرت قائم آل محمد ص بیرون خواهد شد با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد
پیغمبر ع با او خواهد بود چنانکه با حضرت موسی مبعوث شدند پس حضرت قایم انگشتر خود را با و خواهد داد و از
دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین ع او را غسل و کفن و حنوط خواهد کرد و او را در قبر خود مدفون خواهد کرد
ایضا از کتاب فضل ابن شاذان روایت نموده از حضرت صادق ع که چون قایم آل محمد ظاهر شود و
داخل کوفه گردد حقتعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق را مبعوث خواهد گردانید و در میان اصحاب او
و یاران او خواهند شد تمام شد از این اخبار تفسیر آیه واضح شد آیه هفتاد و ششم قوله تعالی در
سوره حم سجده سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق یعنی زود باشد که بنمائیم
بر کفار و اشرار آیات خودمان را در آفاق و در نفسهای آنها تا آنکه واضح شود برآنها بر آنکه وعده خداوند
حق است و در کافی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود در تفسیر آیه مینمائیم برآنها در نفسهای
آنها مسخ شدن را و مینمائیم در آفاق ناقص شدن آفاق را برآنها پس میبینند قدرت خداوند را در نفس
های خودشان و در آفاق عرض کردند معنی حتی یتبین لهم انه الحق فرمود ظهور کردن قایم آل محمد است
حق از جانب خدا و میبیند او را خلق و لابد است از ظهور آن حضرت و ابصار روایت کرده در کافی که فرمود
مراد از آیات در نفس و آفاق خسف و مسخ و قذف است سؤال شد از معنای حتی یتبین لهم انه الحق
فرمود تا این را مگو این ظهور قایم آل محمد است و در تفسیر صافی فرموده گویا که امام ع اراده فرموده که این واقع
میشود در رجعت و در وقت ظهور قایم آل محمد زیراکه می بینید در آن وقت از عجایب و غرایب در آفاق
و در نفس آنچه راکه با آن واضح میشود برآنها بودن امامت و ولایت و ظهور امام غایب حق پس این علامات
در نفس و آفاق از برای منکرین است آیه هفتاد و هفتم قوله تعالی در سوره شوری و من کان یرید
حرث الدنیا نؤته منها و ماله فی الاخرة من نصیب الی قوله ولولا کلمة الفصل لقضی بینهم یعنی هرکس
اراده نماید حرث و منفعت دنیا را عطا میکنیم مراد از آن دنیا و نیست از برای او در آخرت از هیچ نصیب
و اگر نبود کلمه فصل هرآینه حکم میشد در میان آنها و در کافی از حضرت صادق ع روایت کرده که
عرض کردند بآن حضرت که مراد از قول خداوند الله لطیف بعباده یرزق من یشاء چیست فرمود ولایت
امیر المؤمنین ع عرض کردند مراد از من کان یرید حرث الاخرة فرمود معرفت امیر المؤمنین علیه السلام
و معرفت الائمه عرض شد نزد له فی حرثه فرمود یعنی زیاد میکنیم از برای او در دنیا که استیفا میکند

نصیب خویش را از سلطنت ائمه و در زمان پادشاهی ایشان عرض شد وماله فی الآخرة من نصیب فرمود یعنی
نیست از برای او در دولت و سلطنت حقه با امام نصیب و حظی پس از این تفسیر معلوم شد که این آیه شریفه در بیان
دولت حقه است و بیان سلطنت ائمه است زیرا که اندیشه واضح شد که مراد از وماله فی الآخرة من نصیب
دولت حقه قائم آل محمد است زیرا که دولت و سلطنت حقه با امام و ائمه در آخر ائمه پیدا نشده و نیست آن مگر
دولت حضرت قائم آل محمد و اما آخر آیه پس در کافی از حضرت باقر ع در قوله تعالی ولولا کلمة الفصل روایت
کرده که آن حضرت فرمود یعنی اگر نبود آنچه گذشته بود در آنها از کلمه از خداوند باقی نمیگذاشت از آنها حضرت
قائم آل محمد را احدی را پس از این تفسیر واضح گردید که آخر آیه نیز در شأن حضرت قائم آل محمد است و مراد از کلمه فصل
زمان مهلت خداوند عالم است بر کفار و بعد از تمام شدن آن ظاهر میشود و مراد از آخرت در این آیه دولت
حضرت قائم آل محمد شد و از این جهة بود که حضرت صادق ع باین بیت مترنم بود لکل اناس دولة یرقبونها
ودولتنا فی آخر الدهر تظهر آیه هفتاد و هشتم قوله تعالی در سوره شوری ویمح الله الباطل ویحق
الحق بکلماته انه علیم بذات الصدور یعنی محو میکند خداوند باطل را و حق را محقق میگرداند بسبب کلمات خویش
بدرستیکه خداوند عالم است بباطن آنچه در سینه ها است و در تفسیر قمی در چند موضع از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده که مراد از کلمات ائمه است و در تفسیر این آیه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود
یعنی باطل را محو و مضمحل میکند بکلمات خود و مراد از کلمات ائمه و حضرت قائم آل محمد است پس از این تفسیر واضح
گردید که اضمحلال باطل و احقاق حق و ظاهر شدن دین حق بدست ائمه و قائم آل محمد خواهد شد و از واضحات
است که این بعد از ظهور آن حضرت میشود آیه هفتاد و نهم قوله تعالی در سوره شوری ولمن انتصر بعد
ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل یعنی و از برای آنکس که انتصار و طلب نصرت کند بعد از آنکه مظلوم شده پس
از برای ایشان راهی نیست و بلکه نصرت کرده میشود و در تفسیر قمی از حضرت باقر ع روایت کرده که آن حضرت
فرمود ولمن انتصر بعد ظلمه یعنی قائم آل محمد و اصحاب آن حضرت زمانیکه ظهور میکنند آن حضرت و اصحاب او طلب
یاری نصرت میکنند از جهة کشتن بنی امیه و تکذیب کنندهٔ ایشان و از جهة ناصبیها و بنی امیه و اتباع آنها است
مراد از قوله تعالی انما السبیل علی الذین یظلمون الناس تا آخر آیه و در آخر این آیه قرائت اهل بیت را در تحفة
الاخبار نقل نمودم پس از این تفسیر معلوم گردید که این آیه در شأن حضرت قائم آل محمد است و مراد از ظلم
شده و انتصار کنندهٔ آن حضرت است بدون شبهه آیه هشتادم قوله تعالی در سوره زخرف
وجعلها کلمة باقیة فی عقبه لعلهم یرجعون یعنی قرار داد خداوند عالم عز ذکره کلمهٔ توحید را کلمهٔ باقیه در اولاد ابراهیم
شاید که ایشان رجوع کنند و در اکمال الدین از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که فرمود این آیه
در حق ما ائمه ازل شده است و قرار داد خداوند توحید را کلمهٔ باقیه در عقب حضرت ابراهیم و قرار داد امامت را
در اولاد حضرت سید الشهدا تا روز قیامت و این حدیث را در علل الشرایع از حضرت باقر ع و در معانی الاخبار
و مناقب و مجمع البیان از حضرت صادق ع روایت کرده است و ایضا در مناقب از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله روایت نموده که از آن حضرت سؤال کردند از تفسیر این آیه پس فرمود امامت در اولاد حضرت امام حسین
علیه السلام است و ظاهر شود از صلب او نه نفر امام از آن جمله است مهدی این ائمه و در قمی در تفسیر فرموده
که مراد از لعلهم یرجعون رجعت ائمه است پس از این احادیث که در تفسیر این آیه وارد شده معلوم گردید که
این آیه در شأن ائمه در رجعت ایشان و ظهور قائم آل محمد است زیرا که اگر او ظهور نکند و عالم را در آخر الزمان
پر از عدل و داد خواهی نکند امامت تا قیامت در اولاد امام حسین علیه السلام نمیشود زیرا که مراد از امامت سلطنت
و ریاست حقه است در اولاد آن حضرت و این واضح است آیه هشتاد و یکم قوله تعالی در سوره فتح
ولو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما یعنی اگر زایل شوند هر آینه عذاب میکنیم از آنها آنکسانی را

که کافر شدند از آنها عذاب دردناکی در تفسیر این آیه قمی از حضرت صادق ع روایت کرده که آن حضرت سؤال کردند که آیا حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام قوة نداشت در بدن و قوی نبود در دین خود و در اطاعت خداوند پس حضرت
فرمود بلی هم در بدنش قوه و هم در دینش قوی بود عرض نمودند بخدمت حضرت صادق ع پس چه چیز او را
مانع شد از دفع کردن دشمنان خود از بیعت نکردن او بر اهل بدعت سؤال نمودی پس بفهم جواب را
مانع شد بحضرت امیر علیه السلام از این آیه از کتاب خداوند عالم پس عرض نمودند آن کدام آیه است پس حضرت
فرمود آیه ولو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا تا آخر بدرستیکه بود از برای خداوند ودیعهای مؤمنان در صلبهای
کافران و منافقان پس جایز نبود از برای امیر المؤمنین ع کشتن پدرها تا آنکه بیرون شود ودیعه های مؤمنان
از صلب آنها پس وقتیکه آن ودیعها بیرون شد حضرت امیر ع دست برد بر تیغ و کشت اهل جمل و صفین و
نهروان را و همچنین است قائم ما آل محمد ظهور نمیکند تا آنکه بیرون شود ودیعه های خداوند از صلبهای کافران
و منافقان پس زمانیکه آن ودیعه ها بیرون گردید ظهور میکند و میکشد کفار و اشرار را و در اکمال الدین روایت
کرده بچندین سند معتبر از آن حضرت که فرمود در تفسیر این آیه اگر بیرون کند خدا آنچه را که در صلبهای مؤمنین
است از کافران و آنچه را که در صلب های کافران است از مؤمنین لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما
پس از این احادیث که در تفسیر این آیه وارد شده است معلوم میشود که تأویل آن در شأن حضرت قائم آل محمد
است اگر تنزیل آن در حضرت امیر المؤمنین باشد و همچنین معلوم شد که علت ظهور نکردن قائم آل محمد بیرون
نشدن مؤمنان است از صلبهای کافران و باقی بودن کافران است در صلبهای مؤمنان هر چند که علتهای
دیگر هم دارد و مراد بیان تمام آنها نیست واصل علت خواست خداوند عالم است آیه هشتاد و دوم
قوله تعالی در سوره فتح هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله یعنی خداوند جهان
واجب الوجود است که فرستاد پیغمبر خود را با هدایت واضحه و با دین حق ثابت تا آنکه غالب کند او را بر تمامی ادیان
و جمیع ادیان را بر دارد و این آیه وافی هدایت در شأن قائم آل محمد است و تأویل آن در خصوص آن حضرت
است چنانکه در تفسیر قمی فرموده که مراد از آنکسیکه غالب میشود بر تمامی ادیان او همان امام است که خداوند
ظاهر میکند او را و غالب گرداند آن حضرت را بر جمیع ادیان پس آن امام پر میکند زمین را از عدالت و داد
خواهی همچنانکه پر شده از تعدی و ستمکاری و بعد از این تفسیر فرموده است که این آیه از آن آیات است
که تأویل آن بعد از تنزیل آن خواهد شد تمام شد کلام قمی اعلا الله مقامه پس واضح گردید که این آیه شریفه
در شأن قائم آل محمد است و حقیر تفصیل تفسیر این آیه را در سوره توبه با بیان واضح نوشتم در مثل این آیه که
در آن سوره است آیه هشتاد و سیم قوله تعالی در سوره قاف واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب
یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلک یوم الخروج گوش فرادار روزیکه منادی ندا کند از مکانی نزدیک روزیکه
میشنوند فریاد را براستی این است روز خروج و بیرون شدن قمی در تفسیر این آیه از حضرت صادق ع روایت
کرده که فرمود منادی ندا میکند باسم حضرت قائم آل محمد ع و اسم پدرش و مراد از صیحه صیحه است که خبر میدهد
ظهور قائم آل محمد را و در کتاب نجم الثاقب از اکمال الدین از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود ندا میکند
منادی از آسمان که فلان ابن فلان او است امام و نام او را میبرد و نیز از آن کتاب نقل کرده از زراره از
حضرت صادق ع که فرمودند ندا میکند منادی باسم قائم آل محمد ع زراره گفت عرض کردم خاص است یا عام است
فرمود عام است آن ندا را میشنود هر قومی بزبان خودشان و از غیبت نعمانی نقل نموده از حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام که فرمود منادی ندا میکند از آسمان که ایگروه مردمان بدرستیکه امیر شما فلان است و این همان مهدی است
که پر میکند زمین را از عدل و دادخواهی چنانکه پر شده از ظلم و ستمکاری و از تفسیر عیاشی نقل نموده از حضرت
باقر ع در حدیث طولانی که فرمود بجابر انصاری بعد از ذکر بعضی از علامات پس اگر مشتبه شود این علامات

بر شما مشتبه نخواهد شد بر شما صدا از آسمان باسم او و امر او و از غیبت نعمانی نقل نموده از آن حضرت که فرمود
در صبحی که پس ندا میکند منادی از آسمان باسم قایم آل محمد ع پس میشنود آنرا کسیکه در مشرق است و کسیکه
در مغرب است و نمیماند خوابیده مگر آنکه بیدار میشود و نه ایستاده مگر آنکه می نشیند و نه نشسته مگر آنکه بر میخیزد
از خوف آن صدا و فرمود که آن صدا از جبرئیل است در ماه رمضان در شب بیست و سیم ماه و در نجم الثاقب
فرموده و بر این مضمون اخبار بسیار است بلکه متجاوز از حد تواتر و در جمله از آنها آن را از محتومات شمرده اند و
فرموده که در اطراف اندلس شهر عجیب است که بنای آن قبل از اسکندر است و در عهد عبدالملک آن را
یافتند و بر دیوار آن ابیاتی بود و از آنجمله اینست حتی یقوم بامر الله قائمهم من السماء اذا ما باسمه نودی
و عبدالملک بعد از دیدن این از زهری پرسید از امر این ندا و منادی زهری گفت خبر داد مرا حضرت
امام سجاد که این در خصوص مهدی است از فرزندان فاطمه دختر رسول خدا ص و از کتاب غیبت
شیخ طوسی از سیف ابن عمیره روایت است که او گفت در نزد منصور بودم روزی پس از او شنیدم که میگوید
ابتداء از پیش خود که ای سیف ابن عمیره لابد است از منادیکه ندا کند باسم مردی از فرزندان ابی طالب
از آسمان گفتم روایت کرده این را احدی از مردمان گفت قسم آنکه جانم در قبضه قدرت اوست
که گوشهایم شنید از او که میگفت لابد است از منادی که ندا کند باسم مردی از آسمان گفتم ای امیر این حدیث است که
نشنیدم هرگز مانند آن را گفت ای شیخ اگر چنین شد ما اول کسی هستیم که اجابت میکنیم او را آگاه باش که
او یکی از پسر عموهای ماست گفتم کدام پسر عموهای شما گفت مردی از فرزندان فاطمه علیها السلام آنگاه گفت
ای شیخ اگر آن نبود که من شنیده بودم از حضرت باقر ع که مرا آن خبر داد قبول نمیکردم آن را هر چند که
همه اهل دنیا بگویند ولکن خبر دهنده حضرت باقر است تمام شد پس از این احادیث بسیار معلوم گردید
که این آیه در شأن حضرت قائم آل محمد است و در مقام بیان ظهور آن حضرت است آیه هشتاد و چهارم
قوله تعالی در سوره طور و ان للذین ظلموا عذابا دون ذلک ولکن اکثرهم لا یعلمون یعنی بدرستیکه
از برای آنهائیکه ظلم کرده اند عذابی است که قبل از عذاب قیامت و یا کمتر از عذاب قیامت ولکن بیشتر
مردم نمیدانند آنرا و قرائت اهل بیت در این آیه چنان است ظلموا آل محمد حقهم چنانکه در تحفة الاخبار
نقل نموده ام و قمی در تفسیر این آیه نقل نموده که مراد از عذاب دون ذلک آن عذاب است که بر ظالمان
آل محمد میشود در رجعت با تیغ یعنی در رجعت ائمه با شمشیر قائم آل محمد بر ظالمان اهلبیت عذاب خواهد شد
که کمتر از عذاب قیامت باشد زیراکه عذاب قیامت آنها با آتش دوزخ خواهد گردید پس معلوم شد از این
تفسیر که این آیه در بیان رجعت ائمه و بیان سلطنت و تسلط قائم آل محمد است بر ظالمان اهل بیت و شرح آن
در احادیث بسیار موجود است که بر ظالمان چه خواهد شد در رجعت آیه هشتاد و پنجم قوله تعالی در سوره
قمر اقتربت الساعة وانشق القمر یعنی نزدیک شد ساعت و منشق شد ماه و در تفسیر قمی از اهل بیت
رسالت روایت کرده که مراد از ساعه در این آیه ظهور حضرت قائم آل محمد است و در بعضی از اخبار وارد شده
که مراد قیامت است و منافات در بین احادیث نیست زیراکه قیامت تنزیل آیه است و ظهور قائم آل
محمد تأویل آیه است و منافات در بین تنزیل و تأویل نیست چنانکه بیان این گذشت در تفسیر آیات سابقه
و با آنکه ظهور قائم آل محمد تنزیل آیه است و قیامت تأویل آن و شاهد بر این از اخبار صحیحه معتبره حدیث
مفضل است که در کتب علماء امامیه مشهور و در نزد علماء ایشان مسطور و مذکور است و آن حدیث را
علامه مجلسی از کتاب منتخب البصائر نقل نموده بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت از حضرت صادق علیه السلام
سؤال کردم که آیا آن امامیکه مردم انتظار ظهور او میکشند و امیدوار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان
وقت معلوم معینی برای ظهور او است فرمود که خداوند تعالی ابا و منع نموده از اینکه از برای ظهور

آن حضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس حضرت فرمود که آیاتیکه حقتعالی درباره قیام ساعت در قرآن
مجید فرموده است همگی در باب قیام آن حضرت ع نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار
دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گرداننده است و دعوی اطلاع بر اسرار خدا کرده است تا آخر
الحدیث پس از این حدیث و از تفسیر قمی معلوم شد که مراد از ساعه در این آیه وقت ظهور قائم آل محمد است
بدون شبهه بلکه از این حدیث واضح گردید که تمام آیات که در قیام ساعت است همگی در خصوص ظهور آن حضرت
نازل شده است و آیاتیکه در قیام ساعت نازل شده بسیار است و حقیر بطریق اجمال آنها را در اینجا نقل میکنیم تا
تذکره آنها این کتاب مزین گردد اول از آنها قوله تعالی حتی اذا جائتهم الساعة در سوره انعام دویم او اتتکم الساعة
انعام سیم یسئلونک عن الساعة اعراف چهارم او تأتیهم الساعة بغتة یوسف پنجم لا تأتینا الساعة
سبا ششم حتی تأتیهم الساعة بغتة حج هفتم و یوم تقوم الساعة روم هشتم ما ندری ما الساعة
جاثیه نهم و یوم تقوم الساعة ایضا جاثیه دهم اقتربت الساعة قمر یازدهم یوم تقوم الساعة ایضا روم
دوازدهم بل الساعة موعدهم ایضا قمر سیزدهم و یوم تقوم الساعة مؤمن چهاردهم و ما اظن الساعة
قائمة کهف پانزدهم اما الساعة و اما العذاب مریم شانزدهم و ما اظن الساعة قائمة فصلت ۱۷ هل ینظرون
الا الساعة زخرف ۱۸ فهل ینظرون الا الساعة قتال ۱۹ ان الساعة لاتیة لا ریب فیها مؤمن بیستم
ان الساعة آتیة طه ۲۱ و ان الساعة آتیة لا ریب فیها حج ۲۲ و ان الساعة لآتیة حجر ۲۳ و ان الساعة لا ریب
فیه کهف ۲۴ لعل الساعة تکون قریبا احزاب ۲۵ لعل الساعة قریب شوری ۲۶ و ما امر الساعة الا کلمح
البصر نحل ۲۷ ان الله عنده علم الساعة لقمان ۲۸ الیه یرد علم الساعة فصلت ۲۹ و عنده علم الساعة
زخرف ۳۰ بل کذبوا بالساعة فرقان ۳۱ و اعتدنا لمن کذب بالساعة سعیرا فرقان ۳۲ یسئلونک عن
الساعة نازعات ۳۳ یسئلک الناس عن الساعة احزاب ۳۴ الا ان الذین یمارون فی الساعة شوری ۳۵
و انه لعلم للساعة زخرف ۳۶ و هم من الساعة مشفقون انبیاء ۳۷ و الساعة لا ریب فیها جاثیه ۳۸
و الساعة ادهی و امر قمر و اینها جمله آن آیات بود که در قیام ساعت نازل شده است و بنابر حدیث مفضل
همه این آیات در قیام قائم آل محمد نازل شده است و در بیان ظهور آن حضرت است و در اکثر این آیات خداوند
فرموده است که علم آن در نزد خدا تعالی است چنانکه در حدیث مفضل هم این نحو فرموده است و تفسیر این همه
آیات حدیث مفضل است و آن در بیان تفسیر اینها است آیه هشتاد و ششم قوله تعالی در سوره واقعه لا
یمسه الا المطهرون تنزیل من رب العالمین یعنی مس نکند و دست نمیزند آنرا مگر پاکان از ارجاس باطنی و پاکیزگان
از انجاس ظاهری و نازل شده از جانب پروردگار عالمیان و در اخبار وارد شده که مراد از این قرآن که
او را مس نمیکنند مگر پاکان قرآن امام عصر عجل الله فرجه است و این آیه در خصوص قرآن قائم آل محمد ع نازل
شده است چنانکه در احتجاج روایت کرده از ابی ذر غفاری که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرد
جمع نمود حضرت امیر علیه السلام قرآن را و آورد آنرا نزد مهاجرین و انصار و عرضه داشت آن قرآن را بر ایشان
چون پیغمبر ص او را با آن وصیت کرده بود پس چون ابوبکر آنرا باز کرد بیرون شد در صفحه اول آن که باز کرده بود
فضایح قوم پس عمر بر خواست و گفت یا علی برگردان آنرا که ما را با او حاجتی نیست پس حضرت امیر ع آنرا گرفت
و برگشت تا اینکه میگوید چون عمر خلیفه شد سؤال کرد از آن حضرت که آن قرآن را باو بدهد که آنرا در میان خود
تحریف کنند پس گفت یا ابا الحسن اگر میآوردی آن قرآن را که آوردی آنرا نزد ابی بکر که مجتمع شویم بر آن و میشود
هیهات راهی بر آن نیست بنا بردم آن را نزد ابی بکر تا آنکه حجت بر شما تمام شود و نگوئید که روز قیامت که از این
غافل بودیم و نگوئید نیاوردی آنرا نزد ما بدرستیکه آن قرآن که نزد منست مس نمیکند آنرا مگر مطهرون و اوصیای
از فرزندان من عمر گفت آیا وقت معلومی برای اظهار آن است فرمود بلی هرگاه ظهور کند قائم آل محمد ع

المحمد

از فرزندان من ظاهر میکند آنرا و امیدوارم مردم بر آن پس جاری میشود سنت بر آن قرآن و در حدیث مفضل است که
سیدی حسنی که در طرف دیلم و قزوین خروج میکند میاید بخدمت قائم علیه السلام و عرض میکند اگر تو مهدی آل محمدی
پس کو آن قرآن که جمع کرده آن را جد تو امیر المؤمنین علیه السلام بدون تغییر و تبدیل پس حضرت قائم آل محمد آن قرآن
را با سایر مواریث انبیاء ظاهر میکند و در نجم الثاقب از کتاب غیبت نعمانی نقل نموده از حضرت صادق ع
که فرمود ظاهر میشود قائم آل محمد بامر جدید و قضائی جدید و کتابی جدید و نیز در آن کتاب از امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده فرمود گویا نظر میکنم بسوی شیعیان خود در مسجد کوفه که خیمه ها برپا کرده اند و تعلیم میکنند بر مردم قرآن را
بنحویکه نازل شده و نیز روایت از اصبغ ابن نباته نموده از آن حضرت که فرمود گویا می بینم عجم را که خیمه های
ایشان در مسجد کوفه است تعلیم میکنند قرآن را بمردم چنانکه نازل شده عرض کردم یا امیر المؤمنین آیا این قرآن
بهمان نحو نازل نشده است فرمود نه محو شده از آن اسم هفتاد نفر از قریش و اسم پدرهای ایشان و وا گذاشته شد
ابولهب را مگر برای نقص رسول خدا ص چون عموی آن حضرت بود و ایضا روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام
که فرمود والله گویا نظر میکنم بسوی حضرت قائم آل محمد ص در بین رکن و مقام که بیعت میگیرد از مردم بکتاب جدید
و از ارشاد مفید نقل کرده از حضرت باقر ع که فرمود هرگاه ظهور کند قائم آل محمد ص خیمه ها میزند برای آنانکه تعلیم
میکنند بمردم قرآن آن حضرت را بر آن نحویکه نازل شده پس مشکلترین کار خواهد بود بر آنانکه حفظ نموده اند آنرا
امروز زیرا که آن قرآن مخالفت دارد با این قرآن در ترتیب و این حدیث در کتاب غیبت فضل ابن
شاذان نیز از حضرت صادق ع روایت شده پس از این احادیث بسیار معلوم شد که این آیه شریفه در
خصوص قائم آل محمد نازل شده معلوم میشود که این خطاب با آن حضرت است و بر اصحاب آن حضرت و منزه بودن
آن حضرت و اصحاب او از ارتکاب مناهی و پاک بودن ایشان از آلایش بر معاصی منافات ندارد با نهی
در آیه گذشته بعلت آنکه خداوند چه قدر نهی ها در قرآن بر رسول خود و انبیاء و اوصیای ایشان فرموده است
و چه قدر خطاب عتاب آمیز بر اولیاء و پیغمبران خود کرده و از معلومات است که خطابات قرآن از قبیل
ایاک اعنی و اسمعی یا جاره است یعنی بتو میگویم و بدیگران میفهمانم پس همچنانکه بر انبیاء خود خطاب فرموده
و مراد دیگران است در اکثر مواضع همچنین در این آیه خطاب به حضرت قائم است و مراد اصحاب آن حضرت
است و شیعیان اوست پس آنچه در صافی در اقوال خود نقل فرموده است ظاهرا اشتباه است و چونکه
خداوند اصحاب قائم آل محمد را مخصوص فرموده با کرامات و خارق عادات و تفضلات و از همین جهت ایشان را
نهی فرموده در آیه سابقه از اینکه ایشان بوده باشند مثل آنانیکه قبل ایشان در زمان غیبت بودند
و در ایام سلطنت طاغیان و فاجران و ظالمان میشدند از الفت و دوستی با منافقان و اشراران زیرا
که اصحاب قائم آل محمد ع ابدا باین نحو اشخاص و ارجاس حاجت و احتیاج بالفت آنها ندارند چنانکه در نجم
الثاقب از عیاشی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود در ضمن حالات ایام سلطنت قائم آل محمد ص
قسم بآن خدائیکه دانه را شکافته و جان را آفریده که هر آینه زندگی میکنند مردم در آن زمان ملوک وار آسوده
در ناز و نعمت و بیرون میرود از ایشان مردی از دنیا تا آنکه متولد شود از صلب او هزار پسر که ایمن نمودند از هر بدعت
و آفت و مفارقت از دین و عمل کننده بکتاب خداوند و سنت پیغمبر ص او و بتحقیق که نابود و فانی شده بر
ایشان آفات و شبهات یعنی هرگز آن فتنه مبتلا و بشبهه گرفتار نمیشوند و در خطبهٔ مخزون امیر المؤمنین ع مذکور است
که در آنوقت علم قذف میشود در دلهای مؤمنان پس محتاج نمیشود مؤمن بعلمیکه در نزد برادر او است پس در آن
وقت ظاهر میشود تأویل این آیه یعنی یغنی الله کلا من سعته و از کافی نقل کرده از حضرت صادق ع که فرمود بدرستیکه
که قائم آل محمد ص هرگاه ظهور کند قوت میدهد خداوند در گوشها و چشمهای شیعیان ما تا آنکه میشود میان ایشان
و قائم آل محمد ص بقدر چهار فرسخ پس با ایشان تکلم میکند و ایشان میشنوند و نظر میکنند بسوی آن حضرت

وازخرایج

و از خرایج نقل کرده از حضرت باقر علیه السلام که فرمود هر کس درک کند قائم اهلبیت مرا از بهر صاحب عاهتی و آفتی شفا
خواهد یافت یا صاحب ضعفی قوی خواهد شد و از غیبت نعمانی نقل کرده از حضرت سجاد علیه السلام که
فرمود هرگاه ظاهر شود قائم آل محمد ع برد خداوند عز و جل از هر مؤمنی آفت را و برگرداند بر او قوت او را
و بعد از این فرموده است که این کرم عظیم نه مانند شفا دادن حضرت عیسی و سایر انبیا است که گاهی بجهة اعجاز
و اتمام حجة کور یا لال یا پیس یا مریض را برای جاحدی و یا منافقی در موارد متعدده شفا میدادند بلکه بردن
این آفات و رفتن این بلیات از تمام مؤمنین و مؤمنات از آثار موفور السرور و طلوع طلعت غراء شریفت
و تقدیم مراسم قدوم و تهنیه آداب لقاء و درک فیض شرف حضور حضرت مهدی صلوات الله علیه است که
چون بهشتیان اول در چشمه حیات و انهار مطهره بهشت و شستشو کرده و تن را چون جان از هر عیب و نقصی پاک
نموده که توان پا گذاشتن در محفل مقربین و شنیدن تحیة سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین پس فرق ما بین این
شفا زیادتر است از فرق ما بین ارض و سما تمام شد پس از اخبار مذکوره و از تفسیر سابق معلوم شد که این آیه
در خصوص قائم آل محمد و اصحاب آن حضرت است و احتیاج بتاویل ندارد آیه هشتاد و هفتم قوله
تعالی در سورهٔ حدید اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها یعنی بدانید بدرستیکه خدا تعالی زنده میکند
زمین را بعد از آنکه زمین مرده باشد در اکمال الدین از تفسیر این آیه از حضرت باقر ع روایت نموده که فرمود یعنی
زنده میکند زمین را خداوند بحضرت قائم آل محمد علیه السلام بعد از آنکه مرده باشد زمین و مراد از مردن زمین
کفر اهل زمین است و کافر در حکم میت است و در کافی از حضرت صادق ع در تفسیر این آیه روایت
کرده که فرمود مراد از زنده شدن زمین پر شدن آن است از عدل بعد از پر شدن آن از جور و ستم و این دو حدیث
با همدیگر موافق است و اختلاف ندارند زیرا که مراد از پر شدن زمین بعدل در حدیث دوم ظهور قائم آل
محمد است پس از این تفسیر معلوم شد که این آیه در شان حضرت قائم ع نازل شده و زنده شدن زمین
بدست آن حضرت خواهد شد تا وقتیکه آن حضرت ظهور نکرده اهل آن در حکم مرده است و بعد از ظاهر شدن
آن بزرگوار از برای آن روحی تازه و حیات بی اندازه خواهد شد بجهة زیاد شدن باران و گیاه در زمین و پر شدن
درختان از میوه و سایر نعمت های آن بنحویکه مغایرت پیدا کند حالت زمین در وقت ظهور قائم آل محمد
با حالت آن در اوقات دیگر و درست آید قول خدای تعالی یوم تبدل الارض غیر الارض یعنی روزیکه
تبدیل میشود زمین بزمین دیگر چنانکه در نجم الثاقب از نعمانی روایت کرده از کعب که مهدی آخر الزمان
علیه السلام چنین کند و زمین را آن حضرت مبدل نماید بزمین دیگر و صورت زمین را تبدیل کند بصورت دیگر
بجهة کثرت عدل و باران و اشجار و گیاه و سایر برکات و از کشف الغمه روایت کرده از رسول خدا ص که فرمود
متنعم میشوند امت من در زمان قائم اهلبیت من بنعمتی که هرگز مانند آن متنعم نشده بودند از بر و فاجر میفرستد
آسمان بر ایشان باران پی در پی و ذخیره نمیکند زمین چیزی از نبات خود را و از کنجی در بیان روایت کرده است
که میدهد زمین میوه های خود را و پنهان نمیکند بر ایشان چیزی را و از بغوی روایت کرده که نمیگذارد آسمان از
باران خود چیزی را مگر آنکه پی در پی میفرستد و نمیگذارد زمین از گیاه خود چیزی را مگر آنکه ظاهر میکند آن را تا آنکه
آرزو میکنند زندگان مرده گان را یعنی کاش زنده میشدند و میدیدند و از احتجاج نقل نموده از حضرت
امیر المؤمنین ع که فرمود در قصه قائم آل محمد که در عهد آن حضرت بیرون میآورد زمین گیاه خود را و نازل
میکند آسمان برکت خود را و از خصال نقل نموده از آن حضرت که فرمود در آن زمان زن از عراق میرود
بشام و پای خود را نمیگذارد مگر بر گیاه و از اختصاص شیخ مفید از رسول خدا ص روایت کرده که فرمود چون وقت
ظهور حضرت قائم اهل بیت من شود منادی ندا کند از آسمان که ایمردم منقطع شد از شما مدت جباران
و والی امر شده بهترین امت محمد تا اینکه فرمود پس در آن زمان جوجه گذارند مرغان در آشیان خود و ماهیان

دریاهای

و نهرها جاری شود و بسیار شود آب چشمها و برویاند زمین چند مقابل میوه و رزق خود را و از عقد
الدرر نقل شده از آنحضرت که فرمود در قصهٔ آخر الزمان که مسرور میشود باو اهل آسمان و اهل زمین و مرغان و وحشیان
و ماهیان در دریا و زیاد میشود باران در دولت او و کشیده میشود نهرها و مضاعف میکند زمین ثمر خود را و بیرون
میکند گنجهای خود را و از سعد السعود ابن طاوس نقل کرده در ضمن سؤال ابلیس که پروردگارا مرا مهلت ده تا
روزیکه خلق مبعوث میشوند و جواب خداوند که نه ولکن تو از مهلت شدگانی تا روز قیامت معلوم پس
بدرستیکه آن روزیست که من حکم نمودم و حتم کردم که پاک کنم زمین را آن روز از کفر و شرک و معاصی و انتخاب
کنم از برای آنوقت بندگان را برای خود که آزمودم دلهای آنها را برای ایمان و پر نمودم آنها را بورع و اخلاص و
یقین و تقوی و خشوع و صدق و حلم و صبر و وقار و تقوی و زهد در دنیا و رغبت در آنچه نزد من است بعد از
هدایت و میگردانم ایشانرا نگاهبانان آفتاب و ماه یعنی برای عبادت در شب و روز و خلیفه خواهم نمود ایشانرا
در زمین و توانائی دهم ایشانرا بر آن دینی که پسندیدم آنرا برای ایشان آنگاه عبادت کنند مرا و چیزیرا
برای من شریک قرار ندهند نماز بگذارند در وقتش و زکوة بدهند در زمانش و امر کنند بمعروف و نهی کنند از منکر
و میندازم امانت را در آنزمان بر زمین پس ضرر نرساند چیزی چیزیرا و نترسد چیزی از چیزی آنگاه بشوند هوام و
مواشی در میان مردم پس اذیت نمیکند بعضی از آنها بعضی را و بردارم نیش هر صاحب نیش را از هوام و غیر آنها
و ببرم زهر هر حیوانیکه میگزد و نازل میکنم برکات را از آسمان و زمین و بدرخشد زمین از نیکوئی نباتش و بیرون
دهد همه ثمر خود را و انواع طیب خود را و میندازم رأفت و مهربانی را در میان ایشان پس با یکدیگر مواسات کنند
و بالسویه قسمت نمایند پس بی نیاز شود فقیر و برتری نکنند بعضی بر بعضی و رحم کند کبیر صغیر را و احترام نماید صغیر کبیر را
و بحق متدین شوند و با انصاف دهند و حکم کنند ایشانند اولیاء من برگزیدم برای ایشان پیغمبری مصطفی و
امینی مرتضی پس گردانیدم او را برای ایشان پیغمبر و رسول و گردانیدم برای او اولیاء و انصاری اینها خوب ترین
امتی هستند که اختیار نمودم برای نبی مصطفی خود و امین مرتضی خود این وقتیست که محجوب نمودم آنرا در علم غیب
خود و لا بد است که او واقع شود و هلاک نمایم ترا در آن روز با سواران و پیادگانت و تمام لشکریانت پس برو
که تو از مهلت داده شدگانی تا روز وقت معلوم تمام شد و این آثار و علامات مذکوره در این حدیث تا کنون
ظاهر نشده و مطابق اخبار خاصه و عامه ظهور این آثار از خصایص ایام سلطنت حضرت قایم آل محمد است
پس از این احادیث معتبره مزبوره واضح شد که زنده شدن زمین بعد از مردنش زمان ظهور قایم آل محمد خواهد گردید و
زنده شدن آن به برکت آن حضرت میشود آیه هشتاد و نهم قوله تعالی در سوره ممتحنه یا ایها الذین آمنوا
لا تتولوا قوما غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور یعنی ای آنکسانیکه ایمان آورده اید
دوست ندارید آن قومیرا که خداوند غضب کرده بر ایشان به تحقیق مایوس شدند از آخرة چنانکه مایوس شدند کفار
از صاحب قبرها و مراد از آخرت در این آیه رجعه است یعنی آنقوم از رجعت و ظهور علامات مایوس شدند همچنانکه
کفار از قیامت مایوس شدند و این آیه در خصوص علامات و مقدمات قیام قایم آل محمد ص نازل شده است
چنانکه مجلسی اعلی الله مقامه از شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه طولانی از آن
حضرت روایت کرده است و در عرض آن خطبه فرمود که ضبط نمیکنند احادیث ما را مگر قلعهای حصین یا سینهای
امین یا عقلهای متین پس فرمود العجب کل العجب از آنچه واقع میشود در میان ماه جمادی و رجب پس مردی از شرطة الخمیس
پرسید که این چه تعجب است که مکرر میکنی حضرت فرمود چون تعجب نکنم از آنچه مرده چند زنده خواهند شد و شمشیر
بر سر زنده ها خواهند زد و بحق خداوندیکه حبه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و خلایق را خلق فرموده گویا می
بینم ایشانرا که در میان بازارهای کوفه راه روند و شمشیرهای برهنه بر دوش گذاشته باشند و زنند بر سر دشمنان
خدا و رسول و مومنان و اینست معنی آنچه خداوند فرموده است یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم

علیهم قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور و ترجمه آیه گذشت پس از این حدیث معلوم گردید که این
آیه در خصوص رجعه است و مراد از آخرت زنده شدن جمعی از مؤمنان است در خدمت قایم آل محمد چنانکه از
ارشاد شیخ مفید اعلی الله مقامه نقل شده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود چون وقت قیام قایم
آل محمد ص بشود در جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب بارانی بیارد که خلایق مثل آن را ندیده باشند و
برویاند خداوند باین باران گوشتهای مؤمنان را و بدنهای ایشانرا و گویا نظر میکنم بسوی ایشان که آیند از
جانب قبیله جهینه و خاک قبر را از سرهای خود افشانند و ازین حدیث علت تعجب حضرت امیرالمؤمنین ع هم
معلوم شد و ایضاً واضح گردید که آن مرده های که زنده خواهند شد در حدیث اول که تفسیر آیه بود
ایشان در خدمت قایم آل محمد ص خواهند شد پس از این دو حدیث تفسیر آیه معلوم شد که در آن حضرت
است آیه نودم قوله تعالی در سوره صف ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص
یعنی بدرستیکه خداوند دوست میدارد آنکسانیرا که قتال و جنگ میکنند در راه او در حالتیکه در یک صف
میباشند گویا که ایشان یک بنای محکم هستند و این آیه شریفه در شأن اصحاب قایم آل محمد است که ایشان
چنان صف میکشند که گویا مثل بنای محکم میباشند چنانکه علامه مجلسی در زاد المعاد از سید ابن طاوس
اعلی الله مقامهما نقل کرده است که مستحب است هر روز بعد از نماز صبح حضرت صاحب الامر را چنین زیارت کنند
اللهم بلغ مولای صاحب الزمان صلوات الله علیه تا آنکه میفرماید فصل علی مولای و سیدی صاحب
الزمان و اجعلنی من انصاره و اشیاعه والذابین عنه و اجعلنی من المستشهدین بین یدیه طائعاً غیر مکره فی
الصف الذی نعت اهله فی کتابک فقلت صفا کانهم بنیان مرصوص علی طاعتک و طاعة رسولک
و آله علیهم السلام یعنی خداوندا صلوات بفرست بر مولای و سید من حضرت صاحب الزمان را
و قرار بده مرا از یاری کنندگان او و از شیعیان او و از آنکسانیکه دفع میکنند از آن حضرت و قرار بده مرا از
آن اشخاصیکه شهید میشوند در خدمت با سعادت او در حالتیکه بطوع و رغبت باشم نه باکراه و اجبار باشم
در صف همچنانکه تعریف کرده آن صف را در کتاب خودت پس فرموده در صفت آن صف صفا
کانهم بنیان مرصوص در حالتیکه در اطاعت تو و اطاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اطاعت اولاد رسول
تو باشم سلام تو بر ایشان باد پس از این دعای شریف واضح گردید که این آیه در شأن قایم آل محمد و اصحاب
او نازل شده است بدون شک و شبهه آیه نود و یکم قوله تعالی در سوره صف یریدون لیطفئوا نور الله
بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون یعنی اراده میکنند که خاموش نمایند نور خداوند را بدهانهای خودشان
و خداوند تعالی تمام کننده نور خود است و هر چند که مکروه دارند آنرا کافران و قمی در تفسیر این آیه فرموده
که خداوند تمام میکند نور خود را امام ع فرمود تمام میکند با قایم آل محمد زمانیکه ظاهر شود غالب کند او را خداوند بر
تمامی ادیان تا آنکه عبادت نشود غیر خداوند و عبادت منحصر بخدا باشد پس از این تفسیر معلوم میگردد که این
آیه در خصوص قایم آل محمد است و در سوره توبه نظیر این آیه ذکر شده و تفسیر آن گذشت و آن تفسیر واضح
بود که این آیه در شأن آن حضرت است و مراد از نور در آیه قایم اهل بیت است و در آیه و اشرقت الارض بنور
ربها معلوم شد که مراد از نور آن حضرت است و در زیارات است در اوصاف حضرت قایم آل محمد ص بنور
الانوار الذی تشرق به الارض عما قلیل و در نجم الثاقب فرموده که در چند جا که بعضی گذشت و بعضی خواهد
مذکور است در آیه شریفه والله متم نوره یعنی بولایت قایم و بظهور آن حضرت و از جابر انصاری از امام
نقل کرده که گفت داخل شدم در مسجد کوفه در حالتیکه امیرالمؤمنین ع با انگشتان خود در زمین مینوشت و تبسم میفرمود
پس عرض کردم یا امیرالمؤمنین چه چیز ترا به تبسم آورده فرمود عجب دارم از آنکه میخواند این آیه را و نمیشناسد آنرا بحق
معرفت پس عرض کردم بآنجناب کدام آیه است یا امیرالمؤمنین فرمود الله نور السموات والارض تا آخر

مثل

مثل نوره کمشکاة فیها مشکاة محمد است ص فیها مصباح منیر مصباح فی زجاجة الزجاجة حسن و حسین است کانها
کوکب دری علی ابن الحسین است یوقد من شجرة مبارکة محمد بن علی است زیتونة جعفر ابن محمد است
لا شرقیة موسی بن جعفر است و لا غربیة علی ابن موسی الرضا است یکاد زیتها یضیئ محمد ابن علیست و لو
لم تمسسه نار علی ابن محمد است نور علی نور حسن ابن علیست یهدی الله لنوره من یشاء قایم مهدی است
مولف گوید کلمه المصباح گویا ازین حدیث حذف شده و مراد از آن حضرت فاطمه است و محل شاهد از
ذکر این حدیث آخر آن است که یهدی الله لنوره باشد بعلت آنکه مراد از نور لله در این آیه حضرت قایم
است و آن نور اضافه شده است بسوی ضمیر که راجع است بخداوند پس معلوم میشود که نور خداوند قایم آل
محمد است و واضح میگردد که مراد از و الله متم نوره آن حضرت است و بلکه آن حضرت نور الانوار است چنانکه
زیارت سابقه شاهد است و احادیث معراج بربان و واضح است مثل روایت عبد الله ابن عباس
که از کتاب غیبت فضل ابن شاذان نقل شده در حدیث طولانی که خداوند فرموده ای محمد سر بالا کن چون سر
بالا کردم انوار علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین را دیدم و حجة قایم اهل بیت خود را دیدم در میان ایشان
میدرخشید که گویا ستاره درخشنده است پس خداوند تعالی فرمود که اینها خلیفه ها و حجة های منند در زمین
و خلیفه ها و اوصیاء تو اند بعد از تو پس خوشا حال کسیکه دوست دارد ایشانرا و وای بر کسیکه دشمن دارد
ایشانرا و مثل روایت ابی سلیمان که از ایضاح و غیر آن نقل شده در حدیث مفضل که خداوند بحبیب خود
در معراج فرمود بدرستیکه من خلق کردم ترا و خلق نمودم علی و فاطمه و حسن و حسین را و ائمه از اولاد او را
از اصل نوری از نور خود تا آنکه فرمود ای محمد دوست داری که ایشانرا به بینی عرض کردم بلی ای پروردگار من
فرمود التفات کن بجانب راست عرش چون نگاه کردم دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین شمردند تا حسن ابن
علی و مهدی را در میان آب تنکی از نور که ایستاده بودند و نماز میکردند و در میان ایشان مهدی آخر الزمان
میدرخشید چنانکه گویا کوکب درخشنده بود پس معلوم گردید که قایم آل محمد نور الانوار است و او است
نور مطلق و آن حضرت است مراد از و الله متم نوره پس واضح شد نازل بودن این آیه در خصوص آن
حضرت و در شان آن انجناب بدون شبهه آیه نود و دوم قوله تعالی در سوره صف هو الذی
ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون یعنی خداوند همچنان خداوند است که فرستاد
پیغمبر خودش را با هدایت واضحه و با دین حق و ثابت تا آنکه غالب نماید دین او را بر تمامی ادیان و
هر چند که مکروه میگیرند آنرا آنکسانیکه بخدا شریک قرار میدهند و این آیه در شان قایم آل محمد است
و غالب بودن دین اسلام بر جمیع ادیان در دست مبارک او و بدستیاری آن حضرت خواهد شد همچنانکه
تفسیر نظیر این آیه در سوره توبه مفصلا و در سوره فتح اجمالا گذشت و در آن دو سوره در مثل این آیه
خصوصا در سوره توبه بیان شد و در اینجا محتاج بذکر آن تفسیرها نیست مگر آنکه در ذیل این آیه اکتفا
میکنیم بذکر علت غالب بودن دین اسلام بدست قایم آل محمد ص بر سایر ادیان و یک علت از آن
علتها بودن رایت حضرت رسول خدا است با آن حضرت چنانکه در نجم الثاقب از کتاب غیبت نعمانی
نقل کرده از حضرت صادق ع که فرمود در خبری که رایت رسول خدا را جبرئیل روز بدر نازل نمود و نبود آن
و الله از پنبه و نه از کتان و نه از ابریشم و نه از حریر راوی عرض کرد پس از چه بود فرمود از برگ بهشت و
باز کرد آنرا رسول خدا ص روز بدر آنگاه پیچید آنرا و داد بعلی پس پیوسته نزد آن حضرت بود تا روز بصره
شد یعنی جنگ جمل پس باز کرد آنرا امیر المؤمنین ع پس خدای تعالی برای او فتح کرد آنگاه آنرا پیچید
و آن نزد ما است در اینجا باز نمیکند آنرا احدی تا زمانیکه برخیزد قایم آل محمد ص پس هرگاه برخواست آنرا
باز میکند پس نمیماند در مشرق و نه در مغرب احدی مگر آنکه ملاقات میکند آنرا و سیر میکند رعب از پیش

روی آن بمسافت یکماه و از راست آن بمسافت یکماه و از چپ آن یکماه و نیز از آن کتاب نقل نموده از حضرت
باقر علیه السلام که فرمود ای ابا حمزه گویا می بینم قایم اهل بیت خود را که نزدیک شده بر این نجف شما
پس چون نزدیک شد به نجف شما باز میکند رایت رسول خدا را پس چون آنرا باز کرد فرمود میاید بر او ملائکه
بدر گفت چه است رایت رسول خدا ص فرمود چوبش از عمود عرش خداوند و رحمت او است و سایر
آن از نصر خداوند است دراز نمیکند آن را بسوی چیزی مگر آنکه تباه میکند آنرا و از اکمال الدین نقل کرده
که چون آنرا باز کند فرود آید بر آنحضرت سیزده هزار و سیزده ملائکه که همه آنها منتظر بودند قایم آل محمد را آنگاه
تفصیل آن ملائکه را ذکر فرمودند و از غیبت نعمانی نقل کرده از حضرت صادق ع که فرمود چون تلاقی شد
میان اهل بصره و امیر المؤمنین ع باز کرد رایت رسول خدا را پس بلرزید قدمهای آنها و زرد شد آفتاب که
گفتند امان ده یا علی و چون روز صفین شد سؤال کردند از آن حضرت که آن رایت را باز کند پس اجابت
نفرمود پس حضرت حسن و حسین و عمار را شفیع حاجت خود کردند پس با امام حسن ع فرمود که ای فرزند من از برای
این قوم مدتیست که باید بآن برسند و بدرستیکه این رایتیست که باز نمیکند آنرا بعد از من مگر قائم آل محمد ص تمام
شد پس علت غالب بودن آن حضرت بر تمام عالم و غلبه نمودن دین اسلام بدست مبارک آن بزرگوار بر
تمامی ادیان و ظاهر شدن اسلام در جمیع آفاق و اطراف یکجهت آن بودن همان رایت است در دست آن
حضرت آیه نود و سیم قوله تعالی در سوره صف نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین یعنی یاری
و یاری از خداوند است و فتح و ظفر نزدیک است و بشارت بده بر مومنان از این فتح نزدیک و قمی در تفسیر
این آیه فرموده که فتح قریب فتح قایم آل محمد که فتح آن حضرت نزدیک است که در دنیا واقع شود پس از
تفسیر مذکور معلوم شد که این آیه در شان قایم آل محمد است ص و مراد از فتح قریب فتح و ظفر آن حضرت
است که خداوند وعده داده باو و در این آیه و دلالت میکند بر آنچه که در نجم الثاقب از کتاب تنزیل و تحریف
احمد ابن محمد سیاری نقل کرده که فرمودند در آیه شریفه اذا جاء نصر الله و الفتح که مراد از فتح در این آیه
فتح و ظفر حضرت قایم آل محمد است تمام شد چنانکه مراد از فتح فتح آن حضرت است همچنین نصر در این
آیه و یک علت فتح و ظفر آن حضرت معلوم شد که بودن رایت رسول خدا است با او و یک علت دیگر
قوی بودن آنجناب و اصحاب او است زیادتر از عادت و خارق عادت بودن قوة ایشان است چنانکه
از کافی از عبد الملک ابن امین روایت شده که گفت برخواستم در نزد حضرت باقر ع پس تکیه کردم بر دستم پس
گریستم و گفتم آرزو داشتم که من درک نمایم این امر را یعنی سلطنت ظاهره ائمه را و در من قوتی باشد پس فرمود
آیا راضی نمیشوید که دشمنان شما بکشند بعضی بعضیرا و شما در خانه های خود آسوده باشید بدرستیکه اگر امر
چنان شدی یعنی فرج عظیم آید داده میشود دلهای شما مانند پاره آهن اگر خواسته باشید بآن قوت کوهها
بکنید خواهید کند و شمائید قوام زمین و خزان او و در اکمال الدین از حضرت صادق ع روایت کرده که
فرمود نگفت حضرت لوط بقوم خود لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید مگر بجهة آرزوی قوت قایم
آل محمد و ذکر نکرد مگر شدت اصحاب او را پس بدرستیکه داده میشود بیک مرد از ایشان قوت چهل مرد را
و ایضا در همان کتاب از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود قایم آل محمد دست خود را بر سر عباد
بگذارد پس نماند مؤمنی مگر آنکه دلش سخت تر باشد از پاره آهن و بدهد بآن مؤمن خداوند قوت چهل مرد را و
در بصایر از حضرت باقر ع روایت نموده که فرمود چون واقع شود امر ما و بیاید قایم مهدی ما میشود مرد از
شیعیان ما جری تر از شیر و گذارنده تر از نیزه پا یمال میکند دشمن ما را بپای خود و میزند او را با کف خود
و این در وقت نزول رحمت خداوند و فرج او است بر بندگان تمام شد پس از این احادیث معلوم
میشد که فتح و ظفر آن حضرت خارج از عادت است و قوت قایم آل محمد و اصحاب او غیر متعارف است

۲ بهر یک مرد قوت چهل مرد دیگر داده میشود

ومعلوم گردید که نصر من الله وفتح قریب آن حضرت است وبشارت هر مومنان بآن جناب است آیه
نود و چهارم قوله تعالی در سوره ملک ان اصبح ماؤکم غورا فمن یاتیکم بماء معین یعنی اگر آب شما فرو رفت
در زمین پس کیست که بیاورد برای شما آب روان در اکمال الدین و غیبت شیخ طوسی از حضرت باقر علیه
السلام روایت کرده اند که فرمود این آیه نازل شده در قایم آل محمد خداوند میفرماید اگر امام شما غایب شد
از شما که نمیدانید او در کجاست پس کیست که بیاورد برای شما امام ظاهری که بیاورد برای شما اخبار آسمان
و زمین را و حلال و حرام خداوند را آنگاه فرمود والله نیامده تاویل این آیه و لابد خواهد آمد تاویل آن و در
تفسیر قمی فرموده اگر امام شما غایب گردد پس کیست که بیاورد برای شما امامی مثل آن امام غایب و در کافی
از حضرت امام کاظم ع روایت کرده که فرمود در تفسیر این آیه یعنی زمانیکه غایب شود از شما امام شما پس
کیست که بیاورد امام جدید پس از این احادیث معلوم گردید که مراد از این آیه امام قایم آل محمد است و مقصود
از ماء معین آن حضرت است و اما وجه مناسبت در تعبیر از آنجناب بماء معین که آب خوشگوار باشد ظاهر آن
است که همچنانکه تمامی چیزها با آب زنده است همچنین حیات قلوب و زندگی معارف حقه با امام است بلکه
آن حیات خود آب نیز به برکت فیض وجود آن حضرت است بلکه برقرار شدن عالم ملکوت و ناسوت را
خداوند منوط فرموده بوجود امام علیه السلام آیه نود و پنجم قوله تعالی در سوره قلم اذا تتلی علیه آیاتنا قال
اساطیر الاولین سنسمه علی الخرطوم یعنی زمانیکه خوانده میشود بر آن کس آیات ما میگوید اینها از کذبهای اول
ها است زود باشد که ما داغ میکنیم بر خرطوم او و دماغ آن کس که این نحو میگوید و در تفسیر قمی فرموده که
این داغ بر انف و دماغ در رجعت ائمه خواهد شد در زمانیکه رجعت نماید امیر المومنین و رجوع نمایند دشمنان
آن حضرت پس داغ میکند دشمنان خود را بمیسم که با آنجناب است چنانکه میکنند داغ حیوانات چهارپایان را
بر بینی و لب ها و دماغ آنها و تفصیل این داغ نهادن در تفسیر دابة الارض در سوره نمل ذکر شد که این در رجعت
ائمه و قیام قایم آل محمد است و در اکمال الدین از امیر المومنین ع روایت کرده در حدیث که بعد از ذکر
دجال و قاتل او میفرماید آگاه باشید بدرستیکه بعد از این طامة الکبری است عرض شد یا امیر المومنین چیست طامة
الکبری فرمود خارج شدن دابة الارض است از نزد صفا با او است خاتم سلیمان و عصای حضرت موسی که می
گذارد خاتم را بر روی هر مومنی پس نقش میشود در آن که این مومن حق است و میگذارد آن را بر روی هر کافر
پس نقش میشود که کافر محض است تا آنکه بدرستیکه مومن هر آینه ندا میکند وای بر تو ای کافر و بدرستیکه کافر ندا
میکند که خوشا بر تو ای مومن و آرزو میکنم که من مثل تو مومن شدم پس فایز شوم بفوز عظیم پس برمیدارد دابة الارض
سر خود را از میان خافقین باذن خداوند جل جلاله و اینها بعد از طلوع آفتاب از مغرب خواهد شد پس در این وقت
توبه برداشته میشود پس قبول نشود توبه و نه عملی فایده میدهد و نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که از اول ایمان نیاورده
بود و یا کسب نکرده بود در ایمان خود خیری را و بعد از آن فرمود سوال نکنید از من که بعد از اینها چه واقع میشود
پس بدرستیکه عهد نموده با من حبیب من رسول خدا ص که خبر ندهم آنرا بغیر عترت خودم تمام شد پس از این
تفسیر در دابة الارض و از تفسیر قمی معلوم شد که داغ نهادن بدماغ کفار که در این آیه است در رجعت
خواهد شد قطعا پس این آیه در رجعت ائمه است یقینا و اما طلوع آفتاب از مغرب در این حدیث پس مراد
از آن ظهور قایم آل محمد است چنانکه نقلش گذشت از صعصعة بن صوحان راوی حدیث و اما فایده ندادن توبه
و ایمان در آن وقت پس مراد از آن فایده نکردن توبه و ایمان است بعد از دست آوردن کافران و منافقان
در حال کفر و نفاق و بعد از بودن ایشان است در مقام قتال و جدال با امام عصر عجل الله فرجه نه توبه و ایمان
ایشان است قبل از جنگ و مقاتله با آن حضرت زیرا که توبه و ایمان قبل از جنگ قبول است چنانکه در تفسیر
وان من اهل الکتاب ذکر شد و همچنین در تفسیر سایر آیات بیان شد و منافات ندارد آیه نود و ششم

رزند که بسبب آب نمود
معظم آمده و ...
بچنین مرتبه اعلی
داشته و آنهم وا داده
... از آن حیات ...
بسبب آب می باید
... حیات خود

قوله

بیک آیه ... است ... آمد

قوله تعالی در سوره معارج سئل سائل بعذاب واقع للکافرین یعنی سوال نمود یک سوال کننده بعذابی که واقع
میشود از برای کافران و در تفسیر قمی از حضرت باقر ع روایت کرده که از آن حضرت سوال نمودند یعنی این آیه
فرمود این عذاب واقع است خارج میشود از طرف مغرب و یک ملکی آنرا میراند از پشت تا آنکه میآید بخانه بنی سعد
بن همام در نزد مسجد ایشان پس ترک نمیکند خانه از خانه های بنی امیه را مگر آنکه آنخانه را و اهل آنرا میسوزاند و نمیگذارد
خانه را که در آنخانه خون آل محمد باشد مگر آنکه آنرا میسوزاند و این مهدی و قایم آل محمد است تمام شد پس از این تفسیر
معلوم گردید که مراد از عذاب واقع در این آیه آن عذاب است که بدست حضرت قایم آل محمد ع بر کافران واقع می
شود پس این آیه در شان آن حضرت است و در بعض اخبار وارد است که تنزیل آیه در مورد دیگر است پس منافات
ندارد با تاویل چنانکه مرارا ذکر شد آیه نود و هفتم قوله تعالی در سوره معارج فاصبر صبرا جمیلا انهم یرونه
بعیدا و نراه قریبا یعنی ای حبیب من صبر کن صبر نیکو بدرستیکه آن کافران و منافقان می بینند وعده ما را بعید
ما آنرا قریب و نزدیک می بینیم و این آیه در خصوص حضرت قایم آل محمد است و مراد اینست که معاندین وعده قیام
قایم آل محمد را بعید می بینند و استبعاد میکنند از آن و ما که خداوندیم ظهور آن حضرت را نزدیک می بینیم و آنرا
قریب میشماریم و دلیل بر این دعای عهد است که علامه مجلسی و دیگران روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام
بسند معتبر که هر که چهل صباح این عهدنامه را بخواند از یاوران قایم آل محمد باشد و اگر قبل از ظهور آن حضرت بمیرد
خداوند آنرا از قبر بیرون آورد که در خدمت آن حضرت باشد و حقتعالی بهر کلمه هزار حسنه باو کرامت فرماید و هزار
گناه از او محو کند و آن عهد اینست اللهم رب النور العظیم و رب الکرسی الرفیع تا آنکه در آخرش میگوید اللهم
اکشف هذه الغمة عن هذه الامة بحضوره و عجل لنا ظهوره انهم یرونه بعیدا و نراه قریبا برحمتک یا ارحم الراحمین پس سه
مرتبه دست خود را بر ران راست خود میزنی و در هر مرتبه میگوئی العجل یا مولای یا صاحب الزمان یعنی خداوندا
کشف کن و بردار این غم را از این امت بظاهر شدن قایم آل محمد و زود بکن برای ما ظهور آن حضرت را بدرستیکه
آنرا بعید می بینند و ما آنرا نزدیک می بینیم و آنرا تعجیل بفرمائی برحمت خودت ای رحم کننده ترین رحم کنندگان
و بعد از آن میگوئی تعجیل کن ای مولای من ای صاحب الزمان پس از این دعا واضح گردید که این آیه در شان حضرت
قایم آل محمد است بدون شبهه آیه نود و هشتم قوله تعالی در سوره معارج والذین یصدقون بیوم الدین یعنی
و آنهائیکه تصدیق میکنند به یوم الدین در کافی از حضرت باقر ع در تفسیر این آیه روایت نموده که آن حضرت
فرموده در معنی آیه که تصدیق میکنند بروز ظهور حضرت قایم آل محمد یعنی مراد از یوم الدین در این آیه یوم قیام قایم اهل
بیت است و این حدیث دلیل واضحست که این آیه در شان آن حضرت و در مقام بیان وقت ظهور آن بزرگوار
است آیه نود و نهم قوله تعالی در سوره جن حتی اذا راوا ما یوعدون فسیعلمون من اضعف ناصرا و اقل
عددا یعنی تا زمانیکه می بینند آنچه را که وعده شده بودند پس در آنوقت زود میدانند که کدام ضعیف تر است
ناصر و مدد است و کدام کمتر است از حیث عدد و در تفسیر صافی از اهلبیت ع در تفسیر این آیه روایت نموده که امام
فرمود مراد از این حضرت قایم آل محمد است و اصحاب آن حضرت است یعنی مراد از ما یوعدون دیدن آن
دیدن قایم آل محمد ع و اصحاب او است و قمی در تفسیر این آیه فرموده که مراد حضرت قایم آل محمد و حضرت
امیر المومنین است در رجعت پس از این تفسیرها واضح شد که این آیه در خصوص قایم آل محمد است و مراد از دیدن
ما یوعدون دیدن آن حضرت است بعد از ظهورش و دیدن سلطنت حضرت امیر المومنین است بعد از قیام آن
حضرت آیه صدم قوله تعالی در سوره مدثر فاذا نقر فی الناقور فذلک یومئذ یوم عسیر یعنی پس زمانیکه دمیده
میشود در صور پس آن روز عسیر و دشوار است در کافی در تفسیر این آیه از حضرت صادق ع روایت کرده که
فرمود بدرستیکه از ما اهلبیت امامی است ظفر داده شده و مخفی و غایب شده پس زمانیکه خداوند اراده فرمود
ظاهر نمودن امر امامت او را در قلب او یک نکته میگذارد یعنی به قلب او الهام فرماید پس آن امام غایب

ظهور میکند و برخیزد بامر امامت بامر خداوند و در نجم الثاقب از نعمانی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود
در آیه فاذا نقر فی الناقور که از برای ما امامی است مستتر پس هرگاه اراده فرمود خدای عز و جل اظهار امر
خود را میکند در دلش پس ظاهر شود پس قیام کند بامر خدای عز و جل و از تفسیر عیاشی از آن حضرت
روایت نموده که فرمود در آیه مذکوره دمیده میشود در گوش قائم آل محمد ص و او را اذن میدهد خداوند در
ظهور و از اثبات الوصیة مسعودی روایت کرده از مفضل که گفت سؤال نمودم از حضرت صادق ع از
تفسیر جابر پس فرمود خبر مده باو سفله را که افشا خواهند نمود آنرا آیا نخواندی در کتاب خداوند فاذا نقر
فی الناقور بدرستیکه از ما امامی خواهد بود پنهان پس هرگاه اراده فرمود خداوند اظهار امر خود را میافکند در
قلبش پس ظاهر میشود پس برمیخیزد بامر خداوند جل جلاله تمام شد پس از این احادیث بسیار معلوم شد که مراد
از ناقور در این آیه قلب قائم آل محمد است و مراد از دمیده شدن صور در خصوص این آیه شریفه الهام خداوند
بدل مبارک آن حضرت پس این تصریح این اخبار در شان آن جناب و تاویل آن در آن بزرگوار است و مراد
از یوم عسیر روز ظهور قائم آل محمد است که از برای کفار و اشرار آن روز بسیار دشوار خواهد گردید آیه صد و پنجم
قوله تعالی در سوره جن عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول فانه یسلک من بین یدیه
و من خلفه رصدا یعنی خداوند عالم بر غیب است پس مطلع نمیفرماید بر غیب خود هیچ کس را مگر کسی را
که اختیار کند او را از پیغمبر پس خداوند سلوک میکند از پیش او و از عقب او از برای آن پیغمبر رصدی را و راه
دانستن غیب را یعنی خدا غیب را از اخبار گذشته و از اخبار آینده بر برگزیده های خودش اطلاع میدهد و غیر از
برگزیدگان خداوند غیب را کسی نمیداند و دانستن ایشان نیز باطلاع دادن خداوند میشود و مراد از غیبت در
این آیه که غیر خداوند و غیر برگزیده خدا تعالی کسی نمیداند وقت ظهور امام غایب و غیبت و علتهای غیبت
قائم آل محمد است که آنرا غیر خداوند و غیر معدن وحی و تنزیل کسی دیگر نمیداند و علم بظهور آن حضرت و
علم بعلت غیبت آن جناب منحصر بر خدا و برگزیدگان او است و دلیل بر اینکه مراد از غیبت قائم آل محمد ص
و ظهور او و علت غیبت او است نقل تفسیر صافی است از تفسیر قمی در این آیه که فرمود خبر دهد خداوند رسول
و برگزیده خود را باخبارهائی که بوده است قبل از او و بآن چیزهائیکه میشود بعد از او از خبرهای قائم آل محمد و اخبار
رجعت و قیامت پس از این تفسیر معلوم شد که مراد از غیبت و از خلفه در این آیه قائم آل محمد و اخبار او
و وقت ظهور و علت غیبت آن حضرت است و شاهد واضح بر اینکه مراد از غیب آنجناب است روایت
صدوق است در اکمال الدین از حضرت صادق ع که فرمود در آیه شریفه هدی للمتقین الذین
یؤمنون بالغیب یعنی این کتاب هدایت است از برای پرهیزکاران همچنان کسانیکه ایمان میآورند بغیب
که متقیان شیعیان امیرالمؤمنین است و اما غیب پس او حجة غایب است و شاهد بر این قول خداوند
تبارک و تعالی است که میفرماید ویقولون لولا انزل علیه آیة من ربه فقل انما الغیب لله فانتظروا انی
معکم من المنتظرین در سوره یونس یعنی و میگویند چرا فرو فرستاده نشد بر او آیتی از پروردگار
خودش پس بگو که نیست غیب مگر مر خدای تعالی را پس منتظر باشید بدرستیکه من با شما از منتظرانم یعنی
برای آمدن آن غیب که از آیات خداوند است تمام شد پس از این حدیث صحیح که در تفسیر آیه اول
سوره بقره وارد شده معلوم شد که مراد از غیب حضرت امام غایب و قائم آل محمد است و همچنین واضح
گردید که مراد از آیه در سوره یونس غیب است و مراد از غیب در آن نیز امام غایب است و اظهار آن واضح
است که مراد از غیب در سوره جن که ذکر شد قائم آل محمد میباشد طاهر میشود از این سه آیه که در هر جا
که غیب است در قرآن مراد امام غایب است و آیات که در آنها اشاره بغیب شده بسیار است و حقیر
آنها را احصا نموده در اینجا ذکر میکند تا اطلاع زیادتر باشد آیه اول ولله غیب السموات والارض هود ۲ و

غیب السموات والارض کهف ۳ ان الله یعلم غیب السموات والارض حجرات ۴ ولله غیب السموات نحل ۵ انی
اعلم غیب السموات والارض بقره ۶ ان الله عالم غیب السموات والارض ملائکه ۷ فقل انما الغیب لله یونس
۸ ام عندهم الغیب طور ۹ ولا اعلم الغیب انعام ۱۰ ام عندهم الغیب نون ۱۱ ولا اعلم الغیب طور
۱۲ قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله نمل ۱۳ ان لو کانوا یعلمون الغیب سبا ۱۴ ولو کنت
اعلم الغیب اعراف ۱۵ اطلع الغیب مریم ۱۶ ذالک عالم الغیب والشهادة سجده ۱۷ ذالک من
انباء الغیب آل عمران ۱۸ وعنده مفاتیح الغیب انعام ۱۹ ذالک من انباء الغیب یوسف ۲۰ تستیم
عالم الغیب والشهادة عمران ۲۱ ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة توبه ۲۲ عالم الغیب والشهادة
رعد ۲۳ الی عالم الغیب والشهادة جمعه ۲۴ عالم الغیب والشهادة مؤمنین ۲۵ وستردون الی
عالم الغیب والشهادة توبه ۲۶ الی عالم الغیب والشهادة حشر ۲۷ تلک من انباء الغیب هود ۲۸
عالم الغیب والشهادة تغابن ۲۹ عالم الغیب لا یعزب عنه سبا ۳۰ اعنده علم الغیب نجم ۳۱ عالم
الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا جن ۳۲ الذین یؤمنون بالغیب بقره ۳۳ لیعلم الله من یخافه بالغیب مائده
۳۴ التی وعد الرحمن عباده بالغیب مریم ۳۵ رجما بالغیب کهف ۳۶ الذین یخشون ربهم بالغیب
انبیاء ۳۷ انما تنذر الذین یخشون ربهم بالغیب ملائکه ۳۸ ان الذین یخشون ربهم بالغیب ملک ۳۹
ویقذفون بالغیب سبا ۴۰ من ینصره و رسله بالغیب حدید ۴۱ وخشی الرحمن بالغیب یس ۴۲
من خشی الرحمن بالغیب ق ۴۳ وما کان الله لیطلعکم علی الغیب آل عمران ۴۴ وما هو علی الغیب بضنین
تکویر ۴۵ حافظات للغیب نساء و در اکثر این آیات چهل و پنج هرچندیکه غیب بتفسیر شده بقیامت و یا
و یا بچیزی دیگر و با همه این منافات ندارد که مراد از غیب در همه این آیات امام غایب باشد زیرا که منافات در
بین تاویل و تنزیل ندارد و تفسیر شدن غیب در این آیات بقیامت و یا بچیزی منافات ندارد با تاویل غیب که در این
آیات است بامام غایب و علة غیبت قائم آل محمد ص و یا آنکه این آیات تاویل باشد در قیامت و یا در چیزی غیر از آن
و تنزیل اینها در غیبت امام ع غایب و وقت ظهور آن حضرت باشد و یا آنکه هر یکی از قیامت و غیبت آن حضرت
تاویل باشد و یا آنکه هر دو تا تنزیل و یا آنکه بعضی تنزیل در بعضی و بعضی تاویل در بعضی از آیات باشد همچنانکه در آیات
ساعت این نحو بود که ذکر شد و بالجمله از حدیث اکمال الدین معلوم شد که آیه اول سوره بقره و آیه سوره یونس
در شان حضرت قائم آل محمد است و مراد از غیب در این دو آیه یقینا امام غایب است بلکه مراد از قوله تعالی
الم ذالک الکتاب لا ریب فیه نیز کتاب حضرت قائم آل محمد است زیرا که در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام
در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود مراد از این کتاب که ریب در او نیست کتاب علی علیه السلام است که در او
ریب نیست تمام شد و معلوم است که کتاب علی ع کتاب قائم آل محمد است و آن کتاب امیرالمؤمنین ع در دست
حضرت قائم است و آنرا آن حضرت خواهد آورد چنانکه بتفصیل آن در آیه لا یمسه الا المطهرون ذکر شد و صاحب صافی
اعلا الله مقامه معنی کتاب علی را در حدیث عیاشی ملتفت نشده و بعضی فرمایشها فرموده که ناشی بوده از عدم التفات
بمعنی واقعی کتاب علی و بعد از آنکه معلوم گردید که کتاب علی همان کتاب است که با حضرت قائم میباشد و
نیز خواهد آورد پس احتیاج به تکلف صاحب صافی ندارد و آنچه ذکر شد در شرح تفسیر آیه صد و یکم که عالم الغیب
فلا یظهر علی غیبه الایه باشد معلوم گردید که این آیه در خصوص حضرت قائم آل محمد است و همچنین از حدیث اکمال واضح
شد که آیه اول سوره بقره و آیه مذکوره از سوره یونس نیز در شان حضرت قائم آل محمد است و این دو آیه در وقت نوشتن
آیات این دو سوره از حقیر فوت شده بود زیرا که در تفسیر موجود در نزد حقیر نبود و در اینجا که ذکر شد از کتاب نجم
الثاقب پیدا نمود پس عدد آیات بنابراین صد و سه گردید آیه صد و چهارم در سوره نازعات قوله تعالی یوم
ترجف الراجفة تتبعها الرادفة یعنی روزیکه میلرزند حرکت کنند یا متحرک میکردانند آنها را که ساکن بودند و از پی او

میباید آنچه ردیف آنست در تفسیر محمد ابن عباس ابن ماهیار و فرات ابن ابراهیم و مناقب شاذان ابن جبرئیل قمی از حضرت
صادق ع روایت کرده‌اند که فرمود در تأویل این آیه که راجفه حضرت امام حسین است و رادفه حضرت امیر المؤمنین
است و اول کسیکه در رجعه از قبر بیرون میآید حضرت امام حسین است با هفتاد و پنجهزار کس و اینست تأویل
قوله تعالی انا لننصر رسلنا الایه چنانکه گذشت تمام شد پس از این حدیث که از تفاسیر متعدده نقل شده معلوم
شد که این آیه در رجعه حضرت امام حسین است که او اول رجعت خواهد نمود و بعد از آن حضرت امیر المؤمنین ع
که آن بزرگوار است و معلوم است که رجعت ایشان بعد از ظهور قائم آل محمد است و سلطنت از آن حضرت به
حضرت امام حسین علیه السلام خواهد رسید چنانکه سابقا ذکر شد و در خطبه عاشورا رجعت حضرت سید الشهداء علیه السلام
فی المجلد بیان شد و از کامل الزیاره علامه مجلسی از حریز روایت کرده است که گفت به حضرت امام جعفر صادق ع
عرض کردم که فدای تو شوم چه بسیار کم است بقای شما اهل بیت در دنیا و چه بسیار نزدیک است اجلهای
شما بیک دیگر با احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود که هر یک از ما صحیفه داریم که در آن نوشته است
آنچه باید بآن عمل کنیم در مدت حیات خود چون اینها منقضی شد میدانیم که وقت اجل ما رسیده است و در آن
وقت حضرت رسول ص میآید و خبر وفات ما را بما میگوید و ثوابهای عظیم حقتعالی را بما بشارت میدهد و حضرت
امام حسین ع صحیفه خود را خواند و در آن صحیفه نوشته بودند آنچه در حال حیوة خود کند و آنچه باقی ماند بعد از این
خواهد کرد پس رفت بقتال بامر خداوند ذو الجلال و شهید شد و از جمله اموریکه باقی مانده بود که گروهی از ملائکه از
حقتعالی رخصت طلبیدند که بیاری او بیایند چون بزمین آمدند حضرت شهید شده بود حقتعالی وحی کرد بسوی
ایشان که ملازم قبه او باشید تا از قبر بیرون آید در رجعت و یاری او کنید در رجعت پس گریه کنید بر او و بر
آنچه از شما فوت شده است از یاری او و شما مخصوص گردیده اید بیاری او و گریستن بر او پس آن ملائکه
بر او میگریند و چون او بیرون آید از یاوران او خواهند بود و از این حدیث رجعت امام حسین ع واضح گردید و معلوم
شد که ملائکه با آن حضرت میشوند آیه صد و پنجم قوله تعالی در سوره تکویر فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس یعنی
قسم بآن ستاره های سیاره که پنهان میشوند در زیر شعاع آفتاب چون وحشیان که در خوابگاه در آیند و
در آنجا پنهان میشوند این ترجمه از نجم الثاقب است و در آن کتاب از اکمال الدین و غیبت شیخ طوسی و
غیبت نعمانی از حضرت باقر ع روایت کرده در تفسیر این آیه که فرمود مراد از آن امامیست که غایب شود در
سال دویست و شصت از هجره و بعد از غایب شدن ظهور میکند مانند شهاب درخشان در شب تاریک
و با آن راوی فرمود اگر درک کردی آن زمان را پس چشمهایت روشن خواهد شد و این حدیث را در تفسیر صافی
از کافی نقل کرده و ایضا در نجم الثاقب فرموده که خنس آن ستاره های سیاره است که برای ایشان رجوع
است و گاهی از سیر مراجعت میکنند مثل زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و برای آفتاب و ماه رجعت نیست
و حسین ابن حمدان روایت کرده از حضرت باقر ع که فرمود در آیه مبارکه فلا اقسم بالخنس که او امامیست که غایب
میشود در سنه دویست و شصت و در اکمال و غیبت شیخ نعمانی مرویست از ام هانی که گفت ملاقات کردم
حضرت امام محمد باقر ع پس سؤال کردم از آنجناب از این آیه فلا اقسم بالخنس پس فرمود آن امامیست که پنهان میشود در
زمان خود تا آخر آنچه گذشت تمام شد پس از این احادیث معلوم شد که مراد از خنس و کنس در این آیه قائم آل
محمد است و این آیه در خصوص آن حضرت نازل شده آیه صد و ششم قوله تعالی در سوره غاشیه هل
اتیک حدیث الغاشیه الی قوله تصلی نارا حامیه یعنی آیا آمد بر تو حدیث و خبر پوشاننده و پرده کننده و
میسوزاند آتش بسیار گرم در کافی از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود میپوشاند
و میگیرد کافران را و منافقان را حضرت قائم آل محمد ع با شمشیر تا آنکه فرمود و معنی تصلی نارا حامیه یعنی میسوزاند
آتش جنگ و جدال ایشان را در دنیا بدست اصحاب قائم آل محمد و در آخرت آتش جهنم ایشان را میسوزاند تمام

شد

شد پس از این تفسیر معلوم گردید که مراد از حدیث غاشیه حضرت قائم است و مراد از نار حامیه آتش جنگ اصحاب
آن حضرت است و آن بزرگوار است که کافران را میگیرد و آنها را غشی میکند و میپوشاند بعذاب و جنگ
بنصرت آیه صد و هفتم قوله تعالی در سوره شمس والشمس وضحیها والقمر اذا تلیها والنهار اذا
جلیها یعنی قسم یاد میکنم بآفتاب و ضوء و روشنی آن و بماه زمانیکه در پی آفتاب آید و بروز زمانیکه
جلی و آشکار کند آنرا در نجم الثاقب از تفسیر شیخ فرات ابن ابراهیم نقل نموده از حضرت
باقر ع که فرمود حارث اعور عرض کرد بخدمت حضرت امام حسین ع که یا ابن رسول الله فدای تو شوم خبر ده
مرا از قول خداوند تعالی والشمس وضحیها فرمود وای بر تو ای حارث این محمد رسول خداست گفتم فدای
تو شوم قول خداوند والقمر اذا تلیها فرمود این امیر المؤمنین ع است که در پی محمد آمده گفتم قول خداوند والنهار
اذا جلیها فرمود این قائم است از آل محمد که پر کند زمین را از عدل و داد و در تفسیر صافی از کافی و تفسیر
قمی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود شمس رسول الله است که با او واضح کرد خداوند از برای مردم
دین ایشانرا و قمر امیر المؤمنین است که بعد از رسول خدا آمد و پیغمبر ص علم خود را باو داد و لیل خلفاء جورند
آنچنانکه مستبد بامر خلافت شدند و آل رسول الله را منع نمودند و جلوس نمودند در مجلسی که اولاد پیغمبر از
ایشان اولی و احق بودند بآن مجلس پس پوشاندند دین خدا را بظلم و جور پس حکایت فرمود خداوند فعل ایشانرا
فرمود واللیل اذا یغشیها و مراد از نهار امام است از ذریه حضرت فاطمه که سؤال کرده میشود از دین رسول الله
پس جلی و آشکار میکند آن دین را از برای سؤال کنندگان پس حکایت فرموده خداوند قول آن امام را پس فرمود
والنهار اذا جلیها تمام شد پس از این تفسیرها واضح گردید که مراد از نهار در این آیه حضرت قائم آل محمد و مراد
از تجلی نهار آشکار فرمودن آن حضرت است دین خداوند و دین پیغمبر او را بدون شبهه در این آیه صد و
هشتم قوله تعالی در سوره لیل واللیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی یعنی و شب زمانیکه میپوشاند آفتاب را
یا روز را و روز زمانیکه تجلی میکند و آشکار میشود در تفسیر قمی از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود لیل در این
آیه آنکس است که پوشانید حضرت امیر المؤمنین را و حق او را در سلطنت خودش و حضرت امیر المؤمنین ع
صبر میکرد در سلطنت آنها تا آنکه منقضی شد و بآخر رسید زمان ایشان والنهار اذا تجلی فرمود نهار در این
آیه او قائم آل محمد است از ما اهل بیت زمانیکه قیام میکند و ظهور نماید غالب میشود بر دولتهای باطله و سلطنت
های ظالمه و قرآن زده شده در آن مثلها از برای مردم و خداوند خطاب کرده با پیغمبرش را و ما اهلبیت را پس نمیداند
علم قرآن را کسی غیر از ما ائمه مؤلف گوید مراد از مثل زدن خداوند در این آیه تشبیه کردن خدا تعالی است ظالمان
امیر المؤمنین ع را بلیل که شب ظلمانی باشد و تشبیه فرمودن حضرت قائم آل محمد است بنهار تجلی که روز روشن باشد یعنی
ظالمان ائمه و سلطنتهای آنها مثل شب تاریک است در پوشاندن انوار خداوند و حضرت قائم آل محمد مثل روز
پر ضیاء و نور است در بردن ظلمتهای شب و تاریک و زایل نمودن ظلمهای ظالمان و طاغیان عالم پس
از این تفسیر معلوم شد که مراد از والنهار اذا تجلی روز ظهور و تجلی آن آفتاب عالمتاب خداوند رب الارباب
است و مراد از این آیه شریفه آنجناب سلالة الاطیاب است آیه صد و نهم قوله تعالی در سوره قدر تنزل الملائکه
والروح فیها باذن ربهم من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر یعنی نازل میشوند ملائکه و روح القدس در شب قدر
باذن و اجازه پروردگار خودشان از هر امر و کار و آن شب سلام است تا طلوع صبح پس ضمیر فیها و ضمیر هی راجع
است بلیلة القدر پس اول بیان شب قدر باید کرد و بعد از آن نزول ملائکه و روح را که بر که نازل میشوند پس میگوییم
بعون الله تعالی نقل نموده در حدائق از کافی و کتاب بقیه از حمران که سؤال کرد او از حضرت باقر ع از قول
خداوند انا انزلناه فی لیلة مبارکة فرمود آن شب قدر است و آن در هر سال است در هر ماه رمضان
در دهه آخر آن و نازل نشده قرآن مگر در شب قدر و فرموده است خداوند فیها یفرق کل امر حکیم فرمود یعنی

مقدر میشود در شب قدر هر چیز در آن سال تا سال آینده از شب قدر از خیر و شر و طاعت و معصیت و
مولود و اجل و رزق پس آنچه مقدر شد در آن شب و حکم کردید پس آن حتمی میشود الحدیث و باز هم از آن دو کتاب
نقل کرده از یعقوب که گفت شنیدم از مردی که سؤال مینمود از حضرت صادق ع که خبر ده مرا از شب قدر آیا بوده
است و میشود در هر سال پس حضرت فرمود بر آن شخص هر گاه برداشته شود شب قدر از میان سال هر آینه برداشته
میشود قرآن خداوند   و ایضا از زراره روایت کرده از حضرت صادق ع که فرمود شب قدر آن اول سال
واقع میشود و آن در آخر همان سال نیز واقع میشود زیرا که در آمدن همان شب قدر دو امر واقع میشود در ختم اول سال آینده
و ختم آخر سال گذشته   و باز از محمد بن مسلم روایت مینمود از حضرت باقر علیه السلام که گفت سؤال نمودم
از آنجناب از علامه شب قدر پس فرمود علامه آن اولا طیب بودن بوی آن شب است و ثانیا سرد بودن آن
است فی الجمله در گرمی و گرمی بودن آن شب در سردی هوا   و از کافی از ابو حمزه روایت کرده که گفت حضرت
صادق ع فرمود نوشته میشود در شب قدر رفتن حجاج و مصیبت ها و بلاها و روزی ها و آنچه در آنسال میشود تا
مثل شب قدر از سال آینده پس طلب کن آنرا در شب بیست و یکم و در شب بیست و سیم از رمضان الحدیث
و از کتاب تهذیب نقل نموده از زراره از حضرت باقر ع که گفت سؤال نمودم از شب قدر پس فرمود آن یا شب
بیست و یکم است و یا شب بیست و سیم است عرض کردم آیا آن یک شب نیست پس فرمود بلی آن شب قدر یک
شب است عرض نمودم همان شب را بمن خبر ده فرمود چه میشود بر تو که در هر شب از این شبها عمل خیر بنمائی و
ایضا از کافی از اسحق بن عمار روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت صادق ع که فرمود قسم بخداوند نمیشود
شب قدر مگر در شب نوزدهم از رمضان و شب بیست و یکم از آن و شب بیست و سیم از آن پس بدرستیکه
در شب نوزدهم یلتقی الجمعان و در شب بیست و سیم امضاء میشود آنچه خداوند اراده فرموده از کارهای سال
و آن شب قدر است همچنان شب قدر یکه خداوند فرموده که آن بهتر است از هزار ماه عرض نمودم معنای یلتقی
الجمعان چه است فرمود جمع میکند خداوند در آن شب آنچه اراده فرموده تقدیم آن را و تاخیر آن را و قضاء آن را
عرض کردم پس معنی امضاء خداوند آنچیز را در شب بیست و سیم چه است فرمود بدرستیکه خداوند تفریق
میکند اشیاء را در شب بیست و یکم و بداء در آن میشود پس وقتیکه شب بیست و سیم شد امضاء میفرماید تقدیرات را
پس اشیاء از محتومات میشود که در آن بداء نشود و احادیث [illegible] شب قدر وارد شده زیاده از حد تواتر است
و ذکر همه آنها خارج از حد این وجیزه است و مقصود از ذکر اینها بیان دلالت اخبار است بر اینکه شب قدر در همه
سال بوده و خواهد شد زیرا که احادیث گذشته در کمال وضوح است در اینکه شب قدر همیشه بوده و خواهد بود
پس وقتیکه از این احادیث ثابت شد که شب قدر در همه سال میشود و واضح میگردد که ملائکه در آن شب نازل
میشوند ...... زیرا که بودن شب قدر ملازم است با نزول ملائکه بعلت اینکه این صریح قرآن است که
تنزل الملائکة والروح فیها باشد یعنی ملائکه و روح القدس در شب قدر نازل میشوند و اخبار متواتره نیز دلالت
دارد بر نزول ملائکه در شب قدر و این بنا بر دلالت آیه و احادیث متواتره ضروری دین است بعلت اینکه یک چیز را
اگر آیه و اخبار زیاده از حد تواتر و بلکه دعاجات و مناجات ماه رمضان زیاده از تواتر دلالت کند بر بودن آن
و وجود و ثابت شدن آنچیز البته آن ضروری میشود و شبهه در آن نمیماند و منکر آن از دین بیرون میشود و این از
واضحات است در میان علماء اسلام از معروفات شده و بودن شب قدر در هر سال و بلکه بودن آن در
رمضان و نازل شدن ملائکه و روح در آن شب این هر دو از این قبیل است و مدلول و مفهوم و معنای
آیه و احادیث وارده متواتره و ادعیه جات و مناجات و استغاثات است و همچنین چیزی از ضروریات است
بالضروره و از بینات است بالبداهة و منکر آن منکر قرآن و احادیث وارده و دعاجات و مناجات
صادره از اهل ذکر و قرآن است و منکر چنین مشخص از واضحات است بدون شبهه و با وجود وقتی که ثابت شد

اگه دربیان

بودن شب قدر و نازل شدن ملائکه و روح در آن شب پس باید معلوم شود که این ملائکه و روح القدس بر که نازل
میشوند و روح القدس که بزرگتر از ملائکه است با سایر ملائکه در شب قدر بر کدام کس و کدام شخص نزول
میکنند و بخدمت که میآیند و امر خداوند را و بلکه جمیع امور و وقایع آن سال را بر کدام کس میآورند
آیا بر کافر و یا فاسق میآورند و یا بر مؤمن و یا بر پادشاهی و یا بر عالم امر خدا را میآورند و آیا شنیده شده است
از عالمی و یا از مؤمنی و یا از پادشاهی و یا از کافری و فاسقی که میآید ملائکه و روح القدس در شب قدر بر من نازل
میشوند و هر امری را از جانب خدا برای من میآورند و آیا کسی وقایع و اتفاقات سال را من در شب قدر میدانم
کلا ثم کلا همچنین چیزی شنیده نشده و کسی این ادعا را نکرده بلکه هیچ کس شب قدر معین نکرده و اگر بشناسد
بکسی نگفته و در حدیث محمد ابن مسلم حضرت با و معین نفرموده با وجود اینکه محمد ابن مسلم از صاحب اسرار ائمه است
و از همین جهة است که حضرت امام محمد باقر ع در حدیثیکه در اصول کافی نقل کرده فرموده که خداوند اعظم و اجل
است از اینکه هر امریرا که در سال واقع میشود بتوسط ملائکه و روح القدس بر کافری و یا بر فاسقی و یا بر نادانی و جاهلی
بفرستد و اموریرا بر غیر اهل آن بدهد کلام شد ملخصا پس از آنچه ما ذکر نمودیم واضح شد و معلوم گردید که
باید ملائکه و روح القدس با جمیع امور سال و وقایع آن بر شخصی نازل باشند و بخدمت کسی شرفیاب شوند که
قابل این مراتب و لایق این مقام عظام باشد و لیاقت آن داشته باشد که ملائکه و روح القدس که اعظم
و اجل و بزرگتر از ایشان است با او سخن بگویند و ملاقات نمایند و اموریکه در عرض سال واقع خواهد شد با او
خبر بدهند و با او در خصوص آن تکلم کنند و این شخص که لایق اینگونه مراتب باشد نیست مگر امام معصوم و خلیفه خدا
و در زمین زیرا که غیر امام عالم واقعی و جز معصوم از جانب خدا و غیر خلیفه و نائب خلاق تبارک و تعالی لایق این
مراتب و قابل این کمالات نیست بعلت اینکه غیر امام معصوم همه جاهل و نادان و یا اگر با جهل و نادانی فاسق
و یا کافر واقعی است و نادان خصوصا که فاسق و یا کافر باشد قابلیت ندارد که بر او ملائکه و خصوصا روح
القدس نازل باشد و با او سخن بگویند و امور و وقایع سال را بر او عرض کنند پس اگر ما هیچ حدیث نداشته
باشیم بر اینکه ملائکه و روح در هر شب قدر در همه سال بر امام معصوم نازل میشوند و در هر زمان بخدمت امام و
خلیفه در آن وقت نازل میباشند هر آینه معلوم خواهد شد که باید ملائکه و روح القدس بخدمت امام معصوم آن زمان
نازل میشوند و در هر شب قدر در هر سال بحضور امام آن عصر نزول میکنند و اموریکه در آن سال واقع میشود
بر آن امام که در زمان است عرض میکنند و در اتفاقات آن سال با او تکلم مینمایند با وجود اینکه احادیث صحیحه
و معتبره بسیار از موثقین علماء اخبار وارد شده که ملائکه و روح القدس در شب قدر در هر سال بحضور امام آن
عصر نازل میشوند و اموریکه در آنسال واقع خواهد شد بخدمت امام زمان عرض میکنند و در آن خصوص با امام آن
زمان تکلم مینمایند و با آن امام در آن باب سخن میگویند و از جمله آن احادیث حدیث محمد بن ابی عبد الله و محمد بن الحسن
از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی از احمد بن محمد جمیعا از حسن بن عباس بن جریش از حضرت باقر ع که فرمود
بدرستیکه بتحقیق نازل میشود در شب قدر بسوی ولی الامر و امام زمان تفسیر امور سال بسال و مامور میشود در آن سال
در کار خودش بکذا و کذا و در کار و امور مردم بکذا و کذا و بدرستیکه حادث میشود از برای ولی الامر و امام عصر در
هر زمان سوای علوم شب قدر هر روز علم خاص و مکنون و عجیب خداوند مثل آن علمی که در شب قدر نازل شده
بر آن امام   و از آنجمله باسناد مزبور در حدیث ابن عباس که حضرت امیر المؤمنین فرمود با و بدرستیکه شب
...... قدر در هر سال نازل میشود و در آن شب امور سال و بدرستیکه از برای این امر امامان هستند بعد از رسول
خدا ص پس ابن عباس گفت آن امامان کدام اشخاصند حضرت فرمود اول ایشان منم و بعد از من یازده نفر از
اولاد منند از صلب من که امامند الحدیث و از آنجمله با همان اسناد از حضرت باقر ع در حدیث مفضل فرمود
تا آنکه وقتیکه باید شب قدر پس نازل میشود ملائکه در آن شب بسوی ولی امر و امام آن عصر الحدیث

القدس

و این احادیث در آنجا کافی است و علی بن ابراهیم در تفسیر تنزل الملائکة والروح روایت کرده که نازل میشوند ملائکه
و روح القدس بر امام زمان و میدهند باو آنچه برایش نوشته اند پس از این اخبار مذکوره معلوم شد که ملائکه و
روح القدس در هر سال در شب قدر بر امام آن زمان و خلیفه خداوند در آن عصر نازل میشود و امور آن سال را
براو عرض میکنند و این واضحست از احادیث مزبوره همچنانکه محقق بحرانی در حدائق فرموده است که اخبار دلالت
کرده بر اینکه ملائکه در شب قدر نازل میشوند بر امام عصر در هر سال با آنچه مجدد میشود از حوادث و قضایا تمام شد
پس از همه این اخبار واضح شد که ملائکه و روح القدس در هر سال در شب قدر بر امام عصر عجل الله فرجه نازل
میشوند و امورات آنسال را در آنشب بآن حضرت عرض میکنند و بآن بزرگوار در آن خصوص تکلم میکنند و بلکه
معلوم شد که خود احادیث که دلالت دارند بوجود شب قدر در هر سال و نزول ملائکه در آن شب دلیل
واضح و برهان قطعی لایح است بر اینکه ملائکه و روح القدس باید و البته بر امام زمان و معصوم در آن وقت نازل
باشند با قطع نظر از این احادیث معتبره که دلالت مینمایند بر نزول ملائکه و روح القدس در هر سال در شب قدر
بر امام زمان و حجة عصر علیه السلام و این احادیث را وقتیکه ضم کردی باخبار سابقه که دلالت بر وجود شب
قدر در هر سال و نزول ملائکه در آن شب داشتند واضح میشود وجود امام معصوم در هر عصر و بودن امام
در همه وقت ...... هر چند که غایب باشد و موجود بودن وجود امام غایب در همه زمان هر چند که ظاهر
نباشد پس وجود سوره انا انزلناه دلیل واضحست در قرآن بر وجود امام عصر عجل الله فرجه و این سوره مبارکه
برهان قطعی است بر بودن حجة عصر در همه اوقات و آیه تنزل الملائکه در آن سوره علامت واقعی است
بر وجود ذی الحجه امام غایب و بر اینکه امام معصوم از آل محمد ص موجود است و آن نیست مگر قائم آل محمد
و از این جهة ائمه ما شیعیان را ترغیب و تحریص فرمودند بر تمسک و احتجاج بسوره انا انزلناه و بر ایمان
آوردن بآن سوره چنانکه در اصول کافی باسناد سابق از حضرت باقر ع روایت کرده که آن حضرت
فرمود ای جماعت شیعیان مخاصمه کنید با مردم در خصوص امامت ما اهلبیت بسوره انا انزلناه تا غالب
شوید و رستگار باشید پس قسم بخداوند بدرستیکه آن سوره حجة خداوند است بر خلق بعد از رسول خدا
و بدرستیکه آن سوره غایت علم ما ائمه است ای جماعت شیعیان مخاصمه کنید بحم والکتاب المبین
انا انزلناه فی لیلة مبارکة پس بدرستیکه این آیه از برای صاحبان امر امامت است خاص بعد از رسول خدا ص
الحدیث و این حدیث شریف دلیل است بر آنچه ما ذکر نمودیم از بودن سوره مزبوره دلیل بر وجود امام
در هر زمان هر چند که غایب باشد و بودن این سوره دلیل قطعی بر امامت ائمه بعلت نزول ملائکه در هر سال
در شب قدر بر امام آن زمان و ایضا در اصول کافی باسناد سابق از حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده که فرمود فضل ایمان آوردن بجمله سوره انا انزلناه و ایمان بتفسیر آن سوره بر آنکسیکه ایمان او بآن
سوره و تفسیر آن نباشد مثل فضل انسانست بر حیوانات چهارپا الحدیث و معلوم است که مراد از
ایمان آوردن بآن سوره و بتفسیر آن ایمان آوردن است بر نزول ملائکه و روح القدس بر امام هر عصر در هر
سال در شب قدر چنانکه بیان کردیم و ایضا در همان حدیث بعد از آنکه حضرت باقر ع فضایل شب قدر را بیان
فرمود و معین نمود که در ماه رمضان در هر سال است راوی عرض کرد چه طور معرفت برسانم بر اینکه شب قدر
در هر سال در رمضان باشد حضرت فرمود زمانیکه ماه رمضان آمد پس بخوان سوره دخان را در هر شب صد بار پس
وقتیکه آمد شب بیست و سیم پس تو نظر میکنی بر تصدیق آنچه سؤال کردی از آن الحدیث و بالجمله از این احادیث
که در تفسیر این سوره ذکر شد و در معنی نزول ملائکه و روح القدس نقل کرده شد معلوم شد که باید ملائکه و روح
القدس بر امام زمان و حجة قائم آل محمد نازل باشند و باید آن حضرت وجود داشته باشد در هر سال در شب
قدر پس این سوره انا انزلناه و آیه تنزل الملائکه دلالت نمود بر وجود حضرت قائم آل محمد ع و بودن

[illegible]
[illegible] نزول [illegible] در شب قدر [illegible] آیه که سلام هی حتی مطلع الفجر باشد
پس مقصود از آن [illegible] امام [illegible] و ولی عصر است چنانکه در تفسیر قمی در این آیه روایت کرده که فرمود تحیة
که تحیه داده میشود امام زمان بآن تا آنکه طلوع کند صبح و در نجم الثاقب از کتاب تاویل الآیات
شیخ شرف الدین نجفی نقل نموده از حضرت صادق ع که در تفسیر حتی مطلع الفجر فرمود یعنی تا آنکه برخیزد
و ظاهر شود قائم آل محمد و ایضا از انتخاب در آنکتاب روایت کرده در تفسیر کلام خداوند والفجر و لیال
العشر که فرمود مراد از فجر حضرت قائم آل محمد است پس از تفسیرهای مزبور معلوم گردید که مراد از سلام
در این آیه سلام بر حضرت قائم آل محمد است و مراد از فجر در این آیه و هم در والفجر قائم اهلبیت است
و مراد طلوع فجر صادق جمال و سلطنت آن حضرت است آیه صد و هفتم قوله تعالی در سوره والعصر
ان الانسان لفی خسر یعنی قسم بعصر بدرستیکه انسان هر آینه در زیانکاری است و این آیه نیز در شان
حضرت قائم آل محمد است همچنانکه در اکمال الدین از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت
در تفسیر این سوره فرمود که مراد از عصر عصر قائم آل محمد است که در آن عصر ظاهر میشود بدرستیکه انسان
هر آینه در زیانکاری است یعنی دشمنان ما الا الذین آمنوا یعنی ایمان آوردند بآیات ما اهلبیت و عملوا
الصالحات یعنی عمل کرده اند بمواسات برادران و تواصوا بالحق یعنی امامت و تواصوا بالصبر یعنی بالعترة
پس از این تفسیر معلوم گردید که مراد از این آیه حضرت قائم آل محمد است و در نجم الثاقب از جمله القاب آن حضرت
صاحب العصر را نقل کرده و از کتاب ذخیره نقل نموده که از جمله اصحاب آن حضرت خضر است که در قرآن مذکور
است تمام شد و همانا دلیل است بر آنکه ذکر شد از تفسیر آیه که مراد از عصر عصر ظهور قائم آل محمد است که خداوند بآن قسم
یاد فرموده است و از اینکه عصر آن حضرت در نزد خدا تعالی عظمت و حرمت و عزت دارد خداوند بآن عصر قسم خورده
چنانکه از احادیث معتبره معلوم میشود که آن زمان چه قدر خوب خواهد شد و بعضی احادیث در این معنی گذشت و فی
الجمله بیان حالات آن گردید و در خصال از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده که فرمود اگر قائم ما ظهور کند
صلح شود میان درندگان و بهایم حتی آنکه زن راه میرود در میان عراق و شام نمیگذارد پای خود را مگر بر
گیاه و بر سر او است زینتهای او هیجان نمیاورد او را درندگان و نمیترساند او را هیچ چیز و از تاویل الآیات در نجم
الثاقب روایت کرده که فرموده که گوسفند و گاو و شیر و مار و انسان از یکدیگر مامون میشوند و از عقد الدرر نقل
نموده از امیر المؤمنین ع که فرمود در قصه قائم آل محمد که چرا میکنند گوسفند و گاو و گرگ در یکمکان و بازی میکنند اطفال
با مارها و عقربها و اذیت نمیکنند ایشانرا بچیزی و شر میرود و خیر میماند و از احتجاج از آن حضرت روایت نموده که ساکن
میشوند درندگان و بهایم آنها و سایر حیوانات مطیع اصحاب آن حضرت شوند و از صدوق از باقر ع روایت کرده که
فرمود گویا میبینم اصحاب قائم آل محمد را که احاطه نموده اند ما بین خافقین را و نیست چیزی مگر آنکه منقاد ایشان شود
حتی درندگان زمین و درندگان طیور و طلب خوشنودی ایشانرا میکنند هر چیزی حتی آنکه زمین بر زمین دیگر فخر میکند
و میگوید که گذشت امروز بر من مردی از اصحاب قائم آل محمد علیه السلام و از این اخبار در نجم الثاقب بسیار است تمام
شد آنچه ما اراده کردیم از نقل آیات وارده در شان قائم آل محمد ع در دهه دوم از ماه پنجم از سال نهم از دهه سیم از
۱۳ صد چهارم از هزار دوم در ید اقل المذنب عاصی عبد الرحیم تبریزی ۳۵

تمام
شد کتاب تحفة المهدیة
جلد اول و ثانی فی احوال
حضرت حجة بن الحسن
عسکری علیه السلام

هو الله من تعالی
مصنفات جناب مستطاب عمدة
العلماء المحققین و زبدة الفقها و الکاملین سلالة
الاطیاب آقا سید حسین آقا سلمه الله تعالی و مخارج
کتاب را جناب آخوند ملا محمد علی قاراقاجی اورموی
گذاشته است بمواظبت عزت آثار آقا فرج الله و آقا
مشهدی مختار تاجران اورموئی در مطبعه
علمیه جناب افتخار الحاج حاجی حاج آقا
تاجر کتابفروش تبریزی

در تبریز
کتابخانه علمیه محل
فروش اورومی سرای
حاجی بار حجره آقا فرج الله
در تاریخ ۲۸ شعبان
۱۳۳۵